

خصوصیات تفسیر:

مقدمه‌ی زیبا برای هر سوره

بیان فضائل سوره‌ها

اسباب نزول

ربط و مناسبت

معنی کلمات

(نخست) تفسیر مختصر

(بعداً) تفسیر تفصیلی

نکته‌های نایاب

تمرکز بر مسائل معاصر

مقاصد سوره‌ها

ارجاع به کتب دیگر
پس از ختم هر سوره

اعجاز علمی

بیان اقوال سلف

رد بر تفاسیر اسرائیلی

جمع میان تفاسیر علمای
سلف و معاصرین

برگزیدن صحیح‌ترین
قول و ترک اقوال شاذ

بیان احکام و مسائل

فقهی آیات و سوره‌ها

فوائد سوره‌ها و آیات

پاسخ به شبهات دین ستیزان

رد بدعات و خرافات

نکته‌های بلاغی آیات

تفسیر

عون المنان

سوره‌های: حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر و رحمان

۲۹

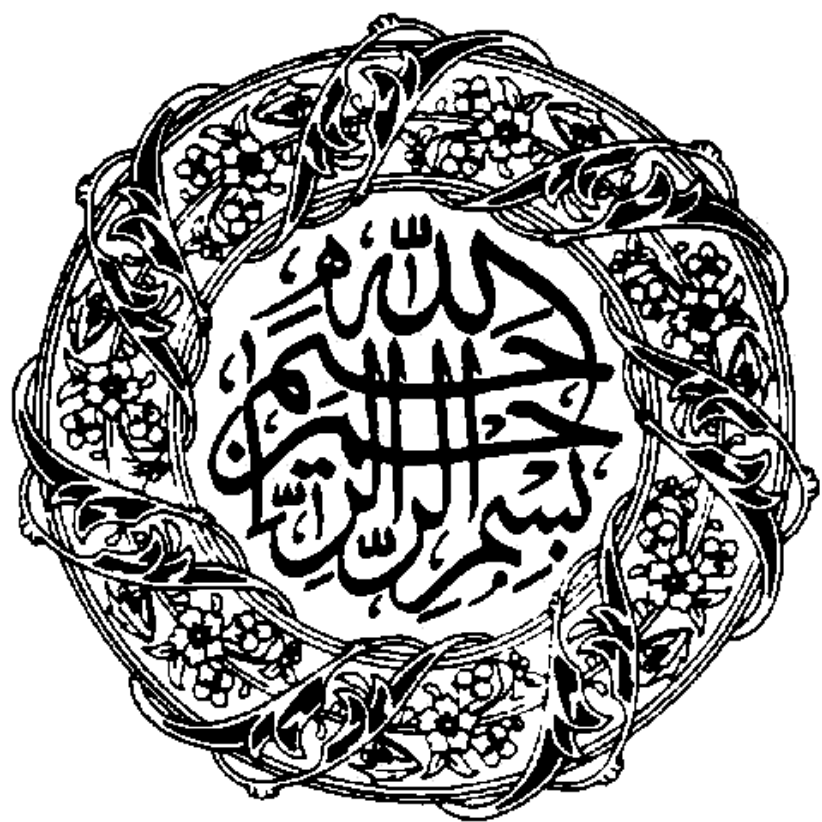


اثر:

شَهِيدُ شَيْخِ عَبْدِ الْقَدُوسِ حَكِيمِي

- تَقْبَلَهُ اللهُ -

ترتیب و تقدیم: شاکر الذهبی



تفسير عون المنان (٢٩)

(تفسير تحقيقي وتربيتي)

مؤلف:

شيخ عبدالقدوس حكيمي رحمه الله

ترتيب وتقديم:

شاكر الذهبي

چاپ و نشر این تفسیر در صورتی که از محتوای آن چیزی حذف نگردد،
اجازه است.

اگر تلاش و اهداف مؤلف [بخصوص مرتب] در این تفسیر به
حقیقت رسیده، فقط فضل الهی بوده و در صورتی که به خطا
رفته، خود «مرتب» کوتاهی کرده است، و بدین سبب از الله
عزوجل آمرزش می طلبد.



تفسیر وترجمه سوره‌ی حجرات

| | |
|----------|--|
| ۲۸/..... | مقدمه: |
| ۲۸/..... | نام های سوره: |
| ۲۸/..... | چرا این سوره را «حجرات» می نامند؟! |
| ۳۰/..... | ربط و مناسبت این سوره، با سوره‌ی قبلی: |
| ۳۰/..... | فضیلت سوره: |
| ۳۱/..... | ارتباط معنای ابتدا و انتهای سوره: |
| ۳۲/..... | مقاصد سوره: |
| ۳۲/..... | بخش ها [و محتوایی] از سوره: |
| ۳۳/..... | سلف و سوره‌ی حجرات: |

تفسیر و ترجمه آیات (۵-۱) سوره‌ی حجرات

| | |
|----------|--|
| ۳۴/..... | «اطاعت الله و پیامبر، و مراعات ادب در خطاب سید البشر صلی الله علیه و.....» |
| ۳۴/..... | مقصد آیات (۵-۱): |
| ۳۴/..... | سبب نزول: |
| ۳۵/..... | ترجمه آیات (۵-۱): |
| ۳۵/..... | معنی کلمات: |
| ۳۸/..... | تفسیر مختصر آیات (۵-۱): |
| ۴۹/..... | تفسیر تفصیلی آیات (۵-۱): |
| ۵۳/..... | فوائد آیات (۵-۱): |

تفسیر و ترجمه آیات (۸-۶) سوره‌ی حجرات

| | |
|----------|---|
| ۵۶/..... | «آداب عمومی (۱): بررسی و تأمل در اخبار» |
| ۵۶/..... | مقصد آیات (۸-۶): |

- ۵۷/.....: سبب نزول
- ۵۸/.....: ربط و مناسبت
- ۵۸/.....: ترجمه آیات (۶-۸):
- ۵۸/.....: معنی کلمات
- ۶۲/.....: تفسیر مختصر آیات (۶-۸):
- ۶۳/.....: تفسیر تفصیلی آیات (۶-۸):
- ۷۰/.....: انواع سخن چینی [واحکام آنها]:
- ۷۳/.....: وجوب عمل به حدیث آحاد:
- ۷۴/.....: تاریخ نشو و نمای علم حدیث:
- ۷۸/.....: حکم عمل به حدیث ضعیف.
- ۷۷/.....: فوائد آیات (۶-۸):

تفسیر و ترجمه آیات (۹-۱۰) سوره ی حجرات

- ۹۱/.....: «راه های از بین بردن اختلافات داخلی (۲): حکم باغیان»
- ۹۱/.....: مقصد آیات (۹-۱۰):
- ۹۱/.....: سبب نزول:
- ۹۲/.....: ربط و مناسبت:
- ۹۲/.....: ترجمه آیات (۹-۱۰):
- ۹۲/.....: معنی کلمات:
- ۹۴/.....: تفسیر مختصر آیات (۹-۱۰):
- ۹۵/.....: تفسیر تفصیلی آیات (۹-۱۰):
- ۱۰۰/.....: عقیده ی اهل سنت در خصوص مشاجرات صحابه رضی الله عنهم:
- ۱۱۳/.....: چگونگی ثبوت اخوت و برادری:
- ۱۱۴/.....: از نمونه های دوستی با مؤمن:
- ۱۲۰/.....: مسائل فقهی آیات (۹-۱۰):

- ۱۲۰/.....صلح، مزایا، احکام و گوشزدهایی در این خصوص
- ۱۲۴/.....احکام باغیان
- ۱۲۹/.....فوائد آیات (۹-۱۰):
- ۱۳۳/.....فصل: عدل، مفهوم و مراتب آن:

تفسیر و ترجمه آیات (۱۱-۱۳) سوره ی حجرات

- ۱۳۸/.....«(۳) برخورد مسلمان با برادر مسلمانش و با سایر مردم»
- ۱۳۸/.....مقصد آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۳۸/.....سبب نزول:
- ۱۳۸/.....ربط و مناسبت:
- ۱۳۸/.....ترجمه آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۳۹/.....معنی کلمات:
- ۱۴۲/.....تفسیر مختصر آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۴۳/.....تفسیر تفصیلی آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۶۲/.....انواع گمان و احکام مربوط به آن:
- ۱۸۳/.....مسائل فقهی آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۸۴/.....فوائد آیات (۱۱-۱۳):
- ۱۹۴/.....فصل: مفهوم آزار و اذیت و انواع آن:

تفسیر و ترجمه آیات (۱۴-۱۸) سوره ی حجرات

- ۲۰۱/.....«اصول ایمان صحیح»
- ۲۰۱/.....مقصد آیات (۱۴-۱۸):
- ۲۰۱/.....سبب نزول آیه ی (۱۷):
- ۲۰۲/.....ربط و مناسبت:
- ۲۰۲/.....ترجمه آیات (۱۴-۱۸):
- ۲۰۳/.....معنی کلمات:

تفسیر عون المنان (۲۹)

- تفسیر مختصر آیات (۱۴-۱۸):/۲۰۴
- تفسیر تفصیلی آیات (۱۴-۱۸):/۲۰۵
- تفاوت میان اسلام و ایمان:/۲۱۴
- فوائد آیات (۱۴-۱۸):/۲۲۹
- خلاصه [درسه‌ها و اندرزها] از سوره‌ی حجرات/۲۳۲

تفسیر و ترجمه سوره‌ی ق

- مقدمه/۲۳۵
- نام های سوره:/۲۳۵
- چرا این سوره را «ق» می نامند؟!/۲۳۵
- فضائل سوره/۲۳۶
- ربط و مناسبت این سوره با سوره‌ی قبلی:/۲۳۶
- ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره/۲۳۶
- مقاصد سوره:/۲۳۸
- بخش ها [و محتوایی] از سوره:/۲۳۸

تفسیر و ترجمه آیات (۱-۱۱) سوره‌ی ق

- «انکار رستاخیز توسط مشرکان، و تردید بر آنها»/۲۳۹
- مقصد آیات (۱-۱۱):/۲۳۹
- ترجمه آیات (۱-۱۱):/۲۴۰
- معنی کلمات:/۲۴۰
- تفسیر مختصر آیات (۱-۱۱):/۲۴۱
- تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۱):/۲۴۲
- خرما فضیلت، فوائد و انواع آن:/۲۶۰
- فوائد آیات (۱-۱۱):/۲۶۱

تفسیر وترجمه آیات (۱۲-۱۵) سوره ی ق

- «یادی از تکذیب کنندگان پیشین»...../۲۶۴
- مقصد آیات (۱۲-۱۵):...../۲۶۵
- ترجمه (۱۲-۱۵):...../۲۶۵
- معنی کلمات:...../۲۶۵
- تفسیر مختصر (۱۲-۱۵):...../۲۶۷
- تفسیر تفصیلی (۱۲-۱۵):...../۲۶۷
- فوائد (۱۲-۱۵):...../۲۷۱

تفسیر وترجمه آیات (۱۶-۲۲) سوره ی ق

- «تقریر آفرینش انسان، و علم فراگیر الهی به احوال وی»...../۲۷۲
- مقصد آیات (۱۶-۲۲):...../۲۷۲
- ربط و مناسبت:...../۲۷۳
- ترجمه آیات (۱۶-۲۲):...../۲۷۴
- معنی کلمات:...../۲۷۴
- تفسیر مختصر آیات (۱۶-۲۲):...../۲۷۴
- تفسیر تفصیلی آیات (۱۶-۲۲):...../۲۷۵
- آفات زبان:...../۲۸۸
- مفهوم سكرات مرگ:...../۲۹۸
- شهادت، از سكرات مرگ می کاهد:...../۲۹۸
- انسان به هنگام سكرات مرگ، آرزوی برگشتن می کند...../۲۹۹
- فوائد آیات (۱۶-۲۲):...../۳۰۵

تفسیر وترجمه آیات (۲۳-۳۰) سوره ی ق

- «گفتگو بین کافر و شیطان همراهش روز قیامت»...../۳۰۹
- مقصد آیات (۲۳-۳۰):...../۳۰۹

- ربط و مناسبت:/۳۱۰
- ترجمه آیات (۲۳-۳۰):/۳۱۰
- معنی کلمات:/۳۱۰
- تفسیر مختصر آیات (۲۳-۳۰):/۳۱۱
- تفسیر تفصیلی آیات (۲۳-۳۰):/۳۱۳
- فوائد آیات (۲۳-۳۰):/۳۱۷

تفسیر وترجمه آیات (۳۱-۳۵) سوره ی ق

- «حال پرهیزگاران»/۳۱۹
- مقصد آیات (۳۱-۳۵):/۳۱۹
- ربط و مناسبت:/۳۲۰
- معنی کلمات:/۳۲۰
- ترجمه آیات (۳۱-۳۵):/۳۲۰
- تفسیر مختصر آیات (۳۱-۳۵):/۳۲۱
- تفسیر تفصیلی آیات (۳۱-۳۵):/۳۲۲
- فوائد آیات (۳۱-۳۵):/۳۲۵

تفسیر وترجمه آیات (۳۶-۴۵) سوره ی ق

- «تهدید منکران رستاخیز، مجدد آن، فرمان هایی برای پیامبر صلی الله...../۳۲۵
- مقصد آیات (۳۶-۴۵):/۳۲۵
- سبب نزول/۳۲۵
- ربط و مناسبت:/۳۲۷
- معنی کلمات:/۳۲۷
- ترجمه آیات (۳۶-۴۵):/۳۲۷
- تفسیر مختصر آیات (۳۶-۴۵):/۳۳۰
- تفسیر تفصیلی آیات (۳۶-۴۵):/۳۳۴

- انواع الحاد در اسماء و صفات الله عزوجل:...../۳۳۶
- فوائد آیات (۳۶-۴۵):...../۳۴۳
- خلاصه [درسها و اندرزها] از سوره ی ق...../۳۴۷

تفسیر و ترجمه ی سوره ذاریات

- مقدمه...../۳۴۸
- نام های سوره:...../۳۴۸
- چرا این سوره را «ذاریات» می نامند؟!...../۳۴۹
- فضیلت سوره:...../۳۴۹
- ربط و مناسبت این سوره با سوره ی قبلی:...../۳۵۰
- ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره:...../۳۵۰
- مقاصد سوره:...../۳۵۱
- بخش ها [و محتوایی] از سوره:...../۳۵۲

تفسیر و ترجمه آیات (۱-۱۴) سوره ی ذاریات

- «سوگند بر وقوع رستاخیز»...../۳۵۲
- مقصد آیات (۱-۱۴):...../۳۵۲
- معنی کلمات:...../۳۵۳
- ترجمه آیات (۱-۱۴):...../۳۵۲
- تفسیر مختصر آیات (۱-۱۴):...../۳۵۵
- تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۴):...../۳۵۶
- فوائد آیات (۱-۱۴):...../۳۶۰

تفسیر و ترجمه آیات (۱۵-۲۳) سوره ی ذاریات

- «پاداش و ویژگی های پرهیزگاران»...../۳۶۱
- مقصد آیات (۱۵-۲۳):...../۳۶۲

- سبب نزول:...../۳۶۲
- ربط و مناسبت:...../۳۶۲
- معنی کلمات:...../۳۶۳
- ترجمه آیات (۱۵-۲۳):...../۳۶۲
- تفسیر مختصر آیات (۱۵-۲۳):...../۳۶۴
- تفسیر تفصیلی آیات (۱۵-۲۳):...../۳۶۵
- بیان یک واقعه!...../۳۶۹
- مسائل فقهی آیات (۱۵-۲۳):...../۳۷۹
- فوائد آیات (۱۵-۲۳):...../۳۷۸

تفسیر و ترجمه آیات (۲۴-۳۷) سوره ی ذاریات

- «قصه ی مهمانان ابراهیم و مأموریت آنان در نابودی قوم لوط»...../۳۸۱
- مقصد آیات (۲۴-۳۷):...../۳۸۲
- ربط و مناسبت:...../۳۸۲
- ترجمه آیات (۲۴-۳۷):...../۳۸۲
- تفسیر مختصر آیات (۲۴-۳۷):...../۲۸۲
- تفسیر تفصیلی آیات (۲۴-۳۷):...../۳۸۷
- دوازده ویژگی مهمان نوازی خلیل الله در قرآن کریم:...../۳۷۹
- فوائد آیات (۲۴-۳۷):...../۴۰۲

تفسیر و ترجمه آیات (۳۸-۴۶) سوره ی ذاریات

- «داستان های پیامبران دیگر به همراه اقوام شان»...../۴۰۴
- مقصد آیات (۳۸-۴۶):...../۴۰۴
- ربط و مناسبت:...../۴۰۴
- معنی کلمات:...../۴۰۵
- ترجمه آیات (۳۸-۴۶):...../۴۰۵

تفسیر مختصر آیات (۳۸-۴۶):/۴۰۵

تفسیر تفصیلی آیات (۳۸-۴۶):/۴۰۵

فوائد آیات (۳۸-۴۶):/۵۰۵

تفسیر وترجمه آیات (۴۷-۵۱) سوره ی ذاریات

«اثبات یکتائی الله عزوجل و قدرت بی کران او»...../۴۱۵

مقصد آیات (۴۷-۵۱):/۴۱۵

ربط و مناسبت:/۴۱۶

معنی کلمات:/۴۱۶

ترجمه آیات (۴۷-۵۱):/۴۱۶

تفسیر مختصر آیات (۴۷-۵۱):/۴۱۷

تفسیر تفصیلی آیات (۴۷-۵۱):/۴۱۸

مسائل فقهی آیات (۴۷-۵۱):/۴۲۱

فوائد آیات (۴۷-۵۱):/۴۲۵

تفسیر وترجمه آیات (۵۲-۶۰) سوره ی ذاریات

«تهدید مشرکان به عذاب بخاطر تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم»...../۴۲۷

مقصد آیات (۵۲-۶۰):/۴۲۸

سبب نزول آیه ۵۵:/۴۲۸

ربط و مناسبت:/۴۲۸

معنی کلمات:/۴۲۸

ترجمه آیات (۵۲-۶۰):/۴۲۸

تفسیر مختصر آیات (۵۲-۶۰):/۴۲۹

تفسیر تفصیلی آیات (۵۲-۶۰):/۴۳۱

معنای عبادت و شروط پذیرفته شدن آن:/۴۳۸

فوائد آیات (۵۲-۶۰):/۴۴۶

فصل: تاریخچه‌ی سحر و جادو...../۴۵۱
 سحر ساکنان بابل، نزد ایرانیان، سحر نزد مصریان، سحر نزد ساکنان هند،
 سحر در سرزمین یونان، سحر نزد یهودیان و مسیحیان، سحر در اروپا، جادو نزد
 عرب‌های قبل از اسلام، داستان «اصحاب اخدود»، سحر نزد مسلمانان، سحر
 در آمریکا و دنیای جدید، جادوگری در دوران معاصر...../۴۵۰-۵۰۵
 خلاصه [درسها واندرزها] از سوره‌ی ذاریات...../۵۰۵

تفسیر و ترجمه سوره‌ی طور

مقدمه...../۵۰۷
 نام های سوره:...../۵۰۶
 چرا این سوره را «طور» می نامند؟!...../۵۰۷
 فضیلت سوره:...../۵۰۷
 ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره:...../۵۰۷
 مقاصد سوره:...../۵۰۷
 بخش ها [و محتوایی] از سوره:...../۵۰۸
 سلف و سوره‌ی طور:...../۵۰۹

تفسیر و ترجمه آیات (۱-۱۶) سوره‌ی طور

«فرا رسیدن رستاخیز و اثبات عذاب در روز موعود»...../۵۱۱
 مقصد آیات (۱-۱۶):...../۵۱۲
 معنی کلمات:...../۵۱۱
 ترجمه آیات (۱-۱۶):...../۵۱۲
 تفسیر مختصر آیات (۱-۱۶):...../۵۱۴
 تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۶):...../۵۱۶
 فوائد آیات (۱-۱۶):...../۵۲۰

تفسیر وترجمه آیات (۱۷-۲۸) سوره‌ی طور

- ۵۲۱/..... «پاداش متقیان و نعمت های الهی بر آنان در رستاخیز».....
- ۵۲۱/..... مقصد آیات (۱۷-۲۸):.....
- ۵۲۱/..... ربط و مناسبت:.....
- ۵۲۲/..... ترجمه آیات (۱۷-۲۸):.....
- ۵۲۲/..... معنی کلمات:.....
- ۵۲۴/..... تفسیر مختصر آیات (۱۷-۲۸):.....
- ۵۲۶/..... تفسیر تفصیلی آیات (۱۷-۲۸):.....
- ۵۳۲/..... فوائد آیات (۱۷-۲۸):.....

تفسیر وترجمه آیات (۲۹-۳۴) سوره‌ی طور

- ۵۳۴/..... «دامه‌ی پند و اندرز با وجود مکاید و دسیسه‌ها».....
- ۵۳۵/..... مقصد آیات (۲۹-۳۴):.....
- ۵۳۵/..... سبب نزول آیه ۳۰:.....
- ۵۳۵/..... ربط و مناسبت:.....
- ۵۳۵/..... معنی کلمات:.....
- ۵۳۵/..... ترجمه آیات (۲۹-۳۴):.....
- ۵۳۸/..... تفسیر مختصر آیات (۲۹-۳۴):.....
- ۵۳۹/..... تفسیر تفصیلی آیات (۲۹-۳۴):.....
- ۵۵۱/..... فوائد آیات (۲۹-۳۴):.....

تفسیر وترجمه آیات (۳۵-۴۳) سوره‌ی طور

- ۵۵۵/..... «اثبات آفریننده و بیگانگی اش به دلایل انفسی و آفاقی».....
- ۵۵۵/..... مقصد آیات (۳۵-۴۳):.....
- ۵۵۶/..... ربط و مناسبت:.....
- ۵۵۶/..... معنی کلمات:.....

- ترجمه آیات (۳۵-۴۳):/۵۵۶
- تفسیر مختصر آیات (۳۵-۴۳):/۵۵۸
- تفسیر تفصیلی آیات (۳۵-۴۳):/۵۵۹
- فوائد آیات (۳۵-۴۳):/۵۷۱

تفسیر وترجمه آیات (۴۴-۴۹) سوره ی طور

- «اعراض از کفار بخاطر مکابره در محسوسات»...../۵۷۲
- مقصد آیات (۴۴-۴۹):/۵۷۲
- ربط و مناسبت:/۵۷۲
- معنی کلمات:/۵۷۲
- ترجمه آیات (۴۴-۴۹):/۵۷۲
- تفسیر مختصر آیات (۴۴-۴۹):/۵۷۴
- تفسیر تفصیلی آیات (۴۴-۴۹):/۵۷۵
- فوائد آیات (۴۴-۴۹):/۵۷۸
- خلاصه [درسها و اندرزها] از سوره ی طور...../۵۷۹

تفسیر وترجمه ی سوره نجم

- مقدمه...../۵۸۰
- نام های سوره:...../۵۸۰
- چرا این سوره را «نجم» می نامند؟!...../۵۸۰
- ربط و مناسبت این سوره، با سوره ی قبلی:...../۵۸۱
- ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره:...../۵۸۲
- مقاصد سوره:...../۵۸۳
- بخش ها [و محتوایی] از سوره:...../۵۸۳

تفسیر و ترجمه آیات (۱۸-۱) سوره ی نجم

- «اثبات نبوت و پدیدهی وحی»...../۵۸۵
- مقصد آیات (۱۸-۱):...../۵۸۵
- معنی کلمات:...../۵۸۶
- ترجمه آیات (۱۸-۱):...../۵۸۵
- تفسیر مختصر آیات (۱۸-۱):...../۵۸۶
- تفسیر تفصیلی آیات (۱۸-۱):...../۵۸۶
- جایگاه سنت در اسلام:...../۵۹۲
- روش‌های مختلف وحی بر محمد صلی الله علیه وسلم:...../۶۰۶
- فوائد آیات (۱۸-۱):...../۶۰۷
- فصل: مختصری در خصوص سدرۃ المنتهی و عقیده‌ی اهل سنت در این...../۶۱۴

تفسیر و ترجمه آیات (۲۶-۱۹) سوره ی نجم

- «باز داشتن از شرک و بیان ناتوانی بتان»...../۶۲۸
- مقصد آیات (۲۶-۱۹):...../۶۲۹
- ربط و مناسبت:...../۶۲۹
- معنی کلمات:...../۶۲۹
- ترجمه آیات (۲۶-۱۹):...../۶۲۹
- تفسیر مختصر آیات (۲۶-۱۹):...../۶۳۱
- تفسیر تفصیلی آیات (۲۶-۱۹):...../۶۳۲
- قصه‌ی بت پرستی در عرب!!...../۶۳۶
- تاریکی شدید هنگام بعثت:...../۶۴۰
- پیروی از آیات متشابه یا دنباله‌روی از شبهات، ویژگی نمایان کج‌اندیشان بی‌تقوا و گمراه:...../۶۴۶
- فوائد آیات (۲۶-۱۹):...../۶۴۹

تفسیر وترجمه آیات (۲۷-۳۰) سورهی نجم

- «سرزنش مشرکان بخاطر اینکه فرشتگان را دختران الله نامیدند»...../۶۵۲
- مقصد آیات(۲۷-۳۰):...../۶۵۲
- ربط و مناسبت:...../۶۵۲
- ترجمه آیات(۲۷-۳۰):...../۶۵۳
- تفسیر مختصر آیات(۲۷-۳۰):...../۶۵۳
- تفسیر تفصیلی آیات(۲۷-۳۰):...../۶۵۴
- فوائد آیات(۲۷-۳۰):...../۶۵۹

تفسیر وترجمه آیات (۳۱-۳۲) سورهی نجم

- «جزای بدکاران و نیکوکاران، و ویژگی های نیکوکاران»...../۶۶۰
- مقصد آیات(۳۱-۳۲):...../۶۶۰
- سبب نزول:...../۶۶۱
- ربط و مناسبت:...../۶۶۱
- معنی کلمات:...../۶۶۲
- ترجمه آیات(۳۱-۳۲):...../۶۶۲
- تفسیر مختصر آیات(۳۱-۳۲):...../۶۶۳
- تفسیر تفصیلی آیات(۳۱-۳۲):...../۶۶۴
- محو گناهان به سبب طاعات و عبادات:...../۶۶۸
- فوائد آیات(۳۱-۳۲):...../۶۸۸

تفسیر وترجمه آیات (۳۳-۵۴) سورهی نجم

- «سرزنش برخی از سران ثروتمند مشرکین بخاطر رویگردانی از حق و حقیقت، و اندرز شان به آنچه در صحف ابراهیم و موسی آمده»...../۶۹۲
- مقصد آیات(۳۳-۵۴):...../۶۹۳
- سبب نزول:...../۶۹۳

- ربط و مناسبت:/۶۹۳
- معنی کلمات:/۶۹۳
- ترجمه آیات (۳۳-۵۴):/۶۹۳
- تفسیر مختصر آیات (۳۳-۵۴):/۶۹۶
- تفسیر تفصیلی آیات (۳۳-۵۴):/۶۹۹
- اموری که برای مردگان مفیدند و اموری که نامفید:/۷۰۳
- دستمزد دادن به کسی جهت تلاوت قرآن و هدیه نمودن آن به مرده:/۷۱۴
- قرائت قرآن و هدیه ثواب آن به مرده بدون مزد:/۷۱۵
- اختلاف نظر علما راجع به حکم قرائت قرآن در کنار قبرها:/۷۱۷
- فوائد آیات (۳۳-۵۴):/۷۱۷

تفسیر و ترجمه آیات (۵۵-۶۲) سوره ی نجم

- «اندرز به قرآن و به رسالت پیامبر، و هشدار نسبت به هولناک بودن قیامت...»/۷۲۱
- مقصد آیات (۵۵-۶۲):/۶۲۶
- ربط و مناسبت:/۶۲۷
- معنی کلمات:/۶۲۷
- ترجمه آیات (۵۵-۶۲):/۶۲۷
- تفسیر مختصر آیات (۵۵-۶۲):/۶۲۸
- تفسیر تفصیلی آیات (۵۵-۶۲):/۶۲۹
- مواردی برای قرائت مؤثر:/۶۳۰
- فوائد آیات (۵۵-۶۲):/۶۳۳
- خلاصه [درسها و اندرزها] از سوره ی نجم:/۶۳۴

تفسیر و ترجمه سوره ی قمر

- مقدمه:/۷۳۶
- نام های سوره:/۷۳۶

- ۷۳۶/..... چرا این سوره را «قمر» می نامند؟!.....
- ۷۳۶/..... فضیلت سوره:.....
- ۷۳۶/..... ربط و مناسبت این سوره، با سوره‌ی قبلی:.....
- ۷۳۸/..... ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره:.....
- ۷۳۸/..... مقاصد سوره:.....
- ۷۳۹/..... بخش ها [و محتوایی] از سوره:.....

تفسیر وترجمه آیات (۸-۱) سوره‌ی قمر

- ۷۴۱/..... «از هم شکافتن ماه و موقف مشرکان در این رابطه».....
- ۷۴۱/..... مقصد آیات (۸-۱):.....
- ۷۴۱/..... معنی کلمات:.....
- ۷۴۱/..... ترجمه آیات (۸-۱):.....
- ۷۴۲/..... تفسیر مختصر آیات (۸-۱):.....
- ۷۴۴/..... تفسیر تفصیلی آیات (۸-۱):.....
- ۷۵۱/..... فوائد آیات (۸-۱):.....

تفسیر وترجمه آیات (۱۷-۹) سوره‌ی قمر

- «تکرار داستان های تکذیب کنندگان گذشته: (۱) داستان قوم نوح علیه السلام».....
- ۷۵۶/..... مقصد آیات (۱۷-۹):.....
- ۷۵۷/..... ربط و مناسبت:.....
- ۷۵۷/..... معنی کلمات:.....
- ۷۵۷/..... ترجمه آیات (۱۷-۹):.....
- ۷۵۹/..... تفسیر مختصر آیات (۱۷-۹):.....
- ۷۶۰/..... تفسیر تفصیلی آیات (۱۷-۹):.....
- ۷۶۵/..... فوائد آیات (۱۷-۹):.....

تفسیر وترجمه آیات (۱۸-۲۲) سوره ی قمر

- ۷۶۶/.....«(۲) داستان عادیان قوم هود علیه السلام».....
- ۷۶۷/.....: (۱۸-۲۲): مقصد آیات
- ۷۶۷/.....: ربط و مناسبت:
- ۷۶۸/.....: معنی کلمات:
- ۷۶۷/.....: (۱۸-۲۲): ترجمه آیات
- ۷۶۹/.....: (۱۸-۲۲): تفسیر مختصر آیات
- ۷۶۹/.....: (۱۸-۲۲): تفسیر تفصیلی آیات
- ۷۷۱/.....: (۱۸-۲۲): فوائد آیات

تفسیر وترجمه آیات (۲۳-۳۲) سوره ی قمر

- ۷۷۳/.....«(۳) داستان ثمودیان قوم صالح علیه السلام».....
- ۷۷۴/.....: (۲۳-۳۲): مقصد آیات
- ۷۷۴/.....: ربط و مناسبت:
- ۷۴۵/.....: معنی کلمات:
- ۷۷۴/.....: (۲۳-۳۲): ترجمه آیات
- ۷۷۵/.....: (۲۳-۳۲): تفسیر مختصر آیات
- ۷۷۶/.....: (۲۳-۳۲): تفسیر تفصیلی آیات
- ۷۷۷.....: قصه ی شتر صالح - علیه السلام - و فریاد جبرئیل - علیه السلام -

تفسیر وترجمه آیات (۳۳-۴۰) سوره ی قمر

- ۸۰۱/.....«(۴) داستان قوم لوط علیه السلام».....
- ۸۰۱/.....: (۳۳-۴۰): مقصد آیات
- ۸۰۱/.....: ربط و مناسبت:
- ۸۰۲/.....: معنی کلمات:
- ۸۰۱/.....: (۳۳-۴۰): ترجمه آیات

تفسیر عون المنان (۲۹)

تفسیر مختصر آیات (۳۳-۴۰):/۸۰۲

تفسیر مختصر آیات (۳۳-۴۰):/۸۰۵

فوائد آیات (۳۳-۴۰):/۸۱۰

تفسیر و ترجمه آیات (۴۱-۴۲) سوره ی قمر

«(۵) داستان آل فرعون»/۸۱۹

مقصد آیات (۴۱-۴۲):/۸۱۹

ربط و مناسبت:/۸۱۹

ترجمه آیات (۴۱-۴۲):/۸۱۹

تفسیر مختصر آیات (۴۱-۴۲):/۸۲۰

فوائد آیات (۴۱-۴۲):/۸۲۰

تفسیر و ترجمه آیات (۴۳-۵۵) سوره ی قمر

«سرزنش مشرکان قریش و بیان سزای بزهکاران و پاداش پرهیزگاران»/۸۲۱

مقصد آیات (۴۳-۵۵):/۸۲۲

سبب نزول:/۸۲۲

معنی کلمات:/۸۲۲

ترجمه آیات (۴۳-۵۵):/۸۲۲

تفسیر مختصر آیات (۴۳-۵۵):/۸۲۴

تفسیر تفصیلی آیات (۴۳-۵۵):/۸۲۶

فوائد آیات (۴۳-۵۵):/۸۴۲

خلاصه [درسها و اندرزها] از سوره ی قمر/۸۴۳

تفسیر و ترجمه سوره ی رحمن

مقدمه/۸۴۶

نام های سوره:/۸۴۶

- ۸۴۶/..... چرا این سوره را «رحمن» می نامند؟!.....
- ۸۴۶/..... فضیلت سوره:.....
- ۸۴۷/..... ربط و مناسبت این سوره، با سوره‌ی قبلی:.....
- ۸۴۸/..... ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره:.....
- ۸۴۹/..... بخش ها [و محتوایی] از سوره:.....
- ۸۴۹/..... مقاصد سوره:.....
- ۸۴۹/..... سلف و سوره‌ی رحمن:.....

تفسیر و ترجمه آیات (۱-۱۳) سوره‌ی رحمن

- «بزرگترین نعمت های دنیوی و اخروی الله عزوجل: (۱) نعمت قرآن کریم و اشیاء هستی و زمینی».....
- ۸۴۸/..... مقصد آیات (۱-۱۳).....
- ۸۴۹/..... معنی کلمات:.....
- ۸۴۹/..... ترجمه آیات (۱-۱۳):.....
- ۸۵۳/..... تفسیر مختصر آیات (۱-۱۳):.....
- ۸۵۴/..... تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۳):.....
- ۸۶۸/..... فوائد آیات (۱-۱۳):.....
- فصل: میزان [و مشتقات آن] در قرآن و سنت و [نیز] عقیده‌ی اهل سنت**
- در این خصوص**.....
- ۸۷۰/..... گفتار اول: شناخت میزان.....
- ۸۷۰/..... گفتار دوم: ترازو از دیدگاه اهل سنت.....
- ۸۷۴/..... گفتار سوم: چه چیزهایی در ترازو سنجیده می شوند؟.....
- ۸۷۵/..... گفتار چهارم: اعمالی که در ترازو، وزن دارند.....

تفسیر و ترجمه آیات (۱۴-۲۵) سوره‌ی رحمن

- ۸۸۲/.....«(۲) توضیح برخی از نعمت‌ها»
- ۸۸۳/.....: (۱۴-۲۵): مقصد آیات
- ۸۸۳/.....: ربط و مناسبت:
- ۸۸۳/.....: معنی کلمات:
- ۸۸۳/.....: (۱۴-۲۵): ترجمه آیات
- ۸۸۵/.....: (۱۴-۲۵): تفسیر مختصر آیات
- ۸۸۶/.....: (۱۴-۲۵): تفسیر تفصیلی آیات
- ۸۸۶/.....: [وشگفتی‌های آن]: مراحل جنین
- ۹۰۷/.....: (۱۴-۲۵): فوائد آیات

تفسیر و ترجمه آیات (۲۶-۳۰) سوره‌ی رحمن

- ۹۰۹/.....«نابودی نعمت‌ها و تمام جهان هستی، و بقای الله تعالی»
- ۹۰۹/.....: (۲۶-۳۰): مقصد آیات
- ۹۱۰/.....: ربط و مناسبت:
- ۹۱۰/.....: معنی کلمات:
- ۹۱۰/.....: (۲۶-۳۰): ترجمه آیات
- ۹۱۱/.....: (۲۶-۳۰): تفسیر مختصر آیات
- ۹۱۱/.....: (۲۶-۳۰): تفسیر تفصیلی آیات
- ۹۱۴/.....: عُمر و مرگ جن:
- ۹۱۷/.....: اقسام تقدیر و عقیده‌ی سلف درباره تقدیر:
- ۹۱۸/.....: (۲۶-۳۰): فوائد آیات
- فصل: عقیده‌ی اهل سنت در خصوص دمیدن در صور**
- ۹۲۱/..... گفتار اول: دمیدن در صور
- ۹۲۳/..... گفتار دوم: صوری که در آن دمیده می‌شود

- گفتار سوم: مأمور دمیدن در صور...../۹۲۵
- گفتار چهارم: زمان دمیدن در صور...../۹۲۶
- گفتار پنجم: چند بار در صور دمیده می‌شود؟...../۹۲۸
- گفتار ششم: کسانی که هنگام دمیدن در صور، بیهوش نمی‌شوند...../۹۳۲

تفسیر وترجمه آیات (۳۱-۳۶) سوره‌ی رحمن

- «سزا و پاداش اعمال در رستاخیز»...../۹۴۱
- مقصد آیات (۳۱-۳۶):...../۹۴۱
- ربط و مناسبت:...../۹۴۲
- معنی کلمات:...../۹۴۲
- ترجمه آیات (۳۱-۳۶):...../۹۴۲
- تفسیر مختصر (۳۱-۳۶):...../۹۴۴
- تفسیر تفصیلی (۳۱-۳۶):...../۹۴۵
- فوائد (۳۱-۳۶):...../۹۴۵

تفسیر وترجمه آیات (۳۷-۴۵) سوره‌ی رحمن

- «شکافته شدن آسمان، و احوال بزهکاران در رستاخیز»...../۹۴۵
- مقصد آیات (۳۷-۴۵):...../۹۴۶
- ربط و مناسبت:...../۹۴۶
- معنی کلمات:...../۹۴۶
- ترجمه آیات (۳۷-۴۵):...../۹۴۶
- تفسیر مختصر آیات (۳۷-۴۵):...../۹۴۸
- تفسیر تفصیلی آیات (۳۷-۴۵):...../۹۵۰
- فوائد آیات (۳۷-۴۵):...../۹۵۴

تفسیر وترجمه آیات (۴۶-۶۲) سوره‌ی رحمن

- «انواع نعمت های الهی بر پرهیزگاران در رستاخیز»...../۹۵۶

تفسیر عون المنان (۲۹)

- مقصد آیات (۴۶-۶۲): / ۹۵۶
- سبب نزول: / ۹۵۶
- ربط و مناسبت: / ۹۵۶
- معنی کلمات: / ۹۵۷
- ترجمه آیات (۴۶-۶۲): / ۹۵۷
- تفسیر مختصر آیات (۴۶-۶۲): / ۹۵۹
- تفسیر تفصیلی آیات (۴۶-۶۲): / ۸۶۰
- فوائد آیات (۴۶-۶۲): / ۹۷۵

تفسیر و ترجمه آیات (۶۲-۷۸) سوره‌ی رحمن

- «۲» توصیف دیگر از بهشت ها» / ۸۷۸
- مقصد آیات (۶۲-۷۸): / ۹۷۹
- ربط و مناسبت: / ۹۷۹
- معنی کلمات: / ۹۷۹
- ترجمه آیات (۶۲-۷۸): / ۹۷۹
- تفسیر مختصر آیات (۶۲-۷۸): / ۹۸۲
- تفسیر تفصیلی آیات (۶۲-۷۸): / ۹۸۳
- اولین و بیشترین اوصاف زنان بهشتی در قرآن کریم: / ۹۸۵
- فوائد آیات (۶۲-۷۸): / ۹۸۹
- خلاصه [درسها و اندرزها] از سوره‌ی رحمن / ۹۹۱

تفسیر و ترجمه سوره ی حجرات

مقدمه:

(سوره حجرات) مدنی، و دارای (۲) رکوع، و (۱۸) هژده آیت، و (۳۵۱) سه صد و پنجاه یک کلمه، و (۱۵۷۳) یک هزار و پنج صد و هفتاد و سه حرف، و (۶۵۹) شش صد و پنجاه و سه نقطه است.

نام‌های سوره: برای این سوره، جز «الحجرات» دیگری اسم مفسرین ذکر نکرده اند، و در هیچ سند صحیح جز این اسم، اسم دیگری وارد نشده است.^۱ البته، برخی از معاصرین نیز بنام «سوره‌ی ویرایش اخلاق» یاد می‌کنند. الله تبارک و تعالی در این سوره مبارکه در کمال صراحت و وضوح به مسلمانان ارشاد می‌فرماید: شیوه زندگی شما با سائر انسانها فرق دارد، یعنی مسلمانان باید در جامعه بشری اسوه و نمونه اخلاق باشند، و جامعه اسلامی نمادی از عدالت اجتماعی، نهایت احترام و ادب با پروردگار عالم، نهایت احترام و تبجیل در مقابل پیک و فرستاده و رسول برگزیده او - صلی الله علیه و آله وسلم - و نهایت احترام و ادب در مقابل سایر انسانها، باید باشد.

هر شخصی که به الله و رسولش ایمان می‌آورد باید به تمامی معانی اخلاقی و آداب اسلامی آراسته گردد، چنانکه قرآن کریم بدان امر نموده است. مسلمانان باید دارای قلب پاک و زبان عقیف و اخلاق پسندیده باشند، الله تبارک و تعالی در این سوره مبارکه به مسلمانان می‌آموزد چگونه با پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - سخن بگویند و چه آدابی را مراعات نمایند، و همچنین این سوره مبارکه بر موضوع بسیار مهمی انگشت نهاده که امنیت و استقرار جامعه را می‌تواند تضمین کند، و آن شیوه برقراری صلح و آرامش بین مسلمانانی است که آتش فتنه میانه‌ی آنها را بهم زده است.

^۱- الدرر فی مقاصد السور: (۲/۲۲۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

وهمچنان به برپا نمودن رابطه برادری ای که بر اساس اخلاص و صداقت و رضایت الله متعال باشد امر نموده است.

و چون او تعالی میخواهد که این رابطه همیشگی و مستحکم باشد مسلمانان را از تمسخر یکدیگر، عیب جوئی، وغیبت و گمانهای بد و ناحق منع میکند و تاکید دارد که هدف از پیدایش اقوام و قبائل مختلف، شناخت و معرفت است و مرتبه و مقام در نزد الله تبارک و تعالی فقط در تقوی و پرهیزگاری است، و در آخر این سوره بزرگ صفات نیکوی مؤمنان ذکر گردیده است، از اینرو میتوانیم این سوره مبارک را سوره اخلاق بنامیم و این را بدانیم که درجات ایمان به درجات اخلاق نیک و وابسته است چنانچه رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (سنن الترمذی) «کامل ترین مؤمنان در ایمان خوش اخلاق ترین شان میباشند».

در جای دیگری فرموده اند؛ بهترین شما کسانی اند که اخلاق شان نیکو باشد، و همچنان فرموده اند که رستگاری در اخلاق نیکو میباشد.

پیامبر بزرگ اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - وعده داده اند: «کسی که اخلاقی پسندیده داشته باشد دارای خانه ای در بالاترین درجه بهشت خواهد بود».

چنانچه جابر رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «إِنَّ مَنْ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا» (سنن الترمذی) «همانا از محبوب ترین و نزدیک ترین شما در مجلس من روز قیامت خوش اخلاق ترین شما می باشد».

جهانی که اسلام در پی ساختن آن می باشد، جهانی است دارای دل و درون پاک، دارای احساسها و اندیشه های پاک، زبان پاک، و پیش از هر چیز رازها و رمزهای پاک ... جهانی است که با الله متعال پروردگار و خالق خود ادب دارد. با پیغمبر - صلی الله علیه وآله وسلم - ادب دارد. با خودش ادب دارد. با دیگران

نیز ادب دارد. سراپا ادب و اخلاق است حتی در افکار و اندیشه ها و خاطره های گذرایی که بر دل و درونش می گذرد! و در حرکات و سکناتش در فرهنگ و نظام اجتماعی و در قوانین و سیاست و اقتصاد .. اصلا به سادگی می توان گفت پایه و اساس و تار و پود جامعه اسلامی بر اساس ادب و اخلاق بنا شده است

اینکه، چرا این سوره را «حجرات» می نامند!؟

الحجرات: این سوره برای یادآوری داستانی است که مؤمنان از پشت پرده پیامبر صلی الله علیه وسلم را با صدای بلند صدا می زدند و این کار آنها شایسته‌ی جایگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم نبود؛ از این رو قرآن آنها را در هر وضعیتی به رعایت ادب با پیامبر صلی الله علیه وسلم فرا خواند.^۱

و نیز گفته اند: حُجرات از حَجَر و به معنای کبح: منع کردن است. این سوره نیز در تمام آیه ها به دنبال حمایت از دین مؤمنان و آبروی آنهاست و دیگران را از تجاوز به حریم آنها باز می دارد و افسار شهوت های زبانی و گرایش های شیطان را در دست می گیرد.^۲

ربط و مناسبت این سوره، با سوره‌ی قبلی:

۱. در سوره‌ی قبلی، از فتوحات خبر داد و در این سوره بیان آداب اجتماعی بخاطر اصلاح جامعه و جلوگیری از تفرق و اختلاف است.

۲. هردو سوره مانند سایر سوره های مدنی به کار شکنی های منافقان اشاره نموده [و آنها] را مورد نکوهش قرار داده است.^۳

فضیلت سوره: وَعَنْ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أُعْطِيَتْ مَكَانَ التَّوْرَةِ السَّبْعُ، وَأُعْطِيَتْ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمِثْنِ، وَأُعْطِيَتْ

^۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۰۷.

^۲- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۰۷.

^۳- تفسیر تبیان: (۱۴۳/۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

مَكَانَ الْإِنجِيلِ الْمَثَانِي، وَفُضِّلَتْ بِ (الْمُفْصَّلِ)». رواه أحمد، وفي إسناده عمران القطان. از واثله بن الأسقع روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به جای تورات، هفت سوره‌ی طولانی^(۱) و به جای زبور، سوره‌هایی که در حدود صد آیه می‌باشد^(۲) و به جای انجیل، سوره‌ی فاتحه^(۳) داده شدم و با سوره‌های مفصل^(۴) (از حجرات تا آخر قرآن) برتری داده شده‌ام».

ارتباط معنای ابتدا و انتهای سوره:

این سوره در ابتدا به دو صفت الله یعنی سمیع و علیم می‌پردازد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۱) [الحجرات: ۱] «ای مؤمنان! (هیچ گاه) در برابر الله و پیامبرش پیش دستی نکنید؛ و تقوای الله پیشه سازید. به یقین الله، شنوای داناست».

و در پایان سوره نیز به علیم بودن الله اشاره می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۸) [الحجرات: ۱۸] «بی شک الله، غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند. و الله به آنچه انجام می‌دهید، بیناست».

هدف از بیان این موضوع این است تا مؤمنان مطمئن گردند که فرمان‌های الله عزوجل و راهنمایی او بهترین منهج برای اصلاح بشر و سبب رستگاری آنها خواهد بود.^۵

(۱) یعنی هفت سوره‌ی طولانی که عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و توبه.

(۲) سوره‌هایی که صد آیه یا بیشتر باشند.

(۳) یعنی: سبع المثانی که سوره‌ی فاتحه می‌باشد چنانکه پیش‌تر گذشت. و چون در نماز تکرار می‌گردد مثانی نامیده شده است.

(۴) منظور سوره‌هایی است که با بسمله‌های زیادی میان آنها فاصله افتاده است که طبق قول صحیح از سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن می‌باشد، چنان‌که در فتح الباری (۷۴/۹) آمده است.

۵- اول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۰۷.

مقاصد سوره:

- اخلاق اساس برپایی جامعه‌ی اسلامی است.^۱
 - شرح اخلاق جامعه اسلامی و برحذر داشتن از اخلاق ناپسند.^۲
- در این سوره، (۶) بار ندای ربانی و (۱۰) بار لای ناهیه وجود دارد و همهمی آنها همانند قونین اخلاقی هستند.^۳

بخش‌ها [و محتوایی] از سوره:

۱. رعایت ادب با الله عزوجل و پیامبرش صلی الله علیه وسلم واجب است و نهی از بالا بردن صدا و بی ادبی در برابر او. (۲-۵)
۲. تحقیق در هنگام شنیدن شایعه‌ها واجب است و باید از پذیرش خبرهای دروغ دوری شود. (۶-۸)
۳. گام‌های مؤثر در تعامل با فتنه‌ها و اصلاح میان دو طرف بر اساس قرآن و سنت. (۹)
۴. بیان حقوق برادری اسلامی و پایبندی به اخلاقی که حرمت‌ها و حقوق انسانها را حفظ می‌کند. (۱۰-۱۲)
۵. بیان یکی بودن ریشه‌ی همهمی انسانها و نیز بیان حقیقت اسلام و ایمان و لازمه‌های آنها یعنی پیروی از الله عزوجل و پیامبر صلی الله علیه وسلم و جهاد در راه الله با جان و مال.
۶. بیان فراگیری علم الله عزوجل نسبت به تمام موجوداتی که در جهان هستی وجود دارد؛ با این هدف که مؤمنان در تمام حرکت‌ها، رفتارها و گفتارهای خود نظارت الله را احساس نمایند.^۴

^۱- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۰۷.

^۲- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۳۸.

^۳- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۰۷.

^۴- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۰۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سلف و سورهی حجرات: امام مالک رحمه الله در موقع تدریس حدیث، صحبت کردن با صدای بلند را برای مسلمان حرام می دانست، و دلیلش قول الله تعالی بود که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]. و می گفت: «هر کس به هنگام حدیث، بلند صحبت کند، مثل آن است که بلندتر از رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - صحبت نماید ...»^۱.



^۱- الأئمة الأربعة، ۷۰ - ۷۵.

تفسیر وترجمه آیات (۱-۵) سورهی حجرات

«اطاعت الله وپیامبر، ومراعات ادب در خطاب سید البشر صلی الله

علیه وسلم».

مقصد آیات (۱-۵): «طاعة الله تعالى والرسول صلى الله عليه وسلم والتأدب في خطاب النبي صلى الله عليه وسلم»، (اطاعت الله وپیامبر، و مراعات ادب در خطاب سید البشر صلی الله علیه وسلم).

سبب نزول: بخاری و غیره از طریق ابن جریر از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر - رضی الله عنه - روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمدند. ابوبکر صدیق پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق گفت: اقرع بن فاروق گفت: قصد من مخالفت با تو نبود، باهم مجادله کردند تا این که صدایشان بسیار بلند شد. آنگاه در باره کلام عزیز ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... (تا) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)﴾ نازل شد.^۱

و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم سخن او را به پیامبر رساند. او - صلی الله علیه وسلم - ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت کردی، گفت: خوش

^۱- بخاری ۴۳۶۷ و ۴۸۴۷، نسائی ۲۲۶/۸ و در «تفسیر» ۵۳۴، ابویعلی ۶۸۱۶، واحدی در «اسباب نزول» ۷۵۲ بغوی در «معالم التنزیل» ۱۹۹۰ به تخریج محقق همه از ابن جریر از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» ۱۹۸۵ تخریج محقق.

حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمی کنم. پس خدا آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾ را نازل کرد.^۱

- طبرانی و ابویعلی با سند حسن از زید بن ارقم - رضی الله عنه - روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند - جل جلاله - آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...﴾ را نازل کرد.^۲

ترجمه آیات (۱-۵):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)﴾.

^۱- طبري ۱۳۱۶۶۹، «زاد المسير» ۱۳۰۹ تخريج محقق.

خلاصه‌ی این روایت: وقتی که آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾ (الحجرات: ۲) «ای مؤمنان! صداهایتان را فراتر از صدای پیامبر نبرید...» نازل شد؛ ثابت بن قیس رضی الله عنه گفت: من بخاطر این که صدایم را بر پیامبر صلی الله علیه وسلم بلند کرده ام اهل جهنم است. این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید. ایشان فرمودند: او از اهل بهشت است و فقط صدایش بلند است.

^۲- طبري ۳۱۶۷۸، طبراني ۵۱۲۳ و واحدي ۷۵۷ از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالیّه» ۳۷۴۳ این را به ابوعالیّه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المنثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» ۲۴۶۱ به تخريج محقق.

معنی کلمات:

- ﴿لَا تُقَدِّمُوا﴾: در هیچ کاری تصمیم نگیرید و امری را فیصله نکنید.
- ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ﴾: مبدا اعمال شما باطل شود.
- ﴿يُعْضُونَ أَسْوَأَهُمْ﴾: صدای خود را پایین می آورند و آهسته سخن می گویند.

- ﴿أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾: خدا دل‌های آنان را امتحان کرده و برگزیده است.
- ﴿الْحُجْرَاتِ﴾: حجره‌های همسران پیامبر.

ترجمه:

- ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر الله و رسولش پیش دستی مکنید، و از الله پروا بدارید، بی گمان الله شنوای داناست. (۱)
- ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلند مکنید و هم چنان که با یک دیگر سخن می گویند با او به آواز بلند سخن نگویند تا دانسته اعمالتان بی اجر و ضایع نشود. (۲)
- بی گمان کسانی که صدای خود را نزد پیامبر الله پایین می آورند، آنان کسانی که خداوند دل هایشان را برای پرهیزگاری پاکیزه و ناب داشته است، آنان آمرزش و پاداشی بزرگ دارند. (۳)
- بی گمان کسانی که تو را از بیرون حجره ها فرا می خوانند بیش ترشان نمی فهمند. (۴)
- و اگر آنان صبر می کردند تا هنگامی که به سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و الله آمرزنده مهربان است. (۵)

تفسیر مختصر آیات (۱-۵):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱]: ای کسانی که به الله ایمان آورده اید، و از احکامش پیروی کرده اید، نه در سخن و نه در رفتار، در برابر الله و رسولش پیشی نجوید، و با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی الله از او تعالی بترسید؛ زیرا الله سخنان تان را می شنود، و از افعالتان آگاه است، ذره ای از سخنان و افعالتان از دستش نمی رود، و به زودی شما را در قبال آنها جزا خواهد داد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ

بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

[الحجرات: ۲]: ای کسانی که به الله ایمان آورده اید، و از احکامش پیروی کرده اید، در برابر رسولش ادب را رعایت کنید، و هنگام گفتگو با پیامبر صلی الله علیه وسلم صداهای تانرا بالاتر از صدای او قرار ندهید، آنگونه که یکدیگر را صدا می زنید او را با نامش به فریاد صدا نزنید، بلکه او را با نبوت و رسالت با خطایی نرم صدا بزیند؛ تا مبادا پاداش اعمالتان به سبب این کار تباه شود درحالیکه خودتان بطلان پاداش اعمال خویش را احساس نمی کنید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْظُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ

قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [الحجرات: ۳]: قطعاً آنهایی که نزد

رسول الله صلی الله علیه وسلم صداهای شان را پایین می آورند، همان کسانی هستند که الله دلهایشان را به تقوای خویش آزموده، و آنها را بر تقوای خویش خالص گردانده است، گناهانشان آمرزیده میشود و آنها را در قبال آن مورد

تفسیر عون المنان (۲۹)

مؤاخذة قرار نمی دهد، و روز قیامت پاداش بزرگی دارند، یعنی الله آنها را وارد بهشت میکند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾

[الحجرات: ۴]: ای رسول قطعاً بیشتر بادیه نشینانی که تو را از پشت حجره های همسران صدا می زنند نمی فهمند.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۵]: و ای رسول اگر اینها که تو را از پشت حجره های

همسران صدا میزنند، صبر می کردند و تو را صدا نمی زدند تا نزدشان خارج می شدی، آنگاه تو را با صدای آهسته مورد خطاب قرار می دادند؛ به طور قطع این کار از صدا زدن تو از پشت حجره ها برایشان بهتر بود؛ زیرا این کار دربردارنده احترام و بزرگداشت است، و الله نسبت به گناهان کسانی از آنها و دیگران که توبه کنند بسیار آمرزنده، و به خاطر جهل و نادانی شان بسیار آمرزنده و مهربان است.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱-۵):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾: این ندای الله عزوجل است بر بندگان مؤمنش، آنان که ندای

الله را می شنوند و درخواستش را اجابت می کنند، پس اگر خداوند از آن ها کاری بخواهد انجام می دهند و اگر به ترک عملی دستور دهد آن را ترک می

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۳۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

کنند. اما کفار، همچون مردگانند نه ندائی می شنوند و نه درخواستی را قبول می کنند.

﴿لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾: یعنی پیش نیفتید پیشروی الله و رسول به گفتاری و عملی، چون قدم در اینجا به معنی تقدم است.

مثال این مانند کسی است که قبل از نماز عید قربانیش را ذبح کند، چون پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بعد از این که با مردم نماز عید می گذاردند قربانی را ذبح می کردند، یا این که کسی عقیده یا سخن، یا عملی را که خدا و رسولش حرام کرده اند بر خود مباح بداند و در این جمله هر بدعتی که انسان آن را بوجود آورد شامل است که نزد خدا و رسول حرام است.

نیز گفته اند: ﴿لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ یعنی بر الله و رسولش ایراد نگیرید. بر شما لازم است بدون ایراد گرفتن و اعتراض کردن به الله ایمان آورید و به آنچه نازل فرمود، عمل کنید.^۱

و عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - می گوید: «می ترسم که از آسمان سنگ بر شما فرود آید، می گویم: رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده است، و می گویند: ابوبکر و عمر گفته اند؟».

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾: خداوند بندگان مؤمن خود را به تقوی و به آنچه که آن ها را به درجه کمال و سعادت رسانده و از نقصان و زیان بازدارد. دستور می دهد و از مظاهر تقوی این است که در عقیده، قول و عمل بر خدا و رسول پیشروی نکند. ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾: یعنی خداوند شنونده گفتار شماست، هرگاه آن را پنهان

^۱- شرح مسائل الجاهلیة، ص: ۵۷.

کنید یا آشکار نمایید او داناست به اعمال شما چه آن ها را بپوشید یا ظاهر کنید. بنابراین، واجب است که از خداوند با طاعت او و رسولش بترسید.^۱

علامه ابن قیم جوزی می گوید: وقتی الله سبحانه و تعالی آنان را از این نهی کرد که صدای شان را بالاتر از صدای پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار دهند؛ پس چگونه می توانند افکار شان را فراتر از کلام او و وحی الله عزوجل قرار دهند؟!^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: «ایمان داشتن به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان پیامبر می طلبد که باید مطلقاً تسلیم پیامبر شد. یکی از اصول مورد اتفاق صحابه و تابعین و پیروان شان این است که هیچ کسی حق ندارد با رأی و ذوق و عقل و قیاس و وجد خود با قرآن مخالفت کند و اگر بکند از ش پذیرفته نیست».^۳

علامه عبدالرحمن سعدی می گوید: از مقدم کردن سخن غیر رسول بر سخن رسول به شدت نهی شده است؛ بنابراین هرگاه سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشخص بود، پیروی و ترجیح آن بر هر سخنی واجب است.^۴

امام شافعی رحمه الله نیز گفته است:

۱ - «ما من أحد إلا وتذهب عليه سنة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وتعزب عنه، فمهما قلت من قول أو أصلت من أصل فيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خلاف ما قلت، فالقول ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قولي».^۵

^۱- تفسیر ابوبکر الجزائری.

^۲- تفسیر القيم: (۵/۳).

^۳- درء تعارض العقل والنقل: ج ۵ ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

^۴- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۷۹۹.

^۵- حاکم با سند متصل به شافعی روایتش نموده چنانکه در تاریخ دمشق «ابن عساکر (۱۵/۳۱) و «اعلام الموقعین» (۲/۳۶۳، ۳۶۴) و «الإيقاظ» (ص ۱۰۰) آمده است.

ترجمه: «قطعاً برای هر کسی پیش می آید که سنتی از پیامبر الله صلی الله علیه وسلم را فراموش کند یا از او پنهان بماند. هر گاه سخنی را گفته یا اصلی را نشان داده باشم که در رابطه با آن از رسول خدا خلافتش نقل شده باشد قول، قول رسول خداست و همان گفته من نیز هست».

۲ - «أجمع المسلمون علي أن من استبان له سنة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم لم يحل له أن يدعها لقول أحد»^۱.

ترجمه: «مسلمانان در این مورد اتفاق نظر دارند که اگر برای شخصی سنتی از سنن رسول صلی الله علیه وسلم روشن و ثابت شد جایز نیست که سنت وی را به خاطر گفته کسی رها سازد».

۳ - «إذا وجدتم في كتابي خلاف سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا بسنة رسول الله ودعوا ما قلت» وفي رواية فاتبعوها ولا تلتفتوا إلى قول أحد»^۲.

ترجمه: «اگر در کتابم چیزی خلاف سنت رسول صلی الله علیه وسلم یافتید سنت وی را بگیرید و گفته مرا رها کنید. در روایتی دیگر چنین آمده پس از آن پیروی کنید و به گفته هیچ کس اعتنا نکنید».

بدون شک، اولین و اساسی ترین اقتضای ایمان این است که هر کس الله عزوجل را پروردگار و آفریدگار خود و رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - را هادی و رهبر خود می داند و در ایمان و عقیده خود صادق است هیچگاه نمی تواند فکر و نظر خود را بر حکم الله و رسول الله مقدم بدارد، و یا در مسائل سرسری و بدون مراجعه پروردگار و پیک او اتخاذ رأی نماید، و این نکته را باید

^۱- ابن قیم (۲/ ۳۶۱) و فلانی (ص ۶۸) آن را آورده اند.

^۲- هروی در «ذم الکلام» (۳/ ۱/ ۴۷) و خطیب در «الاحتجاج بالشافعی» (۸/ ۲) و ابن عساکر (۱۵/ ۱/ ۹) و نووی در «المجموع» (۱/ ۶۳) و ابن قیم (۲/ ۳۶۱) و فلانی (ص ۱۰۰) روایتش کرده اند. روایت دیگری نیز از ابونعیم در «الحلیة» (۹/ ۱۰۷) و ابن حبان در «صحیحه» (۳/ ۲۸۴ - الإحسان) با ذکر سند صحیح آن آمده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مد نظر داشت که فرمان برداری و اطاعت از الله متعال و پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - وقتی حاصل می شود که خوف و هراس الله تبارک و تعالی در دل باشد درین صورت انسان به دستورات الله و پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله وسلم - عمل میکند و اگر این خوف وجود نداشته باشد انسان تابع خواهشات نفسانی خود می شود و ظاهراً با کلماتی چند خود را در صف مؤمنین می شمارد اما به دلیل اینکه ایمان به قلب وی راه نیافته است محروم از سعادت دارین می گردد.

میتوانیم این آیه مبارک را اساس و بنیاد قانون اسلام قرار دهیم. زیرا هیچ انسانی حق ندارد در جائیکه از جانب الله قادر و توانا و رسول محبوبش - صلی الله علیه و آله وسلم - حکمی آمده باشد قانونی وضع نماید. در حدیث شریف آمده که:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: «كَيْفَ تَقْضِي إِذَا عَرَضَ لَكَ قَضَاءٌ؟»، قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟»، قَالَ: فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟» قَالَ: أَجْتَهِدُ رَأْيِي، وَلَا أَلُو. فَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدْرَهُ، وَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا يُرْضَى رَسُولَ اللَّهِ». (سنن أبي داود)

«هنگامیکه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - معاذ ابن را برای قضاوت به یمن فرستادند از او پرسیدند که با چه چیز در میان آنها حکم خواهی کرد. عرض کرد: با کتاب الله، فرمودند: اگر درباره چیزی در کتاب الله حکمی نیافتی، عرض کرد: به سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند: اگر در کتاب الله و سنت رسول الله نیافتی؟ عرض کرد: خودم اجتهاد خواهم نمود و در این امر کوتاهی نخواهم کرد. آنگاه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم -

تفسیر عون المنان (۲۹)

دست مبارک خود را بر سینه او گذاشته فرمودند: سپاس پروردگاری را که به نماینده پیامبر خود توفیق پیمودن راهی را عطا نموده که مورد پسند پیامبر اوست».

پس ای مسلمانان باید هیچ حکمی را بر حکم الله تبارک و تعالی و رسول گرامی - صلی الله علیه و آله وسلم - مقدم ندارید. پیش از اخذ امر الله و پیامبرش عملی را انجام ندهید. و در جائیکه حکمی و دستوری از طرف الله و پیامبرش وجود دارد شما حکمی و قانونی صادر نکنید. یعنی؛ همیشه گوش بفرمان الله و رسولش باشید. الله متعال می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)﴾ [نور: ۶۳] «پس آنان که فرمان او (یعنی رسول الله) را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامانشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد».

واز همه امامان مذاهب اربعه از جمله امام ابی حنیفه (رحمهم الله) نقل شده که فرموده اند: هر گاه سخنی از ما را مخالف با قرآن و حدیث رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - یافتید قول ما را به دیوار بزنید.

و در مسند امام احمد و ترمذی از عدی بن حاتم - رضی الله عنه - روایت است که رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - آیه: ﴿اتَّخِذُوا حَبْرَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبه: ۳۱] «(اهل کتاب) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر الله قرار دادند». را خواندند، عدی - رضی الله عنه - می فرماید: گفتم یا رسول الله ما آنها را پرستش نمی کردیم. رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند: مگر آنها حلالهای الله را حرام، و حرامهای الله را، حلال نمی کردند و شما از آنها می پذیرفتید؟

گفتم: چنین می کردند. فرمودند: همین است پرستش آنان.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مطلب قابل توجه اینست که متأسفانه امروز، اوضاع به قدری دگرگون شده که بهترین عمل در نزد توده مردم عبارت است از پرستش پیشوایان دینی با نام؛ ولایت، و پرستش علما؛ با نام فقه و دانش. و پرستش دجالان دین فروش با نام؛ پیر، و نحوه پرستش دیگری با رنگ و بوی سیاسی با نام؛ رهبر، حتی وضعیت، به جایی رسیده که بسیاری از جاهلان و انسانهای غیر صالح، مورد پرستش قرار می گیرند!

الله - جل جلاله - می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰)﴾ [نساء: ۶۰]. «آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بيفکند».

اینکه ما ایمان داریم؛ ربوبیت و الوهیت، مختص ذات الله - جل جلاله - می باشند، مستلزم اینست که الله - عز وجل - را در حکم و قانونگذاری نیز یگانه بدانیم.

از اینرو توحید و تحقق «لا إله إلا الله» وقتی مصداقیت پیدا می کند که بندگان، در تحکیم نیز، به آنچه الله - عز وجل - نازل کرده و رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند، روی بیاورند و تسلیم بشوند. زیرا ترک کردن حکم الله - جل جلاله - و روی آوردن به قانون بشری، کفر به الله - عز وجل - و معارض با توحید، محسوب می شود. استاد محمد ابراهیم در کتاب «تحکیم القوانين» می نویسد: کفر بزرگ و آشکار، این است که قانون بشری جای وحی

تفسیر عون المنان (۲۹)

الهی را که بر قلب سید المرسلین نازل شده تا به عنوان قانون الهی برای بندگان تعیین شود، بگیرد. و این عمل مقابله با وحی و ضد اسلام است.

الله متعال می فرماید: ﴿أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)﴾ [المائدة: ۵۰]. «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و

چه کسی بهتر از الله، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!». حکم و یا قانون جاهلی، عبارت است از آنچه اهل جاهلیت بر یکدیگر حکم می کردند. قانون جاهلی، ساخته دست بشر و ساخته پارلمانها و مجالس به اصطلاح دموکراتیک می باشد. و اجرای آن قوانین به معنای اطاعت از بشر و شرک محسوب می شود. و شرک کنندگان در آن در عبادت اطاعت و حرف شنوی دچار شرک شده اند.

و امام نووی - رحمه الله - از عبد الله بن عمر - رضی الله عنهم - روایت کرده است رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: "هیچ یک از شما، مؤمن نمی شود تا خواسته هایش تابع شریعت من نباشد". (یعنی هیچ کس مؤمن شمرده نمی شود مگر اینکه خواسته هایش تابع شریعت من باشد).^۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾: یعنی

صدای خود را بالاتر از صدای پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نبرید و مراد سخن گفتن کسانی است که در خدمت پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - مشرف می شدند، منظور از این دستور این بود که ای اهل ایمان در گفتگو و ملاقات با پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - حداکثر احترام او را نگه دارید.

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری، ص: ۲۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

صدای کسی از صدای آن حضرت بلندتر نباشد زیرا با یک فرد عادی و همتای خود مخاطب نیستید، بلکه با رسول و پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - مخاطبید، و بر همه مردم لازم است در مواردیکه ذکر آن حضرت در میان باشد و یا حکمی و حدیثی از ایشان نقل شود باید همین طور رفتار نمایند، و همچنان وقتی مسلمانان به زیارت مسجد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - و قبر مبارک ایشان مشرف می شوند آداب ذکر شده را مراعات نمایند. ابن کثیر - رحمه الله - می فرماید: بلند کردن صدا در برابر قبر رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است، زیرا آن حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - برای همیشه در زندگی مرگ محترم اند.^۱

و نیز، امام قرطبی رحمه الله گفته است: برخی از علما بالا بردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم را مکروه دانسته اند. برخی از علما به منظور احترام و تکریم علما؛ بالا بردن صدا در مجالس آنان را به این دلیل که وارثان پیامبران هستند مکروه دانسته اند.^۲

حماد بن زید رحمه الله می گوید: «نظرم بر این است که بالا بردن صدا بر ایشان پس از وفاتشان همانند بالا بردن صدا بر ایشان در زمان حیاتشان است، بنابراین هرگاه حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم خوانده شود بر تو واجب است که ساکت باشی چنان که هنگام شنیدن قرآن ساکت می شوی».^۳

علامه ابن قیم می فرماید: حال اگر فرا بردن صدا برای صدای ایشان - درود و سلام الله نثار او باد - باعث نابودی اعمال باشد، پس چگونه خواهد بود اگر

^۱ - تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری، ص: ۲۳.

^۲ - قرطبی: (۳۶۱/۱۹).

^۳ - (ذم الکلام للهروی: ۵/۱۶۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

آراء و عقول و هوا و هوس و سیاست و دانستی‌هایشان را برتری دهنده نسبت به آنچه بدان مبعوث شده است؟

آیا این اولی‌تر از آن نیست که باعث نابودی اعمال‌شان شود؟^۱

امام شنقیطی می‌گوید: بر اساس ظاهر آیه، انسان گاهی عملش را باطل می‌کند در حالیکه خودش نمی‌داند.^۲

امام ابن‌کثیر (رحمه الله) می‌گوید: «خداوند در این آیات آداب معاشرت را به بندگان مومن خود یاد داده تا با احترام و بزرگداشت و ادب با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رفتار کنند، لذا نباید در حضور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- صدایشان را از صدایش بلندتر کنند، و از این که پیامبر را به نامش صدا کنند همانطور که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند، نهی کرده است. لذا نباید بگویند: «ای محمد!»، بلکه او را باید به صفت رسالت و نبوت صدا بزنند، مانند: «یا رسول الله!»، «یا نبی الله!»، خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾. (نور / ۶۳). «صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن همدیگر قرار ندهید».

و خداوند در تمام جاهایی که پیامبر را ندا می‌کند، او را «یا ایها النبی و یا ایها الرسول» با «ای رسول! یا ای نبی!» صدا می‌زند.

خداوند و ملائکه بر او درود می‌فرستند و خداوند به بندگان دستور داده که درود و سلام بر او بفرستند، می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب / ۵۶). «به تحقیق خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید».

^۱- اعلام الموقعین (۱/ ۴۱۱).

^۲- أضواء البيان: (۴۰۳/۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

و اما برای مدح پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وقت و کیفیت خاصی تعیین نشده مگر آنچه در نصوص صریح قرآن و سنت آمده.

لذا آنچه امروزه در مراسم مولود خوانی انجام می دهند و روزی را برای مدح او اختصاص می دهند و گمان می کنند آن روز، روز میلاد پیامبر است، بدعتی ناپسند و حرام است.

و از تعظیم پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است که سنتهایش را مهم و بزرگ بدانیم و معتقد باشیم عمل به آنها واجب است و از لحاظ اهمیت و عمل، در مکان دوم بعد از قرآن کریم قرار دارد، چون سنت نیز، وحی از طرف خداوند است. خداوند می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم / ۳ - ۴). «و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از خودش سخن نمی گوید، آنچه می گوید جز این نیست که به او وحی شده است».

بنابراین داشتن شک و تردید و کم دانستن منزلت سنت، حرام است و اظهار نظر درباره تصحیح یا تضعیف طرق حدیث و سندها و یا شرح معانی آن، بدون علم و تلاش فراوان جایز نیست.

در این زمان اعتراضات جاهلان به سنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- گسترش یافته، به ویژه برخی از جوانان کم علم و تازه کاری که هنوز در مراحل اولیه آموزش هستند احادیث را بدون علم و مطالعه تضعیف و یا تصحیح کرده و درباره جرح و تعدیل راویان حدیث اظهار نظر می کنند!!! این خطر بزرگی است که جامعه را تهدید می کند، لذا بر آنان لازم است از خدا بترسند و در مسایل علمی فراتر از حد خودشان اظهار نظر نکنند.^۱

امام مالک رحمه الله در موقع تدریس حدیث، صحبت کردن با صدای بلند را برای مسلمان حرام می دانست، و دلیلش قول خدای تعالی بود که می فرماید:

^۱- پناهگاه توحید، ص: ۷۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲].

و می گفت: «هر کس به هنگام حدیث، بلند صحبت کند، مثل آن است که بلندتر از رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - صحبت نماید ...»^۱.

آیات فوق یکی پس از دیگری دلالت دارند بر فخامت شأن پیامبر و اینکه مسلمان ها باید اوامر آن حضرت را در هر ظروف و شرایطی لبیک بگویند و هرگز از دستورات و سیر و سلوک آن حضرت سرپیچی ننمایند و در کمال ادب و متانت با او سخن بگویند. ابن قیم جوزی - رحمه الله - در تعلیق بر این آیه گفته اند: خدای تبارک و تعالی مسلمان ها را از ضایع شدن اعمالشان بوسیله درست حرف زدن با پیامبر، بر حذر داشته است و درشت حرف زدن با رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - موجب ارتداد نخواهد شد بلکه صرفاً معصیتی است که موجب ضایع شدن اعمال حسنه خواهد شد در حالی که فرد عاصی از آن بی خبر است. (ابن قیم گفته: اگر گفته شود: چگونه اعمال به غیر ارتداد نابود می شوند؟ گفته شده: بله) قرآن و سنت و منقول از اصحاب - رضی الله عنهم - بر این دلالت می کند که گناهان حسنات را از بین می برد همانگونه که حسنات، گناهها را از بین می برد.^۲

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ

فُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾: آنانیکه پیامبر - صلی الله علیه وآله

وسلم - را آرام و محترمانه مخاطب قرار میدادند و اکنون نیز در برابر حکم الله و رسولش فرمان بردار هستند الله تبارک و تعالی آنها را آزموده و پاکیزه کرده است امتحان الله نسبت به دل بنده آن است که دلش را نشانه انواع محنت ها و

^۱- الأئمة الأربعة، ۷۰-۷۵.

^۲- (الوابل الصیب (ص، ۲۴)، دار ابن الجوزي.

تفسیر عون المنان (۲۹)

تکلیف‌ها گردانیده تا صدق ایمانش به واسطه فرمان برداری و صبر آشکار شود و تقوای آن ظاهر گردد و از آزمایش پاک بیرون آید.

از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت شده که فرمود: این آیه درباره ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - نازل شد که بعد از نزول آیه دوم از این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می گوید، سخن نگوید.

قاضی ابوبکر بن عربی می فرماید: «حرمت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است، پس چون سخن ایشان خوانده می شود بر هر شخص حاضری واجب است صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البته الله تعالی در آیه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ «اعراف / ۲۰۴» «و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید تا مشمول رحمت شوید» بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذر زمانها توجه داده است زیرا سخن رسول وی - صلی الله علیه و آله وسلم - نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن دارد.^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ

صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾: الله عزوجل

آنان را به سبب عدم تفکر سرزنش کرد؛ زیرا این اندازه نفهمیدند که باید در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم مؤدب باشند و او را محترم بدارند. یکی از نشانه

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری، ص: ۲۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

های عقل و تفکر انسان، ادب اوست؛ یعنی ادب بنده بیانگر عقلش است و این که الله برایش اراده‌ی خیر دارد.^۱

آنها نمی دانند تو چه مقام والائی در پیش الله داری، و باید با تو محترمانه رفتار کنند.

مراد از حجرات اطاق های همسران پاک رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - است که در کنار مسجد نبوی تهیه شده بود.

افرادی از دور، پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - را صدا می زدند که بیرون بیا.

زمانی که اقرع بن حابس^۲ در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - آمد با صدای بلند از پشت دیوار فریاد زد که ای محمد! بیا بیرون و آنگاه این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (الحجرات: ۴) «بیشتر کسانی که تو را از پشت اتاق ها صدا می زنند، نمی دانند».

آنان بادیه نشینانی درشت خو بودند و زندگانی سخت صحرائی این سرشت را بر آنان املا کرده بود و با اینکه مسلمانانی خوب بودند اما نمی توانستند از این سرشت دوری کنند.^۳

ازین آیات مبارکه معلوم می شود که در دین اسلام مقام پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - از چه عظمتی بر خوردار است، کیفر سوء ادب نسبت به پیامبر

^۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۷۹۹.

^۲- صحابی، از بزرگان عرب در زمانه ی جاهلیت بود. پس از فتح مکه به همراه عطار بن حاجب با وفد بنی دارم از تمیم خدمت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حاضر شد. در غزوه طائف و حنین شرکت کرده و در مدینه سکونت نمود. بعد ها در بیشتر جنگ ها در رکاب خالد بن ولید - رضی الله عنه - شرکت نموده و بالآخره در جوزجان به شهادت رسید. (الاعلام، زرکلی)

^۳- صحیح ابن حبان، حدیث شماره ی ۶۹۷۵. شعیب ارنؤوط گفته: اسناد حسن.

- صلی الله علیه وآله وسلم - در نزد الله عزوجل همانند کیفر کفر میباشد، کوچکترین بی ادبی و بی احترامی نسبت به مقام پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - گناه بزرگی است که میتواند همه اعمالی که انسان در طول زندگی خود بدست آورده را باطل سازد، این مطلب به روشنی اثبات میکند دلی که از احترام پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - تهی باشد از ایمان کامل و تقوی نیز خالی میباشد. در برابر پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - صدا را بلند کردن و نافرمانی آن حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - را نمودن نه تنها سوء ادب است بلکه علامت عدم وجود تقوا در دل نیز می باشد.^۱



فوائد آیات (۵-۱):

۱. اهل حق معتقدند که دلیل و استدلال بر عقیده، مقدم است؛ لذا اهل حق، دلیل را اصل؛ و اعتقاد را تابع و نتیجه‌ی دلیل می‌دانند. یعنی در هیچ عقیده‌ای بر فرموده‌های صریح پروردگار متعال پیش دستی نمی‌کنند؛ بلکه هر عقیده‌ای را بر پایه‌ی دلیل قرار می‌دهند و بر اساس استدلال، به یک عقیده یا باور می‌رسند و مانند اهل بدعت نیستند که ابتدا به چیزی اعتقاد پیدا می‌کنند و سپس در پی یافتن دلیل برمی‌آیند.
۲. هر کس بدعتی به وجود آورد و مردم را به آن دعوت کند همانا بر خدا و رسول پیشی گرفته و از خدا و رسول پیروی نکرده، بلکه اراده کرده که همچون خدا و رسول سنتی را در میان قوم خود رواج دهد یا بالاتر از آن چیزهایی بیاورد که از شریعت خدا و رسول بهتر باشد.
۳. هر مسلمان بر این باور است که پیروی از مسائل دینی که ائمه بزرگ و علماء دین گفته اند، جایز است و عمل کردن به آنها عمل بشریعت مطهره تلقی

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری، ص: ۲۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

می شود تا مادام که معارض با نص صریح قرآن و سنت نباشد و هر که سخنش معارض با قرآن و سنت است، هر کسی که باشد و هر جایگاهی که داشته باشد، سخنش در برابر قرآن و سنت مردود است.

۴. احترام پیامبر اسلام پس از وفات عین احترام در حیات ایشان صلی الله علیه وآله وسلم است. چنانکه نمونه های اول و الگوهای بی نظیر مکتب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین عمل کردند، چه آنان از نظر اطاعت و پیروی نزدیک ترین مردم به ایشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ایشان و بدعت گذاری در دین بشدت گریزان بودند.

۵. ریا در اقوال و اعمال یکی از مرض های کشنده است که بدان، شخص مستحق دوزخ و عذاب می گردد. پس ظاهراً انسان عمل صالح انجام می دهد، اما باطنش "مراقب مخلوقات بوده و راضی به ثواب آنان" است، نه ثواب الله تعالی. بنابراین، به حمد و ستایش و شگفت زدگی مردم بسنده و کفایت می کند. این نوعی از نفاق است که سلف از آن پرهیز می کردند و می ترسیدند، چنانکه حسن بصری رحمه الله می گوید: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است! از آن در امان نیست، مگر منافق؛ و از آن نمی ترسد، مگر مومن». یعنی: ریا و نفاق، ایشان می ترسیدند که اعمالشان رد گردد. امام بخاری رحمه الله در صحیح خود بابی گشوده و در آن گفته است: «باب مخافة الانسان أن يحبط عمله وهو لا يشعر» سپس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را ذکر نموده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست از ثابت بن قیس دلجویی نماید. مردی گفت: ای رسول خدا! من می دانم کجاست و خیرش را برای شما می آورم. پس به نزد وی رفت، دید در خانه اش نشسته و سرش فرو افتاده است. گفت: تو را چه شده است؟ گفت: شر و بدی. او صدایش را بالاتر از صدای پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده بود، پس عملش تباه گردیده و از اهل دوزخ شده بود. آن مرد به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشت و ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد

تفسیر عون المنان (۲۹)

که چه و چه گفته است. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: به نزد او برو و به وی بگو: تو از اهل دوزخ نیستی، بلکه از اهل بهشت می باشی. [متفق علیه]

۶. برای اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از جایگاه والایی برخوردارست، باید به هنگام شنیدن اسم او، درود بفرستیم.



تفسیر وترجمه آیات (۶-۸) سوره‌ی حجرات
«آداب عمومی (۱): بررسی و تأمل در اخبار».

مقصد آیات (۶-۸): «الآداب العامة - ۱- وجوب التثبيت من الأخبار»، (آداب

عمومی (۱): بررسی و تأمل در اخبار).

سبب نزول: احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن ضرار خزاعی - رضی الله عنه - روایت کرده اند: خدمت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمد، به اسلام دعوت کرد، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم می روم و آن ها را به اسلام و ادای زکات دعوت می کنم، هر که دعوتم را پذیرفت زکاتش را جمع می کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزدم بفرست تا زکات جمع آوری شده را برایت بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه ای پیش آمده و رسول الله خشمگین شده است. بنابراین، سران قوم خود را جمع کرد و گفت: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی کند. برای نیامدن نماینده او هیچ علتی نمی دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید، گفتند: به جنگ تو، گفت: برای چه، گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود.

او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده من نه فرستاده او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول خدا شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نماینده مرا به قتل برسانی؟! گفت: سوگند به ذات اقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...﴾ نازل شد.^۱

تصحیح یک اشتباه!!

عده ای بر این باورند که آیه زیر در مورد ولید نازل شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تَصِيُّوا قَوْمًا بَجَهَالَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (۴) ... (حجرات : ۶)

این قول براساس روایت افرادی است که روایت کرده اند رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - ، ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات بنی مصطلق نزد آنان فرستاد. در میانه راه به او خبر داد که بنی مصطلق مرتد شده اند و از پرداخت زکات امتناع می کنند و به همین دلیل برای جنگ با ولید، به سوی او روانه شده

^۱ - جید است. احمد ۴/ ۲۷۹، طبرانی در «معجم کبیر» ۳۳۹۵ و واحدی در «اسباب نزول» [۲۶۲ چاپ مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره] روایت کرده اند .. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۰۸/۷ می گوید: «راوی های احمد ثقه هستند» حافظ ابن کثیر در «تفسیر» ۴/ ۲۰۹ می گوید: «این حسن ترین حدیثی است که در این قصه روایت شده» طبرانی در «معجم اوسط» ۳۸۰۹ از جابر روایت کرده، اسناد آن به خاطر عبدالله بن عبدالقدوس ضعیف است، هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷/ ۱۱۰ به همین سبب این اسناد را دارای علت می داند. طبرانی ۶/ ۱۷ و ۸ از علقمه بن ناجیه روایت کرده است. اسناد آن به خاطر یعقوب بن کاسب ضعیف است اما متابع دارد چنانچه هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۵۴ ذکر کرده است. طبرانی در «معجم کبیر» ۲۳/ ۴۰۱ از ام سلمه روایت کرده است. هیشمی ۱۱۳۵۷ می گوید: در این اسناد موسی بن عبیده ضعیف است. طبری ۳۱۶۸۸ از قتاده و طبری ۳۱۶۹۲ از یزید بن رومان و طبری ۳۱۶۹۰ و ۳۱۶۹۱ از ابن ابولیلی به قسم مرسل روایت کرده است. پس این حدیث با همین شواهد موصول و مرسل قوی می شود و به درجه حسن صحیح می رسد -والله اعلم- تفصیل بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی ۱۹۸۶ و «تفسیر قرطبی» ۵۵۶۱ و «زاد المسیر» ۱۳۱۵ به تخریح محقق

اند. ولید نیز که ترسیده بود، بدون کسب اطمینان از صحت این خبر، نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - بازگشت و او را از ماجرا با خبر نمود. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نیز خالد بن ولید را به جانب بنی مصطلق فرستاد تا از صحت و سقم قضیه اطلاع حاصل نماید. چون او نزد بنی مصطلق رسید، آنان به او گفتند که ایان هرگز مرتد نشده اند و همچنان به اسلام پایبند هستند. پس از این ماجرا بود که آیه فوق الذکر نازل شد.^۱

هر چند روایتی دیگر نیز در همین رابطه نقل شده است اما باید دانست که سندی موصول^۲، و صحیح^۳ در مورد این قصه به ما نرسیده است، به عبارتی بهرت، این قصه دارای سندی ضعیف می باشد. اگر علمای دین، احادیثی را که در مورد فضایل و اعمال نیک می باشند و در آن ها نه حلالی حرام می شود و نه حرامی به حلال تبدیل می گردد، با وجود ضعف سند آن ها، می پذیرند و در آثار خود ارائه می کنند. اما ما حق نداریم چنین روشی را در خصوص این روایت ضعیف در پیش بگیریم، زیرا این حدیث، حلالی را حرام کرده است، در واقع این روایت ضعیف، مردی را که پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - را درک کرده

^۱ - جید است. احمد ۴/ ۲۷۹. طبرانی در «معجم کبیر» ۳۳۹۵ و واحدی در «اسباب نزول» [۲۶۲ چاپ مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره] روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۰۸/۷ می گوید: «راوی های احمد ثقه هستند» حافظ ابن کثیر در «تفسیر» ۴/ ۲۰۹ می گوید: «این حسن ترین حدیثی است که در این قصه روایت شده» طبرانی در «معجم اوسط» ۳۸۰۹ از جابر روایت کرده، اسناد آن به خاطر عبدالله بن عبدالقدوس ضعیف است، هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷/ ۱۱۰ به همین سبب این اسناد را دارای علت می داند. طبرانی ۶/ ۱۱۷ و ۸ از علقمه بن ناجیه روایت کرده است. اسناد آن به خاطر یعقوب بن کاسب ضعیف است اما متابع دارد چنانچه هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۵۴ ذکر کرده است. طبرانی در «معجم کبیر» ۲۳/ ۴۰۱ از ام سلمه روایت کرده است. هیشمی ۱۱۳۵۷ می گوید: در این اسناد موسی بن عبیده ضعیف است. طبری ۳۱۶۸۸ از قتاده و طبری ۳۱۶۹۲ از یزید بن رومان و طبری ۳۱۶۹۰ و ۳۱۶۹۱ از ابن ابولیلی به قسم مرسل روایت کرده است. پس این حدیث با همین شواهد موصول و مرسل قوی می شود و به درجه حسن صحیح می رسد - والله اعلم - تفصیل بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی ۱۹۸۶ و «تفسیر قرطبی» ۵۵۶۱ و «زاد المسیر» ۱۳۱۵ به تخریح محقق

^۲ - المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدي (۱۷۶/۲).

^۳ - المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدي (۱۷۶/۲).

است به فسق و فجور متهم می کند. چطور می توان این روایت ضعیف را پذیرفت حال آنکه خود آید به ما دستور می دهد که در رابطه با صحت و سقم اخبار و اطلاعات باید اطمینان حاصل نمود. این آیه، خود، اساس علم روایت را که همانا یقین داشتن از صحت یک روایت می باشد، بیان می دارد.^۱

در خصوص این داستان، باید و تنها به احادیثی که هم سند آن ها صحیح است و هم متن و محتوای آن ها درست می باشند، استناد نمود. اگر در این روزگار، این داستان را در مورد یکی از بزرگان و رجال معتبر، نقل کنند، آیا آن را به راحتی و بدون تحقیق قبول می کنیم که آن را اینگونه بدون مطالعه و تحقیق، در شأن یکی از صحابه و مردانی که در عهد خلفای راشدین مسئولیت های خطیری به عهده داشته، بپذیریم؟!

این داستان، در مورد تاریخ اسلام بیانگر مسائلی مهم از عقاید اسلامی می باشد، بنابراین در این نوع مسائل نباید به راحتی و بدون تحقیق، اخبار و روایاتی را باور نمود. باید این نکته را در نظر داشت که ولید بن عقبه، از جمله افرادی بود که در فتح مکه، اسلام آوردند. در طول تاریخ نیز طعنه ها و تهمت های بسیاری به این افراد وارد شده است. عده ای از مورخان بر این باورند که این قبیل افراد به زور اسلام آوردند و دین هرگز در دل و جان آنان رسوخ ننمود، اما باید دانست که این توهمی باطل و نارواست.^۲

اخبار و روایات مربوط به ولید نیز، به تبع همین قضیه، آکنده از دروغ ها و توهمات راویان آن ها شده است، که هر یک براساس مذهب و مسلک خویش در آن دخل و تصرف نموده اند. در واقع شخصیت های چون ولید، به میدانی

^۱- المدینة النبویة، فجر الاسلام و العصر الراشدي (۱۷۶/۲).

^۲- المدینة النبویة، فجر الاسلام و العصر الراشدي (۱۷۶/۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

برای اثبات توان و مهارت و نبوغ سرشار و تخیل وسیع راویان در جعل روایات و دخل و تصرف در آن‌ها، تبدیل شده است.^۱

آنچه این داستان و قضیه فرستادن ولید به جانب بنی مصطلق را دچار اشکال می‌کند، حدیثی موصول می‌باشد که رجالی معتمد و مورد اطمینان آن را بازگو نموده‌اند و آن این است که ولید در روز فتح مکه، نوجوانی کم سن و سال بوده است و نمی‌توان پذیرفت که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - چنین فردی را به چنان مأموریتی بفرستد. فیاض بن محمد قی از جعفر بن برقان و او از ثابت بن حجاج کلابی و او نیز از عبدالله همدانی نقل می‌کند که ولید بن عقبه چنین گفته است: در روز فتح مکه، مردم فرزندان خود را نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌آوردند تا آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - دست بر سر آنان بکشد و بر ایشان دعا نماید. من را نیز که به عطر زعفران خوشبو نموده بودند، نزد ایشان بردند تا مرد نیز مسح و دعا نمایند. اما ظاهراً حضرت - صلی الله علیه وسلم - از آن بو خوششان نمی‌آمد و به همین دلیل مرا مسح نکردند.^۲

در واقع حضور ولید در این داستان ساخته و پرداخته گرایش‌های مذهبی و فرقه‌ای بوده است. ولید اموی بود و عثمان و همین دشمنان بسیاری برای او تراشید. فردی که اسم ولید را در این داستان گنجانید، مردی شیعی مذهب و رافضی مسلک بنام محمد بن سائب گلبی بود. ابن حجر او را از جمله شیعیان کوفه می‌داند و در مورد او چنین می‌گوید: در کوفه، دو دروغ پرداز قهار وجود داشتند که به جعل روایات و دخل و تصرف در آن‌ها می‌پرداختند. آن دو کلبی و سدی بودند.^۳

^۱- المدینة النبویه، فجر الاسلام والعصر الراشدی (۱۷۶/۲).

^۲- مسند احمد (۳۲/۴).

^۳- المدینة النبویه، فجر الاسلام والعصر الراشدی (۱۷۶/۲).

ربط و مناسبت: بعد از این که خداوند پاک برای مؤمنان دو دستور صادر فرمود که عبارتند از: اطاعت از الله و پیامبر، و پائین نگه داشتن صدا هنگام صحبت با سید المرسلین برای حفظ ادب و احترام ایشان، در اینجا فرمان سومی هم صادر کرد و آن این که اخبار و گزارش ها را به طور دقیق مورد بررسی و کنکاش قرار دهند، و هرگز به مجرد شنیدن خبری دست به اقدام نزنند تا از ایجاد فتنه و اختلاف بین مسلمانها جلوگیری شود، و این ادب اجتماعی عمومی است که نیازی اساسی برای نگه داشتن یک پارچگی امت شمرده می شود، و بارعایت آن اسباب اختلاف و کشمکش از بیخ بر کنده خواهد شد.

ترجمه آیات (۶-۸):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضَلَّ مَن لَّا يَهْتَدِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَنَعِمَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)﴾

معنی کلمات:

- ﴿لَعَنِتُّمْ﴾: گرفتار گناه و نابود می شود.

ترجمه:

- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید که (مبادا) از روی نادانی به گروهی زیان رسانید و آنگاه بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (۶)
- و بدانید که پیامبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظرتان محبوب گرداند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و آن را در دل هایتان آراست و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. ایناند که راه یافته اند. (۷)

- (این) به فضل و نعمتی از سوی الله (می باشد) و الله دانای فرزانه است. (۸)

تفسیر مختصر آیات (۶-۸):

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾ [الحجرات: ٦]: ای کسانی که به الله

ایمان آورده اید، و از احکامش پیروی کرده اید، اگر فاسقی خبری از قومی نزدتان آورد، دربارهٔ صحت خبر او تحقیق کنید، و به سرعت او را تصدیق نکنید؛ که مبدا اگر خبرش را بدون تحقیق تصدیق کردید بر قومی جنایتی برسانید درحالی که از حقیقت کارشان جاهل هستید، آنگاه پس از اینکه مصیبتی بر آنها وارد کردید و دروغ بودن خبر برایتان آشکار شد پشیمان شوید.

وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾ [الحجرات: ٧]: و - ای مؤمنان

- بدانید که در میان شما رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار دارد که وحی بر او نازل میشود، پس، از دروغگویی بپرهیزید؛ زیرا وحی بر او نازل میشود و او را از دروغ تان باخبر می سازد، و او به مصلحت شما آگاه تر است. اگر در بسیاری از آنچه به او پیشنهاد می دهید از شما اطاعت کند به طور قطع در مشقتی که آن را برایتان نمی پسندد واقع می شوید. اما الله از فضل خویش ایمان را نزد شما دوست داشتنی قرار داد، و آن را در دلهايتان آراست که به آن ایمان آوردید، و

تفسیر عون المنان (۲۹)

کفر و خروج از طاعتش و نافرمانی خویش را نزد شما ناپسند قرار داد. اینها که صفات مذکور را دارند همان روندگان راه راست و حق هستند.

﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [الحجرات: ۸]: و این امر یعنی

آراستن خیر و ناپسند کردن شر در دل‌های شما که برایتان حاصل شد فقط بخشی از جانب الله است، که با آن بر شما لطف کرد، و نعمتی است که آن را بر شما ارزانی داشت، و الله هر یک از بندگان را که شکر او را به جای می‌آورد می‌شناسد پس او را توفیق می‌دهد، و حکیم است چون هر چیزی را در محل مناسب خودش قرار می‌دهد.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۶-۸):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا

بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾: خبر فاسق در معرض شک و دروغ قرار دارد؛ زیرا مانع دینی قدرتمندی در نفسش ندارد و این امر باعث می‌شود که امور حرام و ممنوع را سبک بیندارد و به زیان رساندن به دیگران یا مصالح عمومی که بر گواهی یا خبرش مترتب است اهمیت قائل نشود. این گستاخی فاسق زمانی بیشتر می‌شود که بدون توبه، به کارش اصرار ورزد و از اشتباه خویش دست نکشد.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیہ - رحمه الله - فرموده است: «هر کس می‌خواهد سخنی نقل کند، باید گوینده یا ناقل آن سخن را نام ببرد؛ وگرنه هر کسی بر دروغ گفتن قدرت و جسارت پیدا می‌کند».^۳

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۳۹.

^۲-التحریر والتبیین: (۲۳۱/۲۶).

^۳-منهاج السنه ۲/۵۱۸.

در شرع مقدس اسلام، الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین است و غیر آن خواه «ظن و گمان» باشد یا «حدس و تخمین» یا «شک و احتمال» هیچ کدام قابل اعتماد نیست. از این رو، تقلید کورکورانه از نیاکان، پیروی از عادات و خیالات و آداب و رسوم خرافی، باور کردن پیشگویی‌ها؛ خواب‌ها، حدس‌ها و گمان‌ها، قضاوت بدون علم، گواهی دادن بدون علم، موضعگیری، ستایش یا انتقاد بدون علم، تفسیر و تحلیل و نوشتن و فتوا دادن بدون علم، نقل شنیده‌های بی‌اساس و شایعات، نسبت دادن چیزی به خدا و دین بدون علم، تصمیم در شرایط هیجانی و بحرانی بدون دلیل و برهان، تکیه بر سوگندها و اشک‌های دروغین و تمساح گونه‌ی دیگران بدون علم، همه‌ی این‌ها مصداق «باور کردن اخبار دروغین و غیرموثق» است.

داروی شفابخش برای همه‌ی این موارد، تحقیق و بررسی و علم و یقین است که اگر جامعه‌ی اسلامی، اهل دقت و تحقیق و بررسی باشد، همه‌ی این آفات و بلاهای اجتماعی، یکسره درمان خواهد شد، و شریعت از مسلمانان می‌خواهد تا اهل تحقیق و بررسی باشند، نه افرادی زودباور و سطحی‌نگر. و آن‌ها که براساس ظن و گمان، یا حدس و تخمین، و یا شک و احتمال، اعتقادی پیدا می‌کنند، یا به قضاوت و داوری می‌نشینند، یا شهادت می‌دهند، و یا حتی در عمل شخصی خود طبق آن رفتار می‌کنند، برخلاف این دستور صریح اسلامی گام برداشت‌هاند.

و از نظر شرع مقدس اسلام، نه شایعات می‌تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل قرار گیرد و نه قرائن ظنی و نه اخبار غیرقطعی که از منابع غیرموثق به ما می‌رسد؛ و فقط الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین همراه با تحقیق و بررسی است و بس.

و برآستی اگر این برنامه در سرتاسر جامعه‌ی اسلامی و همه‌ی جوامع بشری به طور دقیق اجرا شود، بسیاری از نابسامانی‌ها که از شایعه‌سازی و جوسازی و

قضایات‌های عجزولانه و گمان‌های بی‌اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد، برچیده خواهد شد.^۱

در این آیه مبارکه که الله تبارک و تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد هر گاه خبری مهم که نتیجه بزرگی را در پی دارد به شما برسد قبل از پذیرفتن آن بنگرید آورنده آن خبر چگونه آدمی است اگر او شخصی فاسق باشد یعنی از ظاهر حال او پیدا باشد که لیاقت اعتماد را ندارد در آن صورت قبل از اقدام بر اساس خبر او تحقیق کنید واقعیت چیست؟ طوریکه مشاهده میشود بیشتر دشمنی‌ها و جنگ‌ها در بین مردم و گروه‌ها به سبب شنیدن و اعتماد کردن به اخبار و احوال دروغ و فتنه‌انگیز پدید می‌آید، که سبب عجله در عکس‌العمل بدون تحقیق و اثبات می‌باشد که ضرر جبران‌ناپذیر به هر دو طرف می‌رساند و در نتیجه پشیمانی به بار می‌آورد.

امام بخاری می‌گوید: این آیه دلالت بر وجوب تبیین خبر فاسق دارد و بر مبنای مفهوم شرطی که در آن قرار دارد پس خبر شخص عادل معتبر است و واجب است که قبول کرده شود، و این خبریست که اصولیین اجماع بر آن دارند و در این میان فقط احناف قائل به حجیت مفهوم شرط نیستند ولی آن‌ها نیز باز قائل به وجوب قبول خبر واحد عادل هستند.

عده‌ای گفته‌اند که «در این آیه امر به تبیین شده و خبر به سبب خبر فاسق بودن تعلیل یافته، چون مترتب شدن حکم بر یک وصف مناسب، باعث ظهور علیت در آن وصف می‌شود پس علت حکم - تعیین کردن - فاسق بودن راوی است، و اگر خبر واحد ذاتاً معلل بود دیگر نیازی نبود که شارع چیزی را که ذاتاً معلل است دوباره تعلیل نماید، چون این کار تحصیل حاصل خواهد بود. بنابراین،

^۱- التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم.

از این آیه چنین استنباط می شود که خبر واحد فاسق مفید علم نیست، ولی خبر واحد غیر فاسق مفید علم است»^۱.

الله تعالی به این دلیل کلمه فاسق را ذکر نموده که اکثراً سبب اینگونه نزاعات افراد فاسق هستند، زیرا فاسق دروغگو میباشد.

پس برای جلوگیری از نزاعات و کشمکش ها و بروز فتنه و فساد در بین دو برادر و یا در بین خانواده ها و جامعه نباید به گمان ها و اخبار غیر دقیق توجه شود بلکه باید بین خبر فرد صالح و شخص فاسق تفاوت وجود داشته باشد. اخباری که به گوش ما می رسد بدون تحقیق و بررسی جدی گرفته نشود بلکه باید به اسلوب و شیوه مناسب منبع اساسی آن دریافت شود و موضوع به شکل مسالمت آمیز حل و فصل گردد تا مبادا سبب برپائی فتنه و فساد در بین مسلمانان گردد. که در آن وقت هر دو طرف مورد عذاب الهی قرار خواهند گرفت.

و گاهی اتفاق می افتد که شخص فاسقی در بین دو نفر یا دو گروه به شیطنت و سخن چینی می پردازد تا آنها را به جان هم انداخته از یکدیگر دور نماید پس بر همه مسلمانان واجب است اینگونه افراد را بشناسند و بدون تحقیق و بررسی به حرف های آنها گوش ندهند تا از شیوع هر گونه فتنه و دشمنی جلوگیری شود و مورد قهر و غضب الله تعالی واقع نگردند، مبادا آن سبب خسران دنیا و آخرت آنها شود، در چنین مواقعی به کار گرفتن صبر و شکیبائی و حکمت و کاردانی امری ضروری میباشد.

همچنین خبر و یا سخن کسی را به دیگری گفتن بزرگترین و اساسی ترین عامل قطع روابط و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت میان مردم محسوب می گردد، و تعالی سخن چین را مذمت نموده است، می فرماید: ﴿وَلَا تُطْعُ كُلَّ

^۱- کشف الأسرار، ۲/ ۶۸۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

حَلَّافٍ مَّهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَوِيمٍ ﴿۱۱﴾ (القلم ۱۰ - ۱۱) «و از هیچ سوگند خوردنده فرومایه ای فرمان مبر و از هیچ عیب جویی که به سخن چینی در رفت و آمد است».

بله به حرف کسانی که به ناروا سوگند بسیار می خورند گوش مده و از آنها فرمان مبر از صفات آنها این است که در رأی و اندیشه و تمییز حقیر هستند. هماز کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می کند، و لماز کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد می کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مشاء بنمیم: کسی است که در میان مردم در پی سخن چینی می رود تا میانه آنان را بهم زند.

حذیفه - رضی الله عنه - می فرماید: پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» (صحیح البخاری) «سخن چین به بهشت داخل نمی گردد».

ابن عباس - رضی الله عنه - می فرماید: پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - از کنار باغی از باغ های مدینه عبور می کردند و آنجا صدای دو نفر را شنیدند که در قبرهای شان دچار عذاب بودند، آن حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «این دو شخص دچار عذاب هستند، البته عذاب آنان به خاطر گناه بزرگی نیست، سپس فرمودند - آری یکی از آنان از ادرار خویش پرهیز نمی کرد، و آن دیگری سخن چینی می کرد». (فتح الباری)

یکی از صورت های زشت سخن چینی فریفتن زن علیه شوهر و عکس آن، و بهم زدن روابط میان آنان است، و همچنین این که برخی از کارمندان یک اداره سخن بعضی از همکاران خود را به مدیر و مسؤل اداره می رسانند و بدین

تفسیر عون المنان (۲۹)

وسیله مسؤل اداره را نسبت به کارمندان بدگمان نموده و به آنان ضرر می‌رسانند، و این کار نیز حرام و ناجایز می‌باشد.^۱

شیخ محمد توبجری می‌گوید: فتنه‌ها با شایع پراکنی و بزرگ‌نمایی با امور باطل و نادرست انتشار می‌یابند. و بیش از همه، کسانی در فتنه‌ها فرو می‌روند که جاهل و نادان هستند و تکبر و غرور صفت آن‌هاست. همان کسانی که امت را به سوی هر بلا و فتنه‌ای سوق می‌دهند آن‌هم با سخنی که منبع آن معلوم نیست و هیچ سندی برای آن وجود ندارد.

بنابراین بررسی و تحقیق و به یقین رسیدن در مورد اخباری که مربوط به عموم است یا یکی از مسئولین آن در رده‌های بالاتر می‌باشد یا به امری از امور باز می‌گردد، واجب می‌باشد.

و هرچند ناقل مطمئن باشد، مادامی که فقط او چنین خبری را نقل کرده، به آن کفایت نمی‌شود بلکه ثابت شدن آن واجب است و این از آن جهت است که افراد در معرض تعصب هوی و هوس، شهوت، القائات شیطانی و حرص و طمع می‌باشند.

و چون فرد مسلمان از صحت خبری مطمئن شد، شایع کردن آن میان مردم امری ممدوح نیست؛ چون هرچه دانسته شد نباید گفته شود و برای گنه‌کار بودن انسان همین کافی است که هرچه می‌شنود، بیان کند. و چون قصد گفتن آن داشتیم، آن را جز به علمای پرهیزگار نمی‌گوییم، کسانی که می‌دانند آنچه ما نمی‌دانیم.

و الله متعال به پرده‌پوشی و نصیحت و صلح و اصلاح در مورد کسی دستور داده که دچار لغزش شده است. بنابراین برای هیچ‌کس پرده‌داری و انتشار بدی‌ها و رسواکردن اشخاص جایز نیست.

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری، ص: ۲۳.

و رحمت الله به فاسق، باعث اصلاح فسادش می‌شود هرچند زورگو و لجباز باشد. و هرکس پرده‌داری دیگری کند، الله متعال او را رسوا خواهد نمود هرچند درون خانه‌اش باشد.^۱

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در تفسیر آیه می‌نویسد: در این دوران که بگومگوها زیاد شده است و هر سخنی بدون این که دلیل یا سندی بر صحت وجود داشته باشد، زبان به زبان می‌گردد، بررسی و حصول اطمینان از صحت اخبار و سخنان اهمیت بیش‌تری دارد تا انسان در اثر بی‌پروایی در نقل اخبار و سخنان، خود را در ورطه‌ی هلاکت و دروغ‌گویی نیندازد.^۲

از انواع سخن چینی [واحکام آنها]:

از انواع سحر مجازی - آنگونه که ابوبکر رازی و ابن کثیر و دیگران گفته‌اند - تلاش برای سخن چینی و برهم زدن روابط بین انسانهاست. طبق دیدگاه علما این نوع سحر میان مردم بسیار رایج است. جصاص به چنین جادویی اشاره کرده و می‌گوید: «نوع دیگر سحر، تلاش برای سخن چینی و فاسد ساختن روابط به شیوه‌های پنهان است و این گونه جادو در میان بسیاری از انسانها رایج است.

می‌گویند: زنی خواست تا میان یک زن و شوهر جدایی بیندازد، ابتدا نزد زن رفت و به او گفت: شوهرت از تو روی گردان است و او را جادو کرده‌اند و از تو گرفته‌اند. من او را برایت جادو خواهم کرد تا کسی را جز تو نخواهد و به دیگری متوجه نشود.

اما برای این کار باید سه تار از موی گردن او را هنگام خواب با چاقو جدا کرده و برایم بیاوری تا کار تمام شود. آن زن فریفته شد و سخن جادوگر را تصدیق نمود.

^۱ - مختصر فقه اسلامی.

^۲ - شرح ریاض الصالحین.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سپس نزد شوهر رفت و به او گفت: زن تو عاشق مرد دیگری شده و می‌خواهد تو را به قتل برساند. من به این امر پی برده‌ام و دلسوز تو هستم و باید تو را نصیحت کنم هوشیار باش و فریب نخور، او با چاقو این کار را می‌کند و تو خود به زودی خواهی فهمید و هیچ شکی در آن نیست.

مرد در خانه چنین وانمود کرد که خوابیده است و آنگاه که زن مطمئن شد که شوهرش خوابیده است، چاقوی تیزی برداشت و نزد او رفت تا سه تار موی او را بردارد، مرد ناگهان چشمان خود را گشود و زن را در مقابل خویش دید که با چاقویی می‌خواهد گردن او را بزند. شوهر گمان برد که می‌خواهد او را به قتل برساند، بلافاصله برخاست و زنش را کشت و مرد نیز (به جرم قتل) کشته شد.^۱

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره ی فلق می‌گوید: «سخن چینی نوعی از سحراست زیرا دوستی میان دو نفر را به گونه‌ای پنهان و دروغین به دشمنی تبدیل می‌کند».

سخن چینی وجدان دوستان را گمراه می‌نماید آنچنان که شب با تاریکی خود، آدمی را سرگردان می‌کند. احتیاط برای پرهیز از سخن چینی برای هیچ کس آسان نیست، زیرا سخن چین آنچه را که نزد دوست تو می‌گوید، نزد خود تو نیز بازگو می‌کند و تو نمی‌دانی که دوستت چه گفته و یا ممکن است چه بگوید.

گاه سخنی نزد تو می‌آورد که امکان درست بودن آن بسیار است و به سختی می‌توان آن را انکار کرد، پس برای پرهیز از چنین کاری به نیرویی قوی‌تر از نیروی خودت نیازمندی و آن تنها نیروی خداوند است.

صدیق حسن خان می‌گوید: أبوخطاب در «عیون المسائل» گفته است: یکی از انواع سحر سخن چینی و برهم زدن روابط میان انسانهاست.

^۱- احکام القرآن جصاص (۴۸/۱)

او در «فروع» می‌گوید: سخن چینی به آن سبب سحر شمرده می‌شود که هدف سخن چین در گفتار و رفتارش اذیت و آزار است و او این کار را با نیرنگ و حيله انجام می‌دهد، پس چیزی شبیه سحر و جادوست. عرف و عادت نیز حاکی از آن است که اگر اثر سخن چینی بیشتر از جادو نباشد، کمتر از آن نیست، در نتیجه مانند دو چیز شبیه و یا نزدیک به هم یک حکم دارند.

گفته می‌شود: جادوگر به این سبب کافر شمرده می‌شود که ویژگی خاصی (سحر) در او موجود است و این امر خاص (تکفیر) دلیل مخصوصی هم دارد (سحر)، اما سخن چین آنگونه نیست، و فقط تاثیر و نتیجه ی آن مانند سحر است، پس در این موارد حکم سحر و جادو را دارد، اما در مواردی مانند تکفیر جادوگر و عدم قبول توبه از او، که مخصوص سحر است چنان حکمی ندارد.^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم سخن چینی را «عضه» نامیده است. از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ مَا الْعُضَةُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ»^۲ آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ سخن چینی است که میان مردم منتشر شده است.

نووی می‌گوید: لفظ «عضه» را به دو شیوه روایت کرده‌اند، یکی «عِضَه» بر وزن «عده» و دیگری «الْعَضَه» با فتح عین و سکون ضاد بر وزن «الْوَجَه» و تقدیر این حدیث چنین است: آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ دروغی که به شدت تحریم شده است.^۳

«عضه» همان دروغ است و این کلمه بر سخن چینی اطلاق شده، زیرا سخن چین معمولاً دروغ می‌گوید و افترا می‌بندد.

^۱-الدين الخالص: (۳۳۱/۲)

^۲- صحیح مسلم: (۲۰۱۲/۴) شماره‌ی حدیث: (۲۶۰۶)

^۳- شرح نووی بر مسلم: (۱۵۹/۱۶)

مسئله‌ی اصولی:

امام سرخسی می گوید: عمل به خبر واحد واجب است و عمل بدون علم به خبر واجب نمی شود، خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶] و خداوند در مورد خبر فاسق می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحِرُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۶] و ضد جهالت علم است و ضد فسق، عدالت است و از این آیه چنین استنباط می شود که علم به خبر فاسق حاصل نمی شود، بلکه به خبر عادل حصول می یابد. و بعضی از اخبار آحاد فقط علم به وجودشان لازم است، و نیازی به عمل ندارند مثل عذاب قبر، سوالات نکیر و منکر، رؤیت خداوند با چشم در آخرت و ... پس اگر اخبار آحاد مفید علم نباشند، نسبت به این موارد چه موضعی باید گرفت.^۱

د. سلیمان اشقر می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾

[حجرات: ۶]

در قرائتی دیگر به جای جمله [فتبینوا]، [فتثبتوا] آمده است. این آیه دال بر این است که خبر یک نفر، یقین آور است و گرنه الله - جل جلاله - برای اطمینان از آن، به تحقیق و تفحص امر نمی فرمود. پیشینیان پیوسته می گفتند: رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - چنین و چنان فرمود و دستور داد. در صحیح بخاری از زبان بسیاری از صحابه - رضی الله عنهم - جمله‌ی: [قال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم -] آمده است؛ اما آن صحابی آن حدیث را از خود پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نشنیده بود بلکه از یک صحابی دیگر شنیده بود؛ اما آن قدر به آن صحابی اعتماد داشت، که مطمئن بود آن

^۱- السرخسي، الأصول، ۱/۳۲۹.

حدیث از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - است و می گفت: «قال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم -». اگر خبر واحد یقینی و درست نباشد، این اطمینان و جمله‌ی صحابه - رضی الله عنهم - ناآگاهانه بوده است.

شیخ البانی نیز می گوید: این آیه دلیل پذیرش قطعی خبر واحد موثق است. و نیاز به تحقیق ندارد زیرا این نوع اخبار از معنی فاسق خارج هستند و اگر خبر واحد موثق مفید علم نبود خداوند امر تحقیق و تبیین را بطور مطلق بیان می کرد تا علم حاصل گردد.^۱

تاریخ نشو و نمای علم حدیث:

اساس و ارکان اصلی علم روایت و نقل اخبار، از کتاب الله و سنت نبوی سرچشمه گرفته است، چنانکه خداوند متعال در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات ۶).

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر این آیه می نویسد: «باید به هنگام شنیدن خبر فرد فاسق، تحقیق و بررسی کرد؛ پس اگر دلایل و قرینه ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصدیق قرار گیرد، و اگر قرینه ها و دلایل بر دروغگو بودن او دلالت می کرد باید تکذیب شود و به خبر او عمل نشود. پس این دلیلی است بر این که خبر فرد راستگو مقبول است و خبر دروغگو مردود می باشد و درباره‌ی خبر فاسق باید توقف کرد. بنابراین گذشتگان روایت های بسیاری از خوارج را که به راستگویی معروف بودند پذیرفتند هرچند آن ها گناهکار و مجرم بودند».

خود علم الحدیث به دو شاخه ی اصلی روایتی و درایتی تقسیم می شود؛ علم الحدیث روایتی عبارت است از: روایت قول و فعل و تأییدات (تقریرات) و صفات

^۱ - «وجوب الاخذ بحديث الأحاد في العقيدة» (ص ۷) محمد ناصرالدين الباني.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پیامبر صلی الله علیه وسلم، و علم الحدیث درایتی نیز عبارت است از: اصول و قواعدی، که به بررسی کیفیت متن و سند از ناحیه ی رد و قبول می پردازد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «نَضَرَ اللهُ امرأً سمعَ منّا شیئاً فبلغه كما سمعه فربَّ مبلِّغٍ أوعى من سامعٍ»^۱. یعنی: خداوند فردی را شاد و شادمان کند که سخنی از من شنیده و همانطور که شنیده است آنرا بیان کند، چه بسا خیلی از کسانی که این سخنان را می شنوند از مبلغ آن خوبتر و بهتر آنرا به یاد و حافظه می سپارد و آن را خوبتر حفظ می کند.^۲

در این آیه ی کریمه و حدیث شریف مبدء تثبیت در اخذ اخبار و کیفیت ضبط آن بوسیله ی توجه و حفظ آن و دقت در نقل آن برای دیگران روشن می گردد. از همان ابتدا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه رضی الله عنهم در نقل اخبار و قبول آن احتیاط زیادی داشتند خصوصاً اگر در صدق ناقل یا راوی خبر شک و تردید داشتند، چنانکه از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت شده که او روایت کسی را قبول نمی کرد تا آنکه شاهی را برای روایتش می آورد. از قبیصه بن زویب روایت است که گفت: «جاءت الجدة إلی أبي بکر رضي الله عنه تسأله عن میراثها، فقال: مالک في کتاب الله شیء، وما علمت لك في سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئاً فارجعی حتی أسأل الناس فسأل، فقال المغيرة بن شعبه: شهدت رسول الله صلی الله علیه وسلم أعطاهما السدس، فقال: هل معك غيرك فقام محمد بن مسلمة فقال مثله فأنفذ لها السدس»^۳.

^۱ - به روایت ترمذی (۲۶۵۷) و گفته حدیث حسن صحیح است.

^۲ - امام شافعی می گوید: «تشویق مردم به شنیدن احادیث و حفظ و ابلاغ آنها بر حجیت سنت دلالت می کند چون روایت کردن حدیث به معنی روایت کردن امر و نهی رسول خداست، اگر امر و نهی رسول خدا حجت نباشد روایت کردن آنها بی مفهوم و خالی از فائده می باشد. آیا رسول اکرم به چنین کاری تشویق می کند.» (الرساله ص ۴۰۲ - ۴۰۳).

^۳ - رواه الخمسة إلا النسائي و صححه الترمذی (به روایت پنج نفر از صحاح جز نسائی و بتصحیح ترمذی).

یعنی: جده ای نزد ابوبکر آمد و میراث خود را از او خواست، ابوبکر گفت: بر طبق کتاب خدا تو سهمی نداری، و در سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز چیزی سراغ ندارم، برگرد تا اینکه از مردم سوال کنم، پس در این باره از مردم سوال کرد؛ مغیره بن شعبه گفت: من در حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که یک ششم به جده داد. ابوبکر گفت: آیا کسی با تو حاضر بود؟ محمد بن مسلمه انصاری برخاست و سخنی همچون سخن مغیره زد. لذا ابوبکر یک ششم به آن جده داد.

ابوبکر رضی الله عنه روایت مغیره را نپذیرفت تا آنکه محمد بن مسلمه نیز بر آن شهادت داد، و این به معنای دقت و احتیاط ابوبکر در قبول روایت بود. و همچنین روایات دیگری از صحابه نقل شده اند که حاکی از احتیاط آنها در قبول اخبار و روایات می باشد. ولی بعدها با ظهور فرقه های مبتدع و منحرف این بار به اوضاع و احوال خود راوی نیز توجه می شد و به وی نظر می کردند تا ببینند عادل است یا فاسق، اهل سنت است یا اهل بدعت؛ اگر از اهل بدعت بود روایتش را نمی پذیرفتند چنانکه نقل ابن سیرین را قبلاً آوردیم.

بنابراین دیگر هیچ روایتی را نمی پذیرفتند تا آنکه از سند و احوال راویان آن شناخت کامل پیدا می کردند که موجب شکل گیری علم جرح و تعدیل و شناخت متصل یا منقطع و نیز شناخت علل های خفی گشت. و از جمله کسانی که در میان صحابه مشهور است در مورد جرح و تعدیل سخن گفته اند می توان به: انس بن مالک و عبدالله بن عباس و عباد بن صامت رضی الله عنهم اشاره نمود، و از جمله تابعین نیز می توان به: سعید بن مسیب و حسن بصری و شعبی و ابن سیرین اشاره کرد، اما چیزی در مورد این علم در میان آنها مدون نشد بلکه آنرا در ملکه ی ذهن خود محفوظ نگاه داشتند.^۱

^۱- لمحات في أصول الحديث؛ دکتر محمد ادیب صالح، ص ۱۹.

بعد از آن علما این علوم را توسعه دادند تا جاییکه بحث و بررسی در این علوم به ناحیه‌ی ضبط و کیفیت تحمل و ادای حدیث و شناخت ناسخ از منسوخ و غریب کشیده شد، اما باز تمامی این موارد بصورت شفاهی از زبان علما نقل می‌گشت، سپس این علوم تکامل یافت و این بار مکتوب و ضبط گردید ولی در مکانهای جدا و در کتاب‌هایی که مخصوص علوم الحدیث نبودند، بلکه همراه با سایر علوم دیگر و در لابلائی کتابهای فقهی و اصولی قرار گرفتند. مانند کتاب «الأم» و «الرساله» امام شافعی، هر چند که این دو کتاب، فقهی و اصولی هستند اما مباحث علوم الحدیث در آنها مطرح شده‌اند. اما به مرور بعد از آنکه تدوین علوم مختلف از هم مستقل شده و هر یک از فنون در کتابهای مستقلی تدوین شدند، علما نیز علم مصطلح را این بار نه در لابلائی کتابهای دیگر، بلکه در کتاب‌های مستقلی تدوین کردند.

بطور خلاصه می‌توان گفت:

مردم در ابتدا برای پذیرش روایات منقول، محتاط بودند و به احوال ناقل روایت دقت می‌کردند، تا اندک اندک پایه‌های علم جرح و تعدیل در اذهان علما شکل گرفت ولی این علم تدوین نشد. بعد با پایان گرفتن این دوره که مباحث مربوط به شروط قبول روایت بصورت شفاهی بود، دوره‌ی جدیدی شروع شد که در آن علم اصول حدیث از طریق تدوین اخذ می‌شد و این دوره را نیز می‌توان به دو مرحله تقسیم نمود:

مرحله‌ی اول: در این مرحله علم اصول حدیث و موضوعات آن بصورت کامل و مستقل و در تصنیفات خاصی تدوین نشد، بلکه در میان دیگر مباحث و علوم قرار گرفت؛ مثلا امام شافعی در کتاب «الرساله» و «الأم» مباحثی را در مورد شروط صحت حدیث و حجیت خبر آحاد و شرط حفظ در راوی و پرهیز نمودن از قبول روایت راویان مجروح مانند کسی که حدیث را با معنی روایت می‌کند، و قبول حدیث کسی که تدلیس می‌کند و در مورد حدیث مرسل که آیا حجت

است یا خیر و درباره مراسیل بزرگان تابعین و مراسیل صغار تابعین و غیره در ابواب رساله و مناسبات متعدد الام به نگارش در آورده است. و همچنین کتابهای دیگری که در مسائل دیگری نگاشته شدند و مباحث علوم الحدیث در آنها جای گرفته بود؛ همانند کتابهای تاریخ امام بخاری و آنچه که امام مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود نوشته و مثل نامه‌ی امام ابودواد برای اهل مکه که در مورد روش خود در کتاب سنن توضیح داده و مانند آنچه که ترمذی در کتابش (جامع ترمذی) فصل آخر آنرا با نام «العلل مفرد» آورده است و الی آخر، که در این مرحله می بینیم کتاب مستقلی در ارتباط با اصول و قواعد حدیث تصنیف نشد بلکه برای یافتن این علم می بایست به دیگر کتب شرعی مراجعه می شد. مرحله‌ی دوم: در این مرحله کتابهای مستقلی در مورد قواعد علم حدیث نگاشته شد که مستقل از دیگر علوم بودند، اولین کتاب مستقل در این زمینه در قرن چهارم هجری توسط قاضی ابومحمدحسن بن عبدالرحمن بن خالد رامهرمزی متوفی سال ۳۶۰ هجری با عنوان «المحدث الفاصل بین الراوی و الواعی» تصنیف کرد.^۱

نه از عمل به حدیث ضعیف:

۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردانی در آخرالزمان خواهند آمد و احادیثی را برایتان نقل می کنند که نه شما و نه پدرانتان آن را شنیده اید، شما را از آنها برحذر می دارم». و در روایتی دیگر فرموده: «در آخرالزمان انسان های دروغگویی خواهند آمد - حدود ۴۰ نفر می آیند - همچنانکه در احادیث ثابت شده، احادیثی را برایتان نقل

^۱- مصطلح الحدیث، ابن عثیمین، ص: ۵۹.

می‌کنند که نه شما و نه پدران‌تان آن را شنیده‌اید، شما را از آنها برحذر می‌دارم، شما را گمراه نکنند و به فتنه نیندازند.»^۱

۲- از ابو قتاده روایت است که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شما را از زیاد روایت کردن از خودم بر حذر می‌دارم، هر کسی از من روایت می‌کند فقط با نهایت صداقت و راستی روایت کند، هر کسی سخنی را از من روایت کند که من آن را نگفته باشم، جای نشستنش را در جهنم آماده کند.»^۲

آثار صحابه و علمای سلف:

۱- از مجاهد روایت است که، بشیر عدوی پیش ابن عباس آمد، و شروع به سخن گفتن کرد و گفت: رسول صلی الله علیه وسلم فرمود، رسول صلی الله علیه وسلم فرمود - حدیث روایت می‌کرد - ابن عباس به سخنانش گوش نداد و از او روی گرداند، بشیر گفت: ای ابن عباس! چه شده که می‌بینم به سختم گوش نمی‌دهی؟ از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای سخن می‌گویم و تو گوش نمی‌دهی. ابن عباس گفت: زمانی اگر می‌شنیدیم مردی می‌گوید: رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: با چشمانمان به او خیره می‌شدیم و با گوش‌هایمان به او گوش فرا می‌دادیم، ولی زمانی که مردم دچار سختی و آسانی شدند - مردم به سوی راه‌های درست و نادرست کشیده شدند - هیچ فردی از مردم را قبول نمی‌کنیم مگر آنکه بدانیم واقعاً سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم است.^۳

۲- از محمد بن سیرین روایت است که: این علم، دین است، مواظب باشید از چه کسی می‌خواهید دینتان را بیاموزید.^۴

^۱- حدیث صحیح است، هر دو را مسلم در مقدمه کتابش روایت کرده (۱۲/۱).

^۲- احمد (۲۹۷/۵) و غیر او.

^۳- مسلم در مقدمه کتابش (۱۳/۱).

^۴- منبع قبلی.

و منظور از علم در اینجا، سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم است، که فقط از اشخاص قابل اعتماد و صادق و امانتدار دریافت شود.

۳- از محمد بن سیرین روایت است که گفته: در گذشته از سند حدیث سؤال نمی کردند، ولی وقتی فتنه در میان مسلمانان به وقوع پیوست - و هر گروهی به نفع خود احادیثی جعل می کرد - می گفتند: سند حدیث، اشخاصی که به ترتیب این حدیث را از همدیگر روایت کرده اند را برایمان نام ببرید، اگر آن اشخاص در عقیده جزو اهل سنت و جماعت بودند، حدیثشان قابل قبول بود و اگر جزو فرق ضاله و متبذع بودند حدیثشان قبول نمی شد.^۱

۴- از سلیمان بن موسی روایت است که: طاووس را دیدم به او گفتم: فلانی پشت سر هم حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند، در جوابم گفت: اگر آن شخص قابل اعتماد است حدیثش را قبول کن.^۲

۵- ابن حزم رحمه الله می گوید: اگر در آنچه که اهل مشرق و مغرب، یا جمعی از جمعی دیگر یا شخص قابل اعتمادی از شخص قابل اعتماد دیگری روایت می کنند تا به پیامبر صلی الله علیه وسلم می رسد، در سندشان مردی وجود داشته باشد که به دروغگویی یا نادانی یا ناشناس بودن، متهم باشد برای ما روایت آن حدیث، تصدیق یا قبول کردن آن جائز نیست.^۳

۶- حافظ ابن رجب حنبلی در شرح سنن ترمذی می گوید: از ظاهر آنچه که امام مسلم در مقدمه کتابش - صحیح مسلم - بیان کرده، این گونه استدلال می شود که ایشان احادیث باب ترغیب و ترهیب را فقط از کسانی روایت می کرد که احادیث احکام شرعی را از آنها روایت کرده باشد. و این حقیقتی است که پیشوایان به حق ما در طول تاریخ از آن پیروی کرده اند و هر حدیثی که صحیح

^۱-منع قبلی.

^۲-منع قبلی.

^۳-المفصل فی الملل و النحل.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بوده به آن استناد کرده و ملزم به پیروی از آن بوده‌اند و هر حدیثی که نادرست بوده آن را دور انداخته‌اند و اگر اینطور نبود این فرموده امامان چهار گانه - ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل - که گفته‌اند: «إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي»: «حدیث صحیح مذهب من است» دیگر معنایی نداشت، و این نزد اهل علم و آگاهان به علم حدیث مسأله‌ای واضح و آشکار است.

حدیث ضعیف در بردارنده ظن و گمان پایینی نسبت به قابل اعتماد بودن آن است، و اگر این سخن یک واقعیت باشد، پس چگونه به درست بودن عمل به حدیث ضعیف فتوی داده می‌شود؟ در حالیکه خداوند در خطاب به کافران فرموده: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَوْلَا أَن تَبْغُؤْنَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ [الانعام: ۱۴۸]. یعنی آیا شما به اینکه خداوند بر آنچه انجام می‌دهید از شما راضی است، علم و دلیلی دارید، به ما نشان دهید؟ جوابش نه

است، زیرا آنها در گمان و خیالات واهی به سر می‌برند. و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ - مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸]. خداوند خبر داده به اینکه گمان و وهمیات خیالی در بردارنده هیچ گونه علم و حقیقتی نیستند. و پیامبر ج می‌فرماید: «إياكم و الظن فإن الظن أكذب الحديث»: «شما را از ظن و گمان برحذر می‌دارم، زیرا که گمان و توهم دروغترین سخنانند». (متفق علیه).

عمل به حدیث ضعیف به طور مطلق در احکام و اعمال مستحبی، جایز نیست، زیرا مستحبات جزو احکام تکلیفی‌اند و حکم تکلیفی فقط با دلیل صحیح قابل اثبات است، همچنانکه علامه محقق جلال الدین دوانی می‌گوید: «اتفاق علما بر این قرار گرفته که احکام پنجگانه شرعی - واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح - با حدیث ضعیف غیر قابل اثباتند».

و با وجود این مسأله جای تعجب است که گروهی ادعا می‌کنند: جمهور اهل علم بر عمل به حدیث ضعیف در باب فضائل اعمال متفقند!!!

و روایت حدیث ضعیف را بدون ذکر دلایل ضعف آن جایز دانسته‌اند!!!
 ۷- علامه محقق احمد شاکر در کتاب الباعث الحثیث می‌گوید: «آنچه که مشخص است، بیان ضعیف بودن حدیث در هنگام روایت حدیث ضعیف در هر حالی واجب است. زیرا ترک بیان آن، باعث می‌شود در ذهن شنونده این گمان ایجاد شود که ممکن است آن حدیث صحیح باشد، خصوصاً اگر نقل‌کننده آن حدیث از جمله علمای محدث - کسانی که سخن‌شان در اینگونه موارد برای مردم حجت است - باشد».

بعضی از علما روایت حدیث ضعیف را در بحث‌های مربوط به موعظه، تشویق و ترساندن مردم برای نزدیکی آنها بر انجام اعمال صالح جایز دانسته‌اند، و از جمله این علمای سلف که در روایت احادیث ضعیف آسان‌گیر بوده‌اند می‌توان: سفیان ثوری، عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل را نام برد.
 در اینجا لازم است بگوییم: علمای بعد از آنها گفته‌اند که آسان‌گیری آنها نسبت به روایت احادیث، مربوط به احادیث حسن بوده نه احادیث ضعیف و مردود.

علامه احمد شاکر در الباعث الحثیث می‌گوید: «اما احمد بن حنبل، عبدالرحمن بن مهدی و عبدالله بن مبارک که گفته‌اند: «در روایت احادیث مربوط به بحث‌های حلال و حرام سخت‌گیری می‌کنیم و در روایت احادیث مربوط به فضائل اعمال و امثال آنها آسان‌گیری می‌کنیم» منظورشان این بوده که - والله اعلم - در قبول کردن احادیث حسن آسان‌گیری می‌کنند، احادیث حسن، احادیثی‌اند که به درجه صحیح نرسیده‌اند، و دو اصطلاح صحیح و حسن در عصر آن بزرگواران دارای مفهومی دقیق و جامعی نبوده‌اند و هر دو در یک گروه قرار داده می‌شدند، حتی اکثر علمای موجود، قبل از دوران تدوین حدیث - قرن سوم هجری - احادیث را به دو دسته عمده صحیح و ضعیف تقسیم می‌کردند و حدیث حسن را جزو احادیث صحیح قرار می‌دادند.»

۸- حافظ ابن رجب حنبلی در شرح علل ترمذی (ص ۲۵۹) قبل از احمد شاکر این سخن را گفته: «امام احمد به حدیث ضعیفی که خلافش ثابت نمی‌شد، استناد می‌کرد، اما در اینجا منظور امام احمد از حدیث ضعیف با منظور ترمذی از حدیث حسن، نزدیکی و همخوانی دارد». و بحمدالله این مسأله‌ای آشکار و واضح است.

سپس حافظ ابن رجب حنبلی در همین کتاب (ص ۸۵) می‌گوید: «و احمد بن حنبل و ائمه مثل او هیچگاه بر اینگونه احادیث در مسائل شرعی استناد نکرده‌اند، و هر کس از امام احمد نقل کند که ایشان به حدیث ضعیفی که نه صحیح و نه حسن بوده استناد می‌کرده، حقیقتاً بر امام احمد دروغ بسته است».

۹- علامه محقق و احیاگر سنت نبوی در عصر حاضر شیخ محمد ناصر الدین الالبانی رحمه الله بعد از آنکه سخن گذشته علامه احمد شاکر را نقل می‌کند در ادامه آن می‌فرماید: «و خلاصه کلام: ما برادران مسلمانان را در گوشه و کنار جهان نصیحت می‌کنیم به اینکه از عمل به احادیث ضعیف به طور مطلق دست بکشند و در عمل کردن به احادیث صحیحی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده است همت گمارند تا از عمل کردن به احادیث ضعیف بی‌نیازی حاصل و از دچار شدن به دروغ گفتن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نجات یابند.

ما از روی تجربه فهمیده‌ایم، کسانی که در این مورد - عمل نکردن به حدیث ضعیف - مخالفت می‌کنند (دچار دروغ‌گویی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) شده‌اند، زیرا به هر حدیثی که به میدان می‌آید و در صحنه ظاهر می‌شود عمل می‌کنند، و پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخنش اشاره به این مسأله کرده: «کفی بالمرء کذباً أن يحدث بكل ما سمع»: «دروغ‌گویی مرد همین بس که همه آنچه را که می‌شنود نقل می‌کند».

تفسیر عون المنان (۲۹)

و بر پایه این حدیث، می‌گویم: گمراهی مرد همین بس است که به همه آنچه که می‌شنوند، عمل می‌کند.

و برای جامه عمل پوشاندن به این نصیحتی که کرده‌ام، گرده‌آوری کرده‌ام و پیوسته در حال نوشتن و گردآوری کتاب‌هایی هستم که خوانندگان بتوانند بواسیله آنها احادیثی را که بر سر زبان مردم رواج دارد و یا در درون کتاب‌ها نوشته شده مورد بازبینی قرار دهند و صحیح را از ضعیف و پاک را از ناپاکش تشخیص دهند.^۱

**﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾: ﴿لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ**

لَعَنِتُّمْ﴾: یعنی: به مشقت خواهید افتاد. فعل اطاعت به این منظور به صیغه‌ی مضارع بیان شد که آنان می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه از آنان اطاعت کند، در حالی که حقیقت، خلاف این امر است و باید آنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت می‌کردند نه برعکس؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدگاه بهتر و صحیح‌تری از دیگران داشت و اگر از دیدگاه مردم اطاعت می‌کرد قطعاً نابود می‌شدند؛ پس باید از او فرمانبرداری می‌کردند و به دستورش باز می‌گشتند. آیه‌ی ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾ بر این مطلب اشاره دارد.^۲

**﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ
وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾: رشد عبارت است از: استقامت بر راه حق**

^۱- مقدمه‌ی کتاب (الصحيح الجامع الصغير) تأليف شيخ الألباني.

^۲- التسهيل: (۳۷۵/۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

همراه با صلابت... پیروی از حق، باعث رسیدن به رشد است؛ زیرا الله عزوجل برای کسیکه قصد خیر دارد و بر انجام کار نیک تلاش می کند، رسیدن به حقیقت و اجرای دقیق اقدامات را بدون پشیمانی، تضمین کرده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

در این آیه بیان میگردد که اگر پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - از شما اطاعت کند و به رأی و نظریه شما گوش بدهد پس یقیناً به مشقت و سختی گرفتار میگردید و سبب نابودی شما خواهد شد زیرا پروردگاری که زمین و آسمانها را آفریده است آگاه و داناست به آنچه که باید انجام گیرد و به آنچه که سبب سعادت دارین انسان ها میگردد و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - هر آنچه را که میفرماید وحی و از جانب الله تعالی بوده و نباید سخن دیگری بر آن ترجیح داده شود.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)﴾ (النجم: ۳ - ۴) «و از روی هوای نفس سخن نمی گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می شود».

آنچه که محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - بدان نطق می کند وحی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده می شود و او نه در آن کم می کند و نه می افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - می شنیدم، می نوشتم تا آنها را حفظ و نگه داری کنم. سپس قریش مرا از این کار نهی نموده گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می شنوی می نویسی در حالی که ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. آنگاه از نوشتن دست کشیده این موضوع را با رسول -

^۱- نظم الدرر: (۲۲۹/۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

صلی الله علیه وآله وسلم - در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اُكْتُبُ فَوَآلِذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ» (مسند امام احمد) «بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است»^۱.

این آیه تفاوت بین پیروان پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- و پیروان سایر پیامبران را نشان می دهد. در حالیکه یاران سایر پیامبران - خصوصاً بنی اسرائیل - نا فرمانی پیروان خود را کرده اند و آنها را مجبور نمودند تا به قوم خود امتیازاتی بدهد و همه بدنبال ایرادگیری و سرکشی و گناه بودند، خداوند پیروان محمد -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او را به نور ایمان آراست و گناه و نافرمانی را در دیدگان آنها زشت جلوه داد، پس ایمان اصحاب که از حضور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در میان آنها سر چشمه می گیرد، یک ایمان الهی و آسمانی و رحمتی از جانب خداوند بوده است. و اگر آنها به تبعیت از پیروان سایر پیامبران در اموری نا فرمانی کرده اند و دل به لذتهای دنیوی می بستند، خداوند آنها را به مشقت و زحمت می انداخت. ولی اصحاب به مشقت و گرفتاری دچار نشدند و پیروزی و فتح در تمامی امور در انتظار آنها بود. و راز این موفقیت این بود که رحمت خداوند شامل حال آنها شد و نور ایمان الهی در دل آنها جای گرفت. و خداوند تنها اصحاب پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- را به چنین منزلتی نازل کرد.

شیخ ابن باز می گوید: در این آیه خداوند جل و علا صاف و پوست کنده فرموده که در قلب مؤمنانی که پیامبر در بینشان است ایمان را زینت داده و آنرا چیزی دوست داشتنی قرار داده و کفر و فسق و سرکشی را چیز بدی در نظر شان جلوه داده است و چون به این دو صفت آراسته اند لذا دائماً به پیش می روند (راشدین) و حق هم هست که به پیش روند چونکه آدمی که از بدی بدش

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات.

تفسیر عون المنان (۲۹)

آمد هرگز بدی نمی کند و اگر از خوبی خوشش آید و آنرا مطابق با هوای نفسانی خود دید دیگر چه چیزی مانعش می شود که از خوبی دوری کند؟ شیطان بدی را برای انسان خوب جلوه می دهد و آدمی را وسوسه می کند اما با توجه به آیه فوق این کار در مورد قاطبه صحابه ممکن نبوده زیرا خدا دل‌های آنها را به ایمان آرایش داده بود پس آنها راشد بودند و دائماً به جلو می رفتند.^۱

امام شاطبی در تفسیر آیه می گوید: بر اساس رأی گروهی از مفسران، که عبارت **﴿كَثِيرٌ مِّنَ الْأَمْرِ﴾** «بسیاری از کارها». در تکالیف دینی واقع شده است، و معنای عبارت: **﴿لَعَنْتُمْ﴾** یعنی دچار حرج و مشقت می شدید در حالی که در دین خدا حرج و مشقت وجود ندارد. **﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ﴾** [الحجرات: (۷)]. «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است». به وسیله‌ی سهل و آسان گیری، **﴿وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾** { [الحجرات: (۷)]. «و آن را در دل هایتان آراسته است».

پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نیز فقط برای آوردن دین حنیف و آسان گیر اسلام و جهت برداشتن فشار و قید و بندها و زنجیرهایی که بر دیگر امت‌ها بود، مبعوث شد.^۲

﴿فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾: و میدانند چه کسی شایسته

هدایت و بایسته مرحمت و نعمت است؟

اگر مسلمانان در همه امور پایبند به اوامر الهی و سنت نبوی باشند الله تعالی آنها را به راه راست هدایت می کند و از نعمت ایمان بهره مند میسازد و فضیلت

^۱- تضاد در عقیده، ص: ۵۳.

^۲- الاعتصام: (۴۹۶/۱).

و لذت و زیبایی ایمان را برای شان هویدا مینماید و سعادت دارین را در اطمینان قلبی نصیب شان میگرداند و نور ایمان را در قلب شان تجلی میدهد.^۱



فوائد آیات (۶-۸):

۱. اصلی ترین چیز در مسلمان عدالت و خوبی است، پس برای مرد مسلمان جایز نیست که به خاطر وسوسه های نفسانی و شیطانی یا خبر شخص سخن چین به شک و گمان بد برسد.

۲. الله تبارک و تعالی به ما امر نموده که از عجله پرهیز کرده است. گفته اند: سوارکار شتابان نه مقصد رسیده و نه مرکبی برایش می ماند (مردی که از شدت عجله مرکبش را می زند تا سریع تر حرکت کرده و به آن استراحتی نمی دهد تا هلاکش می گرداند). همچنین گفته شده: آنکه بر مرکب عجله سوار شد، در لغزشگاه ها افتاده است.

۳. چنانچه فرد مسلمان در صدد کار خیری بود، باید در انجام آن بر دیگران پیشی بسته و تاخیر نکند. اگر خواست صدقه ای بدهد، بهتر است در انجام آن شتاب ورزد. به همین ترتیب در صورت انجام هر طاعت معینی باید بدان مبادرت ورزد. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرموده اند: «التَّوَدُّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ». [أبو داود] یعنی: «درنگ کردن در هر کاری به جز در کارهای مربوط به آخرت نیکوست».

همچنین رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به ما امر کرده است که در افطار کردن، عجله نماییم و می فرماید: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَلُوا فِطْرَهُمْ». [متفق علیه] یعنی: «همیشه مردم به خیر اند، تا مادامیکه در افطار شتاب نمایند».

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات.

تفسیر عون المنان (۲۹)

از اینرو واضح است درنگ کردن در کار خیر جایز نبوده و باید در اجرای آن شتاب ورزید، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)﴾ [آل عمران: ۱۳۳]. یعنی: «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است بشتابید».

و اینجا عجله کردن راهی برای دستیابی به بهشت است. اما در مورد سایر امور دنیوی، مسلمان در آن درنگ نموده و به آهستگی عمل کند.

۴. نباید حرمت مسلمان با هر شبهه ای مباح شود.

حرمت جان و مال مسلمانان از طریق قرآن، سنت و اجماع امت به اثبات رسیده و باید از اینکه با هر شبهه ی کوچک یا اختلافی به آن تعرض شود برحذر بود.

قرآن کریم نسبت به حرمت خون، آبرو و مال مسلمان در بیش از چند آیه تأکید کرده است.

۵. الله عزوجل ایمان را در قلب اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - محبوب و مزین نموده، و کفر و فسوق و معصیت را در دل آنها زشت و ناپسند جلوه داده است. و آنها را هدایت یافته و خردمند قرار داده، تا اینکه لیاقت همنشینی با پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - را داشته باشند، پس خداوند به آنها چنین توانایی و استعدادی بخشید، که به وسیله آن استحقاق و لیاقت پیروزی و راه یافتگی پیدا کردند.

۶. الله عزوجل، از طریق تسهیل و آسانگیری و با نوید قطعی پاداش، ایمان را برای ما مطلوب ساخته و آن را در دل‌های ما تزئین نموده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۷. پذیرش ایمان و عمل صالح و ناپسند دانستن کفر و گناه، نعمتی است که الله آنرا به هر یک از بندگان که خواسته باشد می بخشد، پس این نعمت را از الله تعالی بخواهیم.



تفسیر و ترجمه آیات (۹-۱۰) سوره‌ی حجرات

«راه‌های ازبین بردن اختلافات داخلی (۲): حکم باغیان».

مقصد آیات (۹-۱۰): «- ۲- وسائل فض المنازعات الداخلية حکم

البغاة»، (راه های از بین بردن اختلافات داخلی (۲): حکم باغیان).

سبب نزول: بخاری و مسلم از انس - رضی الله عنه - روایت کرده اند:

رسول خدا مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزارم می دهد. مردی از انصار گفت: سوکند به خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشفت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هردو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گروه خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیه ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ نازل شد.^۱

- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن ها از هم شد. یکی از آن ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می گیرم. دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را بپذیرند. اما او سرپیچی کرد، هردو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان شان یکدیگر را به مشت و لگد گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در باره آن دو نازل شد.^۲

ربط و مناسبت: بعد از این که خداوند مؤمنان را از پذیرفتن گزارش فاسق

هشدار داد، در اینجا فتنه ها و کشمکش ها و چه بسا کشتارهای که بر گزارش او مرتب می شود را توضیح داد، پس خداوند متعال خواهان اصلاح بین آنها با

^۱- صحیح است، بخاری ۲۶۹۱، مسلم ۱۷۹۹، احمد ۳/۱۵۷ ابویعلی ۴۰۸۳، طبری ۳۱۶۹۹، واحدی در «اسباب نزول» ۷۶۱ و در «الوسیط» ۴/۱۵۳ بغوی در «معالم تنزیل» ۲۰۰۰ تخریح محقق و بیهقی ۸/۱۷۲ روایت کرده اند. به «جامع احکام القرآن» ۵۵۶۳ و «الکشاف» ۱۰۶۶ به تخریح محقق، «احکام القرآن» ۱۹۹۰ به تخریح محقق نگاه کنید. اما نزول آیه به قول ارجع گفتار سلیمان تمیمی است که از انس روایت کرده و این مدرج است.

^۲- طبری ۳۱۷۰۷ این مرسل است.

استفاده از وسایل مسالمت آمیز چون نصیحت، اندرز، ارشاد و تحکیم شد، و اگر بعد از به کارگیری تمام این تلاش ها یکی از این دو گروه بر دیگری تعدی کرد، با گروه سرکش ستمگر جنگیده می شود. سپس علت دستور به صلح را وجود ارتباط برادری دینی بین دو گروه متنازع دانست، و طرف های درگیر و کمیسیون برگزار می مصالحه را فرمان داد از الله پروا داشته و امر او را به جا آورند.



ترجمه آیات (۹-۱۰):

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿بَغَتْ﴾: تجاوز و سرکشی کرد و صلح را نپذیرفت.
- ﴿تَفِيءَ﴾: رجوع کند.
- ﴿أَقْسِطُوا﴾: در همه امور عدالت را رعایت نماید.
- ﴿بِالْعَدْلِ﴾: کلمه‌ی عدل در قرآن به (هفت) معنی آمده است:
 ۱. به معنی «دادگر و نیک مرد» در سوره مائده آیه ۹۵ آمده است.
 ۲. به معنی «درستی» در سوره نساء آیه ۵۸ آمده است.
 ۳. به معنی «بدلی که خود را بدو برهانند» در سوره بقره آیه ۴۸ آمده است.
 ۴. به معنی «مانند» در سوره مائده آیه ۹۵ آمده است.
 ۵. به معنی «برابر کردن چیزی با چیزی» در سوره انعام آیه ۱ آمده است.

۶. به معنی «گردیدن» در سوره نساء آیه ۱۳۵ آمده است.
۷. به معنی «داد کردن» در سوره مائده آیه ۸ آمده است.
- ﴿الْمُقْسِطِينَ﴾: عدالت پیشگان را و به آنها پاداش نیکو می‌دهد.

ترجمه:

- «هرگاه دو طائفه از مسلمانان با هم جنگیدند در میان آن‌ها صلح برقرار سازید. اگر یکی از دو گروه در حق دیگری ستم روا داشت با آن دسته‌ای که ستم می‌کند بجنگید تا زمانی که به سوی فرمان خدا برمی‌گردد و حکمش را می‌پذیرد، هرگاه بازگشت و فرمان الله را پذیرا شد، در میانشان دادگرانه صلح برقرار سازید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. (۹)

- مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران صلح و آشتی برپا دارید تقوای خداوند را داشته باشید تا مورد رحم قرار گیرید» خداوند آن‌ها را با اینکه با هم جنگ می‌کنند مؤمن می‌نامد. (۱۰)

تفسیر مختصر آیات (۹-۱۰):

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

[الحجرات: ۹]: و ای مؤمنان اگر دو گروه مؤمن با یکدیگر جنگیدند با دعوت آنها به داور بودن شریعت الله در اختلافشان میان آنها سازش برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه از صلح خودداری و تجاوز کرد با گروه متجاوز بجنگید تا به حکم الله بازگردد. پس اگر به حکم الله بازگشت، میان آن دو با عدالت و انصاف سازش برقرار کنید، و در حکم میان آن دو عدالت را رعایت کنید؛ زیرا الله کسانی را که عادلانه دآوری میکنند دوست دارد.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۰]:

هستند، و برادری اسلامی ایجاب می کند که ای مؤمنان میان برادران متنازع خویش سازش برقرار کنید، و با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی الله از او تعالی بترسید، تا مورد رحمت قرار گیرید.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۹-۱۰):

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾:

آیه مبارکه که الله حکیم و دانا میفرماید: اگر دو گروه از اهل ایمان با هم بجنگند. این کلمات بطور طبیعی دلالت میکند که جنگیدن با یکدیگر شیوه اهل ایمان نیست و نباید چنین چیزی روی دهد، و نه از آنان انتظار آن میرود که با وجود مؤمن بودن با یکدیگر بجنگند!

با این که جنگیدن مسلمانان با یک دیگر، جزو گناهان کبیره است، اما صفت ایمان از دو طرف جنگ، نفی نگردیده و این ها از اهل ایمان خارج نشده اند.^۲ بسیاری از علما به این آیه استدلال کرده اند که گناه هرچه بزرگ باشد، شخص را از دایره ایمان خارج نمی کند.^۳

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۰.

^۲-دراسة عن الفرق و تاریخ المسلمین، دکتر احمد جلی، ص ۱۲۷.

^۳-علی بن ابی طالب، اثر صلابی، ص ۳۸۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ می فرماید: «بر مؤمن است که موالات و معاداتش برای الله تعالی باشد. لذا اگر شخص مورد نظر مؤمن است، باید با او موالات داشت؛ هر چند هم که به انسان ظلم نماید؛ چرا که ظلم نمی تواند موالات ایمانی را قطع کند.

الله متعال می فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ [الحجرات: ۹] «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید...» تا ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] «قطعاً همه مؤمنان با هم برادرند»

می بینیم با وجود جنگ و سرکشی میان آنها، آنان را برادر خطاب کرده و دستور به اصلاح ذات بین داده است.

باید که مؤمن فرق میان این دو نوع را بداند، چه بسیار شده که این دو را با هم در می آمیزند. باید دانست که موالات با مؤمن واجب است هر چند علیه تو ظلم و تعدی نماید. و با کافر باید معادات و عدم دوستی داشت؛ هر چند به تو نیکی و احسان کند. چرا که الله متعال کتابها نازل نمود و پیامبران را گسیل داشت تا که تمام دین برای الله تعالی باشد. دوستی برای دوستانش و عداوت علیه دشمنانش صورت گیرد. احترام و بزرگداشت در حق اولیایش باشد و اهانت و بی توجهی نثار دشمنانش گردد. پاداش و جوایز از آن دوستانش و عقاب و مجازات نصیب خصمش گردد»^۱.

درگیر شدن گروه های مسلمان از نظر الله متعال حالت بسیار ناپسندی است که اصلاً نباید روی دهد، زیرا جنگ در بین مسلمانان اساساً حرام قرار داده شده است چنانچه رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - در خطبه عید قربان در مکه مکرمه فرمودند: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ

^۱- مجموع الفتاوی: ج ۲۸ ص ۲۰۸-۲۰۹.

تفسیر عن المنان (۲۹)

هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ. (بخاری) «خون ها، مال ها و ناموس های شما بر یکدیگر حرام است؛ همانند حرمت این روز در این ماه در این سرزمین تا آنکه به ملاقات پروردگارتان بروید. آگاه باشید! آیا ابلاغ کردم؟ ... گفتند بله! فرمودند: بارالها! شاهد باش.»

و در صحیح مسلم از ابوهریر رضی الله عنه روایت شده رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «خون، مال، و ناموس هر مسلمانی بر سایر مسلمانان حرام است.»

از آنجا که عوامل درگیری و اختلاف بسیار است و جلوگیری از آن بس دشوار و مشکل، پروردگار متعال راهکاری برای پیشگیری از پیامدهای ناگوار تفرقه قرار داده، آنان را به فرمانبرداری از آموزه های قرآن کریم و سنت پیامبرش دستور داده است. زیرا این تنها راهی است که آنان را به اهدافشان می رساند و عدالت تحقق می یابد و قلب ها به آرامش می رسد. الله عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)﴾ (النساء: ۵۹) «ای مومنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امور خویش فرمانبرداری نمایید و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و رستاخیز ایمان دارید. این بهتر است و سرانجام بهتری دارد.»

حال اگر میان مومنان جنگ و درگیری رخ دهد، باز هم پروردگار متعال آنان را به حال خود رها نمی کند تا یکدیگر را از میان ببرند؛ بلکه در این مورد نیز آنها را راهنمایی کرده که به چه راهی بروند و چه روشی در پیش گیرند تا اینکه جنگ پایان یابد و آتش فتنه خاموش شود و صلح برپا گردد. پروردگار متعال می

تفسیر عون المنان (۲۹)

فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه متجاوز بجنگید تا به حکم الله بازگردد». در این فرمان الهی، رحمت و خیرخواهی بی نهایتی نسبت به مومنان مشاهده می شود.

در جایی دیگری الله متعال می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (الأنفال: ۴۶) «و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید و با هم نزاع نکنید که سست می شوید و شکوهتان از میان می رود و شکیبایی ورزید. به راستی الله با صابران است».

مسلمان برادر مسلمان است جان، مال و ناموس مسلمان بر مسلمان دیگری حرام است و کشتن مسلمانی به ناحق از جمله بزرگترین گناهان میباشد چنانچه الله متعال میفرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۹۳) «و هر کس مومنی را از روی قصد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است».

پس مسلمانان وظیفه خود بدانند که اگر جنگ و قتالی بین دو گروه مسلمان به وقوع پیوست آنها باید طبق اوامر و ارشادات الهی عمل نموده نخست سعی و کوشش به خرج دهند تا در بین آنها صلح برقرار گردد و از خون ریزی جلوگیری شود و اگر یک گروه بر دیگری با وجود کوشش های اصلاحانه حمله نموده مرتکب ظلم و ستم گردید در آن صورت وظیفه دوم مسلمانان این است که با آن گروه متجاوز به قتال و جنگ برخیزند تا اینکه به فرمان الهی گردن نهند و آن را قبول نمایند، و از جنگ و تجاوز دست بکشند، و وقتی ترک تجاوز نمودند در بین

تفسیر عون المنان (۲۹)

آن دو گروه باید بدون تعصب و یا حمایت از گروه مخصوصی با بکارگیری عدالت و انصاف صلح و صفا بر قرار شود.

به عبارت دیگر هرگاه دو گروه از مسلمانان درگیر جنگ شدند مؤمنین نباید تماشاچی باشند بلکه هر زمانی این وضع اسفبار به وقوع پیوست باید همه اهل ایمان ناراحت شده هر کوششی که برای برقراری صلح از دست آنها بر می آید انجام دهند.

باید طرفین درگیر را به توقف جنگ توصیه کنند و آنها را از عذاب الله متعال بترسانند و با افراد بانفوذ یا افراد برجسته طرفین درگیر تماس بگیرند علل و اسباب درگیری را بررسی نمایند و هر کوششی که برای برقراری صلح از دست آنها برآید را انجام دهند، این شایسته مسلمانان نیست که دست متجاوز را باز بگذارند و مظلوم را به حالش رها سازند، چه رسد که با متجاوز همکاری کنند! بلکه وظیفه آنها این است که اگر همه تلاشهای آنها برای برقراری صلح بین طرفین درگیر ناکام شد ببینند که حق با چه طرفی است و چه کسی متجاوز است و آنگاه از کسی که بر حق است حمایت نمایند و بر علیه متجاوز بجنگند. لازم است که در هر حالتی حکم الله و رسولش را در نظر گرفته از عدل و انصاف کار بگیرند.

پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرمایند: «انصُرْ - أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا، أفرأيتَ إِذَا كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ انصُرُهُ؟ قَالَ: «تَحْجِزْهُ، أَوْ تَمْنَعْهُ، مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ» (متفق علیه). «برادرت را یاری کن خواه ستمکار باشد یا ستمدیده» شخصی گفت: ای رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - اگر مظلوم بود او را یاری می کنم اما چگونه او را کمک کنم در حالیکه ظالم است؟ فرمودند: «دست او را بگیر و از ادامه ظلم و ستم او را منع کن».

و فرمودند: «هر مسلمان که مسلمانی دیگر را که حرمت و آبرویش در خطر باشد، کمک کند، الله در مواردی که او نیاز به کمک داشته باشد، او را کمک و یاری می کند». (مسند امام احمد).

و فرمود: «هر کس از حیثیت و آبروی مسلمان دفاع کند، الله روز قیامت آتش دوزخ را از وی دور خواهد کرد». (مسند امام احمد).^۱

در «سنن بیهقی»^۲ از طریق محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از پدرش، از عمره بنت عبدالرحمن، از عایشه - رضی الله عنهم - روایت شده که وی گفت: هیچ چیزی را به مانند آیه: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ (حجرات / ۹) ندیده ام که از آن روی گردانیده شده باشد.

عقیده اهل سنت در خصوص مشاجرات صحابه رضی الله عنهم:

به اجماع علماء امت، اختلاف بین حضرات صحابه اختلاف اجتهادی بوده که بر اثر آن شخصیت‌های ارزنده هیچ یک از دو گروه مورد سرزنش قرار نمی گیرد. چنانچه علامه قرطبی در تحت آیه ۹ از سوره حجرات ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ [الحجرات: ۹]. می گوید: منسوب کردن خطا و اشتباه قطعی، به هیچ یک از اصحاب جائز نیست، زیرا در همه آنها در آنچه عمل کرده اند، اجتهاد نموده اند و هدف همه شان رضایت خدا بوده است، و ما مامور هستیم که نسبت به اختلافات آنها سکوت نماییم، و نام آنها را جز با ادب بر زبان نیاوریم. زیرا صحابیت آنها بزرگترین امتیاز است برای آنها و نیز رسول خدا - صلی الله علیه

^۱- تجلی اخلاق اسلامی در سوره حجرات. تألیف: محمد عبداللطیف انصاری.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وسلم - از بدگویی آنها نهی نمود و خبر داده که خداوند آنها را بخشیده و از آنها خوشنود شده است.

علاوه بر آن، اقوال گهر بار از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در مورد هر کدام از حضرات طلحه و زبیر - رضی الله عنهما - آمده است، مثلاً فرمودند: «طلحه شهیدی است که بر روی زمین راه می رود». و «قاتل زبیر در جهنم است».

پس اگر بیرون شدن آنها در جنگ جمل از راه عصیان می بود، به سبب کشته شدن در آن به درجه رفیع شهادت نائل نمی شدند، و همچنین اگر این عمل از روی اشتباه در تاویل یا از روی کوتاهی و سهل انگاری در ادای واجب انجام می پذیرفت باز هم مستوجب مقام بلند شهادت نمی شدند، زیرا شهادت فقط در حالت طاعت و فرمانبرداری خدا حاصل می گردد.

بنابراین، معلوم می شود که حضرات طلحه و زبیر - رضی الله عنهما - در موقع جنگ با علی - رضی الله عنه - نه نافرمان بودند و نه گناهکار. زیرا اگر آنها در آن واقعه گناهکار می بودند، دیگر بشارتهای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در حق آنها معنایی نداشت. علاوه بر این، در طرف دیگر جنگ یعنی در گروه علی رضی الله عنه شخصی چون عمار بن یاسر - رضی الله عنه - وجود دارد که از طرفداران بسیار سرسخت علی - رضی الله عنه - بود، و در جنگ صفین به شهادت رسید و رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در مورد شهادت او نیز پیشگویی نموده بودند. حالا با این وصف آیا می شود یک طرف را به حق و طرف دیگر را باطل و ناحق دانست؟ و یا یک طرف را مورد قبول و طرف دیگر را مردود و غیر قبول دانست؟

لذا با کمی تعمق و خونسردی، می توان به این نتیجه رسید که همین ارشادات و احادیث، دلیل روشنی است بر اینکه در این جنگ و درگیری، هیچ احدی از آن دو گروه بر باطل نبوده اند بلکه هر گروه برای رضای خداوند تلاش

تفسیر عون المنان (۲۹)

می نموده اند، زیرا اگر این اختلاف، از نوع اختلاف حق با باطل می بود به بزرگان هر دو گروه در یک زمان بشارت بهشت داده نمی شد.

معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ادعای خلافت نکرد و هنگام جنگ با علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بر خلافت از کسی بیعت نگرفت، به عنوان خلیفه با علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نجنگید و نه مدعی استحقاق خلافت بود و نه هم آغازگر جنگ. علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ معتقد بود که بیعت و اطاعت مردم از ایشان واجب است، بر مردم دو خلیفه لازم نیست، و چون معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و یارانش از اطاعت او خارج شده است لازم دانست که با معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و یارانش بجنگد تا به واجبش عمل کرده و اتحاد مسلمین را حفظ و آن ها را به اطاعت خویش در آورد. در مقابل معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و یارانش معتقد بودند که بیعت و اطاعت از علی برایشان واجب نیست تا زمانی که حق خلیفه (عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) را از کسانی که بر علیه او شورش و او را به قتل رساند و هم اکنون در لشکر علی هستند، گرفته شود.

اما یزید بن معاویه، در مورد وی سه نظریه مطرح می باشد و بهترین گزینه این است که وی حاکمی مسلمان همچون دیگر حاکمان که در زندگیش مسبب کار خیر و شر بوده می باشد. در زمان خلافت عثمان به دنیا آمده کافر نبود ولی مرتکب اشتباهاتی از قبیل واقعه کربلا و فتنه اهل حره می باشد. نه صحابه است و نه از اولیا الله.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: این عقیده عامه اهل علم و اهل سنت و جماعت می باشد. در مورد لعنت کردن وی، مردم سه گروه می باشند. یک گروه او را لعنت می کنند و گروهی دیگر به او محبت می کند و گروه سوم، نه او را لعن و نه نسبت به وی محبت دارند.^۱

^۱- مجموع الفتاوی (۳/ ۴۱۴، ۴۰۹ و ۴/ ۴۴۳، ۴۸۴، ۵۰۶) مفصل

تفسیر عون المنان (۲۹)

شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: این نظریه امام احمد بن حنبل می باشد، و اکثریت اهل سنت بر همین نظریه هستند و مبنای این نظریه ی میانه رو این است که فسق وی ثابت نیست که موجب لعن باشد و در شریعت لعنت کردن شخص معین درست نیست.

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا در مورد قصه عبدالله بن حمار^۱ که چندبار مرتکب شرب خمر شده روایت شده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره او حکم اجرای چند ضربه شلاق را صادر کرد، بعضی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را لعنت کردند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا تَلْعَنَهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّ اللهُ وَرَسُولَهُ» «او را لعنت نکنید، چرا که او خدا و رسولش را دوست دارد»^۲.

و فرموده است: «لَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ» «نفرین کردن مومن همانند اینست که او را به قتل رسانده است. لعن مؤمن هم چون قتل با وی می باشد»^۳.

در شریعت در مورد خوردن مال یتیم، زنا، سرقت تهدیدهای خاصی آمده است ولی در مورد شخص معین، حکم جهنمی بودن وی نیامده است، چون احتمال توبه یا انجام کارهای نیک که باعث محو گناهان می شود یا مسائلی که منجر به کفاره گناهان می شود یا شفاعتی که مورد قبول خداوند واقع شود و دیگر اعمالی که منجر به بخشیده شدن گناهان شود وجود دارد. این مسائل در مورد منع دشنام دادن یزید مطرح می شود.

اما در مورد عدم محبت به وی از ایشان عمل نیکی سر زده است که موجب محبت وی باشد، در نتیجه او یکی از حکام و سلاطین می باشد و محبت به این

^۱ - بهتر است عبدالله گفته شود، لقب او حمار بوده است. صحیح بخاری ۶۷۸۰ - اصابه لابن حجر ۱۱۷/۲ - ۱۸۱۵.

^۲ - بخاری (۶۷۸۰) ابویعلی الموصلی در مسندش (۱۷۶، ۱۷۷) عبدالرزاق در مصنف خود (۱۳۵۵۲، ۱۷۰۸۲) بزار در مسندش (۲۶۹) و ...

^۳ - بخاری (۶۰۴۷، ۶۱۰۵، ۶۶۵۲) و مسلم (۱۱۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

افراد در شریعت ثبت نشده است چون در زمان حکومت وی واقعه کربلا و حادثه حره اتفاق افتاده است، که مقتضی فسق وی می باشد.^۱

﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبِغِي...﴾: برای بَغی و

اهل بغی می توان دو تفسیر کرد:

۱. هر گاه دو گروه مسلمان به خاطر تعصبات ملی، مذهبی و مسایل مادی و مقام و اختلافات سیاسی برای رویارویی با هم دست به اسلحه ببرند، هر دو گروه ستمکارند و در مقابل ریخته شدن خون‌ها و نابودی اموال و سرمایه‌ی یکدیگر باید جوابگو باشند.

۲. و برخی از علماء، اهل بغی را اینگونه تعریف کرده‌اند: اهل بَغی به گروه و جماعت مسلح و سازمان یافته‌ای گفته می‌شود که بنابر تأویل‌ها و برداشت‌های خود از دین، معتقد به کفر، ستمکاری، یا حیف و میل اموال مردم و بیت المال توسط مسئولین نظام اسلامی باشند، و بدون اقدام از طریق راه‌حل‌هایی مشروع و قانونی، از فرمان و اطاعت حکومت سرپیچی نموده و برای سرنگونی نظام و مسئولین آن اقدام به جنگ مسلحانه نمایند.

احکام این گروه از اهل بغی به این شرح است:

الف) لازم است پیشوای مسلمانان و مسئولین صاحب صلاحیت با آن‌ها در تماس باشند، و از علل و عوامل اقدام آن‌ها سؤال کنند. چنان‌چه در مورد ستمکاری و حیف و میل بیت المال، دارای دلیل و مدرک و گواهانی بودند، پیشوای مسلمانان مکلف است آن‌ها را حل و فصل نماید، و چنان‌چه مسائلی را مطرح می‌کردند که اساس آن بر حدس و گمان خودشان بود و واقعیت نداشت، لازم است موضوع برای آن‌ها صادقانه توضیح داده شود و پیشوای مسلمان و مسئولین امور دلایل خود را به آنان ارائه دهند.

^۱- انجمن دائم پژوهش‌های علمی و افتا/ ۳/ ۲۸۲ - ۲۸۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پس از آن، چنانچه از قیام مسلحانه‌ی خود دست برداشتند، بایستی جان و مال آن‌ها در امان قرار گیرد و به میان مردم بازگردند، و در صورتی که حاضر به بازگشت نشدند، و اقدام به جنگ مسلحانه نمودند، رویارویی با آنان بر همه‌ی مسلمانان واجب است. [حجرات/۹]

ب) برخورد سخت و نابود کننده به وسیله‌ی بمباران هوایی و موشک و توپخانه برای قتل و عام آن‌ها جایز نیست، بلکه حتی الامکان بایستی با محاصره نمودن و تلاش برای مشغول کردن آن‌ها تا پایان یافتن مهمات و آب و غذایشان آن‌ها را در تنگنا قرار دهند تا مجبور به تسلیم شوند.

ج) کشتن و اذیت و آزار خانواده و خویشاوندان آن‌ها و مصادره‌ی اموالشان حرام و نامشروع است.

د) کشتن زخمی و اسیر و فراری آن‌ها جایز نیست.

ه) پس از پایان یافتن جنگ و شکست آنان، قصاص نمی‌شوند و به جز توبه و بازگشت به حق چیزی از آنان خواسته نمی‌شود.^۱

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ این شعار بیست از جانب خدای تعالی که با آن برادری اسلامی را میان مؤمنان برقرار می‌سازد، چنانچه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده: مسلمان برادر مسلمان است، لذا بر مسلمین لازم است این برادری را که خداوند - جل جلاله - برقرار نموده، پذیرفته و مراعات نمایند، و هرگاه نزاعی بین دو مسلمان پیش آمد که به این برادری ایمانی زیان وارد می‌کرد، بر مسلمانان دیگر تعیین مکلف شده که آنچه روابط و رشته‌های اُخوت و برادری را خراب کرده باشد، اصلاح نمایند تا روحیه‌ی تعاون بر نیکوکاری و تقوی در بین شان جاری گردیده و به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر عمل کرده

۱- ر.ک: کلیات اسلام، صص ۵۳۱-۵۳۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

باشند، فرق نمی کند که این نزاع بین دو فرد ایجاد شده باشد یا بین دو گروه یا دو کشور. و هرگاه مسلمانان از ادای این واجب اصلاح ذات البین بازماندند در حقیقت از فرمان پروردگار سر پیچیده و از اطاعتش خارج شده و خویشان را در معرض عذاب الهی قرار داده اند چنانچه این فرمودهٔ خدای تعالی - جل جلاله - : ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (الحجرات: ۱۰). «و تقوای الهی پیشه سازید تا مشمول رحمت شوید». مؤید این مسئله است. اگر مسلمانان از خدای بزرگ نترسیدند و از آشتی دادن مسلمانان و ایجاد صلح در میان جنگ جویان، خودداری کردند، خداوند بر آن ها عذاب نازل کرده زیرا اوشان اهل رحمت نیستند، ازین جاست که خداوند - جل جلاله - تقوای خود را که صلح در میان مؤمنان است به رسیدن رحمت خویش در حال و آینده وابسته کرده می فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ تا این که شما به واسطه این میانجی گری و اصلاح مورد رحمت شاملهٔ خداوند - جل جلاله - قرار گیرید.^۱

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: این آیه در ادامهٔ آیه‌ای است که الله متعال در آن دو گروه از مومنان را ذکر می فرماید که با یکدیگر می جنگند و گروه سومی از مسلمانان، آنان را با هم آشتی می دهند: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... ۱۰﴾ [الحجرات: ۹، ۱۰]

لذا گروه سوم، در میان دو گروه میانجی گری می کند و برای برقراری صلح و آشتی در میان آنان، تلفات جانی و مالی دو طرف را عادلانه محاسبه می نماید. این آیه، بیان گر این است که مومنان با یکدیگر برادرند؛ حتی آن دسته از ایشان که رویاروی هم قرار می گیرند و با هم می جنگند. لذا این آیه ردی صریح بر خوارج است که ارتکاب گناه کبیره را کفر می دانند و می گویند: هر که مرتکب گناه کبیره‌ای شود، کافر است! در صورتی که یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره،

^۱- تفسیر ابوبکر الجزائری رحمه الله.

تفسیر عون المنان (۲۹)

این است که مسلمانان با یکدیگر بجنگند؛ با این حال الله متعال از دو گروه ستیزه‌گر و نیز از گروه میانجی به عنوان مومنان یاد نموده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰] جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

از آن‌جا که الله متعال به میانجی‌گری و برقراری صلح و آشتی در میان دو گروه ستیزه‌گر حکم فرموده، پس بر ما واجب است که در میان دو نفر که با هم کینه و دشمنی دارند و هنوز کارشان به درگیری و قتل و خون‌ریزی نینجامیده است، میانجی‌گری کنیم تا دل‌خوری‌ها و کینه‌ها را کنار بگذارند و با هم آشتی کنند. در چنین شرایطی، به‌خاطر مصلحت، دروغ گفتن نیز جایز است؛ البته بهتر است که به جای دروغ گفتن، توریه کنیم تا زمینه‌ی سازش این دو نفر فراهم شود و با هم آشتی کنند.

هیچ برادری دوست ندارد که برادرش را شماتت کند یا به‌خاطر گرفتاری برادرش شادی نماید. شماتت، نوعی مردم‌آزاری است و نیز منافی با این فرموده‌ی الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا أَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَنَا وَإِنَّمَا مَسِينَا ۝۵۸﴾ [الأحزاب: ۵۸] و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾: مؤمنان از نظر دینی و حرمت، برادر یکدیگرند نه از نظر نسبت؛ بنابراین گفته شده: برادری دینی از برادری نسبی پایدارتر است؛ چون برادر نسبی بر اثر تفاوت دین قطع می‌شود اما برادر دینی به سبب تفاوت نسبی قطع نمی‌شود.^۱

^۱- قرطبی: (۳۸۳/۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

صفت رحمت به این دلیل بیان شد که امر به تقوا پس از برقراری حقیقت برادری میان مؤمنان واقع می شود و برادران نسبت به یکدیگر مهربان هستند؛ یعنی پاداش این کار از جنس خودش است.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: مومن با خوشحالی مومنان خوشحال، و با رنج و اندوه آنان اندوهگین می شود، کسی که چنین (ویژگی نداشته) باشد، در زمره مؤمنان قرار نمی گیرد.^۲

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در تفسیر آیه می نویسد: ثبوت اخوت و برادری مسلمانان با یکدیگر، بدین معناست که خیرخواه هم‌دیگر باشند؛ از این رو اخوت یا برادری پستی یا نسبی منهای ایمان، بی‌معنا و هیچ است؛ در قرآن کریم می‌خوانیم که: ﴿وَوَدَّأَى نُوْحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبْنِيَّ مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾ [هود: ۴۵] نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

اما الله متعال به نوح عليه السلام فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ [هود: ۴۶] او از خانواده‌ی تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی است.

اما مؤمنان، اگرچه دور از هم و در کشورهای مختلف باشند و زبان‌ها و گویش‌های آن‌ها با هم فرق کند، ولی با یکدیگر برادرند. و هر برادری، باید خیرخواه برادر خویش باشد و خیر و نیکی را به برادرش نشان دهد و او را به انجام کارهای خوب تشویق نماید.

و ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ۱۱۱﴾ [المؤمنون: ۱۱۱]: «من امروز به پاس شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش دادم که به‌راستی ایشان رستگارند». یعنی: الله متعال، مؤمنان را به پاس صبر و شکیبایی بر اطاعت الله و خویش‌داری در برابر معصت و نافرمانی از او، رستگار می‌گرداند و مؤمنان را به

^۱- التحریر والتنوير: (۲۴۵/۲۶).

^۲- مجموع الفتاوى (۲/۳۷۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

نعمت‌های خوشایند خویش می‌رساند و آن‌ها را از عذاب‌های ترسناکش نجات می‌دهد. الله ﷻ از آن جهت در این آیه به رستگاری مؤمنان تصریح فرموده است که این خبر، بر افسوس و پشیمانی منکران پیامبران بیفزاید؛ گویا الله ﷻ به تکذیب‌کنندگان می‌فرماید: اگر شما نیز همانند مؤمنان عمل می‌کردید، به این پادش بزرگ دست می‌یافتید. از این رو بر حسرت و افسوس تکذیب‌کنندگان افزوده می‌شود. مؤمنانی که در دنیا به ریشخند گرفته شدند و بر آن‌ها خندیدند، چه وضعیتی پیدا می‌کنند و این‌ها که مؤمنان را مسخره کردند، در دوزخ چه حالی دارند؟

﴿قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ۱۱۲ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ۱۱۳﴾ [المؤمنون: ۱۱۲، ۱۱۳]: «پروردگار - می‌گوید: به شمارش سال‌ها، چقدر در زمین ماندید؟ می‌گویند: یک روز یا بخشی از یک روز؛ پس از شمارش گران بپرس». بنگرید؛ با این که پیامبران الهی نزدشان آمدند و چندان عمر یافتند که می‌توانستند در آن پند بگیرند، اما هیچ بهره‌ای از آن نبردند؛ از این رو در آخرت، گمان می‌کنند که فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده‌اند! ﴿قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ۱۱۲ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ۱۱۳﴾: «می‌گویند: یک روز یا بخشی از یک روز - در زمین بوده‌ایم. - پس از شمارش گران بپرس». یعنی از کسانی بپرس که حساب ماندنشان را در دنیا داشته‌اند، ولی به گمان ما، فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده‌ایم.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۱۴﴾ [المؤمنون: ۱۱۴]: «پروردگار می‌گوید: چه شایسته بود که می‌دانستید تنها اندکی (در زمین) ماندید». یعنی تنها اندکی در دنیا بوده و اینک به آخرت کوچ کرده‌اید و جاودانه در آن عذاب می‌شوید. لذا اگر از افراد آگاه بودید، به میزان انکاری که

تفسیر عون المنان (۲۹)

نسبت به پیامبران داشتید و نیز به حد و اندازه‌ی اعمالی که درباره‌اش زیان کرده‌اید، پی می‌بردید.

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ۱۱۵ ﴾ [المؤمنون :

۱۱۵]: «آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟» آن‌ها، گمان می‌کردند که به‌سوی الله باز نمی‌گردند؛ لذا در آخرت به‌خاطر این گمان نادرست، توبیخ و سرزنش می‌شوند. آیا از حکمت خداست که این موجود را بیافریند و پیامبرانی به‌سویش بفرستد و کتاب‌هایی بر او فروفرستد، اما همه چیز با مرگ پایان یابد و از میان برود و هیچ بازگشت و بعثتی در کار نباشد؟ امکان ندارد؛ بلکه این، گمان و پندار کافران است. الله متعال می‌فرماید: ﴿ ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۲۷ ﴾ [ص : ۲۷] این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!

سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ۱۱۶ ﴾ [المؤمنون : ۱۱۶] الله، فرمان‌روای حق و راستین، بس برتر و فراتر است؛ هیچ معبود راستینی جز او که پروردگار عرش گرانقدر است، وجود ندارد.

یعنی الله ﷻ از هر نقص، بدی و عیبی برتر و فراتر است و به ذات خویش بالای عرش خود می‌باشد. ﴿ الْمَلِكُ ﴾ یعنی فرمان‌روای بزرگ و قدرتمند. ﴿ الْحَقُّ ﴾ ، یعنی ذاتی که قدرت و فرمان‌روایی‌اش، حق و راستین است، نه باطل. ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾ : «معبود برحق‌ی جز او وجود ندارد». ﴿ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ۱۱۶ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ ۱۱۷ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۱۱۸ ﴾ تا پایان سوره؛ یعنی: «پروردگار عرش گران‌قدر؛ و هر کس معبود دیگری با الله بخواند، هیچ دلیل و برهانی ندارد».

از این آیات چنین برمی‌آید که بر انسان واجب است قدر لحظه‌لحظه‌ی عمرش را بداند و مانند این‌ها نباشد که عمر خود را تلف می‌کنند و زیان

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌بینند؛ زیرا سرانجام هر انسانی برانگیخته می‌شود و مجازات می‌شود و باید پاسخ‌گوی اعمالش باشد.^۱

این آیه (۱۰) برادری جهانی بین مسلمانان برقرار میکند که در بین پیروان ادیان و مذاهب دیگر دیده نمی‌شود برادری و برابری از جمله اصول و قواعد اجتماعی نظام اسلام میباشد اخوت یا برادری که به اخلاص تمام بر اساس اسلام و ایمان باشد بالاتر و برتر از هر رابطه دیگری خواهد بود.

پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - نمونه این برادری را در صدر اسلام به مسلمانان آموختند و به آنها نشان دادند که برادری در راه دین چگونه باید باشد.

سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی، سرداران قریش، سادات انصار، صحرا نشینها و برده های آزاد شده همه در کنار هم در کمال محبت برادروار زندگی نمودند. چون طبق دستور قرآن حکیم برادر و برابر خوانده شدند، و آنها نمونه و مثالی فراموش نشدنی از برادری و برابری به جهانیان تقدیم کردند. آیا نظام های خود ساخته بشر توانسته اند با این همه امکانات مادی خود چنین رابطه ای را به وجود آورند؟ آنها نتوانستند بین دو فرد عادی اینگونه رابطه ای را برقرار نمایند چه رسد به ساختار جامعه ای که در آن همه برادر و برابر هم باشند. و طوریکه ملاحظه می شود یکی از بزرگترین بدبختی های مسلمانان در عصر حاضر همین دوری آنها ازین اصل اسلامی می باشد.

پس باید بدانیم چیزهایی که بر این برادری مترتب می گردد، این است که؛ محبت و مودت و صلح و صفا و تعاون و همکاری و اتحاد و اتفاق، اساس کار و روابط اجتماعی در میان گروه مسلمانان است، و مخالفت و منازعت یا جنگ و جدال مستثنی است و باید همین که اختلافاتی روی داد آن را به اصل اسلامی

^۱- شرح ریاض الصالحین.

تفسیر عون المنان (۲۹)

که محبت و مودت و صلح و صفا و تعاون و همکاری و اتحاد و اتفاق است برگردانند.

معاذ رضی الله عنه روایت میکند رسول گرامی - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْمُتَحَابُّونَ فِي جَلَالِي لَهُمْ مَنَابِرٌ مِّنْ نُورٍ يَغِيْطُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ». (سنن الترمذی) «الله جل جلاله فرمود: برای آنانیکه در راه من با هم مهر و محبت می ورزند منبرهایی از نور است که پیامبران علیهم السلام و شهداء بر آن رشک می برند یعنی مقام آنها را انبیاء و شهداء آرزو میکنند و می پسندند».

همچنان پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ». (صحیح البخاری) «مؤمن با مؤمن یعنی رابطه مسلمانها با همدیگر در تعاون و همکاری چون ساختمانی است که گوشه ای از آن گوشه دیگر را مستحکم می کند. پس از آن رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - برای بیشتر روشنتر شدن مقصودشان انگشتان دو دست مبارک خود را به همدیگر در آوردند».

«بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» [متفق علیه] «با رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - بر برپا داشتن نماز و دادن زکات و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت نمودم».

و عبدالله ابن مسعود - رضی الله عنه - روایت کرده است که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «إِنَّ قَتْلَ الْمُؤْمِنِ كُفْرٌ، وَإِنَّ سَبَابَهُ فِسْقٌ» (المعجم الأوسط) «کشتن مومن کفر است و ناسزا گفتن به او فسق».

و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ؛ مَالُهُ، وَعِرْضُهُ، وَدَمُهُ» (سنن أبی داود) «مال و آبرو و جان هر مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است».

و ابو سعید رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ، حَسْبُ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ» «مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی کند، و او را رسوا نمی کند، و او را به دشمن تسلیم نمی کند، برای هلاکت یک مسلمان همین شر کافی است که برادر مسلمان خود را خوار شمرده تحقیر کند».

و در بخاری و مسلم در روایت دیگری از پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - آمده است که فرمودند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى». «مثال مومنان در مودت و محبت و عاطفه‌ی موجود در میانشان همانند یک پیکر است که اگر عضوی از اعضای آن به درد آید، سایر اعضای بدن با شب بیداری و تب همراهی اش می کنند».

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی.^۱

چگونه ثبوت اخوت و برادری:

ثبوت اخوت و برادری مسلمانان با یکدیگر، بدین معناست که خیرخواه هم‌دیگر باشند؛ از این رو اخوت یا برادری پستی یا نسبی منهای ایمان، بی‌معنا و هیچ است؛ در قرآن کریم می‌خوانیم که: ﴿وَوَدَّاعَى نُوْحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي

^۱- تجلی اخلاق در سوره‌ی حجرات، ص: ۶۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ ﴿ [هود: ۴۵] نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

اما الله متعال به نوح عليه السلام فرمود: ﴿ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴾ [هود: ۴۶] او از خانواده‌ی تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی است.

اما مؤمنان، اگرچه دور از هم و در کشورهای مختلف باشند و زبان‌ها و گویش‌های آن‌ها با هم فرق کند، ولی با یکدیگر برادرند. و هر برادری، باید خیرخواه برادر خویش باشد و خیر و نیکی را به برادرش نشان دهد و او را به انجام کارهای خوب تشویق نماید.^۱

از نمونه‌های دوسته با مؤمن:

- مؤمن، مؤمنی را تنها نمی‌گذارد، اگر خوشحال بود، برای او مژده می‌دهد، [و برعکس]؛ اگر در آزمایش و تنگنا قرار داشت، در دردش شریک شده، و حسب استطاعت با وی همکاری می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکراند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضاء بی‌قرار می‌گردند و تب می‌شوند».^۲

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «نسبت مومن با مومن همچون دو دست است که یکدیگر را می‌شویند».^۳

حقیقتاً اسلام با چنین برادری عجیبی که بین صحابه رضی الله عنهم در صدر اسلام ارتباط ایجاد کرد، انتشار یافت. اگر انصار برادران مهاجر خویش را جای نمی‌دادند و مهاجرین هم با برادران انصار خود محبت نداشته و با دید عفت

^۱- شرح ریاض الصالحین.

^۲- (بخاری: ۶۰۱۱).

^۳- مجموع الفتاوی (۵۴/۲۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

به آنان نمی‌گریستند، این پیروزی‌های بزرگ و انتشار سریع اسلام تا شرق و غرب به وقوع نمی‌پیوست. از این رو بزرگترین بلا و آزمایشی که گریبانگیر امت اسلامی شد، پراکندگی، اختلافات و جدایی بود که میانشان واقع شد و شمشیری که علیه دشمن از نیام کشیده می‌شد علیه خودشان به کار گرفته شد.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾: بی‌شک از لوازم و ضروریات این برادری دعای هر فردی از افراد مسلمان برای عموم مسلمانان است دعای خیر و تندرستی و بخشش و آمرزش و شبیه این‌ها؛ چون فرد مسلمان هم‌چنان که خیرخواه خود است برای دیگر مسلمانان نیز دوستدار خیر است، هم‌چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ یک از شما ایمانش کامل نمی‌شود مگر این‌که آنچه را که برای خود دوست دارد برای برادر دینی‌اش نیز دوست داشته باشد»^۱. پیش‌تر تعدادی از دلایلی که بیان‌گر فضیلت دعا برای دیگران است، و هم‌چنین گواهی بر بزرگی پاداش و ثواب و خیری است که از آن حاصل می‌شود را بیان داشتیم. آنچه خوب و نیکوست که در این موقعیت دانسته شود این است که بی‌تردید هر دعایی را که فرد مسلمان می‌نماید از چهار گونه خارج نیست، و این چهار نوع به اعتبار کسی است که برای او دعا می‌شود:

- ۱- این که فرد مسلمان برای خود دعا کند و آنچه از خیر دنیا و آخرت را که می‌خواهد طلب کند، مانند این که بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَىٰ وَ السَّادَاتِ» (خداوند! من هدایت و استقامت را از تو مسألت دارم)^۲.
- و یا می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَىٰ وَ التَّقَىٰ وَ الْعَفَاةَ وَ الْغِنَى» (خدایا! من هدایت و پرهیزگاری و پاکدامنی و بی‌نیازی را از تو مسألت می‌نمایم)^۳.
- و یا می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي» (خدایا! گناه [انم] را ببخش).

^۱- صحیح بخاری (شماره: ۱۳)، و صحیح مسلم (شماره: ۴۵).

^۲- صحیح مسلم (شماره: ۲۷۲۵).

^۳- صحیح مسلم (شماره: ۲۷۲۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

و دیگر دعا‌های شبیه این؛ این دعاها را با لفظ مفرد بیان می‌کند. حتی امام در نماز در دعا‌هایی که برای خودش بیان می‌کند، در سجده‌ها یا در نشستن میان دو سجده یا در آخر نماز و پیش از سلام دادن، دعاها را به صورت مفرد [و فقط برای خود] بیان می‌دارد.

ابن قیم می‌گوید: «آنچه در همه‌ی دعا‌های ایشان علیهم‌السلام ثبت و ضبط شده همه با لفظ مفرد است مانند این دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که می‌فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي»: خدایا! مرا بیامرز و به من رحم کن و هدایت‌م فرما^۱، و دیگر دعا‌های ثبت شده از ایشان، از جمله سخن ایشان علیهم‌السلام در دعای استفتاح: «اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ حَطَايَايَ بِالْتَّلْجِ وَالْمَاءِ وَالْبَرَدِ، اللَّهُمَّ بَعْدَ بَيْنِي وَبَيْنَ حَطَايَايَ كَمَا بَعَدَتْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» (خداوندا، گناهان مرا با برف و آب و تگرگ بشوی و پاک گردان؛ خداوندا، مرا از گناهانم دور گردان، همان طوری که مشرق و مغرب را از هم دور ساخته‌ای)^۲.

امام احمد و اهل سنن از ثوبان روایت کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «نباید بنده‌ای امامت قومی را بر عهده بگیرد و دعایی را تنها به خود اختصاص دهد و آنان را در آن دعا سهیم نگرداند، که اگر چنین کند بی‌گمان به آنان خیانت کرده است»^۳ سپس ابن قیم می‌گوید: شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: به عقیده‌ی من این حدیث درخصوص دعایی است که امام با آن برای خودش و برای مأمومین دعا می‌کند، و در آن مشترک هستند، مانند دعای قنوت و نظایر آن^۴.

^۱- صحیح مسلم (شماره: ۲۶۹۶).

^۲- صحیح بخاری (شماره: ۷۴۴)، و صحیح مسلم (شماره: ۵۹۵).

^۳- التمسند (۲۸۰/۵)، و سنن ابوداود (شماره: ۹۰)، و سنن ترمذی (شماره: ۳۵۷)، و سنن ابوماجه (شماره: ۹۲۳)، و علامه آلبنانی / در ضعیف سنن ابوداود (شماره: ۱۵) آن را بیان کرده است.

^۴- زادالمعاد اثر ابن قیم (۱/۲۶۴-۲۶۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

علاوه بر این هر گاه دعایی را که فرد با آن در نمازش دعا می کند از دعاهای قرآن کریم باشد. او عین عبارتی را که در قرآن کریم آمده بیان می کند، مانند سخن خداوند که می فرماید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ﴾ [الفاتحة: ۶]. «مارا به راه راست هدایت کن».

این دعایی بزرگ است که فرد مسلمان در نمازش آن را بیان کرده و با آن دعا می نماید بلکه حتی در هر رکعتی از رکعات نمازش این دعا را بیان می کند، و علت این که این دعا به شکل ضمیر جمع آمده است -همچنان که ابن قیم این مطلب را تبیین نموده است- به این خاطر است که مطابق سخن خداوند باشد که می فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝﴾ [الفاتحة: ۵]. «تنها تو را بندگی می کنیم و منحصرأً از تو یاری می خواهیم».

«آوردن ضمیر جمع در این دو جا زیباتر و با عظمت تر است، همانا سیاق، سیاق اظهار بندگی و نیاز به پروردگار متعال، و اعتراف به نیازمندی به بندگی کردن او و طلب یاری و هدایت از اوست، لذا با شکل و فرم ضمیر جمع آمده یعنی: ما همگی بنده‌ی تو هستیم و به عبودیت و بندگیت اعتراف می کنیم»^۱.

۲- قسم دوم از اقسام دعا به اعتبار کسی که برایش دعا می شود همان است که فرد مسلمان برای دیگری دعای هدایت یا مغفرت یا چیزی شبیه این ها را می نماید، همچنان که رسول الله در دعایش برای انس بن مالک رضی الله عنه فرمودند: «اللَّهُمَّ أَكْثَرَ مَالَهُ وَوَلَدَهُ وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ». (خداوند! مال و اولادش را فراوان کن، و خیر و برکت در آنچه که به او بخشیده‌ای قرار بده)^۲.

و مانند دعایش برای معاویه پسر ابوسفیان رضی الله عنه که فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، وَاهْدِهِ وَاهْدِ بِهِ». (پروردگارا او را هدایت کننده و هدایت شده قرار ده، و او را هدایت کن و به واسطه‌ی او دیگران را هدایت نما)^۱.

^۱- بنگر به: بدائع الفوائد (۳۹/۲).

^۲- صحیح بخاری (شماره: ۶۳۷۸)، و صحیح مسلم (شماره: ۲۴۸۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

این سخن رسول الله ﷺ فضیلت و امتیازی عظیم برای این صحابی جلیل القدر محسوب می‌گردد، صحابی‌ای که دایی مؤمنین، و کاتب وحی پروردگار جهانیان، و یکی از خلفای مسلمانان، و اولین پادشاه‌شان، و بهترین پادشاه‌شان است، خداوند از او راضی باد، و از جمله‌ی این‌ها هم‌چنین دعای پیامبر ﷺ برای معاویه است که فرمودند: «اللَّهُمَّ عَلِّمْ معاویهَ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَقِهِ الْعَذَابَ».

(پروردگارا به معاویه نوشتن و حساب بیاموز و او را از عذاب مصون دار).^۱

۳- این که برای خودش و برای دیگری دعا کند، در ابتدا برای خودش دعا کند سپس برای دیگری دعا کند، به دلیل حدیث ابی بن کعب رضی الله عنه که گفته: «همانا پیامبر ﷺ هرگاه برای کسی دعا می‌کردند ابتدا برای خود دعا می‌کرد [سپس برای آن شخص]»^۲. در قرآن کریم از این نوع مثال‌های بسیاری وجود دارد مانند این که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. «و برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه».

و یا می‌فرماید: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النوح: ۲۸]. «پروردگارا، مرا و پدر و مادرم را و هر آن کس را که مؤمن به خانه‌ام درآید و مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببامرز».

و یا می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [إبراهيم: ۴۱]. «پروردگارا، مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را، روزی که حساب برپا می‌گردد، ببامرز».

این را زمانی که دعاکننده بخواهد برای خودش و دیگری دعا نماید می‌گوید اما اگر بخواهد که فقط برای دیگری دعا کند در این حالت مجبور نیست که

^۱-المسند (۲۱۶/۴)، و سنن ترمذی (شماره: ۳۸۴۲)، و طبقات الکبری اثر ابن سعد (۲۹۲/۷)، لفظ این حدیث از او است، و علامه آل‌بانی در الصحیحه (شماره: ۱۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

^۲-المسند (۱۲۷/۴).

^۳-سنن ترمذی (شماره: ۳۳۸۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

برای خودش دعا کند هم‌چنان که شبیه این در بسیاری از دعاهای پیامبر ﷺ نقل گردیده است و هم‌چنان که پیش‌تر در دعای پیامبر ﷺ برای انس، و دعای ایشان ﷺ برای معاویه رضی الله عنه بیان داشتیم.

۴- این که برای خود و دیگران با ضمیر جمع دعا کند، هم‌چنان که در دعای قنوت، و دعای طلب باران، و دعای خطیب در روز جمعه به این شکل است.

از جمله آنها: در کتاب ترمذی و دیگران از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده و گفته است: بسیار کم پیش می‌آمد که پیامبر خدا ﷺ از مجلس برخیزد، مگر آن که [پیش از آن] این دعاها را برای خود و یارانش می‌خواند: «اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّاتِكَ، وَمِنْ الْيَقِينِ مَا تَهْوُونَ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا، اللَّهُمَّ مَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا، وَانصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا». (خداوند! آن اندازه از ترست نصیب ما گردان که میان ما و نافرمانی از تو مانع شود، و آن اندازه از طاعت و فرمان‌برداریت نصیب ما گردان که به وسیله آن ما را به بهشت برسانی، و آن مقدار از یقین را نصیب ما گردان که به وسیله آن مصیبت‌های دنیا را بر ما آسان گردانی، خداوند! ما را با گوش‌هایمان و بینایی‌هایمان و نیروهایمان، تا زمانی که ما را زنده می‌داری، سود برسان و بهره‌مند گردان، و از ما وارث قرار بده، و از کسی که بر ما ستم روا داشته، انتقام بگیر و ما را بر دشمنان مان یاری ده، و مصیبت ما را در دینمان قرار مده، و دنیا را بیشترین دل‌مشغولی و هم و غم و نهایت علم ما قرار مده، و کسی را که بر ما رحم نمی‌کند، بر ما چیره مگردان).^۱

^۱- سنن ترمذی (شماره: ۳۵۰۲).

مستحب است که شخص مسلمان برای کسی که در حق او نیکی نموده دعا نماید و به خصوص بگوید: «جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا» «خداوند به تو پاداش نیکو عنایت کند.» قطعاً این جمله بهترین دعا است، چرا که در مسند از ابن عمر رضی الله عنهما به اثبات رسیده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در حق شما نیکی کرد، پس به مانند آن، پاداش او را بدهید، اگر چیزی نیافتید که به مانند نیکی او چیزی به او بدهید، پس برایش دعا کنید، تا جایی که بپندارید که پاداش نیکی او را داده‌اید.»^۱ و در سنن ترمذی از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که به او نیکی شود، و به انجام‌دهنده‌ی آن نیکی بگوید: خداوند به تو بهترین پاداش را بدهد، قطعاً نهایت ستایش و قدردانی را به جای آورده است.»^{۲ و ۳}



مسائل فقهی آیات (۹-۱۰):

مسئله ۱): تعریف صلح:

صلح: قرار دادی است بین دو طرف درگیر به هدف پایان اختلاف و درگیری.

حکمت مشروعیت صلح:

الله صلح را برای سازش و پایان اختلاف و درگیری، بین دو طرف درگیر، مشروع قرار داده است و با صلح، دل‌ها پاک می‌شود و کینه‌ها از بین می‌رود و آرامش و الفت پدید می‌آید.

باید توجه داشت که اصلاح بین مردم وقتی برای رضای الله باشد، از مهم‌ترین راه‌های کسب ثواب و بزرگ‌ترین عبادات است؛ زیرا قلب‌ها با صلح پاک می‌گردد و دشمنی و اختلاف از بین می‌رود.

^۱-المسند (۲/۹۹، ۶۸)، و ادب‌المفرد (شماره: ۲۱۶)، و آلبانی / در الصحیحه (شماره: ۲۵۴) آن را صحیح دانسته است.

^۲- سنن ترمذی (شماره: ۲۰۳۵)، و علامه آلبانی / در صحیح‌الجامع (شماره: ۶۳۶۸) آن را صحیح دانسته است.

^۳- فقه الأذکار، شیخ عبدالرزاق البدر.

فضلیت اصلاح بین مردم:

۱ - الله تعالى می فرماید: ﴿لَا حَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۱۱۴﴾ [النساء: ۱۱۴]. «در بسیاری از رازگویی‌های آنان [= مردم] خیری نیست، مگر [در گفتار] کسی که به [دادن] صدقه‌ای یا کاری پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد؛ و هر کس برای رضایت الله چنین کند، به زودی پاداش بزرگی به وی خواهیم داد».

۲ - ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (هر روز که خورشید طلوع می کند به تعداد مفصل‌های بدن صدقه و احسان بر فرد مسلمان لازم می‌باشد، [تا شکر این نعمت‌ها را به جا آورد] و رعایت عدالت بین دو نفر [که اختلاف دارند] صدقه است).^۱

حکم صلح:

اصلاح بین مردم مستحب و حتی از مهم‌ترین عبادات است؛ زیرا موجب حفظ رابطه دوستی و پاکی قلب‌ها از پراکندگی می‌شود و انواع صلح زیاد است: صلح بین مسلمین و کفار، بین طرف‌داران حق و سرکشان، بین زن و شوهری که اختلاف دارند، بین همسایه‌ها، خویشاوندان، دوستان و اختلافات غیر مالی و مالی بین دو طرف اختلاف و درگیری، مشروع است.

- ابودرداء روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (آیا شما را به بهتر از ارزش و اعتبار روزه، نماز و صدقه خبر دهم؟ عرض کردند: آری، ای پیامبر. فرمود: «اصلاح بین اشخاص؛ و فساد بین اشخاص، تراشنده و از بین برنده [دین] است».^۲

۱. متفق علیه؛ بخاری (ش: ۲۷۰۷) و ابن متن بخاری است و مسلم (ش: ۱۰۰۹).

۲. صحیح: ابوداود (ش: ۴۹۱۹) و ترمذی (ش: ۲۵۰۹) و ابن ترمذی است.

اقسام صلح:

صلح به دو قسم است:

صلح در امور مالی و صلح در غیر امور مالی.

صلح در امور مالی بر دو قسم است:

اول: صلح با کسی که قبول دارد و اعتراف می‌کند:

مثل اینکه فردی پولی یا مالی به کسی بدهکار است و قبول دارد، اما دقیق نمی‌دانند که مقدار آن چه قدر است، در نتیجه بر مقدار مشخصی که صلح درست باشد، توافق می‌کنند.

اگر فردی بدهکاری و سررسید آن را قبول داشته باشد، اگر طلب‌کار بخشی از طلب خود را ببخشد و برای پرداخت بخش دیگر مهلت بدهد، هردو معتبر و درست است اما اگر بر این صلح کردند که بخشی از طلب را نقدی پرداخت کند و باقیمانده را پس از مدتی بدهد باز هم درست است.

این صلح در صورتی درست است که اقرار بدهکار مشروط به شرط خاصی نباشد که بگوید به شرطی اقرار می‌کنم که فلان چیز را به من بدهی و بدون آن حقش را ندهد.

دوم: صلح بر طلبی که بدهکار، منکر است:

در صورتی که «مدعی»، حقی یا طلبی داشته باشد که «مدعی علیه» از آن بی‌خبر باشد و انکار کند، اگر بر چیزی صلح کنند، صلح‌شان درست است اما اگر یکی از دو طرف دروغ بگوید، در باطن صلح درست نیست و هرچه بگیرد، حرام است.

چه نوع صلحی جایز است؟

مسلمانان در روابط و معاملات خود شروط خاصی را دارند و صلح مشروع بین مسلمانان جایز است، به جز صلحی که حرامی را حلال نماید یا حلالی را حرام نماید. و منظور از صلح جایز صلح عادلانه‌ای است که الله و پیامبر ج به آن

دستور داده اند و این صلح باید به هدف رضای الله و سپس با رضایت دو طرف باید باشد و الله تعالی این نوع صلح را ستوده است و می فرماید: ﴿وَأَصْلَحُ حَيْرٌ﴾ [النساء: ۱۲۸]: «صلح [همیشه از جنگ و اختلاف] بهتر است».

شرایط صلح عادلانه:

صلح عادلانه شرایطی دارد که مهم‌ترین آن به شرح ذیل است:
 دو طرف صلح از افراد واجد شرایط در تصرفات شرعی باشند تا صلاحیت داشته باشند؛ با صلح، حلالی حرام نشود و حرامی را حلال نکنند؛ یکی از دو طرف صلح در ادعای خود دروغگو نباشد؛ کسی که دو طرف را صلح می‌دهد با تقوا، آگاه به حوادث و مسئولیت‌ها باشد و عادلانه قضاوت کند.

صلح در قرض مدت‌دار:

اگر فردی طلبی داشته باشد که سررسید پرداخت آن مثلاً شش ماه بعد بود، ایرادی ندارد که با کم کردن بخشی از قرض، آن را پیش از سررسید، پرداخت کند.

کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: از ابن ابی‌حدرّد طلبی داشتم و در مسجد النبی آن را از او مطالبه نمودم و صدای ما طوری بلند شد که پیامبر صلی الله علیه وسلم در منزل خود آن را شنید و آمد و پرده حجره خود را کنار زد و با صدای بلند گفت: «ای کعب!» گفتم: لبیک ای رسول الله! فرمود: «مقداری از طلبت را کم کن»، اشاره کرد که نصف آن را کم کنم، گفتم: ای رسول الله! اطاعت می‌کنم، نصفش را کم کردم، پیامبر صلی الله علیه وسلم (به ابن ابی‌حدرّد) گفت: تو هم بلند شو بقیه قرضش را بده).^۱

۱. متفق علیه؛ بخاری (ش: ۴۵۷)، و ابن بخاری است، و مسلم (ش: ۱۵۵۸).

۲. مختصر فقه اسلامی، شیخ تویجیری، ص: ۵۴۴.

مسئله ۲: حد اهل بغی

باغیان: کسانی هستند که از قدرت و نیرویی برخوردارند و با تاویلی محتمل علیه حاکم خروج می‌کنند تا وی را خلع کرده یا با او مخالفت کنند و در پی اختلاف هستند.

صفت باغیان

هر گروهی از حقوقی که بر عهده‌ی اوست، خوداری کند یا اینکه از امام مسلمانان جدا شوند، یا اینکه اطاعت از وی را رها کنند، مصداق باغیان ظالم می‌باشند. و باغیان مسلمان بوده و کافر نیستند.

برخورد با باغیان

۱- چون باغیان بر علیه حاکم خروج کردند، لازم است حاکم و امام مسلمانان با آن‌ها مکاتبه کند و از آنان دلیل مخالفت و نارضایتی‌شان را جویا شود. پس چون حقی را یادآور شدند که بدان ظلم شده بود، به آن رسیدگی کند؛ اگر ادعای شبهه‌ای کردند، آن‌را برطرف کند؛ پس از این اگر از رفتار خود در برابر حاکم صرف نظر کردند که خوب، وگرنه به پند و اندرز آن‌ها روی آورده و آن‌ها را به جنگ تهدید کند و اگر به نوع عملکرد خود در برابر حاکم اصرار داشتند، با آن‌ها بجنگد. و بر رعیت واجب است که حاکم را جهت دفع شر و شرارت آن‌ها یاری کنند و فتنه‌ی آن‌ها را خاموش کنند.

۲- چون حاکم با آن‌ها وارد جنگ شود، از ابزار جنگی کشتار جمعی که همگی آن‌ها را نابود می‌کند مانند بمب‌های مخرب استفاده نمی‌کند. و نیز کشتن فرزندان و آنان که از جنگ فرار می‌کنند و زخمی‌های‌شان و نیز کسانی که جنگ را ترک می‌کنند، جایز نیست.

و هریک از آن‌ها که اسیر می‌شود، زندانی می‌شود تا اینکه آتش فتنه خاموش شود و اموال‌شان به غنیمت گرفته نمی‌شود و فرزندان‌شان اسیر نمی‌شوند.

۳- پس از پایان یافتن جنگ و خاموش شدن آتش فتنه، اموالی از آن‌ها که در حال جنگ تلف شده، هدر خواهد بود. و هریک از آن‌ها که کشته شده، چیزی به او تعلق نمی‌گیرد و آن‌ها نیز ضامن اموال و جان‌هایی که در حال جنگ تلف شده، نمی‌باشند.

رفتار واجب به هنگام جنگ دو گروه:

چون دو گروه از روی تعصب یا برای به دست آوردن ریاست با یکدیگر درگیر شوند، هردو ظالم‌اند و هریک از آن‌ها ضامن چیزی است که از دیگری تلف کرده است. و برقراری صلح و اصلاح عادلانه میان آن‌ها و برخورد لازم با گروهی که اصرار بر تجاوز دارد تا اینکه از تجاوزش دست بکشد، واجب است. از عرفجه روایت است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «هرکس در حالی نزد شما آمد که تمام امورتان در اختیار یک نفر بود و قصد تفرقه و اختلاف میان شما داشت، او را بکشید»^۱.

خروج علیه امام مسلمانان (حاکم اسلامی):

۱- تعیین امامی برای مسلمانان و حاکم اسلامی از بزرگ‌ترین واجبات دین است. چنان‌که نافرمانی او و خروج علیه او - هرچند ظالم باشد - حرام است. و این مادامی است که مرتکب کفری آشکار نشده باشد که در مورد آن دلیل و برهانی از سوی الله نزد ما وجود دارد. یکسان است که امامت وی به اجماع مسلمانان ثابت شده باشد یا توسط امامی که قبل از او بوده تعیین شده باشد یا با اجتهاد اهل حل و عقد یا اینکه با چیره شدن وی باشد، چنان‌که مردم از وی اطاعت کنند و او را به عنوان امام و حاکم اسلامی بپذیرند. و به دلیل فسقش عزل نمی‌شود مادامی که مرتکب کفر آشکاری نشده باشد که برای آن از سوی الله دلیل و برهانی داریم.

۲- کسانی که از اطاعت امام خارج شده‌اند یا جزء قطاع‌الطریق هستند یا اینکه باغی و یا خوارج می‌باشند. و خوارج کسانی هستند که مرتکبین گناهان کبیره را کافر می‌دانند و خون مسلمانان و اموال‌شان را حلال می‌شمارند. خوارج فاسقانی هستند که ابتدا به جنگ با آن‌ها جایز است.

این سه گروه - قطاع‌الطریق، باغیان و خوارج - از اطاعت امام خارج شده‌اند و هریک از آن‌ها که بمیرد، حکم وی حکم گنه‌کاران موحد می‌باشد.

آنچه بر حاکم اسلامی واجب است:

۱- واجب است که امام و حاکم مسلمانان مرد باشد نه زن؛ قومی که عهده‌دار امورشان زنی باشد، رستگار نمی‌شوند.

از وظایف امام این است که از سرزمین‌های اسلامی در برابر هرگونه تجاوزی حمایت کند، دین را حفظ نماید، احکام الهی را اجرا کند، حدود را اقامه کند، از مرزها حفاظت کند، زکات را جمع آوری کند، عادلانه قضاوت کند، با دشمنان جهاد کند، به سوی الله دعوت کند و اسلام را نشر دهد.

۲- بر امام واجب است که رعیتش را نصیحت کند و بر آنان سخت نگیرد و در سایر احوال‌شان با مهربانی و دلسوزی با آن‌ها برخورد کند.

از معقل بن یسار روایت است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که الله متعال مسئولیت رعیتی را در اختیار او قرار دهد و در حالی بمیرد که در حق آنان خیانت کرده است مگر اینکه الله متعال بهشت را بر او حرام می‌کند»^۱.

آنچه بر امت در قبال حاکم واجب است:

بر امت واجب است در آنچه معصیت و نافرمانی الله متعال نیست، از حاکم اطاعت کنند.

۱- متفق علیه؛ بخاری: ۷۱۵۱؛ مسلم: ۱۴۲؛ متن از مسلم می‌باشد.

از ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «بر هر مسلمانی شنیدن و اطاعت کردن در آنچه دوست دارد و آنچه دوست ندارد، واجب است مگر زمانی که به معصیت و نافرمانی (الله) امر شود. پس اگر به معصیت و نافرمانی (الله) امر شد، نه می‌شنود و نه اطاعت می‌کند»^۱.

توبه‌ی کسی که جرمی مرتکب شده که موجب حد است:

هر کس جرمی مرتکب شود که موجب حد است، اما پس از دستگیر شدن توبه کند، این توبه حد را ساقط نمی‌کند. اما اگر این توبه قبل از دستگیر شدن وی باشد، توبه‌اش پذیرفته شده و حد از وی ساقط می‌شود. و این رحمتی از سوی الله جهانیان است که مجازات را از گنه‌کارانی که توبه می‌کنند، برداشته است.^۲

مسئله‌ی ۳: امام بخاری - رحمه الله - در صحیح خود بابتی برای این

بحث گشوده و می‌گوید: ارتکاب هیچ گناهی به جز شرک موجب کفر نمی‌گردد چون پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - خطاب به ابوذر فرمود: «انک امرؤ فیک جاهلیة» «تو کسی هستی که هنوز هم رسوبات دوران جاهلی در تو باقی مانده است». و خداوند هم در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].^۳

ایشان در ادامه می‌افزاید: خداوند در آیه‌ای دیگر چنین می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹]. ترجمه: «و اگر دو

۱- متفق علیه؛ بخاری: ۲۹۵۵؛ مسلم: ۱۸۳۹

۲- مختصر فقه اسلامی، ص: ۴۵۴.

۳- فتح الباری ۱/ ۸۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید» یعنی هر دو گروه را مؤمن قلمداد کرده است.^۱

بنابراین، آیه فوق دلیل دوم اهل سنت و جماعت درباره کافر نبودن مرتکب گناه کبیره به شمار می آید زیرا با وجود ارتکاب گناه کبیره (کشتار و به جان همدیگر افتادن) ایشان را مسلمان معرفی می نماید.

در سنت نیز احادیث متعددی که دیدگاه ایشان را تأیید می نمایند، از جمله حدیث «بیعة النساء» از طریق عباده بن صامت.^۲

یکی دیگر از دلایل ایشان حدیثی است که امام مسلم در صحیح خود از ابوذر رضی الله عنه - نقل می نماید که: دوبار پشت سرهم پیش پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - رفتم درحالیکه زیر پارچه ای سفید خوابیده بود، بار سوم که رفتم بیدار گشته بود من نیز خدمتشان نشستم و فرمود: هرکسی شعار توحید را برزبان جاری ساخته و سپس با همان عقیده از دنیا برود، داخل بهشت می گردد، اگر مرتکب زنا و دزدی هم شده باشد؟ فرمود: اگر مرتکب آنها نیز شده باشد، برای بار دوم گفتم: اگر زنا و دزدی هم انجام داده باشد، سه بار پشت سرهم فرمود: حتی اگر چنین هم باشد، دربار چهارم فرمود: علی رغم خواست ابوذر.^۳

امام نووی - رحمه الله - در شرح حدیث ابوهیریه - رضی الله عنه - که پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن» ترجمه: «شخص زناکار، دزد و مشروب خوار در حین انجام اعمال مزبور فاقد صفت ایمان هستند»، می گوید: علما درباره مفهوم این حدیث

۱- فتح الباری ۱/ ۸۴.

۲- فتح الباری ۱/ ۸۴.

۳- شرح صحیح مسلم ۲/ ۹۴.

اختلاف نظر دارند، صحیح ترین دیدگاه این است که: شخص گناهکار در حین انجام آنها ایمان کامل را از دست داده است نه به کلی فاقد اصل ایمان باشد، زیرا این معنی با تعابیر بکار رفته در این زمینه ها که بر نفی چیزی اطلاق گشته و مراد نفی کمال آن می باشد، تطابق دارد. مثل اینکه گفته شود: هیچ دانشی جز دانش سود آور وجود ندارد، هیچ سرمایه ای جز شتر، ارزشمند نیست و یا هیچ گونه زندگی جز زندگی آخرت دارای ارزش و اعتبار نمی باشد.



فوائد آیات (۹-۱۰):

۱. کفر اصغر، هر گناهی است که در قرآن و سنت، کفر نامیده می شود؛ این کفر به حدّ کفر اکبر نمی رسد. مرتکب کفر اصغر، مستحق تہدید به عذاب جهنم و خشم الهی است؛ ولی موجب جاودان ماندن فرد در دوزخ نیست. به عنوان نمونه می توان به این حدیث اشاره کرد که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده است: «سبابُ المسلم فسوق وقتالُهُ کفر»؛ یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». منظور از کفر در این جا، کفر اصغر است که فرد را از دایره ی اسلام خارج نمی سازد.

۲. وقتی مسلمانان با هم جنگیدند، واجب است مطابق دستور خداوند متعال، میان آنان اصلاح شود، پس وقتی بدان عمل نشده، فتنه و جاهلیت به وجود آمده است.

۳. وجوب برگرداندن مسائل اختلافی به خدا و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - همچنین مسائل اختلافی در اصول و فروع دین - وقتی به خدا و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - برگردانده نشود - حق در آنها مشخص و روشن نمی شود بلکه اختلاف کنندگان در این مسائل، برای نظر خود، دلیل و بصیرت

۱- بخاری، ش: (۴۶، ۵۵۸۴)؛ و مسلم، ش: ۶۴.

ندارند. پس اگر خداوند بدانان رحم کرد، یکدیگر را تأیید می کنند و بر یکدیگر سرکشی نمی کنند همچنان که صحابه در زمان خلافت عمر و عثمان در برخی از مسائل اجتهادی با هم اختلاف نظر داشتند و همدیگر را تأیید می کردند و برای آرای همدیگر احترام می گذاشتند و هیچ کدام بر دیگری تجاوز نمی کردند و اگر به اختلاف کنندگان رحم نشود، اختلاف مذموم و ناپسند میانشان روی می دهد، در نتیجه بر همدیگر سرکشی و تجاوز می کنند یا با قول، مانند تکفیر و فاسق دانستن طرف مقابل، و یا با فعل، مانند زندانی کردن و زدن و کشتن طرف مقابل. کسانی که علما را به خاطر مسأله خلق قرآن مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار می دادند، از این افراد بودند. اینان بدعت را به وجود آوردند و کسی را که در آن رأی مخالف آنان بوده، تکفیر کردند و منع حقوق او و عقوبت و مجازاتش را حلال دانستند.

۴. امام و حاکم بوسیله قاصد، نامه و تلفون با «باغیان» رابطه برقرار نموده، علت خروج و بغاوت آنان را جويا شود، اگر باغیان ستمی را در حق خود یا در حق دیگران عنوان کردند، حاکم باید آن را ازاله کند و اگر در کارهای حکومتی اشکال گرفتند، حاکم آنان را توجیه کند و دلیل آن عمل را روشن نماید، انصراف و توبه آنان پذیرفته شود و اگر منکر شدند، حاکم به نمایندگی از تمام مسلمانان با آنان قتال کند.

۵. قرآن به صراحت بیان کرده که مسلمان حتی اگر با برادر مؤمنش بجنگد، باز جایز نیست اسلام را از وی گرفت.

۶. جامعه اسلامی مسئول و متعهد است که در برابر افرادش به صورت ناظر بیطرف و تماشاگر نگاه نکند، بلکه بر افراد صاحب فکر و اندیشه و قدرتمند واجب و لازم است به منظور اصلاح جامعه خویش مداخله نمایند و اجازه ندهند تا آتش فتنه و فساد، دشمنی و کینه توزی توسعه بیشتری پیدا کند و جامعه

تفسیر عون المنان (۲۹)

اسلامی را به تباهی و نابودی بکشاند چنانکه در بسیار از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی از صلح و اصلاح تمجید و سفارش اکید شده است.

۷. خود را به طایفه ای منتسب کردن و آن را بر علیه هم به کار بردن از امورات جاهلی می باشد.

۸. هر کسیکه داد از اسلام و مسلمانیّت میزند اما مملو از عقده و کینه می باشد در مقابل مسلمان دیگر، آن فرد خود را در ایمان آوردن به خداوند گول زده است.

۹. الله متعال دو گروه مسلمان را که با یکدیگر می جنگند، برادران گروه میانجی که در میانشان صلح و سازش برقرار می کنند، نامیده است و این، نشان می دهد که پیکار مسلمانان با یکدیگر، اگرچه خطر سقوط در کفر را دارد، اما از مرحله ی کفر، پایین تر است و آنان را از اسلام بیرون نمی کند.

۱۰. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «بر هر مومنی واجب است که در راه الله دوستی و دشمنی کند؛ حتی اگر مومنی باشد که به او ظلم روا داشته، بر او واجب است که او را دوست داشته باشد چراکه ظلم مانع موالات و دوستی و محبت ایمانی نمی باشد. الله متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [حجرات: ۹] «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی برقرار کنید».

الله متعال این دو گروه از مسلمانان را با وجود جنگ و تجاوزی که در میانشان بوده، برادر نامیده است و به برقراری آشتی میان آنها دستور داده است. بنابراین هر مومنی باید در این زمینه با خود بیندیشد که: هر مومنی موالات و دوستی با وی واجب است، هرچند در حق او دچار ظلم و تجاوز شده باشد؛ و در سوی مقابل دشمنی با کافر واجب است هرچند به او نیکی و احسان و بخششی کرده باشد؛ چراکه الله متعال پیامبران را فرستاده و کتاب های آسمانی را نازل کرده تا اینکه دین به تمامی از آن الله باشد و محبت با اولیای او و دشمنی با

تفسیر عون المنان (۲۹)

دشمنانش باشد و اکرام و ثواب و پاداش برای اولیایش و خواری و عذاب برای دشمنانش؛ و چون در فردی خیر و شر و فرمانبرداری و نافرمانی و گناه و سنت و بدعت همزمان وجود داشته باشد، به میزان خیری که به همراه دارد، مستحق موالات و دوستی و ثواب بوده و به اندازه ای که شر و بدی در وی می باشد مستحق دشمنی و عذاب می باشد. بنابراین در یک شخص می تواند موجبات اکرام و اهانت و خواری و وجود داشته باشد؛ مانند دزد که دستش به خاطر دزدی قطع می شود و از طرفی به اندازه ای که حاجت و نیازش کفایت کند از بیت المال به او داده می شود. این همان اصلی است که اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق نظر دارند و خوارج و معتزله و هم مشربان شان با ایشان مخالف می باشند»^۱.



^۱- مجموع الفتاوی (۲۸/۲۰۹).

فصل:

عدل، مفهوم و مراتب آن:

عدل چیست؟:

عدل همان انصاف و دادن حق هر کس به او و گرفتن آنچه بر اوست. در بسیاری از آیات قرآن کریم بدان امر شده و نسبت به آن تأکید گشته و به تمسک بدان فراخوانده می شود، از جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [النحل: ۹۰]. یعنی: «در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما اندرز می دهد باشد که پند گیرید».

در جایی دیگر می فرماید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]. یعنی: «... و چون میان مردم داوری می کنید به عدالت داوری کنید ...».

عدل یکی از اسماء و صفات مبارک خداوند باری تعالی می باشد.

اقسام عدل:

عدل دارای اقسام بسیاری است از قبیل:

عدالت بین دو طرف متخاصم:

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نمونه ی برقراری عدالت بود. باری دو مرد از انصار که با هم درگیری داشتند نزد ایشان آمده و خواستند تا میان آن دو قضاوت فرماید. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به آنان گوشزد فرمود که کسی که حق برادر خویش را برای خود بردارد، پاره ای آتش را برای خود برداشته است. آن دو مرد به گریه افتاده و هر دو از حق خویش بر برادر خود دست برداشتند.

عدالت در ترازو و پیمانانه:

انسان مسلمان ترازو و پیمانانه را به عدالت تمام سنجیده و با رعایت عدل و انصاف و زن نموده و حق و حقوق دیگران را کم حساب نمی کند. او جزو کسانی نمی شود که در خرید بیش از حقشان برداشته و در فروش ترازو و پیمانانه را کم تر می سنجند.

خداوند متعال کسانی را که چنان عمل نمایند نوید ترسناکی داده و می فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵)﴾ [المطففين: ۱ - ۵]. یعنی: «وای بر کم فروشان! که چون از مردم پیمانانه ستانند تمام ستانند. و چون برای آنان پیمانانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند. مگر آنان گمان نمی دارند که برانگیخته خواهند شد؟ [در] روزی بزرگ؟».

همچنین می فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)﴾ [الرحمن: ۹]. یعنی: «و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید».

عدالت میان زنان:

فرد مسلمان با همسر خویش با عدالت رفتار نموده و حق و حقوق وی را به او می دهد. چنانچه بیش از یک زن داشته باشد، میان آنان به عدالت در خورد و نوش، پوشاک، مسکن، رسیدگی و نفقه عمل می نماید. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إِلَىٰ إِحْدَاهُمَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَثِقَةً مَّائِلٌ». [ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه] یعنی: «آنکه دو زن داشته و به یکی از آن دو گرایش داشته باشد (توجه نماید)، در روز قیامت یک جانب وی کج و مایل است».

گرایشی و بی عدالتی که در این حدیث از آن برحذر داشته شده است، ستم درباره‌ی حق و حقوق اوست. برای همین از آن حضرت - صلی الله علیه وسلم

- روایت شده که میان زنانش رضوان الله علیهن با عدالت نوبت را میان آنان نگه داشته و می فرمود: اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلْمُنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ». [ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه]. یعنی: «الها! این قسمت و سهم دهی من در آن چیزی است که اختیارش را دارم پس مرا بخاطر آنچه در کف اختیار تو است و در دست من نیست بازخواست مفرما!».

عدالت میان فرزندان:

انسان مسلمان بین فرزندان خویش حتی در قلب خویش با مساوات برخورد می کند. برخی را در هدیه و بخشش بر برخی دیگر ترجیح نمی دهد تا باعث ایجاد دلخوری و تنفر آنان از همدیگر نگشته و آتش کینه و دشمنی را میان شان نیافروزد.

نعمان بن بشیر می گوید: پدرم بخششی در حق من انجام داد و عمره دختر رواحه (مادر نعمان) گفت: من راضی نمی شوم تا رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - بر آن گواهی ندهد.

آنگاه نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - رفته و بیان داشت: من به پسر من از عمره دختر رواحه چیزی بخشیدم و او مجبورم ساخت تا یا رسول الله شما را به عنوان گواه بگیرم. آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وُلْدِكَ مِثْلَ هَذَا؟». یعنی: «آیا به دیگر فرزندان نیز چنین عطا و بخششی داده ای؟». پاسخ داد: خیر. آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ». [بخاری] یعنی: «از خداوند ترسیده و در میان فرزندان تان عدالت کنید».

عدالت با مردم:

انسان مسلمان خواستار رعایت عدل و انصاف با همه‌ی مردمان، چه مسلمان و چه غیر مسلمان می باشد. خداوند بر عدم پایمالی حق و حقوق فردی از افراد

بشر تاکید می نماید. خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ [الشعراء: ۱۸۳]. یعنی: «و از ارزش اموال مردم مکاهد ...».

نیز می فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸]. یعنی: «... و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است ...». بدین معنی که نباید دشمنی و خصومت میانتان شما را به ستم بر آنان وادارد. بلکه حتماً باید درباره‌ی هر کس، چه دوست چه دشمن با عدالت رفتار شود.

فضیلت عدل:

* عدل و داد جایگاهی بس والا و بزرگ نزد پروردگار متعال دارد. خداوند سبحانه و تعالی می فرماید: ﴿وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الحجرات: ۹]. یعنی: «... و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد».

صحابی عالیقدر ابوهریره - رضی الله عنه - می گوید: عمل و کرده‌ی یک امام عادل درباره‌ی رعایایش در طول یک روز از عبادت فرد عابد در میان خانواده اش بمدت یکصد سال برتر است.

* عدالت در این دنیا مایه‌ی امنیت و آرامش اوست. تعریف می کنند که فرستاده‌ی یکی از پادشاهان به دیدار عمر - رضی الله عنه - آمده و ایشان را دید که زیر درختی خوابیده است. از اینکه حاکم مسلمین اینگونه بدون نهبان خوابیده شگفت زده شده و گفت: حکومت راندی در آن عدالت را رعایت کردی، پس در امن و امان خفتی، ای عمر!

* عدالت پایه و اساس حکومت می باشد. یکی از والیان نامه ای به عمر بن عبدالعزیز - رضی الله عنه - نوشته و از او درخواست پول فراوانی برای بنای حصاری گرداگرد پایتخت ولایتش نمود. عمر به او نوشت: حصار چه سودی دارد؟ آن را با عدل و داد پاسداری نما و راه هایش را از ستم و ظلم پاکیزه دار!

تفسیر عون المنان (۲۹)

- * عدل و داد امنیت را برای ضعیفان و تهی دستان به همراه داشته و آنان در چنان محیطی احساس سربلندی و افتخار می نمایند.
- * عدالت، میان مردم، چه حاکم و چه محکوم، محبت و دوستی می پراکند.
- * عدالت ستمکار را از ستم کردن و طمعکار را از حرص و آز ورزیدن بازداشته، از حق و حقوق و دارایی ها و آبروی مردم پاسداری می نماید.



تفسیر وترجمه آیات (۱۱-۱۳) سوره ی حجرات

«۳) برخورد مسلمان با برادر مسلمانش و با سایر مردم».

مقصد آیات (۱۱-۱۳): «-۳- آداب المؤمن مع المؤمن ومع الناس

کافة»، (۳) بر خورد مسلمان با برادر مسلمانش و با سایر مردم).

سبب نزول آیه ۱۲: در سنن چهارگانه^۱ از ابو جبره بن ضحاک - رضی الله

عنه - روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هاشان متفرد بودند. پس این کلام عزیز ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ

...﴾ نازل شد. ترمذی می گوید: این حدیث حسن است.^۲

حاکم و غیره نیز از ابو جبره - رضی الله عنه - روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا می کردند رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - مردی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول خدا! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ...﴾ را نازل کرد.

- احمد از او روایت کرده: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دو یا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آن ها را به همان لقب صدا می کرد. می گفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین می شود. پس این کلام خدا نازل شد.

سبب نزول آیه ۱۲: ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: بعضی ها

معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی - رضی الله عنه - نازل شده است، او

^۱ - سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه.

^۲ - جید است. ابوداود ۴۹۶۲، ترمذی ۳۲۶۸، نسائی در «تفسیر» ۵۳۶، ابن ماجه ۳۷۴۱، احمد ۴/۲۶۰، بخاری در «ادب مفرد» ۳۳۰ حاکم ۲/۴۶۳ و ۴/۲۸۱ و ۲۸۲، طبری ۳۱۷۱۷ تا ۳۱۷۲۰ از ابو جبره روایت کرده اند. راوی های این راوی مسلم و در صحبت ابو جبره اختلاف است. اگر ابو جبره صحابی باشد حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط مسلم صحیح می دانند. ترمذی می گوید: حسن صحیح است. احمد ۴/۹۶ و ۵/۳۸۰ با اسناد جید از ابو جبره از عمویش روایت کرده است و این موصول دارای اسناد قوی است. به «فتح القدر» ۲۳۲۰ و «احکام القرآن» ۱۹۹۹ و «زاد المسیر» ۱۳۲۶ به تخریج محقق نگاه کنید.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- رضی الله عنه - بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید.^۱

سبب نزول آیه ۱۳: ابن ابوحاتم از ابن ابوملئکه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال - رضی الله عنه - بر بام کعبه رفت و اذان گفت. عده ای از مشرکان گفتند: آیا این برده سیاه بر بام کعبه اذان می گوید؟ دیگری گفت: اگر این عمل او خدا را خشمگین کند تباه و سرنگونش می سازد. پس خدای بزرگ آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا...﴾ را نازل کرد.^۲

ربط و مناسبت: بعد از این که خداوند توضیح داد که رابطه‌ی مؤمن با پروردگارش و تعامل او با پیامبر مهربان صلی الله علیه وسلم و برخوردش با دشمنان خدا و رسول که همان فساق اند چگونه باشد، در اینجا مبرهن ساخت مؤمن با برادر مسلمانش و با سایر مسلمانها چه اخلاق و روشی داشته باشد، نباید یکدیگر را مسخره نمایند، و از اشاره با دست و چشم، بدگمانی، تفحص عیوب دیگران، غیبت و سخن چینی جدا بپرهیزند، در این آیات همچنین لازم گردانید مسلمانان با یکدیگر برابر باشند، و معیار تفاضل، برتری و تمایز تنها تقوی، صلاح و اخلاق شایسته است.

ترجمه آیات (۱۱-۱۳):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بُسٌ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

^۱- مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریر واهی و ناجیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» ۲۲۳۱ از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» ۱۰۷۸ و ابن کثیر ۶۲۵۶ تخریج محقق.

^۲- واحدی ۷۶۶ این مرسل و ضعیف است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۱۳﴾.

معنی کلمات:

- ﴿لَا يَسْخَرُ﴾: تمسخر و عیب نکند.
- ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾: یکدیگر را طعن و بدگویی نکنید.
- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ﴾: یکدیگر را به لقب‌های زشت صدا نکنید.
- ﴿كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾: بسیاری از گمانها، گمان بد به اشخاص نیک.
- ﴿لَا تَجَسَّسُوا﴾: در جستجوی راز نهان مسلمانها نباشید.

تفاوت بیان تحسس و تجسس:

تحسس: پیگیر رفتار خوب مردم بودن. ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾.

تجسس: پیگیر رفتار بد مردم بودن ﴿لَا تَجَسَّسُوا﴾^۱.

- ﴿فَكَرِهْتُمُوهُ﴾: به یقین از آن بیزارید پس انجامش ندهید.

ترجمه:

- ای کسانی که ایمان آورده اید! گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره نکنند چه بسا که آنان از اینان بهتر باشند و نباید زنانی زانی دیگر را مسخره کنند چه بسا که آنان از اینان بهتر باشند و هم دیگر را مورد عیب جویی قرار ندهید. و یک دیگر را با لقب های زشت مخوانید. چه بد است فسق بعد از ایمان! و کسانی که توبه نکنند ایشان ستمگرند. (۱۱)

^۱- تدریهای قرآنی، ص: ۹۸.

- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، بی شک برخی از گمان‌ها گناه می‌باشند. و جاسوسی مکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ به یقین که آن را ناپسند می‌دارید، و از الله پروا دارید، بی گمان خداوند توبه پذیر و مهربان است. (۱۲)

- ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را گروه‌ها و قبیله‌هایی گردانده ایم تا هم دیگر را بشناسید. بی گمان گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست. بی گمان الله آگاه و باخبر است. (۱۳)

تفسیر مختصر آیات (۱۱-۱۳):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الاسمُ الفسوقُ بعدَ الإيمانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱]: ای کسانی که به الله ایمان آورده اید، و از احکامش

پیروی کرده اید، نباید قومی از شما قومی دیگر را مسخره کند، شاید قومی که مسخره می‌شوند نزد الله بهتر باشند، و معیارهای الهی معتبر است. و نباید زنانی زنان دیگری را مسخره کنند شاید زنانی که مسخره میشوند نزد الله بهتر باشند، و از برادران تان عیب مگیرید زیرا آنها به منزله خودتان هستند، و نباید لقبی ناپسند را به یکدیگر نسبت دهید، چنانکه حال برخی از انصار پیش از آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بود، و هر کس از شما که این کار را انجام دهد فاسق است. فسق پس از ایمان آوردن، صفت بسیار بدی است، و هر کس از این گناهان توبه نکند، آنها همان کسانی هستند که به سبب گناهی که انجام دادند با قرار دادن خویش در معرض نابودی بر خویشان ستم کرده اند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]: ای کسانی که به الله ایمان آورده اید، و از احکامش پیروی کرده اید، از بسیاری از تهمت‌هایی که اسباب و قرائن کافی ندارند دوری کنید. همانا برخی گمانها گناه هستند، مانند بدگمانی به کسیکه ظاهر صالحی دارد، و در جستجوی عیوب مؤمنان در غیاب شان نباشید، و نباید یکی از شما برادرش را به سخنی که نمی پسندد یاد کند؛ زیرا این کار مانند آن است که گوشت برادر مرده خویش را بخورد. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خویش را بخورد؟! پس از غیبت برادر خویش اکراه داشته باشید زیرا غیبت کردن از برادر مانند خوردن گوشت برادر مرده است، و با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی الله از او تعالی بترسید. به راستی که الله نسبت به بندگان توبه کارش بسیار بخشنده و مهربان است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]: ای مردم، به راستی که شما را از یک مرد یعنی پدرتان آدم علیه السلام، و یک زن یعنی مادرتان حواء آفریدیم، پس نباید برخی از شما بر برخی دیگر در نسب فخرفروشی کند، و پس از آن شما را ملت‌های زیاد و قبایل پراکنده ای قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، نه به این هدف که بر یکدیگر فخر بفروشید؛ زیرا تمایز جز به تقوا نیست، از این رو فرمود: همانا گرامی ترین شما نزد الله باتقواترین شما است. به راستی که الله از احوال شما آگاه است و از کمال و نقصانی که بر آن هستید بسیار دانا است، و ذره ای از آن بر او پوشیده نمی ماند.^۱

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۲.

تفسیر تفصیلی آیات (۱۱-۱۳):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: پرهیز و مراقبت سلف در گفتار و کردار به جایی رسیده بود که عمرو

بن شرحبیل می گفت: اگر شخصی را ببینم که از بزى شیر می خورد و به او بخندم، می ترسم که خودم همانند کار او انجام دهم. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: مصیبت به سخن وابسته است؛ اگر سگی را مسخره کنم می ترسم به سگ تبدیل شوم.^۱

﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ﴾: استهزاء در لغت بمعنی ریشخند کردن و در اصطلاح به مسخره کردن نیز اطلاق می گردد. بکار بردن اقوال و افعالی در راستای شوخی و سرگرمی، برای تخریب شخصیت دیگران گفته شده است.

ابراهیم نخعی رحمه الله می گوید: هرگاه چیزی را ناپسند بدانم، هیچ چیزی من را منع نمی کند که درباره ی آن صحبت کنم، مگر اینکه می ترسم خود نیز به مانند آن گرفتار شوم.^۲

امام قرطبی رحمه الله می گوید: هر کس برادرش را لقب بنهد و او را مسخره کند، فاسق است.^۳

امام مناوی می گوید: واجب است که انسان از تحقیر دیگران پرهیزد، چه بسا کسی که تحقیر می شود قلبی پاک تر و اعمالی بهتر و نیتش با پروردگارش

^۱- قرطبی: (۳۸۳/۱۹).

^۲- شعب الإيمان.

^۳- الجامع لاحکام القرآن.

خالص تر باشد ... همانا که تحقیر کردن دیگران موجب خسارت‌مندی و ذلت و زبونی می‌شود.

این مسئله خیلی جدی است!

هر گاه انسان بر خلقت انسانی عیب بگیرد، انگار که بر خالق عزوجل عیب گرفته است و این مسئله‌ی خطرناکی‌ست اما اگر بر اخلاقش عیبجویی کند چنان که بگوید فلانی زود عصبانی می‌شود یا کینه‌ای ست یا بد زبان است، باید از این کار دست بردارد زیرا ممکن است الله او را به همان عیب مبتلا کند.^۱

به آیه‌ی فوق دقت کنید که پس از آنکه مؤمنان را به طور عام از تمسخر نهی می‌کند بلا فاصله روی خطاب به زنان می‌کند و آنان را نیز به طور خاص از این کار نهی می‌کند زیرا عمل تمسخر بیشتر از زنان صادر می‌شود و بین آنان بیشتر شایع است.^۲

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾: بیان می‌کند که هر کس عیب برادرش را بگیرد مثل

این است که عیب خودش را می‌گیرد؛ زیرا مؤمنان مانند یک انسان هستند که صلاح و خیر خودش را می‌خواهد؛ بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى» «مثال مومنان در مودت و محبت و عاطفه‌ی موجود در میانشان همانند یک پیکر است که اگر عضوی از اعضای آن به درد آید، سایر اعضای بدن با شب بیداری و تب همراهی اش می‌کنند».^۳

^۱- لقاء اللباب المفتوح (۱۱۹).

^۲- تدریهای قرآنی، ص: ۱۰۴.

^۳- طبری: (۲۹۸/۲۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

علامه ابن عثیمین می گوید: «این را بدان که اگر عیب های برادرت را برملا کردی، الله تعالی نیز کسی را بر تو مسلط خواهد کرد که عیوب تو را برملا سازد: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ (کیفری مناسب [با جرم])».

و نیز می گوید: اگر از خلقت و شکل ظاهری انسانی عیب گرفتی انگار از خالق عزوجل عیبجویی کرده ای، بنابراین این مساله ی خطرناکی است. اما عیب گرفتن از انسانی به واسطه ی اخلاقش مانند اینکه شخصی زود خشمگین می شود یا زود انتقام می گیرد یا بدزبان است؛ در این مورد نیز از او عیب نگیر زیرا چه بسا الله عزوجل تو را نیز مبتلای همان عیب کند.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: الله متعال در این آیه، مومنان را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾: «ای مومنان!»؛ این خطاب، بیان گر این است که دستوری که به شما داده می شود، جزو لوازم ایمان است و مخالفت با آن، یا عدم عمل به آن، نقص در ایمان به شمار می آید؛ زیرا بیان یک حکم پس از ندا یا خطاب، برای جلب توجه مخاطب به پیامی است که به او داده می شود. مسخره کردن یا به ریشخند گرفتن، اشکال گوناگونی دارد؛ مانند این که چه ادای کسی را درآورند؛ یا چه شکل و قیافه ی کسی را مسخره کنند بر قد و قامت او خرده بگیرند! همه ی این ها استهزا و به ریشخند گرفتن دیگران است که حرام می باشد. الله متعال می فرماید: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾؛ یعنی: «چه بسا آنان که مسخره می شوند، از کسانی که مسخره می کنند، بهتر باشند». و همین تعبیر را درباره ی زنان نیز بیان می فرماید.

در ادامه ی این آیه آمده است: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾؛ یعنی: «از خودتان عیبجویی نکنید». روشن است که انسان، عیب خودش را بیان نمی کند؛ لذا مفهوم آیه این است که از یکدیگر عیبجویی نکنید؛ اما این مفهوم را از آن جهت با واژه ی ﴿أَنفُسَكُمْ﴾ بیان فرمود که مسلمان، برادر مسلمان است و هر کسی، برادرش را همسان خود می داند. از این رو ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾ بدین

تفسیر عون المنان (۲۹)

معناست که از یک‌دیگر یا از برادران خود عیب‌جویی نکنید. و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ﴾؛ یعنی: به قصد استهزا، هم‌دیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید. ﴿بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾؛ یعنی: «پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، اسم و رسم بدی‌ست». به عبارت دیگر: اگر انسان، از برادر مسلمانش عیب‌جویی کند یا او را به‌ریشخند بگیرد، فاسق و بدکار است. این، نشان می‌دهد که مسخره کردن دیگران و نیز صدا زدن آن‌ها با القاب زشت، جزو گناهان کبیره است. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَتَبَّ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ یعنی کسی که به این گناهان ادامه دهد و به سوی الله ﷻ توبه نکند، ستم‌کار است.^۱

اعمالی زشتی که درین آیه مبارک ذکر گردیده تمسخر و طعنه زدن و عیب‌جویی کردن و به القاب و نام‌های بد و زشت یاد کردن دیگران می‌باشد. در آیه‌ی قبلی ملاحظه شد که الله تبارک و تعالی اخوت و صمیمیت و برادری را برای مؤمنان تلقین مینماید تا مبادا نزاع و کشمکش بین آنها بروز کند و اگر چنین شد چگونه با آن مقابله صورت گیرد و خاموش گردد. و حالا راه‌ها و اسبابی که منشأ و منبع اینگونه اعمال و اختلافات میباشد را بیان مینماید تا مسلمانان به آن توجه نموده آنرا ریشه کن سازند در این آیه کریمه الله عزوجل مؤمنان را از تمسخر و استهزا و ریشخند به یک‌دیگر منع مینماید.

بسیار دیده شده به سبب همین اعمال زشت بین افراد و گروه‌ها و خانواده‌ها اختلافات و کشمکش‌ها بروز کرده، این اعمال ناپسند چه بر اساس زبانی و قومی و ملی باشد و چه بر اساس سایر مسائل همه و همه گناه بس بزرگ محسوب می‌گردد، و پروردگار دانا در کتاب مجیدش آنرا منع فرموده است.

^۱- شرح ریاض الصالحین.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مراد از مسخره کردن فقط به استهزاء گرفتن با زبان نیست بلکه ادا درآوردن یا تقلید صدا و راه رفتن کسی، یا خندیدن و اشاره کردن به سخن کسی، یا تقلید نحوه کار کردن کسی، یا پوزخند به سر و صورت و شکل و لباس کسی، یا متوجه کردن مردم بسوی عیب کسی به صورتی که مردم به او بخندند، چه از باب شوخی و سر گرمی باشد یا جدی، همه اینها در حقیقت مسخره کردن است و گناه محسوب میشود.

البته بسیار جای تعجب دارد؛ احیاناً شیطان می تواند در پوستین برخی افراد آنچنان رسوخ کند که آن کوتاه اندیشان سست بنیاد، مهار خود را بکلی در دستان اهریمن خانمانسوز رها کرده، به چیزهایی که بکلی از اختیار آنها بدور بوده، در صورت گرفتن آن هیچ نقشی نداشته اند، افتخار می ورزند و آنرا مایه برتری خود بر دیگران و تحقیر سایر افراد جامعه بشری می دانند! تو گویی آنها از خمیری دیگر سرشته شده اند!

بسی مایه ننگ است کسی به رنگ و روی، یا نژاد و ملیت، و یا زبان و قومیت خود را بر دیگران برتری دهد، یا اینکه بر اساس همین ارزشهای فطری خارج از توان انسان دیگران را خوار و پست بشمرد!

ابلهی دید اشتری بچرا

گفت نقشت همه کژ است چرا؟

گفت اشتر اندرین پیکار

عیب نقاش می کنی هشدار

در کژی من مکن بعیب نگاه

تو زمن راه راست رفتن بخواه

هیچ یک از ما؛ پدر و مادر، رنگ پوست و نژاد، کشور و زادگاه، زبان و قومیتش را انتخاب نکرده است. همه بر اساس حکمت الهی بدینصورت آفریده شده ایم، و در آنچه نقش تقدیر رقم زده، بر قالب ما تحمیل گشته هیچ جای

تفسیر عون المنان (۲۹)

فخر، و یا شرمی نیست. آنچه حیانا می تواند باعث فخر و یا سرشکستگی فرد شود همان اختیار و دست رنج خود اوست ...

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما، حرام است

که ما، پروردهء یک نوبهاریم

پس آنچه در اصل ممنوع است، این است که کسی به هیچ وجه دیگری را مسخره نکند زیرا مسخره کردن حتماً احساس تکبر و خود بزرگ بینی و خوار و کوچک شمردن دیگران را در بر دارد و این چیزی است که از نظر اخلاقی خیلی ناپسند است. علاوه بر آن این چیز سبب ناراحتی و آزار دیگران نیز گشته فساد اجتماعی در پی دارد، و موجب بروز کینه و عداوت بین مسلمانان می شود.

به همین دلیل الله حکیم و دانا این کار را حرام قرار داده است.

همچنین زخم زبان زدن، اتهام وارد ساختن و عیب جوئی نمودن صریح یا با اشاره، روابط مردم را با یکدیگر خراب نموده در جامعه دشمنی و کینه به وجود می آورد.

یکی دیگر از این گناهان بزرگ که در این آیه به آن اشاره شده این است که کسی را به اسمی یا لقبی صدا بزنی که او آنرا دوست نداشته باشد و موجب اهانت او گردد. مثلاً کسی را فاسق و یا منافق نامیدن، یا کسی را لنگ و کور و فلج (لنگ) خواندن، و یا کسی را به عیبی که در پدر یا مادر یا خانواده‌ی او باشد ملقب ساختن، و یا پس از مسلمان شدن کسی را به اسم دین قبلی او موسوم کردن، شخصی و یا قبیله و خانواده‌ی او را به اسمی موسوم کردن که در آن مذمت و اهانت آنها باشد.

آری! برای شخص مؤمن این مطلب بسیار شرم آور و زشت است که به عنوان شخص بد زبان و فاسق شهرت یابد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

آیا برای کسیکه به الله عزوجل و رسول گرامی - صلی الله علیه وآله وسلم - ایمان دارد و از عذاب روز آخرت می ترسد شرم آور نیست که به این اوصاف پست معروف شود و به کاری دست بزند که الله و رسول گرامی از آن به شدت منع فرموده اند.^۱

﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ﴾: وهب بن منبه می گوید: «ان اعظم الذنوب عندالله بعد الشرك بالله، السخرية بالناس». یعنی: بزرگترین گناه بعد از شرک بالله، تمسخر واستهزاء مردم است.

استاد شهید سیدقطب در تفسیرش فی ظلال القرآن در رابطه با این آیه می گوید: از جمله تمسخرها و عیبجوئیها مردمان را ملقب به القاب زشت و قبیح نامیدن است.

القابی که مردمان از آنها بدشان می آید و احساس می نمایند ایشان را مورد استهزاء قرار می دهند و بدان القاب ننگین شان یاد شان می کنند. ادب مؤمن هم اقتضاء می کند که برادر خود را با همچون القابی اذیت و آزار نرساند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم اسمها و لقبهائی را تغییر داد که در دوره جاهلیت بر کسانی گذاشته بودند با احساس تیزبین و هوش سرشار و دل بزرگوارش درک و فهم فرموده بود که چنین نامها و لقبهائی دارندگان خود را ننگین می دارند و ایشان را می آزارند، یا آنان را به صفت نکوهیده و ناپسند متصف می سازند!

این آیه پس از اشاره به ارزشها و معیارهای حقیقی در ترازوی خدا، و پس از به جوش و خروش در انداختن احساس و شعور برادری، بلکه احساس و شعور جای گرفتن در پیکره فرد یگانه‌ای، معنی ایمان را برمی انگیزد، و مؤمنان را از فقدان این وصف بزرگوارانه، و از دررفتن از آن، و انحراف از آن، به سبب تمسخر

^۱- تجلی اخلاق در سورهی حجرات، ص: ۵۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

کردن و عیبجوئی نمودن و به القاب زشت و پلشت ملقب ساختن، می‌ترساند و برحذر می‌دارد.

تمسخر کردن و عیبجوئی نمودن و دیگران را به القاب زشت و پلشت خواندن، چیزی است که به برگشت از ایمان می‌ماند! این آیه تهدید می‌کند که چنین کارهایی ظلم بشمار می‌آید، و ظلم یکی از تعبیرات شرک است.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: حقیقت توبه بازگشت به سوی خدا با پای بندی به آنچه او دوست دارد و می‌پسندد و رها کردن هر آن چیزی است که نزد او زشت و ناپسند است، لذا این کار بازگشت از چیزی ناخوشایند به چیزی محبوب و خوشایند است، که این خود متضمن دو طلب است: ۱- ترک گناهان و پشیمانی از انجام آن‌ها و تصمیم جدی بر عدم بازگشت به سوی آن‌ها، ۲- روی آوردن به پیروی و فرمانبرداری [از خداوند]، و پای بندی به آن، و تصمیم جدی بر ثابت قدم ماندن بر آن است، و به همین خاطر خداوند فلاح و رستگاری را به طور مطلق مشروط و منوط به انجام چنین کاری کرده است و می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]. «و ای مؤمنان، همگی، به [درگاه] خداوند توبه کنید. باشد که رستگار شوید».

لذا هر توبه‌کننده‌ای رستگار است، و آدمی فقط زمانی رستگار می‌گردد که دو کار را با هم انجام دهد. پس اگر اخلاقی در این وارد کند مانند این که مرتکب فعل ممنوع و حرام گردد یا کاری واجب را ترک کند، به همان میزان بهره و نصیبش از رستگاری دچار نقص و کاستی می‌شود، و با اهمال و ترک یک واجب و انجام کاری ممنوع و حرام به همان میزان به خود ظلم و ستم روا می‌دارد، و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «و کسانی که توبه نکردند، اینانند که ستمکارند».

تفسیر عون المنان (۲۹)

بنابراین ترک‌کننده‌ی فعلی واجب به خویشتن ستم کرده است؛ هم‌چنان که انجام‌دهنده‌ی فعلی حرام نیز به خویشتن ستم روا داشته است و شرط از میان رفتن اسم ستم بر آن فقط به این شکل است که توبه نماید، توبه‌ای که در بردارنده‌ی هر دو کار با هم باشد.

به همین خاطر همانا توبه گردآورنده‌ی قوانین و ضوابط اسلام و حقائق ایمان است، و جملگی دین داخل در مسمای آن است، و به همین ترتیب شایسته و سزاوار است که توبه‌کننده محبوب خداوند باشد. همانا خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد^۱. بلکه حتی در حدیث به نقل از پیامبر ﷺ به اثبات رسیده که فرمودند: یکی از شما که در بیابانی، بر شتر خود سوار باشد و شتر - که آب و غذایش را هم بر پشت دارد- از او برآمد و فرار کند و او، از یافتن آن مایوس شود و به زیر درختی برود و در سایه‌ی آن، ناامید از شترش، دراز بکشد و در چنین حالی ناگهان شتر را پیش خود، ایستاده ببیند و مهار شتر را بگیرد و از شدت خوشحالی و شادی زیاد، به اشتباه بگوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، خدای تو هستم! خداوند از توبه بنده‌اش - وقتی که به درگاه او توبه می‌کند- خوشحال‌تر از چنین کسی است.» امام مسلم این حدیث را در صحیح‌اش از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است^۲.

شایسته‌ی فرد مسلمان نیست که توبه را به تأخیر اندازد و در آن درنگ نماید و آن را به بعد موکول کند، بلکه واجب است [به سرعت] اقدام کرده و شتاب به خرج دهد، چرا که آدمی نمی‌داند که در این زندگی چه بر سرش می‌آید و پیوسته در توبه به روی آدمی باز است تا زمانی که روحش به حلقومش نرسیده است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْنَ﴾ [النساء: ۱۸]. «و توبه‌ی آنان که مرتکب

^۱- بنگر به: مدارج السالکین اثر ابن قیم (۳۰۷/۱-۳۰۵).

^۲- صحیح مسلم (شماره: ۲۷۴۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

بدیها می‌شوند تا آن‌گاه که کسی از آنان را مرگ در رسد، گوید: من اینک توبه کرده‌ام [پذیرفته] نمی‌شود».

و در حدیثی که امام احمد از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند توبه‌ی بنده‌اش را تا وقتی که جانش به لب نرسیده و به سکرّات موت نیفتاده است، می‌پذیرد»^۱.

هم‌چنین خداوند توبه‌ی بنده را هنگامی که خورشید از مغرب طلوع می‌کند نمی‌پذیرد. در مسند امام احمد و سنن ابوداود از معاویه رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هجرت به پایان نمی‌رسد مگر این که توبه به پایان برسد، و توبه به پایان نمی‌رسد مگر آن‌گاه که خورشید از مغرب طلوع کند»^۲.

طبرانی از صفوان بن عسّال رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا توبه دری دارد که عرض میان دو لنگه‌ی در به اندازه‌ی فاصله‌ی میان مشرق و مغرب است، و این در تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع می‌کند بسته نمی‌شود.»^۳ آلبانی آن را حسن دانسته است^۴.

به همین خاطر بر آدمی واجب است که پیش از، از دست رفتن فرصت‌ها و پیش از آن که مانعی میان آدمی و توبه قرار گیرد، اقدام به توبه نماید، و به هیچ‌وجه جایز نیست که توبه را به تأخیر اندازد بلکه بی‌شک تأخیر آن گناه شمرده شده و شایسته است که نسبت به آن تأخیر هم توبه نماید.

علامه ابن قیم می‌گوید: «اقدام برای توبه از گناهان، به عنوان یک واجب فوری تلقی می‌شود و تأخیر آن جایز نمی‌باشد. و هرگاه شخص آن توبه را به تأخیر اندازد، به خاطر تأخیر، عاصی و گناهکار می‌شود که اگر از آن گناه توبه کند، توبه‌ی دیگری بر گردن او باقی خواهد ماند که همان توبه‌ی تأخیر از توبه

^۱-المسند (۱۵۳/۲-۱۳۲).

^۲-المسند (۹۹/۴)، و سنن ابوداود (شماره: ۲۴۷۹).

^۳-المعجم الکبیر (۶۵/۸) (شماره: ۷۳۸۳)، و صحیح الجامع (شماره: ۲۱۷۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

است! چنین مطلبی کمتر به اندیشه‌ی توبه‌کننده راه می‌یابد، و می‌پندارد که هرگاه از آن گناه توبه کند دیگر هیچ چیزی بر گردن او باقی نخواهد ماند در حالی که توبه به خاطر تأخیر توبه، در گردن او باقی مانده است، لذا ضرورت دارد مردم برای خلاصی و نجات خود و خروج از این بحران نسبت به عموم خطاها و لغزش‌های دانسته و ندانسته به درگاه خداوند توبه کنند؛ زیرا گناهایی که بنده‌ی خدا از آنها علم و آگاهی ندارد بیشتر از گناهایی است که بدانها علم و آگاهی دارد. عدم آگاهی از گناهان، در صورت تمکن از علم و دانش نسبت به آنها، موجب عدم پیگرد و مجازات نمی‌گردد، زیرا که انسان با ترک علم و عمل گناهکار محسوب می‌شود، پس مجازات معصیت باید بیشتر باشد. در مسند امام احمد و ادب‌المفرد بخاری روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «شُرک در این امت از صدای پای مورچه پوشیده‌تر است».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! چاره چیست؟ حضرت ﷺ فرمودند: «چاره این است که بگویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ»؛ خدایا به تو پناه می‌برم از شرکی که خود بدان آگاهم و مغفرت می‌طلبم از شرک‌هایی که بدان‌ها علم و آگاهی ندارم»^۱. این طلب بخشش از گناهایی است که خداوند بدانها عالم است، ولی بنده از آنها نا آگاه.

در صحیح وارد شده است که پیامبر ﷺ در نماز این دعا را می‌خواند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَ جَهْلِي وَ إِسْرَافِي فِي أَمْرِي وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَ هَزْلِي وَ خَطِيئِي وَ عَمْدِي وَ كُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ وَ مَا أَسْرَرْتُ وَ مَا أَعْلَنْتُ وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». (پروردگارا! خطا و جهل و افراطِ کار من و آنچه را که تو از من نسبت

^۱- المسند (۴/۴۰۳)، و ادب‌المفرد (۷۱۶)، و آلبانی در صحیح‌الأدب (شماره: ۵۵۱) آن را صحیح دانسته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

به آن‌ها داناتری، بیامرز. پروردگارا! (گناهان) جدی و شوخی و عمدی و غیر عمدی من را که همه‌ی آنها را انجام داده‌ام، بیامرز. پروردگارا! گناهان قبلی و بعدی و نهانی و آشکار و آنچه که تو بهتر از من می‌دانی بیامرز. پروردگارا! هیچ فرمان روا و فریادرسی جز تو وجود ندارد^۱.

و در حدیث دیگری این گونه وارد شده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ، دِقَّهُ وَ جِلَّةَهُ، خَطَأَهُ وَ عَمَدَهُ، سِرَّهُ وَ عَلَانِيَتَهُ، أَوْلَهُ وَ آخِرَهُ» (خداوند! تمام گناهان ریز و درشت، عمدی و غیر عمدی، پنهان و آشکار، و اول و آخر من را بیامرز)^۲.

و این بدان معناست که توبه تمام گناهان بنده، چه آن‌هایی که بدان‌ها آگاهی دارد و چه آن‌هایی که بدان‌ها علم و آگاهی ندارد، همه و همه را در بر می‌گیرد^۳.

شکی نیست که این جزو خلوص در توبه محسوب می‌گردد که بدان امر شده، آن که جا که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [التحریم: ۸]. «ای مومنان، به [درگاه] خداوند به توبه‌ای خالص توبه کنید. چه بسا پروردگارتان گناهان‌تان را از شما بزداید و شما را به باغ‌هایی درآورد که از فرودست آن جویباران روان است».

ابن قیم روشن ساخته است که خلوص در توبه متضمن سه چیز است:

۱- همه‌ی گناهان را دربر گرفته و شامل شود تا آن‌جا که گناهی نباشد مگر این که آن را دربرگیرد.

^۱- صحیح مسلم (شماره: ۲۷۱۹).

^۲- صحیح مسلم (شماره: ۴۸۳)، «خطأه و عمده» در آن نیست.

^۳- مدارج السالکین (۱/۲۷۳-۲۷۲).

۲- توافق اراده و صداقت به تمامی در انجام آن تا آن جا که تردید و هوس و انتظاری در آدمی باقی نماند، بلکه عزم و اراده اش به تمامی در راستای اقدام به توبه باشد.

۳- تطهیر و تصفیه‌ی توبه از نواقص و کاستی‌هایی که به اخلاص آن ایراد وارد می‌کند، و این که توبه فقط به خاطر ترس و هراس از خداوند، و اشتیاق در به دست آوردن آنچه نزد اوست و بیم از عذابش صورت پذیرد، نه مانند کسی که توبه می‌کند تا جاه و منزلت و حرمت و منصب و ریاستش را حفظ کند و یا به خاطر حفظ وضع و حالت و قدرت و مالش، یا جلب ستایش مردم یا به خاطر گریز از مذمت آنان و یا به خاطر این که احمق‌ها بر او تسلط نیابند، یا به خاطر برآوردن اشتیاق شدیدش به دنیا، یا به خاطر ورشکستگی و ناتوانی اش و چیزهایی شبیه این‌ها توبه می‌کند. چرا که این‌ها علت‌هایی هستند که در درستی و اخلاص این توبه عیب و ایراد وارد می‌کنند و دیگر این توبه به خاطر خدا نیست.

اولی: متعلق به آن چیزی است که از آن توبه می‌کند، و سومی: متعلق به کسی است که به خاطر او توبه کرده و به سوی او بازمی‌گردد، و دومی در ارتباط با خود توبه‌کننده است^۱. با رعایت این سه مورد است که آدمی به کامل‌ترین شیوه به توبه دست می‌یابد، توفیق در انجام این کار فقط در دست خداوند یکتاست؛ لذا عاجزانه از او می‌طلبیم که با توفیق مان به انجام توبه‌ای خالصانه بر ما منت نهد و ما را به راه راست هدایت کند.^۲

^۱- بنگر به: مدارج السالکین (۳۱۰/۱).

^۲- شرح ریاض الصالحین، وفقه الأذکار.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾:

گاهی فکر تهمت به ذهن انسان خطور می کند و به بررسی و کنجکاوی می پردازد تا از چون و چرای امر با خبر شود، پیامبر صلی الله علیه وسلم از این مورد نهی فرموده است. می توان گفت: هر گمانی که قرینه‌ی صحیح و سبب آشکاری ندارد حرام است و باید از آن پرهیز کرد.^۱

حُسن در لغت ضد قُبْح و ظن نیز ضد یقین است، در اصطلاح شرعی به ترجیح جانب خیر بر جانب شر اطلاق می گردد، به زبان ساده تر تقدیم افکار مثبت بر افکار منفی!

عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِامْرِئٍ مُّسْلِمٍ سَمَعَ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً أَنْ يَظُنَّ بِهَا سُوءًا وَهُوَ يَجِدُ لَهَا فِي شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ مَصْدَرًا».^۲

«عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: «برای هیچ مسلمانی حلال نیست در مورد سخنی که از برادر مسلمانش شنیده است به آن گمان بد ببرد در حالیکه می تواند آن را بر قصدی خیر و نیک تأویل کند».

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: الله عزوجل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که بی شک برخی از گمان‌ها، گناه است.

نفرمود: از همه‌ی گمان‌ها پرهیزید؛ بلکه فرمود: از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید؛ زیرا گمانی که مبتنی بر شواهد و قراین باشد، ایرادی ندارد و سرشت انسان، به گونه‌ای است که گمان نیک یا بدش بر اساس شواهد و قراین قوی شکل می گیرد و انسان نمی تواند نسبت به این شواهد، بی تفاوت باشد؛ اما گمان محض که پایه و اساسی ندارد، همان چیزی است که پیامبر ﷺ از آن نهی فرموده

^۱- قرطبی: (۳۹۶/۱۹).

^۲- التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید لابن عبد البر (۱۸ / ۲۰)

تفسیر عون المنان (۲۹)

و آن را بدترین نوع دروغ برشمرده است؛ زیرا وقتی انسان به کسی، گمانی می‌برد، در دلش چیزهای زیادی می‌آید و نفسش به او می‌گوید: فلانی، چنین و چنان کرد؛ فلانی چنین قصدی دارد یا چنین چیزهایی به ذهنش خطور می‌کند؛ از این رو پیامبر ﷺ ظن و گمان بی‌پایه را بدترین نوع دروغ برشمرد.

در این حدیث هم‌چنین آمده است: «برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزار) الله باشید»؛ یعنی بر هر مسلمانی واجب است که به معنای واقعی کلمه، برای هم‌کیش خود به‌سان یک برادر باشد؛ نه این که با او دشمنی کند. برخی از مردم در اثر یک معامله و سوءتفاهم کینه‌ی برادر مسلمانان را به‌دل می‌گیرند. در صورتی که کینه‌توزی و دشمنی نسبت به سایر مسلمانان، حرام می‌باشد و بر هر مسلمانی واجب است که برادر هم‌کیش خود باشد، به او محبت کند، از او دفاع و پشتیبانی نماید و وظایف یک برادر در حق برادرش را انجام دهد و نسبت به برادر مسلمانش آن‌گونه باشد که پیامبر ﷺ فرموده است: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ به او ستم و خیانت نمی‌کند، او را خوار نمی‌گرداند و به او دروغ نمی‌گوید».^۱

برخی از علما، در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور، گمان بد به نیکان و اهل خیر است؛ اما در مورد بدکاران و کسانی که بدی آنان، نمایان شده، جایز است که بر اساس همان ظاهرشان و متناسب و همسان با وضعیتی که از آنها پدیدار گشته، سوءظن داشته باشیم.^۲

شیخ ابن باز رحمه الله می‌فرماید: الله متعال امر به پرهیز از بیشتر گمان‌ها نموده، و فرمودند: ﴿إِنْ بَعْضُ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ و فرمودند: همه گمان‌ها گناه‌اند. این نیز دلالت بر جواز گمان بد دارد اگر دلایل و نشانه‌های آن به چشم بخورد. آنکه در محل اتهام قرار می‌گیرد، به او گمان و ظن بد می‌شود، زنی که با مردی

^۱- شرح ریاض الصالحین..

^۲- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص ۲۴۳.

خلوت می‌کند به او گمان بد می‌شود. اما گمان بد بردن بدون سبب جایز نیست. و بر این معنا و تفصیل حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمودند: از گمان [بد] برحذر باشید، همانا گمان [بد] دروغ‌ترین سخن است حمل می‌شود.^۱

برخی از سلف صالح می‌گویند: «تا زمانی که می‌توانی سخن برادرت را به امری خیر و نیک حمل کنی، نسبت به آن سوءظن نداشته باش».

امام عمر می‌فرماید: رفتار برادرت را به بهترین وجه آن تفسیر کن تا زمانی که کاری از او سر زند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ‌گاه به سخنی که از دهان برادرت بیرون آید، تا وقتی برای آن توجیه خوبی می‌یابی، گمان بد مبر، و هر کس خود را معرض سوءظن قرار دهد، به کسانی که به وی مزنون و بد گمان شده‌اند، اعتراض و شکایت نکند.^۲

حسن بن علی - رضی الله عنه - فرموده است: "سوء ظن داشتن به کسی که بدی اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمانها، بی اساس و نادرست است."^۳

مفهوم این گفتار پندآموز حسن - رضی الله عنه - این است که برای مؤمن زیرک و باهوش، جایز است نسبت به کسی که از حالات، رفتار، گفتار و مواضع و روی کردش، به بدی وی، پی برده، سوءظن داشته باشد؛ چراکه پاره‌ای از خفایای ضمیر انسان، ناخواسته در چهره و سخنان و روی کرد وی، نمایان می‌گردد. چنین سوءظنی، کیفری به دنبال ندارد؛ البته گفتار حسن بن علی - رضی الله عنه -، بدین معناست که انسان مسلمان، باید از کسانی که بدی آنها،

^۱- نور علی الدرب: الشریط ۶۵۲۲.

^۲- ابن حبان فی روضة العقلاء.

^۳- الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة، از مالقی، ص ۱۷۳

تفسیر عون المنان (۲۹)

نمایان شده و به ثبوت رسیده، دوری گزینند و در تعامل با آنان، احتیاط کند تا به سبب حُسن ظن به چنین افرادی، گرفتار نشود. کسی که با مردم، معاشرت نماید، به عواقب اطمینان کردن به کسانی که پیشینه‌ی بدی دارند، پی میبرد. ولی با این حال نمیتوان به صرف یک گمان و بدون هیچ دلیل محکمی، نسبت به مسلمان، سوءظن داشت.^۱

الله تبارک و تعالی در این آیه مبارکه ابتدا اهل ایمان را از گمان بردن فراوان و از پیروی از هر گونه گمان باز داشته علتش را بیان کرده است که برخی از گمانها گناه میباشد، گمان بد و یا بدبینی عملی زشت و ناپسند است.

البته از گمان بردن مطلق منع نکرده است زیرا نوعی از گمان از نظر اخلاقی و دیانت پسندیده و مطلوب است، مثلاً گمان نیک در بارهٔ الله عزوجل و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - و گمان نیک در بارهٔ مؤمنان و کسانی که انسان با آنها در رابطه است، و کسانی که دلائل شرعی و منطقی برای بدبینی در بارهٔ آنها وجود نداشته باشد.

اما گمانهایی که گناه است این می باشد؛ اینکه انسان بدون دلیل در بارهٔ دیگران سوء ظن و نظر بد داشته باشد، و یا در ابراز رأی دربارهٔ دیگران همیشه بنا را بر سوء ظن بگذارد، و یا در بارهٔ کسانی که ظاهر حالشان بر صلاح شان دلالت دارد بد گمانی کند، همچنین این نیز گناه است که در قول و فعل کسی احتمال خوبی و بدی برابر و یکسان باشد و ما بنا را بر سوء ظن گذاشته در بارهٔ او بد بین شویم، کسیکه از الله متعال می ترسد حتماً این احتیاط را در پیش خواهد گرفت که در برخورد خود با مردم دچار لغزش و گناه نگردد چون گمان بد خود گناه است و سرچشمه گناهان دیگر و بزرگتری چون تهمت و تجسس و

^۱- سیره حسن بن علی، اثر: صلابی.

تفسیر عون المنان (۲۹)

غیبت می‌گردد و هر گاه این عادات بد و زشت در میان مسلمانان شیوع پیدا کرد جنگ و نزاع و اختلاف و تفرقه و دشمنی بیشتر می‌گردد.

خاطرنشان می‌شود در مورد حرمت سوء ظن رسول گرامی اسلام نیز ما را بی‌بهره نگذاشته در سخنانی بسیار آموزنده ما را از بیماریهای قلبی که سرچشمه بسیاری از آنها سوءظن می‌باشد بازداشته فرموده اند: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَّرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (بخاری و مسلم) «شما را از ظن و گمان (سوءظن و بدبینی) بر حذر میدارم زیرا ظن و گمان دروغترین سخن به شمار می‌رود، و هرگز در پی یافتن عیوب دیگران نباشید و تجسس نکنید و به یکدیگر حسادت نورزید و به همدیگر پشت نکنید (از هم ناراحت و دلگیر نشوید) و بندگی الله را پیشه کنید در حالیکه با یکدیگر برادر (و مهربان) هستید».

سوءظن بزرگترین مانع همکاریهای اجتماعی و اتحاد و پیوند دلهاست، و انسان را به زندگی فردی، گوشه‌گیری، انزوا و تک‌روی و مفساد ناشی از این صفات می‌کشاند، سوءظن نمی‌گذارد انسان به دیگری اعتماد کند و پایه همکاری با او را بریزد و با کمک او به حل مشکلات بشتابد. بدبینی سرچشمهٔ عداوتها، و گاهی مایهٔ اصلی جنگها و نزاعهای خونین می‌شود. چه بسیار خانواده‌ها که بر اثر بدبینی از هم متلاشی شده، چه بسیار اشخاص لایق و باشخصیت که با یک گمان بد در حق آنها، تسلیم مرگ گردیده‌اند، و گاهی گمان بد آتش جنگهای بزرگی را روشن ساخته است.

همچنین سوءظن، محبت و دوستی را از بین می‌برد و نفاق و دورویی را در میان دوستان پرورش می‌دهد، زیرا چنین کسی در ظاهر ناچار است تظاهر به دوستی با رفقای خود کند در حالی که در باطن چنین نیست و نسبت به آنها بدبین می‌باشد و همین رفتار موجب پرورش روح نفاق و دورویی در او خواهد

گردید و به همین سبب رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - آنرا "اکذب الحدیث" - بزرگترین دروغ - نامیده است.

بدینی سرچشمه ناراحتی روح و عذاب جسم و اضطراب و نگرانی خاطر است. افراد بدبین غالباً ناراحتند، و بر اساس توهماتى که درباره اشخاص و حوادث دارند فوق العاده رنج می برند. آنها از معاشرت با افراد که یکی از وسایل عادى و مؤثر نشاط روحى است گریزانند زیرا کلمات یا کارهای مردم را کنایه و نیشهایی برای خود فرض می کنند. از درد دل با دوستان که وسیله مفیدی برای تخفیف آلام و ناراحتیها است می ترسند، زیرا ممکن است موجب افشای اسرار آنها و یا مشکلات دیگری گردد! و به همین دلیل غالباً افسرده، بی نشاط و غمگین هستند، و تدریجاً به صورت یک موجود معطل و بی فایده در می آیند.

افراد بدبین از صفای روح غالباً بی بهره اند زیرا همیشه در دل خود مشغول به غیبت افراد دیگرند و به همین ملاحظه بعضی از علمای اخلاق، سوءظن را به عنوان «غیبت با قلب» عنوان نموده اند و همانگونه که قبلاً اشاره کردیم چه بسا این آفت خود منشاء بسیاری از بیماریهای قلبی دیگر همانند غیبت و حسد میگردد.

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ - گمان واجب یا آنچه بدان امر شده: مانند داشتن گمان نیک به الله متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِى» (صحیح البخاری) «من نزد گمان بنده خود، در حق خود، هستم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ» (صحیح مسلم) «هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این که به الله عزوجل گمان نیک داشته باشد».

۲ - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به الله متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالى که ظاهر حال آنها بازتاب گر

تفسیر عون المنان (۲۹)

نیکی و عدالتش است. اما چنان که گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال بد می شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می دهد، حرام نیست.

۳ - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن به برادر مسلمان و گمان بد داشتن به کسی که ظاهر حالش نشان دهنده فسق و فجور و شرارت است.

۴ - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی یا استنتاج احکام فرعی عملی از راه اجتهاد، و عمل نمودن به گمان غالب در شکلیات و ظاهر نماز - که مثلا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

خلاصه اینکه، عینک خوش بینی زدن، زشت ها را هم نیکو جلوه می دهد. عینک بدبینی، بی جهت دشمنی و حسادت و عداوت پدید می آورد و دوستی ها را به هم می زند. خوشبینان بیش از حد زود فریب می خورند. بدبینان افراطی هم همیشه در عذابند و از همه ترسان و گریزان. چه زیباست «عینک واقع بینی» و دوری از افراط و تفریط. بدگمانی کارها را خراب می کند و بدی ها را بر می انگیزد.

﴿وَلَا تَجَسَّوْا...﴾: در ادامه آیه ۱۰ سوره ی "حجرات" الله دانا و مهربان

مسلمانان را از تجسس و خبر چینی منع فرموده است، ﴿وَلَا تَجَسَّوْا﴾ «به کنجکاو و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید». یعنی در امور پنهانی مردم جستجو نکنید و در پی دانستن عیب و ایرادهای دیگران نباشید و در اوضاع و احوال دیگران تجسس نکنید، این کار چه بر اساس بد بینی باشد یا به قصد ضرر رساندن به دیگری و یا برای دور کردن شک و شبهه ای، به هر صورت گناه است، این کار شایسته یک مؤمن و مسلمان نیست که در احوال پنهانی مردم جستجو کند و برای دانستن این که چه کسی چه عیبی دارد کنجکاو نماید.

تفسیر عون المنان (۲۹)

خواندن نامه های شخصی مردم گوش دادن به گفتگوهای محرمانه بین دو نفر، چشم اندازی (سرک کشیدن) به خانه همسایه ها و فضولی و کنجکاوی در باره امور پنهانی دیگران به راه های مختلف از نظر اخلاقی بسیار زشت است و فساد های گوناگون در پی دارد و چون الله عزوجل از این عمل منع فرموده پس گناهی است بسیار بزرگ!

تجسس در لغت به معنی جستجوی خبر و دراصلاح به دسترسی یافتن به عورات، معایب و سربّات مردم اطلاق می گردد.

قتاده رحمه الله در تفسیر ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ می گوید؛ آیا می دانید تجسس کردن چگونه است؟ پیگیری و دنبال کردن برادرت، برای آگاهی از عیوب ایشان و افشای سیر او.

پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - در خطبه ای که ابوداؤد روایت نموده فرمودند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بَلِسَانِهِ، وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانَ قَلْبَهُ، لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ اتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ يَتَّبِعُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ» (سنن أبي داود) «ای کسانی که با زبان ایمان آورده اید و هنوز ایمان در دل هایتان نفوذ نکرده است، در باره امور پنهانی مردم کنجکاوی نکنید، زیرا کسیکه به دنبال به دست آوردن عیوب مسلمانان باشد، الله متعال عیوب او را دنبال خواهد کرد، و کسیکه الله عزوجل عیوب او را دنبال نماید او را در خانه اش رسوا میکند».

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: تجسس، نوعی آزاررسانی به کسی است که در کارش کنجکاوی می کنند. این امر به کینه و دشمنی می انجامد؛ تجسس در کار دیگران، خودآزاری نیز محسوب می شود؛ زیرا کسی که در کار دیگران کنجکاوی می کند، خودش را نیز در زحمت می اندازد و برای این که سر از کار دیگران درآورد، ناگزیر است که گاه به این جا و گاه به آن جا سرک بکشد. یکی از

تفسیر عون المنان (۲۹)

نمونه‌های تجسس و فضولی در کار دیگران، این است که درب خانه‌ی مردم پا به گوش بایستد تا بشنود که چه می‌گویند! آن‌گاه بر اساس این استراق سمع، دروغ و تهمت و گمان بد، شکل می‌گیرد.^۱

﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا

فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾: الله متعال از غیبت منع فرموده

و سپس بدی غیبت کردن را به کاری نفرت‌انگیز تشبیه نموده است که همه از آن می‌گریزند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛ یعنی: «آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید». روشن است که هیچ‌کس حاضر نیست گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؛ بلکه از این کار نفرت دارد. ولی این چه ربطی به غیبت دارد؟ می‌گوییم: کسی که غیبتش را می‌کند، حضور ندارد و نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ مانند مرده‌ای که اگر او را قطعه‌قطعه کنید، هیچ واکنشی از او سر نمی‌زند و هیچ کاری از او ساخته نیست. علت نام‌گذاری غیبت بدین نام، همین است که در غیاب شخص عییش را بازگو می‌کنند؛ اما اگر پیش روی او عییش را بگویند، این ناسزاگویی به‌شمار می‌آید، نه غیبت. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾؛ یعنی: «و تقوای الله پیشه سازید؛ به‌یقین الله، توبه‌پذیر مهربور است». الله متعال پس از این‌که از غیبت نهی فرمود، به تقوا و پرهیزگاری دستور داد. این اشاره‌ای است به این‌که آنان‌که غیبت می‌کنند، تقوا ندارند. لذا اگر عیبی در برادر مسلمان خویش دیدی و آن را فاش کردی و آبرویش را ریختی، بدان که الله متعال کسی را بر تو می‌گمارد که در زندگی یا پس از مرگت، تو را بدنام و رسوا نماید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: « لَا تُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَع

^۱- شرح ریاض الصالحین.

تفسیر عون المنان (۲۹)

عَوْرَاتِهِمْ، فَضَحَهُ اللَّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أُمَّه؛ یعنی: «مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به یقین هر کس، در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد».

ابوقلابه رقاشی می‌گوید: از ابوعاصم شنیدم که می‌گفت: از زمانی که معنای غیبت را دانستم، از هیچ کسی غیبت نکرده‌ام. میمون از هیچ کسی غیبت نمی‌کرد و به هیچ کس اجازه نمی‌داد نزد او از دیگری غیبت کنند.^۱

مردی به سفیان ثوری رحمه الله گفت: تا به حال نشنیده‌ام که ابوحنیفه (رحمه الله) کسی را غیبت کند! سفیان گفت: «او عاقل‌تر از آن است که نیکی‌های خود را از دست دهد!».

امام بخاری رحمه الله می‌گوید: «از وقتی بالغ شدم، هرگز هیچ مسلمانی را غیبت نکردم».

شیخ خالد السبت می‌گوید: «هرگاه کسی نزد علامه شنیطی رحمه الله غیبت کسی دیگر را می‌کرد می‌گفت: من پیرم و حسناتم اندک، خواهش می‌کنم ثواب‌های ما را به دیگران هدیه ندهید».^۲

﴿أَيُّبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا...﴾: امام قرطبی می‌گوید: الله عزوجل غیبت را به این دلیل به خوردن گوشت مردار تشبیه کرد که مرده احساس نمی‌کند گوشتش را می‌خورند چنانکه زنده نمی‌داند دیگران از او غیبت می‌کنند.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: الله عزوجل این مثال را به این دلیل برای غیبت بیان کرد که خوردن گوشت مرده، حرام و پلید است و غیبت نیز در دین حرام و در نفس ناپسند است. قتاده می‌گوید: همان گونه که از خوردن گوشت

^۱- قرطبی: (۳۹۶/۱۹).

^۲- اعمال القلوب، خالد السبت.

تفسیر عون المنان (۲۹)

برادر مرده‌ی تان خودداری می کنید باید از غیبت او در حال زنده بودنش نیز دست بکشید.^۱

عمر بن الخطاب رضی الله عنه می گوید: یاد مردم بیماری است پس از آن برحذر باشید و یاد الله شفاست پس او تعالی را یاد کنید.

علی بن حسین شخصی را شنید که از دیگری غیبت می کرد، گفت: از غیبت پرهیز که خورش سگ های مردم است. به عمرو بن عبید گفتند: فلانی چنان از تو غیبت کرد که دلمان برایت سوخت. عمرو در پاسخ گفت: برای او دلسوزی کنید. شخصی به حسن گفت: باخبر شدم که از من غیبت می کردی! حسن گفت: چنان جایگاهی نزد من نداری که نیکی هایم را به تو ببخشم.^۲

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیه می نویسد: الله عزوجل دلیل تحریم را برادری ایمانی قرار داد؛ بنابراین غیبت بر اساس ایمان شخص تشدید می شود؛ یعنی هر اندازه ایمان شخص بیشتر باشد غیبت کردن از او شدیدتر است.^۳

و در آخر این آیه الله متعال مؤمنان را از گناهی بس بزرگ و عمل زشت و ناپسند منع فرموده است که امروزه سرگرمی و نقل بسیاری از مجالس می باشد، این عمل زشت غیبت و بدگویی مسلمانان و آبروریزی و بی حرمتی آنان است، در صورتی که الله متعال از این امر نهی فرموده و آن را به صورتی کریه و زشت تمثیل نموده که نفس انسان از آن نفرت پیدا می کند. ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ (الحجرات: ۱۲) «و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ یک از شما دوست

^۱- قرطبی: (۴۰۳/۱۹).

^۲- قرطبی: (۴۰۳/۱۹).

^۳- الجامع الکلام: (۶۲/۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ بی گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه پذیر مهربان است».

غیبت این است که انسان در غیاب کسی در باره او حرفی بزند که اگر او مطلع شود ناراحت گردد این تعریف غیبت از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نقل گردیده است.

در روایتی مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی و دیگر امامان حدیث از ابوهریره رضی الله عنه نقل نموده اند که آن حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - تعریف غیبت را اینطور بیان نموده اند: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» قِيلَ أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَّهُ» (صحیح مسلم) «غیبت این است که از برادرت به گونه ای یاد کنی که او آنرا دوست نداشته باشد. کسی گفت اگر آن چیزیکه من میگویم در برادرم موجود باشد چه؟ حضرت فرمودند: اگر آن مورد در او باشد او را غیبت نموده ای، و اگر در او نباشد بر او بهتان بسته ای».

و در روایتی که امام مالک - رحمه الله - آنرا در "موطا" نقل کرده آمده است، کسی از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - پرسید: غیبت چیست؟ آنحضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «اینکه از کسی به گونه ای یاد کنی که اگر بشنود ناراحت شود. گفت: اگر حرف من راست باشد؟ فرمودند: اگر حرف تو باطل باشد همان چیز بهتان است».

از این روایت آشکار شد که وارد کردن اتهام دروغین بر کسی در غیاب او بهتان است. و بیان عیبی که واقعاً در او وجود دارد غیبت می باشد. این فعل چه با کلمات صریح باشد یا به اشاره و کنایه، به هر حال حرام است همچنان اینکار چه در زندگی کسی باشد یا پس از مرگ او، در هر دو صورت حرمت آن یکسان است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - درباره غیبت میفرماید: «غیبت آنست که برادر خود را با صفتی ذکر نمائی که اگر اطلاع پیدا کند آنرا نپسندد، خواه نقص در بدنش باشد و یا در لباسش یا در اخلاقش یا در کردار و گفتارش یا در دینش یا در امور دنیوی اش یا در باره خانواده اش».

این را هم باید دانست که غیبت تنها زبانی نیست! بلکه غیبت به اشاره و کنایه نیز واقع میگردد، و همچنان تصدیق سخنان غیبت کننده نیز غیبت به شمار میرود، و کسی که در مجالسی که در آن غیبت صورت می گیرد شرکت می کند نیز در گناه آن شریک میباشد.

غیبت کردن در حقیقت یک نوع بیماری است! سلمان فارسی برای ابی دردا - رضی الله عنهما - نوشته بود، «شما را به ذکر الله وصیت میکنم زیرا ذکر الله دواست. و شما را از ذکر مردم منع میکنم زیرا ذکر مردم بیماری کشنده ای است». به همین دلیل علمای بزرگوار اسلام غیبت را از جمله گناهان کبیره شمرده اند.

قتاده - رحمه الله - فرموده است: «عذاب قبر در سه چیز است یک سوم آن به سبب غیبت، و یک سوم آن به سبب عدم توجه به ستر و نظافت در وقت قضای حاجت، و یک سوم دیگر آن به سبب سخن چینی».

غیبت سبب عذاب در روز قیامت است، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - میفرمایند: «لَمَّا عَرَجَ بِي مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِنْ نَحَاسٍ يَخْمُشُونَ وَجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِيْلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ لُحُومَ النَّاسِ، وَيَقَعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ» (سنن ابی داود) «وقتی به معراج برده شدم بر قومی گذر کردم که ناخن های آهنی داشتند و صورت و سینه های خود را می خراشیدند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: اینها کسانی اند که گوشت مردم را می خوردند (یعنی غیبت و سخن چینی کرده اند) و در پی بی آبرو کردن مردم هستند».

علاوه بر اینها غیبت حسنات را در روز قیامت محو میگرداند و هر که را غیبت نموده باشی در آن روز از حسنات شما می گیرد، روزیکه خودمان احتیاج به یک حسنه داریم.

پس ای خواهر و برادر مسلمان! به نصیحت یحیی ابن معاذ - رحمه الله - عمل نمایید آنجا که فرمود: «مؤمن باید در پی سه خصلت پسندیده و نیک باشد تا از جمله رستگاران به شمار آید. اول اینکه؛ اگر نمی توانید به کسی نفعی برسانید نباید ضرر برسانید. دوم اینکه؛ اگر نمی توانید دیگران را خوشحال گردانید ناراحت هم نسازید. سوم اینکه؛ اگر نمی توانید کسی را به نیکی یاد کنید به بدی هم یاد نکنید».

بخاری و مسلم از انس ابن مالک رضی الله عنه آورده اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده اند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» [متفق علیه] «کسی از شما ایمان نمی آورد تا آنکه آنچه را برای خود دوست می دارد برای برادر خود نیز دوست بدارد».

مثلاً اگر دوست داریم کسی غیبت ما را ننماید پس ما هم غیبت کسی را نکنیم، اگر دوست داریم کسی به ما تهمت نزند پس ما هم به کسی تهمت نزنیم، اگر دوست داریم کسی سخن چینی ما را نکند پس ما هم سخن چینی کسی را نکنیم. خلاصه اینکه:

انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس

تا کس نکند رنجه به در کوفتنننت مش!

در حدیثی که حذیفه رضی الله عنه روایت کرده آمده پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده اند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» (صحیح البخاری)
«سخن چین به بهشت داخل نمی گردد».

و در حدیث دیگر از ابو هریره، پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند:

تفسیر عون المنان (۲۹)

«وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا». (بخاری و مسلم) «هرگز در پی یافتن عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید».

و در حدیث دیگری پیامبر بزرگ اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - از اصحاب و شاگردان و یاران بزرگوارشان پرسیدند: «أَتَدْرُونَ مَنْ الْمُفْلِسُ؟» قَالُوا: «الْمُفْلِسُ فِينَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمُفْلِسُ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَزَكَاتِهِ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا فَيَقْعُدُ فَيَقْتَصُّ هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنَيْتَ حَسَنَاتَهُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَصَّ مَا عَلَيْهِ مِنَ الْخَطَايَا أَخَذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ» (سنن الترمذی) «میدانید مفلس کیست؟ گفتند: در نزد ما مفلس کسی است که هیچ پول و مالی نداشته باشد. فرمودند: بلکه مفلس در امت من کسی است که روز قیامت او را بیاورند در حالیکه نماز خوانده و روزه گرفته و زکات داده، لیکن یکی را دشنام داده و بر دیگری تهمت بسته و مال کسی را خورده و خون کسی را ریخته و دیگری را به ناحق زده، پس از حسنات او گرفته و بین آنها تقسیم می شود و اگر حسناتش تمام شد از گناهان آنها گرفته بر گناهان او افزوده می شود آن وقت او را در آتش می اندازند».

برادر و خواهر عزیز! سبب بسیاری از گناهان مانند غیبت و سخن چینی و دروغگویی زبان است. به فرموده رسول محبوبمان - صلی الله علیه وآله وسلم - این زبان است که انسان را یا به بهشت می برد و یا به دوزخ. چه بسا که زبان سرخ سر سبز را می دهد بر باد! به این حدیث شریف توجه فرمایید که در آن پس از اینکه رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - معاذ بن جبل را به ارکان اسلام و قله های بلند آن همچون نماز، روزه، زکات و جهاد فراخواند خطاب به او میفرماید: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَلَاكِ ذَلِكَ كُلِّهِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ قَالَ: «كَفَّ عَلَيْكَ هَذَا»، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَإِنَّا لَمُؤَاخِذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فَقَالَ:

تفسیر عون المنان (۲۹)

«تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ يَا مُعَاذُ، وَهَلْ يَكُوبُ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ» (سنن الترمذی) «آیا تو را به قوام و پایه تمامی این کارها آگاه نسازم؟ (معاذ رضی الله عنه می فرماید: گفتیم: آری ای رسول الله. پس ایشان به زبان خود اشاره نموده و فرمودند: این را حفظ کن. (معاذ می فرماید: گفتیم: یا رسول الله، آیا ما به سبب سخنان خود مؤاخذه و بازخواست می شویم؟ (رسول الله) فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند ای معاذ! آیا چیزی جز نتایج و کاشته های زبان های مردم آنان را با صورتهایشان در آتش می افکند؟!»

پس برادر و خواهر گرمی از غیبت کردن، بهتان زدن، دروغگویی، استهزا و مسخره کردن، عیب جویی کردن، طعنه زدن، زخم زبان زدن به دیگران، فحش و ناسزا گویی و بسیاری از اخلاق ناپسند و نکوهیده دیگر بر حذر باشید که همگی آنها از آفتهای زبان به شمار می آیند.

خلاصه اینکه، شدت غیبت در قرآن با زشت ترین تشبیه و با اشاره به پنج

چیز:

۱. خوردن گوشت انسان.
۲. خوردن گوشت برادر.
۳. خوردن گوشت برادر در حالت مرده.
۴. خوردن گوشت برادر مرده با وجود کراهت از آن.
۵. خوردن گوشت برادر مرده با وجود کراهت از آن.
۶. خوردن گوشت برادر مرده در حال مؤمن بودن.^۱

^۱-تدبرهای قرآنی، ص: ۱۰۴.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ

شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾: الله تعالی فرمود مردم را

گروه گروه و قبیله قبیله قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و از هم متمایز گردند، نه

به این هدف که بر یکدیگر فخر فروشی و دست درازی کنند. بنابراین برتری

و فضیلت میان مردم به سببی غیر از سبب نسبی است و الله عزوجل آنرا در

عبارت ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ بیان می کند؛ یعنی برتری و فضیلت فقط

بر اساس تقوای الهی است نه انتساب به قبیله‌ای خاص.^۱

مساوات در اسلام بستگی به شرایطی دارد که تساوی در اصل خلقت و

حقوقی که بر آن مترتب می شود، را داشته باشد. تا همگی در صفت انسان بودن

مشترک باشند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می گوید: «بیان کردیم

که اسلام دینی است که اساس آن فطرت می باشد هر آنچه که فطرت به

تساوی آن میان مردم گواهی بدهد، اسلام در آن آهنگ مساوات می کند و هر

آنچه که فطرت به تفاوت مواهب بشری گواهی بدهد، اسلام حق آن را چنانکه

شایسته است به وی می دهد».^۲

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي

أَوْسَطِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ خُطْبَةَ الْوَدَاعِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ

أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا

لأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ؛ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ، ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

أَتْقَاكُمْ﴾. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟». قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ

^۱- أضواء البيان: (۴۱۷/۷).

^۲- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۴۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

الْغَائِبَ»، ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ فِي تَحْرِيمِ الدَّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ وَالْأَعْرَاضِ. رواه البيهقي وقال: «في إسناده بعض من يجهل»^۱.

از جابر بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در اواسط ایام التشریق، به ایراد خطبه الوداع برای ما پرداخت و فرمود: «ای مردم! پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عرب هیچ برتری بر عجم ندارد و عجم هیچ برتری بر عرب ندارد و هیچ سرخی بر سیاهی و سیاهی بر سرخی برتری ندارد مگر به تقوا؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾» «گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست». آیا ابلاغ نکردم؟». گفتند: بله ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! رسول الله ج فرمود: «پس شاهدان به غایبان برسانند». سپس حدیث را در مورد تحریم خون و اموال و آبروی مسلمانان بر یکدیگر بیان کردند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: در قرآن آیه‌ی وجود ندارد که به ستایش فرد یا قومی پردازد؛ بلکه قرآن ایمان و تقوا را مورد ستایش قرار داده و کفر، نافرمانی و گناه را زشت شمرده است.^۲

علامه صالح الفوزان حفظه الله می فرماید: هر کس اشتباهی داشت، او را نصیحت کنید و بین خود اشتباهش را بیان کنید و از او بخواهید که به دیدگاه درست و صواب باز گردد چرا که مقتضای نصیحت چنین رفتار حکیمانه‌ای می باشد.

رعایت و ترویج عدالت در میان مردم و عدم تأیید امتیازات طبقاتی یا میراث نفوذ چرا که اساس و مبنای برتری و تفاضل، تقوا و عمل صالح می باشد. برخی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آیین الهی با آن همه محتوا و ارزش‌های والای انسانی، مسئله‌ی بردگی را به کلی القاء نکرده، و طی یک

^(۱) قلت: يشير إلى شية أبي قلابة، لكن رواه أحمد وغيره من غير طريقة، وهو مخرج في "الصحيحه" (۲۷۰۰).

^(۲) - أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۰۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

حکم قطعی و عمومی آزادی همه‌ی بردگان را اعلام نموده است؟ و چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین نعمت و عطیّه‌ی الهی است از دست دهد؟!

در یک جمله‌ی کوتاه باید گفت که اسلام برنامه‌ی دقیق و زمان‌بندی شده برای آزادی بردگان دارد که به تدریج و مرحله‌بندی شده، همه‌ی آن‌ها آزاد می‌شوند، بی‌آنکه این آزادی عکس‌العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد. آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه‌ای وارد شود، ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده، نتیجه‌ی معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماری‌اش کاملاً پیشرفت نموده است و یا شخص معتادی که ده‌ها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته است. در اینگونه موارد حتماً باید از «برنامه‌های زمان‌بندی شده» استفاده کرد.

اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می‌داد تا همه‌ی بردگان موجود در آن زمان را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آن‌ها تلف می‌شدند. زیرا گاهی نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می‌دادند. آن‌ها نه کسب و کار مستقلی داشتند و نه خانه و کاشانه و نه وسیله‌ای برای ادامه‌ی زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین، همه آزاد می‌شدند، یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می‌گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود که نظم و نظام جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می‌آورد به همه جا حمله ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجاست که باید بردگان به تدریج آزاد شوند، و جذب جامعه گردند تا نه جان خودشان به خطر بیفتد و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند. و اسلام درست این برنامه‌ی حساب شده را تعقیب و دنبال کرد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

در حقیقت بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته که نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند، به صورت برده در می‌آمدند که زور و زر و تزویر و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده‌داری بود. کشورهای قدرتمند و خودکامه و مُستبد و دیکتاتور، افراد خود را با انواع سلاح‌ها به ممالک عقب افتاده‌ی آفریقای و مانند آن می‌فرستادند و گروه گروه از آن‌ها را گرفته و اسیر کرده و با کشتی‌ها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می‌بردند.

اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه‌ی برده‌گیری را داد و آن در مورد اسیران جنگی بود. و آن نیز جنبه‌ی الزامی نداشت و اجازه می‌داد طبق مصالح، اسیران را بی‌قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة آزاد کنند. در آن روز زندان‌هایی نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعیتشان در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آن‌ها در میان خانواده‌ها و نگهداری به صورت برده نداشت.

بدیهی است هنگامی که چنین شرایطی تغییر یابد، هیچ دلیلی ندارد که امام و پیشوای مسلمانان، حکم بردگی را درباره‌ی اسیران بپذیرد، بلکه می‌تواند آن‌ها را از طریق «مَنْ» (آزادی بی‌قید و شرط) و «فداء» (پرداخت فدیة) آزاد سازد. زیرا اسلام، پیشوای مسلمانان را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریباً سرچشمه‌های بردگی جدید در اسلام، بسته شده است.^۱

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می‌گوید: الله ﷻ در این آیه با همه‌ی مردم سخن می‌گوید و بیان می‌فرماید که آن‌ها را از یک مرد و زن آفریده است؛ یعنی غالباً آفرینش انسان‌ها بدین صورت می‌باشد؛ و گرنه، الله متعال آدم ﷺ را بدون

^۱- التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پدر و مادر، و از خاک، یعنی از گلی خشکیده و سفال گونه خلق کرد و سپس از روحی که خود آفرید، در او دمید و او را به صورت انسانی خوش اندام درآورد.

همچنین حواء را از پدر، یعنی از ابوالبشر و بدون مادر خلق کرد و عیسی علیه السلام را از مادر و بدون پدر آفرید و خلقت سایر انسان ها را از پدر و مادر قرار داد.

درین آیه کریمه الله قادر و توانا میفرماید؛ ای انسانها بدانید نژاد و قوم و زبان مدار اعتبار و مایه افتخار نیست. بلکه برای آن است که هر انسانی با تفاوت و ویژگی های خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره جامعه انسانی نقش جداگانه داشته باشد همه انسانها اولاد یک مرد و زن یعنی آدم (علیه السلام) و حوا (علیها السلام) میباشند و تمام بشر چه عرب یا عجم، تاجیک یا پشتون، ازبک یا ترک، هزاره، بلوچ یا اروپایی و آمریکایی و یا از هر کشور و قومی که باشند نسب همه آنها به آدم و حوا (علیهما السلام) بر می گردد پس برتری به قوم نژاد و زبان و قبیله نیست.

در دین مقدس اسلام اینگونه مسائل اهمیتی ندارد بلکه آنچه در نزد الله متعال دارای اهمیت میباشد تقوی و پرهیزگاری است و رنگ و زبان و قوم فقط برای شناخت و تعارف بین انسانها است و بس.

در این آیه الله متعال برای همه انسانها سه اصل بسیار مهم را بیان فرموده است.

اول اینکه؛ اصل همه شما یکی و از یک پدر و مادر است.
دوم اینکه؛ با وجودیکه اصل شما یکی است حکمت الله این بوده که شما را به نژاد ها و قبیله های مختلف تقسیم نماید. چون همه انسانهای روی زمین نمی توانستند یک خانواده و قبیله تشکیل بدهند. استمرار نسل بشر و به وجود آمدن خانواده های فراوان تقاضا می نمود که از آن قبیله ها و اقوام به وجود آید و تفاوت رنگ و قیافه و فرهنگ های مختلف را نیز الله عزوجل از نشانه های

تفسیر عون المنان (۲۹)

قدرت خودش قرار داده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الروم: ۲۲) «و از نشانه های او، آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ ها (و نژادهای) شماست. همانا در این امر نشانه هایی برای افراد آگاه و دانا وجود دارد».

سوم اینکه؛ اگر اساسی برای برتری انسانی بر انسان دیگر وجود داشته باشد، و آنچه واقعاً کسی را بر دیگران فضیلت میدهد، این است که آن انسان بیش از دیگران به الله عزوجل نزدیک باشد؛ از بدی ها اجتناب نماید و راه پاکی و نیکی را در پیش گیرد، اینچنین انسانی اگر از هر نژاد و قوم و کشوری باشد به خاطر این فضائل در نزد الله متعال ارجمند و گرامی است.

پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در وقت فتح مکه پس از طواف کعبه فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبْيَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَاطَمَهَا بِأَبَائِهَا، فَالْنَّاسُ رَجُلَانِ: بَرٌّ تَقِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيْنٌ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ» (ترمذی) «ای انسانها الله متعال عیب تکبر و جاهلیت و نازیدن به پدرانتان را از شما دور کرد. آگاه باشید! همه انسانها دو دسته اند؛ دسته صالح و پرهیزگار که در پیش الله آبرومند است، و دیگری فاجر و شقی که در نظر نزد الله خوار و ذلیل و پست است، همه انسانها فرزند آدم اند و الله آدم را از خاک آفریده است».

و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در حجة الوداع در ایام تشریق در خطبه خود فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ، أَلَّا لَّا فَضَّلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لَأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (مسند امام أحمد و شعب الایمان) «ای مردم آگاه باشید که؛ پروردگار شما یکی است، هیچ عربی بر عجمی، و هیچ عجمی بر عربی، و هیچ سفیدی بر سیاهی، و هیچ سیاهی بر

تفسیر عون المنان (۲۹)

سفیدی، برتری ندارد مگر با تقوی، گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارتین شماست».

و در جای دیگری فرموده اند: الله متعال در روز قیامت دربارهٔ حسب و نسب شما نخواهد پرسید گرامی ترین شما نزد الله کسی است که پرهیزگارتین شما باشد.

و در حدیث دیگر رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَىٰ أَجْسَادِكُمْ، وَلَا إِلَىٰ صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ» (صحیح مسلم) «الله به شکل و قیافه شما نمی نگرد بلکه به دلها و اعمالتان می نگرد».

اسلام تنها دینی است که اینچنین قانون برادری و مساوات را در بین انسانها وضع نموده و عملاً تطبیق کرده است. در جامعهٔ اسلامی جایی برای تبعیض بر اساس رنگ و نژاد و زبان و وطن و قومیت وجود ندارد، جامعه ای که در آن هیچ بالا و پائین و تفرقه و تعصبی قابل تصور نیست، جامعه ای که در آن همه حقوق مساوی دارند و صرف نظر از اختلافات در نژاد و قوم و رنگ، همه میتوانند به عضویت آن درآیند. حتی دشمنان اسلام اعتراف کرده اند که اصل وحدت و برادری و مساواتی که در جامعهٔ اسلامی وجود دارد در هیچ دین و نظامی در جهان یافت نمی شود، اسلام امتی از نژادهای مختلف تشکیل داد که در آن ملاک برتری و فضیلت فقط در ایمان به الله و تقوی و پرهیز گاری است.

باید بدانیم که سرچشمه تعصب بیجا و اعمال ناشایستهٔ دیگر که ذکر گردید و الله تبارک و تعالی در این آیات مبارکه آنرا منع فرمود تکبر و خود خواهی میباشد و همین تکبر و خود خواهی است که سبب می شود انسان دیگران را پست و حقیر بشمارد. تکبر در مقابل الله و پیامبرش کفر است و انسان را از رحمت باری تعالی و نعمت های آخرت محروم مینماید. الله متعال میفرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

تفسیر عون المنان (۲۹)

(۸۳) ﴿القصص: ۸۳﴾ «این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آن پرهیزکاران است».

آری! عاقبت از آن پرهیزگاری است که دل‌هایشان از آلودگی‌های مقام طلبی و شهرت طلبی و بزرگ بینی و تبهکاری پاک است.

از عبدالله بن مسعود روایت شده، رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - فرموده اند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ» (صحیح مسلم) «آنکه در دلش ذره ای از کبر باشد به بهشت داخل نمی‌شود».

همچنین یک مسلمان حق ندارد فردی غیر مسلمان را به خاطر شخصیت یا جنس و قومیتش تحقیر و توهین نماید، بلکه او اعتقاد باطل و باورهای پست او (کفر و شرک و قبر و بت پرستی) را می‌تواند تحقیر کند، و همین فرد کافر یا مشرک چنانچه مشرف به دین اسلام گردید بلا فاصله برادر مسلمان محسوب می‌گردد.

مسلمانان ملزم هستند تا با مردمان جنایت کار، گنهگار، منحرف، ظالم، و خاین قطع رابطه نمایند هرچند برادر یا از قوم و خویش یا از فرزندان شان هم باشند، و هرگاه از چنین اعمالی دست کشیده توبه نمودند از محبوب ترین مردمان در نزد شان می‌گردند.

برادران و خواهران مسلمان!

اسلام به مساوات و برابری تاکید می‌نماید و در جامعه مسلمانان چیزی به نام نظام طبقاتی وجود ندارد. در حقوق و واجبات همه با هم برابرند، و هیچ کسی بر دیگری برتری و فضیلتی ندارد. تنها مدار فضل و پیشیگری نزد خداوند است و آن هم با تقوی و پرهیزگاری! هر شخصی که الله متعال را بیشتر از دیگران عبادت نمود و با جهاد در راه او از جان و مال خویش گذشت، همان شخص در

تفسیر عون المنان (۲۹)

نزد الله متعال گرامی و بزرگوار می باشد، و اگر کسی به این اعمال خوب و شایسته عمل نماید در جامعه بشری هیچ برتری بر دیگران ندارد، و نباید انتظار داشته باشد مردم برای او احترام و تقدس و جایگاه خاصی در نظر بگیرند، و یا با چشمی دیگر به او بنگرند، زیرا وی این اعمال را به خاطر کسب رضامندی الله متعال انجام داده است نه اینکه خود را بالاتر از دیگران بشمارد.

اگر به تاریخ درخشان اسلام نظری اندازیم می بینیم که اسلام عزیز در اولین روزگارش؛ صهیب رومی، بلال حبشی، سلمان فارسی و ابوبکر عربی قریشی (رضی الله عنهم اجمعین) را زیر یک پرچم (لا اله الا الله محمد رسول الله) در آغوش کشید، تبعیض و تعصب قوم، نژاد، رنگ، وطن، قبیله و را پایان بخشید، و آفتاب اسلام در هر روستا، شهر، قبیله و خانه درخشید، پیامبر بزرگ اسلام فرمودند: «مَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عَمِيَّةٍ، يَدْعُو إِلَى عَصِيَّةٍ، أَوْ يَعْضَبُ لِعَصِيَّةٍ، فَقَتَلْتَهُ جَاهِلِيَّةً» (سنن ابن ماجه) «هر کسی زیر پرچمی با هویتی خاکستری و غیر روشن؛ که به تعصب و قومگرایی دعوت می کند، یا برای قوم و قبیله ای خشم می گیرد، بجنگد، جنگش بر پایه مفاهیمی جاهلانه است» و هیچ ارزشی ندارد، و اگر در این راه جانش را از دست دهد، در پیشگاه الله فاقد هرگونه ارزشی است!

به عبارت دیگر؛ هر کس برای تعصبات قومی و زبانی بجنگد و یا بسوی این تبعیض نژادیهها دعوت نماید و در آن حالت بمیرد از امت محمد - صلی الله علیه وسلم - نیست.

اینگونه بود که تصور نژاد پرستی و قومگرایی و زبان پرستی با تمام اقسام و انواع سرنگون شده برای همیشه در جامعه اسلامی فرو ریخته، از هم پاشید، و از همان زمان وطن مسلمان تنها سرزمینی که او در آن زندگی می کند نبوده بلکه در هر سر زمینی که میتواند احکام دین خود را عملی نماید و در هر جایی

که باشد خواه در شرق یا در غرب جهان همانجا وطن و سرزمین اوست. هر
ملک ملک ماست که ملک خدای ماست!

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست
آبادی بتخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست

عجاز علم:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴾.

در این آیه کریمه خدای سبحان به ما خبر می دهد که آفرینش نوع انسان
از یک مرد و زن یعنی آدم و حوا علیه‌السلام آغاز گردیده است و همه این
بشری را که می بینیم، از آن دو تن به وجود آمده اند. دلیل ایمانی بر این حقیقت
فرموده خدای متعال است. اما آیا دلیلی مادی و علمی بر اینکه واقعاً آغاز کار
خلقت بشر بدین گونه بوده است، نیز وجود دارد؟ در اینجا است که علم آمار به
میدان می آید تا این حقیقت قرآنی را با تفسیر علمی بدرقه نماید.

اگر ما نگاهی سطحی به آمار امروزی افراد بشر در دنیا بیاندازیم، می بینیم
که شمار بشر هم اکنون از مرز میلیاردها گذشته است. پس اگر فرض کنیم که
تعداد ساکنان زمین هم اکنون پنج هزار میلیون نفر است، شمار آنان در یک قرن
قبل چه تعداد بوده است؟ با یک نگاه درمی یابیم که تعداد آنها کمتر از این رقم
بوده است. و باز اگر سه قرن قبل را در نظر بگیریم، ملاحظه می کنیم که تعداد
بشر بالطبع به مراتب کمتر و کمتر می شود.

همین طور اگر بیست قرن قبل را در نظر بگیریم، می توانیم بگوییم که تعداد
بشر در آن عصر به حدی تقلیل می یابد که به بیشتر از چند میلیون نفر نمی
رسد. و باز اگر سی قرن قبل را تصور کنیم، با اطمینان می توانیم بگوییم که
تعداد بشر در آن زمان بیش از دو یا سه میلیون نفر نبوده است.

بنابراین هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، می بینیم که تعداد بشر در مرزهای زمان گذشته کمتر و کمتر شده می رود. و هر چه از نظر زمانی به جلو بیاوریم، ملاحظه می کنیم که تعداد بشر روز تا روز رو به ازدیاد می گذارد. پس آیا این یک حقیقت آماری نیست؟ آیا یکی از مادی گرایان می تواند منکر این حقیقت شود که هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، تعداد بشر کمتر شده می رود؟ مسلماً خیر! لذا این قاعدهء مسلم و مورد اعتراف همگان بدین معنی است که هر چه به گذشته برگردیم؛ گام به گام، قرن به قرن، و عصر به عصر، شمار بشر در سیر نزولی خود به جلو می رود و می رود تا ما به نقطه‌یی می رسیم که در آن نقطه، حیات بشر از صفر آغاز گردیده است. و این نقطهء آغاز، دقیقاً از منشأ یک مرد و زن یعنی آدم و حوا می باشد.^۱



مسائل فقهی آیات (۱۱-۱۳):

مسئله ۱): مسخره کردن در خواب، به شکست و ناکامی تعبیر می شود. اگر کسی در خواب ببیند که او را مسخره می کنند در خرید و فروش او را فریب می دهند.^۲

مسئله ۲): خوردن گوشت: دیدن آن را در خواب، به غیبت کردن از دیگران تعبیر نمایید؛ به دلیل این آیه: ﴿أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾؛ یعنی، (آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد [غیبت برادر مسلمان نیز، چنین است]).^۳

^۱- اعجاز قرآن، ص: ۲۳۷.

^۲- تعبیر الأحلام، فی ضوء القرآن والسنة.

^۳- تعبیر الأحلام، فی ضوء القرآن والسنة.

مسئله ۳): علما در مورد کفو در نکاح نظریاتی گوناگونی دارند؛ صحیح ترین نظریه، دین مداری است؛ الله تعالی می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» [حجرات آیه ۱۳] (قطعا ارجمندترین شما پرهیزگارترین شماست).

این نظریه ی مالک بن انس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است، از عمر و ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نیز همین نظریه نقل شده است.

از محمد بن سیرین و عمر بن عبد العزيز رحمهما الله هم همین نظریه نقل شده است. در روایتی داریم که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عقد نکاح زید بن حارثه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ غلام آزاد شده ی خویش را با زینب بنت جحش منعقد نمود و در حالی که زینب، قریشی و مادرش هاشمی است. فاطمه بنت قیس را که قریشی است به عقد اسامه بن زید بن حارثه، درآورد.^۱

عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا روایت می کند که ابو حذیفه بن عتبه بن ربیع بن عبد شمس - از قریش - که از همراهان پیامبر در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شده ی زنی انصاری بود، به فرزندی قبول کرد و برادرزاده اش، هند دختر ولید بن عتبه بن ربیع، را به نکاح او درآورد.^۲

حنظله بن ابی سفیان الجمحی از مادرش نقل می کند که گفت: خواهر عبدالرحمن عوف را دیدم که همسر بلال بود؛ و مشخص است که عبدالرحمن قریشی است و بلال حبشی و آزاد شده ی ابوبکر صدیق است.

بنابراین در شریعت جایز است که عجمی و موالی (بردگان آزاد شده) با عربی و یا بالعکس ازدواج کند.^۳



^۱- (تفسیر ابن جریر طبری ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲ در تفسیر آیه ۳۶ احزاب «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ» اسامه و پدرش زید هر دو موالی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده اند.

^۲- بخاری (۴۰۰-۵۰۸)

^۳- انجمن دائمی - مجلة الدعوة، شماره، (۸۵۱)

فوائد آیات (۱۱-۱۳):

۱. منع استهزا و ریشخند، هر بدگویی و عیب جویی و غیر آن هرطور که باشد حرام است. خداوند متعال استهزا و مسخره را منع کرده، چون اهانت به شخصیت و شرف و منزلت انسان است و قلب مسخره شده را جریحه دار می کند، اگر شخص مسخره شده ابله و سفیه باشد اهانت به او تأثیری ندارد، بلکه تحقیر است.

شوخی و مزاح حلال است نه به اندازه ای که از حد شرعی تجاوز کند و به استهزا و مسخره مبدل شود.

إذا أنت لم تعرف لنفسك حقها

هواناً بها كانت على الناس أهوناً

آنگاه که تو وظیفه و حق نفس خود را نمی شناسی؛ خودت را مسخره می کنی و در نزد مردم خوارتر می شوی.

دلیل نهی قرآنی از استهزا آن است که شاید، به راستی استهزاشدگان از حیث پاکی نفس و نیکی از شخص استهزاکننده به خدا نزدیکتر باشند.

روایت مسلم و احمد از ابوهریره - رضی الله عنه - که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «چه بسا انسانی ژولیده و گردآلود که از درها رانده می شود؛ ولی اگر چیزی از خدا بخواهد، مستجاب شود».

و روایت مسلم از جنذب بن عبدالله: که رسول الله فرمود: «مردی گفت: به خدا قسم، خداوند فلانی را نمی بخشد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: چه کسی ولی من است [چه کسی به من قسم می خورد که فلانی را نبخشم] من او را عفو کردم و عمل کردم و عمل تو باطل است».

استهزاء و مسخره به مردان و زنان، از گناهان کبیره است که رسول - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «بس است برای شرّ و بدبختی شخص، این که برادر مسلمانش را تحقیر کند».

۲. دومین چیزی که خداوند آن را حرام کرده، طعنه زدن و عیب جوئی از دیگران است، با این کار درون برادر مسلمان جریحه دار می شود و باعث ایجاد کینه و دل رنجی و دشمنی می گردد که در حدیث است: «خوشا به حال کسی که با پرداختن به عیب خودش، از عیب دیگران دوری می جوید».

۳. سومین چیزی که خداوند از آن نهی کرده، دادن لقب بد و ناپسند به دیگران است. باید برادر دینی خود را به لقب بد صدا نکنی، چون موجب ناراحتی و تحقیر و تمسخر او می شود، پس به راستی گفتن لفظ زشت و ناپسند به انسان مسلمان کار خوب و شایسته ای نیست، و چه ناپسند است نام زشت پس از ایمان!!

۴. مخالفت با این تعالیم و تربیت اسلامی و رعایت نکردن آن، ظلمی است که خداوند از آن ناراضی است و موجب غضب اوست و کسی که مرتکب این عمل و روش بد شود، باعث تفرقه و جدایی بین مردم و جامعه است، در حالی که خداوند می خواهد مسلمانان باهم تعاون و همکاری نمایند و به مصلحت اجتماع در سایه محبت و مودت زندگی کنند.

۵. نهی از سوء ظن؛ سوء ظن، نسبت دادن کار زشت به دیگران است، تهمت زدن و خیانت به فامیل و نزدیکان و مردم، بدون دلیل صحیح و معتبر، گناهی از گناهان و نادرست ترین سخنان است.

تهمت به این خاطر نادرست است، چون هتک حرمت می باشد، اگر کسی سبب تهمت را آشکار و به آن اقرار نمود، سوء ظن در آن حالت حرام نیست، چون از دایره ظن خارج و به مرحله یقین رسیده است، و هرکس خودش را در

تفسیر عون المنان (۲۹)

مدخل اتهام قرار دهد نباید بدگمان را سرزنش کند و خیلی کم اتفاق می افتد که قلب از بدگمانی به دیگران خالی باشد.

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرموده است: سه چیز هست که امت من از آن محفوظ نخواهند ماند: «۱ - عقیده به بد یمنی. ۲ - حسادت. ۳ - ظن و بدگمانی. مردی گفت: کسی که دارای این خصلت ها باشد چگونه آن را برطرف سازد و علاجش چیست؟ فرمود: اگر حسادت نمودی چشم پوشی کن و استغفار کن. هرگاه بدگمان شدی جستجو مکن و اگر تصمیم گرفتی، به خاطر بد یمنی منصرف نشو.»

۶. نهی از جاسوسی و تفتیش عقاید و دنبال عیب مردم بودن.
جاسوسی و تفتیش عقاید و دنبال عیب مردم بودن، جزو صفات کسانی می باشد که منافق هستند، به زبان می گویند و به قلب ایمان ندارند که به جز ضایع کردن عمر و ایجاد کینه و غرض، مصلحتی در آن نیست.
و از ابن مسعود - رضی الله عنه - روایت شده: «مردی به پیش او آورده شد، به او گفته شد: این فلان است که شراب از ریشش می چکد. گفت: ما از جاسوسی نهی کردیم، ولی اگر چیزی از آن ظاهر شد به آن گرفتارش می کنیم» روایت ابوداود به اسناد صحیح.

۷. نهی از غیبت؛ رسول - صلی الله علیه وسلم - هرچه که انسان به آن نگران باشد غیبت محسوب است؛ خواه مربوط به قیافه و یا به جسم و اخلاق و طایفه و نسب باشد، و نه تنها با زبان، بلکه هرچه موجب تحقیر شود، مانند اشاره و یا سبک نگری و عیب جوئی، همه این ها غیبت است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ «وای بر هر بدگوی و عیب جوئی».

به سند صحیح به روایت ترمذی، عایشه - رضی الله عنها - به رسول - صلی الله علیه وسلم - عرض کرد: «صفیه با این قیافه ای که دارد برای شما

تفسیر عون المنان (۲۹)

خوب است؟! (در آن منظور قد کوتاهی بود) پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: با این سخنی که گفتم، اگر آن را با آب دریا مخلوط می کردی، آن را آلوده و متغیر می ساخت.»

و همچنین از عایشه روایت شده که: «صفیه دختر حبیبی، شترش مریض بود، و زینب هم شتری اضافه داشت. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به زینب فرمود: شتری را به صفیه بده، گفت: به آن یهودی بدهم؟ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ناراحت شد و از او در ماه های ذیحجه و محرم و قمستی از صفر دوری کرد.» پرهیز از غیبت: جریحه دار کردن و خدشه دار نمودن کرامت و شخصیت انسان از آثار غیبت است. چه بسا فتنه ها ایجاد می نماید، موجب قطع روابط بین اقوام و فامیل می شود و شخص عیب های خود را فراموش می کند. قرآن غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه کرده تا از آن نفرت شود.

هنگامی که بر «ماعز اسلمی» حد جاری گردید، مردی از انصار به رفیقش گفت: این را ببین که نتوانسته نفس خود را از گناه نگاه دارد؛ به مانند سگ رجم شده! رسول - صلی الله علیه وسلم - آن را شنید و سکوت کرد، یک ساعتی رفتند تا به لاشه الاغ مرده ای رسیدند. رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: کجا هستند فلان و فلان؟ گفتند: [مرد انصاری و رفیقش]: مائیم و حاضریم یا رسول الله! رسول - صلی الله علیه وسلم - به ایشان فرمود: دو نفری از این لاشه مردار بخورید، گفتند: یا رسول الله، خدا شما را بیامرزد، چه کسی از این لاشه مردار می خورد. فرمود: «چیزی که شما در باره آن مرد گفتید از این مردار کثیف تر بود. قسم به کسی که نفس من در دست اوست، او اکنون در نهرهای بهشت است.» روایت ابن حبان

کسانی که از شرف و ناموس و عیب جویی مردم پرهیز ندارند و همیشه مشغول غیبت دیگرانند، در قیامت از رباخواران بدترند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده که پیامبر بزرگوار - صلی الله علیه وسلم - به اصحابش فرمود: «آیا بدترین رباها نزد خدا را می شناسید؟ گفتند: خدا و رسول خدا آگاه ترند، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: بدترین رباها نزد خدا حلال دانستن هتک و ناموس انسان مسلمان است، بعد این آیه قرائت فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [احزاب: ۵۸] «کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب عمل زشت شده باشند، آزار می رسانند، قطعاً تهمت و گناه آشکار به گردن گرفته اند». عمر بن عبدالعزیز - رحمه الله - گفت: سلف صالح عبادت را تنها در نماز و روزه نمی دانستند و منظور از عبادت دوری از منکرات و زشتی ها است.

شرف و شخصیت انسان محترم و مقدس است، باید از لهو و عبث که شایسته شأن او نیست پرهیز کند، اما به خاطر مصالح شرعی مطلب هایی را استثناء نموده اند که غیبت در این حالت های استثنایی رخصت دارد، ولی باید در وقت ضرورت انجام شود.

اول: یکی از حالت های استثنایی آن است که گاهی بر انسان ظلمی واقع می شود و خود را در آن باره مظلوم می داند و مظلومیت خودش را پیش کسی که دارای انصاف باشد اظهار می دارد، تا شاید حقش را بگیرد؛ در این صورت غیبت ظالم رخصت دارد، همچنان که خداوند می فرماید: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ...﴾ [نساء: ۱۴۸] «الله بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد».

رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «برای صاحب حق سخن گفتن است.»

و باز هم فرمود: «تعلل ورزیدن کسی که قادر به پرداخت دین خودش است، موجب ناسزاگفتن و حلال شدن مال اوست».

و باز هم فرموده است: «سهل انگاری توانگر در ادای قرض، ظلم است». [روایت بخاری و مسلم از ابوهریره]

هنگامی که مظلوم از حق خودش صرفنظر نمود و ساکت شد، سکوتش گناه است و زندگی بی ارزش خواهد بود.

رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «هنگامی که اتمم ترسید و نتوانست به ظالمی بگوید: ای ظالم! باید از آن خداحافظی و وداع کرد». یعنی شایسته آنند که با ایشان خداحافظی شود.

دوم: مردمانی هستند که از اعلان و آشکار نمودن فسق و فجور و گناه باکی ندارند، چون دارای شرافت و حیثیت نیستند؛ بعد از این که پرده حیا و حرمت شان برداشته شد دیگر حرمتی ندارند.

مردی به حضور رسول - صلی الله علیه وسلم - آمد و نمازش را به جماعت حضرت خواند؛ هنگامی که قصد رفتن کرد و بر شترش سوار شد، گفت: پروردگارا، به من و محمد رحم فرما، و هیچکس را در آن رحمت، شریک ما مگردان. رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به راستی سنگدلی خودت را آشکار کردی، بعداً فرمود: آیا شما می گوئید او خودش گمراه است یا شترش؟ مگر نشنیدید چه گفت؟»

و از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده: مردی به حضور رسول - صلی الله علیه وسلم - آمد و اجازه ورود خواست. رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به او اجازه ورود بدهید، بدترین برادر طایفه است» همین که وارد شد، رسول - صلی الله علیه وسلم - با لفظ شیرین و خوشرویی جوابش داد. عایشه گفت: آنچه که قبلاً فرمودی، حالا با نرمی و مهربانی جوابش دادی، فرمود: «ای عایشه! بدترین مردم کسی است، به خاطر دوری از شرش او را ترک کنند».

و از ابو داود روایت است که: «بدترین مردم کسانی هستند که احترامشان به خاطر حفظ انسان از شرّ زبان شان است».

و از عایشه، که گفت: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «من گمان نمی برم که فلان و فلان از دین ما چیزی بدانند»^۱.

در این احادیث چنان معلوم است که غیبت فاسق و اهل اشرار درست است تا مردم از شرشان در امان باشند و شاید بشنوند و از کردار زشت شان پشیمان شوند.

سوم: از غیبت هایی که درست است، کسی که در کاری مورد مشورت قرار می گیرد، حالتی را که پوشیده و پنهان است از روی نصیحت آشکار کند، تا مشورت کننده در ورطه مشکلات قرار نگیرد.

به روایت بخاری و مسلم از فاطمه بنت قیس که گفت: به حضور پیامبر بزرگوار - صلی الله علیه وسلم - رفتم و گفتم که: ابا جهم و معاویه به خواستگاری من آمده اند! پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «اما معاویه گدا و مال و ثروت ندارد و اما ابا جهم هیچگاه عصایش را از روی دوشش بر نمی دارد»^۲.

چهارم: مثلاً کسی می خواهد فتوایی را در مورد کاری طلب کند، مفتی بعضی از عیب های آن کار را بیان می دارد و غیر از این راهی ندارد تا طرف بر آن شناخت پیدا کند و نجات یابد.

از عایشه - رضی الله عنها - روایت است که گفت: هند زن ابوسفیان به پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وسلم - گفت: ابوسفیان مردی بخیل است، به مقدار کافی خرج به من و فرزندم نمی دهد، مگر چیزی از مال او ببرم و او نداند. رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «با انصاف خرج خودت و فرزندت را ببر».

^۱- لیث گفت: این دو (فلان و فلان) منافق بودند.

^۲- یا بسیار زن خود را می زند یا بسیار سفر می کند.

پنجم: آگاهی و اخطار و دوری از شر و باطل کردن راویان دروغ و هشدار از بدعت های بدعت کنندگان و بدعت گزاران.

ششم: این است کسی که معروف و مشهور به لقبی از القاب مانند کچل و کور و کرّ و شل باشد و برای شناخت او گفته شود، نه برای تحقیر و نقص و عیب و غیبت که در این موارد جایز است.

توبه از غیبت: از نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - روایت است که فرمود: «کفار غیبت طلب بخشش از گناه برای غیبت شده می باشد، با این کلمات که پروردگارا، ما را و او را بیامرز و مشمول رحمت خود بگردان.»

۸. خداوند تقوی را میزان برتری مردم قرار داده است. از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سؤال شد: گرامیترین مردم چه کسی است؟ و بالاترین آنها از لحاظ حسب و نسب چه کسی است؟ فرمود: «الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب ابن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام»: «یوسف پسر اسحاق پسر حضرت ابراهیم علیهم السلام که همه بزرگوار و سخاوتمند بودند» گفتند: ای پیامبر خدا سؤال ما این نبود! پس از آن برای آنها روشن کرد و توضیح داد و چون بار دیگر پرسیدند گرامیترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آنها»^۱ بنابراین فضل و کرم تنها با تقوای الهی مشخص می شود، نه به منسوب بودن به قبایل. شاعر سروده است:

فقد رفع الإسلام سلمان فارس

و قد وضع الكفر الشريف أبلهب

اسلام سلمان را که از ملت فارس بود مقامی والا داده و کفر، ابولهب را - که از بزرگان بود- بی مقدار کرده است.

گویند سلمان می گفت:

^۱ صحیح است: بخاری (۳۴۹۰) بخش المناقب، باب قول الله تعالی: «یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی» و مسلم (۲۳۷۸) بخش الفضائل، باب من فضائل یوسف علیه السلام روایت کرده اند.

إذا افتخروا بقیس أو تمیم

وقتی مردم به قبیله های قیس و تمیم افتخار می کنند، من با عزت و افتخار می گویم پدر من اسلام است و غیر از آن پدر دیگری ندارم.

نشان ارزش و جایگاه بزرگ تقوی این است که خداوند به خاطر آن دستور به همیاری داده است و مصلحت انسانها جز با تقوی رعایت نمی شود: ﴿وتعاونوا

على البر والتقوى﴾ (مائده: ۲) «و به نیکی و پرهیزگاری باور یکدیگر باشید».



فصل:

مفهوم آزار و اذیت و انواع آن:

معنی «اذی» یا اذیت:

واژه اذیت در فارسی به معنای آزرده شدن و رنج بردن است.^۱ راغب آن را در مقام تعریف اصطلاحی، از دیدگاه دینی به معنای ضرر دنیایی یا آخرتی دانسته که به جسم یا روح می‌رسد.^۲ از نظر برخی واژه‌پژوهان دیگر، مفهوم اذیت، همیشه با ضرر و نقصان همراه نیست؛^۳ بلکه هر چیزی که ناخشنودی و ناسازگاری طبع را سبب شود، اذیت خواهد بود.^۴ اذیت، گاهی جسمی مانند قطع عضو و شکنجه‌های بدنی، و گاهی روحی و روانی مثل تمسخر و تهمت است و مترادف آن، آزار، آزرده‌شدن، ایداء، تاذی، تصدیع، تعب، تعذیب، جفا، رنج، رنج، زجر، زحمت، ستوهی، شکنجه، عذاب، عنا، محنت، مزاحمت^۵ و ناخوش آیند، ناپسند^۶ است، اذیت و آزار در لغت هم معنی هستند و در اصطلاح کیفری و عرف قضائی نیز مصادیق و معنای یکسان دارند، هر چند که برخی حقوق دانان معتقدند آزار شدیدتر از اذیت است.^۷ اذیت و آزار به رفتارها و اعمالی اطلاق می‌شود که موجب آسیب یا درد و رنج جسمی یا آسیب و آزرده‌شدن روحی-روانی گردد، بدون آنکه عرفاً و اصطلاحاً «ضرب و جرح» به شمار آیند. همچنین نباید از واژه «آسیب» به جای اذیت و آزار استفاده کرد، زیرا آسیب از نتایج اذیت و آزار است

۱- لغت‌نامه، ج ۱، ص ۱۳۶۰ | «اذیت».

۲- مفردات، ۷۲ | «اذی».

۳- التحقيق، ج ۷، ص ۲۵ | «ضر».

۴- التحقيق، ج ۱، ص ۶۵ | «اذی».

۵- فرهنگ واژگان مترادف و متضاد (تارنمای واژه‌یاب)، واژه اذیت.

۶- قاموس قرآن، ج ۱، ص ۵۹.

۷- پاد، ابراهیم، حقوق کیفری اختصاصی، ج ۱، ص ۸۹، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۴۷.

و نه خود آن؛ در واقع آسیب، نقص و زیانی است که بر جسم و حیثیت.^۱ و یا بر روان اشخاص^۲ وارد می‌آید که ممکن است یا از اذیت و آزار ناشی شود و یا در نتیجه اعمال و رفتارهای دیگر باشد.^۳ مانند تصادف غیر عمد و آسیب اتفاقی حین ورزش بخاطر عدم آمادگی و

«أذی» یا اذیت در قرآن:

مفهوم «اذیت» در قرآن، در قالب واژه‌های «أذی» و مشتقات آن در ۲۴ مورد آمده است و با توجه به معنی و مفهوم آن، در صدها آیه و موضوع و سوره به آن پرداخته شده است. در قرآن مجید، اذیت (با توجه به مفهوم آن) حتی به کم‌ترین مقدار ممکن هم نهی شده است: ﴿وَقَضَىٰ - رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُمَّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ (اسراء: ۲۳) «(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمایید). هرگاه یکی از آن دو و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، (کم‌ترین اهانتی بدیشان مکن و حتی سبک‌ترین تعبیر نامؤدبانه همچون) آف به آنان مگو! و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

از این آیه به دلالت لفظی یا مفهومی، ممنوعیت اذیت‌های دیگر بر پدر و مادر ثابت می‌شود.

کم‌ترین مقدار آزار و اذیت را نیز نمی‌توان دست کم گرفت، ممکن است شخصی بخاطر همان «آف» به پدر و مادرش اهل جهنم شود، زیرا در بالاترین

^۱- قانون مجازات اسلامی، مواد ۶۲۱ و ۶۳۳.

^۲- قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۸۸.

^۳- ایمانی، عباس، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، ص ۴۰ و ۴۱، تهران، آریان، چ اول، ۱۳۸۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

حالت دستور الله متعال را نادیده گرفته است و ترک کننده «أف» نیز ممکن است اهل بهشت باشد، زیرا او امر الله متعال را اطاعت نموده است.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَرَّ رَجُلٌ بِغُصْنِ شَجَرَةٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُنْحِنَنَّ هَذَا عَنِ الْمُسْلِمِينَ لَا يُؤْذِيهِمْ، فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ». (مسلم/۱۹۱۴) ابوهریره (رضی الله عنه) می گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردی از کنار شاخه‌ی درختی که وسط راه قرار داشت، عبور می کرد؛ پس با خود گفت: سوگند به الله، این را از سر راه مسلمانان دور می کنم تا باعث اذیت و آزار آنان نگردد. لذا به سبب آن، وارد بهشت گردید.»

تعدادی از اذیت و آزار دهندگان مورد لعنت الهی قرار می گیرند. (منافقان و مشرکان یهود و نصارا و آن هایی که به دین و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - طعن می زنند و...)^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ «آنانی که خدا

و رسول او را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت آن ها را لعنت می کند.»

بعضی اذیت و آزارها سبب از بین رفتن عمل می شود (بقره: ۲۶۴)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ «ای کسانی که

ایمان آورده اید، بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید.»

این آزار و اذیت ها می تواند روحی و روانی و فکری و قلبی باشد به وسیله زبان و حرکات و چشم و اشاره و... مانند عیب جویی و استهزا (حجرات: ۱۱):

^۱- تفسیر ابن کثیر - ابن کثیر (۷۷۴ هـ) آیات ۵۷ و ۵۸ الاحزاب.

^۲- تفسیر القرطبی - القرطبی (۶۷۱ هـ) آیه ۵۷ الاحزاب.

تفسیر عون المنان (۲۹)

تهمت، تجسس و غیبت (حجرات: ۱۲): تحقیر (لقمان: ۱۸) و یا آزار جسمی که در آیاتی مانند (بقره: ۴۹) و (نساء: ۲۵) انعکاس یافته است و...

در هر حال این ردیله یکی از وحشتناک ترین ردایل است که موجب نابودی اعمال و دوری از رحمت و در نهایت جهنم و عذاب می شود.

انسان موجودی است که می تواند موجبات آزار خود و اطرافیان و جامعه شود که این موضوع در بحث حق النفس و حق الناس و حق الله به صورت مفصل در قرآن و تراث اسلامی به آن پرداخته شده است. وظیفه ما این است که با تفکر و تامل و تلاش، سعی در شناسایی و اصلاح و جبران و توبه در این باب نماییم. دلایل آزار و اذیت از نگاه قرآن، کفر و شرک و نفاق و دنیاخواهی و امراض فکری و عقیدتی و... است.

- ستیز عقیدتی کافران و مشرکان بوده تا به این وسیله، آنان را از تبلیغ دین خود بازدارند. (بروج: ۸؛ اعراف: ۱۲۶)

- محبت دنیا که ریشه همه کژی ها است، میان ریشه ها و عوامل اذیت، نقشی محوری دارد. (بقره: ۲۱۲؛ آل عمران: ۱۸۵ و ۱۸۶)

- نابردباری و نوعی زیاده خواهی چنان که بنی اسرائیل به سبب آن موسی (علیه السلام) را آزرده اند. (بقره: ۶۱)

- غارت و فساد در زمین (کهف: ۹۴)

- رنج بردن از نعمت هایی که به دیگران رسیده نیز می تواند باعث خودآزاری و دیگرآزاری، حتی در حد قتل شود. قتل هاییل به دست برادرش و آزار شدن یوسف (علیه السلام) از سوی برادرانش از آن جمله اند. قرآن، بخشی از اذیت های اهل کتاب، به ویژه یهودیان را به مسلمانان، از حسادت آنان به نعمت هدایت و ایمان مسلمانان دانسته است. (نساء: ۵۴)

^۱- تفسیر ابن کثیر - ابن کثیر (۷۷۴هـ) آیه ۲۶۴ البقره.

- صفت ناپسند خودبتریبینی نیز سبب آزاررسانی به دیگران به گونه های مختلفی می شود. گونه هایی چون روی گردانی و غرور (لقمان: ۱۸)

- تمسخر (حجرات: ۱۱)

- ترش رویی با مستمندان (عبس: ۲۰۱)

- بهره کشی و به کارهای دشوار واداشتن و کشتن فرزندان و به ناحق گرفتن جزیه و سلب رفاه و آسایش؛ چنان که فرعونیان درباره بنی اسرائیل اعمال داشتند «قالوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ...» (اعراف: ۱۲۹).

دیگر آزاری به سبب برتری رنگ و نژاد نیز از این ویژگی برخاسته است. گاه، ریشه اذیت و آزار جهل و ضعف فرهنگی و ناآشنایی با آداب معاشرت است، چنان که عده ای به همین سبب پیامبر را می آزرند.

- شیطان، دشمن آشکار انسان (بقره: ۱۶۸)، همواره از راه وسوسه (ناس: ۵) و زینت دادن زشتی ها و رذایل (محمد: ۲۵) و... زمینه ستیز و دشمنی و آزار آدمیان را به یکدیگر فراهم می آورد و آن ها را از سعادت و خوشبختی دور می کند (اعراف: ۲۷).

- ایجاد دشمنی، نفاق و جدایی میان انسان ها (مائده: ۹۱؛ یوسف: ۱۰۰) و اختلال عقل (بقره: ۲۷۵) به دست او، افزون بر این که خود نوعی اذیت است، زمینه آزار رسانی به دیگران را نیز فراهم می سازد؛ چنان که مردم با وسوسه شیطان درباره آلودگی ایوب (علیه السلام) او را از شهر اخراج کردند. (ص: ۴۱)

- همچنین مواردی چون شرابخواری، قمار و... نیز که هر کدام به گونه ای زمینه آزار شخص و دیگران را فراهم می کند، از اعمال شیطان دانسته شده اند (مائده: ۹۰)، چون انسان با وسوسه و اغوای شیطان به آن مبتلا می شود.

و تمام گناهان فردی و اجتماعی که باعث ناراحتی حتی برای حیوانات و طبیعت هم می شود در دایره اذیت و آزار قرار می گیرد، ترک آن موجب رحمت است و انجام آن، موجب عذاب و لعنت است.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهشت چنان نزدیک من آمد که اگر بخود جرأت می‌دادم از میوه‌های آن برای شما می‌آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک من آمد که با خود گفتم: خدایا! مگر من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم به زنی افتاد که گربه‌ای، چهره‌اش را می‌خراشید. پرسیدم: این زن، چه کرده است؟ گفتند: گربه‌ای را در دنیا حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر زمین تغذیه کند». (بخاری: ۷۴۵)

«رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «زن فاحشه‌ای بخشیده شد. آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی قرار دارد و زبانش از شدت تشنگی، بیرون آمده و می‌خواهد بمیرد. او کفش‌اش را درآورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر این کار، مورد مغفرت قرار گرفت». (بخاری: ۳۳۲۱)

راه‌های درمان و ریشه‌کن کردن اذیت و آزار فردی و اجتماعی:

۱) ایمان و عمل صالح و انجام اوامر و احکام الهی و هدایت (البقره: ۲۶۴)

۲) تقوا و صبر (آل عمران: ۱۸۶)

۳) توکل و استقامت: استقامت در برابر آزار و رنج خود نوعی توکل است؛ چنان که در آیه ۳۳ احزاب درباره پیامبر اسلام آمده است: ﴿وَدَعَا أَذْهُمَ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ﴾ که صابران بر رنج، مقام متوکلان را می‌یابند. (احزاب: ۳۳ و ۳۴، انعام: ۳۵، احقاف: ۳۹ و ۴۰، ق: ۵۰) با یادآوری استقامت پیامبران پیشین و پیروانشان از پیامبر و مسلمانان می‌خواهند تا در برابر آزار مشرکان شکیبیا باشند.

۴) نیکوکاری (مؤمنون: ۹۶) و تألیف قلوب.

۵) امداد الهی با دعا و صبر و... خداوند، پیامبران و مؤمنان را از آزار مشرکان رهانیده یا به یاری آن‌ها وعده داده است؛ به‌طور مثال به پیامبر اسلام (صلی الله

تفسیر عون المنان (۲۹)

علیه وسلم) دفع شرّ ریشخندگران را وعده داد (حجر: ۹۵) و بدین سان، ابولهیب از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر به نفرین الهی گرفتار شد (مسد: ۱ تا ۵) چنان‌که هریک از پیامبران پیشین را نیز پس از بردباری، به نوعی یاری کرد: ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوَدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾ (انعام: ۳۴) ابراهیم (علیه السلام) را از آتش رهانید (عنکبوت: ۲۴) و موسی را از آزار افترا و تهمت تبرئه کرد (احزاب: ۶۹)

۶) حجاب: برای امنیت زنان از آزار فاسقان، افزون بر عفاف باطن، عفاف کامل ظاهر و حتی رعایت متانت در راه رفتن و سخن گفتن نیز لازم است. (احزاب: ۵۹)

۷) هجرت یا مقابله با آزار دهندگان: در صورت امکان و نیز مصلحت نداشتن سکوت و خویشتنداری، جایز یا واجب است (حج: ۳۹ و ۴۰)

۸) جهاد: مسلمانان برای رهایی مردان، زنان و کودکان مستضعف که در مکه مانده بودند، به جنگ با مشرکان، مأمور (نساء: ۷۵) و در مدینه، آزاردهندگان به تبعید و قتل تهدید شدند (احزاب: ۶۱ تا ۵۷)

۹) اجرای حدود قصاص و زنا و لواط و دزدی و ضرب و جرح و... (نساء: ۱۶ و ۱۵؛ مائده: ۳۸ و ۳۹) ...



تفسیر وترجمہ آیات (۱۴-۱۸) سورہی حجرات
« اصول ایمان صحیح ».

مقصد آیات (۱۴-۱۸): «أصول الإيمان الصحيح»، (اصول ایمان

صحيح).

سبب نزول آیه ۱۷: طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت

کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول خدا! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ و پیکار کرد. آنگاه خدا - جل جلاله - آیه ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا...﴾ را نازل کرد.^۱

- بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما - مانند این روایت کرده است.^۲

- ابن ابوحاتم از حسن - رضی الله عنه - همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.

- ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همراه طلیحه بن خویلد خدمت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند. سخنگوی آن ها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می دهیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بنده او و فرستاده اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیه ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا...﴾ نازل شد.^۳

۱- طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۶۱ آمده روایت کرده است. هیشمی می گوید: در این اسناد حجاج بن ارباط ثقة اما مدلس است و باقی راوی های این ثقة هستند. «تفسیر شوکانی» ۲۴۷۴ تخریح محقق.

۲- نسائی در «تفسیر» ۵۳۹، بزار چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۶۲۷۵ به شماره گذاری محقق آمده از دو طریق از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد هردو طریق آن حسن است.

۳- مرسل و ضعیف است، ابن سعد ۱/۲۹۲ از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است.

ربط و مناسبت: بعد از این که خدای متعال انسانها را به تقوی و خوف الهی تشویق فرمود، بادیه نشینان گفتند: ما نسب والای داریم، پس شرافت و عزت از آن ما است، خداوند در این آیات آنها را مورد مذمت قرار داده و ضعف ایمانشان را واضح ساخته و اصول صحیح ایمان را بیان نمود، که عبارت است از: تصدیق الله و رسول، اخلاص قلبی، جهاد به نفس و مال در راه الله و اطاعت و سربلندی دینش، و تصریح کرد الله مخفی و آشکار را می داند و ضعیف الایمان را از مؤمن قوی باز می شناسد، و همچنین خاطر نشان ساخت برای مؤمن شایسته نیست به خاطر این که ایمان آورده بر پیامبر منت بگذارد، بلکه خداوند بر او منت می گذارد که او را بر دست رسولش به هدایت توفیق داده است.

ترجمه آیات (۱۴-۱۸):

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُوَلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵) قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمْثُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۸)

معنی کلمات:

- ﴿ءَامَنَّا﴾: به زبان و دل تصدیق کردیم.
- ﴿لَّمْ تُؤْمِنُوا﴾: به دل تصدیق نکرده‌اید.
- ﴿أَسْلَمْنَا﴾: از ترس و حرص و آز گردان نهادیم.

- ﴿لَا يَلْتَمُّكُمْ﴾: کم نمی کند.

- ﴿أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ﴾: آیا خدا را از ایمان خود آگاه می سازید.

ترجمه:

- بادیه نشینان گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید: تسلیم شده ایم و ایمان هنوز به دل هایتان وارد نشده است، و اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی کاهد، بی گمان خداوند آمرزنده مهربان است. (۱۴)

- مؤمنان (واقعی) تنها کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده، سپس هرگز شک به دل راه نداده، و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند. اینان همان راستگویانند. (۱۵)

- بگو: آیا خداوند را از دینتان باخبر می کنید حال آنکه خداوند آنچه را که در آسمان ها و آنچه که در زمین است می داند و او به هر چیزی داناست؟ (۱۶)

- بر تو منت می گذرند که اسلام آورده اند. بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می گذارد که شما ره به سوی ایمان رهنمود کرده است اگر راستگوئید. (۱۷)

- بی گمان الله غیب آسمان ها و زمین را می داند و خداوند به آنچه می کند بیناست. (۱۸)

تفسیر مختصر آیات (۱۴-۱۸):

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلْتَمِكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ سَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۴]: برخی بادیه نشینان وقتی نزد پیامبر

تفسیر عون المنان (۲۹)

صلی الله علیه وسلم آمدند گفتند: به الله و رسولش آوردیم. ای رسول به آنها بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: تسلیم شدیم و اطاعت کردیم، و ایمان هنوز در دلهایتان وارد نشده است، و انتظار می رود که در دلهایتان وارد شود، و ای بادیه نشینان اگر در ایمان و عمل صالح، و ترک محرمات از الله و رسولش فرمانبرداری کنید، الله ذره ای از پاداش اعمالتان نمی کاهد؛ زیرا الله نسبت به بندگان توبه کارش بسیار آمرزنده و مهربان است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵]:

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به الله و رسولش ایمان آورده اند، و شکی با ایمان شان درنیامیخته است، و با اموال و جانهایشان در راه الله جهاد کرده اند، و ذره ای از آن بخل نورزیده اند. اینها که صفات مذکور را دارند همان مؤمنان راستین هستند.

﴿قُلْ أَنْتَلِمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۶]: ای رسول به این بادیه نشینان

بگو: آیا شما الله را از دین خویش آگاه و باخبر می سازید؟! درحالیکه الله از آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است آگاه است، و بر هر چیزی دانا است، و ذره ای بر او پوشیده نمی ماند، پس نیازی ندارد که شما دین تان را به او اعلام کنید.

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا سَلَامُكُمْ بِاللَّهِ يَمُنُّ

عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الحجرات: ۱۷]: ای

رسول این بادیه نشینان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند، به آنها

تفسیر عون المنان (۲۹)

بگو: با ورود خویش در دین الله بر من منت ننهید؛ زیرا نفع آن اگر حاصل شود به خودتان بازمی گردد، بلکه الله بر شما منت می نهد که شما را به ایمان آوردن به اسلام توفیق داد اگر در این ادعا که در اسلام وارد شده اید راستگو هستید.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

[الحجرات: ۱۸]: همانا الله امور نهان آسمانها و امور نهان زمین را میداند، و ذره ای از آن بر او پوشیده نمی ماند، و الله به آنچه انجام می دهید بینا است، و ذره ای از اعمالتان بر او پوشیده نمی ماند، و به زودی شما را در قبال اعمال خوب و بد جزا خواهد داد.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۴-۱۸):

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ

الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا﴾: اعراب گفتند: ایمان آوردیم که

معبودی به جز الله نیست، محمد پیامبر خداست، آن ها این اقرار زبانی را گفتند، ولی دل های شان بدان ایمان نداشت، این اعراب از قبیله بنی اسد بودند، زیرا قبیله های سلیم، غفار، جهنیه و مزینه به حق و راستی به اسلام درآمد بودند و چیزی که آن ها را وادار به این سخنان کرد این بود که به سرزمین شان خشک سالی آمده بود و گرفتار قحطی شده بودند نزد پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - آمده و اظهار اسلام کردند به جهت این که به آن ها کمک مادی داده

۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شود ادعا کردند که آن ها مؤمن هستند و امیدار بودند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برای شان چیزی خوراکی عنایت کند.

﴿قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...﴾: یعنی خداوند به پیامبرش امر می کند که به ایشان بگوید: که شما هنوز به دولت ایمان مشرف نگشته اید بلکه بگوئید: تسلیم شدیم و به فرمان اسلام گردن نهادیم و این اسلام ظاهریست نه ایمان قلبی. ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾: این اخبار از خداوند است که ایمان هنوز به دل های این گروه بنی اسد داخل نشده است ولی نزدیک است که آن ها به دولت ایمان مشرف گردند و به راستی و به حق در شمار مؤمنان درآیند.

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ﴾: و اگر فرمان برداری کنید خدا و رسولش را چیزی از پاداش اعمال تان کاسته نمی شود و مزد کردار پسندیده شما که عبارت از فرمانبرداری خدا و رسول اوست کاسته نمی شود، بلکه خداوند پاداش کامل آن را برای تان عنایت می کند و چرا چنین نباشد ﴿إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ که همانا خداوند بخشاینده و مهربان است.^۱

منظور این آیه کریمه همه عربها نیست، بلکه افراد مخصوصی بودند که با توجه به قدرت فزاینده اسلام فقط برای این مسلمان شده بودند که در سایه قدرت مسلمانان در امان باشند و از دستاوردها و منافع پیروزی های مسلمانان بهره مند شوند در واقع آنها به ایمان آوردن خود صادق نبودند بلکه با اقرار اسلام به زبان مصلحتا مسلمان شده بودند و اقوال و افعال آنها با هم فرق داشت البته از اعراب بادیه نشین کسانی بودند که واقعاً مؤمن به الله و صادق بودند چنانکه در جای دیگری الله تبارک و تعالی در باره آنها میفرماید: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

۱- تفسیر ابوبکر الجزائری رحمه الله.

تفسیر عون المنان (۲۹)

قُرْبَةً لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۹﴾ (التوبة: ۹۹) «برخی از بادیه نشینان به الله و روز قیامت ایمان می آورند، و آنچه را انفاق می کنند، سبب نزدیکی به الله و دعای پیامبر می دانند. هان! این برایشان مایه ی تقرب و نزدیکی است. الله، آنان را در رحمتش - یعنی بهشت - وارد می گرداند. همانا الله آمرزنده ی مهربان است.»^۱

علمای سلف در تفسیر این آیه دو قول مشهور دارند.

قول اول: اسلام آن‌ها همان مرتبه اسلام است، و اینکه آن‌ها به مرتبه ایمان نرسیده‌اند، و این قول امام زهری و ابراهیم نخعی و احمد بن حنبل می‌باشد و این قول را ابن جریر و ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن رجب برگزیده‌اند.

قول دوم: اسلام آن‌ها همان اسلام ظاهری است و ایجاب نمی‌کند که صاحب آن در باطن مسلمان حقیقی باشد، طوری که بر اهل نفاق؛ به اسلام ظاهری آن‌ها حکم می‌شود، هرچند در باطن کافر باشند؛ زیرا تعامل با مردم براساس ظاهر آن‌ها است؛ پس کسی که اسلام را اظهار کرد از وی می‌پذیریم و باطن او را به الله متعال می‌سپاریم، پس با چنین فردی مانند یک مسلمان برخورد صورت می‌گیرد تا وقتی که با دلیل قاطع ارتداد وی از اسلام برای ما ثابت شود.

* و این قول مجاهد، شافعی، بخاری، و محمد بن نصر مروزی، و ابومظفر سمعانی، بغوی، شنقیطی رحمهم الله می‌باشد و به این فرموده الله متعال استدلال نموده‌اند: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴]. «و ایمان هنوز به دل‌هایتان وارد نشده است» گفته‌اند: با نص قرآن در قلب‌های این‌ها ایمان داخل نشده است، و کسی که ایمان در قلبش داخل نشود در حقیقت مسلمان نیست، و اسلام او تنها بر زبان می‌باشد نه در قلب.

۱- تجلی اخلاق در سوره ی حجرات، ص: ۶۲.

و اصحاب قول اول می گویند: ایمانی که از آن‌ها نفی شده است همان ایمانی است که مرتبه ایمان، آن را تقاضا دارد، پس آن‌ها حقیقت ایمان را نشناخته‌اند و بر جهلی که قرار دارند تنها اسلام آورده‌اند پس حکم اسلام برایشان ثابت می‌گردد: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴]. یعنی قلب‌های‌تان حقیقت ایمان را در خود جا نداده است.

* ابن قیم رحمه الله در کتاب بدائع الفوائد قول اول، و در کتاب اعلام الموقعین قول دوم را گفته است.

* ولی با بررسی و تحقیق مشخص می‌شود که دلالت این آیه هردو قول را دربر می‌گیرد.

- پس اگر نفی ایمان از آن‌ها در این فرموده الله تعالی: ﴿لَمْ تُؤْمِنُوا﴾ [الحجرات: ۱۴]. «شما ایمان نیاورده‌اید» نفی اصل ایمان باشد که با آن حکم مسلمانی شخص ثابت می‌شود؛ پس آن‌ها در باطن کافر، و در ظاهر مسلمان هستند، و حکم منافقان را دارند، و شاید الله متعال به برخی از آن‌ها توبه را عنایت فرماید و به ایمان هدایت‌شان کند.

- و اگر مراد نفی همان قدر واجب از ایمان باشد که الله متعال مؤمنان را به آن توصیف نموده و آن‌ها را مؤمنان نامیده است؛ پس این مستلزم نفی اصل ایمان و خارج شدن از دین اسلام نیست، و برای آن‌ها حکم اسلام داده می‌شود، ولی وصف ایمانی که به کسانی داده می‌شود که قدر واجب ایمان را به جای می‌آورند از آن‌ها نفی می‌شود.

- طوری که در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ». قَالَوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: «الذی لَا یَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقِهِ». «والله مؤمن شمرده نمی‌شود

تفسیر عون المنان (۲۹)

والله مؤمن شمرده نمی‌شود والله مؤمن شمرده نمی‌شود» گفته شد چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نمی‌باشد». پس این، حقیقتِ ایمان و مقدارِ واجبِ ایمان را که الله متعال مؤمنان را با آن مدح نموده و آن‌ها را مؤمن نامیده است از وی نفی کرد، و این امر ایجاب نمی‌کند که هر کس آن را انجام بدهد از دین اسلام خارج می‌شود.

- و آنچه این امر را واضحتر می‌سازد این است که شاید صادق و کاذب، قول ﴿أَسْلَمْنَا﴾ را بگوید؛ اگر انسان کاذب آن را گفت پس او منافق است که ادعای اسلام را دارد و کسانی را که ایمان آورده‌اند فریب می‌دهد، طوری که اسلام را برایشان ظاهر و کفر خود را مخفی نگه می‌دارد، و اگر شخص صادق آن را بگوید پس وی در ظاهر و باطن مسلمان است، و اصل ایمان در او وجود دارد.

- از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُمْ لِلْإِيمَانِ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۷﴾ [الحجرات: ۱۷] «بلکه الله بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان رهنمود کرده است اگر راستگو هستید». پس وصف ایمان را به صدق مرتبط ساخته است؛ از این رو کسی از آن‌ها که راستگو بود از اهل دسته اول می‌باشد، و کسی از آن‌ها که راستگو نبود از دسته دوم است.

- و این دلالت بر جواز این امر دارد که بگوییم این آیات در مورد کسانی نازل شده‌اند که اصحاب دسته اول هستند و برخی از آن‌ها از دسته دوم می‌باشند، بنابر این آیات، هر دو صنف را دربر می‌گیرند.

- و این مثال شگفت‌انگیزی برای حسن بیان قرآن کریم، و دلالت آن بر معانی بزرگ با کلمات کوتاه است.

- و مقصود این است که آیه مذکور براساس قول اول در تفسیر آن دلالت بر فرق گذاشتن میان مرتبه اسلام و مرتبه ایمان است.

* محمد بن نصر مروزی گفته است: «می‌گوییم: بنده از دو نگاه مسلمان

نامیده می‌شود:

اول اینکه از روی ایمان داری الله تعالی را اطاعت کند و او را با خلوص نیت بخواند.

دوم اینکه به خاطر هراس از کشته شدن و اسارت، به رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان تسلیم شود و فروتنی کند؛ پس گفته می شود که متابعت و تابع شدن او از روی خوف و تقیه بوده است، و برای الله متعال تسلیم نشده، و این اسلامی نیست که الله متعال آن را برگزیده و مورد رضایت او تعالی است و بندگان را به سوی آن دعوت کرده است.

و همچنین فرموده الله متعال: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ ۳۵ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ ۳۶﴾ [الذاریات: ۳۵-۳۶]. «پس کسانی از مؤمنان را که در آن (شهرهای قوم لوط) بودند (پیش از نزول عذاب) بیرون آوردیم * و جز یک خانه از مسلمانان در آن (شهرها) نیافتیم».

همسر لوط در ظاهر مسلمان بود، اما مؤمن نبود.
و در این آیه کریمه لطیفه ای وجود دارد: مؤمنان به نجات یافتن از عذاب وعده داده شده اند، و برای مسلمان غیر مؤمن پیمانی بر نجات از عذاب داده نشده است؛ شاید او به خاطر گناهان خود در دنیا مورد عذاب قرار گیرد و شاید در قبر عذاب ببیند و شاید هم در دوزخ عذاب بچشد، اما در آتش جاویدان نمی ماند.
و نظیر آن در قصه اصحاب سبت (شنبه) ذکر شده است طوری که الله متعال مؤمنان را که از بدی منع می کردند نجات داد و در مورد کسانی که در انکار منکر ساکت بودند ساکت ماند، و ظالمان را به عذاب سخت گرفتار کرد.

برای مسلمانان که اصحاب کبایر (اهل گناهان کبیره) هستند عهد و پیمانی مبنی بر، ایمن ماندن شان از عذاب وجود ندارد طوری که الله متعال آن را برای اهل ایمان قرار داده است، از این رو آنها یا مورد عذاب قرار می گیرند، و یا هم الله متعال به فضل و کرمش آنها را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد، و این امر فرق بزرگی میان مرتبه اسلام و مرتبه ایمان را برایت بیان می کند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- پس برای مؤمن این عهد است که مورد عذاب الهی قرار نگرفته و الله متعال او را در ذلت رها نمی‌کند. و اینکه او نمی‌هراسد، غمگین نمی‌شود، گمراه و مجرم نمی‌شود، و الله متعال کفیل هدایت، نجات، نصرت و پیروزی، و جایگاه رفیع برای او است. و او از قهر و عذاب الله متعال در امان بوده و از عذاب روز آخرت نیز در امان خواهد بود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۸۲﴾ [الأنعام: ۸۲] «آنان که ایمان آورده‌اند، و ایمان خود را به شرک نیالودند، ایمنی از آن‌ها است؛ و آن‌ها هدایت شدگان هستند».

* گفتنی است که اگر لفظ اسلام و ایمان به تنهایی بیایند؛ پس مراد از اسلام، معنای اسلام و ایمان را دربرمی‌گیرد چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵] «و چه کسی نیک‌آیین‌تر است از کسی که روی خود را به الله سپرد (و مخلصانه تسلیم شد) و نیکوکار (و فرمانبردار) بود». بدون شک اسلام وجه، در اینجا معنای ایمان را نیز دربردارد.

* و اگر لفظ ایمان به طور مطلق ذکر شود شامل معنای اسلام می‌شود طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ الله متعال تمام مسلمانان را مخاطب قرار می‌دهد و در این مورد اختلافی میان علما وجود ندارد.

و اگر لفظ اسلام و لفظ ایمان هر دو یکجا ذکر شود مراد از اسلام معانی ظاهری از قبیل تسلیم‌شدن، مُتقادبودن و ادای شعایر ظاهری می‌باشد که در مرتبه اسلام مطلوب است، و از لفظ ایمان، معانی باطنی از قبیل تصدیق، اخلاص و عبادت‌های قلبی مراد است که در مرتبه ایمان مطلوب است. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يُعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۶۸﴾ [الزخرف: ۶۸-۶۹]. «ای بندگان من!

تفسیر عون المنان (۲۹)

امروز نه ترسی بر شما است، و نه شما اندوهگین می‌شوید * (همان) کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند».

ابن جریر در مورد این آیه کریمه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا﴾ می‌نگارد: «الله متعال می‌فرماید: ای بندگانم که ایمان آورده‌اید و این بندگان کسانی هستند که کتاب الله و پیامبرش را تصدیق کرده‌اند، و به آنچه که پیامبران‌شان آورده‌اند عمل کرده‌اند، ﴿وَكَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ الله متعال می‌فرماید: و آنان با قلب‌هایشان از اهل خضوع بودند، و وقتی پیامبران‌شان از جانب پروردگارشان آن را آورد قبول کردند و بر دین ابراهیم خلیل الله بودند، حنفا بودند نه یهودی و نه نصرانی، و نه از عبادت کنندگان نمادها (بت‌ها) ...».

* بنابر این در خلاصهٔ جواب گفته می‌شود: ایمان و اسلام هرگاه با هم به کار روند دو معنا و مفهوم متفاوت را می‌رسانند و هرگاه جدا از هم به کار روند هر یک معنای دیگر را نیز با خود دارا است.

* از عقیدهٔ اهل سنت این است که آن‌ها هیچ مسلمانی را به خاطر گناه کبیره تکفیر نمی‌کنند جز در صورتی که آن کبیره از ناقضی از نواقض (شکننده‌های) اسلام باشد.^۱

إِتْبَاعِ پیامبر صلی الله علیه وسلم تضمینی برای فایده رساندن اعمال و عدم فنای آن‌ها است: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۴﴾.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می‌گوید: اگر کسی بپرسد چه راه و روشی باعث می‌شود تا انسان ثابت قدم باشد؟ می‌گوییم:

اول اینکه: باید در آفریده‌های الهی فکر کند که این مخلوقات بزرگ خود به خود پدید نیامده‌اند و همچنین خود خویشتن را نیافریده‌اند.

۱- شرح اصول ثلاثه، مطبری، ص: ۵۳۴.

دوم اینکه: در شریعت الهی و کمال آن بیندیشد.
سوم اینکه: در سیرت پیامبر صلی الله علیه و سلم فکر کند.
چهارم اینکه: به کثرت الله را ذکر کند، زیرا ذکر الهی به دل‌ها آرامش می‌دهد.^۱

تفاوت میان اسلام و ایمان:

این مسأله یکی از مسائلی است که پیشینیان درباره اش اختلاف نظر دارند، البته خدا را سپاسگذاریم که این اختلاف آسیبی به دین نمی‌رساند^۲ ایشان در این زمینه سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: معتقدند اسلام و ایمان با هم تفاوتی نداشته و دو روی یک سکه اند، امام بخاری - رحمه الله - که در این گروه جای می‌گیرد، در صحیح خود بایی را برایش گشوده می‌فرماید: (باب سؤال جبریل النبی عن الایمان و الاسلام له ثم قال جاء جبریل یعلمکم دینکم جعل ذالک کله دینا، وما بین النبی لوفد عبدالقیس من الایمان و قوله تعالی ﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا ﴾: جبرئیل راجع به ایمان، احسان، اسلام و زمان وقوع قیامت از پیامبر ﷺ سؤال کرد و ایشان نیز به توضیح پرداخت و سپس فرمود: آن شخص جبرئیل بود و می‌خواست از این طریق دین را به شما بیاموزد پس پیامبر همه آنها را دین نامید. و آنچه پیامبر در تبیین ایمان برای هیئت نمایندگی عبدالقیس ارائه فرمودند. و همچنین خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿ وَمَنْ

يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴾ آل

۱- تفسیر سوره الحجرات: ۶۵.

۲ زیرا اصول و منهج ایشان یکی است و اختلاف مزبور بسان اختلاف در فروعیات می‌باشد، برعکس اختلاف خلف با سلف که چون به اختلاف در اصول، روش، اعتبار ادله و طبعاً نتیجه برمی‌گردد، اثرات منفی بر عقاید گذاشته و اختلافاتی پدید آورده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

عمران: ۸۵ ترجمه: و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

ابن حجر در شرح بیانات بخاری می گویند: پیشتر اشاره شد^۱ که مصنف معتقد به اتحاد مفهوم ایمان و اسلام است، ولی وقتی پرسش جبریل از ایمان و اسلام و پاسخ پیامبر موجب مغایرتشان می باشد و اینکه ایمان عبارت از تصدیق اموری مخصوص و اسلام ابراز اعمالی مخصوص است، خواست آن را تأویل و دیدگاه خویش را اثبات نماید.

(و بیان) یعنی همراه توضیح این امر که اعتقاد و عمل جزو دین به شمار می آیند. (و مابین) یعنی همراه آنچه برای هیئت مزبور توضیح داد که ایمان همان اسلام می باشد، یعنی بخاری ایمان را در آن جریان به چیزی تفسیر نموده که اسلام را در اینجا بدان تفسیر می نماید. و اینکه گفت (و قول الله) یعنی به همراه آنچه آیه مزبور بر آن دلالت می کند مبنی بر اینکه اسلام همان دین است و حدیث ابوسفیان نیز که ایمان خود دین است، بر آن دلالت می نماید، بنابراین اسلام و ایمان هیچ تفاوتی باهم ندارند. این بود چکیده دیدگاه ایشان پیرامون این موضوع^۲.

امام ابو عبدالله محمد بن نصر مروزی نیز در کتاب «تعظیم قدر الصلاة» به اختلاف پیشینیان در این زمینه اشاره نموده و سپس طی بحث مفصلی دیدگاه معتقدین به اتحاد ایمان و اسلام را ترجیح می دهد.^۳

یکی دیگر از کسانی که معتقد به اتحاد ایمان و اسلام بوده اند، امام حافظ ابن منده - رحمه الله - می باشد که در کتاب "الایمان" بابی برایش گشوده و به ذکر اخبار دال بر آن و تبیینات روشنگر کتاب و سنت مبنی بر اتحادشان، می پردازد.^۴

دیدگاه دوم: گروهی از پیشینیان معتقد به تفاوت میان ایمان و اسلام بوده اند، امام زهری در این باره می گوید: اسلام عبارت از گفتار و ایمان کردار می باشد.^۱

^۱ فتح الباری ۱/۵۵.

^۲ فتح الباری ۱/۱۱۴.

^۳ تعظیم قدر الصلاة ۲/۵۷۵ تا لایف محمد بن نصر مروزی متوفای ۳۹۴هـ - السیر ۱۴/۳۳.

^۴ الایمان ۱/۳۲۱ اثر حافظ محدث ابو عبدالله محمد بن اسحاق متوفای ۳۹۵هـ - السیر ۱۴/۱۸۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

عبدالملک میمونی^۲ می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: آیا اسلام و ایمان از نظر تو با هم تفاوت دارند؟ در پاسخ گفت: بله، گفتم: چه دلیلی را مستند قرار دهیم؟ گفت: این آیه که می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلُومًا قُلْنَا وَمَا جَاءَكُمْ بِبَيِّنَاتٍ لَّيْسَ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ [برخی از] بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیآورده اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم {
در ادامه گفت: جایز است به صورت استثناء بگوییم: من به اگر خدا خواسته باشد مؤمنم ولی اگر بگوییم: من مسلمانم استثناء در آن جایز نیست.
ابن منده می گوید: عده ای از اصحاب و تابعین از جمله عبدالله بن عباس، حسن بصری و محمد بن سیرین این دیدگاه دوم را پذیرفته اند.
شماری از ائمه آثار نیز دیدگاه دوم را داشته اند و استناد ایشان به حدیث عمر بن خطاب^۳، سعد بن ابی وقاص^۴ و ابوهریره^۵ است.
دیدگاه سوم: شیخ الاسلام ابن تیمیّه، خطابی و ابن رجب - رحمهم الله - که در گروه سوم جای دارند و ابن رجب پیرامون این مسأله بحث ارزشمندی دارند که چکیده آن بدین ترتیب است:

^۱ همان ۳۱۱.

^۲ او عبد الملک بن مهران میمونی رقی از یاران امام احمد بوده که امام وی را بیش از دیگران مورد احترام قرار می داد، در سال ۲۷۴ هجری وفات یافته است. السیر ۹۰/۱۳.

^۳ حدیث ایشان همان حدیثی است که جبریل پیرامون اسلام، ایمان و احسان از پیامبر سؤال کرد، که پیامبر خدا میان اسلام و ایمان جدایی انداخت. صحیح مسلم ۳۶/۱.

^۴ حدیث سعد این است که می گوید گروهی آمدند خدمت پیامبر خدا ایشان نیز به هریک از آنها چیزی داد جز یک نفر که از نظر من مهمتر از همه بود، رتم خدمتشان آهسته عرض کردم: چرا به فلانی ندادی به خدا قسم او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان، کمی ساکت ماندم و سپس دیدگاهم نسبت به وی قوت گرفت و باز گفتم: چرا فلانی را استثناء نمودی؟ قسم به خدا او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان؟ من از بیم اینکه مبادا وارد دوزخ گردد به او خواهم داد در حالیکه دیگران نزد من محبوبتر هستند. فتح الباری ۳۴/۳.

^۵ حدیث وی همان حدیث مشهور عمر بن خطاب می باشد بخاری ۱/۱۴۱ و مسلم ۳۹/۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

می گوید: پاره ای از واژه ها وقتی به صورت مفرد و مطلق بکاربرده شوند، شامل مصادیق متعددی خواهند شد، لذا هرگاه واژه مزبور در کنار واژه ای دیگر استعمال گردد، بر بعضی از آن مصادیق دلالت کرده و واژه دیگر نیز سایر مصادیق را دربرمی گیرد. مانند: واژه فقیر و مسکین، حالا هرگاه یکی از آنها به تنهایی استعمال گردد شامل تمام افراد نیازمند می گردد ولی اگر به هم استعمال شوند، یکی از آنها بعضی افراد نیازمند را شامل گشته و دیگری نیز سایر آنها را در برمی گیرد.

واژه ایمان و اسلام نیز چنین هستند، یعنی هرگاه به تنهایی استعمال شوند مصادیق دیگری را هم شامل می شود، ولی اگر در کنار هم بکاربرده شدند، یکی از آنها برخی مصادیق را دربر گرفته و دیگری نیز بقیه را در خود جای می دهد.

توضیحات بالا مورد تأیید عده ای از پیشوایان نیز می باشد، ابوبکر اسماعیلی^۱ در نامه ی خود به ساکنان "جبل" می نویسد: بسیاری از اهل سنت و جماعت معتقدند: ایمان مجموع گفتار و کردار است. اسلام عبارت از انجام کرداری است که خداوند بر انسان واجب نموده است، هرگاه در کنار هم استعمال گشتند هریک بر مصداق ویژه خود دلالت دارد ولی اگر به تنهایی اطلاق شدند هر کدام از آنها شامل همه مصادیق خواهد شد.

ایشان در ادامه می گویند: خطابی نیز در کتاب "معالم السنن ۳۲۱/۴" به این معنا اشاره نموده و عده ای از دانشمندان هم دیدگاه وی را پذیرفته اند.

ابن رجب در توجیه معنای مزبور می گوید: دلیل این تفکیک آن است که پیامبر خدا ﷺ در حدیث هیئت نمایندگی عبدالقیس^۲ واژه ایمان را - که به تنهایی ذکر کرده بود - چنان تفسیر فرمود که واژه اسلام را در حدیث جبریل تفسیر کرده

^۱ امام حافظ، حجت، فقیه، شیخ الاسلام ابوبکر احمد ابن ابراهیم بن اسماعیل بن عباس جرجانی اسماعیلی شافعی، شیخ شافعیان، متولد ۲۷۷ و فات ایشان ۳۷۱ بود. (السير ۲۹۲/۱۶)

^۲ مسلم در صحیح خود ۴۶/۱ روایت نموده است و در آن آمده: پیامبر ایشان را به چهار چیز دستور داد و از چهار چیز جلوگیری کرد، راوی می گوید: آنان را به اعتقاد و ایمان به خدا فرمان داد و فرمود آیا می دانید ایمان به خدا چیست؟ گفتند: خدا و پیامبرش دانانر اند، فرمود: ایمان به خدا عبارت از گواهی دادن به یکتایی او و رسالت محمد، برپایی نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و ادای خمس غنایم می باشد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

است، و در حدیثی دیگر توضیحات ایمان را برای اسلام بکار برد، چنانکه در حدیث عمرو بن عبسۀ رضی الله عنه آمده است: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیرامون اسلام از ایشان سؤال کرد، در پاسخ گفتند: اسلام این است که دلت تسلیم خدا شده و مسلمانان از زبان و دست درامان باشند، گفت: برترین دستورات اسلام کدام است؟ فرمود: ایمان برتر از همه آنها می باشد، گفت: ایمان چیست؟ فرمود: اینکه به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و روز رستاخیز اعتقاد داشته باشید.^۱

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان را برترین دستورات اسلام برشمارد و اعمال را زیر مجموعه ایمان قرار داد. بنابراین تفاوت مزبور که گفته می شود: هرگاه به تنهایی ذکر شدند باهم تفاوت ندارند ولی اگر در کنار هم بودند هر یک بر مصادیقی اطلاق می گردند، بر طرف می گردد. واقعیت این است تفاوتشان در این نکته می باشد که ایمان عبارت از تصدیق و شناخت قلبی و اسلام فرمانبرداری و گردن کچی انسان برای خدا است و آن هم از طریق انجام اعمال تحقق می یابد که اعمال نیز عین دین محسوب گردیده و خداوند در کتابش آن را اسلام نامیده است. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله هم در حدیث جبرئیل اسلام، ایمان و احسان را دین قلمداد کرد. این هم یکی دیگر از دلایل تفاوت مزبور (یعنی اتحاد مدلول در صورت ذکر یکی و اختلاف معنا به هنگام ذکر هر دوی آنها) محسوب می گردد، از این رو محققان گفته اند: هر مؤمنی مسلمان است زیرا هرگاه ایمان در درون انسانی جای گرفت و ریشه دوانید پایبند اعمال و تکالیف محوله خواهد گشت، چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: (ألا و إن فی الجسد مضغاً إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهی القلب)^۲ ترجمه: آگاه باشید در جسم انسان تکه گوشتی هست هرگاه آن تکه صلاح یابد سایر جسم نیز صلاح خواهند یافت و هرگاه فاسد گردد جسم هم فاسد می شود، آگاه باشید آن تکه گوشت قلب است {لذا هرگاه نور ایمان به دل راه یافت اثرش بر اعضا و اعمال ظاهری نیز متبلور می گردد، ولی هر مسلمانی مؤمن محسوب نمی شود، چون گاهی نور ایمان ضعیف و کم

^۱ امام احمد در مسند خود/۱۱۴ روایت کرده است.

^۲ بخاری روایت کرده است، فتح الباری/۱۲۶/۱.

سو است و کردارها متأثر از آن نخواهند شد. چنانچه خداوند می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ الحجرات: ۱۴ پس ایشان بر اساس صحیحترین آراء (که ابن عباس و دیگران بدان اعتقاد دارند) منافق به شمار نمی آیند بلکه ایمانشان ضعیف و کم رنگ بوده است^۱

بنابراین با توضیحات ارزشمند ابن رجب تفاوت میان اسلام و ایمان برایمان روشن می گردد، خداوند پاداش فراوانی را به ایشان ارزانی فرماید.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾: مؤمنان حقیقی

منظور هستند؛ یعنی کسانی که هم ایمان آوردند و هم در راه الله جهاد کردند؛ زیرا جهاد با کافران، بر ایمان کامل قلبی دلالت دارد و هر کس که برای اسلام و برپایی احکامش با دیگران جهاد کند، به طریق اولی با نفسش جهاد خواهد کرد.^۲

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾: یعنی ایمان صحیحی که مؤمنان دارند، شک و تردیدشان را دفع کرده، آن را به کلی از بین می برد و در برابر شک هایی که شیاطین جن و انس و نفس اماره القا می کنند، مقاومت می کند. این دردهای مهلک، دارویی جز ایمان، ندارند؛ چنان که بخاری و مسلم با سند خود از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت کرده اند که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ؟»^۳ یعنی: «مردم به سؤالات خود ادامه می دهند، تا جایی که می گویند: این خداست که همه چیز را آفریده است؛ پس چه کسی خدا

^۱ جامع العلوم والحکم ۲۶-۲۷.

^۲ -تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۲.

^۳ -صحیح بخاری، شماره ی: ۷۲۹۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

را آفریده است؟» در روایت دیگری آمده است: «در این صورت، باید بگوید: به الله و رسولش ایمان دارم؛ و به الله پناه ببرد و جلوتر نرود».

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - این داروی سودمند را برای این درد مهلک تجویز فرموده است؛ داروی این درد، سه چیز است: ۱ - بی اعتنایی به این وسوسه های شیطانی؛ ۲ - پناه بردن به الله از شر شیطان که آن را القا می کند تا بدین وسیله بندگان الله را گمراه کند؛ ۳ - چنگ زدن به ایمان صحیحی که هر کس بدان چنگ زند، از زمره ی کسانی ست که در امن و امان هستند؛ چون بطلان باطل، به وسیله ی چند چیز آشکار می شود: بزرگ ترین آن، دانستن این که باطل با حق منافات دارد و هر چیزی با حق تناقض و تضاد داشته باشد، باطل است.^۱

استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه خدا از آن سرچشمه می گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی شک و تردید، تلاش می کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و

۱- شجرة الإيمان، ص ۸۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت های اطرافش مشاهده می کند تاب و تحمل نمی آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می آزاد و بر او ضربات پی در پی وارد می سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می شتابد و بسیج می شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می گیرد، و انسان مؤمن اراده می کند که آن چهره نورانی و زیبای نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است.

خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می گیرد که انسان با ایمان نمی تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی اش تحمل کند و نیز نمی تواند به خاطر واقعیت های عملی و ناقص و زشت و منحرف جامعه اش از آن ایده های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می کنند. و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده ای به عقل انسان نفوذ می کند و آن را قانع و مطمئن می گرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ می کند و آن را به جنب و جوش و حرکت درمی آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار

می دهد و آن را به فعالیت وامی دارد و جهت می بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

من تعبیرات استاد احمد امین (رحمة الله علیه) را در این مقام خیلی پسندیده ام که بین «رأی» و «عقیده» تفاوت قائل شده و در جلد اول کتاب «فیض الخاطر» - می نویسد: تفاوت بسیاری است میان آن که «رأی» شما چنین و چنان باشد یا این که به چیزی معتقد باشید وقتی شما «نظر» و رأیی پیدا می کنید، آن را در مجموعه «معلومات» و «اطلاعات» خودتان قرار می دهید. اما وقتی که به چیزی «اعتقاد» و «عقیده» پیدا می کنید آن چیز در خون تان به جریان می افتد، و در مغز استخوان تان سرایت می کند، و در اعماق قلبتان به جوش درمی آید. کسی که «رأی» و «نظری» دارد، می گوید: این مطلب در «نظر» من و مطابق «رأی» من درست است، اما ممکن است در واقع نادرست باشد. این «نظریه» ای است که امروز دلایل درستی آن را تأیید کرده است، و ممکن است که فردا دلایلی عکس آن را ثابت کند. من در «نظر» خودم به خطا رفته باشم و ممکن است درست رفته باشم، اما کسی که نسبت به چیزی «عقیده» دارد، جزم و یقین و قاطعیت دارد، هیچ شک و تردید و گمان و پنداری در آن ندارد. عقیده اش را حتماً و قطعاً «حق» می داند. امروز «حق» است فردا هم «حق» خواهد بود دیگر «عقیده» او از گردونه دلیل و استدلال بدر آمده است، و از معرکه شک و تردیدها و گمان ها و پندارها خود را بیرون کشیده است.

آدمی که صاحب «رأی» و «نظر» است، سست و سرد است و حالت انفعالی دارد. اگر «نظرش» به حقیقت گرایید، لبخندی آرام و متین بر لبانش نقش می

بندد، و اگر «نظر» و «رأی» او مطابق با واقع درنیامد بازهم چه اشکالی دارد؟! پیشاپیش حسابش را کرده بود و گفته بود: «رأی» و «نظر» درست من ممکن است نادرست از آب دربیاید، «رأی» و «نظر» دیگران هم که «به نظر» من خطا می آید احتمال درست بودن دارد. اما آدم صاحب «عقیده» با حرارت و غیرتمند است، و تا زمانی که «عقیده» اش تحقق نیابد، آرام نمی گیرد ... انسان صاحب «رأی» و «نظر» بسادگی در برابر دلیل یا شبه دلیل و به اقتضای مصلحت جا به جا می شود و گاهی یکصد و هشتاد درجه می چرخد. اما انسان صاحب «عقیده» و بهترین نمونه اش شخص رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است فرموده است: «والله لو وضعوا الشمس فی یمینی، والقمر فی شمالی، علی أن أدع هذا الذی جئت به ما ترکته». «قسم به خدا اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من، و از من بخواهند آنچه را که آورده ام فروگذارم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد».

«رأی» و «نظر» یک پیکر بی جان و خاموش است و تا زمانی که «روح» عقیده در آن دمیده نشود بهره ای از حیات ندارد. «دیدگاه» و «نظریه» غار تاریکی است، و تا «عقیده» پرتوهای نورانش را بر آن نتاباند، خود تاریک است، دیگر چه رسد به این که بخواهد روشنی بخش باشد! رأی و نظریه باتلاق راکدی است که پشه ها روی سطح آن تخمگذاری می کنند، اما عقیده دریای پرموجی است که نمی گذارد حشرات پست و بی مقدار بر روی سطح آن تولید مثل کنند! «رأی و نظر» مه غلیظ و ابر تیره است و «عقیده» ستاره درخشان «ایده و نظر» دشواری ها می آفریند، و سنگ ها بر سر راه می افکند، گوش به فرمان درخواست ها و آرزوهای تن و بدن است. شبهه ها برمی انگیزد و تردیدها به وجود می آورد. اما «عقیده» به کانون خطرات و مخاطره ها می زند، و کوه ها را از جا برمی کند، و روزگار را دگرگون می گرداند و مسیر تاریخ را عوض می

کند و شک و تردید را به باد و طوفان می سپارد، و انسان را به جزم و یقین می رساند، و هرگز به چیزی غیر از منویات روح خود رضایت نمی دهد.^۱

در این آیه مبارکه صفات مؤمنان ذکر گردیده است، مؤمنان راستگوئی که به الله متعال و رسول بر گزیده او و به آنچه از الله عزوجل بر ایشان نازل گردیده ایمان و یقین کامل داشته باشند، و بدون شک و شبه ای در راه اسلام مال و جان خویش را قربانی مینمایند و از هیچ فداکاری دریغ نمی ورزند به درستی که اعمال آنها نشان میدهد که ایمان در اعماق قلبهای آنها جا گرفته است.

در حدیثی که صحیح مسلم از عمر فاروق روایت مینماید آمده که ایشان روایت فرمودند: «بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مَنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ، وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»، قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ، قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ» قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَتِهَا، قَالَ: «أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ»، قَالَ: ثُمَّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ

تفسیر عون المنان (۲۹)

مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنْ السَّائِلُ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهُ جَبْرِيلُ أَتَاكُمْ يَعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ» (صحیح مسلم) «در حالیکه ما خدمت پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نشسته بودیم ناگهان مردی ظاهر شد که لباسهایش به شدت سفید و موهایش شدیداً سیاه بود، هیچ نشانه ای از آثار سفر بر او دیده نمی شد، و نه هم کسی از ما او را می شناخت! جلو پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - همچنانکه پیامبر نشسته بودند دو زانو نشست و زانوهایش را به زانوهای پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - چسپاند. و دستهایش را به بر روی رانهایش گذاشته گفت: ای محمد! مرا از اسلام آگاه ساز، آن حضرت فرمودند: اینکه گواهی دهی که هیچ معبود بر حقی جز الله یگانه وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده الله است، و نماز را برپا داری و زکات پردازی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی داشتی حج بیت الله را ادا نمایی. گفت: راست گفتم. تعجب کردیم چگونه هم از ایشان می پرسد و هم تأیید میکند! گفت: مرا از ایمان آگاه ساز؟ فرمودند: اینکه به الله و فرشتگان و کتابها و رسولانش و به روز قیامت و به تقدیر اعم از خیر و شر آن ایمان و باور داشته باشی. گفت: مرا از احسان آگاه ساز. فرمودند: اینکه الله را طوری بپرستی که گویا او را میبینی چون اگر تو او را نمی بینی او قطعاً ترا میبیند. گفت: از قیامت مرا خبر ده. فرمودند: در این باره سؤال شونده از سؤال کننده بیشتر نمی داند. گفت: از نشانی های آن مرا خبر ده، فرمودند: اینکه کنیز ارباب خودش را بزاید، و اینکه ببینی چوپانان تنگدست با پای لخت و عریان در ساختن ساختمانها بر یکدیگر فخر می ورزند. راوی می فرماید: آنگاه آن غریبه راهش را گرفته رفت، ما اندکی درنگ کردیم آنگاه حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: ای عمر، آیا میدانید سؤال کننده کی بود؟ گفتیم: الله و رسولش دانانترند، فرمودند: جبرئیل! آمده بود تا به شما دیتان را بیاموزد».

تفسیر عون المنان (۲۹)

برادر و خواهر گرامی! ایمان این است که دل، الله و پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - را تصدیق کند و باور داشته باشد، تصدیق و باوری که در آن شک و تردیدی راه ندهد، تصدیق و باوری که ثابت و مطمئن باشد و لرزان و پریشان نگردد، و وسوسه ها بدان راه نیابد، و دل و خرد در باره آن متزلزل و نگران نشود. آن ایمانی که جهاد با مال و جان در راه الله از آن سرچشمه بگیرد.

قلب انسان وقتی شیرینی این ایمان را بچشد و بدان اطمینان پیدا کند، و بر آن ثابت و ماندگار گردد، حتما برای پیاده کردن حقیقت ایمان در خارج از محوطه جان و دل خود برمی خیزد و به تلاش می ایستد، و در راه پیاده کردن آن در زندگی واقعی، لحظه ای از پای نمی نشیند. آری مؤمن واقعی آن جهان بینی زیبایی را که از ایمان در دل اوست را به جهان واقعیت و سایر بشریت عرضه می دارد.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲)﴾ (الأنفال: ۲) «جز این نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد الله به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدید آمدن ترس و بیم از الله در هنگام یاد پروردگار یکتا، از نشانه های مؤمنان است. «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات الله بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می کنند» نه بر دیگری. توکل بر الله سپردن کار به اوست، از همین رو، سعید بن جبیر - رضی الله عنه - فرموده است: «توکل بر الله عزوجل، همه ایمان است».

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)﴾ (الأنفال: ۳ - ۴) «آنان که نماز بر پا می دارند و از آنچه به ایشان داده ایم، انفاق می کنند. چنین کسانی به راستی

تفسیر عون المنان (۲۹)

مؤمن هستند. آنها نزد پروردگارشان از درجاتی بالا و آمرزش و روزی نیک و فراوان برخوردارند».

یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از الله عزوجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می کنند. برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود از بعضی دیگر برتر است.

خلاصه اینکه مؤمنان کسانی هستند که:

۱. چون نام الله متعال در میان آید از هیبت و خوف به لرزه افتند.
۲. با شنیدن آیات و احکام الهی ایمان و یقین ایشان استوارتر شود.
۳. اعتماد و توکل اصلی آنها جز به الله متعال بر احدی نیست.
۴. در پیشگاه او سر بندگی فرود آورده با تمام وجود نماز را بر پا می دارند.
۵. دارایی و هستی خود را در راه الله متعال صرف می کنند و اینانند مؤمنان کامل، صادق و راسخ و ایشانند که به مقامات و مراتب بزرگ قرب الهی فائز می گردند.^۱

تصحیح عقیده:

برای اینکه این اصول، به عنوان عقیده قرار بگیرند، ضروری است که به صورت قطعی و بدور از هر گونه شک و تردید آنها را بپذیریم؛ پس اگر درباره‌ی آنها اندکی شک و گمان داشته باشیم، عقیده بشمار نمی‌روند؛ بلکه ظن و گمان- اند. صاحب المعجم الوسیط درباره‌ی عقیده می‌گوید: العقیدة: الحكم الذی لا یقبل الشک فیه لدی معتقده.^۲

۱- تجلی أخلاق در سوره‌ی حجرات، ص: ۶۲.

۲- المعجم الوسیط (۶۱۴/۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

عقیده عبارت از حکمی است که از دیدگاه فرد معتقد به آن، هیچگونه شکی در آن وجود نداشته باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ [حجرات: ۱۵] (مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند؛ سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند).

و می‌فرماید: ﴿الْمَرْءُ الَّذِي كَتَبَ لِرَبِّهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [بقره: ۱-۲] (الف و لام و میم از حروف مقطعات هستند؛ هیچ شک و تردیدی در این کتاب وجود ندارد و راهنمای پرهیزگاران است). و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل عمران: ۹] (پروردگار ما! تو مردم را در روزی که هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد، جمع خواهی نمود و باید بدانید که خداوند خلاف وعده نمی‌کند). همچنین خداوند در سوره‌ی توبه مشرکان را به سبب شک و گمانهایشان مذمت و سرزنش مینماید و می‌فرماید: ﴿وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [توبه: ۴۵] (دل‌هایشان دچار شک و تردید شده است؛ و آنان در این شک و تردیدشان، متحیر و سرگردانند).

﴿قُلْ أَنْتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يُعَلِّمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

مصلحتاً مسلمان شده بودند و این کیفیت باطنی آنها هنگامی فاش گردید که نزد پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آمده خواسته های گوناگون خود را مطرح میکردند و آنچنان حق خود را مطالبه می کردند، که گویا با اسلام آوردن خود بر پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - منت گذاشتند!

ابن عباس - رضی الله عنهما - بیان کرده اند که یکبار در زمان قحطی آنها به مدینه آمدند در حالیکه از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - طلب کمک مالی می کردند، و چند بار به رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - گفتند: ما بدون جنگ و درگیری مسلمان شدیم و مثل فلان و فلان قبائل با شما نجنگیدیم، منظور آنها این بود که نجنگیدن آنها با پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - و اسلام آوردن آنها متنی است که باید ارج نهاده شود، و مؤمنان باید عوض آنرا بدهند.^۱



فوائد آیات (۱۴-۱۸):

۱. ایمان عمل قلبی و امر پوشیده و باطنی است و اسلام اعمال اعضا و جوارح و امر آشکار و ظاهری است کسی که به حق و راستی ایمان آورده در اسلام داخل شده و اسلامش صحیح می شود و کسی که در اسلام بدون ایمان قلبی داخل شود، او منافق و کافر بوده و جایگاهش آتش دوزخ است.
۲. کسی که به طور صحیح اسلام آورد مؤمن گفته می شود و هر کسی که به طور صحیح ایمان آورد مسلمان است، لذا جواز دارد که لفظ مؤمن بر مسلم و لفظ مسلم بر مؤمن اطلاق و به کار برده شود، مشروط بر این که ایمان و اسلام شخص به صورت درست و صحیح صورت گرفته باشد.
۳. هر کسی که به صدق و راستی به اسلام درآید، گرچه قبلاً نفاق داشته و با اسلام مبارزه کرده باشد، خداوند مزد اطاعتش از خدا و رسول را ضایع نمی گرداند، به شرطی که اسلام او به راستی و صداقت باشد همانا خداوند بر بندگان خود بخشاینده است و بر مؤمنین فرمان بردار، مهربان است.

۱- تجلی أخلاق در سوره ی حجرات، ص: ۶۲.

۴. از جمله ی منت‌هایی که خداوند بر گردن ما دارد و منت خاص الهی است ایمان است.

۵. یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات این است که تصور کنی طاعت و عبادت برای الله، به خاطر نعمت‌هایی است که او سبحانه به تو داده است! بلکه عبادت برای خودت است و همین عبادت نیز، خودش یکی از نعمت‌های الهی است.

۶. یکی از شروط کلمه، همان یقینی است که منافی با شک و تردید باشد؛ یعنی گوینده‌ی لا إله إلا الله بدان یقین داشته باشد، آن هم یقینی قطعی و مسلم و بدون هیچ شک و تردیدی و یقین یعنی علم تمام و کمال. در صحیح مسلم در حدیثی به نقل از ابو هریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «گواهی می‌دهم به این که معبودی جز الله نیست و [گواهی می‌دهم به این که] من فرستاده‌ی الله هستم. [بدانید که] هر کس با این دو کلمه خدا را ملاقات کرده و شکی در آنها نداشته باشد حتماً وارد بهشت می‌شود»^۱.

همچنین در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس را در پشت این باغ ملاقات می‌کنی که با یقین قلبی به لا إله إلا الله گواهی می‌دهد، وی را به بهشت مژده بده»^۲. ایشان اخلاص را شرط [ورود به بهشت] دانسته است.

۷. مقام پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار بلند و عالی است این مقام را الله به او داده است، او بنده و رسول الله و بطور کلی برترین خلق است، او فرستاده الله به سوی تمام جن و انس است، بزرگترین پیامبران و آخرین آنها است، هیچ پیامبری بعد از او نمی‌آید.

۱- صحیح مسلم (شماره: ۲۷).

۲- صحیح مسلم (شماره: ۳۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

الله سینه او را گشوده و نام و یاد او را بلند آوازه کرده است. و ذلت و خواری را سزای کسی قرار داده که با اوامر او مخالفت کند، صاحب مقام محمودی است که الله متعال درباره آن می فرماید: «تا پروردگارت تو را به مقامی محمود [شفاعت عظمی] برساند» الإسراء: ۷۹.



خلاصه [درسه‌ها و ندرزها] از سوره‌ی حجرات

ازآیه‌ی (۱) تا آیه‌ی (۴):

- مشروعیت مهربانی با مؤمن، و خشونت با کافر محارب.
- اتحاد و همکاری از خصوصیات اخلاقی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.
- هر کس نفرتی از صحابه کرام در دل داشته باشد باید از کفرش ترسید و پرهیز کرد.
- وجوب مؤدب بودن در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم، و سنت ایشان، و وارثانش (علما).

ازآیه‌ی (۵) تا آیه‌ی (۱۱)

- وجوب تحقیق از صحت اخبار، به خصوص اخباری که گوینده اش به فسق متهم است.
- وجوب برقراری سازش میان مسلمانانی که با یکدیگر در پیکار هستند، و مشروعیت پیکار با گروهی که بر تجاوز اصرار ورزد و صلح را نپذیرد.
- از جمله حقوق برادری ایمانی: ایجاد سازش میان نزاع کنندگان، دوری از تمسخر و خواندن یکدیگر با لقب های بدی که احساسات را جریحه دار میکند.

ازآیه‌ی (۱۲) تا آیه‌ی (۱۸)

- بدگمانی به اهل خیر گناه است، و پرهیز از اهل شر با گمان بد به آنها جایز است.
- یکی بودن اصل و نَسَبِ انسانها می طلبد که به نسب های شان فخر فروشی نکنند.
- ایمان، یک لفظ خالی و بدون اعتقاد نیست، بلکه اعتقاد به قلب، و سخن به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

– هدایتِ توفیق فقط به دست الله و بخششی از جانب او تعالی است و هیچ کس حقی در این مورد ندارد.



تفسیر و ترجمہ سورہ یق

مقدمه

سوره (ق) مکی است. این سوره دارای (۳) رکوع، و (۴۵) چهل و پنج آیت، و (۲۷۶) دو صد و هفتاد و شش کلمه، و (۱۵۲۵) یک هزار و پنج صد و بیست و پنج حرف، و (۷۵۵) هفت صد و پنجاه و پنج نقطه است.

نام‌های سوره: برای این سوره، سه نام ذکر کرده اند:

۱. سوره ی ق.

اینکه، چرا این سوره را «ق» می نامند؟!

ق: چون الله عزوجل این سوره را با این حرف آغاز نموده است.

۲. سوره ی باسقات.

۳. سوره ی ق و القرآن المجید.^۱

فضائل سوره: وعن عبید الله بن عبد الله أن عمر بن الخطاب -رضی الله

عنه- سأل أبا واقد الليثی: ما كان یقرأ به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فی الأضحی والفطر؟ فقال: كان یقرأ فیهما بـ «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ» و «اقتربت السَّاعَةُ وَأُنشِقَ الْقَمَرُ» [أخرجه مسلم].

یعنی: «عمر بن الخطاب از ابو واقد لیثی پرسید که قرائت رسول الله صلی الله علیه وسلم در عید فطر و قربان چی بود؟! گفت: تلاوت می کرد در (عید فطر و قربان) «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ» و «اقتربت السَّاعَةُ وَأُنشِقَ الْقَمَرُ» را.

ام هشام بنت حرث بن نعمان گوید: «ما حفظت ق إلا من فی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مما یخطب بها علی المنبر»^۲. یعنی: «سوره ق را حفظ

۱- الدرر فی مقاصد السور: (۲۲۸/۲).

۲- متفق علیه: خ (۲/۴۱۴/۹۳۴)، م (۲/۵۸۲/۸۵۱)، نس (۳/۱۰۴)، جه (۱/۳۵۲/۱۱۱۰)، د (۳/۴۶۰/۱۰۹۹) باختصار، ت (۲/۱۲/۵۱۱۱) بنحوه.

تفسیر عون المنان (۲۹)

نکردم مگر از زبان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که هنگام خطبه بسیار آنرا بر منبر تکرار می کرد».

وَعَنْ أُمِّ هِشَامِ بِنْتِ حَارِثَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: «مَا أَخَذْتُ ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱)﴾ [ق: ۱] إِلَّا عَنِ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقْرَؤُهَا كُلَّ جُمُعَةٍ عَلَى الْمَنْبَرِ إِذَا خَطَبَ النَّاسَ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

ترجمه: ام هشام بنت حارثه رضی الله عنها می گوید: سورهی ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱)﴾ [ق: ۱] را حفظ نکردم، مگر از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم؛ هر جمعه هنگامی برای مردم خطبه می داد، روی منبر آن را می خواند. مسلم روایت کرده است.

آنچه که از این حدیث دانسته می شود:

۱. استحباب قرائت سورهی «ق» یا حصه‌ی آن در خطبه‌ی جمعه. و این [اغلباً] از عادت و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام ارایه خطبه بود.
۲. البته، سبب اختیار این سوره در خطبه‌ی جمعه بدین خاطر بوده است که در آن سوره خیر و شر انسان، و بیان مرگ و بعث، و ذکر جنت و جهنم و سایر مواضع شدید و زواجر مؤکد در این سوره بیان شده است که بالای شنوندگان و مخاطبین تأثیر بسزایی دارد.
۳. در این حدیث، مشروعیت قرائت از قرآن در خطبه است، تا جایی که برخی از اهل علم آنرا واجب می پندارند، و حنابله گفته اند: لازم است که با خطبه‌ی آیاتی از قرآن کریم خوانده شود.
۴. از بزرگترین مواردی که بالای مخاطبین تأثیر می گذارد؛ ذکر مرگ، بعث و جزاء است، و بوسیله‌ی ایراد این مورد قلب‌ها نرم می گردند، و نفس میل و رغبت خود را از دنیا و لذات آن دور می کند.

۵. از لابلاي اين حديث دانسته مي شود كه خطبه‌ي شخص، برگرفته از وحی باشد، نه اينكه خطيب هرچه هوي وهوسش براي او القا كند، او براي مردم ايراد نمايد!! از دير زماني امت را قصه گويان وفكاهي گويان در عقب ماندند.^۱

شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله مي گويد: از آنجا كه اين سوره اصول ايمان را در خود جاي داده است پيامبر صلي الله عليه وسلم آنرا در اجتماعات بزرگ قرائت مي كرد؛ چنانكه آنرا در خطبه‌ي جمعه و نماز عيد مي خواند و در نماز صبح بسيار قرائت مي كرد.^۲

ربط و مناسبت اين سوره با سوره‌ي قبلي:

۱. موضوع اساسي سوره‌ي حجرات، آداب اجتماعي بود؛ چون سوره مدني است از تشريع احكام و آداب بحث مي كند و اين سوره بر اساس اينكه مكی است مسائل اعتقادي را با تفصيل و دلايل ارايه نموده است.

۲. در بيان سوره‌ي پيشين سخن از ايمان ظاهري منافقان بود كه در قلب باور نداشتند؛ در آغاز اين سوره سه اصل از اصول ايمان مورد بحث قرار گرفته است: ايمان به قرآن، ايمان به رسالت، و ايمان به معاد و زندگي مجدد.^۳

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: اين سوره با موضوع قرآن شروع می

شود: ﴿ق. وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱)﴾ [ق: ۱] «ق. سوگند به قرآن مجيد (كه تو پيامبر الله عزوجل هستي)

و در پايان سوره نيز به موضوع قرآن مي پردازد: ﴿تَنْحُنُّ اَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدَ (۴۵)﴾ [ق: ۴۵] « ما به آنچه

۱) توضیح الأحكام: (۵۸۶/۲) با اندکی اضافات.

۲- الجامع الکلام: (۸۳/۵).

۳- تفسیر تبیان: (۱۷۸/۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

می گویند داناتریم و تو بر آنان چیره و مسلط نیستی. پس کسی را که از هشدار من می ترسد با قرآن پند ده».

هدف از بیان این موضوع این است که این سوره‌ی قرآن به زنده شدن دوباره‌ی پس از مرگ می پردازد و بیان مجازات در آن بیشتر از پاداش ها است.^۱

مقاصد سوره:

- زنده شدن دوباره‌ی مردگان.^۲
- بیدار کردن دل‌های غافل، برای درک حقایق و دلایل و مناظر رستاخیز و جزا.^۳

این سوره، گرایش های سه گانه‌ی که انسان را نابود می سازند بیان می کند: الف) نفسی که انسان را به بدی ها فرمان می دهد و در اینجا با وسواس بیان شده است. (۱۶)

ب) وسوسه های شیطان. (۲۳)

ج: غفلت و رویگردانی از فراگیری دین. (۳۷).^۴

بخش‌ها [و محتوایی] از سوره:

۱. بیان استدلال‌های در جهان هستی برای اثبات زنده شدن پس از مرگ (۱۱-۶)
۲. یادآوری سرانجام تکذیب کنندگان پیشین.
۳. سیطره‌ی علم الله تعالی بر پیدا و پنهان اعمال انسان و حسابرسی آنها.
۴. بیان موضوع روز آخرت و اختلاف دیدگاه ها و مناقشه‌ی کافران درباره‌ی آن.

۱- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۱۰.

۲- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۱۰.

۳- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۶.

۴- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۱۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۵. بیان وعده‌ی بهشت به مؤمنان.
۶. نماز و ذکر الله از بزرگترین عواملی هستند که در صبر کردن به انسان یاری می‌رسانند.
۷. بیان استدلال‌های قوی قرآنی و بیان مجازات‌ها و پاداش‌ها.^۱



۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۰.

تفسیر وترجمه آیات (۱-۱۱) سورہ یق
« انکار ستاخیز توسط مشرکان ، وتردید بر آنها ».

مقصد آیات (۱-۱۱): «انکار المشرکین البعث والرّد علیهم»، (انکار رستاخیز توسط مشرکان، و تردید بر آنها).

ترجمه آیات (۱-۱۱):

﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أَمْ دَأَمْتَنَا وَكُنَّا ثُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴) بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵) أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹) وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿وَالْقُرْآنِ﴾: به قرآن قسم است که مبعوث می شوید.
- ﴿رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾: حیات دوباره غیر ممکن است.
- ﴿أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾: کاری پریشان و اضطراب آور.
- ﴿فُرُوجٍ﴾: شکافی.
- ﴿الْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا﴾: زمین را برای استقرار بر آن گسترش دادیم.
- ﴿رَوَاسِيَ﴾: کوه‌های استوار که زمین را از تکان خوردن منع می کنند.
- ﴿زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾: نوع زیبا و شاداب.
- ﴿عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾: بنده‌ای که با باور کامل به قدرت ما به ما رجوع کند.

- ﴿حَبَّ الْخَصِيدِ﴾: دانه گیاهی که درو می شود.
- ﴿وَالْتَخَلَ بَاسِقَتِ﴾: درخت بلند و تناور خرما.
- ﴿لَهَا طَلْعُ﴾: خرمای که هنوز در غلاف است.
- ﴿نَضِيدُ﴾: متراکم یکی بالای دیگری.
- ﴿كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾: همینگونه است زنده شدن بعد از مرگ هنگام رستاخیز.

ترجمه:

- قاف، سوگند به قرآن مجید. (۱)
- بلکه به شگفت آمدند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سوی آنان آمد. پس کافران گفتند: این چیز شگفتی است. (۲)
- آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم (برانگیخته خواهیم شد؟) چنین بازگشتی بعید است! (۳)
- به راستی آنچه را که زمین از آنان می کاهد می دانیم و نزد ما کتابی نگهدارنده است. (۴)
- بلکه آنان حق را چون برایشان آمد دروغ انگاشتند و آنان در کاری پریشان هستند. (۵)
- آیا بر فرزندان به آسمان ننگریسته اند که ما چگونه آن را ساخته و آراسته ایم و در آن هیچ شکافی نیست؟! (۶)
- و زمین را گسترده و کوه های محکم و پابرجایی را در آن فرو افکنده ایم و در آن از هر نوع (گیاه) پسندیده رویانده ایم. (۷)
- (این ها را) برای راهنمایی و پند دادن هر بنده توبه کننده ای مقرر داشته ایم. (۸)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- و از آسمان آب پر برکتی را بارانده و بدان باغ ها رویانده ایم، و دانه های کشتزارهایی را برآورده ایم که درو می گردد. (۹)
- و درختان بلند خرما که آن میوه ای انباشته برهم دارد. (۱۰)
- (آن را) برای روزی بندگان (آفریده ایم) و با آن سرزمین پژمرده را زنده کرده ایم. رستاخیز (نیز) بدینسان است. (۱۱)

تفسیر مختصر آیات (۱-۱۱):

﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ [ق: ۱]: سخن در مورد حروف شبیه این حرف در

ابتدای سوره بقره بیان شد. الله به قرآن کریم به سبب معانی و خیر و برکت زیادی که در آن وجود دارد سوگند یاد فرمود؛ که به طور قطع در روز قیامت برای حسابرسی و جزا برانگیخته خواهید شد.

﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾

[ق: ۲]: سبب خودداری آنها این نیست که دروغگویی تو را گمان میبرند؛ زیرا از راستگویی تو آگاه هستند، بلکه از این امر در شگفت هستند که رسولی انذار دهنده از جنس خودشان و نه از جنس فرشتگان نزدشان بیاید، و از روی تعجب گفتند: آمدن رسولی از جنس بشر به سوی ما امر شگفتی است!

﴿أءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ [ق: ۳]: آیا وقتی مردیم و خاک

شدیم برانگیخته میشویم؟! این رستاخیز و بازگشت زندگی به بدنهایمان پس از اینکه پوسید امری دور از انتظار است، و امکان وقوع آن وجود ندارد.

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ [ق: ۴]: به

تحقیق ما آنچه را که زمین از اجسادشان پس از مرگشان میخورد و از بین می برد، میدانیم، و ذره ای از آن بر ما پوشیده نمی ماند، و کتابی نگهدارنده هر

تفسیر عون المنان (۲۹)

چیزی که الله آن را در زندگی و پس از مرگشان برای آنها مقدر کرده است نزد ماست.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ﴾ [ق: ۵]: بلکه این

مشرکان قرآن را وقتی رسول آن را برایشان آورد تکذیب کردند، بلکه آنها پریشان هستند و لحظه ای ثابت و استوار نیستند.

الله پس از بیان انکار رستاخیز توسط مشرکان، دلایل وقوع آن را برایشان

یادآوری کرد و فرمود: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا

وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ [ق: ۶]: آیا این تکذیب کنندگان رستاخیز به آسمان بالای

سرشان نیندیشیده اند؛ که چگونه آن را آفریدیم و بنا کردیم و آن را با ستارگانی که در آن قرار داده ایم آراستیم، و هیچ شکاف در آن وجود ندارد تا آن را معیوب نشان دهد؟! پس کسیکه این آسمان را آفریده از برانگیختن مردگان به صورت زنده ناتوان نیست.

﴿وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَیْعٍ﴾

[ق: ۷]: و زمین که آن را مناسب سکونت گستراندیم، و کوههایی ثابت در آن

قرار دادیم تا نلرزد، و از هر صنف از گیاهان و درختان خوش منظر در آن رویاندیم.

﴿تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ﴾ [ق: ۸]: تمام موارد مذکور را آفریدیم تا

مایه بینش و یادآوری باشد برای هر بنده ای که با طاعت به سوی پروردگارش بازمی گردد.

﴿وَوَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴾ [ق: ۹]:

و از آسمان آبی با منفعت و خیر زیاد فرو فرستادیم، آنگاه با آن آب باغها رویاندیم، و از دانه جو و سایر مواردی که درو می کنید رویاندیم.

﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ﴾ [ق: ۱۰۰]: و با آن درختان بلند قامت و

مرتفع خرما آفریدیم، که شکوفه هایی مترکم بر روی هم دارد.

﴿رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾ [ق: ۱۱]: این موارد

را برای روزی بندگان رویانیدیم تا از آن بخورند، و با آن آب زمینی بدون گیاه را زنده کردیم. همانگونه که با این باران زمینی بدون گیاه را زنده کردیم مردگان را زنده میکنیم، و آنها را زنده درمی آوریم.



تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۱):

﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ * بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ

هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾: قسم به آن قرآنی که از ترکیب چند کلمه و حروف به

وجود آمده و با تناسب خاصی به یکدیگر متصل و مرتبط شده و کلامی مملو از خیر و برکت به وجود آورده اند؛ کلامی که اثبات می کند خداوند متعال قادر است و می تواند انسان را دوباره زنده کند و او را به دادگاه خود احضار کند و محاکمه نماید و یقیناً این کار را هم خواهد کرد. این آیات انسان را متوجه این مطلب می کنند که او در دنیا مورد آزمایش و امتحان خداست و خدا هرگز او را به حال خود رها نکرده، بلکه برنامه ی چگونه زیستن را برایش فرستاده و او در برابر خدا، مکلف است و بعد از مرگ و زنده شدن، به تناسب چگونه زندگی کردنش در دنیا، جزا و پاداش داده خواهد شد. آیاتی که هر اعتراض و ایرادی را بر این مطلب (روز قیامت و دوباره زنده شدن انسان) رد می کنند و آن را باطل می دانند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

آیاتی که مردم را خطاب قرار می دهد و می فرماید: هر که خواهان خیر و دست یابی به حق و واقعیت است، باید به این قرآن ایمان بیاورد و این کتاب برای هدایتش کافی است. اما آیا مردم این گونه اند و این قرآن را برای خود کافی می دانند؟ و آیا با شنیدن این قرآن ایمان می آورند و تسلیم می شوند و در مسیر بندگی الله قرار خواهند گرفت؟

﴿المجید﴾: مجید، وسیع ترین و بزرگترین صفت و شایسته ترین واژه ای است که قرآن با آن توصیف می شود... این موضوع، موجب می شود که انسان به صورت کامل از قرآن پیروی کند و بی درنگ به آن گردن نهد و شکر الله را در قبال این نعمت به جای آورد.^۱

امام فخرالدین و دیگران گفته اند: فواصل قرآن از این دو قسم بیرون نیست، بلکه در تمثال و متقارب منحصر است، وی گفته: و با این مذهب شافعی بر مذهب ابوحنیفه رجحان می یابد در اینکه سوره ی الفاتحه را با بسمله هفت آیه شمرده است، و (صراط الذین) را تا آخر سوره یک آیه شمرده است؛ و کسی که (انعمت علیهم) را آیه ششم بحساب آورده، قولش مردود است؛ زیرا که با فاصله های سایر آیات سوره شباهت ندارد نه با تمثال و نه با تقارب، و رعایت تشابه در فواصل لازم است.^۲

﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ

عَجِيبٌ﴾: خیر [هرگز چنین نیست]، آنان از این که فردی از خودشان بیاید و اعلان خطر کند و به آنان هشدار دهد و بگوید که [بیهوده آفریده نشده اید بلکه] مسئولیتی هست و قیامتی وجود دارد و روزی خواهد آمد که مورد بازخواست قرار خواهید گرفت و به دادگاه الله احضار می شوید، مات و مبهوت شده و در

۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۳.

۲- الاتقان: (۳۴۶/۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

تعجب هستند که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چگونه ممکن است فردی از خود آن‌ها با خدا تماس داشته باشد و چنین خبری را از سوی او برایشان بیاورد. [چرا؟] زیرا خود آن‌ها توانایی چنین ارتباطی را نداشته و چنین تصور می‌کنند که کسی هم نمی‌تواند و شایستگی این ارتباط را ندارد. آنان همه را چون خود می‌بینند. حال وقتی کسی (پیامبر) می‌آید و به آنان چنین خبری می‌دهد و آنان را نسبت به آن چه پیش رو دارند هشدار می‌دهد، هرگز او را تصدیق نمی‌کنند و می‌گویند: چون تو بشری هم چون ما هستی و ما از چنین مسایلی بی‌خبریم؛ بنابراین هرگز به تو باور نمی‌کنیم و سخنانت را نمی‌پذیریم.

﴿فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ «پس کافران گفتند: این، چیز عجیبی است» آنان که حق برایشان روشن شد ولی از پذیرش آن خودداری کردند و نپذیرفتند و نخواستند در زندگی، حق جلوه‌گر شود، گفتند: آن چه تو از آن خبر می‌دهی چیز بسیار عجیب و غیرممکنی است.

کوه خیال «قاف» و پیدایش زلزله‌ها!!

تعدادی از مفسران در توضیح آیه: «ق والقرآن المجید» [ق: ۱] اسرائیلیاتی را نقل کرده‌اند. نویسنده کتاب «الدر المنثور» و دیگران روایات بسیاری را از ابن عباس بیان کرده‌اند؛ از جمله اینکه می‌گوید: الله عزوجل در پشت این زمین، دریایی که آن را احاطه می‌کند، آفرید و در اطراف آن دریا، کوه «قاف» را به وجود آورد که آسمان دنیا بر رویش قرار دارد. سپس در پشت آن کوه مانند این زمین ساخت و این گونه ادامه یافت تا هفت زمین، هفت دریا، هفت کوه و هفت آسمان آفرید. نسبت دادن روایت فوق به ابن عباس نادرست به نظر می‌رسد، زیرا دارای انقطاع سند است و می‌توان گفت که همان راوی محذوف باعث

تفسیر عون المنان (۲۹)

مصیبت شده و اگر صحت این روایت را بپذیریم، باز هم تردیدی در اسرائیلی بودنش وجود ندارد.

ابن ابی الدنيا و ابوالشیخ از ابن عباس چنین روایت می کنند: الله عزوجل کوه «قاف» که اطراف زمین را فرا گرفته و ریشه هایش متصل به سنگی است که زمین بر روی آن قرار دارد را آفرید و هر گاه بخواهد که سرزمینی تکان بخورد، به کوه مذکور دستور می دهد تا ریشه متصل به آن سرزمین را تکان دهد و در نتیجه، فقط همان منطقه می لرزد. چنانکه قرافی می گوید، تمامی این موارد نادرست بوده و بر سخنی که دلیل ندارد نمیتوان اعتماد کرد و این روایات از افسانه های اسرائیلی و آمیخته با دروغ، تغییر و تحریف است که این بزرگان را فریب داده است و یا آنان از روی خوش گمانی آنها را پذیرفته اند و چون عجیب بوده، به روایتشان پرداخته اند در حالی که اعتقادی به صحت آنها نداشته اند. الله عزوجل را سپاس می گوئیم که افرادی از عالمان اسلامی این سخنان باطل را رد نموده اند و قبل از پیشرفت علوم تجربی و... بطالن چنین مطالبی را گوشزد کرده اند. جای تعجب است که ابن حجر هیتمی در پاسخ به سخن قرافی می گوید: روایات منقول از ابن عباس به شیوه حافظان حدیث و گروهی از کسانی که ملتزم به تخریح احادیث صحیح بوده اند، بیان گشته است و حکم سخن صحابی در جایی که عقل را مجالی نیست، مانند حکم حدیث پیامبر است. من در جواب هیتمی می گویم: تخریح کسی که ملتزم به صحت است، حجت به شمار نمی رود و چه بسا فردی که خود را ملتزم به کاری می داند، اما به قولش عمل نمی کند و کارش را به طور کامل انجام نمی دهد! گاهی اوقات فرد عادل نیز اشتباه و نسیان می کند. علاوه بر این، دیدگاه عالمان متفاوت است و حاکم با آن همه بزرگی و احترام، احادیثی را صحیح دانسته است که ذهبی و دیگران آنها را جعلی می دانند. همچنین ابن جریر بر خلاف منزلت و جایگاهش، روایاتی را در تفسیر خود آورده است که حافظان حدیث آنها را جعلی

و دروغ می دانند. اگر بپذیریم که چنین سخنانی از ابن عباس نقل شده است، باز هم چنانچه بارها گفته ام، امکان دارد که این مطالب از اسرائیلیات باشد. هرگز این سخن را نمی پذیریم که گفته شود چنین روایاتی مانند احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است، چون محدثان محقق می گویند: زمانی سخن صحابی در جایی که مجالی برای عقل نباشد، همچون حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم به شمار می رود که آن صحابی مشهور به شنیدن از اهل کتابی که مسلمان شدند، نباشد، اما ابن عباس ها از آنان علم آموخت.

علاوه بر این، از هیتمی و پیروان دیدگاهش می پرسم: چه فایده ای دارد نقل چنین روایاتی که حتی مورد قبول دانش آموزان مدارس قرار نمی گیرد، چه رسد به اینکه مورد پذیرش عالمان واقع شود؟! تایید این گونه روایات، عصمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را خدشه دار می سازد و فقط در دورانهای نادانی و خرافات بود که نقل چنین مواردی ممکن به نظر می رسید، اما امروزه فضانوردان اطراف زمین را گشته اند و دیده اند که زمین بدون داشتن ستون، در هوا معلق است و هیچ کوه، دریا و صخره ای وجود ندارد که زمین بر روی آن قرار گرفته باشد. بنابراین اسرائیلیات موجود با آنچه دیده و مشاهده شده است، منافات دارد، پس چگونه آنها را باور کنیم؟!

الله عزوجل آلوسی را رحمت کند که می گوید: من دیدگاه قرافی را در این زمینه می پذیرم که چنین کوهی مشاهده نشده است و دانشمندان چندین مرتبه تمام خشکیها و دریاهای زمین را بر مدار رأس السرطان گشته اند و اثری از این کوه را مشاهده نکرده اند. نادرست دانستن چنین روایاتی - هر چند تعدادی از روایانشان ملتزم به تخریح احادیث صحیح باشند - آسانتر و بهتر از تکذیب امور محسوس و قابل مشاهده است. زلزله ها نیز ربطی به این کوه ندارند، بلکه

۱- هدف نویسنده دوران های نادانی اهل کتاب پس از تحریف کتابهای آسمانی بوده زیرا دوران حکومت مسلمانان زمانه ی پیشرفت و شکوفایی بود.

تفسیر عون المنان (۲۹)

حرارت زیاد در داخل زمین بخارهایی را تولید می کند که باید خارج شوند و فشار آنها بر لایه های محکم زمین باعث تکان و لرزه می شود و کسی که ذره ای انصاف داشته باشد، هرگز این مورد را انکار نخواهد کرد.^۱ من نمی دانم که اگر امام آلوسی در دوره ما زندگی می کرد و از این سفرهای عجیب فضایی آگاه می شد، چه می گفت؟! باید که هر فرد مسلمانی همچون امام آلوسی، برخوردار از عقلی تیزبین و باز و دوراندیش باشد.

اکنون به سخن حافظ نکته سنج که تقریباً پنج قرن جلوتر از آلوسی می زیسته است^۲، دقت کن که در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: «از پیشینیان حکایت شده که «قاف» نام کوهی در اطراف زمین است، ولی به نظر می رسد که این سخن از افسانه های بنی اسرائیل بوده که به برخی مردم رسیده است، چون عالمان روایت مطالبی از بنی اسرائیل که قابل تصدیق یا تکذیب نباشد را جایز می دانستند. از دیدگاه من، این روایت و روایاتی مانند آن، ساخته تعدادی از بی دینان بنی اسرائیل بوده تا دین را بر مردم مشتبه سازند، چنانچه در میان امت اسلام نیز با وجود جایگاه عالمان و حافظان و پیشوایانش و نزدیکی آنان به زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، روایاتی دروغین به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده شده است، پس درباره بنی اسرائیل با آن فاصله زمانی و کمی حافظان و ناقدان و شرابخواری و تحریف سخنان و کتاب الهی توسط عالمانشان، چه فکر می کنی؟! مراد پیامبر از این سخن که: «وحدثوا عن بنی اسرائیل ولا خرج» (و از بنی اسرائیل روایت نقل کنید که گناهی بر شما نیست) مواردی بوده که مخالف با عقل نباشد، ولی این حدیث شامل مطالبی که عقل آنها را باطل می داند و بیشتر احتمال دروغ بودشان می رود، نمیشود، والله أعلم.^۳

۱- روح المعانی: (۱۲۰/۲).

۲- ابن کثیر در سال (۷۷۴ق) و آلوسی در سال (۱۲۷۰ق) وفات نمود.

۳- تفسیر ابن کثیر و بغوی: (۳۷/۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

سپس می گوید: «بسیاری از مفسران پیشین و نیز تعدادی از مفسران متأخر، حکایاتی را از نوشته های اهل کتاب برای تفسیر آیات قرآن نقل کرده اند در حالی که - الحمد لله والمنه - نیازی به روایات آنان نبوده است. حتی ابومحمد عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی رحمه الله در این زمینه، روایتی عجیب را که سندش نادرست بوده، از ابن عباس آورده است و پس از بیان سند، متن قبلی را نقل می کند».

ابن کثیر الله در ادامه می آورد: «بنابراین اسناد روایت مذکور دارای انقطاع بوده؛ یعنی یکی از روایانش حذف شده است. همچنین روایتی که علی بن ابی طلحه از ابن عباس درباره آیه «ق» می آورد که قاف یکی از اسامی الله عزوجل است و نیز روایت منقول از مجاهد - یکی از شاگردان و همراهان ابن عباس و از منتشرکنندگان علم او - که «قاف» را از حروف الفبا می داند؛ مانند حروف «ص»، «نو»، «حم»، «طس»، و «الم»: این گونه روایات آنچه قبلاً از قول ابن عباس بیان گردید را رد می نماید».^{۲۱}

﴿أَذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾: «آیا وقتی مُردیم و به خاک

تبدیل شدیم» دوباره زنده می شویم؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ مگر ممکن است زندگی بعد از مرگ دوباره شروع شود؟ وقتی که مُردیم و به خاک تبدیل شدیم و با خاک های دیگر مخلوط شدیم، چگونه ذرات اعضای بدن ما از خاک جدا می شود و از نو آفریده می شویم؟! ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ چنین چیزی ممکن نیست و بعید است. ممکن نیست دوباره زنده شویم و به دادگاه احضار شویم و مورد بازخواست قرار گیریم.

۱- تفسیر ابن کثیر ویغوی: (۳۷/۸).

۲- الاسرائیلیات والموضوعات فی کتب تفسیر، ص: ۴۵۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

خداوند پس از بیان موضعگیری آن‌ها در برابر کلام خدا و دعوت پیامبرش، دست ردّ بر تفکرشان می‌زند و بیان می‌کند که گفتار آن‌ها گمانی بیش نیست و باطل است. در مورد این که بعد از مردن و تبدیل شدن به خاک و مخلوط شدن با سایر خاک‌ها چگونه اجزایمان از هم جدا می‌شود، باید گفت: ﴿قَدْ

عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾: «یقیناً وقتی که می‌میرند و زیر زمین قرار می‌گیرند، ما می‌دانیم که زمین چه مقدار از آن‌ها را کم می‌کند». ما جزء جزء قسمت‌های بدنشان را که به خاک تبدیل می‌شود به خوبی می‌شناسیم و کاملاً به آن آگاهیم و هرگز در این خصوص دچار خطا نمی‌شویم. علاوه بر این: ﴿وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ «و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ و ثبت می‌باشد.» نزد ما کتابی است که هر آن چه از بین رفته و هر آن چه ما می‌دانیم در آن ثبت شده و نگهداری می‌شود تا چنین گمان نکنید که ممکن است چیزی فراموش شود و شاید اشتباهی روی دهد. نیز می‌دانیم که چه مقدار از اجزای بدنشان به خاک تبدیل می‌شود و هم در کتابی ثبت شده است و این کتاب تا موعد مقرر نگهداری می‌شود. پس با این وجود چرا اعتقاد به زنده شدن دوباره برایشان سخت است؟ در جواب می‌فرماید:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ﴾: «بلکه آنها، حق

(قرآن) را هنگامی که به سراغشان آمد، تکذیب کردند؛ و بدین ترتیب در وضعیت آشفته‌ای به سر می‌برند.» آن‌ها در این مطلب که ایمان به زنده شدن دوباره سخت است، راست نمی‌گویند؛ زیرا چنین امری کار سختی نیست و پذیرش آن از سوی انسان سنگین نیست. مشکل آن‌ها چیز دیگری است. مشکل آن‌ها این است که در ابتدای امر و بدون تفکر در آن چه بیان می‌شود، حق را رد و از آن اعراض کردند و نسبت به آن راه کفر در پیش گرفتند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مطلب کاملاً روشن است. مشکل این جاست که آنان نمی خواهند چنین مطلب کاملاً روشنی را بپذیرند و به آن ایمان آورند. عناد و عدم ایمان آن ها به خاطر این نیست که چنین مسئله ای درست نیست و باطل است و نباید به آن اعتقاد و ایمان داشت. مشکل آن ها این است که با ردّ کورکورانه‌ی حق و حقیقت و غافل شدن از آن، در صدد انکارش برآمدند و آن را امری دروغ و به دور از واقعیت دانستند و با چنین انکاری منحرف شدند و از این که بتوانند در این مورد درست قضاوت کنند، ناتوانند.

آیا آن ها چنین تصور می کنند که زنده شدن بعد از مرگ امری محال است؟ - چرا به خود نمی آیند؟ - مگر این را فراموش کرده اند که زنده کردن مُرده برای خداوند متعال کار بسیار ساده و آسانی است و جای کوچک ترین شک و تردیدی در این نیست. آنان چون کورکورانه حق را تکذیب کردند و قصد داشتند که آن را نپذیرند، قدرت تمییز را نیز از دست داده و دیگر با نگاه حق بینانه و سالم به پدیده ها نمی نگرند و به آن چه در این خصوص بیان می شود، توجه نمی کنند؛ در نتیجه نسبت به آن کافر می شوند.

قتاده در مورد این آیه می گوید: هرکس حق را رها کند، سامان کارش به هم می ریزد و دینش بر او مشتهبه می گردد. حسن می گوید: هیچ گروهی حق را رها نکردند مگر این که کارشان نابسامان شد.^۱

شیخ محمد بن عبدالوهاب کتاب «مسائل الجاهلیه» می نویسد: آنگاه که دروغ می گفتند دچار تناقض واضح می شدند چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ﴾ (۵) [ق: ۵].

منظور از تناقض، یعنی به هم زدن سخنان و در جهت مخالف هم آنها را قرار دادن است. هرکس حق را ترک کند دچار تناقض گویی و بهم زدن سخنان

۱- قرطبی: (۳۱۶/۲۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

خواهد؛ شد چون گمراهی باعث ایجاد شعبات می شود و حدی هم برای آن وجود ندارد ولی حق چیز واحدی است و دچار شعبه ها و اختلاف نمی گردد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲]. «بعد از حق جز گمراهی نیست».

هرکس حق را ترک کند در گمراهی خواهد افتاد. گمراهی باعث سرگردانی است و در آن افراد در بین خود دچار اختلاف می شوند بلکه حتی یک نفر از آنها نیز دچار اختلاف آراء و نظر می گردد چون هدایتی که بر آن قرار گیرد را از دست داده و عقل خود را از نیز برای یافتن حق از دست داده است. و هر بار چیزی می گوید.

خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ﴾ [ق: ۵]. یعنی دچار اختلاف هستند، پس اهل باطل در بین خویش دچار اختلافند و با هم در جنگ و دعوا و همدیگر را به گمراهی متهم می کنند یا در صد تکفیر هم بر می آیند ولی اهل حق به حق توسل می جویند و از اختلاف می پرهیزند و اگر به خاطر اجتهاد دچار اختلاف شوند با همدیگر دشمنی نمی کنند و رابطه با هم را نمی گسلند و هرگاه حق برایشان روشن گردد به آن برمی گردند و از سخن خویش دست می کشند، خداوند می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰]. «در هر چه اختلاف کردید حکم آن را به خداوند بازگردانید».

و می فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خداوند و رسولش بازگردانید».

شما در بین ائمه چهارگانه و در بین فقهاء اختلاف را ملاحظه می نمایید ولی چنانکه معلوم است هیچکدام از آنها دیگری را به گمراهی و کفر متهم نمی کند

تفسیر عون المنان (۲۹)

و هرکس بر اساس آنچه از دلیل شرعی برایش روشن می شود حکم می کند و هرگاه برایش آشکار گردد که مخالف قرآن و سنت کاری نموده است از آن برمی گردد. ولی اهل گمراهی مرجعی برای مراجعه به آن ندارد و مرجع همگی آنها هواپیشان است و آرزوهایشان نیز مختلفند.^۱

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ

فُرُوجٍ﴾: یعنی: این نگاه به مشقت و سفر نیاز ندارد؛ بلکه بی نهایت آسان است،

پس بنگرند که چگونه آنرا مرتفع و با کناره های یکسان، مستحکم، مزین با ستارگان سیار و ثابت آفریدیم، چنانکه از افق تا افق به زیبایی و مهارت کامل آفریده شده، هیچ عیب و شکاف و نقص و خللی در آن مشاهده نمی شود. الله عزوجل آنرا سقفی برای ساکنان زمین قرار داده و بسیاری از مصالح را در آن گنجانیده است.^۲

این که می گویند چگونه پس از مرگ زنده می شویم [و چنین کاری بعید است]، چرا به آسمان نمی نگرند؛ آسمانی که بالای سرشان است و همه قادر به دیدن آن هستند؟ چرا به آن نمی نگرند و در این فکر نمی کنند که ما آن را چگونه بنا کردیم و زینت بخشیدیم به گونه ای که در آن کوچک ترین بی نظمی مشاهده نمی شود؟ به آن نگاه کنید که چگونه آن را بنا کردیم و چگونه آن را با ستارگان تزیین نمودیم و چگونه آن را محکم ساخته ایم. حال در این [مطلب خوب فکر کنید که] قدرت و ذاتی که بتواند چنین کاری بکند آیا نمی تواند انسان را دوباره زنده کند؟!

در عبارت ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا﴾ دقت کنید؛ این عبارت، استفهام انکاری برای کسانی است که چشم دارند، ولی با آن نمی بینند و دل دارند، ولی درک نمی

۱- شرح مسائل الجاهلیة، ص: ۵۶۴.

۲- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

کنند و آن آفریده های باشکوه و زیبایی های خیره کننده ای را که بر وجود پروردگار بندگان دلالت می کنند، نمی بینند؛ از همین روست که در قرآن کریم، بر تأمل یا نگرستن و اندیشیدن برای عبرت گرفتن و احساس جمال و زیبایی، تأکید فراوان شده است؛ همان گونه که الله متعال می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۸۵] «هموست که نوح را هدایت، و پسرش را گم راه کرد؛ ابراهیم را برگزید و پدرش را رها نمود؛ لوط را نجات داد و همسرش را هلاک کرد؛ فرعون را هلاک و همسرش را هدایت نمود؛ محمد - صلی الله علیه وسلم - را برگزید و عمویش (ابولهب) را هلاک کرد؛ و نیز هموست که فرزندان سرسخت ترین دشمنانش هم چون خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل را از یاری گران دعوتش قرار داد؛ این جاست که باید بگوییم: الله به تعداد مخلوقاتش، و به اندازه ای که رضایت او حاصل گردد و هم وزن عرش خویش و به اندازه ای جوهر مورد نیاز برای نوشتن کلماتش پاک و منزه است.^۱

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ

بِهَيْجٍ﴾: [چرا به زمین نمی نگرند و به این فکر نمی کنند که ما] زمین را با آن همه بزرگی و عظمتش گسترانیدیم و آن را صاف و هموار کردیم تا جای سکونت و استراحت باشد و کوه های ثابتی روی آن قرار دادیم تا آن را محکم نگه دارند و از هر جفت گیاه و درخت که برای انسان مفیدند در آن رویانیدیم. حال در این [مطلب خوب فکر کنید که] قدرت و ذاتی که بتواند زمین را این چنین قرار دهد و کوه های بزرگ را این چنین در آن مستقر کند و از هر گیاه و درخت زوجی بیافریند و در آن برویاند، آیا نمی تواند انسان را دوباره زنده کند؟!.

۱- «الله اهل الثناء والمجد» دکتر ناصر زهرانی، ص ۴۱.

﴿تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾: [چرا چنین کرده ایم؟] این کارها را

انجام داده ایم تا این آیات، بینش دهنده و بیدارکننده‌ی هر بنده‌ی ای باشند که به سوی پروردگار و خدای خود باز می‌گردد. تا راهنمای آنانی باشند که حقیقت زنده شدن و قیامت را فراموش می‌کنند؛ یا در آن دچار شک و تردید می‌شوند. تا تداعی بخش قدرت خداوند مبنی بر زنده کردن دوباره‌ی انسان به ذهن هر بیننده‌ی ای باشند.

امام ابن عاشور رحمه الله می‌گوید: بصیرت و پند به بنده‌ی توبه‌کار اختصاص یافت هرچند که همه می‌توانند از موارد مذکور پند بگیرند، اما این بنده‌ی توبه‌کار است که از این امر فایده می‌برد و گویی چنین بنده‌ای هدف حکمت این کارهاست. این بیان، نوعی احترام به مؤمنان و اشاره به سهل‌انگاری کافران در بینش و پندپذیری است.^۱

علوم جدید ارتباط مردم با جهان هستی را قطع می‌کند:

سید قطب رحمه الله می‌گوید: «مباحثی که امروزه، مردم آن را مباحث علمی می‌نامند، ارتباطی را که خداوند میان مردم و جهانی را که در آن زندگی می‌کنند، برقرار نموده است، قطع می‌کند.

بدون تردید، انسانها جزئی از جهان هستی بشمار می‌آیند. و زندگی‌شان در مسیر درستی قرار نمی‌گیرد مگر آن هنگام که طپش دل‌های‌شان با نبض این جهان هماهنگ شود و رابطه‌ی درونی‌شان با مقتضای این جهان پهناور مستحکم گردد.

بدیهی است که دانش و شناخت انسان در ارتباط با ستارگان، افلاک و خواص گیاهان و حیوانات و جهان هستی و دنیای موجودات زنده یا هر چیز جامد دیگری که وجود داشته باشد، محدود است.

۱- التحریر والتنوير: (۲۹۱/۲۶).

هم چنین کلیه شناخت‌های علمی لزوماً باید به واقعیت‌هایی در قلوب بشر تبدیل شوند و بشریت را با جهان هستی انس و الفت دهند تا اینکه رابطه‌ی دوستانه و صمیمانه‌ای میان انسانها و سایر اشیا برقرار گردد، طوری که همه‌ی این معرفت‌ها به یگانه بودن آفریدگار جهان و جهانیان دلالت نماید؛ پس هر معرفت و دانشی که انسان را به این هدف مهم و مؤثر سوق ندهد، همانا معرفتی ناقص و دانشی پوچ و بحثی بی‌معنی تلقی می‌گردد.

این جهان هستی کتاب بازگو شده‌ی پروردگار است که با هر زبانی قرائت می‌شود و با هر وسیله‌ای قابل درک و فهم است، بگونه‌ای که از انسانهای چادر نشین و ساده و ساکنان روستاهای بی امکانات و محروم گرفته تا انسانهای متمدن و کاخ نشین امروزی همه و همه می‌توانند آن را مطالعه کنند و هر کدام به اندازه‌ی توانایی و درک و استعداد خود آن را می‌خوانند و در آن توشه‌ای از جانب حق می‌یابد؛ بلی، اگر آن‌را به قصد بدست آوردن آگاهی و رسیدن به حق مطالعه نماید، کتاب جهان هستی همواره وجود دارد و باز است.

﴿ تَبَصَّرَهُ وَذَكَرَ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾ [ق: ۸]

(همه‌ی اینها را آفریده‌ایم به منظور بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه کاری که بخواهند به سوی آفریدگارشان برگردند).

اما علم جدید این آگاهی و بصیرت را از بین می‌برد و ارتباط میان قلب بشری و جهان گویا و پر از دلایل آشکار را قطع می‌کند؛ زیرا علم، امروزه در مغزهای مشوشی قرار دارد که یاوه گویی‌های منهج علمی آنها را زنگ آلود کرده است؛ همان راه و روشی که ارتباط میان انسان و جهانی را که در آن زندگی می‌کند، قطع نموده است؛ باید بدانیم که منهج ایمانی نیز در رابطه با درک حقایق جهان هستی چیزی از ثمره و بهره‌ی منهج علمی نمی‌کاهد؛ بلکه مباحث ایمانی پیوند میان این حقایق را گسترده‌تر و محکم‌تر می‌سازد؛ آنها را به واقعیت‌های

تفسیر عون المنان (۲۹)

بزرگتری برمی گرداند و قلب بشری را به نوامیس جهان هستی و واقعیت‌های موجود پیوند میدهد و این نوامیس و حقایق را به واقعیت‌های مؤثر در احساسات و زندگی مردم تبدیل می‌کند و به معلوماتی خشک و توخالی‌ای که در اذهان جای گیرد و اندک سود و تأثیری در پی بردن به رازهای آفرینش نداشته باشد، بسنده نمی‌کند.

منهج ایمانی همان منهجی است که باید در عرصه‌های پژوهش و تحقیق و بررسی نقش خود را ایفا نماید و واقعیت‌های علمی‌ای را که بدان راه می‌یابد، با این ارتباط محکم، پیوند دهد.^۱

به دلیل دیگری در این زمینه توجه کنید: ﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾: و همان طور که می بینید زمین با درختان و گیاهان مختلف و متنوع زیادی پوشیده شده است. ﴿كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾: [این را بدانید که] بیرون آمدن و زنده شدن شما از قبرها نیز به همین شکل و به همین سادگی صورت می‌گیرد. کسی که توانست از آسمان آب و باران فرود فرستد و آن همه گیاه و درخت را با آن برویاند و به آن‌ها حیات ببخشد، می‌تواند انسان را نیز زنده کند و او را به دادگاه خود احضار نماید.

امام آلوسی رحمه الله می‌گوید: الله عزوجل هشدار می‌دهد به این که بنده بیش از بهره‌ای که از رزق و روزی حاصل از نزول باران می‌برد باید از این امر، پند و عبرت بگیرد و بینش حاصل کند.^۲

^۱- فی ظلال القرآن؛ تفسیر سوره ی ق؛ آیه: (۸).

^۲- روح المعانی: (۳۲۷/۱۳).

﴿وَالنَّخْلُ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾: فضلیت انواع خرما:

خرما از بهترین انواع مواد غذایی است. در خانه‌ای که خرما نباشد، آن خانواده گرسنه هستند. خرما بدن را از سمّ و جادو حفظ می‌کند و انواع زیادی خرما وجود دارد که با مزه (طعم)، رنگ و اندازه‌های مختلف هستند و بهترین نوع خرما، خرمای مدینه به ویژه عجوه است.

سعد رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: هر کس صبحانه هفت دانه خرما از نوع (عجوه مدینه) بخورد آن روز هیچ سمّ و جادویی به او آسیب نمی‌رساند.^۱

فواید خرما:

خرما موجب تقویت کبد، آرامی اعصاب و تنظیم فشار خون می‌شود. و خرما از اکثر میوه‌ها بیش‌تر ارزش غذایی برای بدن دارد و سرشار از مواد قندی است و خوردن خرما در صبحانه کرم معده را می‌کشد. به این ترتیب خرما میوه، غذا، دارو و شیرینی است.^۲



فوائد آیات (۱-۱۱):

۱. قرآن کریم عزت و احترام زیادی دارد و جهانیان نیز با آن محترم می‌شوند.
۲. اینکه خداوند همه آنچه را که مقدر نموده نوشته است. می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾. (الحج: ۷۰). «آیا نمی‌دانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟!»

۱. متفق علیه: بخاری (ش: ۵۴۴۵) و این متن بخاری است، و مسلم (ش: ۲۰۴۷).

۲. مختصر فقه اسلامی، ص: ۴۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

همه اینها در کتابی ثبت است (همان کتاب علم بی پایان پروردگار)؛ و این بر خداوند آسان است».

۳. اینکه به مشیئت و خواست نافذ خداوند ایمان داشته باشیم، پس هر آنچه او تعالی بخواهد انجام می پذیرد، و آنچه او نخواهد صورت نمی گیرد

۴. الله - عز وجل - ذاتیست هم صاحب کمال و هم صاحب جمال؛ عنصر جمال در این هستی، مقصود است. جمال و زیبایی، مقصود است و کمال، نامحدود؛ پس رؤیت حقیقت جمال، تنها زمانی امکان پذیر است که دل با نور الله بنگرد؛ در نتیجه جوهر زیبا و شکوه بدیع اشیا برایش کشف می گردد و آن گاه که چشم و دیگر حواسش، چشم اندازهی زیبا یا چیزی تازه را حس کند، الله به یادش می آید و به رابطه‌ی میان آفریننده و آفریده و زیبایی و آفریننده‌ی آن و نیز رابطه‌ی نیکی و نیکی کننده، پی می برد و در پی این زیبایی، جمال و جلال و کمال الله دیده می شود. قرآن کریم نیز دل ها را بیدار می کند تا به دنبال موارد نیکی و جلوه های زیبایی و آیات جمال در این هستی بدیع باشند.

﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴] «پس الله، بهترین سازنده، چه والا و بابرکت است». ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [السجده: ۷] «ذاتی که هر چیزی را به نیکوترین وجه آفریده است» و ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ [ق: ۶] «آیا به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده اند که چگونه آن را بنا کرده ایم و چگونه آن را آراسته ایم و هیچ شکافی در آن نیست».

۵. از آیات الله که خواهان تفکر و اندیشه در خلقت آسمان ها و زمین به آن وسعت و فراخی می باشد.

۶. به زمین مرده (خشک و لم یزرع) بنگرید که هیچگونه درخت و سبزه ای در آن وجود ندارد. اما پس از نزول باران، زنده می شود و به جنب و جوش

درمی آید و سبز و خرم می گردد. پس پروردگاری که می تواند زمین مرده را زنده کند، این توانایی را دارد که سایر مرده ها را نیز زنده گرداند.

۷. کفار، زنده شدن پس از مرگ و حوادثی را که بعد از آن در قبر رخ می دهد انکار می کنند و می پندارند که چنین چیزی غیر ممکن است و دلیلشان اینست که گویند بعید است که جسم بعد از تبدیل شدن به استخوان های پوسیده و خاک، دوباره زندگی بیابد و زنده گردد، اما شکی نیست که دلیل این کافران، پوچ و بی ارزش بوده و شبهه ای که وارد می کنند به کمک شرع، حواس و عقل باطل شدنی است.

دلیل بطلان پندارشان از راه شرع این آیه است که می فرماید: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (کافران می پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می پندارید، به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد و سپس از آن چیزهایی که می کرده اید با خبرتان خواهند کرد. و این کار برای خدا ساده و آسان است) [تغابن: ۷].

همچنین تمام کتاب های آسمانی بر اثبات رستاخیز اتفاق نظر دارند. اما بطلان شبهه ای کفار از راه حواس، این که خداوند متعال زنده شدن مردگان را به تعدادی از بندگان در این دنیا نشان داده است از جمله میراندن و سپس زنده گردانیدن افرادی از قوم موسی - علیه السلام - یا کسی که از کنار دهکده ای گذر کرد و گفت: خدا چگونه این اجساد فرسوده را پس از مرگ آنان زنده می کند؟ او را صد سال میراند و سپس زنده اش گردانید و
و دلیل عقلی اثبات رستاخیز و جواب رد منکرین آن را می توان به دو گونه بیان داشت:

تفسیر عون المنان (۲۹)

الف) کسی که می‌تواند آدمی را از عدم بیافریند پس از مرگش نیز می‌تواند بار دیگر او را به راحتی بیافریند، خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ (و اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای او آسانتر است (زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده‌ی آن را نیز دارد) [روم: ۲۷].

ب) زمین را می‌بینیم که خشک و مرده است و هیچ گیاه و درختی ندارد، خداوند باران را بر چنین زمینی می‌باراند و به اراده‌ی او انواع گیاهان پدید می‌آیند لذا کسی که می‌تواند زمین مرده را زنده گرداند به راحتی نیز می‌تواند مردگان خفته یا پوسیده در دل زمین را زنده نماید. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَرَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ ۗ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِي الْمَوْتِ ۗ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ «و از نشانه‌های (قدرت) الله این است که بی‌گمان تو زمین را خشکیده می‌بینی، اما هنگامیکه آب را بر آن فرو فرستیم به جنبش درمی‌آید و آماسیده می‌گردد. بی‌گمان خدایی که این زمین را زنده می‌گرداند هم او مردگان را زنده می‌گرداند بی‌گمان او بر هر چیزی تواناست».

۸. برکت باران و پیامدهای خوب آن؛ از این رو الله متعال باران را مبارک و پر برکت خوانده است.

۹. توحید ربوبیت بر توحید الوهیت دلالت می‌کند.



تفسیر وترجمه آیات (۱۲-۱۵) سوره ی ق
«یادی از تکذیب کنندگان پیشین».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۱۲-۱۵): «التذکیر بحال المکذبین الأولین»، (یادی از تکذیب کنندگان پیشین).

ربط و مناسبت: بعد از بیان تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم توسط مشرکان قریش، خداوند آنان را تهدید نموده و خاطر نشان ساخت که به عذاب و سرنوشت تکذیب کنندگان پیشین مانند قوم نوح و دیگران در دنیا دچار خواهند شد، هم چنین در این آیات دلجویی از پیامبر مهربان صلی الله علیه وسلم می باشد. سپس خداوند متعال دلیل جدیدی بر رستاخیز و برانگیخته شدن پس از مرگ که همان آفرینش نفس های انسانی در ابتدای خلقت است ذکر نمود.

ترجمه (۱۲-۱۵):

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿أَصْحَابُ الرِّسِّ﴾: صاحبان چاه، پیامبر خود را در چاه افکندند و نابود شدند.

- ﴿أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ﴾: باشندگان ناحیه جنگلزار، دارای درختان انبوه و در هم پیچیده، قوم شعیب.

- ﴿قَوْمُ تَبَّعٍ﴾: قوم ابوکرب حمیری شاه یمن.

- ﴿أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ﴾: آیا در آفرینش عاجز شده بودیم، نه هرگز.

- ﴿فِي لَبْسٍ﴾: در شک و اشتباه هستند.

ترجمه:

- پیش از اینان قوم نوح و یاران «رس» و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. (۱۲)
- و (هم چنین) قوم عاد و فرعون و قوم لوط. (۱۳)
- و اصحاب ایکه و قوم تبع هریک پیامبران را تکذیب کردند و وعدهٔ عذاب من دربارهٔ ایشان تحقق یافت. (۱۴)
- آیا ما از آفرینش نخستین درمانده و ناتوان بوده ایم؟ (خیر) بلکه آنان دربارهٔ آفرینش مجدد تردید دارند. (۱۵)

تفسیر مختصر (۱۲-۱۵):

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ﴾ [ق: ۱۲]: ای رسول

پیش از اینها که تو را تکذیب میکنند اقوامی پیامبرانشان را تکذیب کردند، و قوم نوح و اصحاب رس (چاه)، و ثمود تکذیب کردند.

﴿وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ﴾ [ق: ۱۳]: و عاد و فرعون، و قوم لوط

تکذیب کردند.

﴿وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ﴾ [ق: ۱۴]: و

قوم شعیب (اصحاب ایکه) و قوم تبّع (پادشاهان یمن) تکذیب کردند، پس عذابی را که الله بر آنها وعده داده بود واقع شد.

﴿أَفَعَبَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [ق: ۱۵]: آیا

ما از آفرینش نخستین شما ناتوان مانده ایم تا از برانگیختن شما ناتوان شویم؟! بلکه آنها در حیرتی از آفرینش جدید پس از آفرینش نخستین خویش هستند.^۱

۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۶.

تفسیر تفصیلی (۱۲-۱۵):

**﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ* وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ
وَإِخْوَانُ لُوطٍ* وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ**

وَعِيدٌ﴾: همه‌ی آن‌ها گفتند: زنده شدن پس از مرگ و محاکمه و حساب و کتاب، همه دروغ است و پیامبران‌شان را تکذیب کردند. آن‌ها هم چون گروه‌هایی بودند که امروز به این مسئله ایمان ندارند و آن‌ها را تکذیب می‌کنند؛ اما آن چه وعده داده بودیم و آن چه آن‌ها را به آن تهدید می‌کردیم به اجرا در آمد و صحت ادعای ما برایشان به اثبات رسید و به سزای تکذیبشان رسیدند.

آن چه از نابودی اقوام گذشته گفته شد، دلیلی دیگر بر اثبات روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان است؛ زیرا خدایی که قادر و توانا بر انتقام از آنانی است که در مسیر بندگی او قرار ندارند و می‌تواند آن‌ها را نابود کند، بار دیگر نیز می‌تواند از آنان انتقام بگیرد و آنان را دچار عذاب کند.

امام شوکانی می‌گوید: این آیه به رسول الله صلی الله علیه وسلم دلداری می‌دهد گویی به او گفته می‌شود: از این که اینان تو را تکذیب می‌کنند اندوهگین مباش و زیاد غصه نخور؛ زیرا پیامبران پیش از تو نیز از سوی اقوام شان تکذیب شدند و فقط گروه اندکی آنان را تصدیق کردند.^۱

اختلاف ادیان آسمانی در شریعت و بعضی از احکام حلال و حرام و روش‌های عبادت، به آداب و رسوم و سطح فکری و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی و محیط زندگی جوامع مختلف برمی‌گردد و خداوند حکیم برای اصلاح و تربیت هر یک از این جوامع با توجه به ظروف و شرایط آنها احکام و روش‌های عبادتی خاصی را تشریح کرده است، چون برای تکلیف و امتحان بندگان خدا و پرستش

۱- فتح القدیر: (۷۳/۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

خدا روش های گوناگونی قابل تصور است ولی در هر حال وظیفه‌ی مکلف و بنده‌ی خدا این است که از چارچوبی که خدا برای او تعیین کرده است خارج نشود و با نیروی عقل و اراده و قدرت عمل خود در دایره‌ی اوامر و نواهی او حرکت کند.

خداوند متعال در ارسال رسل و تشریح احکام، وضعیت و میزان تحول فکری تمام امت های روی زمین از امت های بدوی ساکن در روستاهای دور دست گرفته تا امت های متمدن و پیشرفته‌ی ساکن در شهرها را در نظر گرفته است، از این روی برای هر یک از این امت ها احکامی را تشریح کرده که در شکل و صورت متفاوت ولی در روح و معنی یکی هستند، چون اصلاح و تربیت هر یک از این امت ها نیازمند قوانین و احکامی است که متناسب با وضعیتشان باشد. به همین خاطر وقتی که روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع گسترش پیدا کرد و مردم توانستند در یک یا چند قاره با هم ارتباط برقرار نمایند، وظیفه‌ی پیامبران و مسئولیت آنان هم بزرگتر شد. در چنین شرایطی بود که خداوند در قاره‌ی آسیا و آفریقا موسی علیه السلام را با معجزات عذیده مبعوث و کتاب تورات را بر او نازل کرد که حاوی احکام و قوانینی است که بسیاری از روابط مردم را بیان کرده است. بعد از موسی علیه السلام خداوند متعال پیامبران زیادی از بنی اسرائیل را مبعوث کرد که مبلغ و مجری شریعت او بودند، تا اینکه در دورانی که بشریت تا حدی توان پذیرش یک دعوت انسانی و جهانی که شرق و غرب را در برگیرد پیدا کردند، الله عزوجل، عیسی علیه السلام را مبعوث کرد تا دعوت خود را به گوش جهانیان برساند.^۱

فائده: رس در زبان عربی به چاهی می گویند که دیواره اش سنگچین شده باشد. گفته می شود رس اشاره به چاهی دارد که متعلق به طائفه‌ی از قبیله ثمود

۱- عبدالرحمن حسن حنکه الميدانی، العقیده الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۹۷۹ م، بیروت، دارالقلم، ص ۵۲۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بوده است و بدین علت بنام اصحاب الرس شناخته شدند. همچنین گفته می شود: چون پیامبری را که برای آنها فرستاده شد به درون چاه انداختند، به این نام معروف شدند. بعضی از مفسران معتقدند که اصحاب الرس همان اصحاب اخدود هستند.

همچنین گفته می شود: رس روستایی در یمامه است که به آن فلج گفته می شود و سرزمینی برای طایفه ی ثمود است. البته در مورد رس چیزهایی دیگری نیز گفته اند.^۱

﴿وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِعَ كُلُّ كَذِّبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدِ﴾: تبع نام

یکی از پادشاهان حمیر در یمن بوده است که پس از وی سایر پادشاهان نیز به نام تبعه شناخته شده اند. بزرگترین پادشاه تبع به نام حسان بن اسعد بن ابی کرب بود. گفته می شود: وی در قرن دهم قبل از میلاد مسیح زندگی می کرد. فتوحاتش از شمال به سرزمین شام و از شرق تا سرزمین ترکستان و سمرقند رسید.

تبع در سرزمین مآراب سکونت گزید و دو شهر ظفار و مآرب را که سد مشهور در آن ساخته شده بود پایتخت خود قرار داد. می گویند او اولین کسی است که پوششی بر روی کعبه قرار داد.^۲

مسئله:

آیا «تبع»، پیامبری بوده که بسوی قومش فرستاده شده است و قومش او را تکذیب کردند و الله متعال آنها را هلاک کرد؟ الله متعال عالم ترین است. بهتر است در مورد نبوت ذی القرنین و تبع توقف کرد.

۱- اطلس القرآن، ص: ۱۰۱.

۲- اطلس القرآن، ص: ۱۰۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

در اثبات نبوت این دو بهتر است توقف کرد، چون با روایت صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: «ما أدری أتبع نبياً أو لا، و ما أدری ذا القرنین نبياً أو لا»^۱ «نمی دانم آیا تبع و ذوالقرنین نبی بوده اند یا خیر؟» از آنجا این موضوع که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم نامعلوم بوده است، ما نیز به طور قطع نمی دانیم.

﴿أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي نَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾: راستی چرا

به قدرت ما در این خصوص ایمان ندارید؟ چرا باور نمی کنید که می توانیم بار دیگر شما را زنده کنیم؟ آیا از خلق و آفرینش نخست عاجز ماندیم؟ مگر بار نخست شما را نیافریدیم؟ چگونه بر آفرینش نخست توانا بودیم؛ اما نمی توانیم بار دوم شما را بیافرینیم؟ مطمئن باشید که خداوند وقتی قادر بر آفرینش نخست شما بوده است، قادر بر آفرینش دوباره ی شما نیز هست و این مطلب، بسیار بدیهی و روشن است و شایسته نیست که انسان نسبت به آن شک کند و به آن ایمان نیاورد.

مشکل کجاست؟

﴿هُم فِي نَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ «بلکه آنان باز هم نسبت به آفرینش نو (و

دوباره) در شک و تردیدند.» عامل اصلی و مسئله ای که در این خصوص آن ها را دچار مشکل کرده است، پذیرش و باور به آفرینش دوباره ی انسان و زنده شدن دوباره ی اوست. آن ها به خوبی می دانند که آفرینش و زنده شدن دوباره ی انسان هم چون آفرینش نخست اوست، نیز می دانند که خداوند می تواند آن ها را دوباره بیافریند؛ اما وجود چنین امری و پذیرش وقوع آن برایشان سخت است؛ زیرا چنین چیزی را تا کنون ندیده اند پس نمی توانند آن را بپذیرند و در نتیجه آن را محال می دانند.

۱- روایت حاکم و بیهقی. رک: الجامع الصغیر (۱۲۱/۵)

عدم ایمان به این مسئله نه به این خاطر است که خداوند نمی تواند آن را انجام دهد؛ بلکه به خاطر این است که چیز جدید و تازه ای است و آنان به چیزهای تازه عادت ندارند. این حالت و وضعیت انسانی است که فقط به چیزهای اطراف خود عادت کرده و به آن خو گرفته است و چنین تصور می کند که غیر از این مسایل چیز دیگری وجود ندارد. به همین خاطر است که موضع گیری اولیه ای او در برخورد با هر چیز تازه ای، «انکار و تکذیب» آن است. این جاست که چنین حقیقتی را تکذیب و انکار می کنند.

کسی که حرکت چیز بزرگی در آسمان را ندیده باشد، ابتدا در مقابل شنیدن چنین خبری، بدون درنگ در امکان یا عدم امکان آن و بررسی و واریسی مطلب، فوراً آن را انکار می کند؛ زیرا چیز تازه ای است و جزو چیزهایی نیست که او به آن ها عادت دارد. اما پس از دیدن یک هواپیما/ طیاره در آسمان، وجود چنین امری را ممکن می داند. سایر پدیده ها نیز این گونه هستند.

از مجموع آن چه بیان شد به وضوح روشن شد که خداوند متعال به آسانی می تواند انسان را دوباره زنده کند و به دادگاه احضار نماید، و او را مورد بازخواست قرار دهد و سرانجام به تناسب آن چه در دنیا انجام داده است او را به جزا یا سزای شایسته ای خود برساند.



فوائد (۱۲-۱۵):

گوهر تمام ادیان آسمانی و اساس رسالت همه ی پیامبران الهی و اصول دعوت همه ی آنان یکی است، چراکه همه ی آنان ظهور یک حقیقت و آفتاب یک فلکند و تقدم و تأخر زمانی و اختلاف صورت، وحدت و یگانگی آنان را از بین نمی برد، چون در عقائد و روح عبادات و اصول اخلاقی تفاوتی با هم ندارند و تفاوت هایی که در معتقدات پیروان مکاتب آسمانی دیده می شود بخاطر تحریف و دست درازی اصحاب زر و زور و تزویر به سرچشمه های صاف و زلال

تفسیر عون المنان (۲۹)

این مکاتب بوده است تا از این طریق به اهداف شوم مادی خود برسند و اگر دست تحریف به سوی اصول مکاتب آسمانی دراز نمی شد، پیروان تمام این مکاتب به دعوت خاتم پیامبران و آخرین سفیر آسمانی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لبیک گفته و در راه شناخت حقیقت و بندگی خدا و سیر به سوی کمال گام برمی داشتند. از این روی الله متعال در این سوره (سوره ی «ق» بعد از ذکر اقوام نوح و اصحاب الرس و ثمود و عاد و فرعون و لوط و اصحاب الأیکه و قوم تبع، تکذیب دعوت هر یک از پیامبران را به منزله ی تکذیب دعوت تمام پیامبران قلمداد کرده است.^۱



۱- سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ پانزدهم، ۱۹۸۸ م، بیروت، دارالشروق، ج ۶، ص ۳۳۶۱.

تفسیر وترجمہ آیات (۱۶-۲۲) سورہی ق
«تقریر آفرینش انسان، وعلم فراگیر الهی به احوال وی».

مقصد آیات (۱۶-۲۲): «تقریر خلق الإنسان وعلم الله بأحواله»، (تقریر

آفرینش انسان، و علم فراگیر الهی به احوال وی).

ربط و مناسبت: بعد از این که الله تعالی دلایل روشن آفاقی و انفسی را بر

امکان بعث و برانگیخته شدن بعد از مرگ بیان نمود، به آفرینش انسان که دلالت بر علم فراگیر الهی و قدرتش بر آفرینش نخست و مجدد دارد شروع کرد، سپس از واضح شدن حقیقت با مرگ خبر داده، و خاطر نشان ساخت روز قیامت همراه هر نفس انسانی دو فرشته که او را به محشر سوق داده و بر علیه او گواهی میدهند وجود دارد، و تصریح فرمود پرده‌ی غفلت از انسانها برداشته شده و احوال معاد و حشر و رستاخیز را به خوبی درک می کند.

ترجمه آیات (۱۶-۲۲):

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا مَا نُؤَسِّسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾: رگ گردن.
- ﴿يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ﴾: دو فرشته مراقبند و می نویسند.
- ﴿قَعِيدٌ﴾: فرشته‌ای نشسته است.
- ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾: فرشته‌ای حاضر و آماده، مراقب گفتار اوست.
- ﴿سَكْرَةُ الْمَوْتِ﴾: سختی مرگ که عقل را می برد.

- ﴿تَحِيدٌ﴾: از آن فرار می کردی.

- ﴿غَطَاءَكَ﴾: پرده‌ای که تو را از آخرت غافل ساخت.

- ﴿وَشَهِيدٌ﴾: کلمه «شهادت» در قرآن به (۷) معنی آمده است:

۱. به معنی «گواه به آنچه رسید از الله و پیامبران» در سوره نساء آیه ۴۱ آمده است.

۲. به معنی «آن فرشته‌ی موکول که کردارهای مردم را می نویسد» در سوره ق آیه ۲۱ آمده است.

۳. به معنی «امت محمد که گواهی دهند بر پیامبران و امتان ایشان به رسانیدن وحی» در سوره مائده آیه ۸۳ آمده است.

۴. به معنی «کشته‌ی کافر در راه الله» در سوره نساء آیه ۶۹ آمده است.

۵. به معنی «گواه بر حقوق مردمان» در سوره طلاق آیه ۲ آمده است.

۶. به معنی «حاضر» در سوره نساء آیه ۷۲ آمده است.

۷. به معنی «شریک» در سوره بقره آیه ۳۲ آمده است.

- ﴿حَدِيدٌ﴾: تیز و نافذ است.

کلمه «حدید» در قرآن به (۲) معنی آمده است:

۱. به معنی «بینایی تیز» در سوره ق آیه ۲۲ آمده است.

۲. به معنی «آهن» در سوره حدید آیه ۲۵ آمده است.

ترجمه:

- همانا ما انسان را آفریده ایم و می دانیم آنچه را که نفسش به او وسوسه می کند و ما از شاهرگ گردن بدون نزدیکتریم. (۱۶)
- آن گاه که دو (فرشته‌ی) دریافت کننده در (سمت) راست و چپ مراقب و ملازم هستند. (۱۷)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر آنکه نزدش نگهبانی آماده (حضور) دارد. (۱۸)

- و سخنی مرگ، حقیقت را به همراه می آورد، این همان چیزی است که از آن می گریختی. (۱۹)

- و در صور دمیده می شود، این روز (تحقق) وعدهٔ کیفر است. (۲۰)
- و هرکسی در حالی می آید که سوق دهنده و گواهی، با خود دارد. (۲۱)
- به راستی از این (امر) در غفلت بودی، پس پرده ات را از (دیده ات) برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین است. (۲۲)

تفسیر مختصر آیات (۱۶-۲۲):

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسًا بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]: و به تحقیق که ما انسان را آفریده ایم، و از افکاری که به خاطرش خطور میکند آگاه هستیم، و ما از رگ گردنش که به قلب متصل است به او نزدیکتریم.

﴿إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾ [ق: ۱۷]: آنگاه که دو فرشتهٔ دریافت کننده که یکی در سمت راست، و دیگری در سمت چپ نشسته است اعمالش را دریافت می کنند.

﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]: هیچ سخنی را به زبان نمی آورد مگر اینکه فرشته ای مراقب آن سخن، نزدش حاضر است.

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]: و سختی مرگ، حقیقتی را که هیچ گریزی از آن نیست می آورد. ای انسان غافل این همان چیزی است که از آن کناره می گرفتی و می گریختی.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَنَفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ﴾ [ق: ۲۰]: و فرشته مؤظف به

دمیدن، برای بار دوم در صور می دمدم. این روز قیامت است؛ روز وعید برای کافران و گناهکاران با عذاب.

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾ [ق: ۲۱]: و هرکسی در حالی می

آید که دو فرشته همراه او هستند؛ یکی او را راهنمایی میکند، و دیگری درباره اعمالش بر او گواهی میدهد.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ

حَدِيدٌ﴾ [ق: ۲۲]: و به این انسان راهنمایی شده گفته می شود: به تحقیق که

در دنیا به سبب فریب خوردن به شهوات و خوشی هایت از این روز غافل بودی، ولی ما غفلت تو را با عذاب و اندوهی که مشاهده میکنی از تو برداشتیم، و امروز چشمانت چنان تیز است که آنچه را از آن غافل بودی درک میکنی.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۶-۲۲):

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾: یعنی ما از تمامی احوال و اوضاع و حرکات و سکنت انسان با

خبریم و هیچ چیز او از ما پوشیده نیست. ما از هر نزدیکی به انسان نزدیک تریم.

الله تعالی به نامه های اعمال انسانها که فرشتگان نگهبان، آنها را می نویسند

نیازی ندارد؛ چون از آنها آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نمی ماند؛

بلکه این امر حکمتهای دیگری مانند اقامه ی حجت بر بنده در روز قیامت دارد.^۲

۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۸.

۲- أضواء البیان: (۴۲۶/۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

الله تعالی فرمود از رگ گردن به انسان که نزدیک ترین عضو به اوست، نزدیکتر است. رگی منظور است که گودی گلو را احاطه کرده است. این امر باعث می شود که انسان از خالقش بترسد چون بر نهان و باطنش اشرف دارد و همیشه به او نزدیک است؛ بنابراین از الله حیاء می کند و اوامر و نواهی اش را برپا می دارد.^۱

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: الله عزوجل از احوال، نیتها، و آینده‌ی ما و نیز از همه‌ی چیزهایی که به ما مربوط می‌شود، آگاه است؛ از این رو فرمود: ﴿وَنَعْلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾: «ما از وسوسه‌های درونی انسان آگاهییم». پیش از آن که سخن بگوییم، الله متعال می‌داند که در درون ما چه می‌گذرد؛ اما آیا ما را به خاطر این وسوسه‌های درونی مؤاخذه می‌کند؟ این، موضوعی مفصل است؛ اگر به وسوسه‌ی درونی خویش توجه کنید و در نتیجه این وسوسه به یک پندار و باور درونی تبدیل شود، باید به خاطر آن در برابر الله عزوجل پاسخ‌گو باشید؛ وگرنه، هیچ گناهی بر شما نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»^(۲)؛ یعنی: «الله، وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه‌ها را عملی نکنند یا سخنی درباره‌ی آن، به میان نیاورند».

مثلاً اگر کسی به طلاق دادن همسرش بیندیشد، آیا همسرش طلاق می‌شود؟ چنین مسأله‌ای در میان مردم، فراوان پیش می‌آید. خیر؛ همسرش طلاق نمی‌شود؛ حتی اگر در درون خویش تصمیم بگیرد که او را طلاق دهد؛

۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۵۲۸، ۲۶۶۴، ۵۲۶۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۲۷ به نقل از ابوه‌ریره رضی الله عنه.

مگر این که تصمیمش را بر زبان بیاورد یا بنویسد یا به گونه‌ای به تصمیم خود، اشاره نماید که نشان از قصد و گفتار او داشته باشد.^۱

رَد محکمت و پیروی از متشابهات:

کسانی که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، با ظواهر قرآن به معارضه و مخالفت با قوانین قرآن پرداخته‌اند و با استفاده از متشابهات، محکمت قرآن را رَد می‌کنند، حتی اگر لفظی متشابه برای رَد آن نیابند، از محکمت، وصفی متشابه استخراج می‌کنند و هدف خود را متحقق می‌سازند.

آنها برای رَد قوانین از دو روش استفاده می‌کنند:

اول: قوانین ثابت را با آیات و احادیث متشابه رَد می‌کنند.

دوم: آیات محکم را متشابه قلمداد می‌کنند تا دلالت آنها را تعطیل کنند.

در این زمینه می‌توان به نظریه‌ی جهمیة اشاره نمود که آنها نصوص بسیار محکم و واضح و روشنی را که صفات علم، قدرت، اراده، حیات، کلام، سمع، بصر، وجه، یدین، غضب، رضایت، خوشحالی، خندیدن، رحمت و حکمت و همچنین افعال آمدن، و نزول خداوند متعال را به آسمان دنیا و مانند اینها را بیان می‌کنند، رَد کرده‌اند. و برای رَد آنها از نصوص متشابه زیر استدلال کرده‌اند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [شوری: ۱۱] (هیچ چیز مانند خداوند نیست.) ﴿هَلْ

تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] (آیا شبیه و ماندنی برای خداوند سراغ داری؟) ﴿قُلْ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [اخلاص: ۱] (بگو: خدا، یگانه و یکتا است.)

سپس از این نصوص محکم و روشن، احتمالات و تأویلاتی را استخراج می‌کنند و آنها را جزو متشابهات قرار می‌دهند.

نمونه‌هایی دیگری از مسایل محکم و ضروری که در آیات و احادیث بیان

۱- شرح ریاض الصالحین.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شده‌اند، عبارتند از اثبات علو خداوند بر مخلوقاتش، استوای خداوند بر عرش و مانند اینها که توسط بعضی‌ها با آیات متشابه زیر رد شده‌اند: ﴿ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ﴾ [حدید: ۴] (و او با شما است هر کجا که باشید). ﴿ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ جَبَلِ الْوَرِيدِ ﴾ [ق: ۱۶] (و ما به او از رگ گردنش نزدیکتر هستیم).

باید دانست که روش صحابه، تابعین بزرگوار و امام‌هایی مانند شافعی، احمد، مالک، ابوحنیفه، ابو یوسف، بخاری و اسحاق کاملاً بر عکس این روش بوده است. زیرا آنان معنای متشابهات را به محکمت ارجاع می‌دادند و با استفاده از محکمت، متشابهات را معنا و تفسیر می‌نمودند. و اینگونه دلالت محکم با متشابه هماهنگ می‌گردید و تمام نصوص قرآنی و نبوی یکدیگر را تأیید و تصدیق می‌کردند؛ زیرا همه‌ی آنها از جانب خداوند بود و هر آنچه که از جانب خداوند باشد، اختلافی در آن وجود ندارد؛ بلکه اختلاف و تناقض در سخنان دیگران وجود دارد.^۱

اعجاز علمی آیه:

در بدن انسان یک سیاه رگ و یک سرخ رگ وجود دارد. در سرخ رگ خون اکسیده شده‌ی حاوی اکسیژن جریان دارد و به شاخه‌های کوچکتری تقسیم می‌شود تا به کوچکترین سلول بدن برسد و غذا را برای آن ببرد، از طرفی دیگر خون نیاز شدید و مداومی به اکسیژن دارد. به همین خاطر سیاهرگها، خون را به قلب می‌برند تا قلب آن را به ریه‌ها بفرستد و از آنها اکسیژن دریافت کند. خون موجود در سیاهرگها هنگام حرکت از پا به سوی قلب در خلاف جهت نیروی جاذبه‌ی زمین در جریان است. می‌دانیم مایع هم در سربالایی نمی‌رود، باید چاره‌ای در کار باشد. چاره این است که خون بالا رفته از روی حکمتی بلیغ که

^۱- اعلام الموقعین (۳۹۶/۲) و ابن قیم رحمه الله مثالهای زیادی در مورد ارجاع متشابه به محکم ذکر نموده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

خدا خواسته و ساختار محکمی که او پدید آورده دیگر باز پایین نمی آید. برای این سیاه رگها که خون را از پاها به قلب می برد دریچه هایی کیسه مانند نصب کرده که به خون اجازه ی بالارفتن می دهد، اما نمی گذارد سرازیر شود، کیسه های موجود بر دیواره ای رگها که در هنگام بالارفتن خون دیواره های آن به دیواره ی رگها می چسبد و خون عبور میکند و چون در جهت پایین آمدن بیفتد، کیسه ها پر می شود و باد می کند و چنان به هم می چسبد که مسیر خون را می بندد. پس چه حکمتی در این دریچه هایی که خدا بر روی سیاه رگها نهاده نهفته است؟ حکمت این است که تنها در یک مسیر بدون بازگشت اجازه ی ورود به خون می دهد.

اگر در این دریچه ها ایرادی پدید بیاید و راه خون را مسدود نکند، خون در سیاه رگها جمع می شود و فشار به سرعت بالا می رود، و گلبولهای سرخ از دیواره ی سیاه رگها وارد بافتها می شود و در نتیجه پاها کبود و متورم می گردد و درد بسیاری به شخص می رساند. این همان بیماری واریس است. بنابراین کار کیسه ها بسیار دقیق و شگفت آور است.^۱

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ﴾: مجاهد در

تفسیر این آیه می فرماید: ملائکه ای در راست و ملائکه ای در چپ قرار دارد اما آنکه در راست است خیر و دیگری که در چپ قرار دارد شر و بدی را می نویسد.

هر چه از انسان صادر می شود و هر چه انجام می دهد، ثبت و ضبط می کنند و می نویسند [در آن هنگام ما از همه چیز و همه کس به او نزدیک تریم]. خداوند متعال علاوه بر این که خود بر تمام اعمال و گفتار انسان آگاه است، به منظور تکمیل پرونده ی انسان و جلوگیری از هر گونه اعتراضی از سوی او در

۱- دایرة المعارف اعجاز علمی، ص: ۵۷۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

روز محاکمه و دادگاه، برای تک تک افراد، دو مأمور قرار داده است که همیشه با او همنشین باشند و هر چیزی که از او سر می زند، ثبت کنند، تا در قیامت بر اساس همان نوشته ها محاکمه شود و این گونه جلو هر گونه اعتراضی گرفته شود: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾: هیچ سخنی از دهان انسان بیرون نمی آید مگر این که مأمور ویژه‌ی او که پیوسته مواظبش است و آماده‌ی ثبت اعمال و گفتار اوست، آن را می نویسد.

فهم چنین مطلبی، به تنهایی، برای بیداری انسان از خواب غفلت کافی است. کافی است که انسان به خود بیاید و مواظب گفتار و کردار خود باشد و این را بداند که کوچک ترین حرفی، خیر یا شر، که از دهانش بیرون می آید [یا کوچک ترین عملی که از او سر می زند]، نگهبان و مراقب های مخصوص او، آن را ثبت می کنند.

شیخ ابن عثیمین می گوید: الله متعال دو فرشته را بر انسان گماشته است که همواره با او هستند؛ یکی از آن‌ها در سمت راست اوست و دیگری در سمت چپش؛ این دو فرشته همه‌ی سخنان و کارهای انسان را ثبت می کنند و می نویسند. از این رو الله متعال فرمود: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾: یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی گوید مگر آن که نزدش نگهبانی (برای نوشتن) آن حضور دارد». با وجود حرفِ ﴿مِنْ﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٌ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ گاه غایب نمی شود و همه‌ی سخنان را می نویسد. اگر یک ضبط صوت با خود داشته باشید، در کمال تعجب خواهید دید که گاه از روی بی فکری سخنانی گفته اید که خودتان هم انتظارش را نداشته اید! گاه انسان از روی بی خیالی و بی توجهی، سخنی می گوید که اصلاً به آن اهمیت

تفسیر عون المنان (۲۹)

نمی‌دهد؛ اما همین سخن، سبب خشم پروردگار می‌گردد و انسان را به سوی دوزخ می‌کشاند. گفته می‌شود: امام احمد بن حنبل رحمه الله بیمار بود از شدت درد می‌نالید؛ یکی از پیروانش به عیادتش آمد و گفت: فلان تابعی می‌فرمود: فرشته‌ی نگهبان، حتی آه و ناله‌ی بیمار را هم می‌نویسد. امام احمد رحمه الله که از این بابت ترسید، دیگر آه و ناله نکرد. از این رو شایسته است که انسان، تا آن جا که می‌تواند سکوت کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛^(۱) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». به عبارت دیگر: انسان سخنی بگوید که در ذات خود نیکوست یا نتیجه‌ی نیکی داشته و مایه‌ی الفت و محبت دوستان و هم‌نشینان با یک‌دیگر باشد؛ زیرا اگر در مجلسی بنشینید و هیچ نگویند، سکوت شما هم‌نشینان را آزار می‌دهد؛ اما گفتن سخنان مباح، الفت و محبت می‌آورد و این، خوب است. لذا سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکوست؛ یا سخن مباحی است که نتیجه‌اش نیکوست.^۲

تصحیح عقیده: برخی از علما با استدلال به این آیه معتقدند که نام برخی فرشتگان رقیب و عتید است؛ که می‌فرماید: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۷ - ۱۸].

ولی این دیدگاه صحیح نیست، زیرا رقیب و عتید صفت دو فرشته‌ای هستند که اعمال انسان‌ها را ثبت می‌کنند، و به معنای دو فرشته‌ای هستند که همواره با انسان همراهند، و با حضور خود، ناظر بر اعمال آنانند، و لحظه‌ای از انسان غایب نمی‌شوند. از این رو منظور این نیست که اسم دو فرشته رقیب و عتید است.

^(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۰۱۸ و...؛ صحیح مسلم، ش: ۴۷.

۲- شرح ریاض الصالحین.

واژه‌ی «قَعِيدٌ» به معنی به کمین نشستۀ، و «رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی مراقب و آماده برای انجام وظیفه، و حتی نوشتن یک کلمه را رها نمی‌کنند.

به ظاهر چنین معلوم می‌شود که فرشتگان گماشته شده بر انسان، هر سخن و رفتار آدمی را می‌نویسند و هیچ چیزی را رها نمی‌نمایند. خداوند می‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ» هر سخنی که از زبان بیرون بیاید.

بنابر این، انسان روز قیامت پرونده‌ی خود را می‌بیند که حاوی هر عملی است که از او صادر شده است. کفّار وقتی پرونده‌ی اعمال خود را می‌بینند می‌گویند: ﴿... يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [کهف: ۴۹] «وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین وسیله) آنچه را که کرده اند حاضر و آماده می‌بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند.

بلال بن حارث مزنی - رضی الله عنه - روایت می‌کند که: رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ مَا يَظُنُّ أَنَّهَا تَبْلُغُ مَا بَلَغَتْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَاهُ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ مَا يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ، فَيَكْتُبُ اللَّهُ بِهَا عَلَيْهِ سَخَطَهُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَاهُ». یعنی: گاهی انسان یک کلمه را به خاطر رضای خدا بر زبان می‌آورد، و هرگز تصوّر نمی‌کند به چه مقام و جایگاهی نایل می‌گردد، ولی این کلمه موجب می‌شود که خداوند رضایت و خشنودی خود را تا روز ملاقات و دیدار برایش بنویسد، و گاهی یک کلمه را در ناخشنودی خدا بر زبان می‌آورد، گمان نمی‌کند به چنین فرجام بدی برسد، خدا ناخشنودی و خشم خود را تا روز ملاقات برایش می‌نویسد.

۱- ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده و ترمذی گفته: حسن و صحیح است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

علقمه (یکی از راویان) می گوید: حدیث بلال موجب شد که از گفتن چندین سخن خودداری کنم.

از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت شده است که: رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: انسان سخنی می گوید که مورد رضایت پروردگار است، ولی به آن اهمیت نمی دهد و ارزشی برای آن قائل نمی شود. اما خداوند بر اثر همین سخن، رتبه‌ی او را می افزایشد، و انسان سخنی که مورد ناخشنودی پروردگار است، می گوید و به گناه بودن آن توجه ندارد، یعنی آن را گناه تلقی نمی کند، اما همین سخن او را به قعر دوزخ می اندازد.^۱

ابن کثیر در تفسیرش آورده که: از حسن بصری پس از تلاوت آیه: ﴿عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾ اظهار داشت: ای فرزند آدم، نامه اعمالی برای تو مشخص شده است، دو فرشته گرامی بر تو گماشته شده است. یکی در سمت راست تو و دیگری در سمت چپ قرار دارد. آنکه در سمت راست قرار دارد، اعمال نیک را ثبت می کند، و فرشته‌ی سمت چپ مراقب اعمال بد است. هر چه می خواهی بکن، کم یا زیاد، وقتی بمیری این پرونده جمع می گردد و در گردن تو آویخته شده و در قبر همراه توست تا وقتی که روز قیامت از قبر بیرون بیایی. الله عزوجل می فرماید: ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)﴾ [اسراء: ۱۳ - ۱۴] یعنی: ما اعمال هر کسی را (همچون گردن بند) به گردنش آویخته ایم (و او را گروگان کردار و عهده دار رفتارش ساخته ایم) و در روز قیامت کتابی را (که کارنامه اعمال او است) برای وی بیرون می آوریم که گشوده به (دست) او می رسد. (در آن روز بدو گفته می شود: کتاب (اعمال) خود

۱- بخاری (۱۱ / ۳۸۰) شماره (۶۴۷۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

را بخوان (و سعادت یا شقاوت خویش را بدان). کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی.

حسن بصری رحمه الله گفت: بخدا سوگند، کسی که تو را مورد محاسبه قرار می دهد عدالت پیشه است.

ابن کثیر می گوید: ابن عباس - رضی الله عنه - در مورد تفسیر ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ اظهار داشته: هر آنچه را که انسان بر زبان آورد و بگوید، فرشته می نویسد حتی این که می گوید: (خوردم، نوشیدم، رفتم، آمدم، دیدم و ...) را نیز می نویسد. و روزهای پنجشنبه گفتار و کردار انسان توسط فرشته به پیشگاه الله عرضه می گردد. آنچه از نیکی و بدی وجود دارد ثبت و بقیه انداخته می شوند، و آیهی زیر به همین نکته اشاره دارد که می فرماید: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [رعد: ۳۹] یعنی: خداوند هرچه را که بخواهد از میان برمی دارد، و هرچه را برجای می دارد و (جایگزین می سازد، و همه اینها) در علم خدا ثابت و مقرر است.

ابن کثیر نقل کرده که: امام احمد هنگام بیماری آه و ناله بر زبان می آورد. بعد از طریق طاووس باخبر شد که فرشته همه سخنان، حتی فریاد و ناله را نیز می نویسد، آنگاه تا لحظهی مرگ فریادی بر زبان نیاورد. رحمت واسع خدا بر او باد.

در معجم طبرانی کبیر با سند حسن از ابوامامه روایت است که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: فرشتهی سمت چپ شش ساعت قلم را از نوشتن اعمال انسان خطاکار باز می دارد، اگر انسان خطاکار در این مدت پشیمان شده و از خداوند آمرزش طلب کرد، فرشته آنها را می اندازد، و در غیر این صورت یک بدی در نامهی اعمال او می نویسد.

البته، نظر بعضی از علما بر این است که فرشتگان فقط اعمال دارای ثواب و عقاب را می نویسند، البته همه‌ی علما اجماع بر این است که محاسبه فقط در مورد اعمالی که مستوجب ثواب و عقاب است صورت می گیرد.^۱ ولی مناسب شخص مؤمن و مسلمان نیست که پرونده‌ی اعمال خویش را از آنچه برایش سود و نفعی ندارد پر بنماید.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «مِنْ حَسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ».^۲ از نیکی اسلام شخص مسلمان این است که آنچه به او ارتباطی ندارد ترک کند.

مسائلی که شامل «مَا لَا يَعْنِيهِ» می شود:

(الف) گفتگوهای بی مورد.

(ب) سخن و بحث از اموری که ارتباط به دین، دنیا و امور زندگی فردی شخص نداشته باشد.

(ج) حریص بودن بر شناخت امور دیگران و دخالت در امور شخصی و خانوادگی کسانی که هیچ ارتباطی به او ندارد. همچون جملات کلیشه ای و روزمره‌ی مردم: فلانی چه کار می کند؟ از کجا در می آورد؟ کجا صرف می کند؟ ...

(د) زیاده روی در سخنهای مباح مثل مبالغه و تعریف زیاد و آب و تاب دادن به سفر مباحی که داشته است.

لذا شایسته است که انسان مؤمن حرف خیری زده یا سکوت رعایت کند زیرا کلیه‌ی حرکات و الفاظ تلفظ شده، ثبت و ضبط می گردد و در روز قیامت همه‌ی آنها را در پرونده‌ی خویش مشاهده خواهد کرد.

۱- تفسیر اضواء البیان سوره ق

۲- حدیث صحیح / سنن الترمذی کتاب الزهد عن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - باب فیمن تکلم بکلمه یضحک بها الناس رقم ۲۳۱۷.

و خداوند - عز وجل - می فرمایند: کفار روز قیامت زمانی که عملکرد کوچک و بزرگ و ناشایست خویش را جلو رویشان می بینند آه حسرت و ندامت سر می دهند.

آفات زبان:

در زبان، دو آفت وجود دارد که نمیتوان به طور همزمان از هر دو رهایی یافت: یکی آفت سخن گفتن و دیگری، آفت سکوت. چراکه در موقعیتهای و فرصتهای متفاوت، هر یک از این دو، میتواند گناه باشد. چنانچه کسی که از گفتن سخن حق سکوت مینماید، شیطان گنگی است که چه بسا به خاطر حفظ منافع خویش، سکوت و خودنمایی میکند و جایی که باید سخن بگوید و در سخن و عمل، شدت داشته باشد، از درِ نرمش و سستی وارد میشود و بدینسان نافرمانی خدا را مینماید. همچنین کسی که سخن باطل و نادرستی میگوید، شیطان سخنوری است که از طریق سخن گفتن، راه معصیت و نافرمانی خدا را در پیش گرفته است. متأسفانه بیشتر مردم، رویه‌ی درستی در زمینه‌ی سکوت یا سخن گفتن ندارند و دچار کجروی و انحراف شده اند. اما کسانی که تعادل را برقرار نموده اند، زبانهایشان را از گفتن سخن باطل و نادرست، باز میدارند و آن را برای گفتن سخنانی که نفع آخرت را به دنبال دارد، آزاد میگذارند. از اینرو چنین کسانی، فقط سخنانی بر زبان می رانند که مفید باشد و از سخنان نابجایی که ضرر آخرت را در پی دارد، پرهیز مینمایند. چه بسا بنده‌ای در روز قیامت با کوهی از نیکیها برانگیخته میشود، اما مشاهده میکند که زبانش، تمام آن نیکیها را به نابودی کشانده است. و نیز بنده‌ای با کوهی از بدیها حاضر میشود، اما مشاهده‌ی میکند که زبانش، با ذکر خدا و گفتن سخنان نیک، تمام آن بدیها را از میان برده است.^۱ بنابراین نه بطور مطلق به سکوت، دستور داده شده و نه به

۱- الداء و الدواء، از ابن قیم، ص ۳۷۹.

سخن گفتن؛ بلکه دستور و رهنمود شریعت در زمینه‌ی سخن گفتن یا نگفتن، مد نظر قرار دادن معیار خیر و شر در این زمینه می‌باشد. یعنی باید سخن نیک گفت و از بر زبان راندن سخن بد پرهیز کرد.

از آنجا که کنترل زبان، خیلی دشوار است، بسیاری از نیکان گذشته، سکوت مثبت یعنی عدم بر زبان راندن سخن بد و غیرمفید را ستوده‌اند؛ چنانچه برای جبران اشتباهاتی که از ناحیه‌ی زبان مرتکب می شدند، به مجاهده‌ی نفس روی می آوردند و برای این منظور، از گفتن سخنان غیرمفید، پرهیز می نمودند.^۱

فضیل بن عیاض رحمه الله گفته است: "هیچ حج، سنگرداری و جهادی، دشوارتر از حفظ زبان نیست؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد".

همچنین گفته است: "در بند کردن زبان، زندان مؤمن است؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد".^۲

درس بزرگه از آیه:

همانا بر هر مسلمانی واجب است که نشست‌هایش را از تباه شدن با هیاهو و یاهو گویی و آنچه در آخرت به آدمی ضررمی‌رساند، حفظ کند، و در مقابل بر پرکردن آنها با سخنان دینی و دنیوی که مفید و سودمندند حریص باشد، فرد مسلمان باید بداند که واژه‌ها و کلماتش به حسابش گذارده می‌شود و در دفتر اعمالش نوشته شده و جزو اعمالش مرقوم می‌گردند و به زودی هنگامی که خدا را ملاقات می‌کند به خاطر آنها مورد بازخواست و پرس و جو قرار می‌گیرد، اگر این سخنان خیر باشند برایش خیر است و اگر شر باشند برایش شر به پا می‌کنند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ۱۸﴾

۱- جهاد النفس، ص ۷۷.

۲- جامع العلوم و الحكم.

[ق: ۱۸]. «هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر آن که نزدش نگهبانی آماده [حضور] دارد».

از جمله امور خیر برای مسلمان آن است که نشست‌هایش را مورد توجه قرار دهد و در آباد کردن آنها با یاد و ذکر خدا و چیزی شبیه آنها که موجب خشنودیش در دیدار با خداوند می‌شود، بکوشد، بی‌شک هر کس در جلسه‌ای نشسته و در آن خدا را یاد نکرده و آن را تباه نماید به شدت پشیمان خواهد شد. در سنن ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ گروهی نیست که از مجلس و انجمنی برخیزند و خداوند والا مرتبه را در آن یاد نمی‌کنند، جز آن که مانند این است که از کنار لاشه‌ی الاغی برمی‌خیزند و [آن مجلس در روز رستاخیز] برای آنان حسرتی خواهد بود». بی‌شک کسانی که از مجلسی برمی‌خیزند که در آن لاشه‌ی الاغی افتاده است در این مجلس چیزی جز بوهای متعفن، و منظره‌هایی کریه و ناپسند عایدشان نمی‌گردد و جز با حالتی از حسرت و پشیمانی بر نمی‌خیزند هم‌چنین کسانی که از مجلسی بر می‌خیزند که در آن یاد و ذکر خدا نمی‌شود چیزی جز غوطه‌ور شدن در گناهان و گشت و گذار در سخنان پوچ و باطل و دیگر اموری که موجب ضرر و زیان در آخرت می‌گردد، و حسرت و پشیمانی را به ارمغان می‌آورد، عایدشان نمی‌گردد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله راهنمایی می‌کند که مجلس با یاد و ذکر خداوند و طلب بخشش او پایان یابد تا این ذکر و طلب بخشش کفاره‌ای برای آن چیزی باشد که در آن مجلس از آدمی روی داده است، ترمذی و ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در مجلسی بنشیند و سخنان بی‌معنی و سر و صدای بی‌مورد و شوخی کردن و خنده‌ی او در آن مجلس زیاد باشد و پیش از برخاستن از آن مجلس این دعا را بخواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

^۱- سنن ابوداود شماره [۴۸۵۵]، و آلبنی در «صحیح الجامع» شماره [۵۷۵۰] آن را صحیح دانسته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ: خداوند پاک و منزّه هستی تو و به ثنا و ستایش تو مشغولم، گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز تو نیست و از تو آمرزش می‌طلبم و به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌نمایم». تمام اشتباهاتی که در آن مجلس از او صادر شده است، بخشیده می‌شود^۱. ابوداود از ابوبرزه اسلمی رضی الله عنه، روایت کرده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پایان مجلس، هرگاه که می‌خواست از مجلس بر خیزد می‌فرمود: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»^۲.

نسائی از عائشه روایت کرده که: رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه از مجلسی برمی‌خواست یا وضو می‌گرفت کلماتی را بر زبان می‌آورد، عائشه درباره‌ی این کلمات از ایشان رضی الله عنه سؤال پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر سخنان نیک گفته است این کلمات برای آن مهر می‌گردند تا روز قیامت و اگر گناهی کرده است کفاره‌ای برای او می‌گردند، این کلمات این‌ها هستند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»^۳ به رغم اهمیت این دعا و فضیلت عظیم آن بسیاری از مردم نشست‌های شان را در یاوه‌گویی و هیاهو و لهو و هر آنچه فایده‌ای در بر ندارد ضایع می‌گردانند و در همان حال خودشان را از گفتن این دعای عظیم محروم می‌نمایند. برخی از اهل علم بر این باورند که این ذکر تعبیری است از این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿وَسَخَّ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ۚ﴾ [الطور: ۴۸]. «و هنگامی که بر می‌خیزی با ستایش پروردگارت تسبیح گوی».

^۱ سنن ابوداود شماره [۴۸۵۸] و سنن ترمذی شماره [۳۴۳۳] و آلبنی / در «صحيح الترغيب» شماره [۱۵۱۶] آن را صحيح دانسته است.

^۲ سنن ابوداود شماره [۴۸۵۹] و آلبنی / در «صحيح الترغيب» شماره [۱۵۱۷] آن را صحيح دانسته است.

^۳ سنن النسائي [۷۱/۳] و آلبنی / در «صحيح الترغيب» شماره [۱۵۱۸] آن را صحيح دانسته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابن عبدالبر می‌گوید: «از جماعتی از اهل علم در خصوص این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿وَسَيُحِبُّ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ۴۸﴾ روایت شده که قائل عمل به [این آیه‌ی] قرآن بوده‌اند از جمله مجاهد و أبوأحوص و یحیی بن جعدہ، [یعنی] اینان گفته‌اند: هرگاه از مجلسی بر می‌خیزی بگو: «سبحانک اللهم وبحمدک استغفرک وأتوب إليك» گفته‌اند: کسی که این را بگوید گناهان او در این مجلس آمرزیده می‌شود [و بدین شکل به این آیه‌ی قرآن عمل نموده است]. عطاء گفته: اگر [در این مجلس] کار نیک انجام داده‌ای با گفتن این دعا بر نیکی‌هایت می‌افزایی و اگر مرتکب گناه شده‌ای کفاره‌ی گناهت می‌گردد»^۱.

از جمله دعاهای عظیمی که رسول الله ﷺ بسیاری از مجالسش را با گفتن آن به پایان می‌رساند این دعاست که ترمذی و دیگران از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که: «بسیار کم پیش می‌آمد که پیامبر خدا ﷺ از مجلس بر خیزد، مگر آن که این دعاها را برای خود و یارانش می‌خواند [سپس بر می‌خاست] «اللَّهُمَّ اِقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تَبَلَّغْنَا بِهِ جَنَّتِكَ، وَمِنْ اليَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا، وَمَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا، وَأَبْصَارِنَا، وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا، وَأَنْصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا»: خداوند! آن اندازه از ترست نصیب ما گردان که میان ما و نافرمانی از تو مانع شود، و آن اندازه از طاعت و فرمانبرداری نصیب ما گردان که به وسیله آن ما را به بهشت برسانی، و آن مقدار از یقین را نصیب ما گردان که به وسیله آن مصیبت‌های دنیا را بر ما آسان گردانی، خداوند! ما را با گوش‌هایمان و بینایی‌هایمان و نیروهایمان، تا زمانی که ما را زنده می‌داری، سود برسان و بهره‌مندگردان و از ما وارث قرار بده،

^۱- بهجة المجالس [۵۳/۱].

و از کسی که بر ما ستم روا داشته، انتقام بگیر، و ما را بر دشمنان مان یاری ده، و مصیبت ما را در دین مان مگردان، و دنیا را بیشترین دل مشغولی و هم و غم ما و نهایت علم ما قرار مده، و کسی را که بر ما رحم نمی‌کند، بر ما چیره مگردان»^۱.

این دعایی است که عرصه‌های خیر و خوشبختی در دنیا و آخرت را [در خود] گرد آورده است.^۲

اعجاز علم:

گفتیم که عقیده «آخرت» می‌گوید که انسان از تمام «اقوال» خویش مورد سؤال قرار می‌گیرد و هر سخنی که از زبان وی بیرون شود، خواه سخنی نیک باشد یا بد، آن را در راه ایفای رسالت حق به کار گرفته باشد، یا در ابلاغ رسالت شیطان، تمام این گفته‌ها در یک سجل کاملی نگه داری شده و سپس در آخرت در پیشگاه محکمه الهی ارائه می‌گردد.

حالا باید دید که علم جدید در این باره چه موقفی دارد؟

در یک نگاه، ملاحظه می‌کنیم که علم جدید آمده است تا بازتابگر این اعجاز علمی قرآن کریم باشد؛ زیرا ثبت دائمی امواج صوتی در فضا، امروزه قطعاً مورد پذیرش همگان است و دانش نوین در این باره هیچ شک و شبهه‌ی ندارد که هر انسان، به مجرد اینکه زبانش را برای سخن گفتن به حرکت در آورد، بی‌درنگ به دنبال این حرکت، امواجی را در هوا نیز به اهتزاز در می‌آورد. درست همانند اینکه ما در برکه‌ء آب ایستاده و ساکن، قطعه سنگی را پرتاب کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که در آن برکه امواج ایجاد می‌شود. یا اگر زنگ برقی را در اندرون شیشه‌ی قرار دهید که در آن شیشه از همهء اطراف محکم بسته باشد و سپس بر کلید آن زنگ برقی فشار دهید، قطعاً زنگ به صدا در می‌آید اما

^۱- سنن ترمذی شماره [۳۵۰۲] و علامه آلبنانی در «صحیح الجامع» شماره [۱۲۶۸] آن را حسن دانسته است.

^۲- فقه الأذکار، شیخ عبدالرزاق البدر.

تفسیر عون المنان (۲۹)

با آنکه شما در نزدیکی آن زنگ هم قرار دارید، صدای آن را نمی شنوید؛ زیرا زنگ برقی در آن هنگام، امواج صدا را به بیرون نمی فرستد بلکه آن امواج در درون شیشه محبوس باقی مانده اند. این امواج صوتی در شرایط عادی به طبله گوش ما برخورد نموده و طبله گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز می فرستد و در نهایت جریانی به نام «شنود» به وجود می آید.

قطعاً به ثبوت رسیده است که این امواج صوتی، به همان کیفیت اصلی خود برای ابد در «اثر» یا فضا باقی می ماند و شنیدن دوباره آنها ممکن است. اما با وجود آنکه همه امواج صوتی‌یی که از زبان هر انسانی در روی زمین صادر گردد، از اولین تا آخرین انسان، برای ابد در فضا حرکت می کنند و وجود دارند لیکن علم جدید تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگردیده است. البته این یک حقیقت پذیرفته شده علمی است که دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظری، به امکان ایجاد دستگاهی برای دریافت صداهای زمانهای گذشته اذعان نمودند، دیگر به این میدان خاص اهتمام و توجه چندانی نشان ندادند و گر نه همانطور که رادیو، صداهای مختلفی را که ایستگاه های مختلفه رادیویی دنیا پخش می کنند، در دسترس قوه شنوایی ما قرار می دهد، شنیدن صداهای گذشتگان نیز بعید از امکان نبوده و نیست. اضافه باید کرد که آنچه علم امروزه در این صدد با آن رو به روست، دریافت صداهای قدیمیان نبوده، بلکه در حال حاضر مشکل اساسی در برابر علم، یافتن راهی برای فرق گذاشتن میان صداهای بی شمار گذشتگان است که چه گونه می توان میان میلیاردها سال و بلیاردها صدا فرق نهاد؟

بیشک اختراع رادیو ما را به آستانه حل این قضیه نیز نزدیک کرده است؛ زیرا هم اکنون در دنیا هزاران ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه های زیادی را در طول شبانه روز پخش می کنند و امواج این برنامه ها با سرعت (۱۸۶۰۰۰) مایل در ثانیه فضا را می پیمایند. پس جداً معقول بود اگر ما با باز نمودن پیچ

تفسیر عون المنان (۲۹)

رادیو مخلوطی از صداهای درهم و برهم را می شنیدیم و از هیچ کدام آنها هم سر در نمی آوردیم. اما چنین هرج و مرجی از آن رو رونما نگردیده است که ایستگاه های رادیویی دنیا برنامه های خود را با طول موج های معین مختلف می فرستند. بعضی از این ایستگاه ها روی طول موج های بلند، بعضی روی طول موج های متوسط و بعضی روی امواج کوتاه برنامه پخش می کنند و چنین است که فرستنده های رادیویی با بهره گیری از این طول موج های مختلف، امکان آن را به ما داده اند که عقبه رادیو را به جای مطلوب آن بچرخانیم و صدای مطلوب را هم دریافت کنیم.

اما دانشمندان تا کنون به اختراع ابزاری که بتواند صداهای قدما را از یکدیگر تفکیک کند، موفق نگردیده اند و اگر چنین نبود ما تا به حال تاریخ هر عصر را با صداهای مردم خود آن عصر و زمان شنیده بودیم. بنا بر این، اگر بشر به اختراع آلهء مربوطه موفق گردد، امکان شنیدن صداهای قدما در آینده به اثبات می رسد. به همین دلیل است که عقیده «آخرت» هم بعید از قیاس نیست که می گوید: تمام سخنان انسان در طول زندگی وی به ثبت می رسد و او حساب آنچه را که گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شاید قیاس آنچه که بر سر دکتور مصدق صدراعظم اسبق متوفای ایران آمد، قیاس بسیار بعید و به اصطلاح اهل منطق «قیاس مع الفارق» باشد، اما بی مناسبت نیست اگر در اینجا آن را ذکر کنیم.

در سال ۱۹۵۳ دکتور مصدق زندانی بود و پولیس در اتاقش ضبط الصوت خودکاری را جاسازی کرده بود. بناءً تمام آنچه را که مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسیده بود و در روز محاکمه، تمام نوارهای سخنانش به محکمه ارائه گردید تا شاهدهی علیه او از زبان خودش باشد. این و امثال آن از وقایع می تواند نمونه آن چیزی باشد که در روز آخرت رونما می گردد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بی شک بحث و مناقشه ما پیرامون این قضیه، وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» یا به تعبیر دیگر، وجود «ضبط کنندگان» غیر مرئی را نفی نمی کند که بر صفحه فضا و یا هر کیفیت غیبی دیگری، تمام بیانات و مکالمات ما را ضبط و ثبت می کنند. چنانکه اثبات امکان علمی آخرت با ابزارهای حسی قابل درک وارد شده در حوزه علم، لزوماً به معنی انجام محاسبه آخرت به عین طریقه و عین وسایل نیست. لذا مقصود نهایی این بحث ها، به هیچ وجه تلاش در جهت انطباق آیات قرآن با دست آوردهای علمی جدید به هر قیمت ممکن نمی باشد، بلکه هدف نهایی این بحث ها، نزدیک ساختن اعتقادات الهی به حوزه اندیشه انسان با بهره گیری از ابزارهای حسی، اکتشافات علمی و نهایتاً اثبات اعجاز علمی قرآن کریم از موضع باورهای مروجه معاصر می باشد و بس.^۱

۱- اعجاز قرآن، ص: ۳۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

تا این جا هر آن چه بیان شد در مورد زندگی دنیایی انسان است و این که دو فرشته مراقب اعمال و کردار او هستند و هر چه از او سر بزند ثبت و ضبط می کنند اما آن گاه که زندگی به پایان می رسد: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ

ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾: مرگ به سویش خواهد آمد و دریچه ای به سوی آن واقعیتی خواهد بود که قبلاً به آن تذکر داده شد (یعنی واقعیت قیامت و زنده شدن دوباره ی او). سختی جان دادن، او را مدهوش می کند. مرگ به او خواهد گفت که آن گونه نیست که فکر می کردی. بین این همان چیزی است که از آن فرار می کردی و نمی خواستی با آن روبرو شوی. این همان چیزی است که خود را برایش آماده نکردی و در برابر آن هرگز احساس مسئولیت نکردی و هرگز گمان نمی کردی که برای آغاز آن (روز قیامت و محاکمه و دادگاه) مقدمه هایی باشد.

امام ابن جزی می گوید: فعل به صورت ماضی آمد تا قطعیت و نزدیکی امر را برساند.^۱

ابونعیم از عبدالله بن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: ابن عباس (رضی الله عنهما) را از مکه تا مدینه همراهی نمودم، وی وقتی فرود می آمد بخشی از شب را قیام می نمود، می گوید: ایوب از وی پرسید که قرائتش چگونه بود؟ گفت: وی خواند: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾.

و این را به ترتیل می خواند، و صدای سینه اش توأم با گریه افزون می شد. و نزد وی همچنان از ابورجاء - رضی الله عنه - روایت است که گفت: این جای ابن عباس - مجرای اشکش - چون بند کفش کهنه بود.^۲

۱- التسهیل: (۳۶۵/۲).

۲- الحلیه (۱/۳۲۷).

مفهوم سكرات مرگ:

مرگ، شرایط و حالات ویژه‌ای دارد که هر انسان با آن روبرو می‌شود؛ الله عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹] «و سختی مرگ به‌راستی فرا می‌رسد. -ای انسان!- این همان چیزی است که از آن می‌گریختی.»

منظور از سكرات مرگ، دشواری و سختی‌های آن هنگام است. امام راغب در مفردات القرآن می‌فرماید:

«سُكْرٌ حالتی است که انسان در آن عقلش را از دست می‌دهد.» واژه‌ی «سُكْرٌ» بیشتر برای شراب به‌کار می‌رود؛ ولی بر خشم، عشق، درد، خواب، چُرت و بی‌هوشی ناشی از درد و ناراحتی نیز اطلاق می‌گردد و منظور از سكرات مرگ، بی‌هوشی ناشی از درد و رنج بیرون آمدن روح از بدن است.^۱

نیز گفته‌اند: سكرات جمع «سُكْرَةٌ» به معنای «مستی و منگی مرگ» است. و مراد از آن بیهوشی‌ها و سختی‌هایی است که به هنگام وداع با این جهان به انسان دست می‌دهد. چرا که در این لحظه بی‌ثباتی و ناچیزی جهان را با چشم خود می‌بیند و جهان بقاء را دورادور می‌نگرد و وحشتی عظیم سر تا پای او را فرا می‌گیرد و حالتی شبیه به مستی پیدا می‌کند. و او را در اضطراب و ناآرامی شدید فرو می‌برد. در حقیقت وحشت و اضطراب انسان در هنگام مرگ به قدری است که قرآن از آن به «سُكْرَةُ الْمَوْتِ» تعبیر نموده است، چنان که در قیامت نیز هول دادگاه الهی، انسان را دچار چنان حالتی می‌سازد که به تعبیر قرآن ﴿تَرَى النَّاسَ سُكَرَى﴾ [الحج: ۲] مردم را همچون افراد مست، عقل پریده و بی‌اراده می‌بینی، در حالی که مست نیستند، بلکه حالتی شبیه به مستی پیدا می‌کنند.

^۱- فتح الباری (۳۶۲/۱۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

به هر حال، سكرات مرگ برای همه حتمی است، و لحظه‌ی مرگ، انسان حالت عادی خود را از دست می‌دهد و مستی و منگی مرگ او را در خود فرو می‌برد.^۱

رسول الله ﷺ نیز با این حالت روبرو شد و درد آن را تحمل فرمود. در روایات آمده است که در بیماری مرگ، ظرف آبی را در جلوی رسول الله ﷺ قرار داده بودند و رسول الله ﷺ دست مبارکش را در آن داخل می‌نمود و بر پیشانی می‌کشید و می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ»^۲ «هیچ معبودی شایسته‌ی پرستش جز الله ﷻ نیست. بی‌تردید مرگ سختی‌هایی دارد.»

مادرمان عایشه رضی الله عنها درباره‌ی بیماری مرگ رسول الله ﷺ می‌فرماید: هیچ ناراحتی‌ای را شدیدتر از ناراحتی رسول الله ﷺ در بیماری مرگش ندیده‌ام.^۳

عایشه رضی الله عنها هنگام مرگ پدرش ابوبکر رضی الله عنه، به دیدارش آمد. هنگامی‌که بیماری و سكرات مرگ شدت گرفت، این بیت را خواند:

لَعَمْرِكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءَ عَنِ الْفَتَى

إِذَا حَشَرَ جَتَ يَوْمًا وَصَاقَ بِهَا الصَّدْرُ.

«به جان تو قسم، زمانی‌که روح به حلقوم انسان برسد و سینه تنگ شود، ثروت برای جوان‌مرد سودی ندارد.»

ابوبکر رضی الله عنه روانداز را از چهره‌اش برداشت و فرمود: چنین نیست؛ بلکه کلام زندگی‌بخش الهی را زمزمه کن که می‌فرماید:

﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴾ [ق: ۱۹].^۴

^۱- التفسیرالموضوعی للقرآن الکریم.

^۲- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب سكرات الموت. فتح الباری: (۳۶۱/۱۱) شماره: (۶۵۱۰).

^۳- بخاری، مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند. ن.ک: جامع الأصول: (۱۱/۶۹).

^۴- ابن ابی الدنیاء آن را روایت کرده است. تفسیر ابن کثیر: (۴۰۱/۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

«و سختی مرگ، بهراستی فرا می‌رسد. -ای انسان!- این، همان چیزی است که از آن می‌گریختی.»

بی‌گمان، سكرات مرگ كافر، دشوارتر و بیشتر از مؤمن است. در سطرهای گذشته، گوشه‌ای از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه را که به این اصل اشاره داشت، بازگو کردیم: به هنگام مرگ انسان کافر، فرشته‌ی مرگ می‌آید و بر بالین او می‌نشیند و می‌گوید: ای نفس ناپاک، به‌سوی ناخشنودی و خشم الله بیرون بیا. آن روح در جسم کافر پراکنده می‌شود. فرشته‌ی مرگ مانند بیرون کشیدن شاخه‌ی خاردار از پشم خیس، روح را از جسم او بیرون می‌کشد و با این کار رگ‌ها و روده‌هایش پاره‌پاره می‌شود.

قرآن کریم شدت ناراحتی کافران به‌هنگام مرگ را این‌گونه به

تصویر می‌کشد: ﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْرَبُونَ عَذَابَ آلِهُونَ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ

اللَّهِ عِبْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴾ [انعام: ۹۳] «کیست ستمکارتر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا بی‌آنکه بر او وحی شده باشد، ادعا کند بر من وحی شده است و کسی که بگوید: من نیز همانند آیات الهی نازل خواهم کرد. و چون ستمکاران را در سختی‌های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را -به سوی آنان- گشوده، -می‌گویند:- جان بکنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می‌گفتید و بدان سبب که از تصدیق آیاتش سرکشی می‌کردید، با عذاب

خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.»

مصدق آیه - همانگونه که ابن کثیر می‌فرماید- و آن هنگامی است که فرشتگان عذاب، کافر را به ناخشنودی، عقاب، طوق، دوزخ، آب داغ و سوزان و خشم الله عز وجل مژده می‌دهند. روح کافر در جسمش پراکنده می‌شود و از بیرون آمدن سر باز می‌زند؛ فرشتگان، آن قدر به صورت و پشت کافر می‌زنند تا این که

روح از بدنش بیرون می آید. فرشتگان به کفار می گویند: ﴿أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ
 الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾

ابن کثیر، آیهی ﴿وَأَلْمَلِكَةَ بِاسْطِوَآءِ أَيْدِيهِمْ﴾ را به زدن فرشتگان
 تفسیر می کند. همان گونه که در دو آیهی ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَىٰ يَدِكَ لِتَمْتَلِكْ﴾
 [مائدة: ۲۸] «اگر دستت را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی
 ...» و ﴿وَبَسُّطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَنُومُ بِالسُّوءِ﴾ [ممتحنة: ۲] «و دستان و
 زبان های خویش را به بدی به سوی شما می گشایند.» نیز با همین
 مفهوم به کار رفته است.

برخی از کسانی که در حال مرگ قرار داشته اند، در مورد
 سکرات آن چیزهایی گفته اند؛ از آن جمله، عمرو بن العاص رضی الله عنه است.
 وی در بستر بیماری مرگ قرار داشت، در آن هنگام، فرزندش گفت:
 پدرجان، تو می گفتی: ای کاش انسان عاقل و خردمندی را در حال
 سکرات می دیدم تا حالش را برایم تعریف می کرد، آن انسان عاقل تو
 هستی، پس حالت را برایم بیان کن. عمرو بن العاص گفت:

لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ مَا قَدَّ بَدَأَ لِي

فِي تِلَالِ الْجِبَالِ أُرعى الْوَعُولَا^۱

«ای کاش پیش از آشکار شدن این حالت، در بلندی کوه ها گوسفند
 می چراندم - تا آن تنگ نفسی که اکنون می چشم، احساس می کردم.»

شهادت، از سکرات مرگ می کاهد:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا

^۱- التذكرة، قرطبي: ص (۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنَ الْقَتْلِ إِلَّا كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مِنَ الْقَرْصَةِ. ^۱ «شهید، درد کشته شدن را تنها مانند گزیدن مورچه احساس می‌کند.»

انسان به هنگام سگرات مرگ، آرزوی برگشتن می‌کند

وقتی مرگ انسان فرا می‌رسد آرزو می‌کند که به دنیا برگردد؛ کافر برای مسلمان شدن و

گناه کار برای توبه؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ^(۱۱)

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

﴿ مؤمنون: ۹۹-۱۰۰ ﴾ [«و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد می‌گویند: ای پروردگرم!

ما باز گردان. تا در سرایی که -کارهای نیک را- رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم. هرگز؛ این، فقط سخنی است که او بر زبان می‌آورد و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فرارویشان است.»

ایمان آوردن به هنگام فرا رسیدن مرگ، پذیرفته نمی‌شود و وقتی روح به

حلقوم برسد، توبه سودی ندارد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ^(۱۷) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْفَنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ

كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿ [نساء: ۱۷-۱۸]

«پذیرش توبه از سوی الله تنها برای کسانی است که از روی نادانی کار

بدی انجام می‌دهند و خیلی زود توبه می‌کنند؛ الله ﷻ، توبه‌ی چنین کسانی را

^۱ -مشكاة المصابيح (۳۸۳/۲) شماره: (۳۸۳۶) محقق مشكاة می‌گوید: سندش حسن است. ترمذی، نسائی و دارمی آن را روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حسن غریب می‌باشد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌پذیرد. و الله، دانای حکیم است و پذیرش توبه برای کسانی نیست که کارهای بد مرتکب می‌شوند و چون مرگ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می‌گوید: اینک توبه کردم. و توبه‌ی کسانی که در حال کفر بمیرند، پذیرفته نمی‌شود؛ برای چنین کسانی عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.»

حافظ ابن کثیر، روایاتی را در مورد پذیرش توبه پیش از رسیدن روح به حلقوم، نقل کرده است: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغْ»^۱ «الله تا پیش از رسیدن روح به حلقوم، توبه‌ی بنده را می‌پذیرد.»

هر کس پیش از مرگ توبه کند، زود توبه کرده است؛ اما آن توبه، باید همراه با اخلاص و راستی باشد. بنابراین انسان باید پیش از فرا رسیدن اجل توبه کند، چون در هنگام سكرات و دشواری‌های مرگ، امکان توبه وجود ندارد.

شاعر^۲ می‌گوید:

قَدَّمَ لِنَفْسِكَ تَوْبَةً مَرَجُوءَةً

قَبْلَ الْمَمَاتِ وَقَبْلَ حَبْسِ الْأَلْسِنِ

بَادِرْ بِهَا غَلِقَ النَّفُوسَ فَانْهَآ

ذخِرْ وَ غَنِمِ لِلْمَنِيِّ الْمَحْسَنِ

* پیش از مرگ و بند آمدن زبان، در انجام توبه‌ی پذیرفته شده‌ای شتاب

کن.

* برای انجام آن شتاب کن، که توبه برای انسان نیکوکار و رجوع کننده

بسوی پروردگار، ذخیره و غنیمتی است.

^۱- تفسیر ابن کثیر (۲۲۴/۳). ابن ماجه و ترمذی روایت را نقل کرده‌اند.

^۲- محمود الوراق.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾: برای بار دوم در شیپور دمیده می

شود تا همه زنده شوند. در این جا به نخستین دمیدن در شیپور و این که در فاصله‌ی مرگ تا دومین دمیدن چه اتفاقاتی می افتد، اشاره نشده است. آیه به این مطلب اشاره می کند که برای بار دوم در شیپور دمیده می شود تا همه زنده شوند و از قبرها بیرون آیند. آن روز، روز تحقق بیم دادن ها و تهدیدهاست. روز تحقق آن چه وعده داده بودیم. روز تحقق جزا و سزای کارهایی است که انسان در دنیا انجام داده است.

یوم الوعيد: چون الله چنین روزی را به کافران هشدار داده است، واژه‌ی «وعید» برای خبر دادن از مجازات به کار برده می‌شود.

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا

فَكَسَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾: و هر کس [به سوی دادگاه خدا]

آمد دو نفر او را همراهی می کنند؛ [یکی] دستش را گرفته و به سوی دادگاه رهبریش می کند و دیگری شاهد و گواهی است که همراه او آمده تا بر آن چه او انجام داده یا نداده شهادت بدهد. دقیقاً همانند آن چیزی که در دادگاههای دنیا مرسوم است. در دنیا چنین مرسوم است که دو نفر، مجرم را به دادگاه می برند؛ یکی پرونده‌ی او را با خود حمل می کند و دیگری، در حالی که دستبندی به دستش زده، او را به سوی دادگاه رهبری می کند. در قیامت نیز وضعیت این گونه است. این دو فرشته مأمور خداوند هستند. وقتی فرد مجرم به دادگاه می رسد [و در جایگاه مخصوص مستقر می شود] این چنین مورد خطاب قرار داده می شود که: هان! راستی هرگز در فکر چنین لحظه‌ای نبودی و اصلاً به آن اعتقاد نداشتی؟ هرگز گمان نمی کردی که چنین روزی خواهد آمد؟ تو نسبت به این روز و آن چه پیش آمده کاملاً در غفلت به سر می بردی و پرده‌ای از غفلت بر بینائی ات زده شده بود و واقعیت ها را نمی دیدی؛ اما امروز ببین که چگونه

تفسیر عون المنان (۲۹)

پرده‌ی غفلت را از روی چشمانت برداشته ایم. ببین که چشمانت چگونه تیز شده و چگونه واقعیت‌ها را می‌بینند. تو امروز با چشم‌های خود و به طور یقین می‌بینی که چه در انتظارات است و چه چیزی اتفاق افتاده و قرار است اتفاق بیفتد.

از سیاق آیات بعدی چنین بر می‌آید که فرد مجرم [علاوه بر آن دو فرشته‌ی همراه]، فرد دیگری نیز با اوست. این فرد کیست؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم: خداوند متعال چنین وعده داده که وقتی انسان از راه راست منحرف شد، یکی از لشکریان ابلیس را قرین او می‌کند تا او را بیشتر به گمراهی و ضلالت بکشد. عکس این مسئله در مورد بنده‌ی خدا و فرد مؤمن نیز صادق است. خداوند فرشته‌ی ای را مأمور همراهی با فرد مؤمن می‌کند تا در تمامی مراحل او را پشتیبانی کرده و در راه مستقیمی که بر آن قرار دارد و در آن گام بر می‌دارد تقویت کند. پس فرد همراه و قرین مجرم همان شیطانی است که خداوند در دنیا او را قرین و همدمش کرده بود.



فوائد آیات (۱۶-۲۲):

۱. عبادت مجموعه فرامین و اوامر الهی بر انجام یا ترک اعمال و افکار و اذکار خاصی که مورد پسند و رضایت الله تعالی است شامل می‌شود. برای همین اول باید معبود یا خدا یا اله شناخته شود تا بعد عبادت فهمیده شود.
 ۲. ذکر و یاد آوری فرشتگان فقط برای علم و دانش و درک چیزی نیست چنانکه تاریخ را مطالعه می‌کنیم، بلکه ما آنان را یاد آوری می‌کنیم تا اینکه آماده شویم و بر حذر باشیم که چیزی از بدی‌ها بر ما نوشته شود و روز قیامت مورد بازخواست خداوند قرار گیریم و مجازات شویم.
- همچنین بخاطر دوست داشتن آنان را یاد آوری می‌کنیم، زیرا خداوند آنانرا دوست می‌دارد و همچنین ما آنان را دوست می‌داریم زیرا نیکوترین فرمانبردارترین مخلوقات خدایند.

۳. آن چه انسان را در محاسبه‌ی نفس یاری می‌رساند درک این امر است که خداوند مراقب اوست و بر همه‌ی اسرار و بر نهانخانه اش آگاه است و هیچ رازی بر او پوشیده نمی‌ماند.

۴. خداوند بر بندگانش ملائکه‌هایی را قرار داده است تا بر او حاضر و ناظر باشند.

۵. بر هر یک از انسانها دو فرشته مأموریت دارد، یکی بر سمت راست حسنت و نیکی‌های او را می‌نویسد، و دیگری در سمت چپ او بدیها را می‌نویسد. این فرشتگان در سفر و در اقامت با انسان هستند، و در تمامی احوال، در نماز در سجود با او هستند و او را ترک نمی‌کنند مگر در بعضی از حالات خاصی مانند قضای حاجت، و آنان گفتار و کردار او را می‌نویسند.

۶. خداوند سبحان جنین را در شکم مادر، و طی مراحل مختلف رشد و نمو و تغذیه و تکمیل شدن و آنگاه خروجش از تاریکی‌های رحم مراقبت می‌کند. هم چنین خداوند ضربان قلب‌ها و گردش خون در جسم آدمی و تحویل خون به بافت‌ها و اندام‌ها را مراقبت می‌نماید. خداوند سبحان هر آنچه را بر فکر و ذهن آدمی خطور می‌کند و هر آنچه دغدغه‌ی ذهنی آدمی است را می‌داند و هیچ چیزی از مراقبت و محافظت او پوشیده نیست. اگر نظارت و مراقبت خداوند حافظ رقیب بر تمامی آنچه بیان گردیده و دیگر چیزها نبود، آسمان‌ها و زمین پابرجا نمی‌ماندند و هیچ چیزی رنگ وجود نمی‌یافت. اگر خداوند یک چشم بر هم زدن جهان هستی را مراقبت ننماید، این جهان در طوفانی از سیاهی‌ها و تاریکی‌های عدم و نیستی فرو می‌رود. هم چنان که خداوند مراقب تمامی چیزهای موجود است، هم چنین مراقب اعمال بندگان و گفته‌ها و چشم‌های دزدانه نگر و رازهای درون سینه‌های آن‌هاست و پاداش کامل به همه‌ی آن‌ها می‌دهد.

۷. منظور از حفظ زبان، آنست که انسان با آن جز به نیکی سخن نگوید، و از سخن بیهوده و همچنین از غیبت و سخن چینی و دشنام و مانند آن پرهیزد. انسان در برابر تمامی حرف هایی که از دهانش خارج می شود مسئول است. خداوند آنرا ثبت کرده و فرد را بواسطه ی آن مورد حسابرسی قرار می دهد.

بر هر مسلمانی واجب است که زبان به دهان نگه دارد و در تمام اوقات و احوال آنرا از هر امر باطلی حفظ کند. و تاکید حفظ زبان در زمان فتنه ها بیش تر است زیرا قیل و قال افزایش می یابد و شهوت سخن گفتن و شنیدن افزون می گردد و گوش ها برای شنیدن شایعات و قیل و قال مربوط به فتنه ها آماده تر می باشد.

بنابراین حفظ زبان از هر کلمه ای که باعث افزایش آتش فتنه شده و آنرا شعله ورتر می کند، واجب است. لذا عاقل کسی است که زبانش را مشغول چیزی می کند که الله متعال دوست دارد و رضایت الله در آن است مانند ذکر و دعا و دعوت.

زبان از جمله عضوهایی است که حرکت دادن آن بسیار آسان است اما ضرر و زیان آن از دیگر اعضا بیش تر است. و برآستی اگر انسان زبانش را کنترل نکند و در آبروی زندگان و مردگان دروغ بگوید و با شایعه پراکنی وحدت امت را بر هم زند و هر فریادی بخواهد سرکشد، شر و فساد زیادی برای امت به دنبال خواهد داشت.

بنابراین حفظ زبان و کنترل آن درواقع اصل تمام امور خیر است و آزاد و رها گذاشتن آن، اصل و اساس تمام شرارتها می باشد.

۸. نتیجه ی خودداری از بیهوده گویی و لغو، سالم ماندن از گناه و معصیت است و ساکت بودن کلید عبادت می باشد و کسی که صبور و بردبار باشد و نیز آنکه ساکت باشد، پشیمان نمی شود. و هرکس زیاد سخن بگوید، لغزش وی بیش تر است و هرکس لغزش وی بیش تر باشد، گنااهش بیش تر است و هرکس

تفسیر عون المنان (۲۹)

گناهش بیش تر باشد، گناهش هیزم آتش وی در دوزخ خواهد بود. و عاقل جز در اموری که برای او سودمند است و امید پاداش آن می رود، سخن نمی گوید.

زبان چون حیوانی درنده و مضر است که هر کس آن را رها کند و از آن غافل شود، او را می خورد؛ بنابراین برحذر بودن از آن واجب است. و کم ترین ثمره ی سکوت، سالم ماندن است و برای سالم ماندن، سکوت کفایت می کند. و کم ترین ضرر سخن گفتن، شهرت است و برای گرفتار شدن به بلا همین قدر کافی است. و سخن اسیر انسان است، اما زمانی که از انسان خارج شود، این انسان است که اسیر سخن می شود.

و سخن گفتن در فتنه ها بدتر از شمشیر کشیدن در جنگ است. و نفس انسان به سوی بدی فرا می خواند مگر اینکه الله خود رحم کند و در واقع این نفس است که انسان را به شایعه پراکنی و غیبت و سخن چینی و مجادله و دروغ و یا فرورفتن در فتنه ها و اموری امر می کند که آتش فتنه ها را شعله ور می کند. بنابراین باید در مورد آن مراقب بود.

و چون فتنه ها روی آوردند، باید با حکمت و ایمان راستین و توکل بر الله با آن ها روبرو شد و آن ها را از خود دور نمود و از شر و بدی آن ها دوری کرد و چون شدت گرفت و افزایش یافت، باید به نیت خوداری از سخن گفتن در مورد برادرانت، از آن ها کناره گیری کنی.

۹. لازم است هر انسانی به عاقبت و سرانجام خویش که همانا مرگ و بازگشت به سوی خدای خالق است، بیندیشد. قرآن کریم صد و شصت و چهار بار بحث مرگ را در صورتهای مختلف ذکر کرده است.

۱۰. به اضافه نشانه های روز قیامت از جمله موضوعات مهم نام های متفاوتی از آن است که در قرآن ذکر شده اند و هر کدام معنی جداگانه ای را می رسانند. ابن کثیر برای قیامت بیشتر از هشتاد اسم نام برده است. مراجعه شود به «النهیة / الفتن و الملاحم» (۱ / ۲۵۵ - ۲۵۶) تحقیق، د. طه زینی.

تفسیر و ترجمه آیات (۲۳-۳۰) سوره یق
« گفتگوی بین کافر و شیطان همراهش روز قیامت ».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۲۳-۳۰): «الحوار بین الکافر وقرینه الشیطان یوم القیامة»، گفتگو بین کافر و شیطان همراهش روز قیامت).

ربط و مناسبت: بعد از بیان احوال مردم در روز قیامت و هنگام موت، خداوند بزرگ متن گفتگو بین کافر و شیطان هم نشین او را در روز قیامت بیان کرد؛ تا اندازه‌ی جنایت انسان بر نفس خود و گوش دادن به وساوس شیطان و فریب هایش را بازگو کند و واضح سازد که انسان به سبب رأی ضعیف و خرد اندک و میل به گناه فرمان شیطان را پذیرفته است.

ترجمه آیات (۲۳-۳۰):

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) * قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَلَكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ (۳۰)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿عَتِيدٌ﴾: برای عرضه داشتن آماده است.
- ﴿عَنِيدٌ﴾: ستیزه‌گر و دور از حق را.
- ﴿مُعْتَدٌ﴾: ظالم و متجاوز از حد.
- ﴿مُرِيبٌ﴾: شک کننده به الله و دین.
- ﴿مَا أَطْعَيْتُهُ﴾: من او را به طغیان و سرکشی مجبور نکردم.

ترجمه:

- به راستی از این (امر) در غفلت بودی، پس پرده ات را زان (دیده ات) برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین است. (۲۲)
- و همراهش می گوید: این است آنچه در نزد من آماده است. (۲۳)
- هر کافر سرکشی را به دوزخ بیندازید. (۲۴)
- هر باز دارنده تجاوز گر شک آورنده ای را. (۲۵)
- آن کسی که معبود دیگری را با خدا برگزیده است پس او را در عذاب سخت (دوزخ) بیندازید. (۲۶)
- هم نشین او می گوید: پروردگارا! من او را گمراه نساختم بلکه (خود) در گمراهی دور و درازی بود. (۲۷)
- (خداوند) می فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید و بی گمان (پیش از این) برایتان هشدار فرستاده بودم. (۲۸)
- سخن در نزد من تغییر داده نمی شود و من نسبت به بندگان ستمگر نیستم. (۲۹)
- روزی که به دوزخ می گوییم: آیا پر شده ای؟ و (دوزخ) می گوید: آیا افزون بر این هم هست؟! (۳۰)

تفسیر مختصر آیات (۲۳-۳۰):

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴾ [ق:۲۳]: و فرشته همشینش به او می

گوید: این است اعمالش که بدون کمی و زیادی نزد من حاضر است.

﴿الْفِئَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [ق:۲۴]: و الله به این دو فرشته راهنما

و گواه می گوید: هر ناسپاس و مخالف حقی را در جهنم بیفکنید.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿مَنَاعٍ لِّلْخَيْرِ مُتَّعِدٍ مُّرِيبٍ﴾ [ق: ۲۵]: کسیکه از حقی که الله بر او واجب کرد بسیار باز داشته، از حدود الله گذشته، و در وعد و وعیدهایی که به او خبر داده می شد بسیار شک داشته است.

﴿الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ﴾ [ق: ۲۶]: کسیکه همراه الله معبودی دیگر قرار داد و او را در عبادت، شریک الله قرار می داد، پس او را در عذاب سخت بیفکنید.

﴿* قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۲۷]: شیطان همنشین او برای اعلام بیزاری از او می گوید: پروردگارا من او را گمراه نکردم، بلکه در گمراهی دوری از حق بود.

﴿قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُمْ إِلَيَّ بِالْوَعِيدِ﴾ [ق: ۲۸]: الله می فرماید: نزد من با یکدیگر نزاع نکنید، که این کار هیچ فایده ای ندارد، چون من در دنیا وعید سخت را برای کسیکه به من کفر ورزد و از من نافرمانی کند به دست رسولانم برایتان فرستاده بودم.

﴿مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹]: سخن من تغییر نمی پذیرد، و وعده ام خلاف نمی رود، و نه با کاستن از نیکی های بندگان، و نه با افزودن بر بدی هایشان بر آنها ستم نمی کنم، بلکه جزای آنچه را انجام داده اند به آنها میدهم

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]: روزی که به جهنم می گوییم: آیا از کافران و گناهکارانی که در تو افکنده شدند پُر

تفسیر عون المنان (۲۹)

شدی؟ و جهنم برای طلب بیشتر، و خشم به خاطر پروردگارش اینگونه به پروردگارش پاسخ میدهد: آیا باز هم هست؟^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۳-۳۰):

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴾: من این فرد را آماده کرده ام تا او را به جهنم بیندازید. این شیطان بدبخت و بی چاره از این غافل است که خودش نیز باید به جهنم برود و همان طور که در دنیا همراه و قرین او بوده است در جهنم نیز باید قرینش باشد. او در کمال پُرویی و بی شرمی می گوید: من این فرد را آماده کرده ام تا او را در جهنم بیندازید. او نمی داند که لحظه ای دیگر فرمان رفتن به جهنم برای او نیز صادر خواهد شد.

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مَّرِيبٍ * الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ﴾: خداوند به آن دو

فرشته دستور می دهد که: هر کس [در دنیا] حق را بسیار به دست فراموشی می سپرد و به آن همه نشانه ها و آیاتی که در آسمان ها و زمین وجود داشت و دلایلی بر وجود قیامت و زنده شدن دوباره ی انسان و محاسبه و محاکمه او بودند، نمی نگریست و در نتیجه از پذیرش حق و قبول واقعیت سر باز می زد و تنها به چیزهایی معتقد بود که با آن ها عادت کرده و خو گرفته بود، به جهنم بیندازید. به جهنم در آورید هر آن که مازاد بر نیازش را نزد خود نگه می داشت تا به دست نیازمندان نرسد. به جهنم بیندازید هر آن که از دایره ی بندگی خدا و مسئولیت خود پا فراتر گذاشته و هرگز حاضر نبود در برابر خدا احساس مسئولیت کند. به جهنم بیندازید هر آن که نسبت به خدا و روز قیامت و زنده شدن

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۴۹.

تفسیر عون المنان (۲۹)

دوباره‌ی انسان متردد بود و هرگز حاضر نبود در برابر این مسایل احساس مسئولیت کند و اگر گاه گاهی و لحظاتی به قیامت هم فکر می کرد و به زنده شدن و مسأله‌ی محاکمه و دادگاهی معتقد می شد، این اعتقاد هیچ سودی به حال او نداشت؛ زیرا حالت هایی زودگذر بودند.

به جهنم در آورید هر آن که خدایی جز «الله» را به فرمانروایی گرفته و غیر او را فریادرس خود قرار داده است.

پذیرش کسی غیر از خدا به فرمانروایی و فریادرسی عاملی جز عدم ایمان به قیامت و عدم ترس از آن روز و در نتیجه عدم احساس مسؤلیت نمی تواند باشد. چنین افراد مجرمی چون به قیامت ایمان نداشتند، افرادی را به عنوان فرمانروا و فریادرس خود گرفته و در مشکلات به آن ها پناه می بردند.

پس از صدور چنین فرمان و حکمی، آن شیطان همراه و قرین آن مجرم، به خود آمده و از خواب غفلت بیدار می شود و متوجه می شود که حکم علیه او نیز هست و او نیز باید وارد جهنم شود، پس شروع به معذرت خواهی و اظهار بی گناهی و طلب مغفرت می کند: ﴿* قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْنَهُ وَّلَكِن كَان فِي

صَلَالٍ بَعِيدٍ﴾: او می گوید: پروردگارا! ای صاحب و مالک من! من این مجرم را به انحراف از مسیر بندگی تو وادار نکردم. او خود از مسیر بندگی منحرف شد و راه گمراهی را در پیش گرفت و از مسیر هدایت فاصله گرفت. او اگر خود منحرف نمی شد کاری از دست من بر نمی آمد. او اگر خود راه انحراف را در پیش نمی گرفت من که قدرت منحرف کردن او را نداشتیم؟ پس چرا فرمان جهنم رفتن من را نیز صادر می کنی؟ آن چه مشخص است این که چنین شیطانی دروغ می گوید؛ زیرا در انحراف این مجرم او نیز مقصر است. خداوند در جواب معذرت خواهی های این شیطان، می فرماید: ﴿* قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ

تفسیر عون المنان (۲۹)

وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ: نزد من کشمکش و جنگ و دعوا و داد و فریاد

و این که مقصر کیست راه نیندازید. امروز و این دادگاه نه جای این حرف هاست و نه زمان آن. من قبلاً شما را از چنین روزی ترساندم و از این که چنین خطری شما را تهدید می کند بر حذر داشتیم و به شما گفتم که اگر در دنیا اعمال خود را اصلاح نکنید، در آخرت که امروز باشد گرفتار عذاب و سزای اعمالتان خواهید شد. امروز فرصت از دست رفته است و هیچ عذر و بهانه ای پذیرفته نیست.

حکم صادر شده و باید به اجرا در آید؛ زیرا: **﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا**

بِظُلَامٍ لَّتَعْبِيدٍ﴾: سخن من و حکم و دستوری که داده ام غیر قابل تغییر است.

تصمیم چنین است که هر مجرمی که مرتکب چنان جرم هایی شده است، باید به جهنم در آید، پس جای التماس و عذری نمی ماند. [این را نیز بدانید که] من هرگز به بندگان ظلم نمی کنم. [این را بدانید] هر که به جهنم در آید خود به خویش ظلم کرده است. ما اگر فردی را بدون هیچ گناهی به جهنم بیندازیم و چنین مقرر می کردیم، در آن صورت واقعاً ظلم زیادی انجام می شد و صفت ظلّام (بسیار ستمگر) بر من اطلاق می گردید؛ اما هرگز این گونه نیست. اگر بندگان مجرم و عاصی به جهنم می روند، مقصر اصلی خود آن ها هستند نه من.

ابن کثیر در تفسیر **﴿قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ وَلَكِنْ كَانُ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾**

می گوید: مقصود از «قرینه»، شیطان انسانی و همراه شخص است که در حال کفر از دنیا رفته است. این شیطان در روز قیامت می گوید: **﴿رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ﴾** یعنی من او را گمراه نساختم بلکه او را در گمراهی عمیقی بود، به عبارتی دیگر: به خودی خود گمراه بود و قابلیت انجام باطل و دشمنی با حق را داشت.^۱

^۱- ابن کثیر: (۲۲۶/۴).

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾: روزی که ما به

جهنم می گوئیم: آیا پُر شدی؟ - یعنی تصمیم ما بر این است که آن را پُر کنیم. - او نیز در جواب می گوید: آیا باز هم هست؟ اگر باز هم هست بفرستید. جهنم هم عصبانی شده و قرارش بر این است که کم ترین جای ممکن را خالی نگذارد. آن قدر در آن می افکنیم تا پُر شود.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أَوْثَرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أَعْدَبُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلَأُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، فَهِنَالِكَ تَمْتَلِي وَيُزَوِّي بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا»^۱. ترجمه: ابوهریره - رضی الله عنه - می گوید: نبی اکرم -

صلی الله علیه وسلم - فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند. دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر، وارد من می شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیله تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولی دوزخ پر نمی شود مگر اینکه خداوند پایش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ می گوید: بس است. بس است. در این هنگام، دوزخ پر می شود و برخی از

^۱ - (بخاری: ۴۸۵۰).

قسمتهایش در هم پیچیده می شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می آفریند».



فوائد آیات (۲۳-۳۰):

۱. مشرکان معتقد بودند معبود دیگری نیز به همراه (الله) وجود دارد، بنابراین مشرکان به توحید ربوبیت اقرار کرده بودند ولی (اله) های دیگری را در عبادت، شریک خدا می دانستند و هر کس در این مسأله تدبر نماید و در این آیات کریمه تأمل کند بابتی از ابواب علم بر رویش گشوده می شود که از طریق آن می تواند به فهم صحیحی از حکمت و علت بعثت پیامبران نائل شود.

۲. آنچه در قرآن بیانگر پاکی الله از ظلم است، نظریه میانه ای بین دو دیدگاه قدری ها و جبری ها است؛ هر چه از انسان ها ظلم و زشتی است از الله نیست، قدری ها و معتزله و امثال شان معتقدند هر چه انسان انجام دهد که ظلم و زشت باشد انجام آن بوسیله الله همین گونه است، این اشتباه است، زیرا چنین تصویری الله را همانند مخلوق دانستن، و قیاس الله به بندگان است!! در حالی که او تعالی پروردگار بی نیاز قادر است و انسان ها بندگان نیازمند و مقهور هستند.

متکلمین در تعریف ظلم می گویند: ظلم عمل غیر ممکن است که تحت قدرت داخل نیست، این تعریف درست نیست، آن ها می گویند: امکان ندارد در محدوده ممکنات. مقدرات ظلمی صورت گیرد و هرچه انجامش از او ممکن باشد، اگر آن را انجام دهد. عدالت است بنابراین ظلم صورت نمی گیرد مگر از مأموری که از طرف کسی دیگر نهی شده است و الله این گونه نیست، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - از قول الله روایت می کند: «يَا عِبَادِي اِنَّى حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالَمُوا». «ای بندگانم! بی گمان من

تفسیر عون المنان (۲۹)

ظلم را بر خودم حرام کردم و آن را در میان شما هم حرام قرار داده ام پس ظلم نکنید». «مسلم/۶۷۳۷»

این حدیث قدسی بیانگر دو چیز است:

اول: الله ظلم را بر خودش حرام کرده لذا غیر ممکن به این صورت توصیف نمی شود.

دوم: این که، الله از حرام نمودن ظلم بوسیله خودش خبر داده، همان طور که خبر داده، رحمت و مهربانی را بر خودش فرض کرده، این موضوع حجت شان را مبنی بر این که ظلم صورت نمی گیرد، مگر از مأموری که مورد نهی قرار گرفته، باطل می کند.

۳. آن چه بیان شد سرنوشت و سرانجام آنانی بود که به روز قیامت ایمان ندارند و از مسیر بندگی خدا منحرف شده اند. در مقابل این گروه، افرادی نیز هستند که به روز قیامت ایمان داشته و چنین معتقدند که خداوند متعال می تواند انسان را دوباره زنده کند و این کار را نیز یقیناً انجام خواهد داد و او را به دادگاه احضار و محاکمه خواهد کرد و به تناسب اعمالی که در دنیا انجام داده پاداش یا سزا خواهد داد.





تفسیر وترجمہ آیات (۳۱-۳۵) سورہ یق
« حال پرهیزگاران ».

مقصد آیات (۳۱-۳۵): «حال المتقین»، (حال پرهیزگاران).

ربط و مناسبت: بعد از آوردن متن گفتگوی که بین کافر و شیطان نزدیکش رخ می دهد، خداوند حال پرهیزگاران را ذکر نمود چنان که روش و اسلوب قرآن است که بین اضداد مقارنه کرده و بعد از آوردن چیزی نقیض آن را می آورد، در نتیجه انسان حذر نموده و می ترسد، آرزو پیدا کرده و امید رحمت خداوندی را دارد، و همین طور خوف و رجا و امید و هراس در یک وقت در بندهی مؤمن جمع می شود.

ترجمه آیات (۳۱-۳۵):

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ (۳۱) هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾.

معنی کلمات:

- ﴿أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ﴾: جنت نزدیک آورده شود.
- ﴿حَفِيظٍ﴾: کلمه «حفیظ» در قرآن به (۲) معنی آمده است:
 ۱. به معنی «نگاه دارنده» در سوره ق آیه ۳۲ آمده است.
 ۲. به معنی «لوح محفوظ» در سوره ق آیه ۴ آمده است.
- ﴿أَوَّابٍ﴾: تائب و رجوع کننده به خدا.
- ﴿بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾: با قلب مخلص و پذیرای فرمان حق.
- ﴿الْخُلُودِ﴾: کلمه‌ی خلد در قرآن مکرراً در مورد مؤمنین و کفار به کار رفته است اما کلمه‌ی «خلود» تنها یک مرتبه در قرآن ذکر شده آن هم در مورد متقین استعمال شده است تا برساند که آنان در بهشت جاوید می مانند.^۱

^۱- تدریهای قرآنی، ص: ۴۱.

ترجمه:

- و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک داشته می شود و از آنان دور نخواهد بود. (۳۱)
 - این است آنچه وعده داده می شدید که خاص هر توبه کار (حد) نگهدار است. (۳۲)
 - همان کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد و با دلی توبه کار پیش آید. (۳۳)
 - به سلامت وارد بهشت شوید. این است روز جاودانگی. (۳۴)
 - آنان در آنجا هرچه بخواهند دارند، و نزد ما افزون (بر این) است. (۳۵)
- تفسیر مختصر آیات (۳۱-۳۵):**

الله پس از بیان وعید سخت برای کافران، پاداشی را که برای بندگان مؤمن خویش آماده کرده ذکر کرد و فرمود:

﴿وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۳۱]: و بهشت به کسانی که با

اجرای اوامر و اجتناب از نواهی پروردگارشان تقوای او تعالی را پیشه کردند نزدیک می شود، آنگاه نعمت هایش را بدون اینکه از آنها دور باشد مشاهده می کنند.

﴿هَذَا مَا توعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾ [ق: ۳۲]: و به آنها گفته می شود:

این همان چیزی است که الله برای هر بسیار بازگشت کننده به سوی پروردگارش با توبه، و حفاظت کننده آنچه که پروردگارش او را به آن ملزم کرده بود، به شما وعده داد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ [ق: ۳۳]: کسیکه در نهان که هیچ کس جز الله او را در آنجا نمی بیند از الله بترسد، و با قلبی سالم و روی آورنده با او تعالی دیدار کند، و بسیار به سوی او تعالی بازگردد.

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ [ق: ۳۴]: به آنها گفته می شود: بدون ترس از امور ناگوار، وارد بهشت شوید، این است روز جاویدانی که هیچ فنايي پس از آن نیست.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵]: در آنجا هرچه از نعمتهای جاویدانی که می خواهند برایشان فراهم است، و نزد ما افزون بر این موارد، نعمت هایی است که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و بر دل هیچ انسانی خطور نکرده است. و رؤیت الله سبحانه از جمله این نعمتها است.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۳۱-۳۵):

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾: و به بهشت افتخار داده شد که به پرهیزکاران نزدیک گردانده شود؛ آنان که برنامه و کارشان در دنیا همیشه چنین بود که از هر آن چه خداوند دوست نداشت، دوری می کردند. بهشت به گونه ای به آنان نزدیک شده که فاصله ی چندانی با آنان ندارد.

این که فرمود: به بهشت افتخار داده شد که به پرهیزکاران نزدیک گردانده شود، مطلب بسیار مهمی است. نزدیک شدن بهشت به متقین برای بهشت، مایهی افتخار است!!

﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾: به آنان (متقین) گفته می شود: این همان چیزی است که به شما وعده داده می شد. این بهشت مأوای هر

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

فردی است که در دنیا مدام به سوی پروردگارش برگشته است. فردی که اگر لحظاتی دچار غفلت یا گناه و اشتباه و خطایی شده فوراً به سوی پروردگارش برگشته و خود را از آن غفلت و گناه نجات داده است.

«حفیظ» به کسی گفته می شود که همیشه مراقب خود بوده و از این که دچار انحراف شود و همراه و همگام شیطان باشد، خودداری کرده است.

﴿أَوَابٍ﴾ یعنی بسیار بازگشت کننده به سوی الله از معاصی؛ گناه می کند سپس باز می گردد. ضحاک و دیگران چنین گفته اند. ابن عباس رضی الله عنهما وعطا گفته اند: اواب به معنای تسبیح کننده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾ [سبأ: ۱۰] «ای کوهساران و ای پرندگان، (در ستایش و نیایش) با او هم آواز شدید». حکیم بن عتیبه می گوید: اواب کسی است که در خلوت ذکر الله تعالی را به جای می آورد. شعبی ومجاهد گفته اند: کسی که در خلوت گناهانش را به یاد می آورد و از الله تعالی آمرزش می خواهد. ابن مسعود رضی الله عنه نیز همین دیدگاه را دارد. عبید بن معمر می گوید: کسی است که در هیچ مجلسی نمی شنید مگر این که در آن مجلس از الله طلب آمرزش می شود. از وی روایت شده که گفت: اواب را چنین تعریف می کردیم: مراقبت کننده ای است که هر وقت از مجلس خویش بر می خیزد می گوید: «سبحان الله وبحمده، اللهم إني إستغفر مما أصبت في مجلسي هذا»، «الله عزوجل از هر عیب ونقصی، پاک است و از هر جهت، کامل است. یا الله! از گناهی که در این مجلس مرتکب شدم از تو آمرزش می خواهم»^۱.

﴿مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾: یعنی: پنهان از دید مردم که خشیت حقیقی همین است، اما خشیت در برابر چشم و حضور مردم،

^۱ - معالم التنزیل: (۴۵۴/۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

گاهی ریا و سُمعه است و بر خشیت دلالت نمی کند. خشیت مفید آن است که بنده در نهان و آشکار از الله بترسد.^۱

انتخاب نام ﴿الرَّحْمَنَ﴾ بدون نام جلاله در عبارت ﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ﴾ اشاره دارد به این که پرهیزگار در حالی از الله می ترسد که می داند او تعالی ذاتی مهربان است. به علاوه کنایه‌ای است به مشرکانی که نام رحمان الله را انکار کردند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ (فرقان: ۶۰). «و چون به آنان گفته شود: برای [الله] رحمان سجده برید، گویند: و رحمان [دیگر] چیست؟»^۲.

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾: به آنان گفته می شود: وارد بهشت شوید و به سلامت داخل آن گردید. خیالتان از هر گونه سختی و ناراحتی و وجود هر مشکلی راحت باشد و از هیچ بلا و آفت و مصیبتی هراس نداشته باشید. آن روز، روز جاودانی و همیشگی است. روزی است که با ورود به بهشت دیگر برگشت و بیرون آمدنی وجود ندارد.

روز رستاخیز را «یوم الخلود» می نامند، چون در آن روز مردم به سوی خانه‌ی همیشگی و ابدی خود روانه می شوند، کفار برای همیشه در دوزخ و مؤمنان هم در بهشت زندگی می کنند.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾: یعنی چیزهایی علاوه بر آن چه آنان می خواهند به آنان داده می شود. پاداش های بس مهمی برایشان فراهم می شود؛ پاداش هایی که از وجودشان بی خبرند؛ چرا که اگر با خبر بودند حتماً

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۶.

^۲ - التحرير والتنوير: (۳۲۰/۲۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

درخواست می کردند. پاداشی چون رضایت خداوند و خشنودی او که از همه‌ی نعمت های بهشتی بزرگ تر و مهم تر است.

به این ترتیب وضعیت انسان پس از مرگ و این که در دنیا همیشه مورد امتحان و آزمایش خداست، و سرانجامش نیز یا بهشت است یا جهنم، روشن شد.



فوائد آیات (۳۱-۳۵):

۱. بهشتی که نه چشم بشر، آن را دیده و نه وصف آنرا آنطور که شایسته است، شنیده و نه تصور آن را نموده است، با تمام زیباییهایش به سوی مهمانان خود پر می کشد و آنها را در آغوش می گیرد. همانطور که آتش دوزخ نیز با صدای مهیب خود، برای مهمانان خویش آغوش باز می کند. و به استقبالشان می شتابد.

۲. یکی از نام های او تعالی: «الحفیظ» است، «الحفیظ» ثمره‌ی معرفتش، این است که امیدوار می شوی که الله، فرزندان و آخرت تو را حفظ کند؛ ضمن این که با حفاظت و رعایت طاعات و اماناتی که مأمور به انجام آن هستی؛ به اسم حفیظ، متخلق می شوی؛ زیرا الله متعال، حافظان حدودش را ستوده و آنان را به وفای به وعده هایش مژده داده است.





تفسیر وترجمه آیات (۳۶-۴۵) سوره ی ق

« تهدید منکران رستاخیز، مجدد آن، فرمان هایی برای پیامبر صلی

الله علیه وسلم. »

مقصد آیات (۳۶-۴۵): «تهدید منکری البعث واثباته لهم مرة أخرى وأوامر للرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، (تهدید منکران رستاخیز، مجدد آن، وفرمان هایی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم).

سبب نزول آیات (۳۹-۴۸): حاکم به قسم صحیح از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده است: یهود خدمت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آمد و از خلقت آسمان ها و زمین سؤال کرد. گفت: خدا زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفریده است و کوه ها را با همه منافع آن ها در روز سه شنبه آفریده است، و در روز چهارشنبه درخت ها، آب، شهرها، آبادی ها و خرابی ها را آفریده است و در روز پنجشنبه آسمان را آفریده است و در روز جمعه تا سه ساعت مانده به پایان روز رستگاران آفتاب، ماه و فرشتگان را آفریده است و در سه ساعت باقی مانده ساعت اول مرگ را آفریده که مخلوقات زنده در وقت معین مرگ را لبیک می گویند. در ساعت دوم در تمام اشیاى که مورد استفاده انسان ها هستند آفت و بلا افکنده است، در ساعت سوم آدم - علیه السلام - را خلق کرد و او را در بهشت جا داد و ابلیس را امر کرد که به آدم سجده کند و در آخر همین ساعت آدم را از بهشت اخراج کرد. یهود گفت: ای محمد، سپس خدا چه کرد؟ گفت: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) گفتند: اگر کامل می کردی ثابت می شد که همه گفتارت راست و درست است. یهود مدعی شد که خدا پس از انجام این اعمال به استراحت پرداخت. پیامبر از ادعای آن ها خشمگین شد. پس آیه ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ نازل شد.^۱

^۱ - حاکم ۵۴۳/۲ و واحدی در «اسباب نزول» ۷۶۹ از ابوبکر بن عیاش از ابوسعید بقال از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. طبری ۳۱۹۶۰ از ابوسنان از ابوبکر روایت کرده است. «زاد المسیر» ۱۳۴۳ تخریج محقق.

سبب نزول آیه ۴۵: ابن جریر از طریق عمرو بن قیس ملائی از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده است: عده ای گفتند: ای رسول خدا، کاش ما را می ترساندی، پس ﴿فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِيدٌ﴾ نازل شد.^۱

- و از عمرو بن قیس به قسم مرسل مثل این روایت کرده است.^۲

ربط و مناسبت: بعد از این که خدای متعال منکران رستاخیز را با عذاب دردناک در آخرت هشدار داد، به تهدید و ترساندن و نابودی کامل و هلاکت شان در دنیا برگشت، و در بین این دو هشدار و تخویف حال تقوایپیشه گان در بهشت را یاد آور شد تا بر اساس روش قرآنی بین تشویق و هشدار جمع کند، سپس پروردگار متعال توضیح داد هلاک ساختن آنان پند و اندرزی است که هر صاحب خرد که اسباب و نتایج را با یکدیگر ارتباط می دهد باید از آن پند بگیرد.

ترجمه آیات (۳۶-۴۵):

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۳۷) وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ ثُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يُفُوتُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنَمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳)﴾

^۱ طبری ۳۲۰۰۵ از ایوب از عمرو ملائی از ابن عباس روایت کرده است و بازم ۳۲۰۰۶ از ملائی به قسم مرسل روایت کرده است. و مدار هردو اسناد بر ایوب بن یسار است که ضعیف است. «تفسیر بغوی» ۴/ ۲۲۸.

^۲ تفسیر طبری، همان منبع، ج ۲۶، ص ۱۸۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

يَوْمَ تَسْقُطُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سَرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿۴۵﴾.

معنی کلمات:

- ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا﴾: بسیاری را هلاک کردیم.
- ﴿قَرْنٍ﴾: نسلها.
- ﴿قَلْبٌ﴾: کلمه «قلب» در قرآن به (۴) معنی آمده است:
 ۱. به معنی «دل» در سوره نحل آیه ۱۰۶ آمده است.
 ۲. به معنی «خرد» در سوره ق آیه (۳۷) آمده است.
 ۳. به معنی «رای» در سوره حشر آیه ۱۴ آمده است.
 ۴. به معنی «بازگردانیدن» در سوره عنکبوت آیه ۲۱ آمده است.
- ﴿بِطْشًا﴾: از روی قوت.
- ﴿فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ﴾: از ترس مرگ روی زمین را گردش کردند.
- ﴿مَّحِيصٍ﴾: جای فرار و نجات از عذاب خدا.
- ﴿لُغُوبٍ﴾: ماندگی.
- ﴿سَبَّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾: خدایت را از هر نقص منزّه بدان یا حمد و سپاس

نما.

- ﴿أَدْبَرَ السُّجُودِ﴾: بعد از نماز.
- ﴿يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ﴾: نفخه رستاخیز را می شنوند.
- ﴿تَسْقُطُ الْأَرْضُ...﴾: زمین بشکافد...
- ﴿سَرَاعًا﴾: به جانب دعوتگر بشتابند.
- ﴿بِجَبَّارٍ﴾: مسلط که آنها را به اجبار مسلمان کنی.

ترجمه:

- ما پیش از آنان اقوام زیادی را هلاک ساختیم که از ایشان بسی نیرومندتر بودند و در شهرها سیر کردند، اما آیا گریزگاهی داشتند؟. (۳۶)
- و به راستی در این اندرزی است برای کسیکه دلی (آگاه) داشته باشد و با حضور قلب و گوش فرا دارد. (۳۷)
- و به راستی آسمان ها و زمین و آن چه را که در بین آن دو است در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید. (۳۸)
- پس بر آنچه می گویند شکبیا باش و پیش از برآمدن خورشید و پیش از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی. (۳۹)
- و نیز در پاره ای از شب و به دنبال نمازها او را به پاکی یاد کن. (۴۰)
- و (داستان) روزی را بشنو که ندادهنده از مکان نزدیکی ندا در می دهد. (۴۱)
- روزی که به راستی بانگ مرگبار را می شنوند، آن روز، بیرون آمدن است. (۴۲)
- بی گمان ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت به سوی ماست. (۴۳)
- روزی که زمین از (فراز) آنان می شکافد (و) شتابان (بیرون می آیند). این برانگیختن بر ما آسان است. (۴۴)
- ما به آنچه می گویند داناتریم و تو بر آنان چیره و مسلط نیستی. پس کسی را که از هشدار من می ترسد با قرآن پند ده. (۴۵)

تفسیر مختصر آیات (۳۶-۴۵):

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ

مِن مَّحِيصٍ﴾ [ق: ۳۶]: و چه بسیار امت‌هایی که آنها را قبل از این مشرکان تکذیب کننده ساکن مکه نابوده کردیم، و در زمین به جستجو پرداختند تا شاید گریزگاهی از عذاب بیابند اما هیچ راه فراری نیافتند.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾

[ق: ۳۷]: قطعاً این نابودی امت‌های پیشین، مایهٔ پند و اندرز صاحب قلبی است که با آن می اندیشد، یا با حضور قلب و هوشیار گوش فرا می‌دهد.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن

تَعْوَبٍ﴾ [ق: ۳۸]: و به تحقیق ما آسمانها، و زمین، و آنچه میان آسمانها و زمین است را در شش روز آفریده ایم با اینکه می توانستیم آنها را در یک لحظه بیافرینیم، و هیچ رنجی به ما نرسید آنگونه که یهودیان می گویند.

﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

التَّغْرُوبِ﴾ [ق: ۳۹]: پس ای رسول در برابر سخنان یهودیان و دیگران شکیبایی کن، و برای پروردگارت درحالیکه او را ستایش میکنی نماز فجر را قبل از طلوع خورشید برپادار، و نماز عصر را قبل از غروب خورشید بگزار.

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴾ [ق: ۴۰]: و پاره ای از شب برای او

تعالی نماز بگزار، و پس از نمازها تسبیح او را بگو.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ [ق: ۴۱]: و ای رسول به روزی که فرشته مأمور دمیدن در صور از مکانی نزدیک برای بار دوم ندا میدهد، گوش فرا بده.

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [ق: ۴۲]: روزی که مخلوقات صدای رستاخیز را به حقیقتی که هیچ تردیدی در آن نیست می شنوند. روزیکه در آن این صدا را می شنوند روز خروج مردگان از قبرهایشان برای حسابرسی و جزا است.

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾ [ق: ۴۳]: به راستی که ما زنده می کنیم و می میرانیم. هیچ زنده کننده و هیچ میراننده ای جز ما نیست، و بازگشت بندگان در روز قیامت برای حسابرسی و جزا فقط به سوی ما است.

﴿يَوْمَ تَسْقُطُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سَرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾ [ق: ۴۴]: روزی که زمین از روی آنها می شکافتد و شتابان درمی آیند، این گردآوردن بر ما آسان است.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾ [ق: ۴۵]: ما به آنچه که این تکذیب کنندگان میگویند آگاهتر هستیم، و ای رسول تو بر آنها مسلط نیستی تا آنها را بر ایمان مجبور سازی، و فقط مأمور ابلاغ آنچه که الله تو را به تبلیغ آن فرمان داده هستی، پس با قرآن کسی را که از تهدید من می ترسد، پند بده؛ زیرا کسی که میترسد وقتی پند و اندرز داده شود، می پذیرد.^۱



^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۱.

تفسیر تفصیلی آیات (۲۶-۴۵):

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ

مِن مَّحِيصٍ﴾: قبل از آنان اقوامی را همزمان نابود کردیم که از نظر قدرت حمله به دیگران بسیار قوی تر از این ها (مخاطبان اولیهی قرآن) بودند. این ها چنین تصور نکنند که نابود شدگان پیشین، ضعیف و ناتوان بوده یا امکاناتی نداشتند تا خود را از عذاب ما حفظ کنند. خیر، آنان از اینان بسیار قدرتمندتر بودند. وقتی قصد نابودی شان را کردیم فوراً نابودشان کردیم. در هنگام نابودی به این طرف و آن طرف فرار می کردند و با خود می گفتند: ای کاش جایی می بود و راه فراری وجود می داشت که از طریق آن فرار کنیم و از این عذاب خود را نجات دهیم. آن ها برای نجات از عذاب تلاش کردند، اما نتوانستند و سرانجام گرفتار آن شده و نابود شدند. بنابراین با توجه به آن چه گفته شد، در دنیا، علاوه بر قیامت، از آنان که از مسیر بندگی خدا منحرف می شوند انتقام گرفته می شود.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾:

هر کس به قصد هدایت و با قلبی حاضر، به آیات الله عزوجل گوش فرا دهد، قرآن مایه‌ی پند و اندرز و شفا و هدایتش است، اما کسی که به آیات گوش فرا نمی دهد، قرآن هیچ سودی به او نمی رساند، زیرا قرآن را قبول ندارد و حکمت الله تعالی هدایت چنین شخصی را تقاضا نمی کند.^۱

محمد بن کعب قرظی در تفسیر آیه می گوید: قرآن را می شنود و حضور قلب دارد و ذهنش به جای دیگری مشغول نیست.^۲

^۱ - تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۷.

^۲ - حال السلف مع القرآن، ص: ۳۶۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

راز آمدن حرف ﴿أَوْ﴾ به جای «و» این است که دو نوع مردم از آیات فایده می برند:

نوع اول: انسان خردمند و تیز هوشی است که با کوچکترین اشاره هدایت می شود و نیازی به تمرکز و جمع حواس ندارند؛ بلکه قلبی هوشیار و قابل هدایت دارد. چنین کسی کاملاً برای پذیرش هدایت آماده است و فقط نیاز دارد که هدایت نزدش برسد....

نوع دوم: انسانی است که از این آمادگی و پذیرش بی بهره است و وقتی هدایت نزدش بیاید به آن گوش می دهد و قلبش را حاضر و فکرش را جمع می کند، سپس از طریق تفکر و استدلال، به صحت و نیکویی هدایت پی می برد.^۱

انسانی که با قرآن زندگی می کند [برای فهم آن] بجز توضیحات کوتاه و تفسیر کلماتی محدود نیاز دیگری ندارد و به مقاصد قرآن به آسانی و سهولت پی می برد، و مثال بارز آن وضع و حال صحابهش بوده است. ولی شخصی که از قرآن دور است نیاز به توضیح و باز کردن مسائل دارد و چه بسا که مسائل واضحی هم باشد که برای او مبهم است. مثال نفر اول مانند کسی است که در سرزمین خود گشت و گذار می کند، به هر جا که بخواهد برود بدون تابلوی راهنما و سوال کردن [از اشخاص دیگر] راه خود را پیدا می کند و شاید اشاره کوچکی به آسانی و سهولت او را به هدفش می رساند. و اما نفر دوم مانند کسی است که [در مکانی] غریب بوده بطوری که حتی تابلوهایی نوشته شده هم برای او کافی نمی باشد و چه بسا با وجود سوالات بسیار [از دیگران] به دفعات راه را اشتباه رود و به کرات سردرگم شود و در حالی که به هدفش نزدیک است آن هدف نزد او پنهان باشد.

^۱ - علامه ابن قیم | التفسیر القيم: (۱۶/۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابن قیم رحمه الله درباره این کلام الله تعالی: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷]. می‌گوید: از انسان‌ها کسانی هستند که دارای قلبی زنده و نگهبان و کاملاً فطری می‌باشند، و وقتی با قلبش تعمق می‌کند و با فکرش پردازش می‌کند، قلب و عقل او، وی را به صحت و حق بودن قرآن راهنمایی می‌کنند، و قلبش به آنچه قرآن به آن خبر می‌دهد گواهی داده و ورود قرآن به قلبش نوری بر نور فطرت وی می‌افزاید، این اشخاص کسانی هستند که اینگونه توصیف می‌شوند: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾ [سبأ: ۶]. ترجمه: «و دانش یافتگان آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرستاده شده حق می‌بینند»، و همچنین: ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ [النور: ۳۵]، و این نور فطرت است بر نور وحی، این شخص کسی است که دارای قلب زنده و نگهبان می‌باشد. بین آنچه در قلبش وجود دارد و آنچه در معانی قرآن است، [مسائل] را جمع کرده و آن را به شکلی می‌یابد به مانند آنکه در قلب وی نوشته شده است و آن را از درون قلب قرائت می‌کند. و از انسان‌ها کسانی هستند که دارای قلبی کاملاً زنده و نگهبان نمی‌باشند، و نیاز به شهادی دارند که بین حق و باطل جدائی بیاندازد؛ و زنده بودن قلب و نور آن و پاک بودن فطرتشان به کسانی که دارای قلب زنده و نگهبان می‌باشند نمی‌رسد؛ برای این افراد راه بدست آوردن هدایت این است که کلام [الله] را گوش داده و با قلبشان در آن تأمل کنند و در آن تفکر کرده و در معانی آن تعقل کنند، بدین ترتیب خواهند دانست که آن [قرآن] حق است.»^۱

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ

تُغُوبٍ﴾: پرهیز از الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال یکی از بارزترین ویژگیهای اهل سنت و جماعت در این باب می‌باشد. و این روش بجز با تحقق

۱- اختصاری از کتاب الفوائد ص ۵، نگاه شود به مدارج السالکین ۴۲۲/۱.

بخشیدن به همدار خداوند در آیات زیر عملی نمی‌گردد: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [اعراف: ۱۸۰]

(خداوند دارای نام‌های نیکی است. پس او را با آنها فراخوانید و کسانی را که در نام‌های راه الحاد را در پیش می‌گیرند، رها کنید.)

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا﴾ [فصلت: ۴۰]

(کسانی که در آیات ما راه الحاد را در پیش می‌گیرند بر ما پوشیده نمی‌مانند.)

«الحاد در اسم‌های خداوند به معنای کج کردن و منحرف ساختن معانی و حقایق اسم‌ها از حقیقت آنها است. و الحاد چنانکه از ماده‌ی آن (ل.ح.د) برمی‌آید از میل گرفته شده است. لحد قبر نیز که به معنای شکافتن و کندن یک جانب قبر است طوری که از راسته‌ی آن کج می‌شود، از همین ماده است. ملحد در دین نیز به کسی گفته می‌شود که از حق منحرف و کج گردد و بسوی باطل برود. ابن سگیت می‌گوید: ملحد کسی است که از حق منحرف می‌شود و چیزهایی به آن می‌افزاید که جزو آن نیستند و ملتحدهم از باب افتعال همین ماده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجِدَ مِن

دُونِهِ مُلْتَحِدًا﴾ [کهف: ۲۷] (و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت).

یعنی کسی که به خداوند رجوع می‌کند، به سوی او فرار می‌نماید، به او پناه می‌برد، نزد او گریه و زاری می‌کند و از دیگران روی گردانی می‌نماید و به او متمایل می‌گردد. عربها می‌گویند «التحد فلان الی فلان» یعنی فلانی به سوی فلانی تمایل پیدا نمود و به او پناه برد.»^۱

انواع الحاد در اسماء و صفات خداوند

^۱- بدائع الفوائد (۱/۱۶۸) و نگا: تفسیر طبری (۹/۱۳۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

الحاد در اسماء و صفات خداوند بر سه نوع است:

اول: تکذیب تمام اسم‌های خداوند متعال یا بعضی از آنها. مانند اینکه مشرکین اسم «رحمان» را تکذیب و انکار می‌کردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۝﴾ [فرقان: ۶۰]

(هنگامی که به مشرکین گفته می‌شود: برای خداوند رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟ آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می‌دهی؟ و امر به سجده بر نفرت و گریز ایشان می‌افزاید.)

این کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی اینکه ما رحمان را نمی‌شناسیم. آنها نمی‌پذیرفتند که خداوند را با نام رحمان فراخوانند؛ چنانکه در روز حدیبیه نپذیرفتند که در عهدنامه کلمه‌ی رحمان نوشته شود و هنگامی که رسول الله ﷺ به کاتب فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم بنویس.» آنها گفتند: ما رحمان رحیم را نمی‌شناسیم؛ بلکه همانگونه بنویس که در گذشته می‌نوشتی. بنویس: «باسمک اللهم». به همین سبب، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که:

﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۝﴾

[اسراء: ۱۱۰]

این کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «ای محمد! به مشرکینی که منکر صفت رحمان هستند و از نوشتن آن جلوگیری می‌کنند، بگو: هیچ فرق نمی‌کند که خداوند را با اسم الله یا با اسم رحمان بخوانید؛ زیرا او دارای نام‌های نیک می‌باشد.»^۱

قابل یادآوری است الحاد جهمی‌ها که اسماء و صفات خداوند متعال را نفی می‌کنند، جزو این نوع الحاد بشمار می‌رود. همچنین کار معطله، نوعی الحاد تکذیب بحساب می‌آید؛ چرا که آنان معانی

^۱- تفسیر ابن کثیر (۱۶۱/۵).

اسماء و صفات خداوند را تعطیل کرده و منکر حقایق آنها شده و می‌گویند: خداوند حیّ بدون حیات، سمیع بدون سمع، بصیر بدون بصر، و رحمان بدون رحمت است.

دوم: توصیف خداوند متعال با صفات مخلوقات

برخی از این توصیف‌ها عبارتند از:

۱- توصیف خداوند متعال به صفات نقصی که خداوند از آنها پاک

و منزّه است؛ چنانکه یهودیها می‌گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱] (خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم.) همچنین آنها می‌گفتند: (دست خدا بسته است.) [مائده: ۶۴]

و آنها معتقد بودند که: خداوند متعال آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس خسته شد و در روز هفتم به استراحت پرداخت.

لذا خداوند این سخن آنان را تکذیب نمود و فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ [ق: ۳۸] (ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است.)

۲- نامیدن خداوند با نامهای مخلوقات؛ چنانکه نصارا او را پدر می‌گفتند. همچنین فلاسفه خداوند را واجب الوجود، علت فاعلی و یا عقل فعال می‌نامیدند.

۳- تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقات. مشبّهه معتقدند که خداوند صورتی مانند صورت ما، و دستی مانند دست ما دارد و مانند ما بر عرش قرار دارد.

سوم: کشمکش با خداوند در اسماء و صفاتش، و توصیف مخلوقات با صفات خاص خداوند

یکی از این موارد، ادعای الوهیت و ربوبیت است؛ چنانکه فرعون سرکش به قومش می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ

عَبْرِي﴾ [قصص: ۳۸] (من خدایی بجز خودم برای شما سراغ

(ندارم.)

همچنین فرعون مدعی بود که خدای بزرگ و برتر آنهاست و می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾ [نازعات: ۲۴] (من والاترین معبود شما هستم.)

همچنین مشرکین نام‌های خداوند متعال را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند؛ ابن عباس، ابن جریج و مجاهد می‌گویند: مشرکان اسم‌های خداوند را تحریف می‌کردند؛ سپس آن اسم‌های تحریف شده را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند؛ بعنوان نمونه، آنها لات را از الله، عزی را از عزیز، و منات را از منان گرفته بودند.

متأسفانه برخی از مسلمانان نیز نام‌های خداوند متعال را بر فرزندان‌شان می‌گذارند و آنها را عزیز و جبار می‌نامند. و چه بسا که نام فرزندان‌شان را از نام‌های خداوند متعال می‌گیرند و به عنوان نمونه، آنها را عزّات می‌نامند که از عزیز گرفته شده است.

﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

الغُرُوبِ﴾: در برابر این که تو را سرزنش و رسالتت را تکذیب می‌کنند؛ از آنان

روی گردان و به طاعت و تسبیح پروردگارت در ابتدا و پایان روز و در لحظات شب و پس از نمازها مشغول شو؛ زیرا یاد الله تعالی نفس را شاداب و آرام می‌کند و صبر را آسان می‌گرداند.^۱

به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد اموری را که انسان بر صبر یاری می‌کنند انجام دهد؛ یعنی: تسبیح گفتن به حمد پروردگارش قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن و در شب و پس از سجده‌ها.^۲

^۱ - تیسیرالکریم الرحمن، ص: ۸۰۷.

^۲ - علامه ابن قیم التفسیر القیم: (۱۶/۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

رازی می گوید: پاداش کلمات به اندازه‌ی صدور آنها بر اساس معرفت و حکمت است و این که قلب انسان با زبانش موافق باشد و حقایق و معانی کلمات را دریابد؛ تسبیح یعنی منزّه دانستن از تمام آنچه در گمان یا خیال یا حواس و وسوسه‌ها ایجاد می‌شود، و حمد نیز در احسان و صنع پروردگار و یگانگی نعمت دهنده را می‌رساند.^۱

- عَنْ جَرِيرٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴾.^۲ ترجمه: جریر بن عبد الله - رضی الله عنه - می گوید: شبی، خدمت نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس، آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - این آیه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید).

«موارد صبر محمد صلی الله علیه و سلم در قرآن مجید»:

۱. صبر در مقابل اذیت و آزار دشمنان، از موارد صبر محمد (صلی الله علیه وسلم) بود. (نحل / آیه ۱۲۷)

۱- نظم الدرر: (۴۳۹/۱۸).

۲- (بخاری: ۵۵۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

۲. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مأمور صبر در برابر بدیهای دیگران و دفع آن به بهترین وجه ممکن بود؛ خصلتی که در این قرن بسیار کم یاب است. (فصلت / آیه ۳۴)

۳. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مأمور صبر در اقامه نماز. (هود / آیه ۱۱۵)

۴. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مأمور صبر در برابر مشکلات تبلیغ رسالت الهی. (یونس / آیه ۱۰۹)

۵. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، ملزم به تبعیت کامل از وحی و صبر در تبعیت از وحی. (یونس / آیه ۱۰۹)

۶. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مأمور صبر در برابر تکذیب دشمنان. (انعام / آیه ۳۴)

۷. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مأمور شکیبایی، در برابر زخم زبان‌ها و سخنان ناروای دشمنان، درباره خویش. (ق / آیه ۳۹)

و ده‌ها مورد دیگر ...

یکی از دلایل اخلاق عظیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صبر عظیم ایشان بود، صبری که منتهی به جهانی شدن اسلام و مسلمان شدن میلیاردها نفر در طی ۱۴۵۴ سال از شروع رسالت شده است؛ اسلام در بیش از ۲۰۰ کشور از حدود ۲۳۰ کشور صاحب پرچم سازمان ملل، صاحب مسجد و منبر و مناره است و هر روز صدها هزار مسجد در تمام جهان نوای «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» را از اعماق جان سر داده و الله اکبر گویند، به نماز و رکوع و سجود دعوت می‌نمایند به طوریکه صدای اذان هیچگاه در طول شبانه روز در کره زمین قطع نمی‌شود (به دلیل کروی بودن و تقسیم شبانه روز به دو قسمت در کره زمین به طوریکه هر لحظه در جای مشرق است و در جای دیگر مغرب و...).

تفسیر عون المنان (۲۹)

تا جاییکه الله متعال این آیه را در شان و عظمت و جایگاه نبی اکرم (صلی الله علیه وسلم) نازل نمود و ایشان را الگوی حسنه‌ی امتی عظیم و میلیاردری در طول تاریخ قرار داد.

محمد (صلی الله علیه وسلم) با صبر و اخلاق و عفو و... هم نشان داد که پیامبری دلسوز و فرستاده‌ی برحق است و هم مصلحی که قیمت صبر و اخلاق و عفو و... او برابر هدایت و اسلام و ایمان و احسان میلیاردها هم نوع خودش بود و هست و خواهد بود.

﴿وَمَنْ آتَيْلٍ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴾: [ای پیامبر!] در مواقعی که ذکر خواهد شد تسبیح و حمد کن. تسبیح کن، یعنی از هر آن چه نابجا و نادرست است، بپرهیز. از هر فکر و کار و گفتار ناشایست و ناپسندی دوری کن. حمد کن، یعنی مشغول انجام هر آن چه شایسته و پسندیده است باش. تو با چنین رفتاری دلالت بر پاکی و بی‌عیب و نقص بودن پروردگارت می‌کنی؛ زیرا تو آفریده و مخلوق او هستی و این گونه خلق شده‌ای که میل به سوی خوبی‌ها داشته و از بدی‌ها بپرهیزی. تو با چنین رفتاری در واقع از پروردگار خود قدردانی می‌کنی. تو پروردگارت را قبل از بیرون آمدن خورشید (در نماز صبح) و قبل از غروب آن (نماز ظهر و عصر) تسبیح و حمد کن. علاوه بر زمان‌های ذکر شده، در قسمتی از شب نیز او را تسبیح کن (در نماز مغرب یا عشاء یا نماز شب یعنی وتر یا تهجد که شامل یک تا یازده رکعت می‌باشد و قبل از خوابیدن یا در نیمه‌های شب و یا آخر شب خوانده می‌شود).

زمان «سجود» از ظهر هر روز یعنی با آغاز نماز ظهر، شروع می‌شود تا پایان نمازهای عصر، مغرب، عشاء، وتر و نماز صبح. پس از طلوع خورشید دیگر زمان سجود تمام می‌شود و وقت کار و تلاش روزانه (امرار معاش) است. در زمان کسب و کار نیز (ادبار سجود) با گفتار و کردارت خدا را تسبیح کن و از هر

تفسیر عون المنان (۲۹)

آن چه نادرست است دوری و هر آن چه درست است را انجام بده و اینچنین وضعیت و حال و احوال خود را تغییر بده. مثلاً با کلمات و اذکاری چون «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا ... خدا را یاد کن و ... و منتظر روز قیامت باش و تا آمدن آن روز مشغول انجام وظیفه‌ی بندگی خود باش.

بهترین زمان تسبیح از منظر قرآن شب است، و بهترین زمان استغفار از منظر قرآن وقت سحر است.^۱

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾: روز رستاخیز، بدان

جهت به «یوم الخروج» نام‌گذاری شده است، که در آن روز بندگان با دمیدن صور از قبرها بیرون می‌آیند.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ

وَعِيدٍ﴾: ﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾: یعنی کسی نیستی که اینان را بر هدایت مجبور کنی، و بر این کار مکلف نشده‌ای... تو مجبور کننده‌ای آنان بر ایمان نیستی، بلکه فقط ابلاغ کننده‌ای.^۲



فوائد آیات (۳۶-۴۵):

۱. انسان خردمند کسی است که از دیگران عبرت بگیرد.
۲. صفات ثبوتی صفات مدح و کمال اند و هر اندازه دلالت آنها بیشتر و متنوع تر باشد کمال موصوف بیشتر از آنها هویدا می‌گردد. به همین جهت صفات ثبوتیه ای که الله از آن خبر داده است بسیار بیشتر از صفات سلبيه اش می باشد.

^۱- تدرهای قرآنی، ص: ۱۱۸.

^۲- ابن کثیر: (۴۱۲/۷).

۳. یکی از نامه‌های الله تعالی: «المتین» است. المتین: بسیار قوی که هیچگاه عجز و سستی به کار او راه نیابد

۴. بهترین زمان برای گفتن ذکرها [ودعاهای] صبح، پس از نماز صبح تا نزدیکی طلوع آفتاب و بهترین وقت برای گفتن [دعاها] و ذکرهای شام، از نماز عصر تا نزدیکی غروب آفتاب می باشد و در آیه ی کریمه نیز به آن اشاره شده است: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ [سوره طه: الایة ۱۳۰] و هر کس، گفتن ذکرها را در زمان معین آن فراموش کند و در اثنا و میانه‌ی روز، حتی پس از طلوع آفتاب یا در میان شب پس از مغرب بگوید؛ گویا که شب هنگام آن اذکار را به جای آورده است؛ چنان که رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: (من نام عن حزبه من اللیل أو عن شیء منه، فقرأه ما بین صلاة الفجر وصلاة الظهر، کتب له كأنما قرأه من اللیل).^۱ هر کس از بهره و نصیب خود از ذکرهای شب ویا غیر آن خواب رفت [و فراموش کرد] و آن را میان نماز صبح تا نماز ظهر خواند، برای او نوشته می شود مانند این که در شب آن را به جا آورده است.^۲

۵. تنها انسان مؤمن است که با هریک از مقدرات الهی که مواجه می گردد، احساس رضایت سراپای وجودش را می گیرد. انسان مؤمن است که از چنین حالت روانی برخوردار می گردد و روحش آسایش می یابد و دلش شاد می گردد. نه دلتنگ است و نه دلسرد از خود بدش نمی آید. از جهان و زندگی و زندگان دلگیر نیست. منشأ این احساسات لذتبخش خشنودی و رضایت او از خویشتن خویش و موجودیت جهان اطراف خویش است، و خاستگاه این رضایت از خود و جهان اطراف خود، خشنود و رضایت از مبدأ آفرینش است، و سرچشمه

^۱ - مسلم (۷۴۷).

^۲ - د/ عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین

تفسیر عون المنان (۲۹)

این رضایت همه جانبه، ایمان به خدای پروردگار جهانیان است. رضایت یک نعمت بزرگ روحانی است و بعید است که منکر خدا یا کسی که در وجود خدا یا ربوبیت او یا پاداش و آخرت دچار تردید است، به آن برسد. این نعمت بزرگ تنها به انسانی می رسد که ایمانی قوی به خدا داشته باشد. و با او رابطه نیک برقرار کرده باشد.

۶. شکیبایی در اطاعت و عبادت منجر به خشنودی پروردگار از بنده و متقابلاً بنده از پروردگار می گردد::

۷. تذکر و یادآوری به قرآن و استناد به نصوص آن و نصوص سنت مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - از مهمترین وسایل دعوت می باشد.

۸. اگر کسی تصمیم به تدبیر گرفت و در حین این عمل به لفظی که معنی آن را ندانسته و یا به جمله‌ای که منظور آن را درک نکرده و یا آیه‌ای که آن را نفهمید، برخورد کرد؛ باید از روی آن به آسانی نگذرد تا اینکه معنی آن را درک کرده و ارشاد و راهنمایی آن را بفهمد، که این فهم باید از طریق علم باشد، که یا توسط آیه‌ی دیگری بیان شده است، و یا توسط حدیثی معنای آن شرح توضیح داده شده باشد؛ و یا ممکن است با تأمل و نگریستن حاصل شود، بطوری که اگر در دفعه‌ی اول قرائت معنی مطلبی بر وی پوشیده ماند، با تکرار و بررسی دقیق آن مطلب، به محتوای معانی آن دست پیدا کند؛ و همچنین می‌تواند با سؤال کردن از اهل علم و یا رجوع کردن به تفاسیر این امر را تحقق بخشد. درباره این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ۚ﴾ [ق: ۳۷]. زجاج گفته است: «آن کسی است که، به قلب خود بخاطر وادار کردن آن به فهمیدن، شرف بخشیده است»^۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۹. باید بر پاکیزگی قلب از بیماری هایی که آنرا پوشانده است مشتاق بود تا پند و اندرز را بپذیرد.

۱۰. صبر و تسبیح همدم یکدیگر هستند، پس خودت را با این دو صفت آراسته کن.

قتاده رضی الله عنه پس از [ختم] قرائت سوره ی ق این دعا را بر زبان می آورد:

الها! ما را در زمره ی کسانی قرار ده که از مجازات نمی هراسند و به پاداش های تو چشم دوخته اند: ای الله کریم و مهربان.

[تفسیر ابن کثیر]



خلاصه [درسا و ندرزها] از سوره ی ق

از آیه (۱) تا آیه (۱۵)

- مشرکان نبوت انسان را انکار میکنند، درحالیکه صفت الوهیت را به سنگ می بخشند!
- آفرینش آسمانها و زمین و نزول باران و روییدن گیاهان زمین خشک، و آفرینش نخستین، دلایل رستاخیز هستند.
- تکذیب رسولان علیهم السلام، عادت امت های پیشین و عذاب تکذیب کنندگان، سنتی الهی است.

از آیه (۱۶) تا آیه (۳۵)

- آگاهی الله از تمام خیر و شری که بر قلب انسانها خطور میکند.
- خطر زیاد غفلت از آخرت.
- ثبوت صفت عدل برای الله تعالی.



مقدمه

(سوره ذاریات) مکی، و دارای (۳) سه رکوع، و (۶۰) شصت آیت، و (۳۶۰) سه صد و شصت کلمه، و (۱۵۵۹) یک هزار و پنج صد و پنجاه و نه حرف، و (۷۳۲) هفت صد و سی و دو نقطه است.

نام های سوره: برای این سوره دو اسم ذکر شده است:

۱. سوره ی ذاریات.

اینکه، چرا این سوره را «ذاریات» می نامند؟!

الذاریات: زیرا الله عزوجل در ابتدای سوره به آن سوگند یاد می کند.^۱

۲. سوره ی والذاریات، چنانکه امام بخاری در صحیح خود چنین ذکر کرده است.^۲

فضیلت سوره:

۷- عَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «أُعْطِيَتْ مَكَانَ التَّوْرَةِ السَّبْعَ وَأُعْطِيَتْ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمِئِينَ وَأُعْطِيَتْ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ الْمِئَتَيْنِ وَفُضِّلَتْ بِالْمَقْصَلِ». «وائله بن اسقع - رضی الله عنه - می گوید: رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «بجای تورات، هفت سوره (از بقره تا براءت در صورتی که سوره توبه و براءت را یکی بدانیم) به من عنایت شده است و به جای زبور، صدتایی ها (سوره هایی که آیات

۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۲.

۲- الدرر في مقاصد السور: (۲۳۸/۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

آنها اندکی بیشتر از صد است) به من عنایت شده است و به جای انجیل، مثانی (سوره هایی که آیات آنها اندکی کمتر از صد است) به من عنایت شده است. و برتری من در سوره های مفصل است که به من عنایت شده اند.^۱ (از سوره حجرات تا پایان قرآن مجید) والله أعلم.

ربط و مناسبت این سوره با سوره ی قبلی:

۱. در پایان سوره ی ق سخن از بعث و معاد پاداش و کیفر بهشت و جهنم بود، در آغاز این سوره سوگند برای اثبات حساب قطعی بودن جزا و پاداش است.
۲. در سوره ی قبل، از هلاکت امت های تکذیب کننده به طور اجمال سخن گفت، در این سوره بیان هلاکت آنها با ذکر هلاکت قوم لوط، فرعون، قوم هود، قوم صالح و قوم نوح است.^۲

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: در ابتدا به موضوع فرشتگانی می پردازد

که با فرمان الله عزوجل رزق و روزی بندگان را با خود حمل می کنند و آنرا میان آنها تقسیم می نمایند: ﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾ [ذاریات: ۲-۳]. «و سوگند به ابرهای آبستن به باران. * و سوگند به ستارگانی که آسان در حرکتند. * و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم کرده اند».

در پایان نیز به موضوع رزق و روزی می پردازد به گونه ای که روزی، تنها در دستان الله عزوجل قرار دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸)﴾ [ذاریات:

۵۸] «بی گمان تنها الله روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است».

۱- تخریج آن گذشت.

۲- تفسیر تبیان: (۲۱۵/۹).

بیان این موضوع به این خاطر است که قلب مؤمن تنها به پروردگارش توجه داشته و به غیر از او روی نیاورد.^۱

مقاصد سوره:

- روزی و بخشش و یا منع آن تنها در دستان او تعالی است.^۲
- شناساندن منبع روزی بندگان به آنها یعنی الله تعالی؛ تا به سوی او پناه آورند و بندگی را برای او عملی کنند.^۳

بخش‌ها [و محتوایی] از سوره:

۱. رزق و روزی تنها در دستان الله تعالی است و با فرمان و تدبیر او به بندگان می‌رسد. (۲۲-۵۸)
۲. بیان انواع روزی (خوراکی و فرزندان). (۲۶-۲۷)
۳. بیان ویژگی‌های مؤمنانی که رحمت الله تعالی یعنی ورود به بهشت آنها را دربر می‌گیرد. (۱۵-۱۹)
۴. بیان نمونه‌های از تکذیب‌کنندگان و سرنوشت آنها. (۳۲-۴۶)
۵. حکمت آفرینش جن و انسان. (۵۶)

۱- الدرر فی مقاصد السور: (۲۳۸/۲).

۲- الدرر فی مقاصد السور: (۲۳۸/۲).

۳- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۴.



تفسیر وترجمه آیات (۱-۱۴) سوره‌ی ذاریات
« سوگند بر وقوع رستاخیز ».

مقصد آیات (۱-۱۴): «القسام على وقوع البعث»، (سوگند بر وقوع رستاخیز).

ترجمه آیات (۱-۱۴):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۸) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹) قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿وَالذَّرِيَّتِ ذُرْوًا﴾: قسم به بادها که خاک و چیزهای دگر را پراکنده

می سازند.

- ﴿فَالْحَمِلَاتِ وِقْرًا﴾: ابرها که باران را حمل می کنند.

- ﴿فَالْجَارِيَّتِ يُسْرًا﴾: کشتی های که بر روی آب به سهولت حرکت می کنند.

- ﴿فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا﴾: فرشتگانی که مقدرات ربانی را تقسیم می کنند.

- ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ﴾: رستاخیز که به شما وعده شده، جواب قسم است.

- ﴿لَصَادِقٍ﴾: راست و درست است.

- ﴿إِنَّ الدِّينَ﴾: بی شک جزای بعد از حساب.

- ﴿ذَاتِ الْحُبُكِ﴾: دارای راهها که مدار ستارگان است.

- ﴿قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾: گفتار ضد و نقیض دارید.

- ﴿يُؤَفِّكُ عَنْهُ﴾: از قرآن منحرف می‌شود.
- ﴿قَتَلَ الْخَرْصُونَ﴾: دروغ‌گویان از رحمت دور و زشت هستند.
- ﴿عَمْرَةَ﴾: از امور آخرت نمی‌دانند.
- ﴿سَاهُونَ﴾: از دستورات الهی غافلند.
- ﴿آيَانَ يَوْمِ الدِّينِ﴾: روز جزاء چه وقت است، از آن منکرند.
- ﴿يُفْتَنُونَ﴾: تعذیب و سوزانده می‌شوند.

ترجمه:

- سوگند به بادهایی که به سختی پراکنده می‌دارند. (۱)
- و سوگند به ابرهای آبستن به باران. (۲)
- و سوگند به ستارگانی که آسان در حرکتند. (۳)
- و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم کرده اند. (۴)
- بی‌گمان آنچه که وعده داده می‌شوید راست است. (۵)
- و همانا روز جزا حتماً به وقوع می‌پیوندد. (۶)
- و سوگند به آسمان که دارای راه هاست. (۷)
- بی‌گمان شما (دربارۀ پیامبر) سخنی گوناگون دارید. (۸)
- کسی از (راه) او منحرف می‌شود که منحرف شده باشد. (۹)
- مرگ بر دروغ‌گویان. (۱۰)
- کسانی که آنان در ورطۀ نادانی بی‌خبرند. (۱۱)
- می‌پرسند روز جزا کی خواهد بود؟. (۱۲)
- روزی که آنان بر آتش عذاب شوند. (۱۳)
- بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که آن را به شتاب می‌طلبیدید. (۱۴)

تفسیر مختصر آیات (۱-۱۶):

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا﴾ [ذاریات: ۱]: الله به بادهایی که خاک را برافراشته و پراکنده می کنند سوگند یاد می فرماید.

﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴾ [ذاریات: ۲]: و به ابرهایی که آب فراوانی حمل می کنند.

﴿فَالجَارِيَاتِ يُسْرًا﴾ [ذاریات: ۳]: و به کشتی هایی که به سهولت و آسانی در دریاها در حرکت هستند.

﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا﴾ [ذاریات: ۴]: و به فرشتگانی که امور بندگان را که طبق فرمان الله تقسیم می کنند.

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ [ذاریات: ۵]: که حساب و جزایی که پروردگارتان آن را به شما وعده می دهد به طور قطع حقیقت است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ [ذاریات: ۶]: و حساب بندگان در روز قیامت بدون تردید رخ خواهد داد.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ [ذاریات: ۷]: و الله به آسمان که آفرینش زیبا و راه هایی دارد سوگند یاد می فرماید.

﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ [ذاریات: ۸]: که شما ای ساکنان مکه به طور قطع در سخنی متضاد و ضد و نقیض هستید، گاهی می گوئید: قرآن سحر است، گاهی می گوئید: شعر است، و گاهی می گوئید: محمد ساحری است، و گاهی می گوئید شاعری است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَ أَفِكَ﴾ [ذاریات: ۹]: از ایمان به قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم بازداشته می شود کسی که بر اساس علم الله از ایمان به آن بازداشته شده باشد؛ زیرا او تعالی می داند که او ایمان نمی آورد، پس او را به هدایت توفیق نمی دهد.

﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ [ذاریات: ۱۰]: لعنت بر این دروغگویان که در مورد قرآن و پیامبرشان آن سخنان را گفتند.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾ [ذاریات: ۱۱]: همان کسانی که در جهالت، از سرای آخرت غافل هستند، و به آن اهمیت نمی دهند.

﴿يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ﴾ [ذاریات: ۱۲]: می پرسند: روز جزا چه زمانی است؟ درحالی که برای آن عمل نمی کنند.

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ [ذاریات: ۱۳]: الله اینگونه به سوال آنها پاسخ می دهد: روزی که آنها روی آتش عذاب می شوند.

﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾ [ذاریات: ۱۴]: به آنها گفته می شود: عذابتان را بچشید، این همان روزی است که وقتی به آن انذار داده می شدید، از روی تمسخر خواستار تعجیل آن بودید.



تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۴):

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا * فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا * فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا * فَالْمَقْسَمَاتِ
أَمْرًا * إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾: به این دلیل فقط به امور

تفسیر عون المنان (۲۹)

مذکور سوگند یاد شد که شگفت و مخالف عادت هستند؛ یعنی: کسی که قادر بر این امور باشد قطعاً بر رستاخیز موعود تواناست.^۱

از عمر - رضی الله عنه - در مورد معنی "والذاریات ذروا" پرسیدند، گفت: یعنی باده‌ها. و اگر من این را از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - نمی شنیدم، نمی گفتم. همچنین در مورد: "فالحاملات وقرا" گفت: یعنی ابرها. و در مورد "فالجاریات یسرا" گفت: کشتی ها. و درباره "فالمقسّمات أمرا" گفت: یعنی فرشتگان و در پایان گفت: اگر اینها را از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نشنیده بودم، هرگز نمی گفتم.^۲

معمولاً اگر در تفسیر آیات، نصی از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به عمر - رضی الله عنه - می رسید، به آن چنگ می زد و اکتفا می نمود. و اگر از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - چیزی به یاد نمی آورد یا به او نمی رسید، به آن دسته از صحابه که در تفسیر قرآن مهارت داشتند مانند: ابن عباس، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود و معاذ رضی الله عنهم مراجعه می کرد.^۳

علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کوفه بر بالای منبر رفت و فرمود: درباره‌ی هر آیه و یا سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم سوال پرسید من آنرا پاسخ می دهم. مردی بلند شد و گفت: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا﴾ به چه معنا است؟ امام علی فرمود: به معنای باد است. ﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴾؟ فرمود: ابر، ﴿فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا﴾ فرمود: کشتی، ﴿فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا﴾؟ فرمود: ملائکه.^۴

۱- فتح القدیر: (۸۳/۵).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲۲۶/۴).

۳- أخبار عمر، الطنطاویات ص ۳۰۸.

۴- طبری.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سائب بن یزید می گوید: «مردی در پی آیات متشابه بود و هر جا از آنها سخن به میان می آورد. روزی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمومنین ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا ﴿٥﴾ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٦﴾﴾ [الذاریات: ۱-۲] چیست؟ عمر گفت: شخصی که در پی تشابهات است تویی؟ آنگاه آستین بالا زد و با شلاق خود به جان او افتاد. و گفت: به خدا سوگند اگر می دیدم که موهبت را تراشیده ای، سرت را از تن جدا می کردم. سپس گفت: او را بر شتری سوار کنید و نزد قومش ببرید و بگویید: صبیغ در پی کسب علم بود ولی راه علم را به خطا پیمود. راوی می گوید: او در میان قومش همواره به عنوان انسانی ذلیل می زیست تا اینکه مرد»^۱.

﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ * يُؤَفِّكُ عَنْهُ مِنَ الْاَفْكِ﴾: سخنان شان در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم، مختلف و همگی از روی حد و تخمین بود. پس از اینکه حق را تکذیب کردند، به مذاهب و آرا و روش ها و اقوال مختلفی رسیدند؛ زیرا حق، واحد و راهی راست است و هر کس با آن مخالفت کند با راه ها و دیدگاه های مختلفی روبه رو می شود؛ چنانکه می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ (٥)﴾ [ق: ٥] «بعد از آنکه حق به نزدشان آمد آن را تکذیب کردند پس آنها در امر بزرگی دچار اضطراب گشتند». یعنی امری مبهم و مشتبه.^۲

شیخ الإسلام - رحمه الله - بیان نموده که: مقصود از احکام عام متقن بودن آن است به وسیله جدا کردن صداقت از دروغ در خبرهایش، و نیز ممیز ساختن هدایت از گمراهی در اوامرش، و خداوند قرآن آن را حکیم نیز نام نهاده است.

۱- لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة: ج ۳ ص ۶۳۴ - ۶۳۵.

۲- ابن قیم، تفسیر القيم: (۳/۳۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ (یونس: ۱). و حکیم به معنی حکم کننده می باشد، و خداوند قرآن را حکم قرار داده تا آن چیز را که مردم در آن اختلاف دارند فیصله دهد، و از این قبیل است حکم قرآن میان بنی اسرائیل در بیشتر چیزهایی که در آن با هم اختلاف کردند.

و بیان فرموده که حقیقتاً تشابه عام با اختلافی که از قرآن نفی شده مغایرت دارد، در این فرموده که می گوید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (زمر/ ۲۳). «اگر این قرآن از جانب غیر خدا می بود اختلافات زیادی را در آن می یافتند».

و آن همان اختلافی است که در قول خداوند ذکر شده: ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾ (۸) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ ﴿ (ذاریات/ ۸ - ۹). «ای کفار شما هر لحظه سخن و گفتار دیگری دارید و گفتارتان را تغییر می دهید، کسانی از ایمان منحرف می شوند که به سبب پیروی از اهریمن و هوی و هوس منحرف شده باشند».

﴿قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ﴾: «خَرَصُ»: به معنای تخمین زدن،^۱ دروغ^۲ یا قبیح ترین نوع دروغ^۳ است. این واژه در دروغ به کار رفته است، چون تخمین زندگان همیشه بی تحقیق سخن گفته و امور را تخمین می زنند.^۴ این کلمه ۵ بار در قرآن به کار رفته است؛ مانند «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» (انعام/ ۶، ۱۴۸) و «قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ». (ذاریات/ ۵۱، ۱۰)



^۱ - لسان العرب، ج. ۷، ص. ۲۱، «خرص»: القاموس الفقهي، ص ۱۱۵.

^۲ - العين، ج. ۴، ص. ۱۸۳؛ لسان العرب، ج. ۷، ص. ۲۱.

^۳ - التفسیر الكبير، ج. ۱۳، ص. ۲۲۶.

^۴ - معجم الفروق اللغويه، ص. ۲۱۴؛ مفردات، ص. ۲۷۹، «خرص».

فوائد آیات (۱-۱۴):

۱. الله راستگو به این آفریده های بزرگ که منافع و مصالح زیادی در آن ها قرار داده شده است سوگند می خورد که وعده اش راست است و روز جزا و محاسبه قطعا خواهد آمد و هیچ چیزی نمی تواند آن را دفع کند.
۲. خداوند صادق عظیم از آمدن روز جزا و محاسبه خبر داد، روزی که بسیار عظیم است، و بر حتمیت آن قسم یاد کرد، و برای اثبات آن برهان ها و دلایل زیادی را اقامه نمود، پس چرا تکذیب کنندگان آن را تکذیب می کنند و عمل کنندگان از عمل برای آن روی می گردانند؟!
۳. آسمان با آن ستارگان آراسته می شود و در تاریکی های دریا و خشکی مردم با آن راه خود را می یابند و با عبرت گرفتن از آن فایده می برند.
۴. هر یک از فرشتگان را خداوند به تدبیر کاری از کارهای دنیا و آخرت بر گماشته و از آنچه برای او مقدر شده تجاوز نمی کند و نیز در آن کوتاهی نمی ورزد.
۵. اختلاف گفته هایشان دلیلی است بر باطل بودن سخنانشان، اما سخن راستی که محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - آورده است هماهنگ و هم گون است و برخی از آن برخی دیگر را تصدیق می کند و تناقض و تضادی در آن وجود ندارد و اختلافی در آن نیست، و این دلیلی است بر صحت و درستی آن و دلیلی است بر این که از سوی خداوند است.



تفسیر و ترجمه آیات (۱۵-۲۳) سوره ذاریات
«پاداش و ویژگی های پرهیزگاران».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۱۵-۲۳): «جزاء المتقين وأوصافهم»، (پاداش و ویژگی های

پرهیزگاران).

سبب نزول آیه ۱۹: ابن جریر و ابن ابوحاتم از حسن بن محمد بن حنفیه - رضی الله عنه - روایت کرده اند: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دسته ای از سپاه اسلام را به یکی از میدان های جنگ فرستاد، آن ها فاتح و پیروز شدند و غنایم فراوان به دست آوردند و عده ای بعد از فراغت آن ها از تقسیم غنیمت آمدند. پس آیه ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ نازل گشت.^۱

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال سرگذشت فاجران بدبخت که رستاخیز را دروغ انگاشتند، و پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم را انکار نمودند، و بتان را با رب العزت انباز قرار داده و پرستیدند بازگو کرد، اوتعالی خواست حال مومنان پرهیزگار، و ویژگیهای آنان و پاداش اخرویشان را توضیح دهد.

ترجمه آیات (۱۵-۲۳):

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹) وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنْكُمْ تُنطِقُونَ (۲۳)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿يَهْجَعُونَ﴾: می خوابیدند.

^۱- طبري ۳۲۱۶۶ و ۳۲۱۶۸ از حسن بن محمد روایت کرده این مرسل و ضعیف است.

- ﴿بِالْأَسْحَارِ﴾: آخرهای شب.

- ﴿وَالْمَحْرُومِ﴾: کسی که از صدقه بی بهره است برای این که با همه

نیازمندی از سؤال اجتناب می کند.

ترجمه:

- بی گمان پرهیزگاران در باغ ها و چشمه ساران هستند. (۱۵)
- چیزهایی را که پروردگارشان به آنان می دهد دریافت می دارند. بی گمان آنان پیش از این نیکوکار بودند. (۱۶)
- آنان اندکی از شب می خوابیدند. (۱۷)
- و در سحرگاهان درخواست آمرزش می کردند. (۱۸)
- و در اموالشان برای سائل و بینوا حقی بود. (۱۹)
- و در زمین برای اهل یقین نشانه هایی است. (۲۰)
- و نیز در وجودتان (نشانه هایی است) آیا نمی بینید؟ (۲۱)
- ورزی تان و آنچه وعده می یابید در آسمان (مقرر) است. (۲۲)
- به پروردگار آسمان و زمین سوگند که بی گمان او حق است همانند آنکه شما سخن می گوئید. (۲۳)

تفسیر مختصر آیات (۱۵-۲۳):

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ [ذاریات: ۱۵]: قطعاً کسانی که به

خاطر پروردگارشان با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی اش پرهیزکاری نموده اند در روز قیامت در باغ ها و چشمه هایی جاری هستند.

﴿أَخَذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ﴾ [ذاریات:

۱۶]: پاداش گرامی ای را که پروردگارشان به آنها عطا فرموده می گیرند، زیرا قبل از این پاداش گرامی در دنیا نیکوکار بودند.

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الَّذِينَ مَا يَهْتَجُونَ﴾ [ذاریات: ۱۷]: شب نماز می گزارند، و جز زمانی اندک نمی خوابیدند.

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [ذاریات: ۱۸]: و در سحرگاهان برای گناهان شان از الله آمرزش می طلبیدند.

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ [ذاریات: ۱۹]: و در اموالشان برای گدایان، و برای کسانی که به هر سببی از رزق و روزی محروم شده بودند اما از آنها گدایی نمی کردند، حقی بود که داوطلبانه آن را می بخشیدند.

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ﴾ [ذاریات: ۲۰]: و در زمین و کوهها و دریاها و رودها و درختان و گیاهان و حیواناتی که الله در آن قرار داده است، دلالت هایی بر قدرت الله برای یقین کنندگان است که الله همان آفریننده و شکل دهنده است.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [ذاریات: ۲۱]: و ای مردم در خودتان دلالت هایی بر قدرت الله است، پس مگر نمی بینید که پند بگیرید؟!

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [ذاریات: ۲۲]: و در آسمان روزی دنیوی و دینی شماست، و در آن خیر و یا شری را که به آن وعده داده می شوید است.

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ﴾ [ذاریات: ۲۳]: پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که رستاخیز به طور قطع حقیقتی بدون تردید است، همانگونه که در سخن شما هیچ تردیدی نیست آنگاه که سخن می گوئید.^۱

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۵.

تفسیر تفصیلی آیات (۱۵-۲۳):

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾: آشنایان به اصول فقه می دانند که این آیه با ایما و تنبیه، دلالت بر این دارد که سبب رسیدن به این باغ ها و چشمه سارها، تقوای الهی است و بنابر قول صحیح تر، سبب شرعی و علت شرعی به یک معنا هستند.^۱

﴿أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ﴾: ﴿أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ﴾ احتمال دارد به این معنا باشد که الله تعالی بهشتیان را به تمام آرزوهای شان رسانده و تمام انواع نعمت ها را به آنان داده است؛ بنابراین با خشنودی دریافت کرده اند و از این امر شاد شده اند و در جستجوی هیچ جایگزین و انتقال از آنجا نیستند... یا احتمال دارد که صفت پرهیزگاران در دنیا باشد؛ یعنی این که اوامر و نواهی الله را دریافت کردند؛ به عبارتی دیگر: اوامر و نواهی الله را با رضایت کامل و سینه‌ای فراخ پذیرا شدند.^۲

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الَّذِينَ مَا يَهْتَجُونَ﴾: منظور از این آیه این است که آنان در اوقات استراحت و آسایش، رنج عبادت را می کشیدند و در سختی های روز فقط اندکی استراحت می کردند. حسن بصری می گوید: رنج نماز شب را می کشیدند و فقط اندکی از شب را می خوابیدند. از عبدالله بن رواحه رضی الله عنه روایت شده است که: اندکی می خوابیدند سپس برمی خواستند.^۳

حسن بصری می گوید: این متقیان مجاهد، سختی شب زنده داری را تحمل نمودند، و شبانه جز پاسی از شب نمی خوابیدند، و نشاط و شوق آنان در عبادت

^۱- أضواء البيان: (۴۳۹/۷).

^۲- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۰۸.

^۳- روح المعانی: (۱۴/۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

تا سحرگاهان ادامه می یافت تا جایی که استغفار را هنگام سحر به جای می آورند.

جای بسی شگفتی نیست که آنان شب را به عبادت و نماز سپری می نمودند و در وقت سحرگاهان در پیشگاه قادر متعال طلب مغفرت و بخشایش می کردند! به این معنی آنان مرتب احساس تقصیر و کوتاهی از خود می نمودند.

ابن کثیر می گوید: بنا به روایت صحاح سنت و دیگران، گروهی از اصحاب از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - روایت می کنند که می فرمود: (إِذَا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ أَوْ شَطْرَهُ يَنْزِلُ اللَّهُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ دَاعِيٍ فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرَ لَهُ؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ). «هنگام ثلث آخر هر شب یا نصف آن الله به آسمان دنیا نزول میکنند [نزولی که لایق جلال و عظمت اوست] و می فرماید: آیا سؤال کننده ای در درگاه من هست که سؤالش برآورده شود، و آیا خواهان آمرزش من هست تا او را بیمارزم آیا توبه کننده ای هست که توبه او را بپذیرم و و این گنجایش رحمت الهی تا طلوع فجر دارد».

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در تفسیر آیه می نویسد: منظور از شبزنده داری یا قیام شب، نماز خواندن در دل شب است که برترین نماز پس از نماز فرض می باشد.

الله متعال کسانی را که در دل شب به نماز و عبادت می ایستند، ستوده و پیامبرش را به نماز تهجد دستور داده و فرموده است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ - نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹] و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه ای توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند.

همان گونه که در این آیه آمده است، الله متعال پیامبرش را به قیام پاسی از شب دستور داده است، نه همه ی شب. زیرا قیام تمام شب، سنت نیست؛ مگر در

تفسیر عون المنان (۲۹)

پاره‌ای از موارد از قبیل: دهه‌ی پایانی رمضان. و سنت درباره‌ی سایر شب‌ها، این است که انسان بخشی از شب را بخوابد و بخشی دیگر را به نماز و تلاوت قرآن سپری کند.

فرمود: ﴿ نَافِلَةٌ لَّكَ ﴾ یعنی: «عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست». درباره‌ی این عبارت دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: مفهومیست، این است که نماز و قیام شب، فقط بر پیامبر ﷺ واجب است. لذا قیام شب بر کسی جز پیامبر ﷺ واجب نیست؛ مگر این که شخصی نذر کرده باشد که در این صورت، عمل به نذر بر او واجب است. و نیز گفته شده که این عبارت بدین معناست که نماز و قیام شب، برای تو حُکم نافله یا عمل زیاده بر واجب دارد؛ همان‌گونه که برای دیگران نیز همین‌گونه است.

سپس الله متعال بخشی از ثمرات تهجد را برای پیامبرش ﷺ بیان نمود و فرمود: ﴿ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴾ «باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند».

علما گفته‌اند: هرگاه الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ عَسَىٰ ﴾ افاده‌ی قطعیت می‌کند؛ لذا مفهوم آیه در این جا این می‌شود که الله متعال تو را به مقام ویژه و شایسته‌ای می‌رساند که همه‌ی آفریده‌ها تو را می‌ستایند. پس در روز قیامت این جایگاه ویژه که شامل مقام شفاعت نیز می‌شود، از آن رسول الله ﷺ است؛ مردم روز رستاخیز که بانگ بزرگ و شدید آن روز را می‌شنوند، در میدانی بزرگ و هموار که هیچ کوه، رودخانه، درخت و ساختمانی در آن نیست، گرد می‌آیند و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود و خورشید بالای سرشان قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که فقط یک میل با آنان فاصله دارد. آن روز به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال طول می‌کشد. سبحان الله! الله، خودش رحم بفرماید؛ انسان بیست و چهار ساعت نمی‌تواند سر پا بایستد، تا چه رسد به این که روزی به طول پنجاه هزار سال را تحمل کند! در آن روز مردم به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد

تفسیر عون المنان (۲۹)

تا در پی کسی برآیند که برایشان نزد الله ﷻ شفاعت کند. الله در دلشان می‌اندازد که نزد ابوالبشر، آدم عليه السلام بروند. طبیعی است که انسان در شرایط سخت به کسی پناه می‌برد که او را برای خود مفید می‌داند. لذا انسان‌ها در روز رستاخیز نزد پدرشان می‌روند و می‌گویند: می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ الله متعال تو را با دست خویش آفرید و نام‌های همه چیز را به تو آموزش داد و فرشتگان را به سجده‌ی تو امر فرمود و الطاف فراوانی به تو نمود؛ پس نزد الله برای ما شفاعت کن. اما آدم عليه السلام عذرخواهی می‌کند؛ می‌گوید: الله متعال مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه باز داشت؛ اما من نافرمانی کردم و از آن خوردم. لذا شرمنده‌ام و نمی‌توانم برای شما شفاعت کنم. لذا مردم نزد نوح عليه السلام می‌روند که نخستین پیامبر مرسل است؛ نعمت‌هایی را که الله به او داده، برایش برمی‌شمارند و از فضل و جایگاه او در نزد الله متعال سخن می‌گویند؛ او نیز عذر می‌آورد که از الله، چیزی خواسته است که نباید می‌خواست.

بیان یک واقعه!

محدث معروف شیخ الاسلام ابو عبدالله محمد بن نصر مروزی بغدادی (۲۰۲ - ۲۹۴ هـ) که شاگرد امام احمد حنبل - رحمه الله - است در کتابش «قیام اللیل» این واقعه را نقل کرده است که انسان را در فهم آیه بالا کمک می‌کند و بر روش سلف درباره فهم قرآن و تدبر در آن دلالت می‌نماید:

«تابعی جلیل القدر و سردار معروف عرب «احنف بن قیس» روزی در حالی که نشسته بود این آیه به گوش او رسید:

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰)﴾ [الأنبياء: ۱۰]. «به

تحقیق ما به سوی شما کتابی را که احوالتان در آن مذکور است فرو فرستادیم. آیا از عقل کار نمی‌گیرید».

تفسیر عون المنان (۲۹)

او از جا تکان خورد و گفت یک نسخه قرآن مجید برایم بیاورید تا ببینم من در کدام گروه هستم و با چه کسانی مشابهت دارم. قرآن مجید را باز کرد از کنار مردانی گذر کرد که وصف شان چنین است: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)﴾ [الذاریات: ۱۷ - ۱۹].

چشمش به گروهی دیگر افتاد که دارای این حال بودند: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶)﴾ [السجده: ۱۶].
 «پهلوهایشان از رختخواب به دور است در حالی پروردگارشان را با ترس و امید می خوانند و از آنچه بدان ها رزق دادیم صرف دیگران می کنند».

باز نگاهش به گروهی دیگر افتاد که اینگونه مورد ستایش واقع شده اند:
 ﴿وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴)﴾ [الفرقان: ۶۴]. «آنان که شب را سجده کنان و بر پا ایستاده در حضور پروردگارشان سپری می کند (می گذارند)».
 او به سیر خود ادامه داد گروهی را دید که چنین معرفی شده اند: ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)﴾ [آل عمران: ۱۳۴]. «آنان که مال خود را در آسایش و تنگی در راه خدا صرف می کنند و خشم خود را فرومی خورند و از تقصیرات مردم درمی گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

گروه دیگری را دید که دارای این حالت بودند: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقِ شَحِّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]. «و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند گرچه خود بدان چیز محتاج باشند و کسانی که از حرص نفس محفوظ می باشند رستگار هستند».

تفسیر عون المنان (۲۹)

او خسته نشد و همچنان مشغول دیدار و مشاهده بود به گروهی رسید که دارای این اخلاق و صفات بودند: ﴿وَالَّذِينَ يَخْتَبُونَ كِبَآئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَاِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۷].

«و کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای خلاف عفت پرهیز می کنند و هنگامی که خشمیگین می شوند کوتاه می آیند و درمی گذرند».

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَاَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [الشوری: ۳۸]. «و کسانی که از پروردگارشان فرمان می برند و نماز را به نحو مطلوب می خوانند و کارهایشان شورایی انجام می گیرد و مقداری از آنچه را که ما بدان ها دادیم اتفاق می کنند».

احنف بن قیس وقتی که به اینجا رسید، در حیرت فرورفت و گفت: بار الهها! من از حال خود آگاهم به راستی که من در میان این گروه ها دیده نمی شوم، سپس راه دیگری انتخاب کرد و به سیر خود ادامه داد. گروهی را دید که حالتشان چنین بود: ﴿اِنَّهُمْ كَانُوْا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُوْنَ﴾ (۳۵) وَيَقُولُوْنَ اِنَّا لَتَارِكُوْا اَهْبَتًا لِّشَاعِرٍ مَّجْنُوْنٍ ﴿۳۶﴾ [الصافات: ۳۵ - ۳۶]. «وقتی به آنها گفته می شد غیر از الله معبودی دیگر وجود ندارد روی بر می گرداندند و می گفتند: آیا ما به گفته شاعری دیوانه معبودان خود را رها سازیم؟».

باز در همین راه نگاهش به افرادی افتاد که چنین معرفی شده اند: ﴿وَ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَاَزَتْ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ وَاِذَا ذَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ﴾ (۴۵) [الزمر: ۴۵]. «و هنگامی که تنها از خدا سخن به میان می آید قلب کسانی که به آخرت ایمان ندارند می گیرد و زمانی که از کسانی به جز او سخن به میان می آید یکباره شادمان می شوند».

باز از کنار گروهی دیگر گذر کرد که مورد سؤال واقع شده بودند: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ (۴۴) وَكُنَّا نَحْوُصُّ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷)﴾ [المدرثر: ۴۲ - ۴۷]. «چه چیزی شما را به دوزخ انداخت؟ در جواب خواهند گفت: ما نماز نمی خواندیم و به بیچارگان غذا نمی دادیم و با کسانی مثل خود راست و دروغ را به هم می بافتیم و شایعه پراکنی می کردیم و قیامت را دروغ برمی شمردیم تا اینکه مرگ فرار رسید».

او به تلاش خود ادامه داد قرآن مجید را ورق می زد. تا جایگاه خود را پیدا کند، تا اینکه بالاخره بر روی این آیه توقف کرد:

﴿وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۰۲)﴾ [التوبة: ۱۰۲]. «و هستند کسانی دیگر که به گناهان خود اعتراف دارند. آنان عمل نیک را با عمل بد درآمیخته اند. به زودی خدا با رحمت خویش به آنها توجه خواهد کرد. به درستی که خدا آمرزنده مهربان است».

در این هنگام بی اختیار این جمله بر زبانش جاری گشت: آری! آری! بدون تردید همین است حال من.

سلف صالح آن چنان به صفات عابدان و پرهیزگاران آراسته بودند که مطالعه و بررسی احوال آن بزرگواران، ما را به شگفت و تعجب وا می دارد و البته امید آن وجود دارد که ما را به پیروی و اقتدای به آنان سوق دهد. برخی از آن بزرگواران، قرآن را به هفت قسمت، تقسیم بندی نموده بودند و هر روز یک بخش آن را می خواندند و قرآن را هر هفته ختم می کردند؛ آنان در شب های جنگ و جهاد نیز شب ها را قیام می کردند و به نماز می ایستادند؛ همواره خدا را

تفسیر عون المنان (۲۹)

ذکر می کردند و در زندان نیز از تهجد دست نمی کشیدند؛ همواره به عبادت مشغول بودند و اشکهایشان بر گونه ها می بارید؛ در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشیدند؛ آنان آن گونه دلباخته ی عبادت و قیام شب بودند که همچون مادری که فرزندش را به هر کلک و حيله می خواباند، همسرشان را به خواب می بردند و برای قیام شب، بسترشان را ترک می کردند؛ شب ها را برای عبادت، خواب و همسرانشان تقسیم می کردند؛ روزشان در روزه، تعلیم و تعلم، و تشییع جنازه ها و خاکسپاری اموات، عیادت و احوال پرسی بیماران و برآوردن نیازهای مردم سپری می شد؛ بر عده ای از آنان سالیان زیادی سپری می شد و از یک تکبیر تحریمه هم همراه امام باز نمی ماندند؛ آنان در هر جنبه ی دینی و عبادی که فکر کنیم سرآمد و نمونه بودند؛ هر گاه یکی از برادرانشان وفات می نمود، سالیان دراز سرپرستی عیال و خانواده اش را عهده دار می شدند و به هر حال هر کسی که این چنین رویه و منشی در زندگی و انجام عبادات داشته باشد، ایمانی رو به فزونی و تقویت دارد.^۱

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَفْرِوْنَ﴾: سحرگاهان به این دلیل اختصاص یافت که

در این وقت، پیش از هر وقت دیگری بر انسان غلبه می کند؛ بنابراین نماز و استغفار شان در این وقت، نیکوتر از نماز شان در سایر لحظات شب است. سحر به این دلیل به صورت جمع بیان شد که در تمام سحرها این عمل را تکرار می کردند.^۲

واجب ترین زمان استغفار، موقعی است که انسان در پرتگاه معاصی و آلوده شدن به گناها و خطاها قرار دارد، و چه کسی می تواند از آن در امان ماند؟ استغفار گاهی در جهت نهضت و خیزش از سقوط و لغزش است و گاهی ابزاری

^۱ - پدیده ی ضعف ایمان. تألیف: محمد صالح المنجد. ترجمه: محمد ابراهیم کیانی، ص: ۶۳.

^۲ - التحرير والتنوير: (۳۵۰/۲۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

است برای اینکه شخص با آن خود را از چرک و کثافتهای گناه پاک نماید. خداوند متعال اوصاف متقین را در قرآن چنین بیان می دارد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَمَنْ يَصِرْوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران/ ۱۳۵] «و آنان که چون کار زشتی کنند و یا بر خود ستم روا دارند و خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد و بر آنچه مرتکب شده اند با آنکه می دانند [که گناه است] پافشاری نمی کنند».

و باز می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَحِدِ اللَّهُ عَفْوَراً رَحِيماً﴾ [نساء/ ۱۱۰] «و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت».

خداوند متعال در قرآن پیامبران خود را به صفت استغفار کننده می ستاید یعنی انبیا علیه السلام برای استغفار از مردم شتابان تر و حریص تر بوده اند. در داستان آدم - علیه السلام - می خوانیم هنگامی که مورد وسوسه‌ی شیطان قرار گرفت و خود و همسرش از درخت نهی شده خوردن چگونه آدم - علیه السلام - شتابان و استغفار گویان در پروردگار را می زد و توبه کنان به سوی او بازگشت می نمود.

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾: خلاصه تعالیم اسلامی [در این زمینه] این است که مالک اصلی هر چیز خداست که در واقع نقش اساسی تولید هر چیز را به عهده دارد و بدون توفیق او، هیچ عاملی توان ایجاد و تولید ذره ای را ندارد، پس احدی از عوامل تولید به ذات خود مالک و مستحق درآمد نیست، بلکه مستحق واقعی کسی است که خداوند او را مستحق قرار دهد. همان گونه که خداوند با آن که در درجه اول، عوامل تولید را مستحق می داند، اما در درجه

تفسیر عون المنان (۲۹)

دوم لیست بزرگی از مستحقین دیگر را نیز نام برده است که در سرمایه‌ی به دست آمده، همانند عوامل تولید، حق مشخصی دارند، مستحق درجه دو، آن دسته از افراد جامعه هستند که به دلیل کمی اسباب با آن که در عمل تولید نقش مستقیمی نداشته اند، اما از حیث یک فرد از این جامعه‌ی بزرگ انسانی، دارای سهمی از این ثروت آفریده‌ی خداوند هستند و برای رسیدن سهم به آنها، اسلام احکامی چون زکات، عشر، صدقات، خراج، کفارات، قربانی و توریث می‌وضع نموده است که به وسیله آن، قسمت بزرگی از ثروت به این مستحقین می‌رسد.

هر یک از عوامل تولید [شرعاً] موظف است سهم قابل توجهی از درآمدش را [خواه از طریق اجرت به دست آمده باشد یا از طریق کرایه یا منافع سرمایه گذاری] به مستحق ثانوی برساند و این احسانی از جانب او تلقی نمی‌گردد، بلکه حقی است که بر ذمه‌ی افراد مسلمان گذاشته شده است، همان گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)﴾ [الذاریات: ۱۹].

«و در اموال آنها مستمند (فقیر) و محروم را حق معینی است.»

همچنین در زمینه تولیدات کشاورزی می‌فرماید: ﴿وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾

[الأنعام: ۱۴۱]. «و در روز درو نمودن مزارع حق آنها را بپردازید.»

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ﴾: به این معنا که: در کره زمین و

پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جن، حیوانات و غیره، برای موحدانی که به الله عزوجل یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبر و تأمل کرده و به آنها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾: و در وجود خودتان به این معنا که: ای انسانها! همین طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی الله عزوجل و صدق و راستی آنچه که پیامبران به‌همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزوجل راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این‌وصف عجیب و شآن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواس، مجاری تنفس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پسرزه از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است.

"پس مگر نمی‌بینید" به این معنی که: به چشم بصیرت تا به‌وسیله این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفریننده روزی‌دهنده راه برید؟
لذا آیات و نشانه‌های بزرگی از عظمت الله متعال در بدن انسان نهفته است که نیازی به این ادعای اعداد کف دست نیست.

امام سیوطی رحمه الله می‌فرماید: «قرآن به صحابه آموخت که برای وحدانیت، پاکی، علم و حکمت الله متعال، بر مخلوقات او تعالی استدلال کنند زیرا تمامی مخلوقات گواه بر آنند که خالقی حکیم و آگاه و دارای قدرت کامل و حکمت والا، این موجودات را آفریده است. الله متعال انسانها را به غور و تفکر آثار خلقت باری تعالی در خودشان فرا می‌خواند: ﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ [الذاریات: ۲۱] «و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟»

این آیه اشاره به این دارد که صانعی حکیم با حکمت دقیق و ظریف آثار صنع خود را در وجود انسان پدیدار کرده است.^۱

^۱ فنون المنطق: ج ۱ ص ۱۴۳.

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ* فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ* فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ

تَنْطِقُونَ﴾: حکیمی می گوید: یعنی: همانگونه که هر انسانی به زبان خودش سخن می گوید و نمی تواند به زبان دیگری سخن بگوید، هر انسانی روزی خودش را که برایش مشخص شده است می خورد و نمی تواند روزی دیگران را بخورد.^۱

در قرآن الله عزوجل به بسیاری از مخلوقاتش سوگند یاد کرده است اما وقتی سخن از رزق است الله به ذات خود سوگند یاد کرده است نه به مخلوقاتش.^۲

عقل کسی است که راه طاعت را در پیش گیرد و اسباب روزی را به کار برد و برای به دست آوردن روزی خود از طریق مشروع، حفظ آبروی خود و انجام کارهای خیر منظور دارد. و در حدیث است: «که هیچکس نخواهد مرد تا لحظه ای از عمر او باقی و ذره ای از روزی او باقی است»، که عمر و روزی باهمه همراهند تا هر دو خلاص نشوند آدمی نخواهد مرد، پس از خدا بترسید و در جستجوی روزی خوبی و زیبایی به کار برید. یعنی حرص زدگی و بی آبرویی نکنید. و در قرآن: ﴿مِثْلَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۱]. «مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می کنند، همانند دانه ای است که از آن هفت خوشه به ثمر می رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است. و الله برای هر کس که بخواهد، چندین برابر می گرداند. و قدرت و رحمت الله فراگیر است و او، بس داناست».

۱- معالم التنزیل: (۲۳۱/۱۹).

۲. تدریهای قرآنی، ص: ۷۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بیان فرموده است: که انفاق در راه خدا را هفتصد برابر یا بیشتر عوض دهد، ببین که خدای متعال آنچه که خود داده وقتی که در راه رضای او صرف شود چگونه عوضی دهد.

مدائنی از عمرو بن عثمان روایت نموده، که گفت: عثمان رضی الله عنه فرمود نزد خاله ام - اروی بنت عبدالمطلب - به خاطر عیادتش داخل شدم. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به آنجا وارد شد، و من به دقت به طرف وی نگاه کردم - این هنگامی بود که شأن وی در آن وقت تا اندازه ای بالا گرفته بود - او به طرف من روی گردانیده فرمود: «ای عثمان تو را چه شده؟» پاسخ دادم: درباره تو و منزلت در میان ما و آنچه بر تو گفته می شود، تعجب می کنم. عثمان - رضی الله عنه - می افزاید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: (لا اله الا الله) - خدا می داند که در آن موقع موهای بدنم برخاست - و بعد از آن گفت: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ). (الذاریات: ۲۲-۲۳)

ترجمه: «روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود. سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است، همان گونه که شما سخن می گوید»^۱.

بعد از آن برخاست و بیرون رفت، من نیز به دنبالش بیرون رفتم، او را دریافته و اسلام آوردم.

یک اعرابی^۲ این قول الله تعالی را شنید: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ ۲۳﴾ [الذاریات: ۲۳]. و فریاد زد و گفت: پاک و منزّه است

^۱ - این چنین در الاستیعاب (۴/۲۲۵) آمده است.

^۲ - اعرابی به بادیه نشینان حول مدینه گفته می شد.

الله! [الله] پر جلال و جبروت بر چه کسی غضب کرد که قسم خورده است! آیا کلام او را تصدیق نمی‌کنند؟!^۱



مسائل فقهی آیات (۱۵-۲۳):

ایمان جمع یمین است که بمعنی دست راست یعنی دست مقابل دست یسری چپ - است و پیمان را بدان جهت یمین نامیده اند، چون هرگاه مردم پیمان می بستند، هریک از طرفین پیمان، دست راست یک دیگر را می گرفتند و بعضی گفته اند بدینجهت پیمانها را «ایمان» گفته اند چون پیمانها در حفظ و نگه داشت اشیاء، بمانند دست راست و یمین هستند.

لیکن «یمین» در شرع اسلامی عبارت است از تثبیت و تحقیق و تاکید چیزی به وسیله ذکر نام «الله» یا ذکر صفتی از صفات الله یعنی قسم خوردن بنام الله یا بصفات او - این سوگند خوردن خود عقدی است که شخص عزم خویش را بر انجام کاری بدان تقویت می بخشد. «یمین» و «حلف» و «ایلاء» و «قسم» بیک معنی هستند.

یمین وقتی صحیح است که بنام الله یا صفتی از صفات او باشد:

سوگند صحیح نیست مگر با ذکر نام الله یا صفتی از صفات او باشد، خواه صفات ذات یا صفات افعال خدا باشند. مانند: به الله قسم، به غزت الله قسم، به کبریای الله قسم به قدرت یا ارادت یا علم خدا قسم. و سوگند به مصحف یا بقرآن یا بسوره ای یا به آیه ای نیز داخل «یمین» است.

از ابن عمر روایت شده که می گفت: سوگند پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - چنین بود: «لا، ومقلب القلوب» «نه، سوگند به دگرگون کننده و تغییر دهنده دلها».

۱- الجامع لأحكام القرآن ۴۲/۱۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابوسعید خدری گوید: هرگاه پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در دعا و نیایش مبالغه می کرد می گفت: «والذی نفس أبی القاسم بیده ...» «سوگند بدانکس که جان ابوالقاسم بدست او است ...». بروایت ابوداود.

کلمات «ایم الله» و «عمر الله» و «اقسمت علیک» قسمند:

چون «ایم الله» بمعنی «والله» یا «و حق الله» است پس قسم و سوگند است و جمله «یمین الله» نیز نزد فقهای حنفی و مالکیه ها سوگند است چون بمعنی «بخدا سوگند می خورم» است. شافعیه می گویند وقتی قسم بحساب می آید که شخص از آن قصد و نیت سوگند کند، پس اگر بقصد سوگند چنان گفت، یمین منعقد است و سوگند است در غیر آنصورت نه. از امام احمد دو روایت نقل شده که اصح آنست که سوگند نیست.

و «عمر الله» در نزد حنفیه و مالکیه سوگند است چون بمعنی «به حیات خدا و بقای وی قسم» می باشد شافعی و احمد و اسحاق گفته اند قسم نیست، مگر اینکه بدان قصد و نیت سوگند کند. و «اقسمت علیک» و «اقسمت بالله» بعضی علما گفته اند مطلقاً قسم نیست و بیشتر علما گفته اند: وقتی قسم است که بدان قصد سوگند کند. مالک گفته است: اگر سوگند یادکننده گفت: اقسمت بالله این سخن وی قسم و سوگند است و اگر گفت: «اقسمت» یا «اقسمت علیک» قسم نیست مگر اینکه از آن نیت و قصد قسم کند.^۱



فوائد آیات (۱۵-۲۳):

۱. احسان از بهترین صفات نیکان است، مظهر احسان آنان، تجلی یافتن در قیام شب و تهجد در مناجات با خدا و طلب بخشش از او و محاسبه نفس و

۱- فقه السنه: (۵۱/۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

پاکی از گناهان است؛ همانگونه که در بخشیدن حق فقیر و خوشحال کردن او و همکاری با او در تمام شئون زندگی تجلی می یابد.

۲. هرکس قرآنکریم را با اندیشه و تدبر تلاوت کند، بدون شک در خواهد یافت، تا چه حد خداوند سبحان در باره‌ی شب زنده داری تأکید و تشویق فراوان کرده است. خداوند چنان از شب زنده داران تعریف و تمجید بزرگوارانه می کند که هر انسان مسلمانی آرزو می کند که از آن گروه باشد، به عنوان مثال از شب زنده داران به عنوان اهل تقوا و احسان یاد می کند.

۳. بخل نوعی بیماری قلبی و فراگیر است که کمتر انسانی از آن ایمن می ماند. ولی شخص مسلمان توسط ایمان و اعمال نیکش از قبیل نماز، زکات و ... می تواند خود را از مفاسد دامن گیر این بیماری نجات داده و خود را آماده و رستگاری اخروی کند.

۴. رزق شما به قضا و قدر بستگی دارد، به دست آوردن و یا فزونی آن در دست بنده نیست، خداوند قسم یاد می کند تا بنده مطمئن گردد.

۵. از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش. روزی دهنده فقط خداوند یکتای یگانه است؛ روزی بندگان، نزد او می باشد و او، رزق و روزی مخلوقات را به عهده گرفته است. پس وقتی که فقط خداوند، روزی رسان است، چرا انسان به تملق و چاپلوسی در برابر انسانی همچون خود می پردازد و برای به دست آوردن روزی، خودش را پیش انسانی، خوار و ذلیل می نماید؟!

۶. یادآوری احوال نیکوکاران، باعث می شود که انسان به صفات شان متصف گردد.



تفسیر و ترجمه آیات (۲۴-۳۷) سوره ذاریات
«قصه‌ی مهمانان ابراهیم و مأموریت آنان در نابودی قوم لوط».

مقصد آیات (۲۴-۳۷): «قصه ضیف ابراهیم ومهمتهم فی إهلاك قوم

لوط»، (قصه‌ی مهمانان ابراهیم و مأموریت آنان در نابودی قوم لوط).

ربط ومناسبت: بعد از این که خداوند متعال از انکار رستاخیز توسط مشرکان

پرده برداشت، از پیامبر خویش دلجویی نموده و تصریح کرد که پیامبران دیگر نیز همانند ایشان بودند، آزار و اذیت اقوام خویش را تحمل نموده و مردم از فراخوان آنها روی برتافتند. الله متعال در اینجا از داستان ابراهیم - بعد از این که آن را در سوره های هود و حجر آورده بود - شروع کرد؛ زیرا وی شیخ پیامبران بوده، و رسول گرامی اسلام بر روش ایشان قرار داشته است، و تا این که هشداری برای قوم آن حضرت باشد که فرشتگان با مجرمین چکار کردند، و توضیح این که بر گنهکاران گمراه سنگ فرود آمد، تا کفار قریش و امثال آنان در نسل های بعدی پند بگیرند. سپس ابراهیم از مأموریت و علت آمدن فرشتگان سوال کرد، آنان به وی خاطر نشان ساختند با سنگ های نشانه گذاری شده که برای قوم لوط آماده گردیده بخاطر نابودی آنان فرستاده شده اند.

ترجمه آیات (۲۴-۳۷):

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ

فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ

سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا

لَا تَخَفْ وَبَشِّرْهُ بَعْلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرََّةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا

وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

(۳۰) * قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ

مُجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ (۳۳) مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا
غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ (۳۷).

معنی کلمات:

- ﴿هَلْ﴾: کلمه «هل» در قرآن به (۴) معنی آمده است:
 ۱. به معنی «نه» در سوره بقره آیه ۲۱۰ آمده است.
 ۲. به معنی «بدرستی» در سوره طه آیه ۹ آمده است.
 ۳. به معنی «آگاه باش» در سوره کهف آیه ۱۰۳ آمده است.
 ۴. به معنی «هست» در سوره یونس آیه ۳۴ آمده است.
- ﴿صَيْفٍ اِبْرَاهِيمَ﴾: مهمانان ابراهیم از فرشته‌ها.
- ﴿قَوْمٌ مُّسْكِرُونَ﴾: آنها را نشناخت با خود گفت گروه ناشناسند.
- ﴿فَرَاغَ اِلَىٰ اٰهْلِهِ﴾: پنهان از مهمانان نزد خانواده خود رفت.
- ﴿فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ﴾: در نهاد خود از آنها احساس کرد.
- ﴿بِعُلْمِ عَلِيمٍ﴾: پسر دانا، اسحاق علیه السلام در نزد جمهور.
- ﴿صِرَّةٍ﴾: فریاد.
- ﴿فَصَكَّتْ وَجْهَهَا﴾: از تعجب بر روی خود زد.
- ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ﴾: کار مهم شما چیست؟
- ﴿مُسْوَمَةً﴾: نشانی شده که سنگ عذاب است.

ترجمه:

- آیا خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است. (۲۴)
- آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو، ابراهیم نیز) گفت: سلام بر شما، مردمان ناشناسی هستید. (۲۵)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- پس آهسته به سوی خانواده اش رفت و گوساله فریه ای آورد. (۲۶)
- سپس آن را به آنان نزدیک کرد (و) گفت: آیا نمی خورید؟! (۲۷)
- و (در دل) از ایشان احساس ترس و وحشت کرد. گفتند: مترس، و او را به فرزندی دانا مژده دادند. (۲۸)
- همسرش درحالیکه (از تعجب) فریاد می کشید، سیلی ای بر چهره خود زد (و) جلو آمد و گفت: پیرزنی نازا هستیم. (۲۹)
- گفتند: پروردگارت چنین فرموده است، بی گمان او فرزانه داناست. (۳۰)
- (ابراهیم) گفت: ای فرستادگان کار شما چیست؟. (۳۱)
- گفتند: بی گمان ما به سوی قومی گناهکار فرستاده شده ایم. (۳۲)
- تا بر آنان سنگ هایی از گل فرو ریزیم. (۳۳)
- نزد پروردگارت برای اسرافکاران نشان مند شده است. (۳۴)
- آن گاه کسانی از مؤمنان را که در آنجا بودند بیرون آوردیم. (۳۵)
- پس آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم. (۳۶)
- و در آن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند نشانه ای برجای گذشتیم. (۳۷)

تفسیر مختصر آیات (۲۴-۳۷):

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ [ذاریات: ۲۴]: ای رسول آیا خبر فرشتگان مهمان ابراهیم علیه السلام که آنها را گرمی داشت به تو رسید؟

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ [ذاریات: ۲۵]:
 نگاه که بر او وارد شدند وبه او گفتند: سلام. ابراهیم علیه السلام در پاسخ به آنها گفت: سلام. وبا خودش گفت: اینها مردمی هستند که آنها را نمی شناسیم.

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَبَجَلَ سَمِينٍ﴾ [ذاریات: ۲۶]: پس پنهانی به سوی خانواده اش رفت، و گوساله ای سالم و فربه که داشتند آورد؛ به این گمان که آنها انسان هستند.

﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ [ذاریات: ۲۷]: پس گوساله را نزدیک آنها گذاشت، و با مهربانی آنها را مورد خطاب قرار داد: آیا غذایی را که برایتان تقدیم شده است نمی خورید؟

﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ [ذاریات: ۲۸]: وقتی که دید نمی خورند ترسی از آنها را در وجود خویش پنهان کرد و آنها به ترسش پی بردند. آنگاه برای آرام کردن او گفتند: نترس، زیرا ما فرستادگانی از جانب الله هستیم، و او را از آنچه خوشحالش می کرد باخبر کردند به اینکه پسری صاحب علم فراوان برایش متولد می شود. شخص مورد مژده در اینجا اسحاق علیه السلام است.

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ [ذاریات: ۲۹]: وقتی همسر ابراهیم علیه السلام این مژده را شنید در حالی که از شادی فریاد و به صورتش سیلی می زد جلو آمد، و با تعجب گفت: آیا پیرزنی می زاید، به علاوه اینکه اساساً نازا بوده است!

﴿قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [ذاریات: ۳۰]: فرشتگان به او گفتند: آنچه را به تو خبر دادیم پروردگارت گفته است، و آنچه را که او تعالی بگوید هیچ بازدارنده ای برایش نیست؛ زیرا او تعالی در آفرینش و تقدیر خویش بسیار دانا و از مخلوقاتش و مصالح آنها بسیار آگاه است.

﴿ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴾ [ذاریات: ۳۱]: ابراهیم علیه السلام

به فرشتگان گفت: مأموریت شما چیست؟ وجه هدفی دارید؟

﴿ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴾ [ذاریات: ۳۲]: فرشتگان در پاسخ او

گفتند: الله ما را به سوی مردمی ستمکار که گناهان زشتی مرتکب میشوند فرستاده است.

﴿ نُنزِلُ عَلَيْهِمْ حِجَابَةً مِّنْ طِينٍ ﴾ [ذاریات: ۳۳]: تا سنگهایی از گل

سخت شده بر آنها فرو فرستیم.

﴿ مَسْؤَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْسِرِينَ ﴾ [ذاریات: ۳۴]: که ای ابراهیم نزد

پروردگارت نشانه گذاری شده هستند و بر متجاوزان از حدود الله و سرسختان در کفر و گناهان فرستاده میشوند.

﴿ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [ذاریات: ۳۵]: پس مؤمنانی را

که در شهر قوم لوط بودند بیرون کردیم تا عذابی را که به مجرمان می رسد به آنها نرسد.

﴿ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ [ذاریات: ۳۶]: ولی در این

شهر آنجا جز یک خانواده مسلمان، یعنی اعضای خانواده‌ی لوط علیه السلام، نیافتیم.

﴿ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴾ [ذاریات: ۳۷]: و در

شهر قوم لوط، آثاری از عذاب را که بر وقوع عذاب بر آنها دلالت می کند باقی گذاشتیم تا هرکس از عذاب رنج آوری که به آنها رسید می ترسد پند بگیرد، و عمل آنها را مرتکب نشود و از این عذاب نجات یابد.^۱

۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۸.

تفسیر تفصیلی آیات (۲۴-۲۷):

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾: مهمان به کسی

می‌گویند که به خانه‌ی شما می‌آید تا با آب و غذا و دیگر چیزهای مورد نیازش از او پذیرایی کنید.

مهمان‌نوازی، اخلاقی ارزشمند و کهن است که قدامتش به دوران ابراهیم خلیل علیه السلام می‌رسد؛ اگر قدامتش بیش از این نباشد.^۱

استفهام در این جا (آیه فوق) برای تشویق است؛ یعنی برای این که مخاطب، توجه و دقت بیش‌تری به این موضوع داشته باشد. این پرسش هم‌چنین متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله یا متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امت اوست.

و مهمانان گرامی، فرشتگانی بودند که الله صلی الله علیه و آله به سوی ابراهیم و سپس به سوی لوط علیهما السلام فرستاد. و از آن جهت از آنان به عنوان مهمانان گرامی ابراهیم علیه السلام یاد کرد که آن بزرگوار از آنان به گرمی استقبال نمود.^۲

ابن جوزی می‌گوید: ما در زمان خود کسی را دیدم که نزد مردم چنین وانمود می‌کرد که ملائکه نزد او آمده‌اند و میگفت: «هؤلاء ضیف مکرمون». و تعارف می‌کرد که جلو بیایند! وهم به روزگار ما کسی ابریق سفالین نوی را نخست با عسل پر کرد به طوری که در سفال طعم عسل نفوذ کرد و در سفر آن را پر می‌کرد و به یارانش می‌داد، می‌گفتند: آب ابریق او طعم عسل دارد! بین این جور آدمها کسی از خدا بترسد یا خدا را بشناسد وجود ندارد، و به خدا پناه می‌بریم از خواری و رسوایی.^۳

۱- شرح ریاض الصالحین، ابن عثیمین.

۲- شرح ریاض الصالحین، ابن عثیمین.

۳- تلبیس ابلیس، ص: ۴۹۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو می‌کند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مژده‌ی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آن‌ها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها می‌نگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾: علما گفته‌اند:

طرز سلام کردن ابراهیم عليه السلام از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، بهتر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم. یعنی جمله‌ی «فعليه» به کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک بر تو سلام می‌گوییم. اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم عليه السلام که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از میهمانانش استقبال کرد. زیرا رهنمود شریعت درباره‌ی پاسخ سلام، این است که انسان بهتر از سلامی که به او می‌گویند، پاسخ دهد یا لااقل پاسخش همانند سلامی باشد که به او گفته می‌شود. چنان که الله عز وجل می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶] و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سپس فرمود: ﴿سَلِّمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ یعنی با صراحت به آن‌ها نگفت که من، شما را نمی‌شناسم؛ بلکه به خاطر حفظ احترامشان که مهمان بودند، با اشاره یا با چنین عبارتی به آن‌ها فهماند که برایش ناشناس هستند؛ زیرا نخستین بار بود که آن‌ها را ملاقات می‌کرد. پس از این استقبال گرم، برای پذیرایی از آنان دست به کار شد:

﴿فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ - فَجَاءَ بِعِجَلٍ سَمِينٍ ۖ﴾ [الذاریات: ۲۶] سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم علیه السلام از آن جهت پنهانی و با شتاب نزد خانواده‌اش رفت که مبادا میهمانانش، نگذارند که برای پذیرایی از آن‌ها، کاری انجام دهد یا بگویند که ما، چیزی نمی‌خواهیم. به هر حال، ابراهیم علیه السلام برایشان گوساله‌ای بریان آورد. زیرا گوشتِ گوساله از گوشتِ گاو، لذیذتر است؛ همان‌گونه که گوشت بریان‌شده یا کباب، از گوشتی که به روش‌های دیگر پخته می‌شود، خوش مزه‌تر می‌باشد. ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی «و آن را نزدیکشان گذاشت». غذا را در جای دوری قرار نداد و به آن‌ها نگفت که برای صرف غذا به محل غذاخوری بروید. بلکه غذا را نزدیکشان گذاشت تا از آن‌ها به‌خوبی پذیرایی کند. و آن‌گاه به آن‌ها فرمود: ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ یعنی: «مگر نمی‌خورید؟» در واقع به آن‌ها گفت: بفرمایید؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. در واقع، با ادب خاصی به آن‌ها تعارف نمود که غذا میل کنند.

سپس این مهمانان به صورت جوانانی زیبا و بدون ریش نزد لوط علیه السلام رفتند. قوم لوط، نخستین کسانی بودند که به عمل لواط (هم‌جنس‌بازی) روی آوردند. آن عده از قوم لوط که مهمانان او را دیدند، خبرش را به دیگران رساندند و گفتند: لوط، مهمانان جوان و زیبایی دارد: ﴿وَجَاءَهُمْ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَوْمَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزَوْا فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۗ﴾ [هود: ۷۸] قوم لوط که پیش از آن، کارهای زشت و ناپسندی مرتکب می‌شدند، شتابان نزدش آمدند. گفت: ای

تفسیر عون المنان (۲۹)

قوم من! این‌ها، دختران من هستند که برایتان پاکیزه‌ترند. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان مردی وجود ندارد؟

﴿يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ﴾؛ یعنی شتابان نزد لوط آمدند. ﴿وَمِنْ قَبْلِ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ﴾: «آن‌ها پیش‌تر مرتکب کارهای زشت و ناپسندی می‌شدند»؛ یعنی لوط می‌کردند. ﴿قَالَ يَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾: «گفت: ای قوم من! این‌ها دختران من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند؛ پس از الله بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید». ﴿هَؤُلَاءِ بَنَاتِي﴾: «این‌ها دختران من هستند». برخی از علما گفته‌اند: منظورش، دختران قومش بود، نه دختران خودش و از آن جهت از آن‌ها به دختران خود یاد کرد که هر پیامبری، برای قومش به منزله‌ی پدر است. گویا به آن‌ها تذکر داد که برای شما امکان ازدواج با زنان وجود دارد؛ پس چرا لوط می‌کنید و مرتکب این عمل زشت می‌شوید؟ چنانکه الله ﷻ در آیه‌ای دیگر همین مفهوم را بیان کرده است: ﴿أَتَأْتُونَ الذَّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ ۱۶۵ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْجِحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ۱۶۶﴾ [الشعراء: ۱۶۵، ۱۶۶] آیا از میان جهانیان، با مردها آمیزش می‌کنید؟! و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می‌گذارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکاری هستید.

خلاصه این که لوط عليه السلام از قومش خواست که حرمت مهمانانش را رعایت کنند؛ به آن‌ها گفت: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُونِ فِي ضَيْفِي﴾؛ یعنی: «پس از الله بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید».

و اما این که فرمود: «این‌ها دختران من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند»، برای مقایسه‌ی هم‌جنس‌بازی با ازدواج مشروع نیست که یکی خوب و دیگری بهتر باشد؛ زیرا هم‌جنس‌بازی، به کلی زشت و پلید است و هیچ پاکی و طهارتی در آن نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَنَجَّيْنَهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي

تفسیر عن المنان (۲۹)

كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتِ ﴿ [الانبیاء: ۷۴] و لوط را از شهری که مردمش مرتکب اعمال زشتی می شدند، نجات دادیم.

لوط علیه السلام به قومش گفت: ﴿ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۷۸ ﴾ [هود: ۷۸] پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا دربارهی

میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان مردی وجود ندارد؟

پناه بر الله؛ یک جوان مرد نیز در میانشان وجود نداشت. ببینیم چه پاسخی به لوط علیه السلام دادند: ﴿ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ۷ ﴾ [هود: ۷۹] گفتند: بی گمان می دانی که ما هیچ میل و نیازی به دخترانت نداریم و خوب می دانی که ما چه می خواهیم.

یعنی تو می دانی که ما، خواهان جوانانی هستیم که نزدت آمده اند!

﴿ قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ ءَاوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۸۰ ﴾ [هود: ۸۰] لوط گفت: ای کاش در برابر شما توان و قدرتی داشتم یا به تکیه گاه محکمی پناه می بردم.

آن جا بود که فرشتگان گفتند: ﴿ قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ ﴾ [هود: ۸۱] (فرشتگان) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. آنان هرگز به تو دست نمی یابند.

و آن گاه از لوط علیه السلام خواستند که شب هنگام آن سرزمین را ترک کند. الله متعال در سورهی «قمر» می فرماید: ﴿ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ ۳۳ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا ءَالَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ۳۴ نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ۳۵ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذُرِّ ۳۶ وَلَقَدْ رَوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ ۷ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ۳۷ ﴾ [القمر: ۳۳ ، ۳۷] قوم لوط، هشدارها را دروغ شمردند. ما، توفانی از شن و سنگریزه بر آنان فرستادیم که (همه را هلاک کرد) جز خانوادهی لوط که سحرگاهان به لطف و رحمت خویش نجاتشان دادیم. و بدین سان به افراد سپاس گزار پاداش می دهیم. و (لوط) آنان را

از عذاب سخت ما بیم داد؛ ولی درباره‌ی هشدارها به ستیز و مجادله پرداختند. و تلاش کردند لوط را از میهمانانش غافل نمایند؛ پس چشمانشان را کور کردیم و سپس (گفتیم: طعم) عذاب و هشدارهایم را بچشید.

گفته شده: فرشتگان به چشمان این قوم نابکار زدند و بدین سان قوم لوط کور شدند. و نیز گفته شده است: الله متعال همان دم چشمانشان را کور کرد. در هر حال، این که لوط علیه السلام از آن‌ها خواست که او را درباره‌ی میهمانانش رسوا نکنند، نشان می‌دهد لوط علیه السلام نیز مانند ابراهیم علیه السلام میهمانانش را گرمی می‌داشت و به آن‌ها اهمیت می‌داد.

نتیجه این که وقتی کسی مهمانتان می‌شود، بر شما واجب است که یک شبانه‌روز از او پذیرایی کنید؛ نه این که مانند برخی، در پذیرایی از او تکلف به خرج دهید و آن قدر غذا بپزید که بیش ترش دور ریخته شود! این جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این که برخی از افراد ناآگاه، به زن طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به میهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم!» این، اشتباه است. اگر واقعاً نیازی به سوگند می‌بینید، قسم زن طلاق نخورید؛ زیرا این، مسأله ساده‌ای نیست و بیش ترِ علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم الله، این را طلاق دانسته و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش، مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی است. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به اتفاق این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسم زن طلاق بخورد و به فرض مثال بگوید: «زن طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد.

شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید.^۱

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ﴾: روغان عبارت است از رفتن به صورت پنهانی به گونه‌ای که کسی احساس نکند. این از بزرگواری میزبان است که به گونه‌ای در نهان رفت و آمد کند که مهمان متوجه نشود و شرمنده نگردد و فقط زمانی رفت و آمد میزبان را احساس کند که غذا در مقابل او قرار گیرد؛ بر خلاف کسانی که به مهمان یا حضار می‌گویند: در جای خودتان بمانید تا برای تان غذا بیاورم و چنین سخنانی که موجب شرمندگی مهمان می‌شود.^۲

﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾: این آیات کریمه سخاوت ابراهیم را به وضوح نشان می‌دهند زیرا اقدام به سربریدن گاو برای مهمانانی که اصلاً آن‌ها را نمی‌شناخت، از اخلاق بزرگان و صفات بخشندهگان است، اعراب این صفت را از اسماعیل فرزند ابراهیم به ارث بردند. «من شَبَّهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ» یعنی: «کسی که به پدرش شبیه است، ظلمی را مرتکب نشده است».

تصحیح عقیده:

فرشتگان، مؤمنان را بشارت می‌دهند:

فرشتگان به ابراهیم علیه السلام مژده دادند که بزودی خداوند به او فرزندی صالح عطا می‌کند.

همچنین فرشتگان به زکریا علیه السلام فرزندی بنام یحیی مژده دادند، خداوند می‌فرماید: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۳۹]. یعنی: پس

۱- شرح ریاض الصالحین، ابن عثیمین.

۲- ابن قیم، التفسیر القیم: (۴۵/۳).

خداوند دعای او را پذیرفت و) در حالی که در عبادتگاه به نیایش ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دادند که خداوند تو را به یحیی مژده می‌دهد، و او تصدیق کننده کلمه خدا (یعنی عیسی، چون با کلمه «کُن» پدید آمده است) و پیشوا و میرا از هوسهای سرکش، و پیغمبری از (تبار) صالحان خواهد بود.

فرشتگان تنها به پیامبران مژده نمی‌دهند، بلکه گاهی به مؤمنان نیز مژده داده‌اند. از ابوهیره رضی الله عنه روایت است: شخصی برادر دینی اش را در روستایی دیگر ملاقات کرد. خداوند فرشته‌ای را بر مسیر راه او فرستاد. وقتی آن شخص رسید، فرشته از وی پرسید: قصد کجا داری؟ گفت: در فلان روستا برادر مسلمانی دارم و به دیدارش می‌روم. فرشته گفت: آیا به تو نیکی کرده است؟ پاسخ داد: خیر. بلکه بخاطر خدا او را دوست دارم. فرشته گفت: پس بدان که من فرستاده‌ی خداوند بسوی تو هستم، و خداوند می‌فرماید: همانطور که تو برادر مسلمانان را دوست داری، من نیز تو را دوست دارم.^۱

ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این خدیجه است، می‌خواهد نزد تو با ظرفی بیاید. که در آن آب یا غذا وجود دارد. هرگاه نزد تو رسید، از جانب خداوند و من (جبرئیل) به او سلام برسان و او را به خانه‌ی او از مروارید و یاقوت در بهشت مژده بده.^۲

فرشتگان نمی‌خورند و نمی‌آشامند:

فرشتگان نر و ماده (مذکر و مؤنث) نیستند به خوردنیها و نوشیدنیهای انسان نیازی ندارند. و خداوند جل جلاله به ما خبر داد که فرشتگان به شکل انسان نزد حضرت ابراهیم رضی الله عنه رفتند. ابراهیم رضی الله عنه برای آنان غذا آورد، اما آنان دستشان را بسوی غذا دراز نکردند. ابراهیم هراسی از آنان به دل راه داد، آنگاه آنان از

^۱- صحیح مسلم (۱۹۸۸/۴) شماره (۲۵۶۷)

^۲- بخاری (۱۳۳/۷) شماره (۳۸۲۰). مسلم (۱۸۸۷/۱) شماره (۲۳۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

حقیقت پرده برداشتند و گفتند: و ما فرشته ایم آنگاه بیم و حیرت ابراهیم برطرف گردید.

در آیه ای دیگر همین جریان چنین بازگو شده است: ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْفَ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ قَوْمَ لُوطٍ﴾ [هود: ۷۰] یعنی: هنگامی که دید آنان دست به سوی آن دراز نمی کنند (و لب به غذا نمی زنند، پیش خود فکر کرد که دوست نیستند و سر جنگ دارند، این است که نمی خواهند غذا بخورند) از این رو از ایشان رمید و بدشان دید و هراسی از آنان به دل راه داد. گفتند: نترس. ما (فرشتگان خدائیم و) به سوی قوم لوط روانه شده ایم.

علامه سیوطی به نقل از امام رازی می گوید: همه ی علما بر این اتفاق نظر دارند که فرشتگان نمی خورند، و نمی آشامند و ازدواج نمی کنند.^۱

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾: ابراهیم علیه السلام این سوال را پس از پذیرایی مهمانان، از آنان پرسید؛ زیرا ادب مهمان نوازی می طلبد پس از این که مهمان آماده ی رفتن شد، در مورد هدفش از او سوال شود؛ تا احساس دلتنگی نکند و اگر امکان کمک به او وجود دارد این کار انجام گیرد.^۲

﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾: ایمان سبب نجات است نه قرابت یا نسب. قرآن در داستان لوط با وجود آنکه تنها خانواده او ایمان آورده بودند و نجات یافتند نه فرمود ما خانواده لوط را نجات دادیم بلکه فرمود ما مؤمنین را نجات دادیم، تا برساند که نجات

^۱- الجبائک فی أخبار الملائک (ص ۲۶۴)

^۲- التحرير والتنوير: (۵/۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

خانواده لوط به سبب نسبت آنان با لوط نبوده بلکه به سبب ایمان آنان (مؤمنین) بوده است.^۱

- همسر لوط در ظاهر مسلمان بود، اما مؤمن نبود.

- و در این آیه کریمه لطیفه‌ای وجود دارد: مؤمنان به نجات یافتن از عذاب وعده داده شده‌اند، و برای مسلمان غیر مؤمن پیمانی بر نجات از عذاب داده نشده است؛ شاید او به خاطر گناهان خود در دنیا مورد عذاب قرار گیرد و شاید در قبر عذاب ببیند و شاید هم در دوزخ عذاب بچشد، اما در آتش جاویدان نمی‌ماند.
- و نظیر آن در قصه اصحاب سبّ (شنبه) ذکر شده است طوری که الله متعال مؤمنان را که از بدی منع می‌کردند نجات داد و در مورد کسانی که در انکار منکر ساکت بودند ساکت ماند، و ظالمان را به عذاب سخت گرفتار کرد.

- برای مسلمانان که اصحاب کبایر (اهل گناهان کبیره) هستند عهد و پیمانی مبنی بر، ایمن ماندن‌شان از عذاب وجود ندارد طوری که الله متعال آن را برای اهل ایمان قرار داده است، از این رو آنها یا مورد عذاب قرار می‌گیرند، و یا هم الله متعال به فضل و کرمش آنها را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد، و این امر فرق بزرگی میان مرتبه اسلام و مرتبه ایمان را برایت بیان می‌کند.

- پس برای مؤمن این عهد است که مورد عذاب الهی قرار نگرفته و الله متعال او را در ذلت رها نمی‌کند. و اینکه او نمی‌هراسد، غمگین نمی‌شود، گمراه و مجرم نمی‌شود، و الله متعال کفیل هدایت، نجات، نصرت و پیروزی، و جایگاه رفیع برای او است. و او از قهر و عذاب الله متعال در امان بوده و از عذاب روز آخرت نیز در امان خواهد بود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۸۲﴾ [الأنعام: ۸۲]

۱. تدریهای قرآنی، ص: ۷۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

«آنان که ایمان آورده‌اند، و ایمان خود را به شرک نیالودند، ایمنی از آن‌ها است؛ و آن‌ها هدایت شدگان هستند»^۱.

﴿وَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ﴾: از قتاده در باره‌ی آیه روایت

شده که گفت: اگر بیشتر از این خانه، مؤمن در آن شهرها بود قطعاً الله عزوجل آنان را نجات می داد؛ تا بدانند که ایمان نزد الله محفوظ است و تباہ نمی شود.^۲

﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾: آیه دلالت دارد بر

این که از نشانه‌ها و شگفتی‌های الله عزوجل و آثارش در این دنیا که بر وجود او تعالی و راستگویی رسولش دلالت دارد، فقط کسانی فایده می‌برند که به معاد ایمان دارند و از عذاب الله تعالی می‌ترسند...؛ زیرا کسی که به آخرت ایمان ندارد، نهایت انتظاری که از او می‌توان داشت این است که بگوید: این‌ها مردمانی هستند که روزگار، آنان را همانند دیگران به مصیبت گرفتار کرد و چرخ روزگار همیشه بر بدبختی و خوشبختی می‌چرخد؛ اما کسی که به آخرت ایمان دارد و از آن می‌ترسد از نشانه‌ها و پند و اندرزها فایده می‌برد.^۳

دوازده ویژگی مهمان‌نوازی خلیل‌الله در قرآن کریم:

هرچند تمامی پیامبران الهی به صفت مهمان‌نوازی آراسته بوده‌اند؛ اما جلوه‌های این صفت، در شخصیت خلیل‌الله درخشان‌تر دیده می‌شود؛ چنان که قرآن مجید از آن به گونه‌ی جالبی در آیه زیر رونمایی می‌کند؛ می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا

۱- شرح اصول ثلاثه، مطیری، ص: ۵۴.

۲- طبری: (۴۳۰/۲۲).

۳- ابن قیم، التفسیر القیم: (۴۹/۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) ﴿الذاریات، آیات ۲۴ - ۲۷﴾ ترجمه‌ی آن گذشت.

بلی، مهمانانی به ظاهر ناخوانده و نا آشنا؛ اما با چه پذیرایی گرمی از جانب ابراهیم علیه السلام روبرو می شوند؟!

آیه بالا ویژگی های زیادی را بر مهمان نوازی ابراهیم علیه السلام به قرار زیر می رساند:

اول: این که مانع ورود آنها به خانه اش نشد؛ هرچند نا آشنا بودند؛ بلکه آنها را به خانه اش پذیرفت.

دوم: این که سلام آنها را جواب گفت؛ آنهم جوابی بهتر از سلام آنها؛ «چنان که مهمانان به جمله فعلیه سلام گفتند؛ زیرا تقدیر «سلاماً» می شود: «نسلم سلاماً»؛ در حالی که پاسخ ابراهیم علیه السلام: سلام، جمله اسمیه است؛ زیرا تقدیر آن می شود: «علیکم سلام» و جمله اسمیه مبالغه آمیزتر از جمله فعلیه است؛ و این همان مصداق فرموده الله سبحانه است که می فرماید: ﴿فَحْيُوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾ (النساء، آیه ۸۶) یعنی شما سلامی نیکوتر از سلام آنها را بدیشان پاسخ دهید.^۱

سوم: این که خلیل الله بعد از تبادل سلام، خود باب سخن را گشود و اظهار داشت که آنها را نمی شناسد: ﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾. و این نوعی دلجویی و اهمیت دادن به مهمان است؛ به خصوص مهمانی که بیگانه باشد.

چهارم: این که علاقمندی اش برای شناخت آنها را به طور اشاره رساند که گفت: ﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ (قومی نا آشنا هستید) و بر معرفی و شناخت آنها

۱- فتح البیان: (۶/۲۱۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

پافشاری نکرد؛ و حتی به عبارت عادی هم از آنها نخواست که خود را معرفی کنند، تا آنها را به حرج قرار نداده باشد.

پنجم: این که بلا فاصله به فکر غذا برای پذیرایی آنها شد و هیچ تأخیری در کار گذاشت؛ چیزی که این بخش آیه بدان تصریح دارد: (فما لبث = پس درنگ نکرد)؛ و البته وجود حرف «فا» بر سر کلمات: «فراغ»، «فجاء»، «فقره» هم دلالت بر عدم تأخیر و پی هم بودن هر سه مرحله تهیه غذا را دارد: اول: مرحله مراجعه به فامیل به خاطر تهیه غذا: «فراغ». دوم: مرحله حاضر کردن غذا را به مجلس: ﴿جَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ﴾. و سوم: مرحله نزدیک ساختن آن نزد مهمانان: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾.

ششم: این که در پذیرایی ایشان، گوساله ای در نظر گرفت؛ آنهم گوساله ای فربه: ﴿بِعَجَلٍ سَمِينٍ﴾ که مالی بس گران و برای صاحب خود عزیز است، و ظاهر این است که آن را ذبح کرده باشد و پس زحمت ذبح آن را نیز به جان خرید.

هفتم: این که گوساله را بریان کرد: «بعجل حنید» و ناگفته پیداست که بریان شدن، لذیذترین حالت را به گوشت می دهد.

هشتم: این که چنین نکرد که چیزی از گوشت گوساله را تقدیم مهمانان کند و بقیه را برای خود و فامیلش ذخیره نماید؛ بلکه تمام گوساله را بدیشان تقدیم کرد: ﴿فَجَاءَ بِعَجَلٍ﴾؛ تا اکرام مهمانان را تا آنجا که ممکن است به نهایت رسانده باشد و اگر چیزی از نزد مهمانان باقی ماند، باز برای خود و فامیلش قرار دهد.

نهم: این که از فامیلش در تهیه غذا کمک گرفت: ﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ (به سراغ فامیلش رفت) و این غالباً بدین خاطر بوده است تا مهمانان را تنها نگذارد و نزد آنها و در خدمت آنها باشد.

دهم: این که غذا را خود آورد و بدیشان عرضه کرد: ﴿فَجَاءَ بِعِجَلٍ﴾ (غذا را [آورد] و به کس دیگری از اعضای خانه و یا کدام خادمی نسپرد. یازدهم: این که غذا را به آنها نزدیک کرد و در دسترس ایشان قرار داد و آنها را زحمت نداد تا به غذا نزدیک شوند: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾.

دوازدهم: این که چون دید غذا نمی‌خورند بی تفاوت نشست و ناراحتی‌اش را اظهار داشت؛ آن هم در قالب سوالی ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ﴾، (آیا نمی‌خورید؟) نه این که آنها را دستور به غذا خوردن دهد و یا سرزنش نماید.

البته مهمانان سرانجام خود را به ابراهیم السلام معرفی کردند و آن‌گاه معلوم شد که چرا آن‌ها دست به غذا دراز نکردند؛ آنها فرشتگانی بودند که برای هلاک ساختن قوم لوط فرستاده شده بودند؛ اما قبل از آن، یک مأموریت در مسیر راه نزد ابراهیم السلام داشتند که به اجرای آن آمده بودند، و آن، مژده تولد فرزندی برای وی است؛ فرزندی که از سالها پیش، آرزوی آن را داشت و از الله درخواستش می‌نمود؛ چنانچه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِنِعْمَةٍ عَلِيمٍ﴾ (الذاریات، آیه ۲۸) «ابراهیم در دل، از آنها احساس ترس کرد؛ گفتند: ترس! و او را به فرزندی دانا بشارت دادند.»

بلی، ابراهیم علیه السلام که فراتر از انتظار از آنها پذیرایی نمود، هنگامی که دید غذا نمی‌خورند، در دل - به اقتضای طبع بشری - از آنها احساس ترس کرد که مبادا آنان به قصد سوئی آمده باشند، «زیرا در آن زمان در میان

تفسیر عون المنان (۲۹)

بزرگان چنین معمول بود که مهمان، پذیرایی را می پذیرفت و از آن چیزی می خورد، و هر مهمانی که چنین نمی کرد، از او احساس خطر میشد که مبادا او یک دشمن باشد و به قصد آسیب رساندن آمده باشد. و این می رساند که دزدان و ستمکاران آن زمان همین قدر شرافت داشتند که چون نان و نمک کسی را می خوردند به او آسیب نمی رساندند، از این جهت عدم تناول غذا سبب احساس چنین خطری برای خلیل الله قرار گرفت.^۱ و این گونه ابراهیم علیه السلام در مقام مهمان نوازی و داشتن همتی به این بلندی و سینه ای بدان فراخی، بهترین الگویی برای بشریت تا همیشه ها گردید.

البته در این جا این نکته قابل ذکر است که نباید این کار ابراهیم علیه السلام اسراف و از حدگذری پنداشته شود؛ زیرا از یک سو، ابراهیم السلام از توانایی مالی بالایی برخوردار بود؛ چنان که مفسرین، فراخی روزی برای ابراهیم السلام را یکی از مصادیق آیه ﴿وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ تفسیر کرده اند.^۲ و از جانب دیگر، در دنیای قدیم آن روز، مانند روزگار ما، برای پذیرایی مهمان، هتل هایی که غذای آماده داشته باشند وجود نداشته و یا حتی بازارهایی در دسترس نبوده که بتوانند به زودی برای جمعی از مهمانان که این گونه ایشان را غافل گیر کرده اند، مواد غذایی خریداری نموده و بدیشان که ظاهراً از راه دور آمده و گرسنه اند، به زودی تقدیم کنند. در چنین محیط و شرایطی اگر شخص مهمان نواز باشد ذبح یکی از حیوانات داخل خانه، مناسب ترین راه برای پذیرایی مهمان است.

۱- معارف القرآن: (۲۳۰/۱۳).

۲- التحرير والتلويز: (۳۱۷/۱۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

بی تردید، حبیب و خلیل الله؛ محمد صلی الله علیه وسلم که احیاء گر و تقویت کننده راه ابراهیم بودند، نیز در مهمان نوازی نیکو درخشیدند؛ و بلکه هنوز که به پیامبری مبعوث نشده بودند، نیز بدین صفت ممتاز بودند؛ چنان که خدیجه همسرشان که بهتر از هر کسی ایشان را می شناخت، مهمان نوازی را یکی از اوصاف شایسته قبل از نبوت شان برشمرده و فرمود: «إنک لتصل الرحم، وتصدق الحدیث، وتحمل الكل، وتقری الضیف، وتعین علی نوائب الحق»^۱. «شما صله رحم را استوار می دارید؛ بار درماندگان را به دوش می کشید؛ عاید کسب و کار تان را به تهی دستان می بخشید؛ از مهمان پذیرایی می کنید و هنگام وقوع حوادث، مصیب رسیده ها را یاری می رسانید.»

سیرت مطهر نبوی صلی الله علیه وسلم خاطرات فراوان و هیجان انگیزی از مهمان نوازی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در خود جای داده و این صفت در تعالیم ارزشمند ایشان نیز مورد توجه خاصی قرار گرفته است؛ تا آن جا که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را با ایمان پیوند می زنند؛ چنان که می فرمایند: «من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرّم ضیفه»^۲. «هرکس به الله و روز آخرت ایمان دارد، باید از مهمانش پذیرایی کند»^۳.



فوائد آیات (۲۴-۳۷):

۱. یقیناً که در داستان ابراهیم علیه السلام درسها و اندرزهایی بسیاری برای موحدین است.
۲. فرشتگان نر و ماده (مذکر و مؤنث) نیستند به خوردنیها و نوشیدنیهای انسان نیازی ندارند.

۱- بخاری: (۷).

۲- بخاری: (۶۰۱۸).

۳- سیرت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم، ص: ۳۲۴.

۳. ضیافت ومهمان نوازی از محاسن شریعت اسلامی واز مکارم اخلاق نبوی است.

۴. مدت مهمان نوازی:

۱ - بخاطر مهمان تکلف صرف یک روز است.

۲ - ضیافت (مهمان نوازی) سه شب وروزاست.

۳ - وآنچه را که بعد ازسه روز می دهد صدقه واحسان است.

۴ - اگر بعد از سه روز بخواهد بدهد واگر بخواهد ترک کند.

۵. مهمان را باید بدون آنکه از وی چیزی پرسیده شود، مورد احترام و بزرگداشت قرار داد. ابراهیم - علیه السلام - ملائکه را مورد بزرگداشت قرار داد، در حالی که اگر از آنها پرسیده بود [که غذا میل دارند] حتما از خوردن امتناع می ورزیدند، زیرا [ملائکه] غذا نمی خورند: ﴿فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾ [ذاریات: ۲۶] «پس آهسته به نزد زنش رفت و گوساله ای فربه [و بریان] آورد».



تفسیر و ترجمه آیات (۳۸-۴۶) سوره ذاریات
«داستان های پیامبران دیگر به همراه اقوام شان».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۲۸-۴۶): «قصص انبیاء آخرین مع اقوامهم»، (داستان های پیامبران دیگر به همراه اقوام شان).

ربط و مناسبت: بعد از توضیح اندرز و عبرت در داستان ابراهیم و لوط علیهما السلام، که هدف از آن ترسیخ ایمان به قدرت الله در وجود بندگان بود، الله متعال داستانهای اقوام دیگر را بر آن عطف نمود؛ اقوامی که بخاطر دروغ انگاشتن پیامبران از ریشه نابود شدند، و آنان فرعون موسی و پیروان وی، و عادیان و ثمودیها و قوم نوح بودند. و در تعذیب اقوام مذکور پایان کار سرکشان و کفار ستمگر که پیامبران را دروغ انگاشته اند روشن شد، تا مردم راه درست را دریافته، و به الله و رستاخیز ایمان آورند، و از تکذیب پیامبر و کفر به پیامبری ایشان باز ایستند.

ترجمه آیات (۲۸-۴۶):

﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ (۴۲) وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ (۴۵) وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿فِي مُوسَى﴾: در قصه موسی علیه السلام آیتی قرار دادیم.
- ﴿فَتَوَلَّىٰ بُرْكَانَهُ﴾: فرعون به سبب فرمانروایی از ایمان به خدا اعراض کرد.
- ﴿هُوَ مُلِيمٌ﴾: فرعون طغیان کرده و در خور سرزنش بود.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- ﴿الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾: تند باد بی باران که آنها را نابود و نسلشان را منقرض ساخت.

- ﴿كَالرَّمِيمِ﴾: مانند چیزهای پوسیده و ریز ریز شده.

- ﴿فَعَتَوْا﴾: پس سرکشی کردند.

- ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ﴾: پس صدای مهیب یا آتشی از آسمان آنها را نابود کرد.

ترجمه:

- و (نیز) در (حکایت) موسی (نشانه ای هست) آن گاه که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم. (۳۸)

- آنگاه همراه لشکر خویش روی گردان شد و گفت: او جادوگر یا دیوانه است. (۳۹)

- ما او و لشکریانش را گرفتار کردیم و به دریایشان انداختیم و او سزاوار نکوهش بود. (۴۰)

- و (نیز) در (ماجرای) عاد بدانگاه که تند باد بی خیر و برکتی بر آنان فرستادیم. (۴۱)

- بر هر چیزی که می وزید آن را باقی نمی گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می گرداند. (۴۲)

- و در سرگذشت قوم ثمود نیز پند و عبرت است، آنگاه که بدانان گفته شد: تا مدتی بهره مند شوید. (۴۳)

- آنگاه از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند در نتیجه صاعقه ایشان را فرا گرفت درحالیکه نگاه می کردند. (۴۴)

- پس نتوانستند برخیزند و نتوانستند خویشتن را کمک کنند. (۴۵)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- و پیش از این قوم نوح را (نیز نابود کردیم) آنان گروهی بدکار بودند.
(۴۶)

تفسیر مختصر آیات (۲۸-۴۶):

﴿وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ [ذاریات: ۳۸]: در

موسی علیه السلام آنگاه که او را با حجت های روشن به سوی فرعون فرستادیم، نشانه ای است برای کسی که از عذاب دردناک میترسد.

﴿فَتَوَلَّىٰ بِرْكُنْهَ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ [ذاریات: ۳۹]: اما فرعون با

اعتماد به نیرو و لشکریانش از حق روی گرداند، و در مورد موسی علیه السلام گفت: او ساحری است که مردم را سحر می کند، یا دیوانه ای است که آنچه می گوید نمی اندیشد.

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾ [ذاریات: ۴۰]: پس

او و تمام لشکریانش را گرفتیم و در دریا افکندیم، آنگاه غرق و نابود شدند، و فرعون به سبب تکذیب و ادعای معبود بودن، سزاوار سرزنش بود.

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾ [ذاریات: ۴۱]: و در عاد، قوم

هود علیه السلام نشانه ای است برای کسی که از عذاب دردناک می ترسد آنگاه که بادی را که هیچ بارانی نداشت، و هیچ درختی را بارور نمی ساخت، و هیچ برکتی در آن نبود بر آنها فرو فرستادیم.

﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرِّمِيمِ﴾ [ذاریات: ۴۲]: هیچ

کس یا مال یا غیر آن دو را که بر آن می گذشت باقی نمی گذاشت مگر آن را ویران میکرد، و آن را چون استخوان های پوسیده و ریز ریز شده بر جای می گذاشت.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ﴾ [ذاریات: ۴۳]: و در ثمود، قوم صالح علیه السلام نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب دردناک می‌ترسد آنگاه که به آنها گفته شد: قبل از اینکه اجل هایتان به سر رسد از زندگی خویش بهره ببرید.

﴿فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾ [ذاریات: ۴۴]: آنگاه از فرمان پروردگارش سر باز زدند، و در برابر ایمان و طاعت بسیار تکبر ورزیدند، تا اینکه صاعقه عذاب آنها را فراگرفت درحالیکه منتظر نزول آن بودند؛ زیرا سه روز قبل از نزول عذاب به آن وعده داده شده بودند.

﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴾ [ذاریات: ۴۵]: پس نتوانستند عذابی را که پروردگارش بر آنها نازل کرد از خودشان دفع کنند، و هیچ نیرویی نداشتند که به آن پناه برند.

﴿وَقَوْمٌ نُوْحٍ مِّن قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ [ذاریات: ۴۶]: و به تحقیق که قبل از اینها، قوم نوح را با غرق کردن نابود کرده ایم، زیرا آنها مردم فاسق و نافرمان بودند، پس سزاوار کیفر او تعالی گشتند.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۳۸-۴۶):

﴿فَأَخَذْنَا هَٰؤُلَاءِ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾: تفاوت بین (ملوم و ملیم):

ملوم: کسی که به بی گناه و تقصیر مورد سرزنش و ملامت قرار گیرد. [ذاریات:

۱. المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۹.

مُلیم: انسان گناهکاری که ملامت و سرزنش سزاوار او است. [ذاریات: ۴۰].^۱

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ* مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ

إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ﴾: زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا،

هود به اوج رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آن‌ها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آن‌ها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آن‌ها را گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آن‌ها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

خداوند هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان‌های از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

این باد در قرآن به «ریح العقیم» نامگذاری شده است.

هود علیه السلام بعد از هلاکت قوم عاد در منطقه حضرموت اقامت گزید و تا زمان وفات در آنجا ماند. پس از وفات در شرق حضرموت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تریم) مدفون گردید. از علی رضی الله عنه منقول است که هود علیه السلام در توده ریگ سرخ دفن شده و نزد سر او درخت سمره‌ای در حضرموت وجود دارد.

۱. تدره‌های قرآنی، ص: ۷۰.

مردم فلسطین نیز گمان می‌برند که هود در سرزمین آن‌ها دفن شده ولی قول اصح آن است که ما ذکر کردیم. (والله أعلم)

اعجازقرآنی:

واژه عقیم چهار بار در قرآن استعمال شده است:

﴿أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ﴾ (حج / ۵۵)

صفت برای عذاب روز قیامت

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾ (الذاریات / ۴۱)

- صفت برای عذاب قوم عاد

﴿وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا﴾ (شوری / ۵۰)

الله هر کس را بخواهد نازا قرار می‌دهد.

﴿قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ (ذاریات / ۲۹)

برای زن سرورمان ابراهیم، ساره (علیهما السلام)

واژه عاقر در ۳ آیه قرآن استعمال شده که در هر سه آیه برای همسر سرورمان زکریا است: آیات ۴۰ آل عمران و ۵ و ۸ مریم.

فعل عقر در ۵ آیه قرآن استفاده شده که راجب به شتر قوم صالح است: آیه ۷۷ اعراف، ۶۵ هود، ۱۵۷ شعراء، ۲۹ قمر و ۱۴ ششم.

عاقر در استعمال عربی: چیزی که منفعت خود را از دست بدهد در حالی که بالقوه آن را دارد ولی نمی‌تواند وظیفه خود را به بهترین وجه انجام دهد. اغلب تفاسیر عقر را قتل معنا کرده‌اند.

راغب اصفهانی در مفردات خویش آن را «زخمی کردن» معنا کرده است. ابن عاشور در تفسیر ارزشمندش، آن را «قطع عضو حیوان» معنا کرده است. آلوسی در روح المعانی گفته، «مجاز لغوی» است؛ یعنی: «پی کردن حیوان در معنای کشتن».

تفسیر عون المنان (۲۹)

به علت نفرت‌شان از شتر ابتدا آن را پی کرده و بعد کشتند و شاید سنت آن‌ها در کشتن شتر اینگونه بوده است.

با توجه به این مطالب:

«عقروا الناقة»: «جعلوها غیر قادرة علی القیام بدورها» [شتر دیگر نمی‌تواند

وظایف خود را انجام دهد].

عقیم و ریشه آن عقم (ضمه عین و سکون قاف و میم): «خشکی که مانع

قبول اثری شود.»

- عقمت مفاصله: «مفصل‌هایش خشک شد.»

- زن عقیم: «زنی که رحمش نطفه نمی‌پذیرد.»

- ریح عقیم: «بادی که هیچ ابر و درختی را بارور نمی‌کند هیچ سودی

ندارد.»

- یوم عقیم: «در آن سود و خیری نیست، بعد از آن روزهای شاد و

سودمند وجود ندارد.»

- عقیم: «نبود سود در اصل شیء است.»

تفاوت معنایی دو کلمه عاقر و عقیم و استفاده از آن‌ها در موضع خاص

خودش بیانگر دلیل بلاغی دقیق قرآن کریم است.

نازا بودن زن ابراهیم به علت بیماری یا یائسگی نبوده و آفرینش او به صورت

عقیم بوده است؛ به همین دلیل، الله سبحانه در آیه‌ی ۴۹ و ۵۰ سوره شوری به

ذنبال آنکه ۳ نوع بخشیدن فرزند را به بندگان معرفی می‌کند:

۱. بخشیدن دختر

۲. بخشیدن پسر

۳. بخشیدن دختر و پسر

در آخر می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا﴾ و نفرموده است: «عاقرا».

تفسیر عون المنان (۲۹)

همچنین در آیه ۹۰ سوره انبیاء که راجب بخشیدن سرورمان یحیی به زکریا (علیه السلام) است، می‌فرماید:

﴿وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾

اغلب مفسرین بر این باورند که «جعلناها ولودا بعد ما كانت عاقرا» یعنی: «بعد از آنکه نازا بود این بیماری را از او دور ساختیم و صلاحیت باروری به او بخشیدیم.»

همچنین بعد از بشارت ابراهیم (درود الله بر او باد) به فرزند، بیان قرآن از رفتار همسر ابراهیم جای تأمل دارد:

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾

۱. ﴿فَأَقْبَلَتِ...﴾ ساکن در جای خود ننشسته یا به قضیه پشت نکرده و

نسبت به آن بی تفاوت نیست بلکه جلو آمده است،

۲. ﴿فِي صَرَّةٍ...﴾ با تعجب و اوایلا و فریاد زده و از این امر شگفت زده شده

است،

۳. ﴿فَصَكَّتْ وَجْهَهَا...﴾ بر چهره‌اش سیلی زده، زیرا این کار را چیز عجیبی

پندار کرده است؛ همچنان که در آیه ۷۲ سوره هود گفته است: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ

عَجِيبٌ﴾

در حالی که این حالت و رفتارها برای همسر زکریا نیامده است.

بر اساس این گفته‌ها اهمیت تفاوت بلاغی بین عاقر و عقیم روشن می‌شود.

عاقر: نازایی بر اثر بیماری و شرایط خاص از قبیل:

- افزایش سن و کاهش تعداد تخمک‌ها و کیفیت آن

- اختلالات تخمک‌گذاری به دلیل سندرم تخمدان پلی کیستیک

- اختلال عملکرد هیپوتالاموس و اختلالات غده تیروئید

- نارسایی زودرس تخمدان
- افزایش سطح هورمون پرولاکتین
- اختلالات لوله‌های فالوپ
- اندومتريوزیس
- ناهنجاری‌ها و ضایعات رحمی همچون فیبروم و پولیپ‌های رحمی و سایر

موارد

اما عقیم: نوعی از نازایی که در بدو تولد و با اراده الله ایجاد شده که معمولاً سلول‌های تخمک در اثر اختلالات بعضی از اندام‌ها تشکیل نمی‌شوند. از این رو در آیه ۳۰ ذاریات، بعد از واکنش همسر ابراهیم به باردار شدن، فرشتگان فرمودند:

﴿قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ ۖ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾

امر و اراده پروردگار بر آن است و ربطی به دنیای اسباب ندارد. پزشک حاذق جهت درمان بیماری‌ها باید علت‌یابی کند و بعد جهت درمان آن اقدام کند، به همین علت در افراد نازا آزمایشات متعددی جهت پیگیری علت و سپس درمان آن صورت می‌گیرد.

«بعد از الله و آیاتش به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!»

سخنی گهربارتر از کلام الله وجود دارد؟ ما که سراغ نداریم. پس پاک است ذاتی که کلامش از هر خللی مبرا است.

﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴾: پس از این که عذاب به

آنان رسید توان برخاستن و حرکت نداشتند. قتاده می‌گوید: پس از این افتاده،

هرگز تکان نخوردند. ﴿وَمَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ﴾ نتوانستند ما را دفع کنند. قتاده می

گوید: نیرویی نداشتند که در برابر الله از خود دفاع کنند.^۱



فوائد آیات (۳۸-۴۶):

۱. نباید به زود و مال خود مغرور شویم که در این صورت از هدایت محروم می گردیم.

۲. باید در اسباب نابودی امت های پیشین تفکر کرد.



۱. معالم التنزیل: (۲۳۳/۴).

تفسیر وترجمہ آیات (۴۷-۵۱) سورہی ذاریات
« اثبات یکتائی اللہ عزوجل وقدرت بی کران او ».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۴۷-۵۱): «اثبات وحدانیه الله و عظیم قدرته»، (اثبات یکتائی الله عزوجل و قدرت بی کران او).

ربط و مناسبت: پس از اثبات وقوع حتمی رستاخیز یا حشر و معاد، الله متعال دلایلی بر یکتائی و قدرت بی کران خویش از جمله آفرینش استوار آسمان و گستراندن زمین همانند فرشی هموار، و خلقت دو جنس نرینه و مادینه از هر نوع از انواع حیوانات و دو صنف متضاد از بقیه‌ی اشیاء اقامه کرد، حسن بصری آفریده‌های چون آسمان و زمین، شب و روز، آفتاب و مهتاب، خشکه و دریا، مرگ و زندگی را برشمرده و در ادامه گفته: از هر چیزی دو گونه آفریده، و پروردگار بزرگ در ذات خود یگانه است که همتا و انبازی ندارد.

ترجمه آیات (۴۷-۵۱):

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (۴۷) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾

معنی کلمات:

- ﴿بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾: آسمان را با قوت و قدرت بنا کردیم.
- ﴿إِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾: ما تواناستیم.
- ﴿الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا﴾: برای استقرار بر روی زمین آن را مانند فرش گسترانیم.
- ﴿فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾: و ما چه نیکو هموار و درسکننده هستیم.
- ﴿خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾: دو نوع آفریدیم.
- ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾: از عذاب خدا به سوی ثواب او بگریزید.

ترجمه:

- و آسمان را با توانمندی بنا نهادیم و بی گمان ما وسعت دهنده ایم. (۴۷)
- و زمین را گسترانیدیم پس چه نیک گستراننده ایم. (۴۸)
- و از هر چیزی دو نوع آفریدیم تا شما پند گیرید. (۴۹)
- پس به سوی خدا بشتابید، به راستی من از سوی او برایتان بیم ای آشکار هستم. (۵۰)
- و با الله معبودی دیگر قرار ندهید، همانا من از سوی او برایتان بیم دهنده آشکاری هستم. (۵۱)

تفسیر مختصر آیات (۴۷-۵۱):

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [ذاریات: ۴۷]: و آسمان را بسیار محکم بنا کردیم، و قطعاً ما اطرافش را وسعت بخشیدیم.

﴿وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا فَغَنَمَ الْمَاهِدُونَ﴾ [ذاریات: ۴۸]: و زمین را برای ساکنانش مانند بستری گستریدیم، و با این کار چه گسترانندگان خوبی هستیم.

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [ذاریات: ۴۹]: و از هر چیزی دو گونه آفریدیم: مانند نر و ماده، آسمان و زمین، خشکی و دریا؛ تا یگانگی و قدرت الله را که هر چیزی را دو گونه آفرید، به یاد آورید.

﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [ذاریات: ۵۰]: و با فرمانبرداری از الله و عدم نافرمانی از او، از کیفر الله به سوی پاداش او تعالی بگریزید، زیرا **ای مردم** من برای شما انذاردهنده ای آشکار از کیفر او هستم.

﴿وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [ذاریات: ۵۱]:

و با الله معبود دیگری قرار ندهید تا او را به جای الله عبادت کنید، زیرا من برای شما انذاردهنده ای آشکار از این کار هستم.^۱

تفسیر تفصیلی آیات (۴۷-۵۱):

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾: در سال ۱۹۲۵ یک اخترشناس

آمریکایی به نام ادوین هابل^۲، مدارک مشاهدتی را در مورد این که تمام کهکشان‌ها در حال دور شدن از یکدیگر هستند، به دست آورد که اشاره به گسترش جهان دارد. هم‌اکنون گسترش جهان یک حقیقت علمی ثابت شده است، این همان چیزی است که قرآن در رابطه با سرشت کیهان بیان می‌کند: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۴۷﴾ [الذاریات: ۴۷]. «ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم».

واژه‌ی عربی «موسعون» این گونه ترجمه شده است، همواره آن را وسعت می‌بخشیم و به گسترش وسعت کیهان اشاره دارد. استیون هاو کینگ^۳ در کتاب خود تاریخ مختصر زمان^۴ می‌گوید: «کشف این که جهان، در حال گسترش است، یکی از انقلاب‌های بزرگ فکری قرن بیستم بوده است».

قرآن گسترش کیهان را حتی قبل از زمانی که بشر موفق به ساخت تلسکوپ شود، بیان کرده است. ممکن است کسی بگوید که وجود این حقایق اخترشناسی در قرآن امری عادی است، چون اعراب در زمینه‌ی اخترشناسی بسیار پیشرفته بوده‌اند. در حقیقت آنان در اقرار کردن به تفوق اعراب در زمینه‌ی اخترشناسی

۱. المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۵۹.

۲. Edwin Hubble

۳. Stephen Hawking

۴. A Brief History of Time

صادق‌اند. اما باید بدانند که قرآن قرن‌ها قبل از تفوق اعراب در زمینه‌ی اخترشناسی نازل شده است. به علاوه بسیاری از حقایق علمی که پیشتر ذکر شده است، همانند منشأ کیهان و پیدایش آن به وسیله‌ی مهبانگ حتی در اوج پیشرفت‌های علمی اعراب نیز برای آنان ناشناخته بوده است. پس حقایق علمی ذکر شده در قرآن به دلیل پیشرفت اعراب در زمینه‌ی اخترشناسی نبوده است و در حقیقت عکس این مطلب صادق است، یعنی پیشرفت اعراب در اخترشناسی به این دلیل بوده است که اخترشناسی در قرآن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾: یادآوری آنچه در مورد حشر و نشر بیان شده است منظور است؛ زیرا کسی که بر این آفرینش توانا باشد، قطعاً می‌تواند مردگان را روز قیامت دوباره زنده کند.^۱

این آیه به چیزهایی فراتر از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و میوه‌ها اشاره دارد. این آیه می‌تواند اشاره‌ای باشد به پدیده‌هایی مانند الکتریسیته که اتم‌های موجود در آن متشکل از الکترون‌های دارای بار مثبت و منفی و همچنین پروتون است. در این جا قرآن می‌گوید که همه چیز به صورت زوج آفریده شده است و این شامل چیزهایی می‌شود که در حال حاضر انسان‌ها از آن بی‌اطلاع هستند و ممکن است که در آینده کشف شود.

معاصران نزول قرآن کریم، از این آیهء مبارکه چنین استنباط می‌کردند که پروردگار متعال به قدرت مطلقهء خود، اشیای متنوع را در تقابل با هم آفریده است.

از حسن تابعی روایت شده است که نامبرده، «زوجین» را به شب و روز، آسمان و زمین، ماه و خورشید، بر و بحر و زندگی و مرگ تفسیر نموده و در این راستا اشیای دیگری را نیز بر می‌شمرد و نهایتاً هر کدام آنها را زوج دیگری

۱. روح المعانی: (۲۷/۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

معرفی کرده و در آخر می گوید: فقط خدای عزوجل است که فرد بوده و هیچ مثل و مانندی ندارد اما بقیه کائنات همه در برابر خود مقابلی دارند.

با آنکه این گونه برداشت نیز از آیه کریمه نوعاً صحیح است، اما علم جدید می آید تا از آیه کریمه تفسیر علمی نوینی ارائه نماید؛ و آن این است که: زوجین در این آیه بر حقیقت خود حمل می شود. یعنی اینکه مراد از آن، دو جنس مخالف از نظر نری و ماده گی می باشد؛ زیرا هیچ چیز در دایره هستی نیست مگر اینکه نر و ماده یی دارد؛ اعم از انسان، حیوان، نبات، جماد و غیره... چه آنها که ما می دانیم و می شناسیم و چه آنها که ما نمی دانیم. چنانکه جدیدترین تئوری در مورد اصل و بنیاد آفرینش نیز می گوید: بنیاد تمام کائنات متشکل از دو زوج است که این دو زوج به زبان علم جدید، عبارت از «الکترون» و «پروتون» می باشند.

بلی؛ همه موجودات، چه آنها که ما می شناسیم و چه آنها که نمی شناسیم، از زندگی به شیوه زوجیت یا نرینه گی و مادینه گی برخوردار اند. چنانکه آیه کریمه ۳۶ سوره یس نیز می گوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ «پاک خدایی که از آنچه زمین می رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است» البته این اعجاز خیره کننده علمی دیگری از اعجازهای قرآن است که علم جدید با تمام خضوع در برابر آن ایستاده است.^۱

﴿فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾: فرار کلی از جهل به سوی علم با قصد و عمل، و از تنبلی به چالاکی با هوشیاری و استواری، و از تنگی به گشایش با اطمینان و امید، منظور است.^۲

۱. اعجاز قرآن، ص: ۵۴.

۲. نظم الدرر: (۴۴۷/۱۸)

تفسیر عون المنان (۲۹)

سعدی می گوید: ﴿فَفِرُّوا إِلَيَّ اللهُ﴾: چون بازگشت به سوی غیر او دارای انواع هراس‌ها و ناگواری‌هاست و در بازگشتن به سوی او انواع امور دوست‌داشتنی و امانت و شادی و سعادت و رستگاری است.

پس بنده از قضا و تقدیر الهی به سوی قضا و تقدیر او می‌گریزد و از هر آن چه که بترسد از آن به سوی الله می‌گریزد.

پس به هر اندازه که انسان از چیزی بترسد به همان اندازه از آن به سوی الله فرار می‌کند.



مسائل فقهی آیات (۴۷-۵۱):

– احکام نکاح

نکاح: عقدی شرعی است که با آن، کامجویی هریک از زوجین، از دیگری حلال می‌شود.

فقه ازدواج

ازدواج و همسررداری یکی از سنت‌های الهی بین مخلوقات است و در عالم حیوانات و نباتات و جمادات نیز نظام زوجیت به طور عام حاکم است: الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۴۹﴾ [الذاریات: ۴۹].
«و از هر چیز جفت آفریدیم، تا شما پند گیرید».

الله انسان را همانند دیگر مخلوقات در غریزه‌هایش بدون قاعده و قانون رها نکرده است بلکه برایش نظام و برنامه‌هایی که شایسته‌ی سروری اوست، مقرر نموده است تا شرافتش محفوظ بماند و کرامت و احترامش حفظ گردد و این با نکاح و ازدواج شرعی که مرد و زن رابطه‌ی ارزشمند همسری را با رضایت هر دو طرف با ایجاب و قبول برقرار می‌کند و با علنی نمودن ازدواج زندگی زناشویی شروع می‌شود. این گونه غریزه‌ی جنسی از طریق صحیح و سالم اشباع می‌گردد،

نسل بشر از نابودی محفوظ می ماند و زن از سواری هرکس قرار گرفتن محفوظ می گردد.

و باید توجه داشت که پروردگار با قوانین درست زیستن چقدر به انسان عزت و ارزش داده است. الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْتُهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ۝۷۰﴾ [الإسراء: ۷۰]. «و به راستی ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم، و آن ها را در خشکی و دریا (بر مرکبها) حمل کردیم، و از انواع (روزی های) پاکیزه به آن ها روزی دادیم، و آن ها را بر بسیاری از موجوداتی که آفریده ایم؛ چنان که باید برتری بخشیدیم».

فضیلت ازدواج

نکاح از مؤکدترین سنت های رسولان است و از سنت هایی است که رسول الله ج به آن تشویق کرده است.

عبدالله بن مسعود می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که ایشان فرمود: (هرکس توانایی ازدواج دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم گاه، می شود. و کسی که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد. چون روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می کند).^۱

نکاح: عقد شرعی است که با آن استفاده ی هر دو طرف از یکدیگر حلال می گردد.

حکمت مشروعیت ازدواج

۱ - ازدواج فضایی صالح و سالمی است که منجر ساختن یک خانواده و روابط خانوادگی، پاکی روح روان، حفاظت از حرام و سکونت و آرامش می شود؛ زیرا با ازدوج بین زن و شوهر پیوند دوستی و محبت و شادمانی ایجاد می شود.

۱. متفق علیه: بخاری (ش: ۵۰۶۶). این متن بخاری است، و مسلم (ش: ۱۴۰۰).

۲- ازدواج بهترین راه برای تولد فرزندان خوب و تکثیر نسل با حفظ نسب‌هایی که با آن همدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر روابط همکاری، دوستی و حمایت و پشتیبانی برقرار می‌کنند.

۳- ازدواج بهترین راه اشباع غریزه‌ی جنسی و بر طرف نمودن نیازهای شهوانی با سالم ماندن از بیماری‌ها است.

۴- با ازدواج خانواده‌ی صالحی که هسته‌ی اصلی جامعه است تشکیل می‌شود و مرد کار می‌کند، مال پول به دست می‌آورد و با آن مخارج خانواده‌اش را می‌دهد و آن‌ها را سرپرستی می‌نماید. و زن با تربیت فرزندان، مدیریت امور داخلی منزل، منظم نمودن امور داخلی زندگی به انجام وظایف خود می‌پردازد در نتیجه اوضاع منظم و مرتب می‌شود.

۵- با ازدواج غریزه و حس پدری و مادری کردن اشباع می‌شود که با وجود بچه‌ها شکوفا می‌گردد.

۶- با ازدواج و تولد فرزندان نسل انسان‌ها از زوال و انقراض محفوظ می‌ماند.

انواع نکاح

نکاح بر پنج نوع است:

با توجه به اختلاف وضعیت مردم حکم ازدواج نمودن نیز متفاوت است: برای کسی که شهوت دارد و از افتادن به دام زنا پروایی ندارد، نکاح سنت است؛ زیرا برای مردن، زنان و همه امت مصلحت‌های زیادی دارد. برای کسی که بیم آن دارد که به زنا آلوده شود و ازدواج نکرده باشد، واجب است که ازدواج نماید.

برای کسی که شهوت چندانی ندارد و به ازدواج تمایلی ندارد اگر قدرت همبستری را دارد، ازدواج مباح است.

برای فقیری که شهوت و مخارج ازدواج را ندارد، ازدواج مکروه است و برای کسی که زن دارد و از رعایت عدالت بین زنان می‌ترسد، ازدواج مجدد حرام است.

انتخاب همسر

برای کسی قصد ازدواج دارد باید حریص باشد که با زن شوهر دوست، بچه‌زا، باکره، دین‌دار، زیبا، شرافتمند و خوش اخلاق ازدواج کند.

ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (زن، به خاطر چهار چیز به همسری گرفته می‌شوی: به خاطر مال یا اصالت خانوادگی یا زیبایی یا دینداری او، پس اگر می‌خواهی ضرری دامن‌گیر تو نشود، با زن دین‌دار ازدواج کن).^۱

برترین زنان

برترین زنان، زن نیکوکاری است که هرگاه شوهرش او را ببیند خوشحال می‌شود، اگر چیزی بگوید اطاعت می‌کند، در نفس خود و مالش کاری نمی‌کند که شوهرش دوست نداشته باشد، به هرچه الله دستور داده پایبند باشد و از هرچه منع کرده است، دوری نماید.

عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (دنیا کالا و متاعی است و بهترین متاع دنیا زن نیکوکار است).^۲



۱. متفق علیه: بخاری (ش: ۵۰۹۰) و ابن متن بخاری است و مسلم (ش: ۱۴۶۶).

۲. مسلم (ش: ۱۴۶۷).

فوائد آیات (۴۷-۵۱):

۱. ازدواج و پیوند دو جنس مخالف، جزو راهها و روشها و سنتهای خداوندی، در آفرینش و ایجاد نسلهاست، که بطور کلی دنیای انسان ها و حیوانها و گیاهان را دربر می گیرد و بر همه آنها جاری است.

۲. خداوند همه موجودات زنده را جفت یعنی به صورت نر و ماده آفریده است، الله تعالی فرموده است: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذاریات: ۴۹] ما از هر چیز دو جفت آفریدیم تا پند گیرید. و خداوند همین جفت یا نر و ماده بودن را سبب توالد و تناسل، و نمادی برا تکامل و همزیستی، و سرچشمهء محبت، الفت، سعادت و آرامش قرار داده است.

مرد در کنار زن، به اساس آنکه او زن، و جنس دیگر است آرام میگیرد و احساس سعادت میکند، و بهمین ترتیب زن در کنار مرد بر همان اساس احساس آرامش نیکبختی میکند. ازینرو زنیکه خوی و خصلت مردانه داشته باشد، جاذبیتش را نزد مردان از دست میدهد، همچنان مردیکه خوی و خصلت زنانه داشته باشد، و یا خود را به آنان شبیه سازد، جایگاه و کششی نزد زنان ندارد. گرایش زن و نیاز او بسوی مرد، برای آنست که زن او را مَکْمَل خود میداند، و بهمین ترتیب میل و رغبت مرد بسوی زن، و نیازش به او ازانجا سرچشمه میگیرد، و تکمیل کنندهء شخصیت و وجود اوست.

این امر طوریکه بر جوانب حسی و جنسی انطباق می یابد، بر جوانب عاطفی و روانی، و جوانب مسئولیتهای اجتماعی نیز صدق میکند. زیرا طبیعت اشیاء همینطور، و فطرت سالم همین است، و این موضوعی است که همه اقوام و ملل در فراز و نشیب تاریخ بران اتفاق داشته اند.

۳. مسلمان همواره به الطاف الهی و رحمت های فراگیر او نگاه می کند و ماندیشد و توقع بهره مندی بیشتر، از الطاف او را دارد، لذا با تضرع و دعای

تفسیر عون المنان (۲۹)

خالصانه متوجه ذات یگانه او می شود و با سخن های نیکو و اعمال شایسته توسل جسته، خود را به او نزدیک می کند. این نوعی ادب و احترام از جانب بنده نسبت به مولا و آقایش می باشد، زیرا ناامیدی از مزید رحمت های فراگیر خداوند هیچگونه ربطی با ادب و احترام ندارد. هم چنین یاس و ناامیدی از احسان خداوند که شامل حال تمام مخلوقات است و از الطافی که عالم را نظم بخشیده است، ربطی با ادب و احترام ندارد.

۴. ﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ [ذاریات: ۵۰] (پس به سوی الله بگریزید)

این تنها راه نجات به هنگام فتنه ها و پیچیده شدن شرایط است: گریختن به سوی کتاب الله با تدبر و عمل؛ آنگاه است که: ﴿يَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ [حدید: ۲۸] (برای شما نوری قرار می دهد که با آن راه بسپرید). «دکتر عیسی معصراوی»

۵. در تمام امور باید به الله عزوجل پناه برد.



تفسیر وترجمه آیات (۵۲-۶۰) سوره ذاریات

« تهدید مشرکان به عذاب بخاطر تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم. »

مقصد آیات (۵۲-۶۰): «تهدید مشرکین بالعذاب لتکذیب النبی صلی الله علیه وسلم»، (تهدید مشرکان به عذاب بخاطر تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم).

سبب نزول آیه ۵۵: ابن منیع و ابن راهویه و هیثم بن کلب هر کدام در «مسند» خود از طریق مجاهد از علی - رضی الله عنه - روایت کرده اند: چون ﴿قَتَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ «پس از این ها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت و نکوهش نیستی» (ذاریات: ۱۴) نازل شد. و به پیامبر خود دستور داد که از ما روی بگرداند. هیچکس در بین ما باقی نماند، مگر این که به هلاکت خود یقین پیدا کرد. پس خدای بزرگ و توانا آیه ﴿ذُكِّرْ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ را نازل و دل های ما را شاد کرد.^۱

ربط و مناسبت: بعد از توضیح دلایلی بر وقوع رستاخیز، و بر اثبات یگانگی و قدرت بی کران الهی، و تذکر دادن مشرکان به نابودی امتهای پیشین که پیامبران را دروغ انگاشتند، الله متعال مبرهن ساخت که تمام پیامبران مورد تکذیب قرار گرفتند، و گویا تکذیب پیامبران مساله ای بود که امتهای یکدیگر برابر آن سفارش نموده اند، و در واقع آنها گروهی سرکش بودند که از مرزهای خداوندی گذشتند لذا خداوند پیامبر را دستور داد از آنان روی گرداند، این در حالی است که آنان به خاطر پرستش الله آفریده شده و تنها برای بدست آوردن

۱. خبری است باطل با اسناد واهی، طبری ۳۲۲۶۱. اسحاق بن راهویه و ابن منیع چنانچه در «مطالب عالی» ۳۷۴۸ تا ۳۷۵۰ آمده از ایوب از مجاهد روایت کرده اند. این اسناد منقطع و ضعیف است و مجاهد از علی نشنیده است به «المراسیل» ص ۱۶۱ شرح حال شماره ۳۶۱ نگاه کنید. ابوحاتم و ابن معین نیز همینگونه بیان داشته اند، این متن جداً منکر است. زیرا روش بیان آیات نشان می دهد که مراد کفار مکه است. به کلام الهی ﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) قَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴)﴾ (ذاریات: ۵۲- ۵۴) دقت نمایید. مثل این سخنان از علی بدور است. ممکن رای خود مجاهد باشد برای این که اسنادش به وی صحیح است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

رزق و روزی خلق نشده اند، سپس رب العزت سوره‌ی مبارکه را با تهدید مشرکان مکه به عذابی همانند عذاب امتهای گذشته به پایان رساند که تردیدی در آن وجود نداشته و کسی آن را رد کرده نیز نتواند.

ترجمه آیات (۵۲-۶۰):

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾
 (۵۲) أَتَوَاصُوا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ
 (۵۴) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰) ﴿﴾.

معنی کلمات:

- ﴿طَاغُونَ﴾: در کفر از حد گذشته‌اند.
- ﴿لِيَعْبُدُونَ﴾: برای این که مرا بشناسند یا فرمانبردار من باشند.
- ﴿ذُنُوبٍ﴾: سهمی از عذاب.
- ﴿فَوَيْلٌ﴾: نابودی یا حسرت یا عذاب شدید.

ترجمه:

- هم چنین هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نیامده است مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است. (۵۲)
- آیا هم دیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده اند؟! (خیر) بکله آنان قومی سرکشند. (۵۳)
- پس از آنان روی بگردان که تو سزاوار نگوئشی. (۵۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- و پند ده به راستی که پند دادن به مؤمنان سود می بخشد. (۵۵)
 - و من جن و انس را جز برای آنکه مرا بندگی کنند نیافریده ام. (۵۶)
 - هیچ ورق و روزی از آنان نمی خواهم، و نمی خواهم که مرا خوراک بدهند. (۵۷)
 - بی گمان تنها الله روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است. (۵۸)
 - همانا کسانی که ستم کرده اند بهره ای (از عذاب) هم چون سهم یارانشان دارند پس نباید (کیفر را) به شتاب (از من) بطلبند. (۵۹)
 - پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می شوند. (۶۰)
- تفسیر مختصر آیات (۵۲-۶۰):**

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ

مَجْنُونٌ﴾ [ذاریات: ۵۲]: مانند این تکذیب ساکنان مکه، امتهای پیشین

تکذیب کردند، چنانکه هیچ رسولی از جانب الله نزدشان نیامد مگر اینکه در مورد او گفتند: ساحر، یا دیوانه ای است.

﴿أَتَوَاصُوا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ﴾ [ذاریات: ۵۳]: آیا کافران پیشین و

متأخر، یکدیگر را بر تکذیب رسولان سفارش می کنند؟! نه، بلکه طغیانشان آنها را بر این کار جمع میکنند(و وحدت عمل میدهد).

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ [ذاریات: ۵۴]: پس ای رسول از این

تکذیب کنندگان روی بگردان، که تو سزاوار نکوهش نیستی، چون آنچه را به سوی آنها رسالت یافتی به آنها رسانده ای.

﴿وَذَكَّرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [ذاریات: ۵۵]: ولی نباید

رویگردانی تو از آنها تو را از پند و اندرز دادن آنها بازدارد، پس آنها را پند و اندرز بده، زیرا اندرز دادن به کسانی که به الله ایمان دارند سود میرساند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [ذاریات: ۵۶]: و جن و انس را نیافریدم جز برای عبادت من به یگانگی، و آنها را نیافریدم تا شریکی برایم قرار دهند.

﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ﴾ [ذاریات: ۵۷]: و از آنها رزق و روزی نمی خواهم، و از آنها نمی خواهم که به من غذا بدهند.

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [ذاریات: ۵۸]: زیرا الله خود روزی دهنده بندگانش است، پس همگی به روزی او نیازمندند. ذات نیرومند استواری است که هیچ چیز بر او چیره نمی شود، و تمام جنها و انسانها در برابر نیروی او سبحانه فروتن هستند.

﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ [ذاریات: ۵۹]: پس ای رسول برای کسانی که با تکذیب تو بر خودشان ستم کرده اند سهمی از عذاب مانند سهم یاران قبلی آنها است، که این عذاب سر رسید مشخصی دارد، پس نباید قبل از فرا رسیدن سر رسید عذاب از من بخواهند که آن را به تعجیل اندازم.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ [ذاریات: ۶۰]: پس نابودی و تباهی باد بر کسانی که به الله کفر ورزیدند، و رسولشان را تکذیب کردند از روز قیامت که به فرورستاده شدن عذاب بر آنها در آن روز وعده داده می شوند.^۱



۱. المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۱.

تفسیر تفصیلی آیات (۵۲-۶۰):

﴿قَتَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ * وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾:

الله عزوجل پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به رویگردانی از تکذیب کنندگان فرمان داد، این فرمان را به او داد که به تذکر و پند و اندرز با بهترین روش ادامه دهد.^۱

﴿وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾: برای بیان علت امر به یادآوری، فقط بر

یک علت یعنی بهره بردن مؤمنان از پند و اندرز اکتفا شد؛ زیرا این فایده قطعی است و نیز به این دلیل که در جایی که ترس اندک از کافران آشکار بود به مؤمنان توجه و عنایت شود، الله عزوجل فرمود: ﴿فَذَكَرَ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى * سَيَذَكَّرُ مَنْ يَحْشَى﴾ (الأعلى: ۹-۱۰) (پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد، آن کس که - از الله - می ترسد، به زودی پند خواهد گرفت).^۲

﴿وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾: زیرا ایمان، صاحبش را به پای

بندی به حق و پیروی علمی و عملی از حقیقت، وا می دارد. هم چنین مؤمن، وسیله‌ی عظیم و استعداد و آمادگی فراوانی جهت پندپذیری از موعظه‌های سودمند و آیات و نشانه‌های دال بر حق، با خود دارد و هیچ مانعی نیست که او را از پذیرش حق و عمل کردن به آن منع کند. ایمان هم چنین موجب سلامت فطرت و قصد و نیت خوب می شود؛ هر کس چنین باشد، از آیات و نشانه‌های الله بهره می برد.^۳

۱. فتح القدیر: (۹۲/۵).

۲. التحریر والتنویر: (۲۴/۲۷).

۳. شجرة الإيمان، ص ۷۹.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: معنای (یعبدون) در آیه

(یوحدون) است، یعنی مرا به یگانگی عبادت کنند.

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده توحید است، و توحید یعنی الله عزوجل را به یگانگی عبادت کردن. و بزرگ‌ترین چیزی که از آن باز داشته شرک است، و شرک یعنی کسی یا چیز دیگری را با او تعالی به عنوان عبادت خواندن، و دلیلش اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ - شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «و (تنها) الله را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نکنید».^۱

جن زود تر بیان شد تا مشرکانی که جن‌ها را عبادت می‌کردند بدانند جن‌ها بندگان الله عزوجل هستند.^۲

از مجاهد درباره معنی آیه پرسیده شد، گفت: تا مرا بشناسند.

ابن جریج در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی تا بدانند که من آنها را بر چه سرشت شهوانی و ربانی آفریده‌ام.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیه می‌فرماید: «این امر متعلق به اراده‌ی دینی شرعی است که مراد و منظور آن گاهی حاصل می‌شود و گاهی حاصل نمی‌شود؛ و معنای آن این است: هدف و غایتی که ما برای آنها دوست داشته و بدان راضی می‌شویم و چیزی که بدان امر شده‌اند، عبادت است و عبادت عملی است که خداوند بندگان را برای آن آفریده است یعنی: عبادت سبب کمال و صلاح آنها می‌شود و با این کمال و صلاح محبوب گشته و مورد رضایت قرار می‌گیرند و هر کس این غایت و هدف را کسب نکند، محبت و رضایت را از دست داده است و اراده‌ی دینی که در آن سعادت و نجات او است،

۱. شرح اصول ثلاثه، ص: ۶۵.

۲. التحرير والتلویر: (۲۸/۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

اراده و خواسته شده است و همچنین کمال و صلاح خویش را از دست می‌دهد که این نیز مستلزم فساد و عذاب وی می‌باشد»^۱.

امام طبری رحمه الله می‌گوید: این آیه، حکمت آفرینش انسان را بیان می‌کند که همان مکلف نمودن انسان به عبادت خداوند - عز وجل - به وسیله‌ی انجام دادن اوامرش و دست کشیدن از نواهی اوست؛ الله - جل جلاله - می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقره: ۲۰۸] «ای کسانی که ایمان آورده اید! به طور کامل وارد اسلام شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید. بی‌گمان شیطان برای شما دشمن آشکاری است»^۲.

پس اخلاص، شرط صحت عبادت و پایه‌ی مهمی از پایه‌های ایمان است که بدون آن، بنده وارد ولایت و دوستی الله نمی‌شود و هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌گردد و به ثمرات و کرامات ایمان به الله که به بندگان مؤمنش وعده داده است، دست نمی‌یابد.^۳

شیخ صالح عبدالعزيز آل شیخ می‌گوید: این آیه بیانگر توحید است. زیرا گذشتگان نیک‌امت، آنرا چنین تفسیر کرده‌اند که «لیعبدون» یعنی «لیوحدون» «تا مرا به وحدانیت بشناسند». بنابراین در می‌یابیم که هدف بعثت پیامبران نیز توحید عبادت بوده است.

۱. مجموع الرسائل الکبری: ج ۲ ص ۷۸.

۲. جامع البیان، (۱/۱۰۱).

۳. جامع البیان، (۱/۱۰۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

عبادت: یعنی خضوع و فروتنی و تسلیم شدن همراه با محبت و اطاعت، همان عبادت شرعی می شود. یعنی پیروی از دستورات و ممنوعات بر اساس محبت و ترس و امید.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: «عبادت اسمی است در برگیرنده‌ی مجموعه‌ی گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و می پسندد». پس آیه دلالت دارد به اینکه لزوماً باید هر گونه عبادت فقط برای الله، انجام بشود و نه برای کسی دیگر.^۲

علامه ابن عثیمین رحمه الله در تفسیر آیه می نویسد: اما عجیب این است که مردم امروزه مشغول چیزی شده‌اند که برای آنان آفریده شده (دنیا) و از چیزی که برای آن آفریده شده‌اند (عبادت) غفلت می‌ورزند.^۳

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: خداوند پیامبران را فرستاد تا از آنان پیروی شود اما گاهی پیروی کردند و گاهی عصیان نمودند، همچنین آنها را تنها برای عبادت خلق کرد اما عده‌ای عبادت کردند و عده‌ای سرباز زدند؛ خداوند متعال نفرمود من آنها را آفریدم تا آنها را عابد قرار دهم ولی بیان داشت که او: اول خلق را آفرید تا آنها امر دوم یعنی عبادت انجام دهند؛ و با انجام آن سعادت آنها و آنچه موجب محبت و رضایت پروردگار نسبت به آنهاست، حاصل می‌شود. به این صورت هر آنچه خداوند خلق نموده و بدان فرمان داده، مورد پسند پروردگار و هم بندگان است و در آن حکمت پروردگار و رحمتی نسبت به بندگانش می‌باشد.^۴

۱. غایة المرید، ص: ۷.

۲. غایة المرید، ص: ۷.

۳. (تفسیر: ۱۶۸/۴).

۴. مجموع الفتاوی: ج ۸ ص ۵۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بسیار جای تاسف است که بسیاری از مسلمانان به دلیل بی‌اطلاعی از تعالیم الهی و معنای حقیقی عبادت، پرستش را به سوی غیر از حق تعالی سوق می‌دهند و در نتیجه گرفتار شرک بزرگ شده که آنان را از ملت اسلام خارج می‌کند. آنان که با ذلت و زاری و فروتنی به اهل قبور همچون پیامبران، اولیاء و زاهدان روی آورده، در راهشان قربانی کرده و دست دعا به سویشان بلند می‌کنند و از آنان طلب مدد و بر آوردن حاجتشان را می‌نمایند. گاهی از این هم فراتر رفته نذر می‌کنند و به دور قبور و تابوت‌های تعظیم کنان طواف می‌نمایند همان گونه که طواف خانه کعبه را می‌کنند. آری این همان عبادت است حتی اگر آن را تبرک جستن و پناه بردن بنامند. چنان چه عامه مسلمین از روی جهل و بی‌اطلاعی و به علت عدم درک و فهم صحیح عبادت مرتکب چنین شرکی شوند ممکن است به توان آنان را تا حدودی معذور دانست. ولی عذر علمای بزرگی که معنی حقیقی عبادت را درک کرده و خوب می‌دانند که عامه مسلمین دچار شرک بزرگی شده که از ملت اسلام خارج‌شان می‌کند چه می‌تواند باشد؟ آنان که فتوا می‌دهند و آنچه را که از شرک لفظی، عملی و اعتقادی از عامه مسلمین سر می‌زند را پناه بردن بسنده و تعبیر عشق و علاقه به پیغمبران، اولیا و زاهدان می‌نامند!!!

البته چنین پیشوایان مغرض، جهت تعمیق و استوار کردن این شرک بزرگ در قلب‌های پیروانشان که آنان را الگوی خود قرار داده‌اند به ترویج اعمال شرک آمیز همانند جشن تولدها و سالروزهای شرک آلود و اعمال مشابه آن که جز نوآوری در اسلام نیستند دست می‌زنند. آیا چنین مدعیان روحانیت از حق تعالی بیم ندارند که حقایق را کتمان کرده و مردم را تشویق به کفر می‌کنند؟ یا اینکه به خاطر مقداری پول بی‌ارزش و یا مقام ناپایدار است که در حق خودشان و

تفسیر عون المنان (۲۹)

مسلمانان این ستم‌ها را روا می‌دارند؟ آری این صنف از علمای همانا گمراه کنندگانند^(۱).

۱- اشخاصی نیز هستند که جز رضای خداوند و ترویج اسلام هدفی ندارند. ولی متأسفانه به دلیل تاثیرشان از مکتب‌های معینی و یا مراجعی که نزدشان علم را آموخته‌اند و عدم تحصیل علم به صورت منظم در مورد مبحث توسل عقایدی منافعی با حقایق قرآن و سنت دارند.

در اینجا، به برخی از نکات مهم در خصوص عبادت می پردازیم، ان شاء الله:

معنای عبادت و شروط پذیرفته شدن آن:

عبادت در لغت و شریعت، بر محور تذلل و خاکساری، و خضوع و فروتنی و فرمان برداری است. عبادت در لغت، از ذلت به معنای افتادگی آمده است؛ گفته می شود: «طریق معبد»، یعنی: «راه هموار» و «بعیر معبد»، یعنی: «شتر رام». و در اصطلاح شرع، عبارتست از رویکردی که در آن، کمال محبت و خضوع و فروتنی و ترس، جمع است^(۱).

عبادت در تعریف جامع و فراگیرش، اسمی است که جامع هر گفتار و کردار باطنی و ظاهری است که الله، آن را دوست دارد و بدان راضی است؛ پس نماز، زکات، روزه، حج، راست گویی، امانت داری، نیکی به پدر و مادر، به جای آوردن صله ی رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کافران و منافقان، نیکی کردن به همسایه و یتیم و مستمند و فقیر و در راه مانده و برده ها و چارپایان، دعا، ذکر، قرائت قرآن، و امثال آن، همگی عبادتند. همچنین محبت الله و پیامبر ﷺ، خشیت و ترس از الله، شکرگزاری نعمت های الله، راضی شدن به قضا و تقدیر الهی، توکل بر الله، امید به رحمت الله و ترس از عذابش و مانند آن ها عبادتند؛ زیرا عبادت، غایت و هدفی است که محبوب الله و مورد پسند اوست که مخلوقات را برای آن آفریده است؛ همان طور که خود می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝ ۵۶﴾ [الذاریات: ۵۶].

«و انسان ها و جن ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند»^(۲).

(۱) - تفسیر ابن کثیر، (۲۶/۱): تفسیر طبری، (۱۶۰/۱).

(۲) - مجموع الفتاوی، (۱۵۰-۱۴۹/۱۰).

عبادت در بردارنده‌ی کمال و نهایت محبت و دوستی؛ و کمال و نهایت فروتنی و تذلل و افتادگی برای الله متعال است؛ زیرا محبوبی که مورد تعظیم قرار نگیرد و در برابرش اظهار تذلل و خاکساری نگرده، معبود نیست؛ هم‌چنین کسی که مورد تعظیم و بزرگ‌داشت قرار می‌گیرد، ولی مورد محبت قرار نگیرد، معبود نیست.^(۱)

شرایط قبول شدن عبادت در قرآن کریم

شرط اول: اخلاص

این شرط، به اراده و قصد و نیت بنده بستگی دارد. منظور از اخلاص، این است که اطاعت و قصد انجام آن، فقط برای الله متعال باشد.^(۲) نیت در سخنان علما به دو معنا آمده است:

۱- تشخیص و جدا کردن عبادات از یک‌دیگر؛ مانند جدا کردن نماز ظهر از نماز عصر.

۲- به معنای تشخیص مقصود که آیا فقط برای الله یکتا و بی‌شریک است، یا هم برای خدا و هم برای غیرخدا؟ این، همان نیتی‌ست که عارفان در کتاب‌هایشان درباره‌ی اخلاص و توابع آن سخن گفته‌اند.^(۳)

شرط دوم: عبادت مطابق شریعت باشد

پیامبر ﷺ فرموده است: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ»^(۴) یعنی: «در میان شما دو چیز را به جا گذاشتم که تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید؛ آن دو چیز عبارتند از: کتاب الله و سنت پیامبرش ﷺ».

(۱) - التحفة العراقية، ص ۶۳ مجموع الفتاوی، (۶/۲۰).

(۲) - مدارج السالکین، (۹۱/۲).

(۳) - جامع العلوم والحکم، اثر ابن رجب، ص ۸.

(۴) - مالک در کتاب «الموطأ»، مبحث «القدر»، باب «النهي عن قول الغدر»، (۸۹۸/۲) آن را روایت کرده است.

– رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^(۱)
یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بدانند که عملش مردود است».

و در حدیث دیگری فرموده است: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لِيَلْهَمَا كَنَهَارِهَا، لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^(۲) یعنی: «شما را بر راه روشنی که شب آن، مثل روزش روشن است، رها کردم و جز انسان هلاک‌شده، کسی از آن منحرف نمی‌شود».

حقیقت عبادت:

دایره‌ی عبادتی که الله متعال انسان را برای آن آفریده و آن را هدف زندگی و وظیفه‌ی انسان در زمین قرار داده است، دایره‌ی پهناور و گسترده‌ای است که تمامی شوون و امور انسان را شامل می‌شود و همه‌ی زندگانی و بلکه تمام تلاش‌ها و گفتار و کردار و حالات و عواطف و احساساتش را در بر می‌گیرد^(۳). پیش‌تر در تعریف عبادت گفتیم که عبادت، اسمی است که جامع هر گفتار و کردار باطنی و ظاهری است که الله، آن را دوست دارد و بدان راضی است. امکان ندارد که چیزی از تلاش و کردار انسان از عبادت خارج شود؛ خواه این تلاش و کردار در عبادات محض باشد و خواه در معاملات مشروع، یا در عاداتی که انسان بر انجام آن‌ها سرشته شده است؛ هر چند باید بدین نکته اشاره کنیم که اصل در عبادات محض، بر ممنوعیت آن‌هاست؛ مگر این که دلیلی روشن بر مشروعیت یک عمل به‌عنوان عبادت وجود داشته باشد. ناگفته نماند که اصل در عادات، بر مباح بودن آن‌هاست؛ مگر دلیلی روشن بر ممنوعیت یک عادت وجود داشته

^(۱) - مسلم، کتاب «الأقضية»، (۲/۱۳۴۳ و ۱۳۴۴).

^(۲) - سنن ابن ماجه، باب «اتباع سنة الخلفاء الراشدين»، (۱/۱۴).

^(۳) - العبادة في الإسلام، قرضاوي، ص ۵۳.

باشد. این مطلب بر این اساس است که تصرفات بندگان اعم از گفتار و کردار، دو نوع‌اند:

- عباداتی که لازمه‌ی صحت و کمال دین انسان است.

- عُرف یا عاداتی که لازمه‌ی امور دنیوی انسان می‌باشد.

با یک بررسی در اصول شریعت درمی‌یابیم عباداتی که الله متعال واجب کرده یا آن را دوست داشته، فقط از طریق شریعت ثابت می‌شوند؛ اما عادات، اموری هستند که مردم در امور دنیوی خود بدان خو گرفته و لازمه‌ی زندگی آن‌هاست و اصل در آن‌ها، بر عدم ممنوعیت است؛ یعنی انسان‌ها از انجام هیچ کدام از آن عادات منع نمی‌شوند؛ مگر این که الله متعال آن را منع کرده باشد؛ زیرا امر و نهی در این جا، شرع و دستورِ الله متعال است و لازمه‌ی صحت یک عبادت، این است که در شریعت به آن امر شده باشد^(۱). پس تا زمانی که امر به یک عبادت، ثابت نشود، چگونه می‌توان آن را عبادت دانست؟ هم‌چنین تا زمانی که ممنوعیت یک عادت ثابت نگردد، نمی‌توان آن را ممنوع دانست. گفتنی‌ست: این تقسیم‌بندی در زمینه‌ی ممنوع کردن یا مباح گردانیدن، چیزی از افعال عادی انسان را از دایره‌ی عبادت برای الله خارج نمی‌کند؛ ولی شایان ذکر است که درجه‌ی عبادت محض و درجه‌ی عادت‌ی که با عبادت در هم آمیخته است، فرق دارد. عادت به وسیله‌ی نیت و قصد، به عبادت تبدیل می‌شود؛ زیرا امور مباح در صورتی که وسایلی برای مقاصد و اهداف واجب یا پسندیده، یا تکمیل‌کننده‌ی چیزی از آن‌ها باشند، به خاطر نیت و قصد خوب، بر امور مباح نیز اجر و پاداش تعلق می‌گیرد^(۲). در حدیثی آمده است: «وفي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ»^(۳) یعنی: «و در نزدیکی با همسرانتان، صدقه است». نووی رحمه الله در شرح این حدیث می‌گوید: «این

(۱)- الوسطية في القرآن الكريم، ص ۳۸۰. مجموع الفتاوي، (۲۹/۱۱۶ و ۱۱۷).

(۲)- حقيقة البدعة و أحكامها، اثر غامدي، (۱۹/۱).

(۳)- مسلم، (۶۹۷/۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

حدیث، بیان گر این است که امور مباح به وسیله‌ی نیت درست، به طاعات تبدیل می‌شوند»^(۱). از این جا روشن می‌گردد که همه‌ی دین، عبادت به‌شمار می‌آید و دین به‌عنوان برنامه و رهنمود الهی، آمده است تا شیوه‌ی زندگی انسان را بهبود بخشد و تمامی امور زندگی، از آداب خوردن و نوشیدن و قضای حاجت گرفته تا حکومت‌داری و سیاست مالی و معاملات و مجازات‌ها یا قوانین کیفری و نیز زیرساخت‌های روابط خارجی حکومت در صلح و جنگ را تنظیم می‌کند.

شعائر عبادی از قبیل: نماز و روزه و زکات، اهمیت و جایگاه خود را دارند؛ ولی همه‌ی عبادات نیستند و عبادت در این چند مورد، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه این‌ها، بخشی از عبادتی هستند که الله ﷻ آن را می‌خواهد.

مقتضای عبادتی که از انسان خواسته شده، این است که مسلمان، اقوال و کردار و تصرفات و رفتار و تعامل خود با مردم را مطابق رهنمودها و روش‌هایی قرار دهد که شریعت اسلامی آن‌ها را آورده است و مسلمان باید این رهنمودها و آموزه‌ها را به‌قصد فرمان‌برداری از الله متعال و تسلیم در برابر اوامرش انجام دهد.^(۲)

دلیل این که عبادت، مفهومی شامل و فراگیر و همه‌جانبه است، قرآن و سنت و عمل صحابه رضی الله عنهم می‌باشد. ابتدا ذکر دلیلی از قرآن کریم را ذکر می‌کنیم که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ ۱۶۲ لَا شَرِيكَ لَهُ ۝ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۝ ۱۶۳﴾ [الانعام: ۱۶۲-

۱۶۳]. «بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است. شریکی ندارد؛ و به توحید امر شده‌ام و من، نخستین مسلمان (امتم) هستم».

(۱) - شرح النووي، (۹۲/۷).

(۲) - مقاصد المکلفین، اثر دکتر عمر اشقر، صص ۶ و ۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

در سنت، می‌توان به این حدیث پیامبر ﷺ اشاره کرد که فرموده است: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَىٰ أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ»^(۱) یعنی: «اگر شخصی به نیت ثواب بر اهل و عیال خود انفاق کند، نفقه‌اش، صدقه محسوب می‌شود».

همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «دَخَلَتِ النَّارَ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّىٰ مَاتَتْ فَلَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا، وَلَا هِيَ أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ»^(۲) یعنی: «زنی به خاطر یک گربه به دوزخ رفت؛ زیرا گربه را زندانی نمود و به او غذا نداد و آزادش نکرد که از جانوران زمین شکار کند و بخورد؛ در نتیجه مُرد».

برای استدلال به دیدگاه صحابه رضی الله عنهم در باره‌ی عام بودن عبادت و شمولیت یا فراگیر بودن آن در زندگی انسان، باید گفت: در داستان فرستادن ابوموسی و معاذ رضی الله عنهما به یمن آمده است که ابوموسی از معاذ پرسید: ای معاذ! تو چگونه قرآن می‌خوانی؟ پاسخ داد: اول شب می‌خوانم و پس از این که این قسمت خوابم را کامل کردم، برمی‌خیزم و هر اندازه که الله برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همان طور که از بیداری‌ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم.

(۱)- بخاری، شماره‌ی: ۵۵.

(۲)- بخاری، ش: (۲۳۶۵، ۳۳۱۸، ۳۴۸۲)؛ و مسلم، ش: (۹۰۴، ۲۲۴۲، ۲۲۴۳، ۲۶۱۹).

﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ﴾: علامه شنقیطی

درباره‌ی صفات فعلی می‌گوید: صفات فعلی برای خالق و مخلوق در قرآن کریم بسیار بکار رفته‌اند و قطعاً صفات فعلی که برای خدا به کار رفته است، در شأن خالق و شایسته‌ی عظمت و بزرگی او هستند و صفات فعلی که برای خالق استعمال شده است با صفات فعلی مخلوقات تفاوت ریشه‌ای دارند و این صفات بشرح زیر می‌باشند:

۱- رزق: خداوند، خودش را با این صفت، توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ

الْمَتِينُ﴾ [ذاریات: ۵۷-۵۸] (من از آنان درخواست هیچ گونه رزق و روزی نمی‌کنم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند؛ تنها خداوند روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.)

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَّاقِينَ﴾ [سبأ: ۳۹] (و هر چه را - در راه خدا - انفاق کنید، خداوند جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی‌دهندگان است.)

﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ الْبَيْتِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزَّاقِينَ﴾ [جمعه: ۱۱] (بگو: آنچه نزد الله - از فضل و ثواب - وجود دارد، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است و خدا بهترین روزی‌رسان است)

و بعضی از مخلوقات را نیز به صفت رزق توصیف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَصَرَ الْقَيْسَمَةَ أَوْلُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾ [نساء: ۸] (و هرگاه خویشاوندان - فقیر شخص مرده - و یتیمان و مستمندان -

تفسیر عون المنان (۲۹)

غیر خویشاوند - بر تقسیم - ارث - حضور پیدا کردند، چیزی از آن اموال را بدانان بعنوان رزق بدهید.)

﴿ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ ﴾

[نساء: ۵]

(اموال کم خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید؛ چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از - ثمرات - آن، رزق و پوشاک ایشان را تهیه کنید.)

﴿ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ ﴾ [بقره: ۲۳۳]

(بر آن کسی که فرزند برایش متولد شده - یعنی پدر - رزق و پوشاک مادران، لازم است.)

بدون تردید، رازق بودن خداوند با رازق بودن مخلوقات متفاوت است همانگونه که ذات خالق با ذات مخلوق متفاوت است.^۱

﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾: یکی از مصادیق قدرت الله

عزوجل این است که روزی اش را به تمام جهانیان می رساند.^۲

خداوند متعال خودش را به صفت «قَوْت» توصیف نموده است، در جای

دیگری می فرماید: ﴿ وَلِيَنْصُرِبَكَ اللَّهُ مِنْ يَصْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾

[حج: ۴۰] (و به طور مسلم خدا یاری می دهد کسانی را که - با دفاع از آیین و

معابد - او را یاری دهند. خداوند با قدرت و چیره است.)

بعضی از آفریده ها را نیز به همین صفت، توصیف نموده است:

۱. ایمان بالله، اثر: صلابی، ص: ۵۴۴.

۲. تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۳.

﴿ وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ ﴾ [هود: ۵۲] (و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید).
 ﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا ﴾ [روم: ۵۴] (خداوند همان کسی است که شما را از - چیزی سراپا - ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت و قدرت بخشیده است و آن گاه ضعف و پیری را جایگزین این قوت و قدرت ساخته است).
 و در آیهی زیر، این وصف را هم برای خود و هم برای آفریده‌هایش آورده است:

﴿ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا

أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَحْحَدُونَ ﴾ [فصلت: ۱۵]

(و اما قوم عاد در زمین به ناحق بزرگی فروختند و گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟! آنان - بر اثر این پندار بی‌اساس - پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند).



فوائد آیات (۵۲-۶۰):

۱. آگاهان به قرآن می‌دانند که دشمنان پیامبران به آن‌ها لقب‌های ناپسندی می‌دادند. لذا تمام کفاری که رسول به سوی آن‌ها فرستاده شده است، رسولانِ الله تعالی را ساحر یا دیوانه وصف کردند و کفار قریش به پیامبر صلی الله علیه و سلم ما لقب‌های ناپسند و نادرستی مانند: ساحر، دیوانه، دروغگو و شاعر می‌دادند آنان این کار را به هدف متنفر کردن مردم از پیامبر صلی الله علیه و سلم و دین‌شان می‌کردند. لذا از کسانی که از اسلام بی‌خبرند جای تعجبی نیست که به دعوت‌گران مسلمان لقب‌های مانند: تندرو، سخت‌گیر و ...

بدهند و هدف از وصف دعوتگران مسلمان به اصولگرا این است که آنان را به چیزی جز اسلام توصیف کنند چون اسلام در دل ها محبوب است و واژه‌ی اصولگرایان از پایبندی به اصل اسلام گرفته شده است به هر حال اگر پایبندی به اسلام، اصول گرایی است، همگان بدانند که ما اصول گرا هستیم!

۲. یکی دیگر از ثمرات و آثار ایمان، بهره بردن از اندرزها و یادآوری ها و آیات پروردگار متعال است.

۳. پند و نصیحت یگانه راهی باز نمودن دل‌های بندگان، و جلب عواطف آنها بوده و در عین زمان کمک و یاری دهنده آنها در دوری جستن از لغزشها و نجات از غفلت میباشد، در نتیجه وعظ و نصیحت دل ها نرم شده و نور ایمانی به آن راه یافته و پرده سیاه، و مهری که بر آن نهاده شده محو و نابود میگردد و بنده را به خداوند - جل جلاله - نزدیک ساخته، عظمت و جلال او تعالی در اعماق آن نفوذ می نماید، که در نتیجه به فرمان الهی گردن نهاده و از نواهی او تعالی دوری و اجتناب می ورزد، بنابراین هر مسلمان به وعظ و نصیحت و یادآوری نیاز دارد، و تنها مردمان بادرک و خدا ترس از اندرزها پند می گیرند و در صلاح و پرهیزگاری شان افزوده می شود، اما کسانیکه از هوی و هوس خویش پیروی کرده و برعصیان پافشاری دارند، با وجود پند دادن به آنها سودی ندارد. لیکن با آن هم پند دادن و نصیحت به چنین مردمان مطلوب است، هرچند سودی نبخشد.

۴. عبادت هم خود در برگیرنده‌ی شناخت خدا و محبت او و خضوع در برابر او و پیروی از برنامه هایی است که خداوند برای انسان وضع کرده است تا با پیروی کردن از آن به کمال مطلوب و مستوای لایق به خود برسد و به سعادت و خوشبختی واقعی در دنیا و آخرت دست یابد. پس انسان برای عبادت و بندگی خدا به معنی وسیع کلمه آفریده شده است.

۵. بندگی، یعنی فرمان برداری بی چون و چرا از دین خداوند. دین الهی، مجموعه قانون هایی است که انسان را برای به کارگیری درست مظاهر رحمت خداوند در زمینه تزکیه نفس هدایت می کند؛ یعنی انسان از لحظه پانهادن به دوران آگاهی تا زمانی که می میرد، باید در زندگیش از پروردگارش بی چون و چرا فرمان برداری نماید؛ چون برای این هدف آفریده شده است.

برای تزکیه نفس انسان در زمینه های گوناگون، همچون؛ ایجاد ارتباط با خداوند و چگونگی ارتباط با خود و هموعان و نظامی که حاکم است؛ و نعمت های خداوند، تکلیف هایی بر او واجب شده است که با به جا آوردن آن ها تحقق هدف آفرینش، یعنی به تزکیه نفس می رسد.

۶. توحید الوهیت اساس بوجود آوردن مخلوقات و جن و انس می باشد.

۷. توحید الوهیت به معنای منحصر کردن تمامی انواع عبادات و خالص گردانیدن آن ها در ظاهر و باطن برای خدای یکتا و بی شریک است. این توحید، توحید عبادت نیز نامیده می شود؛ زیرا الوهیت و عبودیت به یک معنا هستند و "اله"، به معنای "معبود" است. این توحید، بزرگ ترین و مهم ترین نوع توحید است و همه ی انواع توحید را در بر می گیرد. بنده، مؤمن نمی شود مگر این که توحید الوهیت را محقق سازد. توحید الوهیت است که الله متعال به خاطر آن، بندگانش را آفریده و کتاب هایش را فرو فرستاده و پیامبران و فرستادگانش را مبعوث کرده است.

۸. جن نیز مانند انسان مکلف به تکالیف شرع است. در نتیجه جن نیز برای عبادت و بندگی آفریده شده است پس پاداش صالحان و نیکو کارانش بهشت و کیفر کافران و ظالمان و بد کارانشان دوزخ می باشد. و همچنین در سوره های گذاشته ذکر نمودیم که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برای خواندن قرآن و بیان احکام دین نزدشان رفتند، پس بر این دلالت دارد که آنها نیز مکلف به امور شریعت و دین اسلام می باشند.

۹. هدف عبادت در اسلام تنهای تقوای سلبی نیست. چون این امر در دنیا به نفع انسان منجر می شود و به ایجاد جامعه دوست داشتنی، که بغض و نزاعی در آن نیست می انجامد. رابطه اخلاص برای خداوند باید پاک کننده قلب و دفع کننده شر باشد و باید این رابطه میان وی و مردم، بدون کمی و کاستی و زیاده روی الفت ایجاد کند.

۱۰. خداوند با متانت و قدرتش تمامی موجودات روی زمین را روزی می دهد، آن هم از زمانی که حیات بر روی زمین آغاز گشت و پیوسته بدانان روزی عطا کرده و تا زمانی که برای روز حشر برانگیخته می شوند ادامه دارد و این تدبیر در ارتزاق تمامی زندگان، خداوند را دچار رنج و سختی نمی کند.

۱۱. زنده ماندن به دست خداست، رزق و روزی نیز به دست اوست.

۱۲. «الرزاق» نامی از نام های نیکوی خداوند است که در موارد بسیاری در قرآن کریم ذکر شده است. رزاق کسی است که ارزاق و سبب به دست آوردنشان را آفریده است. او کسی است که با فضلش هر موجودی را یاری می دهد تا وجود و صورتش را حفظ کند. پس عقل ها را با علوم یاری می کند و قلب ها را با فهمیدن و روح ها را با تجلیات و مشاهدات و جسم ها و بدن ها را با غذاهایی که مناسب آن است آن گونه که خداوند اراده کرده است، یاری می رساند.

۱۳. «القوی» اسمی از اسماء الله الحسنی است که هم در قرآن کریم و هم در حدیث مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - وارد گشته است. قوی کسی است که کسی نمی تواند او را مغلوب نماید و دچار ضعف و سستی نمی شود و محتاج نفرات و یاری کنندگان نیست. خداوند سبحان همچون آدمیان و مخلوقات نیست که نیازمند یاری کننده باشد. قدرت خداوند - عز وجل - کامل بوده و کلماتش نافذ است. خداوند دارای کمال قوت و عظمت است. خداوند غالبی است که مغلوب نمی شود، قاهری است که مقهور نمی شود، پناه دهنده ای است که نیازمند پناه کسی نیست. خداوند نه در ذات، نه در صفات و نه در

تفسیر عون المنان (۲۹)

افعالش دچار ضعف نمی شود و هیچ چیز مانع امر و دستورش نمی شود؛ زیرا او دارای صفات کامل و تمام است. قدرت و قوت خداوند مطلق است و هیچ کس جز خداوند دارای قدرت مطلقه نیست؛ زیرا تنها خداوند صاحب قدرت و نیرومند است. گاهی اسم قوی در کنار اسم عزیز می آید تا نشان دهد که خداوند صاحب قدرتی با عزت است که سستی نمی پذیرد.



فصل:

تاریخچه‌ی سحروجادو^۱

مقدمه:

بسیاری از کسانی که در مورد تاریخ سحر به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند بر این باورند که منشأ و آغاز سحر از زمان آفرینش انسان است که در این زمینه به نوشته‌ها، رموز، تصاویر و اسطوره‌هایی استدلال کرده‌اند که از انسان بر جای مانده و در خرابه‌ها و قبرها پیدا شده‌اند. اگرچه حقیقت همین است ولی ما تنها به این دلایل بسنده نکرده‌ایم؛ زیرا در این دلایل شک و تردید وجود دارد و این مرحله از تاریخ انسان که دوران قبل از تاریخ نامیده می‌شود توسط انسان تدوین شده است.

تاریخ مدوّن انسان که به پنج هزار سال پیش بر می‌گردد، آغاز آن با ابهام و پیچیدگی همراه است و آگاهی ما از آن اندک است، از این رو نمی‌توان به طور یقین بر اساطیر و رموز و تصاویری که انسان آن‌ها را حفظ کرده و یا شناخته است بسنده کرد.

آنچه که بیانگر راستی این گفتار است، این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾

[ذاریات: ۵۲] «همین گونه هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از آنان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او ساحر یا دیوانه است.»

این آیه‌ی قرآن عموماً بیانگر این نکته است که تمام ملت‌ها با این سخن ظالمانه با پیامبران خود روبرو شده و آنان را به ساحری یا دیوانگی متهم کرده‌اند، و این نشان می‌دهد که تمام ملت‌ها سحر را شناخته‌اند.

۱. برگرفته از کتاب: «دنیای سحر و شعبده بازی» اثر: دکتر سلیمان اشقر.

اولین پیامبر (صاحب شریعت) نوح علیه السلام است. با توجه به آیه‌ی فوق، قوم نوح با سخن مذکور با او به مقابله پرداخته‌اند.

ابن حجر عسقلانی (رحمه الله) می‌گوید: سحر در زمان نوح علیه السلام وجود داشته است، زیرا خداوند در مورد قوم نوح به ما خبر داده است که آنان بر این گمان بودند که وی جادوگر است، و با توجه به آنچه که ابن اسحاق و دیگران ذکر کرده‌اند، داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح بوده است.^۱

اگر منظور ابن حجر این است که آیه ای در قرآن با صراحت وجود دارد مبنی بر اینکه قوم نوح، او را به ساحری متهم کرده‌اند، درست نیست زیرا در قرآن آیه ای وجود ندارد که با صراحت به این موضوع پرداخته باشد. ولی اگر منظور ابن حجر همان آیه‌ی عمومی است که ما بدان استدلال کردیم، پس سخن وی درست است.

اما آنچه که ابن حجر از ابن اسحاق روایت کرده است مبنی بر اینکه داستان هاروت و ماروت قبل از نوح علیه السلام اتفاق افتاده است امری احتمالی است، چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد که بتوان با استدلال به آن، زمان دقیق وقوع داستان هاروت و ماروت را مشخص کرد.

من با کسانی که معتقدند سحر در تاریخ انسان بر تمام ادیان و اعتقادات پیشی گرفته، موافق نیستم، زیرا نوعی انحراف از راه راست است و خداوند متعال به ما اعلام کرده است که نخستین انسان یکتا پرست و بر راه راست بوده و خدای یگانه را پرستش کرده است. کافی است که بدانیم نخستین انسانی که خداوند آفریده است یعنی آدم علیه السلام یکی از پیامبران الهی بود که پروردگار را بخوبی میشناخت. پس از این بیان الهی نباید به آنچه که مورخان و

^۱- ابن حجر، فتح الباری (۲۲۳/۱۰)

جامعه‌شناسان مبنی بر جهل و گمراهی نخستین انسان نوشته‌اند توجه کرد، چون خداوند به ما اعلام کرده است و پس از حق چیزی جز گمراهی وجود ندارد.

۱- سحر ساکنان بابل

یکی از امت‌های قدیمی که به جادو و جادوگری پرداخته و با آن گمراه شده است اهل بابل است خداوند متعال فرموده است: «بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‌اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‌آموزند».[بقره: ۱۰۲]

شهر بابل که در این آیه بدان اشاره شده یکی از شهرهای عراق و بر ساحل رودخانه‌ی فرات قرار داشت. آثار این شهر هنوز هم باقی مانده‌اند. این شهر در آن دوران یکی از بزرگترین شهرهای جهان و مهد علوم و فنون بوده است. از جمله علوم و فنون این شهر جادو و علم فلکیات بوده است. «هیروودش» مورخ سرشناس آن زمان، بابل را به صورت زیبایی توصیف کرده است که بیانگر عظمت و شکوفایی آن است. ساکنان بابل از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند.^۱ انتشار سحر در میان بابلیان مشهور است و قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است. ابن خلدون می‌گوید: «وجود جادو در میان ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند زیاد بوده و قرآن کریم به آن تصریح کرده و در روایات هم آمده است. سحر در بابل و در مصر و در زمان بعثت حضرت موسی؛ بازار پررونقی داشته است».^۲

نویسنده‌ی دایرة المعارف قرن بیستم از نبوغ بابلیان در زمینه‌ی سحر صحبت کرده و گفته است: «ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل شده‌اند بانبوغ‌ترین مردم در زمینه‌ی جادو و طالع‌بینی به حساب می‌آیند و

^۱- یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (۳۰۹/۱) به تفصیل از آن سخن گفته است.

^۲- ابن خلدون، المقدمة، ص (۹۲۷)

حرفه‌ی مناجات با ارواح و خارج کردن آن‌ها از اجساد در میان آنان جایگاه اول را داشته است.^۱

ابوبکر رازی مشهور به جصاص می‌گوید: «اهل بابل صابثانی بودند که سیاره‌های هفتگانه را پرستش می‌کردند و آن‌ها را خدایان خود می‌نامیدند و معتقد بودند که تمام حوادث جهان توسط این خدایان انجام می‌گیرد. آنان خدای یگانه‌ای که این سیاره‌ها و تمام اجرام هستی را آفریده است باور نداشتند. آنان همان کسانی هستند که خداوند، ابراهیم خلیل علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و چنان در برابر آنان استدلال کرد و اتمام حجت نمود که آنان را شگفت‌زده نمود و در نتیجه نتوانستند دلایل او را رد کنند، پس او را در آتش انداختند و خداوند آن آتش را سرد و مایه سلامتی او گردانید و سپس به او دستور داد که به شام مهاجرت کند».

جصاص همچنین می‌نویسد: «اهل بابل بت‌هایی را پرستش می‌کردند که به نام سیارات هفتگانه ساخته بودند و برای هر یک پوششی درست کرده بودند که هر بت را در جای مخصوصش می‌گذاشتند و طبق اعتقادات خود با انجام دادن کارهای مختلف به این بت‌ها تقرّب می‌جستند و برای هر کاری به یکی از آن‌ها پناه می‌بردند. مثلاً کسی که دنبال خیر و صلاح بود با نیرنگ و طلسم و جادو کردن به سیاره‌ی مشتری تقرّب می‌جست، و کسی که خواستار بدی، جنگ، مرگ و نابودی دیگران بود به گمان خود به سیاره‌ی زحل پناه می‌برد، و کسی که خواهان رعد و برق، آتش‌سوزی و طاعون بود با سر بریدن حیوانات به سیاره‌ی مریخ تقرّب می‌جست».

جصاص در ادامه می‌گوید: «تمام این طلسم‌هایی که با زبان نبطی نوشته شده‌اند، مشتمل بر تعظیم سیاره‌هایی هستند که آن‌ها از نیکی و بدی و محبت

^۱- دایرة المعارف قرن بیستم: (۶۵/۵)

و کینه می خواهند، و می‌پندارند که با تعظیم این سیاره‌ها هر کاری را که خواهند می‌توانند برای دیگران انجام دهند بدون این که نیاز به لمس کردن آن‌ها داشته باشند و تنها قربانی‌هایی را که به سیاره‌ی مورد نظرشان تقدیم کرده‌اند و برای این کار کافی می‌دانند.

برخی از مردم گمان می‌کنند که می‌توانند انسان را به الاغ و سگ تبدیل کنند و هرگاه بخواهند دوباره او را به شکل انسان برمی‌گردانند، و همچنین بر تخم‌مرغ و جارو و کوزه سوار می‌شوند و در فضا پرواز می‌کنند و در یک شب از عراق به هندوستان و به هر جا که بخواهند می‌روند و در همان شب بر می‌گردند.

عموم مردم چنین اعتقادی داشتند، چون این سیارات را پرستش می‌کردند و به هر چه که مایه‌ی تعظیم آن‌ها بود اعتقاد داشتند. در این میان ساحران هم با نیرنگ‌های خود حقایق را بر عموم مردم وارونه جلوه می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که تاوقتی که به صحت سخنان آنان باور نداشته باشند هیچ سودی از جانب این سیارات به آنان نمی‌رسد.^۱

کاهنان و جادوگران کلدانی در مورد تأثیر سیارات و ستارگان بر زندگی انسان اعتقادات کفرآمیز و شرک‌آلودی داشتند و کارهای زیادی را به آن‌ها نسبت می‌دادند از جمله:

۱- طلوع سیاره‌ی مشتری در شب‌های مهتابی به زنان حامله مژده‌ی فرزند پسر را می‌دهد.

۲- طلوع سیاره‌ی عطارد بیانگر افزایش معاملات تجاری، بهبود وضعیت اقتصادی کشورها و گسترش علوم و ادبیات و بهبود وضعیت عالمان و ادیبان است.

^۱- در مورد این نقل قول‌ها به کتاب «أحكام القرآن» ابوبکر رازی (۴۴/۱-۴۵) نگاه کن و اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در مورد صابیان یاد بگیری به کتاب «الملل و النحل» شهرستانی (۴۹۰/۲) مراجعه کن.

۳- طلوع سیاره‌ی زحل نشان دهنده‌ی اختلافات خانوادگی و گسترش گرسنگی و بیماری و شعله‌ور شدن جنگ‌هاست.

۴- طلوع سیاره‌ی زهره هم بیانگر رونق ازدواج بویژه برای دختران بزرگسالی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، می باشد.

جادوگران کلدانی در کارهای سحرآمیز خود بر حرکات این سیارات، وقت طلوع، روبرو شدن، دور شدن و هر چه مربوط به آن‌ها بود تکیه می‌کردند، زیرا اعتقاد راسخی به تاثیر آن‌ها بر زندگی انسانها داشتند.^۱

تمام این کارها کفر و گمراهی هستند و شیاطین انس و جن بندگان خدا را با آن گمراه کرده‌اند.

پژوهشگران در میان آثار ملت‌های گذشته، آثار زیادی را از شهر بابل کشف کرده‌اند. «و سنگ نوشته‌ها و نقش و نگاره‌ایی که بابلیان و آشوریان بر جای گذاشته‌اند و نیز لوحه‌هایی که با خط میخی نوشته شده‌اند بیانگر این نکته هستند که جادو بیشترین بهره را از این سنگ نوشته‌ها و نقش و نگارها داشته است».

با این آثار چنین استدلال کرده‌اند که ترس از جن و شیاطین یک پدیده‌ی اساسی در دیانت بابلیان و آشوریان بوده و زندگی روزانه‌ی آنان متأثر از سحر بوده است.

شهر قدیمی «اور» -یکی از مراکز قدیمی فرهنگ و تمدن سومری- از اماکن مهم جادو و جادوگری به شمار می‌آید و کتاب‌های قدیمی سومریان مملو از موضوعات سحرآمیزی همچون سروده‌ها، طلسم‌ها و افسون‌ها ست.

آشور بانیپال پادشاه آشوری از سال ۶۲۶ تا ۶۶۸ قبل از میلاد بسیاری از متون دینی و جادوگری را در کتابخانه‌ی خود نگهداری کرده است. وی این

^۱- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۱۳)

تفسیر عون المنان (۲۹)

متون را از معابد مختلف شهرهای قدیمی جمع‌آوری کرده است. بیشتر این متون با زبان سومری نوشته شده‌اند.^۱

پژوهشگران، کتاب‌ها و متون سحرآمیز بابلیان را به سه مجموعه‌ی اصلی تقسیم کرده‌اند:

۱- متون اخترشناسی، در این متون ذکر شده است که این ستارگان خدایان مردم هستند و بر زندگی، کردار و سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند.

۲- لوحه‌های مخصوص برخی از وسایلی که در امر کاهنی و غیب‌گویی به کار می‌روند.

۳- طلسم‌ها و افسون‌هایی که برای دفع شر سحر سیاه و دور کردن ارواح خبیثه‌ای که وارد بدن انسان‌ها و موجب بیماری آن‌ها می‌شدند، بکار می‌رفت، چون اعتقاد داشتند که علت اصلی بیماری، روی آوردن به شیاطین و ارواح خبیثه است و جهت شفا یافتن شخصی از بیماری باید این ارواح از بدن او دفع شوند.^۲

اهل بابل معتقد بودند که ارواح خبیث مسئول حوادثی از قبیل: زلزله، آتش‌فشانی، طوفان و سیل ویرانگری که گاهی در جهان اتفاق می‌افتند، هستند؛ از این روی بکارگیری این افسون‌ها را ضروری می‌دانستند تا از بیهوده بودن این ارواح خبیث با نظام حاکم بر هستی جلوگیری کنند. این افسون‌ها در لوحه‌های مختلفی مرتب می‌شدند که هر کدام از آن‌ها برای جلوگیری از یکی از حوادث مذکور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کلدانیان پس از سر بریدن پرنندگان از خون آن‌ها برای جادوگری استفاده می‌کردند، از این رو به پرنندگان توجه ویژه‌ای داشتند و خوراک مخصوصی به آن‌ها می‌دادند و هرگز از گوشت آن‌ها نمی‌خوردند.^۳

۱- احمد شنتناوی، فنون السحر، ص (۱۰)

۲- همان، ص (۱۲)

۳- همان، ص (۱۳)

تفسیر عون المنان (۲۹)

آیا نمی‌بینی که جادو چگونه این اقوام را در گمراهی بزرگ و شرارتی فراگیر فرو برده است؟

یکی از موارد نغز و جالبی که در مورد جادو کردن با خون پرندگان روایت شده مربوط به زمان رویارویی لشکر کلدانیان به رهبری «فلامینوس» با لشکر قرطاجیان به فرماندهی «هانپیل» است که «فلامینوس» به رئیس جادوگران خود دستور داد پرنده‌ای را ذبح کند و با آن چنان جادو کند که شکست دشمنانش را تضمین نماید.

هنگامی که جادوگر به طرف پرنده‌ی مورد نظر رفت و قبل از ذبح به او غذا داد تا سحر خود را بر روی آن انجام دهد، پرنده از خوردن آن غذا خودداری کرد و جادوگر، این امر را دلیلی بر شکست فرماندهی خود شمرد و به سوی او برگشت و او را از هر حمله‌ای به سوی دشمنانش در آن روز برحذر نمود، ولی فرمانده «فلامینوس» از سخن جادوگر خندید و از او پرسید: اگر پرنده امروز و فردا و برای مدتی طولانی از خوردن غذا خودداری کند، چه باید کرد؟ جادوگر در پاسخ گفت: فرمانده باید منتظر بماند.

ولی فرمانده اندرز و توصیه‌ی جادوگر خود را مورد ریشخند قرار داد و به او دستور داد که فوراً پرنده را ذبح کند و سحر خود را انجام دهد، ولی جادوگر از اجرای این دستور سر باز زد و بلافاصله کشته شد.

«فلامینوس» فرمان حمله به قرطاجیان را صادر کرد و جنگ در اطراف دریاچه‌ی «تراسمین» در گرفت که «فلامینوس» و پانزده تن از لشکریان او کشته شدند.

آیا کم عقل‌تر و پست‌تر از این‌ها را دیده‌ای که معتقدند پرندگان از غیب آگاهی دارند و احکام خود را بر این کارهای بیهوده پایه‌گذاری می‌کنند.

جصاص می‌گوید: گمراهی بندگی این سیارات هفتگانه به اهل بابل اختصاص نداشت، بلکه در عراق، شام، مصر و روم تا روزگار «بیوراسب» که عرب‌ها او را

«ضحاک» می‌نامند، رایج بوده است. «فریدون» که اهل «دنباوند»^۱ بود، زمانی که مردم علیه ضحاک شورش کردند، نامه‌ای به طرفداران خود نوشت (و آنان را به کمک طلبید) و برای فروپاشی حکومت ضحاک داستان‌های مفصلی است:

ابن کثیر می‌گوید: کسانی که شهر دمشق را آباد کردند، چنین دیدگاهی داشتند و به قطب شمال روی می‌کردند و با کردار و گفتار مختلف، این سیارات هفتگانه را پرستش می‌کردند و برای آن‌ها جشن و قربانی برپا می‌کردند و بر هر یک از دروازه‌های هفتگانه ی قدیمی شهر دمشق هیکلی برای یکی از این سیارات وجود داشت.^۲

تمام این امور گمراهی بزرگی هستند که بندگان با آن گمراه شده‌اند.

۲- سحر نزد ایرانیان

جصاص می‌گوید: ایرانیان در آغاز یکتا پرست بودند و زمانی که پادشاهان ایرانی بر شهر بابل مسلط شدند، به منظور کسب ثواب به کشتن جادوگران اقدام نمودند. ایرانیان بر این آیین بودند تا زمانی که آتش‌پرستی در میان آنان به وجود آمد.^۳

مورخان می‌گویند: رستم فرماندهی بزرگ ایرانی یک شخص فالگیر بود و به ستارگان نگاه می‌کرد، وی در زمینه‌ی پیدایش مسلمانان و پیروز شدن آنان بر اخترشناسی تکیه کرد، و همین امر یکی از دلایلی بود که وی حدود چهار ماه رویارویی با مسلمانان در جنگ قادسیه را به تأخیر انداخت.^۴

مورخان می‌گویند: پرچم کسری موسوم به «درفش کویانی» زیر نظر

^۱- شاید منظور دماوند باشد.

^۲- البدایه والنهایه (۱۴۰/۱)

^۳- جصاص، أحكام القرآن (۴۴/۱)

^۴- ابن کثیر، البدایه والنهایه (۳۸/۷)

جادوگران و طبق معتقدات وفق مئینی عددی^۱ و به شکل‌های فلکی خاصی زرانود شده بود و هدف از آن استمرار پیروزی ایرانیان در تمام جنگ‌هایی بود که علیه همسایگان و دشمنان خود شعله‌ور می‌ساختند.

این پرچم در جنگ قادسیه که رستم در آن کشته شد و ایرانیان شکست خوردند تکه تکه شد در حالی که ایرانیان معتقد بودند که تمام پیروزی‌هایی که در طول تاریخ خود به دست آورده بودند به این پرچم بر می‌گردد، ولی هنگامی که مسلمانان با دین خدا و پرچم حق آمدند، سحر آنان باطل شد و پرچم کفر بر زمین افتاد و سحر هیچ مشکلی از ایرانیان را حل نکرد.^۲

۳- سحر نزد مصریان

یکی از ملت‌هایی که در تاریخ به جادوگری شهرت داشته‌اند، قبطیان مصر بودند «و دست‌نوشته‌های قدیمی مصر که بر کاغذ پاپيروس یافت شدند، نشان می‌دهند که جادو در میان تمام طوایف مصر از جایگاه والایی برخوردار بوده است تا جایی که مراسمی برای آن ترتیب می‌دادند و وظایفی را در قبال آن مشخص می‌کردند که عالمان دینی آنان عهده‌دار آن می‌شدند».

این دست‌نوشته‌ها بیانگر این نکته اند که گاهی مصریان به منظور غافلگیر کردن خدایان خود، افسون‌های شرک‌آلودی را می‌خواندند تا خدایان بتوانند بر چیز مورد نظر آنان اثر داشته باشند، و گاهی هم جهت دفع بیماری‌ها نسخه‌های پزشکی را با طلسم‌ها و افسون‌ها آمیخته می‌کردند.

^۱ - «وفق مئینی عددی» عبارت مربعی است که به صد خانه تقسیم شده است، هر ضلع آن شامل ده خانه می‌شود. سازندگان آن بر این باورند که اگر ممکن شود اعداد یک تا صد به هر ترتیبی که باشد در این مربع نوشته شوند بطوری که اعداد هر ضلع از اضلاع دهگانه افقی و عمودی مساوی مجموع اعدادی باشند که دو قطر آن از آن تشکیل شده‌اند بطوری که هیچ عددی دو بار تکرار نشود، و این مربع در لوحی طلا هنگام وارد شدن خورشید به برج حوت یا قوس رسم شود، هر کس این لوح را حمل کند به بیشتر آرزوهای خود می‌رسد.

^۲ - محمد محمد جعفر، السحر، ص (۱۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

مصریان قدیم بدن انسان را به اعضای مختلف تقسیم می‌کردند و معتقد بودند که هر یک از این اعضا تحت تأثیر یکی از خدایان قرار دارند و جدولی را برای روزهای با برکت و نحس ترسیم کرده بودند و می‌گفتند: در روز نوزدهم ماه «هاتور» عبور از رودخانه‌ی نیل جایز نیست، و نیز معتقد بودند که اگر کودکی در ماه «بابه» به دنیا بیاید، محکوم به قتل خواهد شد.^۱

یکی از بزرگترین پادشاهان مصر که در واپسین روزگار مصریان قدیم بر آنان حکومت می‌کرد جادوگری ماهر بنام «نیکتانیس» که تا سال ۳۵۸ قبل از میلاد حکومت او ادامه داشت.^۲

قرافی در کتاب «الفروق» می‌گوید: «قبطیان در زمان «دلوکا» پادشاه مصر بعد از فرعون، در معابد سحر انجام می‌دادند^۳ و لشکریان دنیا را به تصویر می‌کشیدند در حالی که چشمانشان را بیرون می‌آوردند و گردن‌هایشان را می‌زدند. هر لشکری که قصد حمله به آنان را داشت از دیدن این تصاویر به وحشت می‌افتاد و از یورش به آنان خودداری می‌کرد. بدین ترتیب پس از غرق شدن فرعون و لشکریانش، زنان مدت ششصد سال بر قبطیان پادشاهی و فرمانروایی می‌کردند.

جادوگران مصر دارای معادلات جبری و مجموعه‌های حسابی و فلکی و رموز و کلمات مبهمی بودند که هنگام سحر کردن از آن‌ها استفاده می‌کردند. کاهن قبل از آنکه به اعمال سحرآمیز بپردازد، به مدت نه روز در عبادتگاهش خلوت می‌کرد و در این مدت محل و لباس‌های روزانه‌ی خود را پاک می‌کرد و غذای مخصوصی می‌خورد و ریاضت‌های دینی سختی را انجام می‌داد. پس از پایان

^۱- دایرة المعارف قرن بیستم (۶۴/۵) «هاتور» و «بابه» از ماه‌های مصری قدیم هستند.

^۲- محمد محمد جعفر، السحر ص (۱۵)

^۳- هر روستایی در مصر دارای معبدی بود که کاهنی بر روی یک صندلی طلائی در آن می‌نشست. (نگا: نهاییه

الأرب فی فنون الأدب نویری (۳۹۴/۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

یافتن این نه روز، دهان خود را با نترون می‌شست و با رنگ سبز تصویر یک پر کوچک را بر زبان خود رسم می‌کرد. این تصویر از نظر آنان بیانگر راستی و حقیقت بود. سپس دایره‌ی بزرگی را به رنگ روزی که سحر را در آن شروع می‌کرد می‌کشید و در اطراف آن از داخل و خارج علامت‌ها و رمزهای سحرآمیزی را رسم می‌کرد و پس از آن کار خود را آغاز می‌کرد.^۱

جادوگران هنگام تجهیز مردگان جهت انتقال به جهان آخرت جادو می‌کردند و از نظر مصریان قدیمی عملیات مومیایی و دفن کردن، ارتباط نزدیکی با سحر و جادو داشت. هنگام مومیایی کردن، طلسم‌ها، افسون‌ها و عبارات‌های سحرآمیز مخصوصی را می‌خواندند که بدون آن‌ها، مومیایی کردن آنطور که شایسته است انجام نمی‌گرفت.

علاوه بر این، کتیبه‌های بدست آمده در «اهرام» که به زبان هیروگلیفی نوشته شدند و قدیمی‌ترین آثار فکری انسان به شمار می‌آیند، شامل آثار واضحی از سحر هستند، و حتی برخی از باستان‌شناسان این کتیبه‌ها را مجموعه‌ای از افسون‌ها و رموز سحری برشمردند.

پژوهشگران باستان‌شناسی تاکید می‌کنند که مناظر و تصاویر کشیده شده بر دیواره‌ی قبرهای قدیمی مصر، دارای انگیزه‌های سحرآمیزی بوده‌اند، زیرا که هدف از آنها تحقق یافتن محتویات آن‌ها در زندگی اخروی بوده است.

در دوره‌ی امپراتوری قدیم مصر نامه‌ی مشهور مردگان مجموعه‌ای از تصاویر سحرآمیز و افسون و طلسم‌هایی بود که مردگان هنگام انتقال به جهان آخرت آن را مورد استفاده قرار می‌دادند.

زندگی روزمره‌ی مصریان قدیم را نیز سحر و جادو فرا گرفته بود تا جایی که آنان غذای خود را آماده نمی‌کردند و به مسافرت نمی‌رفتند مگر پس از خواندن

^۱- محمد محمد جعفر، السحر ص (۱۹)

افسون‌ها و صیغه‌های سحرآمیز مخصوصی. جادوگری در دولت‌های میانی و جدید بیشتر از دولت‌های قدیمی مصر رایج بود، زیرا بیشتر آثار و کتیبه‌های کشف شده‌ی حاوی سحر در دوران دو دولت میانی و جدید بود.

مصر قدیم جایگاه فنون و صنایع مختلف بوده است به گونه‌ای که تاریخ آنها بیانگر این نکته است که هیچ کدام از کارهای صنعتی و شیمیایی آنان انجام نمی شد مگر همراه با (گفتن) کلماتی دینی و تعابیری سحرآمیز که برای موفقیت در این کارها لازم و ضروری بودند.^۱

جادوگران مصر در زمینه‌ی سحر به جایگاه والایی رسیده بودند، زیرا ملت‌های دیگر مثل یونانیان، رومیان و غیره بر این باور بودند که جادوگران مصر از جادوگران دیگر ممالک شرقی پیشرفته‌تراند، و ساحران سرزمین‌های همجوار مصر تلاش می‌کردند که از جادوگران مصر تقلید کنند.^۲

کسی که از جایگاه سحر و جادو نزد مصریان قدیم آگاهی داشته باشد، به جنایت سحر بر زندگی انسان در طول تاریخ پی می‌برد و انسان مسلمانی که این گمراهی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، راهی ندارد جز اینکه بگوید: سپاس و ستایش سزاوار خدایی است که نعمت اسلام را به ما ارزانی داشت.

رویارویی موسی و جادوگران:

خداوند متعال در قرآن کریم که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد از آنچه بین موسی علیه السلام و جادوگران ماهر مصر اتفاق افتاد ما را باخبر نموده است. خداوند موسی علیه السلام را به سوی فرعون و اشراف و بزرگان او فرستاد تا آنان را به سوی ایمان به خدا دعوت کند. خداوند همراه با موسی علیه السلام نشانه‌های آشکاری را فرستاد که بیانگر راستگویی وی باشند، یکی از بزرگترین این نشانه‌ها عصایی بود که وقتی موسی علیه السلام آن را می‌انداخت به

^۱- احمد شنتاوی، فنون السحر ص (۲۵)

^۲- همان، ص (۲۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

اژدهای بزرگی تبدیل می‌شد. هنگامی که فرعون موسی علیه السلام را تکذیب کرد و از او نشانه‌ای خواست که بیانگر راستگویی او باشد، موسی علیه السلام این نشانه‌ی بزرگ را به او نشان داد.

الله عزوجل می‌فرماید: «پس موسی عصای خود را انداخت و بناگاه به صورت اژدهای آشکاری در آمد». [اعراف: ۱۰۷] فرعون و اشرافش خواستند با سحر جادوگران خود که در آن روزگار از جایگاه والایی برخوردار بود، با این معجزه‌ی موسی علیه السلام مبارزه کنند و آن را باطل نمایند، به همین منظور جادوگران را از تمام نقاط مصر جمع کردند.

«اشراف قوم فرعون گفتند: به راستی این ساحر ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، چه نظر می‌دهید؟ (اشراف به فرعون) گفتند: او برادرش را به تأخیر بینداز و (مأمورانی را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرب را) جمع کنند، تا همه‌ی ساحران ماهر را نزد تو بیاورند». حضرت موسی روز عید را موعد رویارویی قرار داد. [اعراف: ۱۰۹-۱۱۲]

«(فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟ همانا ما هم سحری مانند سحر تو برای تو می‌آوریم، پس موعدی را میان ما و خود معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، وعده‌گاه ما (باید) مکانی صاف و مسطح باشد، (موسی) گفت: موعد ما روز جشن زینت باشد و باید مردم در هنگام چاشتگاه گرد آورده شوند». [طه: ۵۷-۵۹]

جادوگران از نقاط مختلف مصر گردآوری شدند و فرعون با اعطای پاداش و پست و مقام آنان را تشویق کرد تا در روز رویارویی هر چه در توان دارند انجام دهند. در این روز مردم هم از مناطق مختلف جمع‌آوری شدند.

«سرانجام ساحران برای روز موعود گردآورده شدند، و به مردم گفته شد: آیا شما هم گرد می‌آیید؟ تا اگر ساحران پیروز شدند، ما از آنان پیروی کنیم. هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداش بزرگی

تفسیر عون المنان (۲۹)

خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بلی و شما از مقربان خواهید بود». [شعراء: ۳۸-۴۲]

موسی علیه السلام قبل از شروع مبارزه، جادوگران را نصیحت کرد و ساحران با هم به گفتگو پرداختند و در نهایت تصمیم گرفتند که مبارزه را ادامه دهند. «موسی به ساحران گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید که خدا شما را با عذاب (خود) نابود و ریشه کن خواهد ساخت، پس ساحران درباره‌ی کارهایشان به نزاع با یکدیگر پرداختند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند. (ساحران) گفتند: همانا این دو نفر ساحرنده که می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را از بین ببرند، پس تمام مکر و کید خود را روی هم بریزید و یکپارچه بکار گیرید سپس همگی به یک صف درآیید. امروز کسی پیروز می‌گردد که بتواند برتری خود را نشان دهد». [طه: ۶۱-۶۴]

ساحران اختیار (شروع مبارزه) را به موسی دادند و گفتند: «یا تو (عصای خود را) بینداز یا ما (ریسمان‌های خود را) می‌اندازیم». [اعراف: ۱۵]

موسی علیه السلام ترجیح داد که ساحران شروع کننده‌ی مبارزه باشند. «موسی گفت: شما (آنچه دارید) بیندازید». [اعراف: ۱۱۶]

«ساحران گفتند: ای موسی! یا شما (عصای خود را) می‌اندازی و یا ما اول (اسباب جادوی خود را) بیندازیم. موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید». [طه: ۶۵-۶۶]

«هنگامی که ساحران (ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: همانا آنچه ارائه دادید سحر است و حتماً خداوند آن را باطل و نابود خواهد کرد، (چرا که) خدا کار تباه‌کاران را شایسته نمی‌گرداند، خداوند با سخنان خود (که بر پیامبران نازل می‌کند) حق را پایدار می‌گرداند، اگر چه مجرمان نپسندند». [یونس: ۸۱-۸۲]

تفسیر عون المنان (۲۹)

«پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون سوگند که ما قطعاً پیروزیم». [شعراء: ۴۴]

در این هنگام ناگهان حضرت موسی لرزه بر اندام شد و زبان حاضران از سخن گفتن بند شد، جادوگران چشمان حاضران را سحر کردند و به آنان چنان وانمود شد که گویی این ریسمان‌ها و عصاهای انداخته شده مارهایی هستند که بر زمین راه می‌روند.

«موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید، (آنان ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و موسی) چنین به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان بناگاه ریسمان‌ها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و) تند راه می‌روند». [طه: ۶۶]

«موسی گفت: شما بیندازید پس هنگامی که (وسایل جادوگری خود را) انداختند، مردم را چشم‌بندی کردند و آنان را به هراس انداختند و سحر بزرگی را انجام دادند». [اعراف: ۱۱۶]

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد». [طه: ۶۷]

در این هنگام وحی الهی نازل شد تا موسی را استقامت و ثابت قدم بگرداند و کار آنان را ناچیز جلوه دهد و به او مژده‌ی پیروزی بدهد.

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! همانا تو برتری، و آنچه در دست راست داری بینداز که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه‌ی) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ ساحر است، و ساحر هر کجا برود پیروز و رستگار نمی‌شود». [طه: ۶۷-۶۹]

موسی آنچه در دست راست خود داشت انداخت (و به اژدهایی تبدیل شد) و به سوی ساخته‌های آنان رفت و تمام ریسمان‌ها و عصاها را یکی پس از دیگری بلعید. رویداد ترسناکی بود و جادوگران درمقابل پروردگار جهانیان به سجده

تفسیر عون المنان (۲۹)

افتادند و در برابر جمعیت بزرگی که برای تماشای آن مبارزه آمده بودند، اعلام کردند که آنچه موسی آورده است یک معجزه‌ی الهی است.

«به موسی وحی کردیم که عصای خود را بینداز. ناگهان (به صورت اژدهایی در آمد و) به سرعت آنچه را به هم می‌بافتند بلعید. پس حق ثابت شد و آنچه آنان انجام می‌دادند باطل گردید. در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و ذلیل برگشتند، و ساحران به سجده افتادند، گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون». [اعراف: ۱۱۷-۱۲۲]

خداوند در جای دیگری فرموده است: «و آنچه را که در دست راست داری بیفکن که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ است و ساحر هر کجا برود پیروز نمی‌شود، پس ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم». [طه: ۶۹-۷۰]

ابن کثیر می‌گوید: «هنگامی که موسی عصای خود را انداخت، به اژدهایی بزرگ و ترسناک تبدیل شد، طوری که مردم از آن کناره گرفتند و به سرعت فرار کردند و از آن جای دور شدند. آن اژدها به سوی ریسمان‌ها و عصاهایی که جادوگران انداخته بودند رفت و به سرعت همه‌ی آن‌ها را یکی پس از دیگری بلعید در حالی که مردم از مشاهده‌ی آن شگفت زده شده بودند.

اما جادوگران چیزی را مشاهده کردند که آنان را وحشت زده و حیران نمود و از چیزی باخبر شدند که به قلب‌شان هم‌خطور نمی‌کرد و در واقع کار و حرفه‌ی آنان نبود. در این هنگام با توجه به علم و شناختی که داشتند، یقین پیدا کردند که این کار سحر، شعبده‌بازی، نیرنگ، خیال، دروغ، بهتان و گمراهی نیست، بلکه حقیقتی است که هیچ کس توان انجام آن را ندارد بجز پروردگار برحق که موسی را مبعوث و با حق تأیید کرد. خداوند پرده‌ی غفلت را از دل‌های آنان برداشت، و آن‌ها را با نور هدایت روشن گردانید، و سنگدلی را از

آنان دور نمود و سرانجام آنان به سوی پروردگار خود توبه کردند و در مقابل او به سجده افتادند»^۱.

۴- سحر نزد ساکنان هند

در هند دین و جادوگری با هم آمیخته شده بودند، نه تنها به خاطر محافظت از شیطانی که انسان را با شهوات می‌فریبد، بلکه جهت تسلط بر خدایان از طریق ریاضت، تنگدستی، قربانی کردن و...

هنگامی که دین بودایی که اصلاح دین برهمنی است آمد، سحر را حذف نکرد، بلکه آن را مورد تأیید قرار داد و هنوز هم جادوگری در تبت و چین از جایگاه والایی برخوردار است»^۲.

کافی است که بدانیم یکی از اسفار چهارگانه‌ی کتاب «ویدا» یعنی سفر «اترافا» به شناخت افسون و سحر اختصاص دارد.

«ویدا» کتاب مقدس هندوان است و این کتاب در طی چندین نسل به تکامل رسیده است و امروزه بجز چهار سفر آن باقی نمانده‌اند. کسی که وضعیت کنونی هند را مورد بررسی قرار دهد، به تصویر گذشته‌ی هند هم پی می‌برد. (امروزه) تعداد ساحران، کاهنان، فالگیران و پرورش دهندگان مار در هند به میلیون‌ها نفر می‌رسد.

اما برهمنیان که معتقدند جهان از فرمانروا و معبود آنان «براهما» نشأت گرفته است، با وجودی که سحر و هر آیینی که آن را مورد تأیید قرار دهد را مورد تمسخر قرار داده‌اند، ولی تاکنون هیچ مقاومتی در برابر آن انجام نداده و آن را نکوهش نکرده‌اند.

^۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه: (۲۵۶/۱)

^۲- دایرة المعارف قرن بیستم: (۶۵/۵)

هندیان معتقد بودند که ستارگان تأثیر زیادی بر انسان دارند و جادوگران و منجمان هندی مدعی بودند که از غیب آگاهی دارند و در مقابل پاداش ناچیزی، مردم را از غیب باخبر می‌کنند، و می‌توانند با شری که در شیاطین و مارها نهفته است مبارزه نمایند.

جادوگران هندی همچنین بر این باور بودند که می‌توانند شیاطین را بر دشمنان کسانی که از آنان یاری می‌جویند یا مالی به آنان پرداخت می‌کنند مسلط نمایند همانطور که می‌توانند خود آن دشمنان را هم دفع نمایند. همچنین بر این باور بودند که می‌توانند شادابی را در انسان تجدید کنند و هر انسانی را عاشق انسان دیگر نمایند.

اگر کتاب‌های پزشکی قدیم هندی را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که در تمام مباحث خود از قبیل دردها و بیماری‌ها ویا درمان و علاج در مورد سحر و جادو به کثرت بحث شده است.^۱

۵- سحر در سرزمین یونان

«سحر نزد یونانیان از جایگاه والایی برخوردار بود و یونانیان هم مانند دیگر جوامع بشری به افسون و طلسم و تأثیر ارواح بد و غیره معتقد بودند».^۲

«در آغاز عصر نهضت و روشنگری که دانشمندان میراث کهن یونان و روم را مورد نقد و بررسی قرار دادند، براین باور بودند که جامعه‌ی یونان در مقایسه با دیگر جوامع با سحر و جادو فاصله‌ی زیاد داشته است، چون جامعه‌ای که امثال ارسطو، افلاطون، اکسینیفون و اربیدس را پرورش داده است امکان ندارد که شیفته‌ی هنری همچون جادوگری شود که جزو هنرهای زیبا به شمار نمی‌آید. با وجود این، این دیدگاه که معتقد به تبری‌ی یونان باستان از سحر و

^۱- مراجعه کن به: ویل دورانت، قصه الحضاره (۳/۲۶۷، ۲۴۲، ۲۳۵، ۲۲۱، ۳۸)

^۲- دایرة المعارف قرن بیستم: (۵/۶۵)

جادوگری است نتوانسته است از نقد جدید هنر و فلسفه‌ی یونان در امان بماند، زیرا امروزه هر پژوهشگری می‌تواند آثار سحر را در دین، تاریخ و ادبیات یونانی که پر از رموز و کنایه‌های سحرآمیز است، پیدا کند. اسطوره‌های یونانی مملو از کارهای سحرآمیز شگفت‌انگیزی هستند که موجودات را از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‌کنند، همچنین در این اسطوره‌ها اخبار سحرآمیز و موجودات شگفت‌انگیز وجود دارند که از ویژگی‌های انسان و حیوان برخوردارند.

اسبرطی‌ها که با قانون و نظام آموزشی خود فلاسفه را به شگفتی واداشته‌اند، زندگی روزانه‌شان در واقع همچون زندگی صحرانشینانی است که مراسم و شاعیری که ارتباط نزدیکی با سحر دارند را، انجام می‌دهند.

مورخ مشهور یونانی «هیرودتس» که به پدر علم تاریخ معروف است به تدوین داستان‌ها و روایت‌های مربوط به پیشگویی‌های شگفت‌انگیز و صداهایی که از درون زمین یا آسمان‌ها بر می‌خیزند علاقه‌ی ویژه‌ای داشت و جادوگران آنطور که می‌خواستند و دوست داشتند آن‌ها را تفسیر می‌کردند. بنابراین تاریخ مشهور او مملو از این داستان‌ها و شگفتی‌ها است همانگونه که در کتاب‌های «اکسینیفون» اخبار قربانی‌ها، پیشگویی‌ها و خواب و رؤیاها و نیکی‌ها و بدی‌هایی وجود دارد که در آن‌ها نهفته‌اند.

بیان این شگفتی‌ها و پیشگویی‌ها به نویسندگان عادی یونانی بسنده نمی‌شود، بلکه حتی نویسندگان دیگری مثل «افلاطون» که به حکمت و فلسفه آشنایی داشتند و یا مثل «اریدس» که در ادبیات شهرت داشته‌اند، افسون‌ها، طلسم‌ها، نوشیدنی‌ها و اعمال سحرآمیز دیگری را یادآور شده‌اند که بوجود آورنده‌ی عشق و شیدایی هستند.

اگر تمام این شواهد ذکر شده در کتاب‌های تاریخ، ادبیات و فلسفه را در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که یونانیان هم در زمینه‌ی سحر و جادو کمتر از دیگر جوامع قدیم نبودند و سحر یکی از عناصر مهم تمدن یونان بوده است.

آنچه جای شگفتی است این است که علم اخترشناسی و دیگر علوم غیبی به شکل پیشرفته در یونان ظهور پیدا نکردند مگر در دروهی «هلینی» که در آن تمدن یونان به اوج خود رسیده بود. در برخی روایات آمده است که شخصی به نام «اوثانسی» در زمان جنگ‌های ایران و یونان، فنون جادوگری را بعنوان پیشرفته ترین روش وارد یونان کرد، و این از نظر یونانیان چیز جدیدی نبود، بلکه پیشرفته‌ترین فنون جادوگری آن زمان بودند که یونانیان انجام می‌دادند.

جادو فلسفه ی یونان را فرا گرفته بود. «زیلر» که یکی از عمیق‌ترین و دقیق‌ترین کسانی است که آثاری در زمینه‌ی فلسفه‌ی یونان تألیف کرده است می‌گوید: فیلسوف «امبیدوقلیس» معتقد بود که خود قادر به انجام دادن سحر است. از آثار ایشان نیز می‌توان به این نکته پی برد، وی در آثارش گفته است که می‌تواند پیری و بیماری را درمان کند، طوفان‌ها را برانگیزد یا آرام کند، باران را فرود بیاورد یا متوقف کند و حتی ادعا کرده است که می‌تواند مردگان را زنده نماید.

افلاطون در کتاب‌های فلسفی بویژه در قوانین خود درباره‌ی سحر و جادو سخن گفته است. او می‌گوید: پزشکان، پیامبران و منجمان تنها کسانی هستند که می‌توانند به طبیعت سحرآمیز و مجسمه‌های مومیایی پی ببرند. چون مردم دیگر نسبت به این اشیا شناخت یقینی ندارند، نسبت به آن‌ها بی‌توجه هستند و آن‌ها را کوچک می‌شمارند.

افلاطون همچنین اعتراف می‌کند که هیچ فایده‌ای در قانع کردن بیشتر مردم به حقیقت این اشیا وجود ندارد و لازم است که قوانینی جهت مبارزه با سحر و پیشگویی تدوین شود.

ظاهراً دیدگاه‌های افلاطون درباره‌ی طبیعت از عقایدی که از مجوسیان مشرق زمین گرفته شده است و یا از عقایدی که نسبت به علم با سحر ارتباط بیشتری دارد، اشباع شده است و با علم اخترشناسی همخوانی دارد. وی به اشیا

مادی ویژگی انسانی می‌دهد و ویژگی‌های روحی و مادی را در هم می‌آمیزد. افلاطون تلاش می‌کند که تفسیری طبیعی یا عقلانی از سحر و جادو ارائه دهد. مثلاً وی در مورد منجمی از طریق کبد می‌گوید: کبد منزله‌ی آینه‌ای است که اندیشه‌ها و صورت نفس انسان را منعکس می‌کند. افلاطون از عشق سازگار و عشق ناسازگار بین عناصر سخن می‌گوید و بر این باور است که عشق سازگار سرچشمه‌ی سلامتی و حاصل خیزی گیاهان، حیوانات و انسان است در حالی که عشق ناسازگار علت طاعون‌ها و بیماری‌ها است و بررسی و شناخت این دو نوع عشق و ارتباط آن‌ها با گردش اجرام آسمانی و تغییر فصل‌های سال، علم فلکیات یا اخترشناسی نامیده می‌شود و اساس قانون این علم تسلط ستارگان بر مخلوقات دنیاست.^۱

۶- سحر نزد یهودیان و مسیحیان:

تمام شریعت‌هایی که خداوند نازل کرده است، سحر را انکار کرده و به مبارزه با ساحران دستور داده‌اند، زیرا که سحر با حقیقتی که خداوند نازل کرده است در تضاد است، خداوند مردم را دعوت می‌دهد به اینکه به خدا ایمان بیاورند، و تنها او را بندگی کنند، و کسی را با او شریک قرار ندهند و تنها بر او توکل کنند و به او پناه ببرند در حالی که سحر و جادو بندگان خدا را بنده‌ی غیر خدا قرار می‌دهد و دل و روی آنان را به سوی شیاطین، ستارگان، خورشید، ماه و انسان‌ها بر می‌گرداند.

تورات به بنی اسرائیل دستور داده است که جادوگران را بکشند. در تورات آمده است: «به هیچ ساحری اجازه ندهید که زندگی کند».^۲

تورات همچنین مبارزه‌ی بین موسی و ساحران و چگونگی پیروزی موسی بر

^۱- احمد شنتنای، فنون السحر: ص (۱۷-۲۱) با کمی تصرف و اختصار.

^۲- سفر خروج، اصحاح بیست و دوم، پاراگراف (۱۸)

تفسیر عن المنان (۲۹)

جادوگران را یاد آور شده و گفته است: «هارون در مقابل فرعون و بردگان او عصایش را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد. فرعون هم حکمان و جادوگران را فرا خواند و هر یک از ساحران مصر عصای خود را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد ولی عصای هارون تمام عصاهای آنان را بلعید»^۱.

پژوهشگران تاریخ یهود می‌دانند که یهودیان از مسیر خود منحرف شده و بسیاری از آنان سحر را یاد گرفته و آن را انجام داده‌اند و این امر را نه تنها عموم آنان فرا گرفته بودند بلکه به علما و اندیشمندان آنان هم سرایت کرده بود. تلمود اعتقاد راسخی دارد به اینکه اخترشناسی علمی است که در زندگی انسان تأثیرگذار است و ستاره از نظر نویسندگان تلمود انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد.

خاخام «شانینا» می‌گوید: «تأثیر ستارگان انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد و بنی اسرائیل تحت تأثیر ستارگان هستند»^۲.

تلمود مملو از شعایر سحر، شعبده‌بازی و اخترشناسی است. یکی از خرافه‌های مربوط به سحر که در تلمود آمده است، این است که برخی از خاخام‌های یهودی می‌توانند انسان و الاغ را بیافرینند.

تلمود در این زمینه می‌گوید: یکی از خاخام‌های یهودی زنی را به الاغ ماده تبدیل کرد و سپس بر آن سوار شد و به بازار رفت، در آنجا خاخام دیگری آن را به صورت اصلیش برگرداند.

خاخام‌ها بر این باورند که ابراهیم علیه السلام اخترشناسی را می‌دانست و به فرزندان خود هدایایی داده بود که در آن‌ها نیروی سحر وجود داشت و گردنبندی

^۱ سفر خروج، اصحاح هفتم، پاراگراف (۱۰-۱۲) در اینجا خواننده باید به تحریفی که در متن تورات روی داده است توجه کند، چون عصا عصای موسی بوده نه عصای هارون، و آنکه عصا را انداخته است موسی بوده است نه هارون. و این تحریف با توجه به قرآن کریم معلوم می‌شود.

^۲ ظفر الإسلام خان، التلمود، ص (۷۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

بر گردن خود آویزان کرده بود که در وسط آن سنگی قرار داشت که هر کس به آن نگاه می‌کرد شفا می‌یافت.^۱

یهودیان چنان به سحر و جادو مشغول شدند که شریعت نازل شده از جانب خداوند را رها کردند و در تمام امور زندگی خود به سحر پناه بردند. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «و هنگامی که فرستاده‌ای (به نام محمد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، اگرچه با آنچه با خود داشتند مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی آنان نمی‌دانند و به آنچه شیاطین (صفتان و گناه پیشگان) درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند در حالی که سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند». [بقره: ۱۰۱-۱۰۲]

این آیه‌ی قرآن کریم بیان‌کننده‌ی مشغول بودن یهودیان با سحر می‌باشد. آنان کتاب خدا را انداختند و از آنچه شیاطین درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند و این همان سحری بود که شیاطین آن را آموزش می‌دادند.

یهودیان بر این باور بودند که پیامبر خدا، «سلیمان» جادوگر بوده است و بوسیله‌ی سحر، جن و انسان و پرنندگان و باد برای او مسخر شده بودند. خداوند سلیمان را از این افترای یهودیان تبرئه می‌کند و می‌فرماید: «سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند». [بقره: ۱۰۲]

قرآن کریم بسیاری از اخبار سلیمان علیه السلام را بیان نموده و به ما خبر داده است که سلیمان علیه السلام از پروردگار خود درخواست کرد که به او

^۱- همان، ص (۸۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

حکومت و سلطنتی بدهد که پس از او هیچ کس سزاوار آن نباشد، و خداوند دعای او را اجابت کرد.

«سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا فرما که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد. بی گمان تو بسیار بخشایشگری». [ص: ۳۵].

خداوند در بیان حکومتی که به سلیمان ارزانی نموده بود می فرماید: «پس ما دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را تحت فرمان او در آوردیم، باد طبق فرمان او به هر کجا که می خواست، حرکت می کرد. و همه ی بناها و غواصان شیاطین را هم تحت فرمان او در آوردیم، و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم. (ما به او وحی کردیم که) این عطا و بخشش ما است. پس (به هر کس که می خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می خواهی) بازدار بدون هیچ گونه حساب و کتابی، و حتماً برای سلیمان نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو است». [ص: ۳۶-۴۰]

خداوند در جاهای دیگری از قرآن هم از باد مسخر شده برای سلیمان به ما خبر داده و فرموده است: «ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که آن را پرخیر و برکت ساخته بودیم. و ما به هر چیزی دانا و آگاه هستیم». [انبیاء: ۸۱]

«و برای سلیمان باد را مسخر کردیم که بامدادان مسیر یک ماه و شامگاهان مسیر یک ماه را می پیمود». [سبأ: ۱۲]

خداوند از مسخر گرداندن جن برای سلیمان و کارهایی که انجام می دادند نیز سخن گفته و فرموده است: «و گروهی از جنیان به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند، و اگر یکی از آنان از فرمان ما سرپیچی می کرد، از عذاب آتش سوزان بدو می چشانیدیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از

تفسیر عون المنان (۲۹)

قبیل پرستشگاه‌های عظیم، مجسمه‌ها، ظرف‌های بزرگ غذاخوری مانند حوض‌ها و دیگ‌های ثابت». [سباء: ۱۲-۱۳]

قرآن کریم به ما خبر داده که خداوند سخن گفتن پرندگان را به پیامبرش سلیمان یاد داده است:

«سلیمان وارث (پدرش) داوود شد و گفت: ای مردم! به ما (درک) سخن پرندگان آموخته شده است، و به ما از همه‌ی چیزها داده شده است. همانا این فضیلت و لطف آشکاری است. لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او جمع‌آوری شدند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند، تا رسیدند به دره‌ی مورچگان، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند، پس سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید». [نمل: ۱۶-۱۹]

کسی که در این آیات تأمل کند، به یقین می‌داند که آنچه به سلیمان داده شده، فضیلت و لطفی از جانب خداوند متعال بوده است، همانگونه که سلیمان بعد از آنکه کسی که علم و دانشی از کتاب داشت، تخت ملکه‌ی سبا را برای او آورد قبل از آنکه چشم بر هم زند، گفت: «این فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنم». [نمل: ۴۰]

سلیمان پس از آنکه سخن مورچه را فهمید گفت: «و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی». [نمل: ۱۹]

بنابراین سلیمان پادشاه و پیامبر بوده نه جادوگر، ولی این افترازی است که حتی پیامبران هم از آن نجات پیدا نکرده‌اند. متهم کردن سلیمان به جادوگری کمتر از متهم کردن او به عبادت کردن بتان از جانب یهودیان نیست. در تورات تحریف شده آمده است: «همسران سلیمان در زمان پیری او قلبش را به برخی

از خدایان دیگر متمایل نمودند، و قلب او همچون قلب داوود به طور کامل با پروردگارش نبود، پس سلیمان به دنبال «عشتورت» الهه‌ی صیدونیان و «ملکوم» بت عمونیان رفت و در برابر چشمان پروردگار مرتکب بدی شد و همچون پدرش داود به طور کامل از پروردگارش پیروی نکرد. در این هنگام سلیمان هیکلی را برای «کמוש» بت موآبیان بر کوه مقابل اورشلیم و هیکلی را نیز برای «مولک» بت بنی عمون ساخت. سلیمان همچنین این کار را برای تمام زنان غریبه‌ی خود که برای خدایانشان آتش روشن می‌کردند و قربانی می‌نمودند، انجام داد، از این روی خداوند بر سلیمان خشم گرفت، چون دلش از خدای اسرائیل برگشته بود.^۱

این چیزی است که تورات تحریف شده در مورد پیامبر خدا سلیمان گفته است، پس آیا بعید است که یهودیان در مورد سلیمان بگویند: سلیمان بوسیله‌ی سحر و جادو جن و انسان و پرنده‌گان و باد را به تسخیر خود در آورده است؟! با وجود اینکه نص صریح قرآن کریم سلیمان علیه السلام را از سحر تبرئه کرده است، در ذهن بسیاری از مردم از جمله برخی از منتسبان به اسلام همواره سحر دامنگیر این پیامبر گرامی الهی بوده است و سلیمان و سحر را ملازم همدیگر تلقی کرده‌اند به طوری که هیچ کدام از آن‌ها بدون دیگری تصور نمی‌شود.

کسی که این پدیده‌ی ظالمانه را مورد بررسی قرار دهد، درمی‌یابد که این دروغ و افترا نسبت به سلیمان پس از اسلام هم متوقف نشد، بلکه داستان‌ها و اسطوره‌های زیادی نظیر آنچه که در هزار و یک شب و کتاب‌های دیگر می‌بینم بر سیره‌ی آن حضرت افزوده شد و بسیاری از نویسندگان فارس و عرب و ترک مانند فردوسی، سعدالدین، اسحاق بن ابراهیم، احمد کرمانی و شمس‌الدین

^۱- سفر ملوک اول، اصحاب یازدهم، پاراگراف (۴-۹)

سیواسی در بیان شگفتی‌های سلیمان مبالغه کردند و بسیاری از چیزهایی که حتی یهودیان هم از آن‌ها غفلت کرده بودند، را در کتاب‌های خود ذکر کردند. بدین ترتیب شخصیت سلیمان در کتاب‌های آنان یک شخصیت اسطوره‌ای بی‌نظیر بود که همانند آن در کتاب‌های ادبی و حتی اسطوره‌های هندی که بسیار تخیلی هستند نیز یافت نمی‌شود.^۱

انسانها در طول تاریخ کتاب‌های سحر را که آنان را برده‌ی شیاطین قرار داده و بین آنان و پروردگارشان مانع ایجاد کرده‌اند، مورد استفاده قرار داده و آن‌ها را به پیامبر خدا سلیمان نسبت داده‌اند در حالی که سلیمان از آن‌ها بری بوده است.

۷- سحر در اروپا

قبلاً بیان کردیم که یهودیان زمانی جادوگری را در اروپا منتشر کردند که در اسپانیای تحت سلطه‌ی مسلمانان اقامت کردند، زیرا یهودیان امنیت را در سایه‌ی حکومت عدل اسلامی یافتند و این فرصت را جهت پاشیدن زهر خود در مناطق مختلف اروپا غنیمت شمردند. «نقش بزرگی که جادو و جادوگران در حیات این ممالک بازی کرده‌اند، پژوهشگران تاریخ اروپا را به شگفتی واداشته است، چون جادو و جادوگران در آن سرزمین‌ها نزد حاکمان و طبقه‌ی مرفه جامعه از جایگاه والایی برخوردار بودند و تمام طبقات جامعه اعم از امیران و دزدان، ثروتمندان و فقیران و عالمان و جاهلان در صدد یادگیری و انجام دادن فن جادوگری بودند. این جای شگفتی نیست، زیرا وجود حسادت و رقابت و دشمنی به خاطر قدرت، و عشق به قدرت و ثروت، و حرص و طمع، و حب شهوت و انتقام و نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها در این کشورها بسیار نیازمند جادوگری بود تا افراد از این طریق به منافعشان برسند. از این روی هر پادشاه و امیری ساحری داشت تا در خدمت وی

^۱- احمد شنتاوی، فنون السحر ص (۴۷)

باشد و اهداف او را برآورده نماید»^۱.

سحر در اروپا بوسیله‌ی یهودیان منتشر شد و از حالت اولیه که تنها افرادی خاص در شهرهای مختلف آن را انجام می‌دادند خارج گردید و یهودیان جمعیتی به نام «قبلائییه» تأسیس کردند. این جمعیت به شکل یک مذهب و فلسفه‌ی دینی در آمد که منبع آن کتاب «تلمود» بود، چون معروف بود که ارواح بد همواره در میان مردم وجود دارند. همچنین در بخش‌هایی از این کتاب آمده است که می‌توان از این ارواح بد برای رسیدن به اهداف مشخصی استفاده کرد. در قرن چهاردهم جمعیت «قبلائییه» از طریق آلمان در اروپا منتشر شد و به فرانسه و ایتالیا رسید و این گروه یهودی یک مدرسه‌ی «قبلائییه» را در سال ۱۵۳۳ تأسیس کردند که نخستین مدرسه‌ی جادوی سیاه شناخته شد، تا اینکه در سال ۱۵۷۲ بسته شد. پس از آن جمعیت‌های زیادی پدید آمدند که سحر سیاه انجام می‌دادند و برخی از این جمعیت‌ها تا امروز هم وجود دارند، از جمله جمعیت «ماسونی» که شعابری شبیه برنامه‌های «قبلائییه» انجام می‌هند. از شخصیت‌های تاریخی که به این جمعیت‌ها پیوسته‌اند می‌توان از «جیل دی رایس» همراه «ژان دارک» مارشال فرانسه نام برد. «دی رایس» به تقوا و پرهیزکاری شهرت داشت، کارهای نیک انجام می‌داد و به ارزش‌های والا پایبند بود، ولی پس از مرگ «ژان دارک»، وی نوشته است که خود را تسلیم شیطان نمود و به گروهی ملحق شد که زشت‌ترین جنایت‌ها را بویژه در حق کودکان مرتکب می‌شدند. در طول هفت سال هزاران کودک ناپدید شدند که اعتقاد بر این است که این گروه بخاطر شیطان آنان را قربانی کرده است. بعد از کشف شدن این جنایت «دی رایس» سوزانده شد و نام قربانیان او در کتابچه‌ای مربوط به این دوره از تاریخ ثبت گردید.

^۱- محمد محمد جعفر، السحر ص (۳۱)

۸- جادو نزد عرب‌های قبل از اسلام

در تاریخ ملت عرب اخباری را می‌یابیم که بیانگر این است که عرب‌ها هم مانند جوامع دیگر با جادوگری آشنا بودند و آن را انجام داده‌اند تا از جان و مال و سرزمین خود حمایت کنند. ولی کسی که با تاریخ ملت عرب آشنایی دارد، می‌داند که عرب‌ها همانند آشوریان، سریانیان، مصریان و یونانیان به جادوگری اهمیت نمی‌دانند و بیشتر به پیشگویی و منجمی روی آوردند که در پایان همین کتاب به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‌ترین دلایل وجود سحر در میان عرب‌ها به همان معنی که در میان دیگر جوامع بوده است، داستان «اصحاب اخدود» است که در احادیث صحیح وارد شده است. در این داستان روایت شده است که پادشاه، جادوگری داشت که از جایگاه والایی برخوردار بود و به هر کس که شایستگی این کار را در او می‌دید، سحر می‌آموخت.

ولی چنین استدلالی صحیح نیست، زیرا احادیث صحیحی که درباره‌ی این داستان وارد شده‌اند، به صراحت بیانگر این نیستند که «اصحاب اخدود» عرب و اهل نجران بوده‌اند آنطور که برخی از مؤرخان گفته‌اند و نظریه صحیح در همین است.

داستان «اصحاب اخدود»:

داستان «اصحاب اخدود» در صحیح مسلم به نقل از صهیب چنین روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما پادشاهی بود که جادوگری داشت. زمانی که جادوگر پیر شد، به پادشاه گفت: من پیر شده‌ام، جوانی را نزد من بفرست تا به او جادو بیاموزم. پادشاه جوانی را جهت فراگیری سحر نزد او فرستاد. وقتی که این جوان نزد جادوگر می‌رفت، بر سر راه

تفسیر عون المنان (۲۹)

او راهبی بود که نزد او می‌نشست و به سخنان او گوش فرا می‌داد و آن‌ها را می‌پسندید، و هرگاه نزد جادوگر می‌آمد، جادوگر او را می‌زد. آنگاه جوان نزد راهب شکایت کرد. راهب گفت: اگر از جادوگر ترسیدی، بگو بخاطر امور خانواده‌ام تاخیر کردم، و اگر از خانواده‌ات ترسیدی، بگو جادوگر مرا دیر می‌فرستد.

در حالی که این جوان روزگار را این چنین سپری می‌کرد، روزی در مسیر رفتن به نزد جادوگر حیوان بزرگی را دید که راه را بر مردم بسته بود. آن جوان گفت: امروز خواهم دانست که جادوگر بهتر است یا راهب؟ سنگی را برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب نزد شما از کار جادوگر محبوبتر است، این حیوان را بکش تا مردم به راهشان ادامه بدهند، آن سنگ را پرتاب کرد و آن حیوان را کشت و مردم رفتند. جوان نزد راهب آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد و راهب گفت: ای پسر! تو امروز از من بزرگتر هستی، چون کار تو به جایی رسیده است که آن را می‌بینم و حتماً مورد آزمایش قرار خواهی گرفت، از این رو آنگاه کسی را از این ماجرا باخبر نکن.

این جوان، کوران مادرزاد و افراد مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌داد و مردم را در برابر سایر بیماری‌ها هم درمان می‌کرد. یکی از همنشینان پادشاه که نابینا شده بود، این را شنید و با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، تمام این هدایا مال شما خواهد بود. جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خداوند شفا می‌دهد، اگر به خدا ایمان بیاوری، من از او شفای تو را می‌خواهم و او تو را شفا می‌دهد، آن فرد ایمان آورد و خداوند هم او را شفا داد. آن مرد نزد پادشاه آمد و پیش او نشست همانگونه که قبلاً می‌نشست. پادشاه به او گفت: چه کسی چشمان تو را به تو باز گردانده است؟ آن مرد گفت: پروردگرم. پادشاه گفت: آیا جز من پروردگاری داری؟! آن مرد گفت: خداوند

تفسیر عون المنان (۲۹)

پروردگار من و شماست. پادشاه آن مرد را دستگیر کرد و او را چنان مورد شکنجه قرار داد تا اینکه آن جوان را معرفی کرد.

آن جوان را آوردند و پادشاه به او گفت: ای پسر! جادوی تو به جایی رسیده است که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا می‌دهی و چنین و چنان می‌کنی؟ آن جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خداوند شفا می‌دهد، پس پادشاه او را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد تا اینکه راهب را معرفی کرد.

راهب را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد، آنگاه پادشاه از او را خواست و آن را بر تارک سر راهب گذاشت و او را دو نیم کرد که دو طرف بدنش بر زمین افتادند. سپس همنشین پادشاه را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد ولی وی نیز خودداری کرد، پس از او بر تارک سر او گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند و دو طرف بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن جوان را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد. پادشاه او را به تعدادی از مأموران خود تحویل داد و گفت: او را بر بالای فلان کوه ببرید، هرگاه به قله‌ی کوه رسیدید و از دین خود برنگشت، او را از همانجا بیندازید. او را به بالای کوه بردند و آن جوان گفت: خداوند! آنطور که خود می‌خواهی مرا از شر این‌ها نجات بده. کوه به لرزه درآمد و همه‌ی مأموران پادشاه از بالای کوه افتادند و جوان نزد پادشاه برگشت.

پادشاه به وی گفت: همراهان تو چه کار کردند؟ جوان گفت: خداوند مرا از شر آنان نجات داد.

پادشاه او را به تعداد دیگری از مأموران تحویل داد و گفت: او را با یک کشتی کوچک به وسط دریا ببرید و اگر از دین خود برنگشت او را در وسط دریا بیندازید. او را به وسط دریا بردند و گفت: خداوند! آنطور که می‌خواهی شر آنان را از من دفع کن. کشتی واژگون شد و همه‌ی مأموران غرق شدند و آن جوان

تفسیر عون المنان (۲۹)

به نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه کردند؟! گفت: خداوند شر آنان را از من دفع کرد.

آن جوان به پادشاه گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر اینکه آنچه را که به تو دستور می‌دهم انجام دهی. پادشاه گفت: دستور شما چیست؟ جوان گفت: مردم را در یک سرزمین هموار جمع کن و مرا بر درخت خرما به صلیب بکش، سپس تیری را از تیردان من بردار و آن را در کمان بگذار سپس بگو: «بسم الله، ربّ الغلام» آنگاه تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی مرا خواهی کشت.

پادشاه مردم را در یک سرزمین هموار جمع کرد و جوان را بر درخت خرما به صلیب کشید، سپس تیری را از تیردان او برداشت و در کمان گذاشت و گفت: «بسم الله، ربّ الغلام» آنگاه تیر را به سوی او پرتاب کرد و تیر به چهره‌ی او اصابت کرد. جوان دست خود را بر محل اصابت تیر گذاشت و از دنیا رفت. مردم فریاد بر آوردند: ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم، تا سه مرتبه این جمله را تکرار کردند.

مردم نزد پادشاه آمدند و به او گفتند: آیا دیدی چیزی را که از آن می‌ترسیدی؟ به خدا قسم آنچه که از آن در هراس بودی، بر تو فرود آمد و همه‌ی مردم ایمان آوردند. پادشاه دستور داد که بر سر راه‌ها چاله‌هایی را بکنند و در آن‌ها آتشی را شعله‌ور سازند و گفت: هر کس از دین خود برنگشت، او را در این چاله‌ها بیندازید. مأموران پادشاه چنین کردند تا اینکه نوبت به زنی رسید که کودکی به همراه داشت. آن زن توقفی کرد و نمی‌خواست در چاله‌ی آتش انداخته شود، آنگاه فرزندش به او گفت: ای مادر! شککیا باش که تو بر حق هستی.»^۱

^۱ - صحیح مسلم ص (۲۲۹۹)

داستان صاحب «حضر»:

در برخی از کتاب‌های تاریخی آمده است که بعضی از عرب‌ها با طلسم آشنایی داشته‌اند. در کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر آمده است که یکی از پادشاهان ایرانی به قلعه‌ی «حضر» که یکی از پادشاهان یمنی به نام «بالساترون» آن را ساخته بود، حمله کرد و به خاطر طلسمی که در آن قلعه بود، نتوانست آن را فتح کند. کلید این طلسم این بود که کبوتری متمایل به سبزی گرفته شود و پاهایش با خون حیض دختری آبی چشم رنگ‌آمیزی شود، سپس آن کبوتر رها گردد، اگر بر دیوار قلعه بنشیند، طلسم شکسته می‌شود و در قلعه باز می‌شود.^۱

داستان عبدالله بن جدعان:

یکی دیگر از اخباری که بیانگر گسترش جادو در جزیره العرب بود - و شاید این اخبار جزو اساطیر ساختگی و دورغین باشند - آن است که مورخان در مورد عبدالله بن جدعان یکی از سخاوتمندان دوران جاهلیت در مکه روایت کرده‌اند. مورخان می‌گویند: روزی عبدالله از مکه خارج شد و به یکی از دره‌های مکه رفت. شکافی را در کوه دید، وقتی که به آن نزدیک شد، اژدهایی از آن خارج شد و به وی حمله کرد. عبدالله تلاش کرد که خود را از آن دور کند، ولی فایده‌ای نداشت. آنگاه عبدالله متوجه شد که آن اژدها، یک اژدهای واقعی نیست، بلکه اژدهای ساختگی است که از طلا ساخته شده است و دو چشم یاقوتی دارد و نگهبان قبر برخی از پادشاهان جُرْهُم است که همراه با اموال و گنج‌هایشان در آنجا دفن شده‌اند.^۲

^۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه (۱۸۲/۲)

^۲- همان (۲۱۷/۲)

۹- سحر نزد مسلمانان:

هنگامی که اسلام آمد، به مبارزه با جادوگران، کاهنان و منجمان پرداخت و پیامبر صلی الله علیه وسلم سحر را یکی از جرایم بزرگ هفتگانه برشمرد. از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید». گفتند: ای رسول خدا آن هفت گناه کدام اند؟! فرمود: «شکر ورزیدن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر به حق (قصاص و غیره)، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان جنگ با کفار و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمن و غافل».^۱

این گناهان هفتگانه «موبقات» نامیده شده‌اند، چون باعث نابودی انسان می‌شوند، «موبقات» یعنی نابود کننده‌ها.

بسیاری از علمای مسلمان سحر را کفر برشمردند و از این فرموده‌ی خداوند استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: «و سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند. به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل شده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که) به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو». [بقره: ۱۰۲]

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «کسی که نزد کاهن یا منجمی می‌رود و سخن او را تصدیق نماید، تا چهل روز نماز او پذیرفته نمی‌شود». در حدیث دیگری می‌فرماید: «کسی که چنین کند) به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» و همچنین فرموده است: «کسی که بخشی از اخترشناسی را یاد بگیرد، همانند کسی است که بخشی از جادوگری را یاد بگیرد».

بسیاری از علما بر این باورند که کشتن جادوگر واجب است و توبه‌ی او

^۱- این حدیث در صحیح بخاری کتاب «الوصایا»، باب «قول خداوند: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً» روایت است. فتح الباری: (۳۹۳/۵)، صحیح مسلم: (۹۲/۱)، حدیث شماره ۸۹، عبارت حدیث از بخاری است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

صحیح نیست. در روایت صحیحی از عمر بن خطاب نقل شده است که: آن حضرت صلی الله علیه وسلم به کارگزاران خود در مناطق مختلف کشور اسلامی دستور داد که هر مرد و زن جادوگری را بکشند و برخی از کارگزاران این دستور خلیفه‌ی راشد را اجرا کردند.^۱

بنابراین جادوگران در سرزمین اسلامی بازار پر رونقی نداشته‌اند و مسلمانان راستین با دیده‌ی حقارت به آنان نگاه می‌کردند. با وجود این در طول تاریخ در جاهایی از سرزمین اسلامی جادو و جادوگران وجود داشتند، ولی مسلمانان با دیده‌ی خشم به آنها نگریسته‌اند و شمشیر حاکمان همواره با کشتن، زدن و اذیت کردن، با آنان بر خورد نموده و علمای مسلمان هم پلیدی، نیرنگ و گمراهی آنان را بیان کرده‌اند.

ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» در مورد حوادث سال ۲۸۴ می‌گوید: معتضد خلیفه‌ی عباسی دستور داد که در تمام مناطق اعلام شود که عموم مردم حق ندارند نزد هیچ قصه‌پرداز، منجم و جدل‌کننده‌ای جمع شوند.^۲

ابن خلدون از تاریخ سحر نزد مسلمانان صحبت کرده و گفته است: «علوم سحر و طلسم در شرایع آسمانی مهجور مانده است، چون هم ضرر دارند و هم اینکه باید به غیر خدا از قبیل ستارگان و غیره توجه کرد. به همین دلیل کتاب‌های مربوط به آن علوم در میان مردم پیدا نمی‌شوند مگر کتاب‌های پیشینیان مربوط به قبل از نبوت موسی علیه السلام، و از کتاب‌های آنان جز تعداد اندکی برای ما ترجمه نشده‌اند، از قبیل: کتاب «الفلاحه النبویه» که متعلق به بابلیان بوده و «ابن وحشیه» آن را ترجمه کرده است و مردم فنون کشاورزی را از آن یاد گرفته‌اند، و کتاب «مصاحف الکواکب السبعه» و کتاب «طمطم»

^۱- تخریح احادیثی که به آن‌ها اشاره کردیم، در ادامه‌ی همین بحث خواهد آمد، همچنین در مورد مسائلی که در اینجا مطرح کردیم مانند کشتن جادوگر و توبه‌ی او سخن خواهیم گفت.

^۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه (۷۶/۱۱)

الهندی» در مورد درجات فلکی، ستارگان و غیره.

سپس جابر بن حیان، پیشوای ساحران در مشرق زمین ظهور کرد و کتاب‌های ساحران را مورد جستجو قرار داد و صنعت سحر را از آن‌ها استخراج نمود و در این زمینه ماهر و چیره شد و چندین کتاب زمینه تألیف کرد. و در این مورد و علم اشارات زیاد سخن گفت، زیرا این علم هم از توابع سحر به شمار می‌آید، چون تبدیل کردن اجسام نوعی از یک صورت به صورتی دیگر با نیروی درونی انجام می‌گیرد نه با صنعت علمی، پس این علم نیز جزو سحر و جادوگری می‌باشد.

سپس «مسلمه پسر محمد مجریطی» پیشوای اندلسیان در زمینه‌ی تعالیم سحر ظهور کرد و تمام آن کتاب‌ها را تلخیص نمود و راه‌های سحر کردن را در کتابی که بنام «غایه‌الحکیم» جمع‌آوری کرد و پس از او هیچ کسی در زمینه‌ی این علم کتابی ننوشته است»^۱.

در جای دیگری می‌گوید: کتاب «الغایه» نوشته‌ی مسلمه پسر احمد مجریطی در زمینه‌ی فن جادوگری تدوین شده است و در آن حق مطلب ادا شده بگونه‌ای که به تمام مطالب زوایای سحر پرداخته شده است. برای ما نقل شده است که امام «فخر بن خطیب» کتابی را در این زمینه تألیف کرده و آن را «السر المکتوم» نامیده است که ساکنان مشرق زمین از آن استفاده می‌کنند. ولی به نظر من امام فخر از زمره‌ی این گروه نبوده است و شاید این خبر صحیح نباشد».

ابن خلدون می‌گوید: «در مغرب گروهی از افرادی که کارهای سحرآمیزی انجام می‌دهند وجود داشتند که به «بعاجین» یعنی پاره‌کنندگان شکم معروف بودند. اگر یکی از آنان به لباس یا پوستی اشاره می‌کرد، پاره می‌شد، آنان

^۱- ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۲۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

همچنین به شکم گوسفندان اشاره می‌کردند که پاره شود و شکم آن‌ها هم پاره می‌شد. این گروه «بعاج» نامیده شده‌اند، چون بیشترین سحری که انجام می‌دادند مربوط به پاره کردن شکم چهارپایان بود تا از این طریق صاحبان آن‌ها را بترسانند و از آن‌ها چیزی دریافت کنند. آنها از ترس حاکمان، این کارها را کاملاً مخفیانه انجام می‌دادند.

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: که «با بعضی از افراد این گروه ملاقات کرده و برخی از کارهای آنان را مشاهده کرده است و به وی خبر داده‌اند که افراد این گروه سمت و سو و ریاضت‌های ویژه و دعاهای کفرآمیزی دارند و ارواح جنیان و ستارگان را با خدا شریک قرار می‌دهند و همه‌ی این کارها را در صحیفه‌ای به نام «خزیزیه» ثبت کرده و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند. آنان با این ریاضت و رویکرد به توانایی انجام دادن این کارها دست می‌یابند.^۱ آنان بجز انسان آزاد، بر کالاها، حیوانات و بردگان نیز تأثیر می‌گذارند. آنان خود در این زمینه می‌گویند: ما تنها در چیزهایی تأثیر می‌گذاریم که درهم در مورد آن‌ها کاربرد دارد یعنی چیزهایی که به ملکیت در می‌آیند و قابل خرید و فروش هستند. این چیزی بود که آنان گمان می‌کردند».

ابن خلدون می‌گوید: «در این باره از برخی از آنان پرسیدم و آنان همین چیزها را به من گفتند. و اما کارهایشان آشکار و موجود هستند و بر بسیاری از آن‌ها اطلاع پیدا کرده و آن‌ها را مشاهده کرده‌ام بدون اینکه در این زمینه تردیدی وجود داشته باشد».^۲

ابن خلدون مینویسد: برخی از متصوفان نوعی سحر را به نام علم «اسرار

^۱- این کارها را به کمک شیاطین انجام می‌دهند. در واقع این‌ها بندگان شیاطین هستند، و امروزه انسان بجایی رسیده است که بدون کمک شیاطین هم این کارها را انجام می‌دهد. مثلاً اشعه بدون صدا و به آرامی می‌گُشد و از بین می‌برد.

^۲- ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۳۰)

حروف» به کار برده‌اند و این نوع سحر همان چیزی است که «سیمیا یا علم اشارات نامیده می‌شود، و از طلسم‌ها منتقل شده و به این شکل ویژه به کار رفته است».

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: «این علم پس از صدر اسلام پیدا شد، زمانی که متصوفان غالی پیدا شدند و به کشف پرده‌ی محسوسات تمایل پیدا کردند و برخی خوارق عادات و تصرف در عالم عناصر توسط آنان انجام گرفت و کتابها و اصطلاحات و پندارهای آنان درباره‌ی تنزل وجود از واحد و ترتیب آن تدوین شد، و گمان کردند که مظهر کمال نامها ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در نامها جاری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور طبق همین نظام در جهان هم جریان دارند و کاینات از آغاز نخستین ابداع در مراحل خود انتقال می‌یابند و اسرار خویش را آشکار می‌سازند، پس به همین منظور علم اسرار حروف پدید آمد و این علم در واقع شاخه‌ای از علم سیمیا یا علم اشارات است که نمی‌توان به موضوع و مسایل آن احاطه پیدا کرد. بوئی، ابن عربی و پیروان آن‌ها آثار زیادی را در این زمینه تألیف کرده‌اند که حاصل و ثمره‌ی این علم نزد آنان تصرف نفوس ربانی در عالم طبیعت است بوسیله‌ی اسماء حسنی و کلمات الهی ناشی از حروفی که اسرار جاری در هستی را احاطه کرده‌اند»^۱.

ابن خلدون در مورد این نوع سحر به تفصیل سخن گفته است که اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در این زمینه یاد بگیری به کتاب «المقدمه» او مراجعه کن.

۱۰- سحر در آمریکا و دنیای جدید:

«هنگامی که اسپانیائی‌ها آمریکا را اشغال کردند، متوجه شدند که جادوگری از جایگاه والایی برخوردار است و جادوگران در بیابان‌ها به غارها پناه می‌برند در

^۱- همان، ص (۹۳۶)

حالی که ساده زیست بودند و چیزی نمی‌خوردند و بر آداب و رسوم و ریاضت‌های نفسی خاصی محافظت می‌کردند و معتقد بودند که این کارها باعث می‌شود که آنان به مناجات با ارواح و تسلط بر نوامیس طبیعت دسترسی پیدا کنند.

اسپانیایی‌ها همچنین جادوگران را در آمریکای شمالی مشاهده کردند که اطلاعات زیادی در مورد خواص گیاهان دارند و گیاهان را برای بیماری‌های گوناگون به کار می‌برند. این جادوگران بر این باور بودند که با تأثیر بر عکس یا مجسمه‌ی یک شخص می‌توانند این تأثیر را به صاحب عکس یا مجسمه منتقل نمایند و در نتیجه آن طور که می‌خواهند به او ضرر یا سود برسانند.^۱

۱۱- جادوگری در دوران معاصر

اهل روستا بعد از هر حادثه‌ای که بر اثر رعد و برق یا جز آن برای آنان پیش می‌آمد، اطراف جادوگر روستا جمع می‌شدند و از او می‌خواستند که دلیل حادثه‌ای که بر روستای آنان وارد آمده است را مشخص نماید. در این هنگام جادوگر به آینه نگاه می‌کرد و نام یک یا چند نفر از ساکنان روستا را ذکر می‌کرد و اهل روستا آنان را زنده می‌سوزاندند و هیچ یک از محکومان به اعدام و نزدیکان آنان حق اعتراض نسبت به این کیفر سخت را نداشتند، چون تمام اهل روستا به این قناعت رسیده بودند که کسانی که محکوم به این کیفر شده‌اند ابزار شیطان بوده که شیطان از طریق آنان به دیگر اهالی روستا ضرر و زیان می‌رساند.

کسی که این حادثه را بخواند، گمان می‌کند که مربوط به قرون وسطی است، ولی این روستا هم اکنون در جنوب آفریقا وجود دارد و شش نفر از اهالی

^۱- دایرة المعارف قرن بیستم (۶۴/۵)

آن سوزانده شده‌اند، چون جادوگر روستا گفته است آنان علت حادثه‌ای بوده‌اند که در سال ۱۹۸۳م بر اثر رعد و برق در روستایشان به وقوع پیوسته است.^۱ برخی از مردم گمان می‌کنند که این نوع نیرنگ‌ها امروزه تنها مخصوص ملت‌های عقب افتاده است، در حالی که این درست نیست زیرا در میان متمدن‌ترین ملت‌های جهان هم، فنون جادوگری سحر بطور گسترده و به شیوه‌های مختلف برگزار می‌شود که گاهی منجر به اذیت کردن و کشتن افراد می‌شود.

«در فرانسه میلیون‌ها انسان وجود دارند که به این قناعت رسیده‌اند که آنان قربانی شیطان شده‌اند. اجتماعات شبانه‌ی زیادی در انبار مشروبات در طبقات پایین هتل‌های بزرگ یا در محل پارکینگ اتومبیل‌ها و یا در طبقات همکف وزارت دفاع در پاریس برگزار می‌شوند که گویی پاریس میزبان یکی از جشن‌های فودو- یکی از عبادت‌های روحی سیاه پوستان هائیتی- را بر عهده گرفته است.

در ماه مه ۱۹۸۵ مردی با خواهرش، رختخواب پدر معلول شان را آتش زدند تا وی را از دست شیطان نجات دهند.

در آوریل ۱۹۸۵ یک زوج بازنشسته تمام چهارپایان خود را از دست داد و سنگ‌هایی به وزن پانصد کیلوگرم در رختخواب دخترشان پیدا کردند و هزاران چماق را با اشکال مختلف در باغچه و خانه‌ی خود یافتند.

در آوریل ۱۹۸۴ دو برادر پدرشان را با سی ضربه چاقو کشتند، چون معتقد بودند که پدرشان «شراب محبت» را آماده می‌کند تا همسرش را سحر کند و او را فریب دهد، در حالی که پنج سال پیش تلاش کرده بود که همسرش را با آتش بسوزاند. در فوریه ۱۹۸۴ بنایی، یک شهروند ترکیه‌ای را با چاقو کشت،

^۱-مراجعه کن به مجله «الحوادث» چاپ لندن، شماره (۱۴۲۳)، تاریخ (۱۹۸۴/۲/۱۰)

چون با سحر او را اذیت می‌کرد.

جادوگری تنها مختص فرانسه نیست، در ایالت «اوهایو» آمریکا از سال ۱۹۶۹، سالانه پنج نوزاد به مناسبت مراسم فرا رسیدن فصل تابستان در قربانگاه شیطان قربانی می‌شوند. در ماه ژوئیه گذشته سه افسونگر، دختری را مورد ضرب و شتم قرار دادند و او را سوزاندند تا به نام کسانی که روح وی را عذاب می‌دادند پی ببرند.

تحقیقی که وزارت صنعت و پژوهش فرانسه در سال ۱۹۸۲ به منظور تعیین میزان عقلانیت شهروندان فرانسوی انجام داده، به این نتیجه رسیده است که هجده درصد اهالی فرانسه به جادوگری معتقدند، و با وجود اینکه نصف افراد پاسخ دهنده اعلام کرده‌اند که علم روزی تأثیر و نتایج جادوگری را توضیح خواهد داد، ولی این فاصله رو به افزایش است. در همین حال سالانه چندین هزار درخواست افسون و طلسم به حوزه‌های دینی اسقف‌ها تحویل داده می‌شود. تعداد جادوگران و شعبده‌بازان در فرانسه بالغ بر سی هزار نفر تخمین زده می‌شود و مجموع فروش سالانه‌ی آنان بیش از میلیاردها فرانک می‌باشد، اگر چه نمی‌توان به ارقام دقیق پی برد، زیرا ماده‌ی ۴۰۵ قانون جزایی، سحر را منع کرده و برای انجام دهنده گان آن از یک تا پنج سال زندان را در تعیین کرده است. برای «شعبده‌بازان و افسونگرانی که فریب خوردگان خود را قانع می‌کنند مبنی بر اینکه می‌توانند برخی از بیماران را درمان کنند و یا موفقیت را به ارمغان بیاورند و حوادثی را ایجاد کنند». بدین ترتیب بسیاری از نجوا کنندگان با ارواح و واسطه به صورت پنهانی به جادوگری مشغولند و بر مدارس سحر و جمعیت‌های شیطان پرستان نام مستعار و توهمی را اطلاق می‌کنند که تحت قانون شماره ۱۹۰۱ قرار می‌گیرند مانند «جمعیت‌هایی که دنبال سود نیستند».

این جمعیت‌ها از رهگذر این فعالیت‌های خود، کنفرانس‌ها، همایش‌ها و حلقه‌های درس بسته را برگزار می‌کنند و هر روز رو به افزایش هستند،

تفسیر عون المنان (۲۹)

جادوگران هم سالانه صدها «راهنمای سحر» و جزوه‌های «جهان شیطانی» را منتشر می‌کنند. علاوه بر این تلویزیون هم به این موضوع اهمیت زیادی می‌دهد و در این زمینه برنامه‌های متعددی دارد.

هر روز روزنامه‌ها یک داستان سحرآمیز واقعی را نقل می‌کنند. برخی از این داستان‌ها خنده‌آور هستند، مانند داستان آن بازرگان تولزی که در شهر «تولز» در اطراف صندوق کوچک پر از اوراق بهادار می‌چرخید تا قراردادی با ژاپن را از آن بیرون بیاورد. برخی دیگر از این داستان‌ها ترسناک و غم‌انگیز هستند، مانند آن سناریوی تراژدی که در ماه مارس ۱۹۸۳ در شهر «مونپلیه» اتفاق افتاد که در آن یک خانم پرستار در اثنای یک مراسم دینی پسر شش ساله‌ی خود را کُشت تا ارواح بد را از او دور کند.

این‌ها امور سرسام‌آوری است که هنگام صدور حکم، قاضیان را متحیر و کلیسا را نگران می‌کند. در ۲۹ آوریل گذشته «کمیسیون پیشگیری» متشکل از کارشناسان کلیسا در امور باطنی‌گری و منجمی، مؤمنان را به بسیج عمومی در مقابل این چالش بزرگ بی دینی فرا خواند. واتیکان هم چند ماه پیش در روزنامه‌ی «اوسرفاتوری رومانو» جادوگران و کسانی که خواهان سحر هستند را به شدت محکوم کرد.

اعتقاد به خرافات تنها مختص فرانسه نیست. در آلمان از هر چهار نفر یک نفر به سحر و آثار آن معتقد است و در این کشور هشتاد هزار زن جادوگر وجود دارد و حتی آلمانی‌ها از سه سال پیش بر این باور بوده‌اند که «رومنیگه» یکی از قهرمانان تیم ملی فوتبال آلمان قربانی یک جادوگر فرانسوی شده است. در ماه گذشته یکی از معروف‌ترین شرکت‌های آمریکایی پودرهای شوینده، شعار موجود بر قوطی‌هایش را برداشت، زیرا روزانه و در طول یک ماه هزاران نامه را دریافت کرد که وجود رموز شیطانی در این شعار را محکوم می‌کردند. در چین هنوز هم جادوگری وجود دارد و در شهر شانگهای زنی به پانزده سال زندان

تفسیر عون المنان (۲۹)

محکوم شد، چون تلاش کرده بود که از طریق یک جادوگر با برادر مرده‌ی خود تماس برقرار کند.

چه قشری از فرانسویان بیشتر از جادو متأثر می‌شوند؟ بر اساس بررسی مدیر پژوهش‌های علمی مجلس ملی، زنان بیشترین کسانی هستند که تحت تأثیر جادو قرار می‌گیرند. پژوهشی که در سال ۱۹۸۲ به درخواست وزیر آموزش و پرورش انجام گرفته است نشان می‌دهد که بیشتر زنان فرانسوی بویژه زنان غیرشاغل تمایل بیشتری به اعتقاد به چیزهای نامعقول دارند. پس از زنان افرادی که با وجود تحصیلات عالی از موقعیت اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند در جایگاه بعدی قرار دارند، زیرا تفاوت بین تعداد این افراد و موقعیت اجتماعی آنان، باور به تصورات دیگری از وضع موجود را تقویت می‌کند. اکثراً سلسله‌ای از حوادث ناگوار، دردها و شکست‌های شغلی و شخصیتی باعث می‌شوند که انسان به دنبال فردی است که سحر را از او بگشاید. شیطان یا جادوگر دو مجرم آماده‌ی محاکمه و مجازات هستند.

هنگامی که پزشکی به ناتوانی خود اعتراف می‌کند، بیمار به جادوگر پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد، و زمانی که شانه‌های خود را تکان می‌دهد، کاهن ظاهر می‌شود. در فرانسه افسونگران در بسیاری از حوزه‌های دینی وجود دارند که روحانیان مسیحی با توجه به تقوا و پایبندی به تقالید، آنان را برمی‌گزینند. در فرانسه تعداد این افراد بیش از صد نفر است. این کاهنان که اکثراً افراد کهنسال هستند به هر درخواستی پاسخ می‌دهند. در پاریس گاهی برخی از افراد بخاطر کثرت مراجعه کنندگان مدت طولانی در نوبت قرار می‌گیرند، این هم فقط بخاطر ملاقاتی است که بیشتر از ربع ساعت طول نمی‌کشد.

بهر حال به نظر می‌رسد که پناه بردن به اخترشناسی و باور به قوای پنهانی تنها چوب خلاصی برای مردان و زنان سرگردان نیست، بلکه این پدیده عمیق‌تر

تفسیر عون المنان (۲۹)

و ریشه در تاریخ غرب دارد. این پدیده یکی از نتایج فروپاشی روحانیت و عقلانیت علمی افراطی است که از اعطای معنی به زندگی انسانها ناتوان است. آنچه که کلیسا در گذشته «استحواذ» می‌نامید، امروزه پزشکی آن را «هستریا» می‌نامد. و این همان چیزی است که انسان را به نیرنگ‌های بیشمار و می‌دارد. همانطور که برای یک هتل‌دار در شهر نانس (فرانسه) پیش آمد و ۶۵ هزار فرانک فرانسه را در مقابل یک افسون ساخته شده از کاغذ دستشویی پرداخت کرد.

امروزه نگرانی و بیم جادوگران از کلیسا و پلیس نیست، بلکه از قانون جدید مالیات‌هاست.

از دو سال پیش واسطه‌ها (ی جادوگران) مالیاتی بر ارزش افزوده پرداخت می‌کنند، و همین امر باعث نگرانی دانشمندان از موجی شده است که پیشرفت اطلاع رسانی علمی را تهدید می‌کند.

در سال ۱۹۸۸ پلیس فرانسه در شهرهای مختلف بویژه پاریس تعداد زیادی از افراد نیرنگ باز را دستگیر کردند که به نوع خاصی مدعی سحر و خبر دادن از آینده بودند تا پول زیادی را از مشتریان ساده لوح و افرادی که تشنه‌ی چیزهای شگفت‌انگیز و غیرعادی هستند بگیرند.

ملاحظه شده است که فعالیت این شعبده‌بازان هیچ وقت مانند امروزه پررونق نبوده است، اگر چه استثمار و ساده لوحی تعداد زیادی از مردم در طول تاریخ منبع درآمد زیادی برای برخی از نیرنگ‌بازان بوده است.

ولی این پدیده که در سال‌های گذشته یک مسأله‌ی حاشیه‌ای و ساده بود، امروزه ابعاد جدیدی پیدا کرده و به یک پدیده‌ی نگران کننده تبدیل شده و دستگاه‌های دولتی فرانسه را وادار کرده است که در این زمینه مداخله کنند تا از گسترش آن جلوگیری کنند. معمولاً در میان تمام جوامع بشری و در تمام سرزمین‌ها، زنان و مردان طالع‌بینی وجود دارند، که معتقدند قدرت خواندن

تفسیر عون المنان (۲۹)

حوادث گذشته و خبر دادن از آینده را دارند و به همین حد بسنده می‌نمایند و فعالیت‌شان علنی و گسترده است. فرانسویان سالانه حدود سی میلیون فرانک را در مقابل خدمات این‌ها پرداخت می‌کنند. این افراد جشنواره‌ها و کنفرانس‌ها را برگزار می‌نمایند و کامپیوتر و تکنولوژی‌های نوین را جهت پاشیدن خاکستر در چشمان مشتریان خود (و فریب دادن آنان) بکار می‌گیرند.

در کنار این طالع‌بینی‌های رسمی - اگر تعبیر درست باشد - امروزه در پاریس و لیون و مارسی و لوهاتر و دیگر شهرها و حتی در روستاهای کوچک و دوردست، انواع جدیدی از جادوگران و واسطه‌گران روحانی وجود دارند که مدعی انجام دادن معجزاتی از قبیل: پیدا کردن اشخاص مفقود شده، باز گرداندن معشوقان، جلب ثروت، مشخص کردن شماره‌های برگه‌های بخت‌آزمایی، حتی نوشتن جادوی شر برای دشمنان و شفا دادن بیماری‌های خطرناک بیماران می‌باشد. این جادوگران و شعبده‌بازان در مقابل این خدمات خیالی خود که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، هزینه‌های سرسام‌آوری را از مشتریان خود دریافت می‌کنند.

در بسیاری از اوقات این ساحران بعد از آنکه مردم را فریب دادند و اموال آنان را گرفتند، پنهان می‌شوند به گونه‌ای که هرگز یافت نمی‌شوند. طبق آمارهای پلیس فرانسه تعداد جادوگران، طالع‌بینان و تجارث کنندگان انسان‌های ساده لوح در حال حاضر بیش از شصت هزار نفر تخمین زده می‌شود. شگفت‌انگیزتر این که بیشتر این جادوگران و طالع‌بینان و واسطه‌گران روحانی به صورت علنی یا شبه علنی فعالیت می‌کنند. برخی از آنان دفاتر یا مطب‌های مشخص دارند. برخی دیگر هم از طریق آگهی‌هایی در برخی روزنامه‌ها و مجلات حاشیه‌ای یا متخصص در زمینه‌ی علوم غیرطبیعی مشتری جذب می‌کنند.

کافی است که انسان این روزنامه‌ها و مجلات را بخواند تا آگهی‌هایی همراه با آدرس و شماره تلفن را مشاهده کند که از قدرت شگفت‌انگیز و سحرآمیز و غیرعادی این افراد سخن می‌گویند. پلیس فرانسه افزایش نوع ویژه‌ای از این جادوگران را در شهرهای بزرگ ملاحظه کرده است. این ساحران آفریقایی‌هایی بودند که خود را «مارابوت» می‌نامیدند و هر کدام از آن‌ها مدعی بودند که در زمینه‌ی خاصی تخصص دارند.

این‌ها مدعی بودند که بعضی از آنان متخصص از بین بردن بدشانسی و بدیمنی و برخی دیگر متخصص افسون نوشتن هستند و برخی هم در زمینه‌ی مشخص کردن ارقام برگه‌های بخت‌آزمایی ملی، پیدا کردن مفقودان و تضمین موفقیت‌های شغلی، اجتماعی و عاطفی مهارت دارند. این افراد معمولاً در اتاق‌های کوچکی در محله‌های فقیرنشین شهرهای بزرگ از مشتریان خود استقبال می‌کنند و به گفته‌ی مسؤلان فرانسوی بیشتر این افراد از راه غیرقانونی و از کشورهای آفریقایی بویژه کنیا و سنگال وارد فرانسه شده‌اند.

مسؤلان فرانسوی به این نتیجه رسیده‌اند که این آفریقایی‌ها مافیایی را برای جادوگران و شعبده‌بازان تشکیل داده‌اند که گاهی با وسایلی که هیچ ارتباطی با جادو و علوم غیر طبیعی ندارد از مصالح آنان محافظت می‌کنند. پلیس فرانسه اخیراً در شهر «لوهافر» شبکه‌ی بزرگی از جادوگران آفریقایی را کشف کرده است که ادعا می‌کردند آنان فرستاده‌ی پیامبران هستند و از توانایی‌های سحری فوق‌العاده‌ای برخوردارند. مسأله‌ی دشوارتر این است که پلیس از اثبات اتهام این ساحران به حيله و نیرنگ ناتوان است و مشتریان آنها هم که پول‌های زیادی را در مقابل «هیچ» به آنان داده‌اند نمی‌توانند باز پس گیرند.

در قرون وسطی، مسؤلان گاهی جادوگران را می‌سوزاندند، ولی امروزه تنها می‌توانند آنان را به نیرنگ‌بازی و گرفتن مال از دیگران متهم کنند. ولی با نبودن دلایل مادی و محسوس چگونه می‌توان این اتهام را اثبات کرد.

تنها کاری که مسؤلان می‌توانند در این زمینه انجام دهند، این است که این جادوگران را در دام جرم محسوس بیاندازند و یا آنان را به جرم ورود غیرقانونی به فرانسه از آن کشور اخراج کنند.

اعتقاد مشتریان فرانسوی به توانایی‌های این جادوگران و شعبده‌بازان مسأله را پیچیده‌تر می‌کند و این مشتریان تنها زمانی به نیرنگ آنان پی می‌برند که فرصت از دست رفته است.

نباید اعتقاد داشت که تنها طبقات ساده‌ی جامعه قربانی این نیرنگ‌ها می‌شوند، بلکه بسیاری از روشنفکران و بازرگانان هم در دام این ساحران و جادوگران افتاده‌اند، مانند «پاتریک» ۳۹ ساله، وی که کارمند یکی از شرکت‌های بزرگ پاریس است می‌گوید: «گفته میشود این کارها تنها برای دیگران (افراد ساده‌لوح) اتفاق می‌افتد در حالی که برای خود من هم پیش آمده است. خیلی مشتاق بودم که پروژه‌ی بزرگی را در شرکتی که در آن کار می‌کنم به انجام برسانم، و بطور تصادفی و توسط یکی از دوستانم با شخصی از یکی از کشورهای آفریقایی آشنا شدم که معلومات زیاد او مرا به شگفتی وا داشت.

بعد از برگزاری چند جلسه ی روحی، به قدرت و توانایی او ایمان آوردم و مبلغ هفتاد و پنج هزار فرانک را به صورت امانت به او تحویل دادم و وی آن را در گاو صندوقی گذاشت و تأکید کرد که اگر پروژه‌ی من به انجام نرسد، آن را به من بر می‌گرداند. ولی پروژه‌ی پاتریک تحقق پیدا نکرد و این جادوگر بزرگ هم با مبلغی که بصورت امانت به وی تحویل داده شده بود پنهان گردید.

به گفته‌ی یکی از بازرسان پلیس، این نیرنگی بیش نیست که هیچ مدرک و دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و در نتیجه پیگرد قانونی و مجازات نیرنگ بازان هم امکان‌پذیر نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که تنها راه حل این مشکل این

تفسیر عون المنان (۲۹)

است که برخی از فرانسویان از ایمان کورکورانه‌ی خود به این ساحران بکاهند و نگاهی واقع‌گرایانه‌تر به امور داشته باشند.^۱

در جزایر «هائیتی» و «برزیل» نوعی جادو وجود دارد که «فودو» نامیده می‌شود. «فودو» یکی از انواع سحر سیاه است که جادوگران در آن ارواح را برای تحقق اهداف و مقاصد سوء خود بکار می‌گیرند.

انجام دهندگان این جادو در یک مراسم رقص گرد هم می‌آیند و گمان می‌کنند که روح بر جسد یک زن مسلط می‌شود و آن زن به رقص می‌پردازد. رقص، جزیی از این شعبده‌بازی است که در آن شیطان به عقل‌های بشری می‌خندد.

در «فودو» عروسک‌ها بکار گرفته می‌شوند تا بیماری و مرگ را برای کسی که می‌خواهند اذیتش کنند فراهم نمایند، و در اثنای سروده‌های سحرآمیز، خون، منی، گیاهان سمّی و بقایای اجساد آدمیان را بکار می‌برند. ملاحظه می‌شود که انجام دهندگان این نوع سحر به نوعی صرع مبتلا می‌شوند که به دنبال آن روح «از روپل» وارد بدن شخص رقص می‌شود و گمان می‌کنند زنی که روح وارد بدن او شده است، بدن خود را احساس نمی‌کند ولی وجود نیرویی را در خود احساس می‌کند که سر وی را منفجر می‌کند و مدت سه، چهار ساعت در این وضعیت باقی می‌ماند تا سحر انجام گیرد.

یکی از گمراهی‌های این آیین کفرآمیز این است که به زنی که این رقص‌ها را انجام می‌دهد اجازه داده می‌شود با چند مرد به تعداد انگشترهایی که در دست دارد ازدواج کند، همچنین با هر تعداد از مردان که می‌خواهد رابطه برقرار کند. با پایان یافتن رقص، روح، نوشیدنی‌ها و مشروبات الکلی را درخواست می‌کند و می‌خواهد که بر یک تخت منتقل شود تا بخوابد و سپس از بدن آن زن جدا

^۱- مراجعه کن به: روزنامه القبس کویت، تاریخ (۱۹۸۸/۷/۱۲)

می‌شود.^۱

بدون تردید این روحی که انسان را بازیچه قرار می‌دهد، در واقع شیطانی از شیاطین است.

کسانی که اخبار انتخابات را در غرب پیگیری می‌کنند، ملاحظه می‌نمایند که در زمان انتخابات مردان و زنان غیب‌گو فعال می‌شوند و خبر می‌دهند که چه کسی رئیس جمهور می‌شود و یا آینده‌ی کشور در سال‌های آینده چگونه خواهد بود.

مطبوعات خبر بسیار دردناک و شگفت‌انگیزی منتشر کردند مبنی بر این که در آمریکا بیش از هشت نفر که از یک سبک عقل به نام «جون» تبعیت کرده بودند، خودکشی کردند. این افراد گمراه به پیروان خود دستور داده بودند که از جامعه کناره بگیرند تا پاک شوند و شعایر خرافی ویژه‌ی خود را انجام دهند. زمانی که رهبرشان تصمیم به مرگ دسته جمعی گرفت، همه‌ی آنان با اختیار خود به استقبال مرگ رفتند و خودکشی کردند و قبل از آن کودکان خود را سر بریدند.

خبرگزاری‌ها گزارش دادند که در کره‌ی جنوبی دجال و دروغ‌پردازی است که میلیون‌ها انسان از او پیروی می‌کنند و از هر فردی که در آمریکا رئیس جمهور شده محبوب تر است از این راه میلیاردها دلار و کاخ‌های بسیار باشکوهی را بدست آورده است.

روشن‌ترین دلیل بر وجود عقلیت خرافی در دنیای معاصر چشمی است که جهت دفع چشم زخم حسودان بر دلار آمریکا ترسیم شده است.

کسی که اخبار جادوگران و شعبده‌بازان را در کشورهای عربی و اسلامی پیگیری کند، در مییابد که اوضاع این کشورها از فرانسه و آمریکا بهتر نیست در

^۱- مراجعه کن به: ضمیمه‌ی روزنامه‌ی الانباء کویتی، تاریخ (۱۹۸۸/۶/۲۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

حالی که انتظار می‌رود جادوگران در کشورهای اسلامی که دین اسلام جادوگری را حرام قرار داده و آن را یکی از هفت گناه کبیره به شمار آورده است، جادوگران بازار پر رونقی نداشته باشند.

جهت کسب اطلاعات بیشتر خوانندگان گرامی برخی از اخباری که روزنامه‌ها و مجلات کویتی در مورد جادو در کشور کویت در دوره‌ای که من این موضوع را پیگیری می‌کردم ذکر نموده اند، یادآور می‌شوم.

روزنامه «القبس» در شماره روز (۸ مارس ۱۹۷۹) خبری منتشر کرد مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز که به جادو و شعبده‌بازی مشغول بود و برای هر جلسه از بیماران خود مبلغ بیست دینار کویتی دریافت می‌کرد.

در شماره روز ۲۱ ژوئن ۱۹۷۹ روزنامه القبس آمده است: دادگاه جرایم غیرجنایی، فردی شعبده‌باز به نام «سکینه» را به اتهام حيله گری، جادو و شعبده بازی محکوم کرد و نزد او مقداری خرمهره و سنگ‌هایی یافته شده که با آن‌ها به جادوگری می‌پرداخت. این زن حدود بیست سال مشغول این کار بوده و در مقابل هر جلسه چهل و پنج تا پنجاه دینار را دریافت می‌کرده است.

یکی از شگفت‌انگیزترین اخبار منتشر شده در این زمینه خبر شعبده‌بازی است که ادعا می‌کند که می‌تواند بیماران روانی را با روش‌های شگفت‌آوری معالجه کند. در شماره روز ۲۱ ژانویه ۱۹۸۰ روزنامه القبس آمده است: شعبده‌بازی موسوم به «عودا» در خیمه‌ای در صحرا از قربانیان خود استقبال می‌کرد و با وارد کردن سیخ‌های آهن در بدن آنان بطوری که از طرف دیگر بدنشان بیرون شود، آنان را درمان می‌کرد. به این هم بسنده نمی‌کرد بلکه با سیخ یا شمشیر بیماران خود را می‌زد و مأموران انتظامی مقداری پول که محصول نیرنگ و شعبده‌بازی این نیرنگ‌باز است از او کشف و ضبط کرده‌اند.

روزنامه القبس در شماره روز ۱۸ ژانویه ۱۹۸۰ گزارش داد که مأموران انتظامی، نگهبانی را دستگیر کردند که به زعم این که طلسم‌هایی را می‌سازد که

تفسیر عون المنان (۲۹)

بوسیله‌ی آن زن را محبوب شوهرش می‌کند مشغول انجام دادن سحر و شعبده‌بازی بود. در شماره روز ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ خبری ذکر شده مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز و پسرش به جرم انجام دادن سحر و شعبده‌بازی.

در شماره روز ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۰ هم خبر دستگیری مردی نود ساله به اتهام انجام دادن جادو درج شده است. مأموران مقداری کاغذ، خرمهره، گوش ماهی، سر هدهد و پای گرگ از این پیرمرد کشف و ضبط کرده‌اند.

در شماره روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۰ خبری درج شده است مبنی بر دستگیری زنی به نام فاطمه در استان پایتخت (کویت) به اتهام انجام دادن سحر که یک حجاب را به مبلغ پنجاه دینار می‌ساخت. این زن در سحر خود از مرغ و مقداری شکر استفاده می‌کرد. وی از بیمار می‌خواست تکه‌ی شکر را در محل حساسی قرار دهد و مرغ را زیر تخت بگذارد.

در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۸۰ روزنامه القبس از دستگیری زن شعبده‌بازی به نام «وبری» خبر داد که به جادوگری مشغول بود.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۸۰ خبری را منتشر کرد مبنی بر اینکه راهبه‌ی سوری در «رمیثیه» مردم را بوسیله‌ی دعاها و طب عربی مداوا می‌کند و مردم برای رسیدن به او دو سال در نوبت می‌مانند.

در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۹ روزنامه القبس سخنان آقای عبدالکریم جعفر مدیر دفتر وزیر بهداشت کویت را منتشر کرد که در آن بیماران کویتی را از یک شعبده‌باز اردنی به نام «مدلله» که برای درمان پیش او می‌رفتند بر حذر داشته است.

مدیر دفتر وزیر در سخنان خود گفته است که وی به دستور وزیر بهداشت به اردن رفته و شش روز را در آنجا سپری کرده است تا بر نیرنگ‌های این شعبده‌باز که بیماران از کشورهای دور از جمله کویت نزد او می‌روند اطلاع پیدا کند. به

تفسیر عون المنان (۲۹)

گفته‌ی وی این زن روزانه حدود سی بیمار را ویزیت می‌کند ولی تاکنون ثابت نشده است که هیچ بیماری توسط او شفا یافته باشد.

روزنامه القبس در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۸۵ نوشت که یک شعبده‌باز، نسخه‌ای خرافی را به مبلغ هزار و پانصد دینار به یک زن فروخت. این زن نازا بود و این شعبده‌باز ادعا کرده بود که می‌تواند او را صاحب فرزند کند. پس از، از دست دادن فرصت این زن فهمید که مبلغ زیادی را در مقابل تعدادی کاغذ که با کلمات و حروف و موادی که ارزش یک دینار هم ندارند سیاه شده، پرداخت نموده است.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۸۷ خبری را با این مضمون منتشر کرد که زنی توانسته است صد و پنجاه هزار دینار کویتی را از یک مرد ثروتمند بدست آورد. این مرد ادعا کرده که این زن او را سحر کرده و پس از این که آب مرغی به او داده او را عاشق خود ساخته و در نتیجه وی را خواستگاری کرده است. آن زن مقداری مال را از وی خواسته و او هم آن مال را در اختیارش گذاشته و پس از آن دیگر آن زن را ندیده است.

در شماره روز ۲۱ فوریه ۱۹۸۷ روزنامه القبس آمده است که مردی شعبده‌باز توانسته است مبلغ هنگفتی را از کویتی‌ها و خارجیانی که از بیماری‌های روانی رنج می‌برند دریافت کند. این مرد بعداً فرار کرده و تعدادی طلسم از خود بر جای گذاشته که هیچ دردی را درمان نمی‌کنند.

روزنامه السیاسه، در تاریخ ۲۱ مه ۱۹۸۶ تصاویر طلسم‌هایی را منتشر کرده که کلمات آن‌ها نامفهوم است و شامل آیات قرآنی جابجا و توسل‌های شرک‌آلود است.

در ادامه این روزنامه آمده است: شبکه‌ای از شعبده‌بازان در کویت این طلسم‌ها و خرافات را ترویج می‌کنند و هر طلسم گاهی به هزار و پانصد دینار

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌رسد. به گفته‌ی این روزنامه افراد این شبکه در مناطقی که ساکنان آن ساده لوح هستند و به آسانی می‌توان آنان را فریب داد در حال افزایش هستند. این شعبده‌بازان در اجرای مراسم جادوگری خود از چیزهای زیادی استفاده می‌کنند، مثلاً مدال پیچیده شده با یک نخ را بر ضد سحر، و خرمهره را برای جلب شانس و محبت، رزق و روزی و جدایی انداختن میان زن و شوهر بکار می‌برند. آنان همچنین از فنجان؛ کف خوانی، دف زنی، عود، گوش ماهی و کاسه‌ی نجات استفاده می‌کنند. آنان از مشتریان خود هم چیزهای شگفت‌انگیزی درخواست می‌کنند، مثلاً برخی یک گوسفند سیاه یا یک بره‌ی سفید یا شاخ‌دار از آنان می‌خواهند، برخی هم از آنان می‌خواهند که خروسی را ذبح کنند و آن را در قبرستان دفن نمایند.



خلاصه [درسه‌ها و ندرزها] از سوره‌ی ذاریات

ازآیه‌ی (۱) تاآیه‌ی (۶)

- عبرت‌گیری از رخداد‌های تاریخ، خوی و سرشت صاحبان دل‌های هوشیار و آگاه است.

- آفرینش هستی در شش روز توسط الله به سبب حکمت‌هایی است که الله می‌داند، شاید یکی از آنها سنت تدریجی بودن باشد.

- بی‌ادبی یهودیان در توصیف الله تعالی به خسته شدن پس از آفرنش آسمانها و زمین. این امر کفر به الله است.

ازآیه‌ی (۷) تاآیه‌ی (۳۰)

- نیکو گردانیدن و خالص کردن عمل برای الله سبب ورود به بهشت است.

- فضیلت نماز شب و اینکه از برترین عباداتی است که با آن به الله نزدیکی حاصل میشود.

- از آداب پذیرایی: پاسخ دادن به سلام به نیکوتر از آن، آماده کردن سفره به صورت پنهانی، آمادگی برای مهمانان قبل از رسیدن آنها، جدانکردن چیزی از سفره، برخاستن و شتاب ورزیدن برای آماده کردن سفره، و نزدیک کردن آن به مهمانان، و سخن گفتن با آنها به نرمی.

ازآیه‌ی (۳۱) تاآیه‌ی (۵۱)

- ایمان بالاترین درجه‌ی اسلام است.

- نابودی امت‌های تکذیب‌کننده توسط الله درسی برای تمام مردم است.

- ترس از الله، فرار به سوی او سبحانه با انجام عمل صالح را ایجاب می‌کند؛ نه فرار از او را.



تفسیر و ترجمه سوره ی طور

مقدمه

سورة (طور) مکی است، و مراد از (طور) در اینجا کوهی است که خداوند متعال با موسی علیه السلام بر آن سخن گفته است.

این سورة دارای یک هزار و پنج صد حرف (۱۵۰۰)، سه صد و دوازده کلمه (۳۱۲)، و چهل ونه (۴۹) آیت، و شش صد و هشت (۶۰۸) نقطه است.

نام های سوره: برای این سوره سه اسم ذکر کرده اند:

۱. سوره ی طور.

اینکه، چرا این سوره را «طور» می نامند؟!

الطور: زیرا الله عزوجل در ابتدای سوره به اسم طور سوگند یاد می کند.^۱

و طور به معنای کوهی است که سرشار از درخت باشد، همانند کوه طوری که الله با موسی علیه السلام سخن گفت و عیسی علیه السلام از آنجا به سوی مردم فرستاده شد. هرگاه کوهی که بر روی آن درخت نباشد به آن (جبل) می گویند.^۲

۲. سوره ی والطور.

۳. سوره ی والطور، و کتاب مسطور.^۳

فضیلت سوره: عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ - رضي الله عنه - قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ -

صلى الله عليه وسلم - يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمَسْيطِرُونَ﴾ قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ. ترجمه: جبیر بن

۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۵.

۲- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۵.

۳- الدرر في مقاصد السور: (۲/۲۶۷).

۴- (بخاری: ۴۸۵۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

مطمع - رضی الله عنه - می گوید: شنیدم که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - در نماز مغرب، سوره طور را می خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می فرماید: «آیا ایشان، بدون هیچگونه خالق آفریده شده اند و یا اینکه خودشان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده اند. بلکه اینان، باور ندارند. آیا گنجینه های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره ای دارند»، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود.

بدون شک قرآن کریم بر روح و روان شخص تأثیر بسزایی دارد، شنونده آنرا در حرکت می اندازد، و از غفلت و بی خبری او را نجات می دهد.

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: در ابتدای سوره به روی دادن حتمی

عذاب الله عزوجل در روز آخرت یاد می کند: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ [الطور: ۷] «بی گمان عذاب پروردگارت واقع شدنی است».

در پایان نیز به رخ دادن عذاب الله برای ستمکاران تأکید می کند: ﴿فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾ (۴۵) «یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا ولا هم ینصرون» (۴۶) «و این لیلذین ظلموا عذابا دونا ذلک ولکن اکثرهم لا یعلمون» [الطور: ۴۵-۴۷] «پس ایشان را به حال خود واگذار، تا به آن روزی برسند که در آن بیهوش می شوند. (۴۵) روزی که نیرنگشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دفع نمی کند و مدد و یاری نمی شوند. (۴۶) و ستمکاران عذابی جز این (نیز) دارند ولی بیش ترشان نمی دانند».

بیان این موضوع بدان خاطر است که هشدار دادن و تهدید و بیان مجازات تأثیر زیادی در درون انسانها دارد.^۱

۱- اول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۱۵.

مقاصد سوره:

- برطرف کردن شک و شبهه ها پیرامون روز آخرت.^۱
- ابطال شبهات تکذیب کنندگان از طریق ارایه ی حجت ها و دلایل؛ برای واداشتن بر تسلیم و فرمانبرداری.^۲

بخش ها [و محتوایی] از سوره:

۱. تهدید و تکذیب کنندگان به عذاب الهی که حتماً روی می دهد و راه فراری از آن نیست.
۲. بیان وعده ی بهشت و نعمت های آن به مؤمنان.
۳. باطل نمودن استدلال ها و شبهه های تکذیب کنندگان.
۴. دلداری الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم و دستور دادن به او برای برپایی نماز و یاد الله در هر زمانی.^۳

سلف و سوره ی طور عمر بن الخطاب رضی الله عنه شبی در کوچه های مدینه مشغول گشت و گذار بود؛ در این اثنا گذرش به خانه ی یکی از مسلمانان افتاد که مشغول خواندن نماز بود و سوره ی "طور" را تلاوت می کرد: ﴿وَالطُّورِ (۱) وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَالسَّكْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾: عمر - رضی الله عنه - با شنیدن این آیات از الاغش پایین آمد و به دیوار تکیه داد و گفت: به خدای کعبه سوگند که اینها، حق است. مقداری آنجا ایستاد و به

۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۵.

۲) المختصر في تفسیر، ص: ۱۴۶۳.

۳- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

قرائت آن مرد گوش داد، سپس به خانه اش برگشت و در اثر آن، یک ماه بیمار بود؛ مردم به عیادتش می آمدند و نمی دانستند که بیماری اش چیست؟^۱

عباد بن حمزه رحمه الله گفت: «نزد اسماء در حالی رفتم که او این آیه را قرائت می کرد: ﴿فَمَنْ أَلَّهَ عَلَيْنَا وَوَقَدْنَا عَذَابَ الْأَسْمُومِ ۲۷﴾ [الطور: ۲۷]. و آن [آیه] را می خواند و دوباره به آن رجوع می کرد، زمان زیادی به نظرم آمد و من به بازار رفتم، و نیازهای خود را [در بازار] برآورده کردم، سپس برگشتم، او را [در حالی دیدم که آن آیه را] می خواند و دوباره به آن رجوع می کرد»^۲.

عائشه رضی الله عنها وقتی آیات (۲۷-۲۵) سوره ی طور را می خواندند، می گریستند و می گفتند: بر من منت نهاده شد و از عذاب سوزنده نجاتم داد.^۳



۱- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۳.

۲- مختصر قیام اللیل ص ۱۴۹.

۳- حال السلف مع القرآن، ص: ۲۴۱.

تفسیر وترجمه آیات (۱-۱۶) سوره ی طور
«فرارسیدن رستاخیز و اثبات عذاب در روز موعود».

مقصد آیات (۱-۱۶): «وقوع القيامة و إثبات العذاب فى اليوم الموعود» (فرا

رسیدن رستاخیز و اثبات عذاب در روز موعود).

ترجمه آیات (۱-۱۶):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالطُّورِ (۱) وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَورًا (۹) وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ لِلْيَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴) أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) اضْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿وَالطُّورِ﴾: قسم به طور سینا که خدا در آنجا با موسی علیه السلام سخن گفت.
- ﴿كِتَابٍ مَّسْطُورٍ﴾: قسم به کتابی که به نظام درست نوشته شده است.
- ﴿فِي رَقٍّ﴾: در صفحه، آنچه در آن بنویسند جلد باشد و یا چیز دیگر.
- ﴿مَّنْشُورٍ﴾: گشوده و مهر نشده.
- ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾: قسم به بیت المعمور، خانه است در آسمان یا کعبه.
- ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾: قسم به آسمان.
- ﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾: قسم به دریای شعله‌ور در روز قیامت.
- ﴿إِنَّ عَذَابَ﴾: که عذاب، جواب قسم‌های است که در بالا آمد.

- ﴿تَمُورُ السَّمَاءِ﴾: آسمان به شدت دور می خورد، مانند آسیاب .
- ﴿فَوَيْلٌ﴾: هلاکت یا حسرت یا شدت عذاب.
- ﴿خَوْضٌ﴾: غرق در سخنان بیهوده و دروغ.
- ﴿يَدْعُونَ﴾: به تندی و خشونت رانده می شوند.
- ﴿أَصْلَوْهَا﴾: در دوزخ داخل شوید یا سختی آن را بکشید.

ترجمه:

- سوگند به طور. (۱)
- و به کتاب نوشته شده. (۲)
- در ورقی گشوده. (۳)
- و قسم به خانه آبادان. (۴)
- و سوگند به سقف برافراشته. (۵)
- و سوگند به دریای برافروخته. (۶)
- قطعاً عذاب پروردگارت واقع می شود. (۷)
- آن، باز دارنده ای ندارد. (۸)
- و روزی که آسمان سخت بلرزد. (۹)
- و کوه ها به تندی روان شوند. (۱۰)
- پس آن روز وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده اند. (۱۱)
- کسانی که در بیهوده گویی سرگرمند. (۱۲)
- روزی که به سوی آتش جهنم به سختی گسیل داشته می شوند. (۱۳)
- این همان آتشی است که آن را دروغ می انگاشتید. (۱۴)
- آیا این جادو است یا این که شما نمی بینید؟. (۱۵)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- به آن وارد شوید، چه شکیبایی ورزید یا شکیبایی نورزید بر شما یکسان است، تنها برابر کارهایی که خودتان کرده اید کیفر داده می شوید. (۱۶)

تفسیر مختصر آیات (۱-۱۶):

﴿وَالطُّورِ﴾ [الطور: ۱]: الله عزوجل به کوهی که بر روی آن با موسی علیه السلام سخن گفت سوگند یاد فرمود.

﴿وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ﴾ [الطور: ۲]: و به کتابی که نوشته شده است سوگند یاد فرمود.

﴿فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ﴾ [الطور: ۳]: در برگی مفصل و سرگشاده مانند کتابهای نازل شده.

﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ [الطور: ۴]: و به خانه ای که آن را فرشتگان در آسمان با عبادت الله آباد میکنند سوگند یاد فرمود.

﴿وَالسَّعْفِ الْمَرْفُوعِ﴾ [الطور: ۵]: و به آسمان برافراشته شده که سقف زمین است سوگند یاد فرمود.

﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ [الطور: ۶]: و به دریای لبریز از آب سوگند یاد فرمود.

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ [الطور: ۷]: که ای رسول عذاب پروردگارت به طور قطع و بدون تردید بر کافران واقع خواهد شد.

﴿مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ [الطور: ۸]: (این عذاب) هیچ بازدارنده ای ندارد که آن را از آنها بازدارد، و آنها را در برابر وقوع آن محافظت کند.

﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾ [الطور: ۹]: روزی که آسمان برای اعلام قیامت به شدت تکان می خورد و می لرزد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾ [الطور: ۱۰]: و کوه ها به شدت از جای خویش به حرکت درمی آیند.

﴿قَوْلِيلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ [الطور: ۱۱]: در آن روز برای تکذیب کنندگان عذابی که الله آن را به کافران وعده داده است نابودی و تباهی است.
﴿الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾ [الطور: ۱۲]: همان کسانی که باغوطه ورشدن در باطل سرگرم هستند، و به رستاخیز و زنده شدن مردگان در روز قیامت هیچ اهمیتی نمیدهند.

﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَا﴾ [الطور: ۱۳]: روزی که به شدت و زور به سوی آتش جهنم رانده میشوند.

﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ [الطور: ۱۴]: و از روی توبیخ به آنها گفته می شود: این همان آتشی است که وقتی رسولانتان شما را از آن می ترساندند آن را تکذیب میکردید.

﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [الطور: ۱۵]: آیا این عذابی که دیدید سحر است؟! یا شما آن را نمی بینید؟!

﴿اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ﴾ [الطور: ۱۶]: گرمای این آتش را بچشید و از آن رنج ببرید، پس اگر در برابر رنجکشیدن از گرمای آن شکیبایی کنید، یا بر آن شکیبایی نکنید، شکیبایی و ناشکیبایی تان یکسان است، امروز مجازات نمی شوید مگر در قبال کفر و گناهی که در دنیا انجام می دادید.^۱

(۱)المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۳.

تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۶):

عمر بن الخطاب رضی الله عنه شبی در کوچه های مدینه مشغول گشت و گذار بود؛ در این اثنا گذرش به خانه ی یکی از مسلمانان افتاد که مشغول خواندن نماز بود و سوره ی "طور" را تلاوت می کرد: ﴿وَالطُّورِ (۱) وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ

(۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَالسَّفْحِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ

الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾: عمر - رضی الله

عنه - با شنیدن این آیات از الاغش پایین آمد و به دیوار تکیه داد و گفت: به خدای کعبه سوگند که اینها، حق است. مقداری آنجا ایستاد و به قرائت آن مرد گوش داد، سپس به خانه اش برگشت و در اثر آن، یک ماه بیمار بود؛ مردم به عیادتش می آمدند و نمی دانستند که بیماری اش چیست؟^۱

ایمان عمر - رضی الله عنه - به قضا و قدر و شناخت مراتب آن، از خلال آیات کلام خدا و آموزه های رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - شکل گرفته بود. او، باور قطعی داشت که علم خدا، همه چیز را در بر گرفته است.^۲

﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾: در صحیح بخاری و مسلم، مالک بن صعصعه از

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - واقعه ی اسراء و معراج را نقل می کند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در این سفر به همراهی جبرئیل به آسمانها صعود کرده و در آنجا پیامبرانی را ملاقات نمود و بعد از دیدار با ابراهیم، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «فَرَفَعَ لِي الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يُصَلِّي فِيهِ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا لَمْ يَعُودُوا إِلَيْهِ

(۱) المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۳.

(۲) امرقه والبكاء، عبدالله بن احمد مقدسي، ص ۱۶۶

آخرَ مَا عَلَيْهِمْ»^۱. «سپس بیت المعمور برایم کشف و ظاهر شد از جبرئیل پرسیدم، گفت: این بیت المعمور می باشد هر روز هفتاد هزار فرشته در آن نماز می گزارند و هنگامی که خارج شدند هرگز بسوی آن بر نمی گردند. یعنی هر فرشته فقط یک بار اجازه‌ی ورود به آنجا را دارد و دیگر هیچ گاه نوبت به او نمی رسد.^۲

حج فرشتگان:

در آسمان هفتم فرشتگان کعبه ای دارند که در آنجا مراسم حج خود را بجا می آورند. این کعبه «بیت المعمور» نام دارد و در سوره‌ی «طور» خداوند بدان سوگند یاد کرده است.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مورد سفر معراج بعد از عبور از آسمان هفتم، فرمود: «من از آنجا به بیت المعمور برده شدم که روزانه هفتاد هزار فرشته بر آن وارد شده و تا پایان عمر برای بار دوم بدان جا وارد نمی شوند»^۳ یعنی این فرشتگان در بیت المعمور عبادت می کنند و مانند اهل زمین کعبه‌ی خود را طواف می کنند؛ بیت المعمور کعبه‌ی ساکنان آسمان هفتم است. از این رو رسول خدا ص حضرت ابراهیم خلیل را آنجا دید که به دیوار بیت المعمور تکیه زده و نشسته بود؛ زیرا او بنیانگذار کعبه‌ی زمین است، و پاداش از نوع و جنس عمل است.

ابن کثیر درباره‌ی مکان بیت المعمور می گوید: «بیت المعمور در مقابل و موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه می افتد، و یادآور شده که در هر آسمانی خانه ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می کنند، و خانه ای که در آسمان دنیاست «بیت العزّة» نام دارد.

(۱) صحیح بخاری/ کتاب بدء الخلق باب ذکر الملائكة رقم ۳۲۰۷

(۲) طبری: (۴۵۵/۲۲).

۳- بخاری (۱۰۳/۶) شماره (۲۲۰۷) مسلم (۱۴۶/۱) شماره (۱۶۲)

این روایت که ابن کثیر میگوید: بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد را علی رضی الله عنه روایت کرده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می گوید: شخصی از علی رضی الله عنه پرسید: بیت المعمور چیست؟ علی فرمود: «بیت فی السَّماء یقال له الضراح بحیال الکعبة من فوقها، حرمته فی السَّماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون ألف ملک و لا یعودون الیه أبداً»^۱. یعنی: خانه ای در آسمان به نام ضراح وجود دارد که در موازات خانه‌ی کعبه قرار دارد احترام آن در آسمان مانند احترام خانه‌ی کعبه در زمین است. هر روز هفتاد هزار فرشته آن را زیارت می کنند، و تا پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی رسد.

شیخ ناصر الدین آلبانی جز عرعره دیگر رجال این سند را ثقة دانسته است، و در رابطه با عرعره می گوید: او مستور الحال است.... آلبانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می گوید: قتاده می گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه ای که اگر بیفتد بر روی کعبه می افتد...».

سپس محقق (آلبانی) گفت: «خلاصه اینکه جمله‌ی «حیال الکعبة» با توجه به کثرت طُرُق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است».

﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾: المور: بطور تقریبی معنی حرکت می دهد،

چنانچه المور به معنی حرکتی آرام و سریع می باشد. و اینگونه مثال‌ها نزدیک کردن معانی می باشد نه بیان دقیق معانی. و عرب به فعل شمولیت می دهد

^۱- ابن حجر: فتح الباری (۳۰۸/۶)

تفسیر عون المنان (۲۹)

(مسائل زیادی را در برداشته باشد)^۱، و از همین جا اشتباه کسانی که بعضی از حروف را جانشین بعضی دیگر می‌کنند، مشخص می‌شود.

در روز قیامت آسمان سخت تکان خورده و دچار اضطراب می‌شود، از این رو آسمان به حرکت افتاده و مانند آسیا در جای خودش به چرخش می‌افتد و شکاف برداشته و پاره پاره می‌شود.

﴿قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾: اعمال

و علوم شان را خوض - که به معنای کلام باطل است - و لعب - که تلاش بیهوده است - نامید، یعنی هیچ علوم مفید و هیچ عمل صالحی ندارند، بلکه علوم شان، مشغول شدن به باطل و عمل شان، بازی است.^۲



فوائد آیات (۱-۱۶):

۱. الله بزرگ به این امور بزرگ که دربرگیرنده‌ی حکمت های گران قدر است برای اثبات حقانیت رستاخیز و پاداش پرهیزگاران و سزای تکذیب کنندگان سوگند می‌خورد. پس به «طور» سوگند خورد و آن کوهی است که خداوند بر بالای آن با موسی بن عمران - علیه السلام - سخن گفت و به او احکامی را وحی کرد. و این احکام منتهی بر او و امتش بود و از آیات بزرگ خدا و از نعمت هایش بودند که بندگان نمی‌توانند ارزش آن را برشمارند.

۲. فضیلت (کعبه) خانه ای که برترین خانه های زمین است و مردم به قصد انجام حج و عمره که یکی از ارکان اسلام و ارزش های بزرگ آن می‌باشد به سوی آن می‌آیند، خانه ای که ابراهیم و اسماعیل آن را ساخته اند و خداوند

۱- هشام حمصی در کتابش: (قبس من الإعجاز) ۵ مثال آورده ص ۳۶ سپس می‌گوید: «بدون شک هر واعظ و معلمی نیاز به دانش بحث دلالت تضمینی دارد، خصوصاً کسی که درس تفسیر قرآن را تدریس می‌کند»، ص ۴۰.
۲) ابن قیم، التفسیر القیم: (۵۵/۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

آن را مایه پاداش و ثواب مردم و محلی امن قرار داده است. چنین خانه ای سزاوار است که خداوند به آن سوگند بخورد و عظمت شایسته آن را بیان نماید و به حرمت آن سوگند بخورد.

۳. اقتضای طبیعت می بایست روی زمین را بپوشاند، ولی حکمت خداوند اقتضا نموده است که دریا را از جاری شدن باز دارد تا انواع حیوانات بتوانند روی زمین زندگی نمایند.

۴. چیزهایی که خداوند به آن سوگند خورده است بر این دلالت می نمایند که این ها از نشانه های خدا هستند و دلایل یگانگی و توانمندی او می باشند.

۵. ویل کلمه ایست که هر نوع عذاب و غم و اندوه و ترسی را شامل می شود. در آن روز تکذیب کنندگان به همه این ها گرفتار می شوند.





تفسیر و ترجمه آیات (۱۷-۲۸) سوره‌ی طور
«پاداش متقیان و نعمت‌های الهی بر آنان در ستاخیز».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۱۷-۲۸): «جزاء المتقين ونعم الله عليهم يوم القيامة»، (پاداش متقیان و نعمت های الهی بر آنان در رستاخیز).

ربط و مناسبت: بعد از توضیح برپایی رستاخیز، و عذاب حتمی ای که کافران را در بر می گیرد و سختیها و توهینهای که می بینید، خداوند حال مؤمن و پاداش ویژه ای که نصیبش می شود را خاطر نشان ساخت.

ترجمه آیات (۱۷-۲۸):

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) فَكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينَ (۲۱) وَأَمَدَدْنَا لَهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا نَعُو فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (۲۴) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿فُكِهِينَ﴾: متلذذ، مرفه و مسرور.
- ﴿سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ﴾: تختهای یکسان کنارهم.
- ﴿زَوَّجْنَاهُمْ﴾: جفت و همدم گردانیدیم.
- ﴿بِحُورٍ عِينٍ﴾: با زیبا چشمان سفید پوست بهشتی.

- ﴿مَا أَلْتَهُمْ﴾: از پاداش پدران چیزی را کم نمی‌کنیم.
- ﴿رَهْمِينَ﴾: نزد خدا گرو است.
- ﴿يَتَنَزَّعُونَ﴾: از یکدیگر می‌گیرند.
- ﴿كَأْسًا﴾: شراب یا جام شراب را.
- ﴿لَا لَعُو فِيهَا وَلَا تَأْنِيمُ﴾: هنگام نوشیدن آن بیهوده نمی‌گویند و حرکت موجب گناه انجام نمی‌دهند.

کلمه «لغو» در قرآن به (سه) معنی آمده است:

۱. به معنی «سوگند دروغ که سوگند خوار بدان قصد نکند و آنرا راست داند» در سوره بقره آیه ۲۲۵ آمده است.
۲. به معنی «باطل» در سوره مؤمنون آیه ۳ آمده است.
۳. به معنی «سوگند خوردن بر سر سبکی» در سوره مریم آیه ۶۲ آمده است.

- ﴿لَوْ لَوْ مَكْنُونٌ﴾: مروارید نهان در صدف.

- ﴿مُشْفِقِينَ﴾: ترسان از عاقبت.

ترجمه:

- بی گمان پرهیزگاران در باغها و ناز و نعمت خواهند بود. (۱۷)
- درحالیکه از آنچه پروردگارشان به آنان داده است شاد و خوشحالند، و پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است. (۱۸)
- به پاداش آن چه کرده اید گوارا بخورید و بیاشامید. (۱۹)
- بر تخت های ردیف شده تکیه زده اند و حوران درشت چشم را به همسری آنان درمی آوریم. (۲۰)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- و کسانی که خودشان ایمان آورده و فرزندانشان نیز در ایمان آوردن از آنان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از عملشان چیزی نمی گاهیم. هر شخص در گرو کارهایی است که کرده است. (۲۱)
- و با میوه و گوشتی که اشتهای می کنند آنان را مدد می رسانیم. (۲۲)
- در آنجا جامی را از دست هم دیگر می گیرند که در آن هیچ بیهودگی و گناهی نیست. (۲۳)
- و نوجوانانی برای (خدمت) آنان است که بر گرد آنان آمد و رفت می کنند، گویی آنان مروارید نهفته اند. (۲۴)
- و پرسش کنان روی به هم دیگر می کنند. (۲۵)
- می گویند: ما پیش از این در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک بودیم. (۲۶)
- پس الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب آتش حفظ کرد. (۲۷)
- همانا ما از پیش او را به فریاد می خواندیم بی گمان او نیکوکار مهربان است. (۲۸)

تفسیر مختصر آیات (۱۷-۲۸):

- ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ﴾ [طور: ۱۷]: به راستی کسانی که به خاطر پروردگارشان با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی اش پرهیزکاری نموده اند در بهشت ها و نعمتهای زیادی هستند که پایان نمی یابد.
- ﴿فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ [طور: ۱۸]: از خوردنی ها و نوشیدنی ها و نکاح های خوشایند که الله به آنها عطا کرده بهره مند می شوند، و پروردگارشان سبحانه آنها را از عذاب جهنم محافظت کرده

تفسیر عون المنان (۲۹)

است؛ پس به سبب دستیابی به مطلوب خویش از خوشیها و محافظت شدن از چیزی که از آن می ترسیدند رستگار شده اند.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [طور: ۱۹]: و به آنها گفته می

شود: به پاداش اعمال خوبتان در دنیا، از آنچه که نفستان می خواهد گوارا بخورید، و از هیچ آسیب و آزاری بر اثر آنچه می خورید یا می نوشید نترسید.

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ [طور: ۲۰]: بر

تختهایی آراسته که در کنار هم به ردیف قرار گرفته اند تکیه زده اند، و زنانی سفید و درشت چشم را به ازدواج آنها درآورده ایم.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا

أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [طور: ۲۱]: و

کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان در ایمان از آنها پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنها ملحق میکنیم تا چشمانشان به آنها روشن گردد، هر چند اعمالشان را کسب نکرده باشند، و ذره ای از پاداش اعمالشان نمی کاهیم، هر انسانی در گرو عمل بدی است که مرتکب شده و ذره ای از اعمالش را دیگری به جای او به دوش نمی کشد.

﴿وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾ [طور: ۲۲]: و این بهشتیان را با

میوه های گوناگون، و به هر نوع گوشتی که بخواهند کمک می کنیم.

﴿يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا نَعُو فِيهَا وَلَا نَأْتِيهِمْ﴾ [طور: ۲۳]: در بهشت جامی

را از یکدیگر می گیرند که نوشیدن آن مانند آنچه را در دنیا منجر به سخن باطل و گناه به سبب مستی می شد در پی ندارد.

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾ [طور: ۲۴]: و

پسرانی که برای خدمت آنها مطیع شده اند بر گردشان می گردند که در درخشندگی و سفیدی پوست شان گویی مروارید حفاظت شده در صدف هایشان هستند.

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ [طور: ۲۵]: و برخی از بهشتیان به

برخی دیگر روی می آورند، و از حال یکدیگر در دنیا می پرسند.

﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُسْفِقِينَ﴾ [طور: ۲۶]: آنگاه به آنها پاسخ می

دهند: به راستی که ما در دنیا میان خانواده خویش از عذاب الله می ترسیدیم.

﴿فَمَنْ أَلَّهَ عَلَيْهِمْ وَعَقَابًا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ [طور: ۲۷]: پس الله با هدایت

به اسلام بر ما منت بخشید، و ما را از عذاب بی نهایت سوزان نجات داد.

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾ [طور: ۲۸]: به راستی که

ما در زندگی دنیای خویش او را عبادت میکردیم، و از او می خواستیم که ما را در برابر آتش جهنم محافظت کند، و به تحقیق که او در وعده خویش بر بندگانش نیکوکار و راستگو، و نسبت به آنها بسیار مهربان است، و از نیکی و از مظاهر رحمت او تعالی این است که ما را به ایمان هدایت و وارد بهشت کرد، و از جهنم دور گرداند.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۷-۲۸):

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ * فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ

عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾: الله عزوجل پس از بیان تکذیب کنندگان، پاداش های

(۱) المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پرهیزگاران را بیان کرد تا تشویق و تهدید را کنار یکدیگر بیاورد و انسان میان بیم و امید قرار داشته باشد.^۱

آیه دلالت دارد بر اینکه نجات آنان از عذاب جهنم، عدالت است؛ زیرا اعمال موجب عذاب را مرتکب نشده اند، اما نعمت هایی که به آنان بخشیده است احسان و بخششی از جانب الله تعالی بر آنان است.^۲

﴿مُتَكِنِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾: الله عزوجل تخت

ها را کنار هم چیده شده توصیف کرد تا بر کثرت و نظم و ترتیب نیکو و اجتماع و شادمانی بهشتیان به سبب معاشرت نیکو و مهربانی آنان به یکدیگر اشاره کند.^۳

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا

أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾: یعنی خداوند

متعال درجه فرزندان را در بهشت به درجه پدران ارتقا می دهد؛ اگرچه اعمالشان به اعمال پدرانشان نرسد و از اعمال پدران چیزی کاسته نمی شود و خداوند آنها را در جایی قرار می دهد که پدران مستحق آن هستند و به عبارتی درجه پایین تر را به بالاتر ارتقا داده تا همه را در درجه بالاتر با یکدیگر جمع گرداند و در کنار یکدیگر از نعمت های بهشتی بهره مند سازد.

ثوری از عمروبن مره از سعیدبن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنه - نقل می کند که فرمود: «خداوند نوادگان و فرزندان مؤمن را به درجه وی ارتقا می

(۱) تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۴.

(۲) التحریر والتنویر: (۴۶/۲۷).

(۳) تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

دهد. هر چند که در عمل کمتر باشند تا چشمش به دیدن آنها روشن گردد»، سپس آیه فوق را تلاوت نمود.^۱

ابن ابی حاتم^۲ از ابن عباس در این آیه نقل کرده است که فرمود: «اینان فرزندان فرد مؤمن هستند که بر ایمان مرده اند، اگر منازلشان از منازل پدرانشان پایین تر باشد به آنها می پیوندند و از اعمال هیچ کدامشان چیزی کم نمی شود».

طبرانی از سعیدبن جبیر روایت می کند که فرمود: از ابن عباس، که گمان می کنم از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت می کرد، شنیدم که فرمودند: «وقتی مؤمن وارد بهشت می شود، از احوال والدین و همسر و فرزندانش جويا می شود. به او خبر می دهند که آنها به درجه تو نرسیده اند. می گوید: خداوندا! من برای خودم و آنها عمل نموده ام. دستور داده می شود آنها را به او برسانند» و ابن عباس آیه: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ...﴾ [الطور: ۲۱]. را تلاوت نمود.

عوفی از ابن عباس در این آیه روایت کرده است که فرمود: خداوند می فرماید: «اگر فرزندان ایمان آورده و به اوامر گردن نهند، من آنها را در بهشت به پدران ملحق می سازم، و فرزندان کوچکشان نیز به آنان ملحق می شوند». این تفسیر، یکی از اقوال علما در معنای «الذریه» است که آیا فقط شامل فرزندان کوچک قبل از بلوغ می شود یا اینکه کوچک و بزرگ را در برمی گیرد؟ چنانکه می فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ﴾ [الأنعام: ۸۴].

(۱) ابن جریر و ابن ابی حاتم در تفسیرشان چنین روایت کرده اند. [یعنی: موقوف بر ابن عباس]. و بنابر در مسندش و ابن مردویه در تفسیرش از حدیث قیس بن الربیع از عمرو از سعید از ابن عباس مرفوعاً روایت نموده اند. هر چند روایت وقف صحیح تر است.

(۲) از حدیث لیث از حبیب بن ابی ثابت از سعیدبن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما -.

﴿ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾ [الإسراء: ۳].

به این ترتیب ذریه شامل کبار و صغار شده است. واحدی نیز همین قول را اختیار نموده است (والله اعلم).

و ابن جزى گفته: مفهوم آیه در این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «إن الله يرفع ذرية المؤمن في درجته في الجنة، وإن كانوا دونه في العمل لتقر بهم عينه» موقوفاً صحیح است.^۱

این امر، نوعی بخشش به فرزندان به سبب پدران شان است... اگر سوال شود: چرا ایمان به صورت نکره بیان شد؟ پاسخ چنین است: آنان به سبب ایمان به درجه‌ی پدران شان نرسیده اند بلکه به سبب اکرام الله به پدران شان به آنان ملحق شده اند. ایمان ضعیف و درجه‌ی بالای فرزندان منظور است، چه رسد به این که ایمان بزرگی داشته باشند؟ ﴿وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾ یعنی: از پاداش اعمال شان نمی‌کاهیم بلکه پاداش آنان را به صورت کامل می‌دهیم.^۲

جماعتی از سلف صالح گفته اند که: در انجام حسنات، نوری در قلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/۲۱): هرکس درگروکارهایی است که کرده است).

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: در انجام حسنات، نوری در قلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود.^۳

(۱) بزار، ص: ۲۲۱.

(۲) التسهیل: (۳۶۷/۲).

(۳) أمراض القلوب وشفأؤها.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَنُونٌ﴾: این نوجوانان

جاودان و همیشگی هستند، پیر نمی‌شوند و تغییر نمی‌کنند و سن آن‌ها بالا نمی‌رود، با کوزه‌ها و آب‌ریزها و جام‌های شراب‌گوارا که هیچ بیماری و آفتی ندارد بر گرد آنان می‌گردند...

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾: یعنی به یکدیگر روی کرده از

کردار و احوال شان در دنیا پرسیدند: ^۱ ﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾*

﴿فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾: یعنی: ترسان و لرزان بودیم و بر اثر این

ترس، گناهان را ترک کردیم و عیوب مان را اصلاح گردانیدیم.^۲

بیان می‌کند که اِشْفَاق - یعنی ترس شدید از عذاب الله در دنیا - سبب نجات از آن در آخرت است؛ مفهوم مخالف این مطلب آن است که هرکس از عذاب الله در دنیا نترسد در آخرت از آن نجات نمی‌یابد.^۳

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: خداوند خطاب به بهشتیان می‌گوید: یا اهل الجنة! ای بهشتیان، آن‌ها پاسخ می‌دهند: لیبک. خداوند می‌فرماید: آیا از من راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم؟ در حالی که انواع نعمت‌ها را در اختیار ما قرار داده‌اید. خداوند می‌فرماید: بهتر از آن را می‌خواهید به شما بدهم؟ آن‌ها می‌گویند: مگر چیز بهتری وجود دارد که شما به ما نداده باشید؟ خداوند می‌فرماید: از این پس من برای همیشه از شما اعلام رضایت می‌کنم. و هیچگاه ناراض نخواهم شد. (بروایت مسلم)

(۱) ابن کثیر: (۴/۲۴۳).

(۲) تیسیرا لکریم الرحمن، ص: ۸۵۱.

(۳) أضواء البیان: (۷/۴۵۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

این اعلام رضایت برای کسانی خواهد بود که در دنیا نفس خویش را مهار نموده و در مصیبت‌ها شکیبیا بوده‌اند و در مقابل قضای الهی، تن به رضا داده بودند. آنان این حقیقت را بخوبی درک کرده بودند که عبودیت و بندگی، چیزی غیر از تسلیم در مقابل دستورات خدا نیست. بنابراین، انواع مشکلات را در راه الله با جان و دل پذیرفتند، تا خوشنودی خدا را بدست آورند. اینک وقت آن رسیده که بهای زحمتهای خویش را دریافت کنند و کلمه زیبائی را که عمری بخاطر آن، در عبادت بسر برده و مصیبت‌ها را تحمل کرده و از عزیزترین کسان خود برای بدست آوردن آن، چشم‌پوشی کرده‌اند، از جانب پروردگار خویش بشنوند.

خداوند نیز این آرزوی قلبی آن‌ها را با این جملات زیبا برآورده می‌سازد: **أَحَلَّ عَلَيَّكُمْ فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا**. با شنیدن اعلام رضایت همیشگی از جانب خداوند، چنان آرامشی به آنان دست می‌دهد که بعد از آن، جائی برای هیچ‌گونه ترس و دلهره باقی نمی‌ماند. ترس از نفاق و ترس از فرجام بد و ترس از عذاب دوزخ و... همگی خاتمه می‌یابند...

﴿فَمَنْ أَلَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾: در مورد تکرار بعضی از آیات

توسط سلف نقل‌های بسیاری وجود دارد، از آن‌ها: عباد بن حمزه رحمه الله گفت: «نزد اسماء در حالی رفتم که او این آیه را قرائت می‌کرد: ﴿فَمَنْ أَلَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ۲۷﴾ [الطور: ۲۷]. ترجمه: «آنگاه الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب آتش حفظ کرد»، و آن [آیه] را می‌خواند و دوباره به آن رجوع می‌کرد، زمان زیادی به نظرم آمد و من به بازار رفتم، و نیازهای خود را [در بازار] برآورده کردم، سپس برگشتم، او را [در حالی دیدم که آن آیه را] می‌خواند و دوباره به آن رجوع می‌کرد».

تفسیر عون المنان (۲۹)

عائشه رضی الله عنها وقتی آیات (۲۷-۲۵) سوره‌ی طور را می خواندند، می گریستند و می گفتند: بر من منت نهاده شد و از عذاب سوزنده نجاتم داد.^۱

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾: تمام مخلوقات موجود در

آسمانها و زمین از الله سبحانه درخواست می کنند، اما رستگاری و نجات فقط با اخلاص در عبادت به دست می آید نه فقط با درخواست و طلب.^۲

دعا آن قدر اهمیت دارد که حتی بهشتیان لحظاتی که در دنیا با دعا سپری کرده اند به یاد می آورند و در مورد آن اوقات به نیکی یاد می کنند.^۳

از جمله نیکی‌های پروردگار تعالی در حق بندگان این است که درهای توبه و بازگشت را برایشان باز گذاشته؛ هر چقدر گناهانشان بسیار و گوناگون باشد.



فوائد آیات (۱۷-۲۸):

۱. بر تقوای او تعالی کوشا بوده تا به بهشت نائل آییم.
۲. از الله عزوجل بسیار بترسیم، آنگونه که الله تعالی در صفت بهشتیان در دنیا خبر داد.
۳. به دلیل رحمت گسترده‌ی الله عزوجل نسبت به مؤمنان، اگر آنها بر دین اسلام بمیرند الله تعالی آنها را همواره با همسر و فرزندشان در بهشت گرد هم می آورد.
۴. پدر و مادر مان را بر انجام اعمال صالحه یاری کنیم، زیرا در منزلت شان با آنان ملحق خواهیم شد.

۱- حال السلف مع القرآن، ص: ۲۴۱.

۲) ابن قیم، التفسیر القیم: (۶۲/۳).

۳- تدبرهای قرآنی، ص: ۱۹۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۵. مهر و محبت پدرا نه نسبت به فرزندان در دنیا فراوان است و در آخرت نیز به همان شیوه است؛ از این رو اگر بر دین اسلام باشند الله تعالی به دل آنها برکت می بخشد و آنها را در بهشت گردهم می آورد.

۵. الله در دنیا به صورت هم زمان به بندگانش ترس و آرامش نمی بخشد. هرکسی در دنیا احساس آرامش کند در آخرت هراسناک می گردد و هرکسی که در دنیا از الله بترسد در آخرت آرامش می یابد؛ به این معنی که هرگاه بنده ای در دنیا از الله بترسد، الله در روز هراسناک آخرت به او آرامش می بخشد



تفسیر و ترجمه آیات (۲۹-۳۴) سوره‌ی طور

«ادامه‌ی پند و اندرز با وجود مکاید و دسیسه‌ها».

مقصد آیات (۲۹-۳۴): «متابعة التذكير والموعظة بالرغم من المكائد»،

(ادامه‌ی پند و اندرز با وجود مکاید و دسیسه‌ها).

سبب نزول آیه ۳۰: ابن جریر از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده

است: هنگامی که قریش در دار ندوه [محل برگزاری جلسات بزرگان مکه که قصی بن کلاب بنا گذاشته بود] در بارهٔ رسول الله - صلی الله علیه وسلم - جلسه گرفته بودند. یکی از آن میان گفت: در بند و زنجیرش کشی و به سیاه چالش اندازید و مدتی منتظر باشید تا مانند زهیر و نابغه دو شاعری که پیش از او این چنین به هلاکت رسیدند مرگش فرا رسد. آنگاه آیه ﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾ در باره نازل شد.^۱

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال بر وقوع عذاب سوگند یاد کرده، و

احوال عذاب دیدگان و نجات یافتگان را توضیح داد، پیامبرش را فرمان داد با پند و اندرز کافران را بیم داده و مؤمنان را مژده دهد، فراخوان الهی را پیش ببرد و دینش را تعمیم بخشد، سپس اتهام کفانت و ارتباط با جن که راه رسیدن به برخی از امور غیبی است را از ایشان نفی نمود.

ترجمه آیات (۲۹-۳۴):

﴿فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ

تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱)

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا

يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴)﴾.

(۱) طبری ۳۲۳۸۰ از ابن اسحاق از عبدالله بن ابونجیح از مجاهد روایت کرده است راوی های آن ثقه اند.

معنی کلمات:

- **﴿رَيْبٌ﴾**: کلمه «ریب» در قرآن به (۳) معنی آمده است:
 ۱. به معنی «گمان» در سوره بقره آیه ۲ آمده است.
 ۲. به معنی «بد اندیشی» در سوره توبه آیه ۱۱۰ آمده است.
 ۳. به معنی «گردش» در سوره طور آیه ۳۰ آمده است.
- **﴿عَذَابَ السَّمُومِ﴾**: آتش جهنم که وارد مسامات می‌شود.
- **﴿هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾**: او تعالی احسان کننده، مهربان و بسیار بخشنده است.

- **﴿رَيْبَ الْمُنُونِ﴾**: حوادث کشنده روزگار.
- **﴿قَوْمَ طَاعُونٍ﴾**: قومی ستیزه‌گر و متجاوز.
- **﴿تَقْوَاهُ﴾**: قرآن را از پیش خود ساخته است.

ترجمه:

- پس پند و اندرز بده که تو به فضل پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی. (۲۹)
- آیا می‌گویند: شاعری است که درباره اش چشم به راه رویداد روزگار هستیم؟. (۳۰)
- بگو: چشم به راه باشید که من نیز با شما چشم به راهم. (۳۱)
- آیا خرده‌هایشان آنان را به این (سخنان) فرمان می‌دهد یا آنان گروهی سرکشند؟! (۳۲)
- آیا می‌گویند: آن را بربافته است؟ (چنین نیست)، بلکه ایمان نمی‌آورند. (۳۳)
- پس اگر راست‌گویند سخنی هم چون آن را بیاورند. (۳۴)

تفسیر مختصر آیات (۲۹-۳۴):

﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾ [طور: ۲۹]: پس ای

رسول با قرآن اندرز بده؛ زیرا تو به سبب ایمان و عقلی که الله به تو ارزانی داشته است نه کاهنی پری خوان که با جنها در ارتباط باشی هستی، و نه دیوانه ای هستی.

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾ [طور: ۳۰]: یا این تکذیب

کنندگان می گویند: محمد رسولی نیست، بلکه شاعری است که انتظار می بریم مرگ او را برباید، تا از او راحت شویم.

﴿قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾ [طور: ۳۱]: ای رسول به

آنها بگو: مرگم را انتظار برید، من نیز عذابی را انتظار میکشم که به سبب اینکه مرا تکذیب کردید به شما می رسد.

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ﴾ [طور: ۳۲]: بلکه آیا

عقل هایشان آنها را به این سخنشان امر میکند که: او کاهن و دیوانه ای است؟! که آنچه را با یکدیگر جمع نمیشوند در یک شخص جمع میکنند، بلکه آنها مردمی متجاوز از حدود هستند، که نه به شرع رجوع میکنند و نه به عقل.

﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [طور: ۳۳]: یا می گویند: محمد این

قرآن را ساخته است، و به او وحی نشده است؟! آن را نساخته است، بلکه آنها از ایمان به آن سر باز می زنند، و می گویند: آن را ساخته است.

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ [طور: ۳۴]: پس اگر در این

ادعای تان که او قرآن را ساخته است راستگو هستید سخنی هر چند ساختگی مانند آن بیاورید.^۱

تفسیر تفصیلی آیات (۲۹-۳۴):

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ﴾: یعنی: آیا عقل‌های

شان آنان را به گفتن این سخن متناقض امر می‌کند، زیرا کاهن بسیار با هوش و زیرک است اما مجنون کسی است که عقل در سر ندارد، چه رسد به این که با هوش و زیرک باشد.^۲

حلم به معنای عقل است... معنای انکار این که عقل‌های شان آنان را به این کار دستور می‌دهد این است که: عقل سالم به چنین کاری دستور نمی‌دهد و اشاره دارد به این که با گفتن این سخن، عقل‌های شان را تباه کردند؛ زیرا عقل به چنین کاری دستور نمی‌دهد؛ گویی عقل ندارند. این تفسیری است که در مورد عقل نداشتن کافر روایت شده است.^۳

﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾:

آیات تحدی در قرآن مجید:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَهُوَ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» [اسراء، ۸۸]. «بگو اگر جن و انس اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند.»

(۱) المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۶.

(۲) فتح القدیر: (۹۹/۵).

(۳) التحریر والتنویر: (۶۴/۲۷).

تفسیر عن المنان (۲۹)

«أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» [طور، ۳۵-۳۳]. «یا می گویند: قرآن را به خدا افترا بسته است؟ ولی آنان ایمان ندارند،

اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.»

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [هود، ۱۳]. «آیا می گویند: «او به دروغ این قرآن را به خدا نسبت داده و ساختگی است؟» بگو: «اگر راست می گویند، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن را بیاورید و تمام کسانی را که می توانید - غیر از خدا - برای این کار دعوت کنید!»

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [یونس، ۳۸]. «آیا آن ها می گویند: «او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟» بگو: «اگر راست می گویند، یک سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا هر کس را می توانید (به یاری) طلبید!»

«وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» [بقره، ۲۴-۲۳]. «و اگر درباره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم، شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - فراخوانید، اگر راست می گویند. پس اگر چنین نکردید - که نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، (بدن های مردم (گنه کار) و سنگ ها (بت ها) است و برای کافران آماده شده است!»

یک امر بر تحدی ذکر شده در هر پنج آیه صادق است و آن، آوردن «همانند» قرآن یا «همانند» ده سوره از قرآن یا «همانند» یک سوره از قرآن مجید است:

۱. «يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» [اسراء، ۸۸].

۲. «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» [طور، ۳۴-۳۳].

۳. «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ» [هود، ۱۳].

۴. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» [یونس، ۳۸].

۵. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» [بقره، ۲۴-۲۳].

پرسشی از ملحدین: کجای این پنج آیه آمده است که هر متن عربی ملحدانه و مشرکانه ... می تواند قرآن باشد؟!

نتیجه: برای اینکه بهتر با قرآن آشنا شویم، باید ویژگی های قرآن را بشناسیم. اگر متنی تمام این ویژگی ها را داشت، «همانند» قرآن است؛ برخلاف هر متن عربی کفرآلودی که ملحدین با جهالت تمام، آن را «همانند» قرآن می دانند.

در اینجا، برای آشنایی بهتر با وجوه تحدی در قرآن مجید، به تحدی آن مبنی بر آوردن دو مفهوم از مجموع ده ها هزار مفهوم آن اشاره می کنیم که اگر تمام جن و انس جمع شوند و بخواهند متنی حقیقی را فقط بر اساس این دو مفهوم ارائه دهند، نمی توانند؛ حال، ده ها هزار مفهومش بماند!!!

مفهوم اول: توحید در قرآن

این متنی که قرار است همانند قرآن باشد، باید تمام ابعاد و جوانب توحید قرآنی را در «ظاهر و باطن» داشته باشد.

که جوانب توحید عبارت اند از: ۱- توحید در الوهیت؛ ۲- توحید در ربوبیت؛ ۳- توحید در اسماء الحسنی.

و در تمام ابعاد:

- توحید ذاتی به معنای «یگانگی، واحد بودن و ثانی نداشتن» [زمر، ۴؛ شوری، ۱۱؛ اخلاص، ۴؛ مائده، ۷۳]؛

- توحید ذاتی به معنای «احدیت، یکتایی، بساطت و جزء نداشتن» [اخلاص،

؛۱]

- توحید صفاتی [شوری، ۱۱]؛
- توحید افعالی با همه جلوه‌هایش؛ یعنی:
- توحید در خالقیت [انعام، ۷۳ و ۱۰۲؛ رعد، ۱۶؛ فاطر، ۳]؛
- توحید در ربوبیت [فاتحه، ۲؛ انعام، ۱۶۴؛ صافات ۱۸۲]؛
- توحید در حاکمیت [انعام، ۵۷؛ یوسف، ۴۰ و ۶۷؛ قصص، ۷۰ و ۸۸]؛
- توحید در مالکیت [بقره، ۱۰۷؛ مائده، ۱۸ و ۱۵۸؛ توبه، ۱۱۶]؛
- توحید در رازقیت [یونس، ۳۱؛ هود، ۶؛ نمل، ۶۴]؛
- توحید در ولایت [بقره، ۱۰۷؛ انعام، ۵۱ و ۷۰؛ عنکبوت، ۲۲]؛
- توحید در شفاعت [بقره، ۲۵۵؛ انعام، ۵۱ و ۷۰؛ انبیاء، ۲۸]؛
- توحید عملی با صورت‌ها و وجوهش؛ یعنی:
- توحید در عبادت [فاتحه، ۵؛ بقره، ۸۳؛ آل عمران، ۶۴؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۵۶]؛
- توحید در حمد [جاثیه، ۳۵]؛
- توحید در دعا [یونس، ۱۰۶؛ فاطر، ۱۳]؛
- توحید در استعانت [حمد، ۵]؛
- توحید در اطاعت [انعام، ۱۲۱].

...و

خوب! اگر تمام انس و جن با همدیگر جمع شوند و فقط با توجه به همین کلمه «توحید»، متنی را بنویسند، آیا می‌توانند؟! به الله قسم، نمی‌توانند! هزاران کلمه در قرآن داریم که مانند «توحید»، وسیع و جامع و کامل است که فقط الله متعال می‌تواند کتاب دیگری را با این گستره معنایی بیاورد؛ کلماتی مانند: «تقوا»، «ایمان»، «اسلام»، «احسان» و...

مفهوم دوم: هدایت در قرآن

متنی که قرار است آورده شود، باید قابلیت هدایت افراد زیر را داشته باشد؛ زیرا متن قرآن برای آن‌ها هدایتگر است.

١. متقين:

- «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» [بقره، ٢].
 - «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» [آل عمران، ١٣٨].

٢. محسنين:

- «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» [لقمان، ٢].
 - «هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» [لقمان، ٣].

٣. مؤمنين:

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» [يونس، ٩].
 - «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» [نساء، ١٧٥].

٤. مسلمين:

- «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» [نحل، ٨٩].
 - «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» [نحل، ١٠٢].

٥. نمازگزاران و زکات دهنندگان و اهل یقین:

- «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» [لقمان، ٤].

- «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [لقمان، ٥].

٦. مجاهدان:

- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [عنكبوت، ٤٩].

و هزاران مورد دیگر...

اگر متنی باعث گمراهی آن‌ها شود، دیگر مانند قرآن نیست؛ بلکه ضد قرآن و مغایر با مسیر هدایت قرآنی است.

در این مقال، به ذکر این دو مفهوم اکتفا می‌شود و برای هزاران مفهوم دیگر، شما را به خواندن قرآن مجید توصیه می‌کنیم که به دو نکته برسید:

۱. قرآن معجزه الهی پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛
۲. ملحدین، دروغگو و نادان‌ترین افراد نسبت به آیین الهی و قرآن مجید هستند.

نتیجه:

در تحدی با مقوله‌های هدایت، توحید و...، زبان، از کمترین اهمیت برخوردار است و این شاکله و نحوه بیان آن مقوله‌ها است که در اولویت قرار دارند. این امر در پیوندی ناگسستنی با تحدی قرآن و البته با کمترین تفکر و تأمل نیز، قابل فهم است. شاهد ما، تورات و انجیل است که به زبان عربی نیستند، بلکه به زبان عبری می‌باشند؛ اما هدایت و نور هستند.

زبان یکی از صدها ویژگی قرآن است که باید در «همانند» آن گنج‌انیده شود؛ اما آن «همانند»، سوای عربی بودن، باید از نظر محتوا و نیز تمام وجوه باطنی، همچون قرآن باشد؛ چون الله تعالی فرموده است: «همانند قرآن». این همانندی، شامل تمام ابعاد ظاهری و باطنی می‌شود.

هدایت‌گری تورات به زبان عبری نشان می‌دهد که زبان، کمترین جایگاه را در تحدی دارد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» [مائده، ۴۴]. «ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی است، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند بنابر آن برای

تفسیر عون المنان (۲۹)

یهود حکم کردند و نیز خداشناسان و دانشمندان که به حفظ کتاب الله (متعال) مأمور بودند و بر آن گواهی دادند؛ پس، از مردم مترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید و هر که بر وفق آیتی که الله (متعال) نازل کرده است حکم نکند، کافر است.»

هدایتگری انجیل به زبان عبری، تأیید دیگری بر دلالت تحدی بر اصل هدایتگری و ذکر مفاهیم توحید، تقوا، ایمان، اسلام، احسان و... است. از این رو، وسعت تحدی در وجوه دیگری غیر از زبان نمایان می‌شود. در آیه ۴۶ سوره مائده می‌خوانیم:

«وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» «و از پی آن‌ها، عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق‌کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده بودیم و انجیل را که تصدیق‌کننده تورات پیش از او بود به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی بود و برای پرهیزگاران هدایت و موعظه‌ای.»

برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌های قرآن، نام‌های قرآن را که از ویژگی‌های قرآن استخراج شده است، به صورت دسته‌بندی شده با توجه به تحقیقات دانشمندان علوم قرآنی می‌آوریم. قرآن مجید نام‌هایی منطبق بر محتوای خود دارد که چنانچه، کسی می‌خواهد همانند آن را بیاورد، باید این ویژگی‌ها را نیز در نظر بگیرد؛ چون تمامی این نام‌ها در محتوا و ویژگی‌های قرآن مجید وجود دارد. مفسر بزرگ قرن ششم، جمال‌الدین ابوالفتوح رازی، در مقدمه تفسیر خود، ۴۳ نام برای قرآن آورده است. (ابوالفتوح رازی، الروض الجنان و روح الجنان، ج ۱، مقدمه، ص ۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

بدرالدین زرکشی نقل می‌کند: «حرفی کتابی در این زمینه نوشته و بیش از نود اسم یا وصف برای قرآن یادآور شده است.» (محمدهادی معرفت، علوم قرآنی، ص ۱۰۶).

فیروزآبادی در «بصائر ذوی التمییز» ادعا می‌کند که برای قرآن صد اسم در قرآن کریم آمده است. از این میان، او ۹۴ اسم را ذکر می‌کند. (بصائر ذوی التمییز فی لطائف الكتاب العزیز، جلد ۱، صص ۹۶-۸۸).

توجه: عربی بودن، تنها یکی از این ویژگی‌ها و نام‌های صدگانه است که در بند ۴۶ آمده است: (فرهنگ‌نامه علوم قرآن، ج ۱، ص ۸۲۶).

۱. آیات [بقره، ۲۵۲].
۲. آثاره [احقاف، ۴].
۳. احسن الحدیث [زمر، ۲۳].
۴. امام [اسراء، ۷۱].
۵. امر [طلاق، ۵].
۶. انزال [نساء، ۱۷۴].
۷. ایمان [آل عمران، ۱۹۳].
۸. بالغه [قمر، ۵].
۹. برهان [نساء، ۱۷۴].
۱۰. بشری^۱ [نمل، ۲].
۱۱. بشیر [فصلت، ۳-۴].
۱۲. بصائر [جاثیه، ۲۰].
۱۳. بلاغ [ابراهیم، ۵۲].
۱۴. بیان [آل عمران، ۱۳۸].
۱۵. بیّنات [عنکبوت، ۴۹].
۱۶. بیّنه [انعام، ۱۵۷].



١٧. تبيان [نحل، ٨٩].
١٨. تبصره [ق، ٨].
١٩. تذكره [مزمل، ١٩؛ الحاقه، ٤٨].
٢٠. تصديق [يونس، ٣٧].
٢١. تفسير [فرقان، ٣٣].
٢٢. تفصيل [انعام، ١٥٤؛ اعراف، ١٤٥].
٢٣. تنزيل [اسراء، ١٠٦؛ انسان، ٢٣؛ شعراء، ١٩٢].
٢٤. ثقيل [مزمل، ٥].
٢٥. جبل [آل عمران، ١٠٣].
٢٦. حجّة [انعام، ١٤٩].
٢٧. حديث [طور، ٣٤؛ نجم، ٦٠-٥٩؛ كهف، ٦؛ زمر، ٢٣].
٢٨. حقّ [الحاقه، ٥١].
٢٩. حكم [رعد، ٣٧].
٣٠. حكمت [احزاب، ٣٤].
٣١. حكيم [آل عمران، ٥٨].
٣٢. جبل [آل عمران، ١٠٣].
٣٣. خير [نحل، ٣٠].
٣٤. ذكر [قمر، ١٧؛ فصلت، ٤١].
٣٥. ذكرى [هود، ١٢٠].
٣٦. رحمه [نمل، ٧٧].
٣٧. رسالّة [مائده، ٦٧].
٣٨. روح [شورى، ٥٢].
٣٩. سراج [احزاب، ٤٦].
٤٠. شفاء [فصلت، ٤٤].



٤١. صُحُف [عبس، ١٣].
٤٢. صدق [زمر، ٣٣].
٤٣. صراط مستقيم [حمد، ٦].
٤٤. عَجَب [جن، ١].
٤٥. عدل [انعام، ١١٥].
٤٦. عربى [زمر، ٢٨].
٤٧. العروة الوثقى [بقره، ٢٥٦؛ لقمان، ٢٢].
٤٨. عزيز [فصلت، ٤١].
٤٩. عصمت [آل عمران، ١٠٣].
٥٠. عظيم [حجر، ٨٧].
٥١. علم [رعد، ٣٧].
٥٢. علىّ [زخرف، ٤].
٥٣. غيب [بقره، ٣].
٥٤. فرقان [آل عمران، ٣٤؛ انفال، ٢٩؛ فرقان، ١].
٥٥. فصل [طارق، ١٣].
٥٦. فضل [يونس، ٥٨].
٥٧. قرآن [قيامه، ١٨-١٧].
٥٨. قسط [مائده، ٤٢].
٥٩. قصص [يوسف، ٣].
٦٠. قول [قصص، ٥١].
٦١. قيل [نساء، ١٢٢].
٦٢. قيم [كهف، ٢-١].
٦٣. قيمه [بينه، ٣].
٦٤. كتاب [نساء، ٢٩؛ فاطر، ١٠٥؛ بقره، ٢].



٦٥. كريم [واقعه، ٧٧].
٦٦. كلام [توبه، ٦].
٦٧. كلمات [لقمان، ٢٧].
٦٨. كلمه [انعام، ١١٥].
٦٩. كوثر [كوثر، ١].
٧٠. ماء [مومنون، ١٨].
٧١. مبارك [انبياء، ٥٠].
٧٢. مبشّر [كهف، ٢].
٧٣. مبين [يوسف، ١].
٧٤. متشابه [زمر، ٢٣].
٧٥. متلّو [بقره، ١٢١].
٧٦. مثانى [زمر، ٢٣].
٧٧. مثبت [هود، ١٢٠].
٧٨. متل [ابراهيم، ٢٤].
٧٩. مجيد [ق، ١؛ فرقان، ٤٨؛ لقمان، ١٠].
٨٠. محكمه [محمد، ٢٠].
٨١. مرتل [مزمل، ٤].
٨٢. مرفوع [عبس، ١٤].
٨٣. مسطور [طور، ٢].
٨٤. مصدق [انعام، ٩٢].
٨٥. مطهر [عبس، ١٤].
٨٦. مفصّل [انعام، ١٤].
٨٧. مقروء [اسراء، ١٠٦].
٨٨. مكرم [عبس، ١٣].

۸۹. منزل [انعام، ۱۱۴].

۹۰. منیر [احزاب، ۴۶].

۹۱. موعظه [یونس، ۵۷].

۹۲. مهیمن [مائده، ۴۸].

۹۳. نبأ [نبأ، ۲-۱].

۹۴. نذیر [فصلت، ۴].

۹۵. نجوم [واقعه، ۷۵].

۹۶. نعمت [ضحی، ۱۱].

۹۷. نور [اعراف، ۱۵۷].

۹۸. وحی [انبیاء، ۴۵].

۹۹. هادی [جن، ۲-۱].

۱۰۰. هُدَى [البقره، ۲].

برای فهم دقیق این نام‌ها، به آیات مربوط و واژه‌نامه‌های عربی و فرهنگ‌های جامع قرآنی، مراجعه و مفهوم آن‌ها را جستجو و مطالعه کنید.

حال اگر راست می‌گویید، یک سوره با این ویژگی‌ها بیاورید!

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾: ﴿إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ یعنی:

اگر طبق ادعای آنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخن را از جانب خود ساخته باشد؛ یعنی: اگر سخنی مانند قرآن نیاوردند دروغگو هستند. این عبارت آنان را تحریک می‌کند تا کلامی مانند قرآن بیاورند؛ تا عدم توانایی آنان بر انجام این کار، بر دروغگویی شان دلالت کند.^۱

عرف و عادت تقاضا می‌کرد که یکی از افراد قوم کلامی را بیاورد که همگی نتوانستند بیاورند، خردمند به انجام کاری که بدان علم ندارد نمی‌پردازد و از علم

(۱) التحریر والتنویر: (۶۴/۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

آنان به این امر لازم می آمد که بر آوردن مثل آنچه پیامبر صل الله علیه وسلم آورده است توانایی داشته باشند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم از نظر فصاحت و سرزمین و نسب مانند خودشان بود و حتی برخی از آنان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم مهارت بیشتری در نوشتن و شعر و همنشینی با علما و ایراد سخنرانی و مقاله و سایر موارد داشتند؛ بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم جز به تأیید الهی نمی توانست کلامی بیاورد که آنان از آوردن مثل آن ناتوان باشند. این گونه تکذیب شان ثابت شد.^۱

قرآن کریم مشتمل بر اعجازهای بسیاری غیر از آنچه در کتاب های نازل شده مشترک هستند، می باشد و آن معجزه ای بزرگ و حجت و برهان کامل و ماندگار خداوند است که به وسیله آن پیامبرش صلی الله علیه وسلم و یارانش را تا روز قیامت تأیید می نماید بر آنچه شیخین از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند که فرمودند: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ - وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحِيًّا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۲ «به هر یک از پیامبران، معجزه ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده، وحی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم». از جمله صورت های اعجاز قرآن حُسن تألیف و فصاحت و بلاغت اعلای آن است که الله به وسیله آن انسان ها و اجنه را به مبارزه می طلبد بر اینکه مانند آن یا قسمتی از آن را در سه حالتی که ذکر می نماید، بیاورند. الله آن ها را به مبارزه فرا می خواند که اگر می توانند مانند آن را بیاورند، پس درمانده شدند و نتوانستند. می فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ

(۱) نظم الدرر: (۲۶/۱۹)

(۲) صحیح البخاری برقم (۴۹۸۱)، و مسلم برقم (۱۵۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

(۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) ﴿ [الطور: ۳۳ - ۳۴]. و الله عزوجل ناتوانی و عجز آن ها را از آن بیان می کند: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)﴾ [الإسراء: ۸۸].



فوائد آیات (۲۹-۳۴):

۱. الله متعال به پیامبرش - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمان می دهد به همه مردم اعم از مسلمان و کافر پند و اندرز بدهد تا حجت خدا بر ستمگران اقامه شود، و توفیق یافتگان به سبب اندرز او هدایت شوند. و به پیامبر فرمان می دهد که به گفته های تکذیب کنندگان و اذیت و آزار و سخنانی که به وسیله آن مردم را از اطاعت پیامبر باز می دارند توجه نکند. آن ها سخنانی درباره پیامبر می گویند که خودشان می دانند او دورترین مردم از این چیزهاست. بنابراین، هر نقصی را که مشرکین پیامبر را بدان متهم می نمایند از او نفی نمود.
۲. کاهن کسی است که جنی نزد او می آید و از خبرهای غیبی به او می رساند و یک سخن راست را با صد دروغ در می آمیزد.
۳. الله عزوجل به آنها می گوید که همانند آن را بیاورید، آن گاه مخالفت شما درست خواهد بود، وگرنه به صداقت و راست بودن آن اقرار کنید، پس اگر شما وهمه انسان ها و جن ها جمع شوند نخواهند توانست همانند قرآن را بیاورید. بنابراین، درمیان دو چیز قرار دارید یا به آن ایمان می آورید و به رهنمود آن اقتدا می کنید و یا دشمنی می ورزید و از باطلی که از بطلان آن آگاه هستید پیروی می نمایید.

۴. معبود به حق تنها خداوند است که عبادت سزاوار هیچ کسی جز او نیست.

۵. الله دانای پنهان و پیداست و او هیچ کسی را از غیب آگاه نمی کند مگر پیامبری را، که به آن چه بخواهد او را آگاه می نماید. پس اگر محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - که برترین پیامبران و داناترین و پیشوای آنان است و به توحید خداوند و وعید الهی و دیگر اخبار راستین خبر داده، با این حال چیزی جز آنچه خداوند به او آموخته است نمی داند، و تکذیب کنندگان اهل ضلالت و سرکشی و جهالت باشند، کدام یک از این دو مُخبر سزاوار آن است که خبرش قبول گردد؟!.

۶. پاک و منزّه است الله از آنچه شرک می ورزند. پس او هیچ شریکی در فرمانروایی ندارد، و هیچ شریکی در یگانگی و عبادت ندارد.

۷. باطل بودن پرستش معبودهای غیر از الله و بیان فساد آن با دلایل قطعی گردید. و آن چه مشرکان بر آن هستند باطل می باشد و کسی که سزاوار است که پرستش گردد و برایش نماز گزارده شود و سجده برده شود و دعای عبادت و دعای خواستن خاص او باشد خداوند است که معبود به حق است و اسماء و صفات او کامل هستند، و صفت های نیکوی زیادی دارد و کارهای زیبای زیادی انجام داده است.

۸. الله دارای شکوه و بزرگی و قدرتی است که شکست نمی خورد، یگانه و یکتاست و آن قدر والا است که برای رفع نیازها به او روی آورده می شود. پس بزرگ و ستوده و بزرگوار است خداوند قادر و دانا.

۹. قرآن کریم مشتمل بر اعجازهای بسیاری غیر از آنچه در کتاب های نازل شده مشترک هستند، می باشد و آن معجزه ای بزرگ و حجت و برهان کامل و ماندگار خداوند است که به وسیله آن پیامبرش صلی الله علیه وسلم و

یارانش را تا روز قیامت تأیید می نماید بر آنچه شیخین از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند که فرمودند: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۱ «به هر یک از پیامبران، معجزه ای عطا شده است که مردم به آن، ایمان بیاورند. و آنچه به من عنایت شده، وحی است که خداوند بسوی من فرستاده است. پس امیدوارم که روز قیامت، از سایر پیامبران، پیروان بیشتری داشته باشم».

۱۰. از جمله صورت های اعجاز قرآن حُسن تألیف و فصاحت و بلاغت اعلای آن است که خداوند به وسیله آن انسان ها و اجنه را به مبارزه می طلبد بر اینکه مانند آن یا قسمتی از آن را در سه حالتی که ذکر می نماید، بیاورند. خداوند آن ها را به مبارزه فرا می خواند که اگر می توانند مانند آن را بیاورند، پس درمانده شدند و نتوانستند.

۱۱. دلیل اعجاز قرآن این است که این کلام در مدت بیشتر از ۲۰ سال در حالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است که از فصیح ترین مردمان و خوش کلام ترین آنان و در عین حال بلیغ ترین و سخندان ترین آن ها درخواست نموده که اگر در معجزه بودن آن شک دارند، همانند آن را بیاورند.

۱۲. حدیث در لغت عبارتست از هر آنچه که ضد قدیم باشد. و عبارتست از: هر کلامی که بوسیله ی آن سخن گفته شود و نقل گردد و به انسان ابلاغ شود. قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء ۸۷).

یعنی: و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟ و می فرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (طور ۳۴). یعنی: اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.

^۱- صحیح البخاری برقم (۴۹۸۱)، و مسلم برقم (۱۵۲).

تفسیر و ترجمه آیات (۳۵-۴۳) سوره ی طور
«اثبات آفریننده و یگانگی اش به دلایل انفسی و آفاقی».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۲۵-۴۳): «إثبات الخالق وتوحيده بالأنفس والآفاق»، (اثبات آفریننده و یگانگی اش به دلایل انفسی و آفاقی).

ربط و مناسبت: بعد از آنکه الله عزوجل بر مزاعم مشرکان که محمد کاهن یا شعر یا دیوانه است تردید نمود، دلایل انفسی و آفاقی بر صدق ایشان ایراد کرد.

ترجمه آیات (۲۵-۴۳):

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيِّرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳)﴾

معنی کلمات:

- ﴿خَزَائِنُ رَبِّكَ﴾: خزانة‌های رزق و رحمت یا مقدرات خدایت.
- ﴿الْمُسَيِّرُونَ﴾: آنها صاحبان قدرت و سیطره‌اند.
- ﴿لَهُمْ سُلْمٌ﴾: نردبانی دارند که با آن به آسمان می‌روند.
- ﴿مَنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾: از پرداخت غرامت در رنجند.
- ﴿هُمْ الْمَكِيدُونَ﴾: جزای حيله و مکر خود را می‌یابند.

ترجمه:

- آیا ایشان بی آفریدگار آفریده شده‌اند، یا این که خودشان آفریدگارند؟! (۳۵)

- آیا آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ (نه) بلکه آنان یقین نمی‌کنند. (۳۶)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- آیا خزانه های پروردگارت نزد آنان است یا آنان چیره هستند؟. (۳۷)
- آیا نردبانی دارند که بر (بالای) آن (اسرار را) می شنوند؟ پس باید که شنوندهٔ آنان دلیلی آشکار بیاورد. (۳۸)
- آیا دختران سهم خدایند و پسران سهم شما؟. (۳۹)
- یا اینکه تو از آنان مزدی می خواهی که آنان از تاوان آن گرانبارند؟. (۴۰)
- آیا در نزد خود (علم) غیب دارند که آنان (هرچه بخواهند) می نویسند؟. (۴۱)
- آیا می خواهند نیرنگ بزنند؟ پس کافران به حیلت خود گرفتار می آیند. (۴۲)
- آیا آنان جز خدا معبودی دارند؟ خداوند پاک و منزّه است از آنچه شرک می آورند. (۴۳)

تفسیر مختصر آیات (۳۵-۴۳):

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵]: آیا بدون آفریدگاری آفریده شده اند؟! یا آنها خود آفریدگار خویش هستند؟! نه وجود مخلوق بدون خالق ممکن است، و نه وجود مخلوقی که خلق میکند. پس چرا آفریدگارشان را عبادت نمی کنند؟!

﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ [الطور: ۳۶]: آیا آسمانها و زمین را آنها آفریده اند؟! بلکه یقین ندارند که الله همان آفریدگارشان است؛ زیرا اگر بر این امر یقین داشتند به طور قطع او را یگانه برمی شمردند، و به رسولانش ایمان می آوردند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمْ الْمُسَيْطِرُونَ﴾ [الطور: ۳۷]: آیا گنجینه

های پروردگارت نزد آنها است. چه رزق و روزی که آن را به هرکس بخواهند می بخشند، و چه نبوت که آن را به هرکس بخواهند عطا میکنند و از هرکس بخواهند بازمی دارند؟! آیا آنها بر حسب اراده شان مسلط و متصرف هستند؟!

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الطور: ۳۸]:

آیا آنها نردبانی دارند که با آن به سوی آسمان بالا می روند و در آن به وحی الله گوش فرا میدهند که وحی میکند آنها بر حق هستند؟! پس هر یک از آنها به آن وحی گوش داده است باید حجتی روشن بیاورد که شما را در این امر که ادعا می کنید برحق هستید تصدیق کند.

﴿أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ﴾ [الطور: ۳۹]: آیا دختران که آنها را نمی

پسندید برای او سبحانه، و پسران که آنها را می پسندید برای شما است؟!

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مَّتَّحِلُونَ﴾ [الطور: ۴۰]: ای رسول آیا

در قبال آنچه از جانب پروردگارت بر آنها ابلاغ میکنی مزدی از آنها می خواهی؟ که به سبب این امر به حمل باری خارج از توانشان مکلف هستند.

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾ [الطور: ۴۱]: یا علم غیب دارند و برای

مردم آنچه را از غیبات باخبر می شوند می نویسند و آنها را از هرچه از امور غیبی که بخواهند باخبر می سازند.

﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ﴾ [الطور: ۴۲]: یا این

تکذیب کنندگان می خواهند به تو و دینت نیرنگ بزنند؟! پس به الله اعتماد کن؛ زیرا کسانی که به الله و رسولش کفر ورزیده اند خودشان به نیرنگ گرفتار می شوند، نه تو.

﴿أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الطور: ۴۳]: آیا آنها

معبود برحقى جز الله دارند؟! الله از شریكى كه به او نسبت میدهند منزّه و پاك است. تمام مواردی كه بیان شد هرگز نبوده، و در هیچ حالتی قابل تصور نیست.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۵-۴۳):

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ* أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾: نظام آفرینش و آن چه در آن می باشد، بر وجود آفریننده‌ی والا و توانای آن گواهی می دهد. به آن ها می گوید كه شما وجود دارید و این، حقیقتی است كه انكارش نمی كنید؛ و آسمان ها و زمین نیز وجود دارند. این، امری بدیهی برای عقل هاست كه هر موجودی، ناگزیر علت یا پدیدآورنده ای دارد. این حقیقت را ساربان شتران، در صحرا درك می كند و از همین روست كه می گوید: جای پای شتر، بر وجود شتر دلالت دارد و هر اثری، دلیل بر وجود مؤثر یا عاملی اثرگذار است. پس آسمان دارای برج ها و زمین دارای راه ها، بر وجود آفریدگار دانا و آگاه دلالت می كند. زیست شناسان، این حقیقت را می دانند؛ مثلاً یکی از آنان می گوید: شگفتی های آفریده های پروردگار ازلی و بزرگ، عالم و توانا بر هر چیز، برایم آشكار شده و مرا شگفت زده كرده است. بنابراین، هر قدرت و هر حكمت و هر ابداع بزرگ یا كوچكى را الله پدید آورده است.^۲

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۸.

^۲-مع الله، اثر شیخ حسن ایوب، ص ۷۶.

﴿أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾: این، دلیلی است که خردمندان را بر آن می‌دارد که به وجود آفریدگاری که سزاوار عبادت است، اذعان کنند؛ این آیه، این قانون را آن چنان شیوا و مؤثر آورده است که هرگاه این آیه به گوش برسد، درون را به لرزه و حرکت در می‌آورد.^۱

شاعر می‌گوید:

فيا عجباً كيف يعصى الإله

أم كيف يجحده الجاحد

«جای بسی تعجب است که چگونه از الله نافرمانی می‌شود، یا چگونه برخی

از افراد، او را انکار می‌کنند؟»

وفى كل شيء له آية

تدل على أنه واحد.^۲

«در هر چیزی نشانه‌ای است که نشان می‌دهد الله، یگانه و یکتاست.»

قرآن کریم، موضوع آفرینش و تدبیر هستی را به طور بی‌نظیری مورد بحث قرار داده و عقل‌ها را به تأمل و تدبیر در کرانه‌های هستی و نشانه‌های فراوان خداوند - عز و جل - متوجه ساخته و عقل را بانگ زده که از بی‌خبری اش بیدار شود تا در آسمان‌ها و زمین و آیات و نشانه‌هایی که در آن هاست، تفکر نماید. قرآن، این مطلب را با روش‌های گوناگونی تکرار می‌کند تا انسان در کرانه‌های هستی، چیزهایی را ببیند و بشنود که او را به سوی ایمان به آفریننده اش می‌کشاند و بدین سان دریابد که نظام هستی، ساخت آفریدگار یکتا، بی‌شریک و مدبری است که سزاوار پرستش است.^۳

^۱- مع الله، اثر شیخ حسن ایوب، ص ۷۶.

^۲- العقيدة في الله، اثر اشقر، ص ۷۱.

^۳- العقيدة في الله، اثر اشقر، ص ۷۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمْ الْمُسَيْطِرُونَ﴾ قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ.^۱

ترجمه: جبیر بن مطعم - رضی الله عنه - می گوید: شنیدم که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - در نماز مغرب، سوره طور را می خواند و هنگامی که به این آیه رسید که خداوند می فرماید: «آیا ایشان، بدون هیچگونه خالق آفریده شده اند و یا اینکه خودشان، آفریدگاران یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده اند. بلکه ایشان، باور ندارند. آیا گنجینه های پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستی، سیطره ای دارند»، نزدیک بود قلبم از جا کنده شود.

شیخ الإسلام ابن تیمیه الله می فرماید: «حقیقت معتبر هر دلیل، لزوم است و هرکس این را برای این لازم بداند، بدون ذکر لفظ لزوم و بدون تصور معنای این لفظ، به ملزوم بر لزوم استدلال می کند زیرا انسان با فطرت پاک و سالم خویش می داند که برای هر چیز مصنوعی، ناچار صانع وجود دارد و عموم مردم در بسیاری از اوقات، امثال این قضیه را اینگونه بیان می کنند: (فلان چیز ناگزیر برای وجود، نیاز به فلان دارد یا اگر چنین می بود، چنان می شد) بدون اینکه لفظ لزوم را به کار ببرند چرا که این جمله به خودی خود متضمن علم به لزوم می باشد به این اعتبار که حقیقتی معتبر است. در مورد مخلوقات نیز امور به همین منوال است پس هرچه در وجود است، نشانه ای برای خداوند متعال است. نیازمند به او و ناگزیر برای وجود نیازمند به او تعالی است و از وجود او، وجود خالق و صانع لازم می آید.^۲

^۱ - (بخاری: ۴۸۵۴)

^۲ - مجموع الفتاوی: ج ۹ ص ۱۸۹.

آیهی فوق مقدمات ذیل را ترتیب داده است:

آیا نیستی چیزی را می آفریند؟ پاسخ: خیر، نیستی چیزی را نمی آفریند. مقدمه‌ی بعدی: آیا شما، خود را آفریده اید؟ پاسخ: خیر، ما خود را نیافریده ایم. مقدمه‌ی سوم: اگر نیستی شما را نیافریده و شما نیز خود را نیافریده اید، آیا شما جهان هستی را همراه با تنظیمات دقیقش آفریده اید؟

پاسخ: کسی که خود را نیافریده، نمی تواند دیگری را بیافریند، و کسی که برای خود نفع نداشته باشد، نمی تواند به دیگری سود برساند، پس در نتیجه: اگر نیستی ما را نیافریده و ما نیز خود را نیافریده ایم و جهان هستی را به وجود نیاورده ایم، از این رو وجود آفریننده ای لازم و ضروری می باشد که او نیز خداوند - عز وجل - است که آفریننده ی هر چیزی می باشد. چنان که خداوند - عز وجل - می فرماید: ﴿الله خالق کل شیء﴾ الزمر: ۶۲ (خدا آفریدگار همه چیز است).

و نگرستن در موجودات و کائنات بر وجود پدیدآورنده دلالت می کند، به همین خاطر است که خداوند از ما می خواهد به آفریده هایش بنگریم و در آن به تأمل بنشینیم، تا ما را به آفریننده‌ی بزرگ برسانند، خداوند - عز وجل - می فرماید: ﴿إن فی خلق السموات والأرض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجري فی البحر بما ینفع الناس وما أنزل الله من السماء من ماء فأحیا به الأرض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الرياح والسحاب المسخر بین السماء والأرض لآیات لقوم یعقلون﴾ (۱۶۴) البقرة: ۱۶۴ (مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بیشمار آنها) و کشتیهائی که به سود مردم در دریا در حرکتند (و برابر قانون وزن مخصوص اجسام و سرشت آب و باد و بخار و برق، و غیره که از ساخته های

تفسیر عون المنان (۲۹)

پروردگاران در جریانند) و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده (که برابر قوانین منظمی بخارها به ابرها تبدیل و بر پشت بادها به جاهائی که خدا خواسته باشد رهسپار می گردند و پس از تلقیح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدداً بر زمین فرو می ریزند) و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان آسمان و زمین معلق می باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه ای در پهنه فضا پراکنده نمی گردند و هدر نمی روند)، بی گمان نشانه هائی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی پروردگار) است برای مردمی که تعقل ورزند).

دکتور اشقر می گوید: این آیه به آنها می گوید: شما وجود دارید و این واقعیتی است انکار ناپذیر و همچنین آسمانها و زمین وجود دارند و جای شک نیست.

در عقل و خرد هر خردمندی ثابت است که هر موجودی برای به وجود آمدنش سببی را لازم دارد و این نکته ای است که چوپانههای شتر در صحراها آن را درک می کنند. چنانکه می گویند: «البعرة تدلّ علی البعیر و الأثر یدلّ علی المسیر فسماء ذات أبراج و أرض ذات فجاج، الا تدل علی علیم الخبیر؟!» مدفوع شتر نشانی وجود شتر است و آثار قدم های عابران نشان وجود آنان است. پس این آسمان های برج دار و زمینهای دارای راه های عدیده چگونه حکایت از وجود خدای عالم و آگاه ندارند. بله این مسئله ای است که دانشمندان و پژوهشگران پیرامون زندگی و زنده ها نیز از آن به خوبی آگاه هستند.

آنچه که آیه مذکور بدان اشاره دارد همان چیزی است که دانشمندان، آن را قانون سببیت نامیده اند و این قانون می گوید: هیچ چیزممکنی خود به خود به وجود نمی آید زیراچیز ممکن اسباب لازم برای به وجود آمدن خویش را ندارد و نمی تواند وجود را به چیزهای دیگر ببخشد و چیزی که خود آن را نداشته باشد چگونه می تواند به دیگران ببخشد.

برای توضیح این قانون به مثال زیر توجه کنید:

چند سال قبل، باستان شناسان در صحرای ربع خالی به دنبال بادهایی که در آن منطقه وزیده بود، آثار شهری را که در زیر ریگها محو شده بود، کشف نمودند؛ آنان بلافاصله، تحقیق و پژوهشهای گسترده‌ای را آغاز نمودند تا بتوانند اطلاعاتی را در مورد تاریخ بنای آن شهر بدست آورند؛ جالب اینجا است که به ذهن هیچ کدام از این باستان شناسان و سایر دانشمندان هم خطور نکرد که این شهر بر اثر عوامل طبیعی مانند تند بادهای، باران یا گرما و سرما بوجود آمده باشد؛ بلکه اذعان داشتند که این شهر ساخته‌ی دست انسان بوده است.

چنانچه کسی چنین تصور می‌کرد که این شهر در اثر حوادث طبیعی به وجود آمده است، قطعاً مردم او را فاقد عقل و خرد دانسته و دلشان به حال او می‌سوخت و از خداوند می‌خواستند که شفایش دهد.

حالا اگر کسی بگوید: این شهر در میان آسمان و زمین به وجود آمده و سپس روی زمین قرار گرفته است بدون اینکه انسان در ایجاد آن دخالتی داشته باشد، بی تردید این گفته در غرابت و شگفتی دست کمی از گفته‌ی قبلی ندارد و حتی شگفت‌انگیزتر است؛ زیرا که عدم نمی‌تواند چیزی را وجود بخشد و این امری است بسیار بدیهی که هیچ چیزی نمی‌تواند خود را به وجود بیاورد.

شهر یاد شده چگونه که ما آن را می‌شناسیم، قطعاً نیاز به یک ایجاد کننده و سازنده داشته است و هر عملی دلیل بر وجود عامل و نشان انجام دهنده‌ی آن است؛ بنابراین، شهر مذکور نیز قطعاً ساخته‌ی دست افرادی خردمند و ماهر در فن ساختمان سازی و آشنا به اصول بنایی بوده است.

اگر انسانی را ببینیم که از نقطه‌ی پایین یک ساختمان به بالاترین نقطه‌ی آن رفته باشد، آن را انکار نمی‌کنیم و امری عجیب و شگفت آور نمی‌دانیم؛ زیرا انسان قادر به انجام این کار است. اما اگر سنگی را ببینیم که در ردیف پایین ساختمان قرار داشته است؛ سپس به بالاترین سطح آن منتقل شده است، قطعاً

تفسیر عون المنان (۲۹)

نمی‌پذیریم که آن سنگ خود بخود به بالای آن ساختمان رفته باشد؛ بلکه حتماً انسانی آن را به آن جا انتقال داده است؛ زیرا که سنگ خاصیت حرکت و توانایی صعود را ندارد.

بسیار شگفت آور است که مردم بطور قطعی می‌دانند که یک شهر بدون سازنده ساخته نمی‌شود و خودش نیز نمی‌تواند خود را بسازد و یقین دارند که برای انتقال سنگی از کف ساختمان به سقف آن، باید انسانی وجود داشته باشد که آن کار را انجام دهد؛ اما برای ایجاد و آفرینش این جهان هستی، آفریدگاری را لازم نمی‌دانند و بوجود آمدن آن را بدون ایجاد کننده جائز و ممکن می‌دانند؛ حال آنکه ساختن جهان هستی به مراتب پیچیده‌تر از ساختن یک شهر یا بالا رفتن یک سنگ است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [غافر: ۵۷] (قطعاً آفرینش آسمانها و زمین بسی دشوارتر از آفرینش مردم است و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند).

اما منکرین این مسئله، هنگامی که با شیوه‌ی علمی و منطقی که خردها را مخاطب قرار میدهد، روبرو می‌شوند، ناچار یا آن را می‌پذیرند و بدان اعتراف می‌کنند یا اینکه راه لجاجت و عناد در پیش می‌گیرند.

به همین دلیل، علما و دانشمندان اسلامی، همواره با منکرین وجود خدا مبارزه نموده‌اند؛ یکی از دانشمندان اسلامی با گروهی از منکران وجود خدا روبرو شد و با آنها به مناظره و بحث و جدل در مورد خداوند پرداخت و به آنان گفت: اگر شخصی بگوید؟ یک کشتی را دیدم که پر از اموال گرانبها بود و امواج متلاطم دریا و طوفانها آن را احاطه کرده بودند؛ اما آن کشتی بدون اینکه کسی آن را کنترل کند یا به حرکت درآورد، خود بخود و بدون ناخدا در جهت درست، حرکت می‌کرد؛ آیا عقلاً چنین چیزی ممکن است؟ آنان گفتند: خیر، عقل چنین

تفسیر عون المنان (۲۹)

چیزی را نمی‌پذیرد. آن عالم بزرگوار گفت: وقتی که عقل چنین چیزی را محال و غیر معقول می‌داند چگونه وجود و استمرار این جهان هستی را با این همه گستردگی و پیچیدگی و دگرگونی‌هایش بدون آفریدگار و نگهبان ممکن و معقول می‌داند؟!

اینجا بود که همه‌ی حاضران به گریه افتادند و تسلیم شدند و توبه نمودند و گفته‌ی آن بزرگوار را تصدیق کردند.

بله، این قانون که عقلها در برابر آن تسلیم هستند و آن را می‌پذیرند، همان چیزی است که این آیه‌ی قرآن کریم بدان اشاره دارد: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [طور: ۳۵] (آیا ایشان بدون هیچ گونه خالق آفریده شده‌اند؟ یا این که خودشان آفریدگارند؟ - و خود را آفریده اند).

با وجود اینکه خردمندان تسلیم این واقعیت هستند که این جهان هستی، آفریدگاری دارد که تنها او شایسته‌ی عبادت است؛ اما این آیه وجود آفریدگار را به روشی بسیار بلیغ و رسا و مؤثر، اثبات می‌کند، به گونه‌ای که به محض شنیدنش روح و روان انسان را به هیجان می‌آورد.

امام بخاری در صحیح خود بروایت از جیب بن مطعم می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز مغرب سوره‌ی طور را تلاوت می‌نمود؛ هنگامی که

به آیه‌ی: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (۳۵) أَمْ خُلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَلْ لَا يُؤْفِكُونَ (۳۶) رسید، نزدیک بود که قلبم از جایش کنده شود و پرواز کند.^۱

امام بیهقی می‌گوید: ابوسلیمان خطابی می‌گوید: دلیل به لرزه افتادن قلب معظم بن جیب رضی الله عنه این بوده است که او معنی و مفهوم آیه را کاملاً درک نموده

^۱ - صحیح بخاری (۶۰۳/۸) شماره (۴۸۵۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

و به نشانه‌های روشنی که این آیه در برگیرنده‌ی آن است به خوبی پی برده است و سرشت پاک و تیزهوشی او محتوای آیه را برایش آشکار ساخته است.^۱ خطابی در تفسیر آیه‌ی فوق میگوید: یعنی آیا بدون آفریدگار به وجود آمده- اند؟! این سخن، جایز نیست؛ چون تعلق و پیوند آفریده با آفریدگار از ضروریات می‌باشد. آنها وقتی که خدای آفریدگار را انکار می‌نمایند درحالی که امکان ندارد بدون آفریدگار به وجود آمده باشند؛ پس باید خودشان خود را به وجود آورده باشند؟! و این، نهایت تباهی و بطلان است؛ زیرا چیزی که خود، وجود نداشته باشد، چگونه قدرت و توانایی آنرا دارد که به دیگران، هستی ببخشد و کاری انجام دهد؟! پس وقتی که هر دو راه غیر ممکن و باطل هستند، این خود، دلیل روشنی است مبنی بر اینکه آنان آفریدگاری دارند و باید به وی ایمان بیاورند.

سپس می‌گوید: ﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ [طور: ۳۶]

(یا اینکه آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.) آنان هرگز وبه هیچ وجه نمی‌توانند ادعا کنند که آسمانها و زمین را ما آفریده ایم؛ چون آنان برای ادعای خود دلیلی ندارند؛ بلکه تمام دلیلها بر علیه آنان بوده نه به سود آنان.

این که خطابی میگوید: کافران نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند، تنها به منظور خاتمه دادن به مجادله و مباحثه است؛ زیرا ادامه‌ی آن، سودی ندارد؛ و اگر نه ممکن است که در میان آنها انسان لجوج و کینه توزی پیدا شود که بگوید: من خودم را آفریده‌ام همان گونه که در گذشته نیز کسانی ادعا کرده‌اند که مرگ و زندگی در دست آنها است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى

الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي-

^۱ الاسماء و الصفات (۳۹۱/۱) تألیف بیهقی.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ ﴿ [بقره: ۲۵۸] (آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز را در پیش گرفت؛ آن هم بخاطر اینکه خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؛ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که - با دمیدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن - زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌کشم).

ما مشاهده می‌کنیم که ابراهیم علیه السلام در پاسخ این سخن او سؤال دیگری را مطرح می‌نماید که ناتوانی و عجز او را روشن می‌نماید و نادرست بودن سخن قبلی او را نیز به اثبات می‌رساند: ﴿ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ ﴾ [بقره: ۲۵۸] (ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور).

در نتیجه ﴿ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ [بقره: ۲۵۸] (آن مرد کافر مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار - مُصِرِّ بر تبهکاری و دشمنی حق - را هدایت نمی‌کند).

فرض کنیم کسی وجود دارد که می‌گوید: من خودم را آفریده‌ام؛ اما آیا می‌تواند ادعا کند که آسمانها و زمین را نیز آفریده است؟! پس وقتی که عدم نتواند آسمان و زمین را بوجود آورد و همچنین آسمان و زمین خودشان را نیافریده‌اند و از طرفی دیگر، منکران وجود خداوند هم نمی‌توانند ادعای آفرینش آسمانها و زمین را داشته باشند، پس لابد همه‌ی اینها آفریدگاری دارند که آنها را بوجود آورده است که بی‌گمان او، همان ذات پروردگار عَلَّامٌ است.^۱

﴿ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴾: بی‌گمان این آیات و آیات مشابه آن، توجیهی است از سوی قرآن کریم برای آن کوشش

^۱- العقيدة في الله، اثر اشقر، ص ۷۱.

ها و تلاش هایی که جنیان در راه ترصد آسمان و اطلاع از چگونگی اوضاع و احوال آن به راه انداخته بودند تا به شناخت بیشتری از رازهای کائنات الهی نایل گردند.

قرآن کریم در بیشتر از یک سوره، انظار را متوجّه این حقیقت می سازد که در آسمان آیات و نشانه های روشنی برای باورمندان وجود دارد. و نیز در آفرینش آسمان و آفرینش زمین آیات و نشانه های بسیار دیگری است. بلکه حتی قرآن ما انسانها را به صراحت به سوی آسمان و مطالعه در آن می کشاند؛ آنجا که آیه ۱۰۱ از سوره مبارکه «یونس» می گوید: ﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ «بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی آورند، سود نمی بخشد».

﴿أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْأَبْنَاؤُ﴾:

آیا خداوند، از دختران تنفر دارد؟!:

شبهه: الله در سوره طور آیه ۳۹ می گوید: آیا دختران از آن خدا و پسران از آن شماسست؟ چرا الله از داشتن دختر ناراحت است؟ چرا مرد را برتر دانسته؟ و در ۲۷ نجم می گوید: همانا کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را به اسم زن نامگذاری می کند. حالا اگه به اسامی مرد می گذاشتند الله خوشحال می شد؟

پاسخ: این جهل مرکب است؛ جهلی از این جهت که معنای درست آیه را ندانسته، و جهلی دیگر برای آن که گمان می کند عقیده ی مسلمانان و قرآن کریم را درست فهمیده و به خیال خود آن را نقد می کند!

اولاً. خداوند متعال در آیات بسیاری داشتن مطلق فرزند را از خود نفی کرده و مسلمانان نیز خداوند را از داشتن فرزند تنزیه می کنند، برای مثال آمده است:

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَائِمُونَ﴾

[البقرة: ۱۱۶] یعنی: «و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است. او منزه است، بلکه هر چه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، همه فرمان‌پذیر اویند.»

و فرموده است: ﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ [مریم: ۹۲] یعنی: «[خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند.»

و فرموده است: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۶] یعنی: «و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده! منزه است او. بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند.»

در این آیات مطلق داشتن فرزند نفی شده و این نفی مختص هیچ کدام از دو جنس «مذکر» و «مؤنث» نیست، پس آن که شبهه‌پرداز نوشته است: «حالا اگه به اسامی مرد می گذاشتند الله خوشحال می شد؟»، نشان از بی‌خردی او دارد. ثانیاً دانستیم که خداوند داشتن هر فرزندی را نفی کرده، چه از جنس مذکر و چه از جنس مؤنث باشند، اما معنای دو آیه‌ای که معترض ذکر کرده چیست؟ از مسلمات است که داشتن دختر نزد غالب قوم عرب نامطلوب و ناپسند بوده است، و این مطلب در خود قرآن کریم آمده است و نشان می‌دهد که مدعیان نقد قرآن، قرآن نخوانده‌اند و برای همین است که معانی آیات را در نمی‌یابند و از روی نادانی و بی‌خردی طرح اشکال می‌کنند.

خداوند فرموده است: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ - وَإِذَا بُسِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [النحل: ۵۷] یعنی: «و برای خداوندی که از هرگونه آرایش و نیازی پاک است، دخترانی قائل می‌شدند و برای خود آنچه دوست می‌داشتند قرار می‌دادند (که پسران هستند)، و هنگامی

تفسیر عون المنان (۲۹)

که به یکی از آنان مژده‌ی تولد دختر داده می‌شد صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد.»

پس این الزام مشرکین به اعتقادات باطل و فاسدشان است، و سلف صالح این امت نیز همین معنا را از آیات فهمیده بودند، چنان‌که از قتاده (رحمة الله علیه) منقول است:

«کار مشرکین این‌گونه بود [و فرزند دختر را ناپسند می‌داشتند] و خداوند به پلیدی اعتقادشان به ایشان خبر داد؛ فرد مؤمن می‌خواهد به آنچه که خداوند قسمتش گردانده راضی باشد و قضای الهی از قضای خودِ فرد بهتر است و او خود خیر را نمی‌شناسد، چه بسیار دخترانی که برای خانواده‌ی‌شان از پسر بهتر باشند!»^۱

در صحیح مسلم نیز آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «من عال جاریتین حتی تبلا جاء یوم القیامة انا وهو کهاتین، وضم أصابعه.»^۲ یعنی: هرکس سرپرستی دو دختر را به تا زمان بلوغ‌شان بر عهده گیرد [و در تربیت و رشدشان بکوشد]، در روز قیامت در حالی می‌آید که من و او مانند این دو خواهیم بود: و انگشتان خود را با هم جمع نمود.

در نتیجه استدلال معترض ناشی از فهم غیر صحیح آیات و نیز عدم احاطه به قرآن کریم است، اگر غرض ورزی و تعصب را نیز به میان نیاوریم! در نهایت می‌گوئیم که در هیچ‌جایی از قرآن، فردی به دلیل اصل جنسیت‌اش ذم نشده، بلکه خداوند معیار را تقوا قرار داده و آن را از هر دو جنس می‌پذیرد، همان‌گونه که آسیه (علیها السلام) را به دلیل ایمانش مدح کرده است و در سنت نبوی نیز شواهد بسیاری برای این وجود دارند که ذکرشان موجب خروج این نوشتار از

^۱- تفسیر الطبری، محمد بن جریر الطبری (۳۱۰ هـ)، مؤسسة الرسالة، ج ۱۷، ص ۲۲۷ - اثر حسن است.

^۲- صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری (۲۶۱ هـ)، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۰۲۷

تفسیر عون المنان (۲۹)

اختصار خواهد شد، و همین که یک سوره به نام «النساء» در قرآن کریم موجود است، برای نقض ادعاهای فاسد معاندین کفایت می کند، والحمد لله.

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾: بعضی از مردم با چیزهایی به فتنه می افتند که آنها را طالع بینی، ماه تولد، بخت، احضار کردن ارواح و کف خوانی می نامند؛ نتیجه‌ی آن این می شود که گرفتار اوهام زیاد و عدم رضایتمندی به تقدیر می شوند.



فوائد آیات (۳۵-۴۳):

۱. ایمان به الله فقط یک گزینه فطری نمی باشد بلکه یک ضرورت عقلی نیز هست. در غیر اینصورت، یعنی عدم چنین ایمانی، سؤالی که از طرف قرآن بطور تعجب آمیزی مطرح گردیده بی جواب خواهد ماند!
۲. خداوند متعال به پیامبرش - صلی الله علیه وآله وسلم
۳. کافران آسمان ها و زمین را نیافریده اند تا شریکان خدا باشند و این چیزی بسیار واضح است.
۴. الله عزوجل دانای پنهان و پیداست و او هیچ کسی را از غیب آگاه نمی کند مگر پیامبری را، که به آن چه بخواهد او را آگاه می نماید.





تفسیر و ترجمه آیات (۴۴-۴۹) سوره‌ی طور
«اعراض از کفار بخاطر مکابره در محسوسات».

مقصد آیات (۴۴-۴۹): «الإعراض عن الكفار لمكابرتهم فى المحسوسات»،
(اعراض از کفار بخاطر مکابره در محسوسات).

ربط و مناسبت: بعد از تخطئه‌ی پندارهای مشرکان در رابطه با رستاخیز و معاد، الوهیت و یگانگی پروردگار، پیامبری و شرک، و اثبات معاد، یکتاپرستی، صدق رسالت و نفی شرک، الله متعال به پیشنهاد مشرکان مبنی بر افتادن پاره‌ی از آسمان برای تعذیب آنها پاسخ گفت و نهایت مکابره‌ی آنان در انکار محسوسات - چه رسد به معقولات - را آشکار ساخت، سپس پیامبرش را فرمان داد از آنها روی برتابد، و بر بدیها و مکایدشان بردباری نماید که او تعالی ناصر و حامی ایشان است، و خاطر نشان ساخت عذاب در همین دنیا و قبل از سرای آخرت آنان را فرا می‌گیرد، و معنویات پیامبرش را با چنگ زدن به الله و انجام طاعات و ذکر صبحگاهان و شب هنگام، و آن گاه که از خواب یا مجلس خویش بر می‌خیزد و یا بعد از افول ستارگان و طلوع صبح قوی گردانید.

ترجمه آیات (۴۴-۴۹):

﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (۴۴) فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿كِسْفًا﴾: قطعه بزرگی.
- ﴿سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾: ابر متراکم است که باران می‌بارد.
- ﴿فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾: روز بدر نابود می‌شوند.

- ﴿لَا يُغْنِي عَنْهُمْ﴾: از آنها دور نمی کند.
- ﴿عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ﴾: عذابی پیش از این، قحطی.
- ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾: در حفظ و حراست ما.
- ﴿سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾: خدایت را پاک و منزه بدان و حمد و سپاس بگو.
- ﴿إِدْبَارَ النُّجُومِ﴾: وقت نهم شدن ستارگان در روشنی سحر.

ترجمه:

- پس ایشان را به حال خود واگذار، تا به آن روزی برسند که در آن بیهوش می شوند. (۴۵)
- روزی که نیرنگشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دفع نمی کند و مدد و یاری نمی شوند. (۴۶)
- و ستمکاران عذابی جز این (نیز) دارند ولی بیش ترشان نمی دانند. (۴۷)
- و برابر فرمان پروردگارت صبر و شکیبایی پیشه کن که تو زیر نظر مایی. و هنگامی که (از خواب) برمی خیزی با ستایش پروردگارت تسبیح گوی. (۴۸)
- و در پاره ای از شب او را به پاکی یاد کن و (نیز) در پی نهم شدن ستارگان. (۴۹)

تفسیر مختصر آیات (۴۴-۴۹):

﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾ [الطور: ۴۴]:

و اگر پاره ای از آسمان ببینند در مورد آن می گویند: طبق معمول این ابری متراکم است، در نتیجه از آن اندرز نمی گیرند، و ایمان نمی آورند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿قَدَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾ [الطور: ۴۵]: پس

ای رسول آنها را در دشمنی و تکذیب شان واگذار تا روزی که در آن عذاب می شوند، یعنی روز قیامت را ملاقات کنند.

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [الطور: ۴۶]: روزی

که نیرنگ شان هیچ چیز نه کم نه زیاد آنها را بی نیاز نمی سازد، و برای نجات یافتن از عذاب یاری نمی شوند.

﴿وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

[الطور: ۴۷]: و به راستی برای کسانی که با شرک و گناهان بر خودشان ستم کرده اند عذابی پیش از عذاب آخرت؛ با قتل و اسارت در دنیا، و عذاب قبر در برزخ است. اما بیشتر آنها این امر را نمی دانند، به همین سبب بر کفرشان باقی می ماند.

الله پس از بیان بطلان آنچه مشرکان بر آن هستند به رسولش فرمان داد که به آنها اهمیت ندهد، و در برابر تکذیبشان صبر کند: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ

فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ [الطور: ۴۸]: و ای رسول در برابر حکم پروردگارت و حکمتهای شرعی آن شکیبایی کن، که تو در دیدگاه و حمایت ما هستی، و به ستایش پروردگارت آنگاه که از خواب برمی خیزی تسبیح بگو.

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾ [الطور: ۴۹]: و بخشی از شب،

پروردگارت را تسبیح بگو، و برایش نماز بگزار، و نماز فجر را هنگامی برپادار که ستارگان با غروب به سبب روشنایی روز، پشت می کنند.^۱

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۶۸.

تفسیر تفصیلی آیات (۴۴-۴۹):

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾: یعنی نه کم و نه زیاد؛ هرچند در دنیا گاهی به سبب نیرنگی که می زنند زمان اندکی از آن بهره می برند اما در روز قیامت نیرنگ شان نابود می شود و تلاش شان باطل می گردد.^۱

﴿وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾: بنابراین قولی: قبل از مرگ شان. ابن زید می گوید: مصیبت های دنیا شامل گرسنگی، بیماری، بلا، نابودی اموال و فرزندانش.^۲

﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾: عالم مفسر و محدث و مجاهد، ابن عطیه اندلسی می گوید: شایسته است که هر مومنی این آیه را در دل خود تقریر [و یادآوری نماید] زیرا تنگناهای دنیا را برایش وسیع می سازد.^۳

هرگاه چشمان عنایت و توجه، به سوی تو خیره شد، آسوده خاطر باش و بخواب؛ چون آن وقت همه حوادث و پیشامدها، امن و امان هستند.

خداوند متعال انبیای کرام را برگزیده تا بین او و بندگانش رابط و سفیر باشند و آن ها را بر سایر مخلوقات برتری داده تا بتوانند امانت بزرگ یعنی «امانت وحی» و تبلیغ دعوت و رسالت را به خوبی حمل کنند و سالم تحویل بندگان خدا بدهند. حکمت عظیم خدایی اقتضاء می کند که پیغمبران از نظر اخلاق کاملترین افراد انسانی و افضل آن ها از حیث علم و شریفترین آن ها از جهت نسب و برترین آن ها از نظر امانت داری باشند و خداوند به وسیله عنایت و توجه خاص

^۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۸.

^۲- قرطبی: (۵۴۱/۱۹).

^۳- المحرر الوجیز.

خود آن‌ها را حفظ کرده و مورد رعایت همیشگی قرار دهد و آن‌ها را زیر نظر خود تربیت و پرورش نماید: الله خطاب به محمد صلی الله علیه وس می‌فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ۚ﴾ [الطور: ۴۸].^۱ و خطاب به موسی علیه السلام فرمود: ﴿وَلِتُصْنَعْ عَلَيَّ عَيْنِي ۚ﴾ [طه: ۳۹].^۲

اگر به تتبع در قرآن پردازیم و با دید تحقیق و تدبر و بصیرت آنرا تلاوت کنیم و آیات کریمه‌ی آنرا پیرامون (نبوت و انبیاء) موشکافی کنیم می‌بینیم خداوند از آن‌ها ذکر جمیل و مدح بزرگ به میان آورده و آن‌ها را بصورت ویژه برای حمل رسالت برگزیده است و در میان تمامی انسان‌ها آن‌ها را شایسته حمل مشعل «هدایت و اصلاح» و رهبران کاروان انسانیت به شاهراه سعادت و ساحل امن و سلامتی معرفی کرده است.

مراجعه به قرآن مجید نمونه‌ها و صورت‌هایی به ما می‌نمایاند که خداوند در این هستی پهناور، زیباتر و پسندیده تر از آن‌ها را نیافریده است... و می‌بینیم که اسلوب بحث و سخن قرآن از آنان اسلوبی است که زندگی را به سوی سعادت به حرکت درمی‌آورد و به بشر فیض و برکت می‌بخشد و حس حبّ و ایثار را در انسان برمی‌انگیزد، خداوند به تمجید و ثنای عطرآگین از آن‌ها می‌پردازد و آن‌ها را به بهترین و برترین صفات و مواهب عقلی و اخلاقی توصیف می‌نماید، تمامی این‌ها برای اینکه روشن کند که پیغمبران صفوه و برگزیدگان مخلوقات می‌باشند و نمونه‌ی آرمانی و کامل بشریت‌اند.

آری قرآن کریم این چنین از انبیای کرام سخن می‌راند و آن‌ها را به برترین صفات عالیه توصیف و کاملترین اوصاف را برایشان اطلاق می‌نماید. که از خلال

(۱) برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبایی پیشه گیر که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی، وقتی که بلند می‌شوی به تسبیح و تقدیس و تشکر و سپاس پروردگارت پرداز.
(۲) هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سطور، کلمات آن علایم محبت و اکرام، اصطفاء و اختیار، هویدا است، باری آن‌ها را به اطاعت و انابت توصیف و دیگر بار آن‌ها را به فداکاری و ایثار تعریف و در مواردی آن‌ها را به صدق و پاکی تمجید می‌نماید. تمامی این تعاریف و توصیفات برای اینکه به علو شأن آنان اشاره ورزد و مکانت و جایگاه رفیع آن‌ها را بیان نماید و پرده از رفعت و سمو رسالتی که به خاطر آن مبعوث شده‌اند بردارد. پس در واقع آنان هدایت‌گران عالم و رهبران بشریت بوده‌اند.^۱

﴿وَمَنْ أَلِيْلٍ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴾: عمل به این آیه با نماز سنت و فرض

صبح که وقت حقیقی ناپدید شدن ستارگان است انجام می‌شود. برای بزرگداشتن عبادت صبح، دوبار به آن تشویق شده است، زیرا از عذاب نازل شده نجات می‌دهد و در برابر دشمن زره دار و منافق نیرنگ باز یاری می‌رساند.^۲



فوائد آیات (۴۴-۴۹):

۱. کسی که الله عزوجل قلبش را کور کرده باشد از پند و اندرزها فایده نمی‌برد.
۲. تسبیح و عبادت اهمیت زیادی در اطمینان و آرامش روانی مسلمان دارد.
۳. از دلایل اثبات عذاب قبر این آیه الله تعالی می‌باشد که می‌فرماید:
﴿فَذَرَّهُمْ حَتَّىٰ يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾ (۴۵) *يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ* (۴۶) *وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ*

(۱) النبوة والأنبياء للندوی.

(۲) نظم الدرر: (۳۹/۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

۴. بدان که خیر و شر بودن امور از زاویه‌ی دید انسان است، ولی نسبت به آفریدگار خیر و شر، همه‌ی امور خیر و نیک است. چراکه پروردگار جز خوب و نیک مقدر نمی‌کند. به عنوان مثال مرگ از نظر انسان بد است و زندگی خوب، ولی در پیشگاه خدای سبحان هر دو خوب و نیک است.



خلاصه [درسه‌ها و اندرزها] از سوره‌ی طور

ازآیه‌ی (۱) تا آیه‌ی (۱۴)

- کفر، یک آیین واحد است هر چند وسایل مختلف و پیروان و مکان و زمان گوناگونی داشته باشد.
- گواهی الله برای رسولش صلی الله علیه وسلم بر تبلیغ رسالت.
- حکمت آفرینش جن و انس تحقق عبادت الله با تمام مظاهرش است.
- در روز قیامت احوال هستی دگرگون خواهد شد.

ازآیه‌ی (۱۵) تا آیه‌ی (۳۱)

- به هم رساندن پدران و پسران در بهشت در یک منزل هر چند عمل برخی از آنها کمتر باشد برای گرامی داشتن همگی آنها است تا شادی کامل گردد.
- نوشیدن شراب آخرت هیچ امر ناگواری در پی ندارد.
- هر کس در دنیا از پروردگارش بترسد الله او را در آخرت ایمن می گرداند.



تفسیر و ترجمہ سورہ نجم

مقدمه

سورهٔ (نجم) به استثنای این آیه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ﴾ مکی است، و امام سخاوی رحمه الله می گوید که این سورهٔ بعد از سورهٔ إخلاص، و پیش از سورهٔ (عبس) نازل شده است.

این سورهٔ دارای (۳) سه رکوع، و (۶۲) شصت و دو آیت، و (۲۶۲۶) دوهزار شش صد و بیست و شش کلمه، و (۱۴۵۰) یک هزار و چهار صد و پنجاه حرف، و (۶۰۴) شش صد و چهار نقطه است.

نام های سوره: برای این سوره سه نام ذکر شده است:

۱. سوره ی نجم.

اینکه، چرا این سوره را «نجم» می نامند؟!

النجم: زیرا الله عزوجل در ابتدای سوره به موضوع ستارگانی می پردازد که در برابر بزرگی و شکوه الله عزوجل فرمانبردار هستند.^۱

۲. سوره ی والنجم.

۳. سوره ی والنجم إذا هوی.^۲

ربط و مناسبت این سوره، با سوره ی قبلی:

۱. هر دو سوره مکی و با سوگند شروع شده است.

۲. در سوره ی قبل، حکایت از تهمت مشرکان بود که قرآن را ساخته ی افکار پیامبر صلی الله علیه وسلم می پنداشتند، در آغاز این سوره اثبات حقیقت وحی و اینکه این کتاب توسط فرشته ی امین از جانب الله به او وحی شده است.^۳

^۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۹.

^۲- الدرر في مقاصد السور: (۲۵۲/۲).

^۳- تفسیر تبیان: (۲۸۱/۹).

فضیلت سوره: وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَتْ عِنْدَهُ سُورَةُ النَّجْمِ، فَلَمَّا بَلَغَ السَّجْدَةَ سَجَدًا وَسَجَدْنَا مَعَهُ، وَسَجَدَتِ الدَّوَاءُ وَالْقَلَمُ». رواه البزار بإسناد جيد^(۱). «از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که سوره‌ی [نجم] نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته می‌شد، هنگامی که به آیه‌ی سجده رسید، سجده کرد! و ما همراه او سجده کردیم و دوات و قلم همراه او سجده کردند».

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: در ابتدا به سجده‌ی ستارگان می‌پردازد:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱)﴾ [نجم: ۱] «سوگند به ستاره چون فرو افتد».

و در پایان نیز به سجده‌ی بندگان اشاره می‌کند: ﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

(۶۲)﴾ [النجم: ۶۲] «پس برای همه برای الله سجده کنید و او را بپرستید».

هدف از بیان این موضوع واجب بودن فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر

وحی الهی است.^۲

مقاصد سوره:

- بیان درستی وحی و جایگاه ویژه‌ی آن.^۳

- بیان راستی وحی و بزرگی منبع آن، برای اثبات عقیده‌ی توحید، و

ابطال عقیده‌ی شرک.^۴

بخش‌ها [و محتوایی] از سوره:

۱. تزکیه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم توسط الله تعالی:

^(۱) قلت: كذا قالوا! وتعقب الذهبي الحاكم بقوله (۱/ ۵۵۴): "قلت: قابوس بن لين". وكذا قال الحافظ في "التقريب".

أما الجهلة الثلاثة فقالوا: "حسن بشواهد"، فكذبوا؛ فإنه لا شاهد له!!

^۲ - أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۹.

^۳ - أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۹.

^۴ - المختصر في تفسير، ص: ۱۴۷۱.

- عمل (۲)
 - زبان و سخن او (۳)
 - معلم او (جبرئیل) (۵-۶)
 - قلب (۱۱)
 - چشمان (۱۷)
۲. توصیف عقیده‌ی مشرکان مبنی بر اینکه بر اساس ظن، هوا و هوس، نادانی و تقلید کورکورانه بنا نشده باشد. (۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۴)
۳. هماهنگی کتابهای آسمانی در بیان اصول عقیده (قدرت الله، زنده شدن مردگان و حسابرسی بندگان). (۳۸-۴۸)
۴. بیان حکمت آفرینش آسمان ها و زمین. (۳۱)
۵. بیان نابودی برخی از تکذیب کنندگان پیشین برای عبرت گرفتن از آنها.^۱



^۱ - أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۱۹.

تفسیر وترجمہ آیات (۱-۱۸) سورہی نجم

«اثبات نبوت وپدیدہی وحی».

مقصد آیات (۱-۱۸): «اثبات النبوة وظاهرة الوحي»، (اثبات نبوت و پدیدهی

وحی).

ترجمه آیات (۱-۱۸):

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ
الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ
فَأَسْتَوَىٰ (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ
أَوْ أَدْنَىٰ (۹) فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ
(۱۱) أَفْتَمَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَىٰ (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْمُورَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۶) مَا
زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (۱۸)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۱﴾: قسم به ستاره وقتی که غروب می کند.
- ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ﴾: پیامبر از حق و هدایت عدول نکرده، جواب قسم
است.

- ﴿مَا غَوَىٰ﴾: هرگز به باطل اعتقاد نداشته است.

- ﴿شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾: بسیار نیرومند، امین و وحی جبریل.

- ﴿ذُو مِرَّةٍ﴾: توانا یا زیبا یا دارای آثار بدیع.

- ﴿فَأَسْتَوَىٰ﴾: به صورت اصلی و ملکوتی خود ایستاد.

- ﴿دَنَا﴾: جبریل به رسول خدا نزدیک شد.

- ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ﴾: فاصله او و پیامبر خدا به اندازه دو کمان یا دو ذراع بود.

- ﴿عَبْدِهِ﴾: بنده خدا، محمد صلی الله علیه وسلم.

- ﴿أَفْتَمَرُونَهُ﴾: آیا پیامبر را تکذیب و با او مجادله می کنید.

- ﴿نَزَلَتْ أُخْرَى﴾: یک بار دیگر به صورت اصلی.
 - ﴿سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى﴾: جایی که دانش مخلوقات به انتها می‌رسد.
 - ﴿جَنَّةَ الْمَأْوَى﴾: بهشت که آرامگاه ارواح شهداست.
 - ﴿يَغْشَى السَّدْرَةَ﴾: سدره را پوشیده بود.
 - ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ﴾: نگاه او از آنچه به دیدنش مأمور بود منحرف نشد.
 - ﴿مَا طَعَى﴾: از آنچه به دیدنش مأمور بود تجاوز نکرد.
- کلمه «طغیان» در قرآن به (چهار) معنی آمده است:
۱. به معنی «گمراه شدن» در سوره بقره آیه ۱۵ آمده است.
 ۲. به معنی «نافرمانی کردن» در سوره طه آیه ۲۴ آمده است.
 ۳. به معنی «بسیار شدن و بلند شدن» در سوره حاقه آیه ۱۱ آمده است.
 ۴. به معنی «بیداد کردن» در سوره نجم آیه ۱۷ آمده است.
- ﴿لَقَدْ رَأَى﴾: بی شک به شب معراج دید.

ترجمه:

- سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند. (۱)
- (که) رفیق شما نه گمراه گشته و نه به بیراه رفته است. (۲)
- و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. (۳)
- آن چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است) جز وحیی نیست که (بر او) فرستاده می‌شو. (۴)
- (فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. (۵)
- (فرشته ای) نیرومند، آنگاه راست و درست ایستاد. (۶)
- و او در کناره بلند آسمان بود. (۷)
- آنگاه نزدیک شد، سپس فرود آمد. (۸)
- تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر گردید. (۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- سپس (خدا) به بنده خود آنچه را که باید می رساند، وحی کرد. (۱۰)
 - دل (پیامبر) آنچه را دید انکار نکرد. (۱۱)
 - آیا با او درباره چیزی که دیده است ستیزه می کنید؟. (۱۲)
 - و به راستی او را باری دیگر دیده بود. (۱۳)
 - «نزد سدره المنتهی». (۱۴)
 - جنه المأوی نزد آن است. (۱۵)
 - هنگامیکه (درخت)) سدره را آنچه پوشانده بود فرو پوشاند. (۱۵)
 - دیده‌ی (پیامبر) منحرف نشد و سرکشی نکرد. (۱۷)
 - همانا او بخشی از نشانه های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد. (۱۸)
- تفسیر مختصر آیات (۱۸-۱):**

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ [النجم: ۱]: الله سبحانه به ستاره، آنگاه که فرود آید سوگند یاد فرمود.

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ [النجم: ۲]: که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از راه هدایت منحرف نشده، و نادان نگشته است، بلکه عاقل و دانا است.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم: ۳]: و از سر هوس به این قرآن سخن نمی گوید.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۴]: این قرآن جز وحیی که الله عزوجل آنرا از طریق جبرئیل علیه السلام به او وحی می کند نیست.

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾ [النجم: ۵]: فرشته‌ای بسیار نیرومند یعنی جبرئیل علیه السلام آنرا به او آموخت.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى﴾ [النجم: ۶]: و جبرئیل علیه السلام ظاهر زیبا دارد، و بر ظاهری که الله او را بر آن آفریده است آشکارا در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاد.

﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾ [النجم: ۷]: در حالی که جبرئیل علیه السلام در افق برتر آسمان بود.

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [النجم: ۸]: آنگاه جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک، و نزدیک تر شد.

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ [النجم: ۹]: تا جایی که نزدیکی او به پیامبر صلی الله علیه وسلم به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر رسید.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ مَا أَوْحَى﴾ [النجم: ۱۰]: آنگاه جبرئیل علیه السلام آنچه را باید وحی می کرد به بنده‌ی الله محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرد.

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ [النجم: ۱۱]: قلب محمد صلی الله علیه وسلم آنچه را که چشمش دید تکذیب نکرد.

﴿أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَىٰ مَا يَرَى﴾ [النجم: ۱۲]: پس ای مشرکان آیا در آنچه الله در شبی که او را حرکت داد با او مجادله می کنید؟!

﴿وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ [النجم: ۱۳]: و به تحقیق که محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را بر صورتش باری دیگر در شبی که حرکت داده شد (شب اسراء) دیده است.

﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ [النجم: ۱۴]: کنار سدره المنتهی که درختی بسیار بزرگ در آسمان هفتم است.

﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ [النجم: ۱۵]: جنة المأوی در کنار این درخت

است.

﴿إِذْ يَغْشَى السَّدْرَةَ مَا يَغْشَى﴾ [النجم: ۱۶]: آنگاه که چیزهای زیادی سدره

را پوشانده بود، که فقط الله از کُنه آن آگاه است.

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾ [النجم: ۱۷]: چشم پیامبر صلی الله علیه وسلم

به راست و چپ منحرف نشد، و از حدی که برایش مشخص شده بود نگذشت.

﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ [النجم: ۱۸]: به تحقیق که محمد

صلی الله علیه وسلم در شبی که به معراج برده شد برخی آیات بزرگ پروردگارش را که بر قدرت او تعالی دلالت دارند دید، یعنی بهشت، جهنم، و غیر این دو را دید.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۸-۱):

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾: برای اثبات صحت

وحی الهی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد، به ستارگان سوگند یاد شد؛ زیرا ارتباط شگفتی در این مورد وجود دارد و آن اینکه الله تعالی، ستارگان را زینت آسمان قرار داده و وحی و آثارش نیز زینت زمین هستند؛ به عبارتی، اگر علم به جای مانده از پیامبران نبود، قطعاً مردم در تاریکی شدیدی از شب تاریک و سیاه قرار می گرفتند.^۲

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۷۱.

^۲-تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۸.

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾: جواب قسم، خطاب به قریش است. منظور

از همنشینان آنان، پیامبر صلی الله علیه وسلم است که ضلالت و غی (گمراهی) از او نفی شد. تفاوت بین این دو واژه آن است که ضلالت بدون قصد و غی از روی قصد و کسب حاصل می شود.^۱

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: «علم یکی از محرک‌هایی است که شخص را به سوی انجام عمل نیک می کشاند و علم نافع، اصل هدایتی است که انسان را به سوی حق که همان راه صلاح و فلاح است می کشاند و مصدر و منبع ضلالت و گمراهی عمل بدون علم است. همچنان که سبب و عامل پیروی از نفس، راه کج و گمراهی است.^۲»

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾: شیخ الاسلام ابن

تیمیه رحمه الله می گوید: در این آیه، از پیامبر صلی الله علیه وسلم هوا وهوس نفی شد و علم کامل یعنی وحی بر او ثابت گشت. این امر، کمال علم و قصد را می رساند و دشمنان او نیز با ضد این دو صفت توصیف شدند؛ بنابراین کمال مطلق انسان عبارت است از بندگی برای الله تعالی از روی علم و قصد.^۳

سعدی می گوید: آیه دلالت دارد بر این که سنت، وحیی از جانب الله بر رسولش است.^۴

کلمه ینطق در زبان عرب، شامل تمام آن چیزی می شود که از لبها به صورت سخن یا لفظ خارج می شود،^۱ یعنی آنچه را که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به نظر خودش گفته باشد، آن وحی، و از طرف خداست.^۲

^۱- التسهیل: (۳۸۰/۲).

^۲- امراض القلوب و شفاء وها: ص ۵۸.

^۳- الجامع الکلام: (۱۲۸/۶).

^۴- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۱۸.

این دو آیه به شیوه قصر از طریق نفی و استثناء آمده است و این در اثبات کلام پیامبر روشن می سازد که سخن او محصور در وحی است و فقط به وسیله آن سخن می گوید و فقط شامل او می شود.^۳

محال است قرآن با حدیث صحیح در تعارض باشد. چنان که محال است حدیث با حدیث، بدون امکان جمع میان آنها یا خاص نمودن یا مقید کردن و یا ناسخ و منسوخ نمودن و... با هم در تعارض باشند. گرچه قرآن به دلیل اینکه کلام الله تعالی است، از نگاه تشریحی و فضیلت بر سنت مقدم می باشد، لیکن از منظر تشریح و قانونگذاری قرآن و سنت یکی هستند.^۴

جایگاه سنت در اسلام:

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر خود ذیل این آیه می نویسد: «و این دلالت می نماید که سنت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و خداوند کتاب و حکمت (سنت) را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی می شود.»

بر این اساس از آنجایی که پیروی از قرآن واجب است - به این دلیل که از سوی الله تعالی نازل شده - پیروی از اقوال و افعال پیامبر صلی الله علیه وسلم

^۱- نفعات الشذیة فیما یتعلق بالعصمة و السنة النبویة / شیخ محمد طاهر حامدی، ص ۲۱ و بعد از آن، المحصول / رازی ۵۰۱/۱ و بعد از آن، و المنهاج شرح مسلم، نووی ۱۳۶/۸ رقم ۲۳۷۱.

^۲- قاموس المحیط ۳/ ۲۷۷، مختار الصحاح، ص ۶۶۶، لسان العرب ۱۰/ ۳۵۴.

^۳- تفسیر القرطبی ۱۷/ ۸۴، ۸۵ و تفسیر اللطیف الخیر فی علوم الحدیث البشیر النذیر / دکتر مروان شاهین، ص ۵۵.

^۴- منة الرحمن فی نصیحة الإخوان، شیخ یاسر برهامی: ص ۵۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

که بر وجه تشریح صادر شده اند نیز واجب است، زیرا معنای فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز همانند قرآن از جانب الله تعالی است.

ابن حزم می گوید: ما معتقدیم که قرآن، نخستین و اساسی ترین منبع تشریح اسلامی است و با اندک توجهی به قرآن، می بینیم که خداوند متعال، اطاعت از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را بر همه‌ی ما فرض گردانیده است. چنانچه در توصیف پیامبرش می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)﴾ [نجم: ۳ - ۴] یعنی: «و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید؛ آن (چیزی که با خود آورده و آنچه با شما در میان می نهد) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا به او) وحی می گردد».

باید گفت: وحی بر دو نوع است:

الف) وحی متلو (قابل تلاوت) که همان کتاب معجزه آسا یعنی قرآن است.
ب) وحی غیرمتلو (غیرقابل تلاوت) و آن، عبارت است از اخبار وارده از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - که توضیح دهنده ی قرآن می باشد. چنانچه الله - جل جلاله - می فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [نحل: ۴۴] یعنی: «تا برای مردم آنچه را که به سوی آنان نازل شده است، تبیین نمایی».

این مطلب نیز به وضوح بیان شده است که اطاعت از هر دو نوع وحی، واجب می باشد. چنانکه الله - جل جلاله - می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [نساء: ۵۹] «ای مؤمنان! از خدا و از پیامبر و از کارداران مسلمان خود اطاعت نمایید».

در این آیه مسلمانان به اطاعت از اصول سه گانه موظف شده اند؛ این اصول سه گانه، عبارتند از:

اصل اول: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ یعنی قرآن.

اصل دوم: ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ یعنی اخبار و روایات ثابت شده از پیامبر - صلی الله علیه وسلم -.

اصل سوم: ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ یعنی اجماع امت.^۱

شیخ البانی رحمه الله می گوید: سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بیانگر و مفسر آنچه در قرآن آمده است میباشد و نیز سنت وحی است از طرف خداوند، خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم / ۳ - ۴)

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نیز می فرماید: «الا انی اوتیت القرآن و مثله، الا یوشک رجل شعبان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن، فما وجدتم فيه من حلال فاحلوه و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه! و ان ما حرم رسول الله - صلی الله علیه وسلم - کما حرم الله».^۲ یعنی: آگاه باشید که به من قرآن و همانند آن (یعنی سنت) داده شده است همانا نزدیک است کسانی باشند با شکم سیر بر تخت و جای خود بنشینند و بگویند: فقط به قرآن تمسک جوئید، سپس هر چیزی را در قرآن یافتید که حلال است حلال بدانید و هر چه را حرام گردانیده حرام بدانید! (سپس رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در پایان می فرماید): و به راستی آنچه را که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حرام کرده باشد مثل آن است که خدا حرام نموده است.

بنابراین اولین چیزی که قرآن کریم با آن تفسیر می شود سنت است و سنت عبارت است از گفتار، افعال و کردار و تاییدات رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بعد از تفسیر قرآن با قرآن و قرآن با سنت باید قرآن را با تفسیر اهل علم تفسیر

^۱- الإحکام (۹۶/۱).

^۲- تخريج المشکاه شماره (۱۶۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

کرد، که در راس آنها اصحاب رسول الله قرار دارد و پیشاپیش اصحاب اهل تفسیر عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - قرار دارد به خاطر قدمت همراهی و همدمی او با رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و از سوی دیگر به علت عنایت و توجه خاصی که ایشان نسبت به سؤال درباره قرآن و فهم و تفسیر آن داشته است، پس از ابن مسعود عبدالله بن عباس - رضی الله عنه - در راس اهل تفسیر قرار دارد، و ابن مسعود درباره او گفته است: «انه ترجمان القرآن» یعنی ابن عباس مترجم قرآن است، سپس بعد از این دو نفر هر صحابه ای که تفسیر آیه ای از او به اثبات رسیده باشد، و میان اصحاب بر سر تفسیر این آیه اختلاف نباشد - آن تفسیر را با رضایت و تسلیم می پذیریم و دریافت می کنیم، و اگر تفسیر آیه ای از سوی صحابه وجود نداشته باشد، در این صورت بر ما واجب است تفسیر آن را از تابعینی دریافت کرد که به دریافت تفسیر از اصحاب رسول الله - صلی الله علیه وسلم - عنایت داشته اند، مثل سعید بن جبیر، طاووس و امثال اینها کسانی که به فراگیری قرآن از اصحاب شهرت دارند و خصوصاً از ابن عباس چنانچه ذکر شد.

و متأسفانه حالا بعضی آیات با رای یا با مذهب تفسیر می شوند، در حالی که درباره تفسیر آن از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به ما رسیده است در حالی که بعضی ها بطور مستقل به تفسیر آیه پرداخته اند، و این مسئله بسیار خطرناکیست، که آیات قرآن، برای تایید و پشتیبانی از [رای یک] مذهب تفسیر شود، در حالی که علمای تفسیر [اصحاب و تابعین] به گونه ای دیگر آن را تفسیر کرده اند.

و ممکن است مثال برای آن ذکر کنیم و آن هم فرموده خداوند است که می فرماید: ﴿فأقرأوا ما تيسر من القرآن﴾ (مزمّل / ۲۰) «قرآن بخوانید هر چه برایتان ممکن و میسر است».

بعضی از مذاهب این آیه را به خود قرائت معنی کرده اند یعنی (در تفسیر این آیه گفته اند) قرآنی که واجب است در هر نمازی خوانده شود، یک آیه طولانی یا سه آیه کوتاه است! این چنین گفته اند (در تفسیر این آیه). با اینکه حدیث صحیح از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - وارد شده که می فرماید: «لا صلاة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب»^۱ نماز بدون خواندن فاتحه الكتاب صحیح نیست. و در حدیث دیگر می فرماید: «من صلی صلاة لم یقرأ فیها بفاتحة الكتاب، فهی خداج، هی خداج، هی خداج، غیر تمام» هر کسی نماز بخواند و در آن فاتحه الكتاب را نخواند این نماز ناتمام است.

مفهوم و دلالت این دو حدیث با تفسیر مذکور آیه سابق زیر سؤال میرود، به ادعای اینکه مقصود آیه مطلق قرائت است، و نزد اهل این مذاهب، تفسیر قرآن جز با سنت متواتر، جایز و صحیح نیست، یعنی جایز نمی دانند تفسیر متواتر جز با متواتر، بنابراین دو حدیث سابق را رد کرده اند با تکیه بر تفسیر به رای یا به مذهب.

با اینکه تمام علمای تفسیر، بدون تفاوت میان متقدم و متاخر، بیان نموده اند که مقصود از آیه کریمه «فاقرؤا» یعنی: آنچه در توان دارید و برایتان میسر است از نماز شب بخوانید چون خداوند عزوجل این آیه را بمناسبت شب بیداری (تهجد) بیان فرموده است که می فرماید: «ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفه من الذین معک و الله یقدر اللیل و النهار» تا به اینجا می رسد که می فرماید: «فاقرؤا ما تیسر من القرآن» معنی آیه اول این است: پروردگار می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک به دو سوم شب یا نصف و یا یک سوم آن را (نمی خوابید و به عبادت می پردازید و) به نماز می ایستید، خدا است که اوقات شب و روز را دقیقاً تعیین می کند ...

^۱ - صحیح الجامع (۷۳۸۹).

یعنی آنچه از نماز شب را که برایتان میسر است بجای آورید، سپس آیه مذکور به مقدار قرآنی که باید خصوصاً در نماز خوانده شود تعلق و پیوندی ندارد و تنها خداوند عزوجل برای مسلمان آسان گردانیده که هر چه آسان و میسر است بجای آورند، و بر آنها واجب نیست مثل رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آنچه از نماز شب که او می خوانده است، بخوانند (چنانچه می دانید رسول الله - صلی الله علیه وسلم - یازده رکعت میخوانده اند).

این معنی آیه است و این عبارت در اسلوب زبان عربی از باب اطلاق جزءی از کل بر کل آن است، پس «فاقرؤا» یعنی نماز به جای آورد، نماز کل است و خواندن قرآن در نماز جزءی از نماز. و این بیانی است برای اهمیت این جزء در این کل. و این هم به دلیل آیه ای دیگر است که می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ (اسراء / ۷۸) «نماز را چنانچه باید، بخوان به هنگام زوال آفتاب (از نصف روز که آغاز نماز ظهر است و امتداد آن وقت نماز عصر را نیز در بر می گیرد) تا تاریکی شب (که آغاز نماز مغرب است) و نماز صبح را بخوان».

و معنی «قرآن الفجر» نماز صبح است، بنابراین در اینجا هم جزء بر کل اطلاق شده است، این شیوه در لغت عربی مشهور است.

بر اساس آنچه گفته شد تفسیر این آیه از سوی علمای تفسیر بدون اختلاف بین علمای سلف و خلف، روشن شد و بنابراین رد این دو حدیث به ادعای اینکه حدیث آحاد است و تفسیر قرآن به حدیث آحاد جایز نیست، صحیح نمی باشد. چون اولاً این آیه با اقوال علمای آگاه به لغت عربی تفسیر شده است، ثانیاً حدیث پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مخالف قرآن نیست، بلکه آن را تفسیر کرده و توضیح می دهد چنانچه در ابتدای این مطلب بیان شد، در حالی که این

تفسیر عون المنان (۲۹)

آیه ربط و ارتباطی به آنچه مسلمان باید در نمازش بخواند ندارد چه نماز فرض چه نماز نافله.

اما دو حدیثی که قبلاً ذکر شد، مفهوشان روشن است و آنهم اینکه نماز نمازگزار بدون خواندن سوره فاتحه صحیح نیست: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب» و «من صلى صلاة لم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب، فهي خداج، هي خداج هي خداج، غير تمام» یعنی این نماز ناقص است و کسی که از نمازش رو گردانی کند و نمازش را ناقص کند، نماز نخوانده است و در این وقت نمازش باطل است چنانچه این ظاهر حدیث اول است.

وقتی این حدیث برای ما روشن شد، اولاً در این هنگام به احادیثی که در کتاب های حدیثی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روایت شده اند اطمینان داریم و ثانیاً به سندهای صحیح اعتماد می کنیم و درباره احادیث رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و در سند صحیح احادیث شک و گمان به فلسفه این گفته هایی که امروزه می شنویم به خود راه نمی دهیم که می گویند: "به احادیث آحاد اعتنا و اعتماد نمی کنیم مادامی که در احکام فقهی نباشند، و آنچه درباره عقاید از احادیث آحاد آمده باشد قبول می کنیم چون عقاید بر احادیث آحاد اقامه نمی شود"، این گمان آنهاست، در حالی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - معاذ - رضی الله عنه - را به یمن ارسال کرد که اهل کتاب را به عقیده توحید دعوت کند و او تنها یک نفر بود (بنابراین سخنان معاذ هم برای آنها حدیث آحاد بود).^۱

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى﴾: ابن عباس - رضی الله عنه - در تفسیر این آیه می

گوید: دارای چهره و اخلاق زیباست.

^۱- شیخ البانی رحمه الله.

تفسیر عون المنان (۲۹)

در قرآن و حدیث صفات بسیاری برای جبرئیل آمده که به قسمتی از آن اشاره می شود.

۱ - قدرت فوق العاده

همان طوری که قبلاً اشاره شد شهر سدوم (سرزمین قوم لوط) را با گوشه ای از بالش به آسمان برده و سپس آن را واژگون نموده و بر زمین کوبید.

۲ - دارای اخلاقی نیکو و پسندیده و چهره ای زیبا می باشد

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دو بار او را به صورت اصلی که دارای ششصد بال می باشد مشاهده فرمودند.

در مسند امام احمد از عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - روایت است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در تفسیر آیهی ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ فرمودند: «رَأَيْتُ جِبْرِيْلَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عَلَيْهِ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ يَنْتَشِرُ مِنْ رِيْشِهِ التَّهَٰوِيْلُ: الدَّرُّ وَالْيَاقُوْتُ»^۱. جبرئیل را در حالی دیدم که ششصد بال داشت و از بالش زیور آلات رنگارنگ از دُر و یاقوت می ریخت.

«فَسَدَّ أَفْقَ السَّمَاءِ»^۲. هر بالش بین مشرق و مغرب را می پوشاند

۴ - مقام و منزلت برجسته: ﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾ [التکویر:

۲۰] «نیرومند و نزد خداوند صاحب عرش داری منزلت و مکانت خاصی است». و خداوند در جاهای متعددی بعد از ذکر ملائکه نامش را جداگانه ذکر می

فرماید مثلاً در: [القدر: ۴] و [البقرة: ۹۸]

۵ - فرمانده درستکار [التکویر: ۲۱]

^۱- تفسیر ابن کثیر سوره نجم، ۶.

^۲- حدیث حسن / مسند احمد ۱ / ۴۱۲ رقم ۳۹۱۵ حسنه الألبانی فی کتابه الإسراء و المعراج ص ۱۰۱

تفسیر عون المنان (۲۹)

تمامی ملائکه به امر و فرمان خدا از جبرئیل اطاعت می کنند و او در ابلاغ قرآن و تبلیغ آن به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و هرآنچه به او امر شود امین است.

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأُوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوْحَىٰ﴾: عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ - رضي الله عنه - فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأُوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوْحَىٰ﴾ قَالَ: رَأَىٰ جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ.

ترجمه: ابن مسعود - رضی الله عنه - درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: «فاصله او با محمد به اندازه دو کمان یا کمتر از آن، گردید. پس خداوند، وحی کرد به بنده اش آنچه می خواست وحی کند» می گوید: (منظور جبریل است) رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - جبریل را دید که ششصد بال دارد. وَعَنْهُ - رضی الله عنه - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ قَالَ: رَأَىٰ رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أَفْقَ السَّمَاءِ.^۱

ترجمه: ابن مسعود - رضی الله عنه - درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ یعنی رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - نشانه های بزرگ پرودگارش را دید، می گوید: رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - پارچه سبز رنگی دید که افق آسمان را پوشانیده بود. (احتمالاً اشاره به بالهای جبریل است).

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَىٰ رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَىٰ جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلَقُهُ سَادًّا مَا بَيْنَ الْأَفْقِ.^۲ ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرکس، گمان کند که محمد - صلی الله علیه وسلم -

^۱ - (بخاری: ۳۲۳۳).

^۲ - (بخاری: ۳۲۳۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

پروردگارش را دیده است، سخن بزرگی گفته است. ولی رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - جبریل را به شکل اصلی اش دید که سراسر افق را پوشانیده بود.

ابن کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیست و یک صفحه نقل کرده سپس می گوید: «این روایات از صحابه رضی الله عنهم به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی کند، و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می آید. آن گاه به نقل از زهری می گوید: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمانهای هفت گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیاء علیهم السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾: به هر اندازه که انسان، بندگی الله متعال

را بیشتر در رفتار، گفتار و اعتقاد خویش تحقق بخشد، به همان اندازه، از نردبان کمالات انسانی صعود می کند و بر عکس، هر اندازه از بندگی الله متعال فاصله ی بیشتری داشته باشد، بیشتر به سوی خواری و هلاکت، سقوط می کند.

پیامبران در این میدان هم گوی سبقت را ربودند، زیرا سراسر زندگی شان در مسیر تحقق بخشی به بندگی کامل و بدون قید و شرط، برای الله متعال سپری شد. این خاتم الأنبیاء و سرور پیامبران است که الله متعال او را، در بهترین و والاترین جایگاه «بنده» توصیف می فرماید و در مقام وحی و دریافت الهام او را این چنین وصف فرمود: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰]. «پس جبرئیل به بنده الله متعال -محمد- وحی کرد آن چه می بایست وحی کند».

و در مقام نازل شدن کتاب بر او می فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱]. «خجسته است خداوندی که فرقان -جدا سازنده حق از باطل- را بر بنده خود -محمد- نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد».

و در مقام دعوت می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ [الجن: ۱۹]. «- به من وحی شده است که - چون بنده الله متعال - محمد- بر پای ایستاد - و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد- و به پرستش الله متعال پرداخت، کافران پیرامون او نزدیک بود که بر او هجوم آورند.»

و در هنگام اسراء و معراج فرمود: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بُرُكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ مِّنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الإسراء: ۱]. «پاک و منزّه است ذاتی که شبی بنده اش را از

مسجد الحرام به مسجد الاقصی، که پیرامونش را پربرکت نمودیم، بُرد تا برخی از آیاتمان را به او نشان دهیم. بی گمان الله شنوای بیناست.»

با این بندگی تمام و کامل، رسول الله صلی الله علیه وسلم شایسته رهبری مردم در دنیا و آخرت است؛ وقتی که در محشر مردم از عیسی مسیح شفاعت می‌خواهند، درحالی از همه پیامبران پیش از او، درخواست شفاعت کرده بودند، عیسی علیه السلام می‌فرماید: «نزد محمد بروید که او بنده‌ای است الله متعال از گناه اول و آخرش در گذشته است»^۱.

اینک نمونه‌ای از بندگی کامل ایشان را از زبان مادرمان عائشه‌ی صدیقه بیان می‌کنیم. ایشان می‌فرماید: «عرض کردم: ای رسول خدا -فدایت شوم- تکیه زده غذا بخورید، برایتان راحت‌تر است، سرش را آن قدر بسوی زمین پایین آورد، که نزدیک بود پیشانی‌اش به زمین بخورد و فرمود: نه، بلکه مانند بردگان غذا می‌خورم و همچون آن‌ها می‌نشینم»^۲.

فائده‌ی ذهبی: در احادیث ثابت است که به روش‌های مختلف بر محمد صلی الله علیه وسلم وحی نازل می‌شود. از این رو چگونگی نزول وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را می‌توان به روش‌های ذیل ترسیم کرد:

«صلصلة الرجس» [زنگ کاروان]: پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «گاهی صدای فرشته‌ی وحی همانند آهنگ جرس (زنگ کاروان) به گوشم می‌رسد، که این نوع وحی برای من دشوارترین انواع آن است. و بعد صدا قطع می‌شد و من هر آنچه که آن صدا گفته است، به یاد دارم.» [بخاری].

«مجسم شدن فرشته»: در این روش، فرشته‌ی وحی به صورت انسان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد و پیام خدا را به ایشان می‌رساند. و در اغلب

۱- متفق علیه، تخریج شرح عقیده الطحاویة ص (۱۵۷)

۲- بغوی، در شرح السن و ابن سعد و امام احمد، در الزهد روایت کرده‌اند. ر.ک: صحیح الجامع الصغیر (۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

اوقات در چنین مواقعی، جبرئیل (فرشته‌ی وحی) به شکل صحابی مشهور «دحیه‌ی کلبی» تشریف می‌آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «و گاهی فرشته‌ی وحی به صورت مردی در برابرم مجسم می‌گردد و با من سخن می‌گوید و من سخن او را می‌فهمم (وعی)». [بخاری].

این نوع از وحی، سبکتر و لطیفتر بود، در این حالت فرشته‌ی وحی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم که گوینده و شنونده‌ی این محاوره بودند، هر دو هم قیافه‌ی یکدیگر بودند و در نتیجه، هم کار وحی‌رسانی از جانب جبرئیل - فرشته‌ی امین وحی - ساده‌تر می‌شد، و هم پذیرش وحی از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آسانتر می‌گردید؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «و هو أهونه علی»، آسانترین روش برای من همین است.

آمدن فرشته در شکل اصلی خود: که این قضیه سه بار اتفاق افتاده است: یکبار زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آرزو کردند که جبرئیل را در شکل اصلی خودش ببیند. بار دوم: در معراض. و بار سوم: در ابتدای نبوت در مکانی به نام «اجیاد» از مناطق مکه‌ی مکرمه.

«رؤیای صادق» پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش از نزول قرآن، خواب‌های راست و درستی را می‌دید، و هر آنچه در خواب مشاهده می‌کرد، در بیداری عین آن اتفاق می‌افتد. عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «اول ما بدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحی الرؤیا الصالحة فی النوم، فکان لایری رؤیاً الا جادت مثل فلق الصبح» [بخاری]، وحی بر رسول خدا ج با خواب‌های راست شروع شد، و هر خوابی که می‌دید، مثل روشنایی صبح، آشکار و هویدا می‌گشت. «کلام الهی»: پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند موسی علیه السلام، مستقیماً با خداوند متعال، گفتگو کرده‌اند، مانند شب معراج.

«نفث فی الروع»: در این نوع جبرئیل بدون آنکه ظاهر شود، سخنی را در قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم القاء می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم

تفسیر عون المنان (۲۹)

در روایتی می‌فرماید: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رَوْعِي» و نیز می‌فرماید: «أَنَّ جِبْرِيْلَ الْقِي فِي رَوْعِي أَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ لَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَكَمَّلَ رِزْقُهُ» [حاکم].

خاطر نشان می‌شود که آنچه از وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است به دو نوع تقسیم می‌شود:

یکی «وَحْيٌ مَتْلُوٌّ»: که مراد از آن آیات قرآن می‌باشد که لفظ و معنای آن، هر دو از طرف خداوند می‌باشد. به این وحی در اصطلاح علماء «وَحْيٌ مَتْلُوٌّ» گفته می‌شود.

و نوع دوم «وَحْيٌ غَيْرُ مَتْلُوٌّ» است که بسیاری از احکام و جزئیات تعالیم و آموزه‌های شرعی و الهی از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسانیده شده است.

«وَحْيٌ غَيْرُ مَتْلُوٌّ» به شکل احادیث صحیح، محفوظ است که معانی آن‌ها از طرف خدا، و الفاظ آن‌ها از طرف رسول صلی الله علیه وسلم می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در این باره می‌فرماید: «أَتَيْتُ الْقُرْآنَ وَ مِثْلُهُ مَعَهُ» به من هم قرآن و هم تعلیماتی دیگر مثل آن داده شده است، [که مراد احادیث است].

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾: انسان بی ادبی که در برابر پادشاهان و بزرگان قرار می‌گیرد، به چپ و راست متمایل می‌شود و به هر سو نگاه می‌کند، الله تعالی این رفتار را از پیامبرش نفی کرد و از کمال ادب وی در آن مقام و جایگاه خبر داد؛ چنانکه به هیچ جهنمی متمایل نشد و به چیزی غیر از آیات و عجایبی که دید چشم ندوخت، بلکه مودب و بدون اینکه به چپ و راست بچرخد و به کنجکاوای بیردازد ایستاد؛ با این که از اطمینان و آرامش و اعتماد کامل برخوردار بود. این طرز رفتار، نهایت کمال است.^۱

^۱ - ابن قیم، التفسیر القیم: (۷۶/۳).

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾: معجزات پیامبر گرامی اسلام صلی

الله علیه وسلم زیاد و بی شمار است. برخی از آن‌ها را قرآن کریم بیان کرده است: مانند: اسراء و معراج، شق القمر، و پاشیدن مшти خاک و شن بر چشم مشرکان در جنگ بدر.

بخش دیگری از معجزات رسول صلی الله علیه وسلم در سنت پاک نبوی آمده است، به طوری که به حد تواتر می‌رسند، مانند: جاری شدن آب از بین انگشتان پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوه‌ی «حدیبیه» و «تبوک» و غیر آن، به طوری که تمام اصحاب از آن وضو گرفتند. و شنیدن سخن و تسبیح سنگ ریزه در دست ابوجهل وقتی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: اگر پیامبری بگو: که در دست چه دارم.

و سخن گفتن با وی گوسفند بریان شده‌ی مسموم که زنی یهودی آن را به زهر آلوده کرده بود و بنام پیشکشی به پیامبر صلی الله علیه وسلم تقدیم نمود. و مانند ناله‌ی تنه‌ی درخت خرما، و دیگر معجزاتی که مجال برشمردن آن‌ها در اینجا نیست.

و در رأس معجزات آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرآن کریم قرار دارد، چرا که قرآن از دو جنبه دارای اعجاز است، یک جنبه‌ی آن عام است و همه‌ی مردم بدان اعتراف می‌کنند و جنبه‌ی دوم آن خاص است که فصحاء و سخنوران و ادیبان عرب آن را ثابت می‌کنند.

خلاصه، قرآن کریم نشانه‌ی بزرگ و معجزه‌ی سترگ و زنده و جاوید پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم است که به وسیله‌ی آن، امت عرب را به خصوص، و بشریت را به طور عموم به تحدی و مبارزه طلبیده است و به واسطه‌ی آن، نبوت محمد صلی الله علیه وسلم از دیگر انبیای الهی، متمایز گردیده است.

و این کتاب از نظر هدایت بشر و جامعیت علمی و از لحاظ اعجاز لفظی و معنوی و پرداختن به مسائل غیبی در گذشته و حال و آینده، معجزه می‌باشد.



فوائد آیات (۱-۱۸):

۱. آنچه که محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - بدان نطق می کند وحی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده می شود و او نه در آن کم می کند و نه می افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - می شنیدم، می نوشتم تا آنها را حفظ و نگه داری کنم. سپس قریش مرا از این کار نهی نموده گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می شنوی می نویسی در حالی که ایشان نیز بشرند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. آنگاه از نوشتن دست کشیده این موضوع را با رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ» (مسند امام احمد) «بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».

۲. اقوال پیامبر صلی الله علیه وسلم همانند قرآن است؛ البته از این جهت که مصدر هر دو (قرآن و سنت) وحی از سوی خداست و با این تفاوت که قرآن هم لفظ و هم معنای آن وحی است ولی سنت فقط معنی آن داخل در وحی است.

۳. قرآن مجید علمی قطعی و غیر مشتبه است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [البقرة: ۲] «این کتاب، هیچ گمانی در آن نیست». ﴿وَنَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۳۷) ﴿یونس: ۳۷﴾ «شک و تردیدی در آن نیست، و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است». ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲) ﴿ [النساء: ۸۲]. «آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واری نمی کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب نزدیکی معانی و احکامی که در بر دارد، و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می کردند».

۴. از جمله چیزهایی که واجب است به آن معتقد بود و ایمان داشت، بهشت و جهنم است.

۵. بهشت محل پاداش گرفتن است برای کسی که خداوند را فرمانبری کرده است و جایگاه آن در آسمان هفتم کنار سدره المنتهی است.

۶. بهشت صد درجه دارد و فاصله بین هر درجه با دیگری به اندازه فاصله بین زمین و آسمان است همانگونه که در صحیح بخاری از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱. «بهشت صد درجه دارد که خداوند آن را برای مجاهدین در راهش آماده کرده است. بین هر دو درجه از آن به اندازه فاصله بین آسمان و زمین است». بالاترین قسمت بهشت، فردوس است که بر بالای آن عرش قرار دارد و از آن رودهای بهشت جاری می شوند کما اینکه در حدیث سابق از ابوهریره اینگونه آمده که پیامبر فرمود: «فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» «هرگاه شما چیزی از خداوند خواستید فردوس را از او بخواهید که آن بهترین جای بهشت و بالاترین آن است و بالای آن عرش رحمان قرار دارد که از آن

^۱ - صحیح البخاری برقم (۲۷۹۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

رودهایی جاری می شوند». بهشت همانگونه که در حدیث سهل بن سعد - رضی الله عنه - که در صحیح بخاری آمده، هشت دروازه دارد.

۷. جبرئیل بصورت یک انسان نزد رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - می آمد، و این وحی نسبت به نوع اول آسان تر بود. رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - جبرئیل را در شکل و صورت اصلی دو بار رؤیت کرده است.

۸. جبرئیل علیه السلام را در صورت حقیقی، در حالی که ششصد بال داشت دیدند. (صحیح بخاری ۳۲۳۲ و تفسیر ابن کثیر).

۹. درخت سدر عظیمی که در آسمان هفتم است و علم هیچ کس از آن فراتر نرود. (تفسیر طبری)

۱۰. هر کسی در خواب درخت سدر را ببیند، به مقام و درجه‌ای بالا دست می‌یابد و راه ورع و تقوا و علم را پیش می‌گیرد. دیدن درخت سدر در خواب، خوب است و به رزق و روزی نیز، تعبیر می‌شود.^۱

۱۱. دیدن سدره المنتهی که درختی است در بهشت، به نایل شدن به مراد و آرزوها تعبیر می‌شود.

۱۲. در کتاب *الشفاء* قاضی عیاض معتقد است: واقعه اسراء و معراج یک سال قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاد.^۲

۱۳. از جمله نشانه‌ها و معجزات فوق طبیعی، که الله متعال به ایشان (صلی الله علیه وسلم) بخشید، سفری بود که مبدأ آن مسجد الحرام و مقصدش، مسجد الأقصى بود، مکانی که الله متعال همه پیامبران خود را در آنجا گرد آورد و آخرین فرستاده‌اش، محمد صلی الله علیه وسلم در پیشاپیش تمامی آن‌ها، به نماز ایستاد. و از آنجا، به طرف آسمان‌های رفیع، عروج کرد و بزرگترین

^۱ - تعبیر الأحلام فی ضوء الكتاب والسنة، ص: ۵۴.

^۲ - الشفاء بحقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۰۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

نشانه‌های الهی را مشاهده نمود، جبرئیل را به صورت واقعی، آن گونه که الله متعال او را آفریده است، دید. از آنجا به سوی «صدره المنتهی» صعود نمود و از هفت طبقه آسمان گذشت، تا این که الله رحمان او را به خویش نزدیک کرد و با او به سخن پرداخت.

۱۴. اغلب صحابه نظرشان بر این است که پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) در شب معراج خدا را ندیده است.

از عایشه رضی الله عنها ثابت شده است که فرمودند: مَنْ حَدَّثَكَ أَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ وَهُوَ يَقُولُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ...^۱ یعنی: هر کس به تو گفت محمد (صلی الله علیه و سلم) پروردگارش را دیده است، دروغ گفته است چون او می فرماید: چشمها او را در نمی یابند ...

و از ابوذر روایت شده است که از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) پرسیدیم: "هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ قَالَ نُورٌ أَنَّى أَرَاهُ"^۲ یعنی: آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمودند: او نور است چگونه او را می بینم.

از ابن عباس نقل شده که گفته است: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى وَلَقَدْ رَأَهُ نَزَلَةً أُخْرَى قَالَ رَأَهُ بِفُؤَادِهِ مَرَّتَيْنِ»^۳ یعنی: آنچه را دل دید انکار نکرد، قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، می گوید با دل خدا را دو بار دیده است.

ابن قیم می گوید: و عثمان بن سعید دارمی در کتابش: «الرؤية» نقل می کند که: اجماع صحابه بر این است که پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) شب معراج خدا را ندیده است، و بعضی از علما ابن عباس را از این اجماع استثنا می کنند، و استاد ما (ابن تیمیه) می گوید در حقیقت او مخالفت نکرده است، چون ابن عباس نگفته که او را با دو چشم سر دیده است و احمد نیز بر این اعتماد نموده

^۱ - روایت بخاری (التوحید/۶۸۳۲).

^۲ - روایت مسلم (الإیمان/۲۶۱).

^۳ - روایت مسلم (الإیمان/۲۵۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

در یکی از دو روایتها، چنانکه گفته است: خدای عزّ و جلّ را دیده، اما نگفته که با دو چشم سر دیده است، و عبارت احمد همان عبارت ابن عباس - رضای خدا بر آنان باد - است. و توضیحش بر حدیث دیگری که می فرماید: پرده اش نور است، و آن نور اوست - خدا دانا تر است - آن نوری که در حدیث ابوذر رضی الله عنه ذکر شده، (نوری را دیدم).

به کتاب اجتماع الجیوش الإسلامیة ج ۱ ص : ۱۲ مراجعه شود. - دلالت بر درستی آنچه که استاد ما در مورد معنای حدیث گفته است دارد، و شیخ الإسلام - رحمت خدا بر او باد - می گوید: (فصل) اما دیده شدن خداوند، آنچه در حدیث صحیح از ابن عباس روایت و ثابت شده است که : محمّد با قلبش دو بار پروردگارش را دیده ، و عایشه - رضی الله عنها - دیده شدن خداوند را انکار کرده است. بعضی از مردم در بین این دو مفهوم مخالف بدین صورت توافق حاصل کرده اند: عایشه دیدن خدا را با چشم سر انکار، و ابن عباس رؤیت خدا را با قلب اثبات نموده اند ، عباراتی که از ابن عباس ثابت شده اند یا مطلق اند و یا با قید " قلب " ذکر شده اند ، یک بار می گوید محمّد خدایش را دیده و یک بار می گوید محمّد او را دیده است ، و از ابن عباس عبارت صحیحی ثابت نشده که پیغمبر با چشم سر خدایش را دیده باشد.

و همچنین امام احمد یکبار مطلق می گوید: خدا را دیده، و یکبار می گوید با قلبش خدا را دیده ، هیچ کس از امام احمد نشنیده است که پیغمبر خدا را با چشم سر دیده است، اما بعضی از یارانش کلام مطلق او را شنیده و خود دیدن با چشم را برداشت کرده اند، همچنانکه بعضی از مردم کلام مطلق ابن عباس را شنیده و دیدن با چشم را از آن درک کرده اند، در عین دلیلها چیزی وجود ندارد که مقتضی چنین معنایی باشد، و از هیچ یک از اصحاب هم چیزی ثابت نشده نه در کتاب و نه در سنت که چنین مفهومی از آن دریافت شود بلکه نصوص و عبارات صحیح بیشتر بر نفی آن دلالت دارند چنانکه در صحیح مسلم از ابوذر

تفسیر عون المنان (۲۹)

روایت شده است که می گوید: از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) پرسیدم آیا خدا را دیده ای؟ در جواب فرمودند: او نور است چگونه می توانم او را ببینم. در صورتی که خودش را به او نشان می داد ذکر کردن آن شایسته تر بود، و همچنین می فرمایند: ﴿أَفْتَمَّارُونَ عَلَيَّ مَا يَرَى﴾ ۱۲/ النجم، یعنی: آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید، ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾، ۱۸/ النجم، یعنی: به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید. اگر با چشم خود او را می دید ذکر کردن آن اولویت بیشتری داشت.

با نصّه‌های صحیح و اتفاق سلف این امت ثابت شده است که "هیچ کس در این دنیا خدا را نمی بیند مگر اختلافی که در مورد رؤیت خاص پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) روی داده است در حالیکه اتفاق دارند بر اینکه در قیامت همه مسلمانان خدا را می بینند چنانکه ماه و خورشید را می بینند. و خدا از همه داناتر است^۱

۱۵. شکی نیست که اسراء و معراج یکی از آیات بزرگ الهی است که بیانگر صداقت رسول او تعالی، محمد صلی الله علیه وسلم و عظمت مقام ایشان در نزد الله است همان طور که این دو (معجزه) از ادله‌ی بیانگر قدرت حیرت آور الله و بالاتر بودن او تعالی از تمام مخلوقاتش است.

در احادیث صحیح تعیین نشده که این ماجرا در ماه رجب یا ماهی دیگر اتفاق افتاده است و هر چه در احادیث درباره تعیین این شب آمده از نظر صاحب نظران علم حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نیست و در به فراموشی سپردن زمان دقیق این شب الله را حکمتی رسا است و حتی اگر این شب مشخص می‌شد، برای مسلمانان جایز نبود در این شب عبادت‌هایی را بصورت اختصاصی انجام می‌دادند و برایشان جایز نیست که در آن شب جشن بگیرند.

^۱ - مجموع الفتاوی ج: ۶ / ص: ۵۰۹-۵۱۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم نه عبادتی را به این شب اختصاص دادند و نه در این شب جشن گرفتند. و اگر جشن به این مناسبت مشروع می بود، به طور قطع ایشان به صورت قولی یا عملی آن را برای امت بیان می کردند. اگر جشنی برگزار میشد حتما همه میدانستند و مشهور بود و صحابه آن را نقل میکردند.

تردیدی نیست که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم هر چه امت نیاز داشته است از ایشان روایت کردند و در نقل هیچ چیزی از مسایل دین کوتاهی نکردند بلکه در اعمال خیر از همه جلوتر بودند لذا اگر جشن به مناسبت این شب مشروع می بود آنان از همه سبقت می گرفتند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم از همه ی مردم به مردم خیرخواه تر بود، رسالت خود را به بهترین شکل ابلاغ نمود و امانت را ادا کرد. اگر جشن و احترام این شب جزو دین می بود، به طور قطع ایشان از آن غفلت نمی ورزید و آن را کتمان نمی کرد. وقتی در این مورد هیچ گونه جشن و احترامی وجود ندارد، مشخص میشود که جشن به این مناسبت و تعظیم آن در اسلام جایگاهی ندارد، در حالی که الله دین خود را برای امت تکمیل نموده و نعمتش را تمام کرده است.

به این ترتیب چیزی را که الله اجازه نداده، و از دین نیست، رد کرده است. الله می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» مائده/۳

و نیز مخالفت صریح با احادیث زیادی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که از بدعت بر حذر داشته و (به ما دستور داده) از آن متنفر و بیزار باشیم.^۱



^۱-مختصری از کتاب التحذیر من البدع ص (۱۶-۲۰).

فصل:

مختصری در خصوص سدرۃ المنته و عقیده اهل سنت در این خصوص

سدر درختی میوه دار و تنومند است که جایگاه آن بعد از آسمان هفتم می باشد. این درخت با درختان زمینی قابل مقایسه نیست و از لحاظ بزرگی و .. با آن ها بسیار تفاوت دارد. اعمال انسان ها و ارواح آن ها از آن ها بالاتر نمی رود. حال با درخت سدر تا اندازه ای آشنا شدیم، باید بدانیم: که رسول - صلی الله علیه وسلم - در شب اسرا چیزهای عجیبی را در آسمان هفتم مشاهده فرمود و پس از آن جبرئیل - علیه السلام - او را به ما بعد آسمان هفتم صعود داد که صعود اخیر، او را به جانب معجزه‌ی بزرگ سوق داد، یعنی به سوی سدرۃ المنته، البته قبل از آن که ایشان به سدرۃ المنتهی برسد، رودی صاف و زیبا را مشاهده کرد که خیمه ای آراسته به لؤلؤ و یاقوت بر روی آن برافراشته شده و در عین حال بر روی لبه های آن پرندگانی سبزرنگ و زیبا نشسته اند! آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «ای جبرئیل! این پرندگان چقدر دلپذیر و لطیف به نظر می رسند»؟

جبرئیل - علیه السلام - گفت: ای محمد! کسی که این پرندگان را تناول می نماید، از آن ها هم دلپذیرتر و لطیف تر است!

سپس جبرئیل - علیه السلام - گفت: ای محمد! آیا می دانی که این رود، چه رودی است؟

ایشان فرمودند: «خیر».

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این همان رود کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سپس رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به سوی بهشت بالا برده شد، ایشان در آنجا نهرهایی از آب گوارا و شیرین و زلال، و نهرهایی از شیر با طعم ثابت و لم یتغیر، و نهرهایی از عسل خالص را مشاهده فرمود.

ایشان فرمودند: «در واقع خداوند تبارک و تعالی برای بندگان شایسته و صالح خود، چیزهایی را آماده کرده که اصلاً چشمی آن ها را ندیده و گوشه نام آن ها را نشنیده و حتی بر قلب احدی خطور نکرده است».

و هنگامی که پیامبر از بهشت خارج شد، ملائکه ای را دید: که مانند ملائکه های دیگر به او خوش آمد گفت، اما چهره ای ترش رو داشت و بسان ملائکه سابق لبخند نمی زد. این امر موجب تعجب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شد و گفت: «ای جبرئیل! این ملائکه ای که به مانند ملائکه های دیگر به من خوش آمد گفت، اما تبسمی نکرد و مانند ملائکه های سابق خوشحال و شادکام به نظر نمی رسید، چه کسی بود؟»

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این همان مالک، خزانه دار آتش جهنم است و اگر قرار باشد که بر روی کسی لبخند بزند، تنها بر تو لبخند خواهد زد. اما هیچگاه لبخند نمی زند.

آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: «آیا به او امر نمی کنی که آتش را به من نشان دهد؟!»

جبرئیل - علیه السلام - گفت: بله، این کار را می کنم.

سپس مالک را صدا زد و به او گفت: آتش را به محمد نشان بده!

به همین خاطر مالک پوشش آتش را برداشت که در نتیجه آتش به شدت شعله کشید و بالا آمد، تا جایی که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - گمان برد که آتش تمامی اشیایی که می بیند را دربر خواهد گرفت.

باید گفت «آتش غضب و قهر خداوند است، چنانکه آهن یا سنگی در آن قرار داده شود، بی درنگ ذوب خواهد شد».

تفسیر عون المنان (۲۹)

آنگاه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به جبرئیل - علیه السلام - فرمود:
«ای جبرئیل، به او بگو: که آن را به جایگاه اولش باز گرداند».

جبرئیل - علیه السلام - هم به مالک امر کرد که آتش را به مکان اصلی خود بازگرداند. آن وقت مالک به آتش گفت: پنهان و خاموش شو! و آتش بنا به فرمان مالک به مکانی که از آن خارج شده بود بازگشت و پس از آن پوششش را بر روی آن کشید. گفتنی است که مالک رئیس ملائکه هایی است که مسؤولیت کار و بار آتش جهنم و عذاب روز قیامت را بر عهده دارند. و اسم او در قرآن آمده است: ﴿وَنَادُوا يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كَاثِرُونَ﴾ [الزخرف: ۷۷].

«آنان فریاد می زنند: ای مالک! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم، او بدیشان) می گوید: شما (اینجا) می مانید».

پس از آن رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - بوی دلپذیری را احساس کرد و گفت: «ای جبرئیل! این چه بویی است؟!»

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این بوی خوشایند، بوی خدمتکار دختر فرعون و اولاد دختر اوست!!! از جمله اخبار مربوط به او در دنیا این است که شانه ای که به وسیله ای آن موهای سر دختر فرعون را شانه می کرد از دستش افتاد، به همین خاطر برای برداشتن آن خم شد و گفت: «بسم الله».

دختر فرعون گفت: این «الله» کیست؟ آیا او پدر فرعون است؟

آن خدمتکار گفت: نه! او خدای من و خدای تو و خدای پدر تو می باشد.

دختر فرعون گفت: آیا تو به غیر از پدر من خدای دیگر هم داری؟!

آن خدمتکار گفت: آری، خدای من و خدای تو و خدای پدر تو «الله تعالی» است.

خبر فوق به فرعون رسید، از همین رو او را فرا خواند و به او گفت: آیا به غیر از من پروردگاری داری؟!

خدمتگار گفت: آری، پروردگار من و پروردگار تو «الله» تعالی است. فرعون از این مطلب سخت برآشفته و خشمگین شد و دستور داد تا آتش عظیم برافروخته شود و اولاد آن زن را - جز طفل شیرخوارش - در آتش بیندازند. سپس فرعون دستور داد: تا خود آن خدمتکار را هم بسوزانند، اما او در آغاز به خاطر بچه‌ی شیرخوارش تن به این کار نمی داد، ولی آن کودک شیرخوار او را صدا زد و گفت: ای مادر! بنشین و از این کار خودداری مکن، چه تو بر حق هستی! (یعنی وارد آتش شو و اصلاً هراسی به خود راه مده)!

و این بود که آن خدمتکار در آتش سوزانده شد و این بود دلپذیر و خوشایند بوی او در جهان آخرت است.

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به سدره المنتهی رسید و آنجا به طور ناگهانی چهره‌ی واقعی جبرئیل را مشاهده فرمود و در عین حال درخت سدر را دید که سرشار از نور الهی بود، به طوری که درخشش و زیبایی آن موجب تعجب و تحیر انسان می شد.

و در آن مکان صدایی غافل گیرکننده از زبان جبرئیل - علیه السلام - شنید، مبنی بر این که: ای محمد! در مقام و مکانی مانند این، می بایست رفیق را برای رفیق خلیل را برای خلیل و محبوب را برای محبوب تنها گذاشت؛ جبرئیل - علیه السلام - در ادامه گفت: دیگر نمی توانم از اینجا بالاتر بیایم و اگر به اندازه یک تار مو جلوتر بیایم سوزانده می شوم. لذا تو به سوی محبوب خود جلو برو. مگر نه این که ما در این راستا محدودیت داریم.

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - احساس کرد که روحش در جهان انوار قدسی بالاتر می رود و گویی به خداوند خیلی نزدیک شده است. قرآن کریم به این مورد به اینگونه اشاره می نماید: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ

تفسیر عون المنان (۲۹)

أذنی (۹) ﴿ [النجم: ۸ - ۹]. «و هنگامی که رسول به خداوند نزدیک شد، خداوند با او حرف زد و به او گفت: پیرس!»

محمد - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «تو ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کردی و با موسی عملاً حرف زدی و ملکی فراوان به داود عطا کردی و آهن را برای او نرم کردی و کوه را مطیع و مسخر فرمان وی کردی، و ملک و پادشاهی را به سلیمان - علیه السلام - دادی، و جن و انس و شیاطین و باد را مسخر فرمان وی کردی و ملکی را به او دادی که بعد از او هیچ کس را نسزد. و تورات و انجیل را به عیسی - علیه السلام - آموختی و او را طوری قرار دادی که کوران و خوره داران را شفا دهد و به لطف تو مردگان را زنده نماید و او و مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشتی، به طوری که دیگر شیطان نمی توانست بر آن ها تسلط یابد».

آنگاه پروردگار عزوجل فرمود: «تو را هم به عنوان خلیل خود قرار دادم و برای عموم انسان ها به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث داشتیم و سینه ات را گشودم و بار سنگین (تلاش فراوان، برای هدایت مردمان) را از (دوش) تو برداشتم. همان بار سنگینی که پشت تو را درهم شکسته بود، و امت تو را به عنوان بهترین امت قرار دادم که (برای هدایت) مردم به منصفی ظهور رسیده اند. و سبع المثانی (نام سوره ای از قرآن) را به تو عطا کردم که آن را به پیامبری قبل از تو عطا نکرده ام. علاوه بر این ها نهر کوثر را به تو عطا کردم، و در عین حال هشت بهره را به تو داده ام که عبارتند از: اسلام، هجرت، جهاد، نماز، صدقه، روزهی رمضان، امر به معروف و نهی از منکر. و گذشته از این تو را به عنوان اول و آخر پیامبران قرار دادم».

به همین خاطر رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - همواره می فرمود: «خداوند سبحان با شش چیز مرا تفضل و برتری بخشیده است: آغاز و خاتمه‌ی

تفسیر عون المنان (۲۹)

کلام و جوامع سخن را به من اعطا کرده است. و ضمناً مرا برای عموم مردم به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده ارسال داشته است و ترس را در دل های دشمنان من از مسیر یک ماه، قرار داده است و غنایم جنگی را برای من حلال دانسته است، در حالی که برای احدی قبل از من حلال نبوده است، و تازه تمامی زمین را برای من پاک و به عنوان مسجد قرار داده است».

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که در خلال معجزه‌ی عظیم پیش گفته و صعود به سدره المنتهی بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و امت مسلمان پنجاه فرض نماز واجب می گردد.

و چون خداوند مقولات مورد نیاز را برای محمد - صلی الله علیه وسلم - بیان فرمود، او باز گشت و در آسمان ششم با موسی - علیه السلام - برخورد کرد. او به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: ای محمد! چه چیزی بر تو امر شده؟! ایشان فرمودند: «پنجاه فرض نماز».

موسی - علیه السلام - گفت: به سوی پروردگارت باز گرد و از او بخواه که در این زمینه تخفیف قایل شود، چون من از قوم بنی اسرائیل بسیار سختی و مشقت دیده ام. (و می دانم که امت تو هم طاقت پنجاه فرض نماز را ندارند).

آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به سوی خداوند بازگشت و از او تقاضای تخفیف تعداد نمازها کرد. خداوند ده فرض نماز را از تعداد فوق الذکر کاست، یعنی حالا دیگر چهل فرض در شبانه روز بر مسلمانان واجب است. و چون پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بازگشت، باز هم با موسی - علیه السلام - برخورد کرد و از او شنید که می گفت: به چه چیزی امر شده ای؟ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به ادای چهل فرض نماز».

این بار هم پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به نزد خداوند بازگشت و تقاضای تخفیف کرد و تقاضایش پذیرفته شد و ده فرض نماز دیگر از آن کم شد.

خلاصه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در اثر مقولات موسی - علیه السلام - همواره به نزد خدا باز می گشت و تقاضای تخفیف نمازها را می کرد تا این که تعداد نمازها در یک شبانه روز به پنج فرض رسید.

این بار هم موسی - علیه السلام - این تعداد نمازها را زیاد دانست و به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پیشنهاد کرد که بازهم تقاضای تخفیف نماید. ولی این بار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در جواب فرمود: «آنقدر به نزد خداوند بازگشته ام که واقعاً خجالت می کشم که حالا به او مراجعه نمایم».

و همین که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود «خجالت می کشم» ندایی آمد و گفت: چنانچه بر ادای این پنج فرض ثابت و صبور باشی، گویی پنجاه نماز خوانده ای و پاداش پنجاه فرض را دریافت می کنی. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از این مژده بسیار خرسند شد.

- بازگشت به مکه -

رسول - صلی الله علیه وسلم - از بالای آسمان هفتم به سوی آسمان دنیا فرود آمد، آنگاه به پایین خود نگاه کرد، شعله های آتش و دودهایی را مشاهده کرد و سرو صدایی را شنید، به همین خاطر گفت: «ای جبرئیل! اینان چه کسانی هستند؟»

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این ها شیاطینی هستند که در اطراف دل های فرزندان آدم می چرخند تا این که آن ها را از تفکر در ملکوت آسمان ها و زمین بازدارند، و متأسفانه غالب انسان ها اینگونه دستخوش افکار شیطانی می شوند و اگر دستخوش تحولات شیطانی نمی شدند، مسایل و موارد اعجاب برانگیزی را مشاهده می کردند.

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - همچنان در حال فرود آمدن بود تا این که به بیت المقدس رسید، در آنجا پیامبران را مشاهده کرد که گردهم آمده و

تفسیر عون المنان (۲۹)

منتظر «نماز» هستند. به آن ها سلام کرد و آن ها هم به او سلام کردند و چون وقت نماز فرا رسید، انبیا جهت ادای آن قیام کردند و جبرئیل - علیه السلام - آمد و دست پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را گرفت و او را به جایگاه «امام» برد و به او گفت: می بایست نماز را برای پیامبران، به امامت به جای آوری.

غالب نظریه ها قایل بر این است که آن نماز، نماز صبح بوده است. ناگفته پیداست که قرارداد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به عنوان امام در نماز فوق اشاره به تفضل و ارزش والای ایشان - نسبت به سایر پیامبران - دارد.

پس از آن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بعد از خروج از بیت المقدس سوار بر براق شد و به سوی مکه باز گشت، در حالی که مردم به خواب رفته بودند و چون شب در لاک خود فرو رفت و سپیده‌ی صبحگاهی فرا رسید و اهل مکه بیدار شدند، و خورشید چاشتگاه بالا آمد، رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - مسموعات و مرئیات خود را برای مردم بازگو کرد، اولین کسی که ایشان را دید ابوجهل بود. او چون بسیار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را به باد ریشخند و تمسخر می گرفت، این بار هم پیش او آمد و با حالتی تمسخرآمیز گفت: می بینم که عمیقاً در فکر فرو رفته ای، آیا اتفاقی تازه برایت پدید آمده است؟! پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «آری».

ابوجهل گفت: چه اتفاقی؟

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «من امشب به مسافرت رفتم».

ابوجهل گفت: به کدام ناحیه؟!

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به بیت المقدس».

ابوجهل در حالی که چیزی نمانده بود از تعجب شاخ دریاورد گفت: سپس به

سوی ما باز گشتی، ها؟! ...

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با اطمینان کامل فرمود: «آری».

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابوجهل همواره رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را به باد تمسخر می گرفت و با کنایه می گفت: محمد گمان می کند که سخنان آسمانی می گوید. او و هم دستانش این جمله را به کرات می گفتند تا این که برای مدتی آن را فراموش کردند.

و حال که ابوجهل می شنود که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شبانه از مکه به بیت المقدس سفر کرده و در خود همان شب به مکه بازگشته است، آتش خشم و کینه توزی اش علیه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اسلام شعله ور می شود و این مقوله را بستر مناسبی جهت ریشخند دوباره ی رسول و خدشه دار کردن چهره ی وی در میان مردم می پندارد، چه وی می داند: که برای یک رفت و برگشت از مکه به بیت المقدس و برعکس، دو ماه وقت نیاز است، لذا گفته ی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به هیچ وجه با عقل بشری هم خوانی ندارد!!!

ابوجهل همچنان اصرار داشت که در همان لحظه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را تکذیب نماید. و برای تحقق این هدف شوم و این که مبادا رسول - صلی الله علیه وسلم - در مقابل مردم حرف خود را باز پس گیرد، به او گفت: آیا حضری در مقابل جماعت مردم هم این حرف را که به من زده ای، بزنی؟! پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «بله».

آنگاه ابوجهل فریاد زد: ای جماعت بنی کعب و بنی لؤی! مردم به سوی او آمدند و ابوجهل به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: حال حرفی را که به من زده ای برای این ها هم بزن. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - گفت: «من امشب به مسافرت رفتم». گفتند: به کجا؟ فرمود: «به بیت المقدس». گفتند: حال بعد از تمامی این سفر

در میان ما هستی؟!!

فرمود: «آری»!

تفسیر عون المنان (۲۹)

این مطلب رسول - صلی الله علیه وسلم - با واکنش شدید مردم مواجه شد تا جایی که یکی از آنان به نام «مطعم بن عدی» گفت: ای محمد! سوگند به خدا که امورات و مقولات سابق تو برای ما چندان دشوار و سخت آفرین به نظر نمی رسید، اما حالا حرف هایی را می زنی که اصلاً صحت ندارند، چه برای یک رفت و برگشت از مکه به بیت المقدس به دو ماه وقت نیاز است، حال تو می گویی که در یک شب راه دوماهه را پیموده ای؟! قطعاً لات و عزّی مطالب تو را تأیید نمی نمایند و گذشته از این تحقق آنچه را که تو می گویی، امری است غیرممکن!!

بعضی ها هم با تمسخر گفتند: راستی در بیت المقدس چه چیزهایی را دیدی؟!

رسول - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «با تعدادی از انبیاء از جمله ابراهیم، موسی و عیسی - علیهم السلام - دیدار کردم، و سخن گفتم و با ایشان نماز گزاردم».

کفار مطالب رسول - صلی الله علیه وسلم - را تکذیب کرده و او را به باد تمسخر گرفتند و به خیال خود گفتند: اگر ابوبکر سخنان «محمد» را بشنود، یقیناً او هم آن ها را باور نخواهد کرد و در نتیجه از پشتیبانی و حمایت وی دست برمی دارد و چنانچه اینچنین شود مردمان دیگری هم از دایره ی اسلام خارج خواهند شد و ما به هدف خود خواهیم رسید.

و به همین خاطر آنان شخصی را به نزد ابوبکر - رضی الله عنه - فرستادند و او ادعای رسول - صلی الله علیه وسلم - را برای وی، خاطرنشان کرد. عکس العمل ابوبکر - رضی الله عنه - در قبال آن حرف ها چنین بود: اگر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - چنین مطلبی را گفته باشد، قسم به خدا راست گفته است.

آن مرد با تعجب گفت: آیا تو حرف های او را تصدیق و باور می کنی؟!

ابوبکر - رضی الله عنه - گفت: آری، حتی اگر مطالبی شگفت انگیزتر از این را هم بگویند، باور می‌کنم. آخر چطور می‌توانم او را باور نکنم در حالی که تمام وحی‌های الهی او را در هر ساعت و لحظه‌ی مورد تأیید قرار می‌دهم در حالی که آن‌ها شاید از مطالب کنونی رسول کمتر مایه‌ی تعجب باشند؟

ابوبکر - رضی الله عنه - و تعدادی از افرادی که در کنارش بودند. برخاسته و پیش رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمده و دیدند که وی همچنان در ارتباط با شب اسرا سخن می‌گوید و در این اثنا مطعم بن عدی می‌گوید: ای محمد! اگر واقعاً تو دیشب به بیت المقدس رفته‌ای و در آن نماز خوانده‌ای، پس باید نشانه‌های آن چون درها و دیوارها و غیر این‌ها را خوب به یاد داشته باشی، می‌خواهم آن‌ها را برای ما توصیف کنی.

مطعم در ادامه‌ی حرف‌هایش افزود: البته ما می‌دانیم که شما قبل از دیشب، هرگز به بیت المقدس نرفته‌ای و از این رو، اگر بتوانید خصوصیات و نشانه‌های آن را برای ما بیان کنی، ما حرف‌های تو را باور خواهیم کرد.

این مطلب بن عدی چون خنجری بر قلب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرود آمد و او را شدیداً دچار تحیر کرد، چون او به دلیل اشتغال به امور و مبانی مهمتری چون آیات و نشانه‌های الهی و مصاحبت با جبرئیل - علیه السلام - و ... توجه چندانی به در و پنجره‌ها و دیوارهای بیت المقدس نکرده بود و دقیقاً چیزی در ارتباط با آن‌ها به یاد نداشت.

و مهمتر از تمامی این‌ها این که وی شبانه وارد بیت المقدس و از آن خارج شده بود. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برای مدتی سکوت اختیار کرد، مطعم بن عدی و کفار دیگر چنین گمان کردند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در کوچه‌ی بن بست گیر کرده و نمی‌تواند از آن خارج شود، لذا خود را برای مسخره کردن وی آماده کردند، ابوبکر - رضی الله عنه - موقعیت پیش آمده را ملاحظه کرد - در حالی که اصلاً نمی‌خواست پیامبر - صلی الله علیه وسلم -

تفسیر عون المنان (۲۹)

مورد تمسخر قرار بگیرد و خود در این زمینه کوچکترین تردیدی نداشت - گفت: ای رسول خدا! بیت المقدس را برای من توصیف کن، چون من بارها آن را دیده ام!

ابوبکر - رضی الله عنه - با این مطلب خواست کفار را ساکت و در گوشه ای بنشاند و نگذارد آن ها پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را مورد تمسخر خود قرار دهند.

در این هنگام معجزه‌ی الهی به وقوع پیوست و خداوند خواست که پیامبرش را یاری نماید و این بود که بیت المقدس را در پیش چشمان آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - نمایان ساخت.

آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به تشریح موقعیت آن پرداخت، در تمامی موارد ابوبکر - رضی الله عنه - حرف های او را تصدیق می کرد و به همین خاطر بعد از آن روز به ابوبکر - رضی الله عنه - لقب «صدیق» داده شد. ابوجهل و کفار ساکت شدند و دانستند: که رسول - صلی الله علیه وسلم - هرگز در مقابل آنان شکست نخورده و نخواهد خورد. اما بازهم از روی سرکشی و عناد به تکذیب حقایق وی پرداخته و یکی از آنان گفت: طبق گفته‌ی ولید بن مغیره مقولاتی را که امروز از محمد شنیدیم، سحری بیش نبود.

و بعضی دیگر هم روی سخن را عوض کرده و گفتند: ای رسول خدا! ما کاروانی داریم که به بلاد شام رفته است، حال اگر واقعاً تو شبانه به بیت المقدس رفته ای آیا می توانی موقعیت آن کاروان را به ما اطلاع دهی؟

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به آنان گفت: من در دره‌ی فلان با آن کاروان که به جانب شام در حال حرکت بود، رو به رو شدم، اما از دیدن براق وحشت زده شدند - زیرا آن براق در راستای حرکت خود، صدای وحشتناک از خود درمی آورد - و حتی شترهایشان پا به فرار گذاشتند و شتری از آن ها فرار کرد و من آن قوم را به مکان آن شتر راهنمایی کردم.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و چون قافله بازگشت، کفار مطالب رسول را برای آن ها نقل کردند، اما برخلاف انتظاری که داشتند، آن ها مطالب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را مورد تأیید قرار دادند.

و مردی دیگر به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: ما قافله‌ی دیگری داریم که به شام رفته و حال از تو می خواهیم که موقعیت آن را به ما گزارش دهی.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «از کنار این کاروان گذشتم در حالی که از فلان جا و فلان جا می آمدم. در میان آن شتری بود که دارای دو خورجین بود، یکی سیاه و دیگری سفید. و چون به آن ها رسیدم، آن شتر از دیدن قیافه‌ی «براق» دچار غش شده و پا به فرار گذاشت».

آن قافله هم پس از بازگشت به مکه صحت مقولات پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را تأیید کرد. به رغم تمام این ها کفار گفتند: همه‌ی این ها سحر است. اما باز هم یکی از آن ها به نزد رسول - صلی الله علیه وسلم - بازگشته و گفت: ما هم کاروانی داریم، از تو می خواهیم که به ما بگویی چه وقت باز می گردد؟

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «این کاروان فلان روز باز خواهد گشت در حالی که شتری با نشاط که بر روی آن پوششی از پشم سرخ و دو خورجین است، در جلو آن حرکت می کند».

و چون آن روز فرا رسید کاروان برگشت، قریش بیرون آمدند تا صحت (یا خدای ناکرده) کذب رسول - صلی الله علیه وسلم - را شاهد باشند. و چون روز کم کم داشت به انتها می رسید و چیزی نمانده بود که خورشید غروب کند، یکی از کافران در مقام تمسخر گفت: این روز هم تمام شد، اما قافله ای نیامد و نخواهد آمد. امروز سحر و جادوی محمد باطل شد.

هنوز حرف هایی آن مرد تمام نشده بود که یکی از مسلمانان فریاد زد: «الله اکبر! پیش قراولان قافله نمایان شدند».

تفسیر عون المنان (۲۹)

بالاخره قافله از راه رسید در حالی که شتری با خصوصیات پیش گفته‌ی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در جلو آن حرکت می کرد.

ولی متأسفانه کفار و قریشیان با این همه معجزاتی که از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شاهد شدند، بازهم بر کفر و عناد خویش پایدار ماندند و از تکذیب و تمسخر رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - دست برنداشتند.

آری، باید بگوییم: که معجزات پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به مثابه‌ی حقایقی زنده - که هرگز فراموش شدنی نیستند - در افکار و خاطره های ما باقی مانده اند.^۱



^۱ - مراجع اساسی:

۱- تفسیر ابن کثیر. ۲- تفسیر قرطبی. ۳- تفسیر طبری. ۴- زاد المعاد، ابن قیم. ۵- سیره ی ابن هشام. ۶- تاریخ طبری. ۷- الاستفادة من قصص القرآن، د / عبدالکریم زیدان. ۸- صحیح بخاری. ۹- صحیح مسلم. ۱۰- سلسه احادیث صحیح، البانی.



تفسیر و ترجمه آیات (۱۹-۲۶) سورهی نجم

«بازداشتن از شرک و بیان ناتوانی بتان».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۱۹-۲۶): «منع الإشراك وبيان عدم فائدة الأصنام»، (باز داشتن از شرک و بیان ناتوانی بتان).

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال اصل رسالت و صدق پیامبران را تثبیت کرد، آنچه که شایسته است پیامبران فراخوان خود را بدان شروع نمایند توضیح داد، و آن یکتاپرستی، بازداشتن مردم از شرک، و بیان این که شفاعت بتان نزد پروردگار هیچ ارزشی ندارد به اسلوب استهزاء و توبیخ و محکوم کردن عقلیه ای است که برای غیر آفریننده و روزی دهنده کرنش می کند، و صاحبان این عقلیه سنگ ها یا درختان یا موجودات ناتوان دیگری را می پرستند.

ترجمه آیات (۱۹-۲۶):

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۲۳) أَمْ لِلإِنسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ (۲۵) * وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي سَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ (۲۶)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿أَفَرَأَيْتُمُ﴾: به من خبر دهید آیا این بتها توانایی دارند.
 - ﴿اللَّتِ وَالْعُزَّىٰ ۱۹ وَمَنَاةُ﴾: لات، منات و عزا بتهای که در جاهلیت پرستش می شدند.

- ﴿قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ﴾: قسمت ظالمانه یا نادرست.
 - ﴿أَمْ لِلإِنسَانِ مَا تَمَنَّى﴾: آیا انسان به همه آرزوهای خود می رسد. نه،

هرگز.

- ﴿تَهْوَى﴾: کلمه «هوی» در قرآن به (سه) معنی آمده است:

۱. به معنی «هلاک شدن» در سوره طه آیه ۸۱ آمده است.
 ۲. به معنی «کام و آرزوی نفس» در سوره قصص آیه ۵۰ آمده است.
 ۳. به معنی «اثر چیزی میان چیزها» در سوره ابراهیم آیه ۴۳ آمده است.
- ﴿لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ﴾: شفاعت آنها مدافع یا سودمند نیست.

ترجمه:

- آیا چنین می بینید (و معتقدید) که لات و عزی. (۱۹)
- و منات آن سومین بت دیگر (معبود شمایند)؟. (۲۰)
- آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای او دختر. (۲۱)
- در این صورت این تقسیمی ظالمانه و ستمگرانه ای است. (۲۲)
- این جز نام هایی نیست که شما و پدرانتان آنها را نام گذاری کرده اید که خداوند دربارهٔ (صحت) آن دلیلی نازل نکرده است؟! جز از گمان و خواستهٔ دل ها پیروی نمی کنند و به راستی از (سوی) پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)
- آیا انسان هر آنچه را که آرزو کند دارد؟. (۲۴)
- آری! آخرت و دنیا از آن خداست. (۲۵)
- و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر بعد از آنکه خداوند برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد. (۲۶)

تفسیر مختصر آیات (۱۹-۲۶):

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹]: پس ای مشرکان به من خبر

دهید این بت‌هایی را که به جای الله عبادت می کنید: لات و عزی.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾ [النجم: ۲۰]: و منات، سومین بت دیگرتان؛ به

من خبر دهید که آیا مالک نفع یا زیانی برای تان هستند؟!

﴿الْكُفْمَ الذَّكَرَ وَهُوَ الْأُنثَى﴾ [النجم: ۲۱]: ای مشرکان آیا پسر که آن را

می پسندید برای شماس، و دختر که آن را نمی پسندید برای او سبحانه است؟!

﴿تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾ [النجم: ۲۲]: این تقسیم که از سر هوس آن را

انجام دادید تقسیمی ستمکارانه است.

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾

[النجم: ۲۳]: این بتها جز نامهایی بدون معنا نیستند، که هیچ سهمی در صفات

الوهیت ندارند، و شما و پدرانتان از جانب خویش آنها را نام گذاری کرده اید، و

الله هیچ برهانی بر آنها نفرستاده است، مشرکان در اعتقاد خویش پیروی نمی

کنند مگر از ظن و آنچه نفس شان می خواهد و شیطان در دلهایشان آراسته

است. و به تحقیق که هدایت از جانب پروردگارش بر زبان پیامبر او برایشان

آمده است، اما به آن راه نیافتند.

﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى﴾ [النجم: ۲۴]: آیا انسان آنچه را از شفاعت بتها نزد

الله آرزو کند دارد؟!

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾ [النجم: ۲۵]: خیر، آنچه آرزو کند برایش نیست،

زیرا آخرت و دنیا فقط برای الله است، که از این دو آنچه را بخواهد عطا می کند

و آنچه را بخواهد بازمی دارد.

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ

يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶]: و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند و شفاعت شان ذره ای بی نیاز نمی سازد اگر بخواهند برای کسی شفاعت کنند مگر پس از اینکه الله به هر یک از آنها که بخواهد اجازه شفاعت دهد، و از کسیکه برایش شفاعت میشود راضی باشد. پس الله برای کسیکه شریکی برای او تعالی قرار داده اجازه نمیدهد که شفاعت کند، و هرگز از شفاعت شده ای که او را به جای الله عبادت میکند راضی نخواهد شد.^۱

تفسیر تفصیلی آیات (۱۹-۲۶):

﴿أَقْرَأْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾: ﴿اللَّاتَ﴾ تخته سنگ

سفیدی بود در طائف. رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - پس از اینکه ثقیفیان مسلمان شدند، مغیره بن شعبه را فرستاد که آنرا ویران کند. در آنجا اطاقی بود و پرده دار و خدمتگذارانی.

﴿وَالْعُزَّىٰ﴾ درختی بود در فاصله مکه و طائف. بعداً در آنجا بنائی در جوار سه

درخت ساخته شد و زنی جادوگر پرده دار آنجا بود.

رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - بعد از فتح مکه، خالد بن ولید را فرستاد. و آن سه درخت را قطع نمود و زن جادوگر را که جنیان را احضار می کرد و مردم را گمراه می ساخت، به قتل رسانید. و در حقیقت وابستگی مردم به آن درخت و زنی بود که خادم آن مکان شرکی بود.

﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾ (۲۰) منات نیز تخته سنگی بود. آنرا منات نامیدند

بخاطر خونهای زیاد حیوانات که در آنجا ذبح می شدند.

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۷۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

لات و منات دو تخته سنگ بودند و عزا درختی بود و آنچه مشرکین آنزمان نزد آنها انجام می دادند، عیناً همان چیزی است که مشرکین مسلمان نمای زمان ما نزد بسیاری از درختان و سنگها بویژه قبرها انجام می دهند. اینها روی به قبرها می کنند و آنها را می پرستند.^۱

و ابن جریر طبری بسندش از سفیان از منصور از مجاهد نقل کرده است که در مورد «لات» که در آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹)﴾ [النجم: ۱۹] از آن ذکری بمیان آمده و گفته است: شخصی بود که برای حجاج آرد گندم و شیر تهیه میکرد وقتی مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی ایستادند. ابوالجوزاء از ابن عباس نیز نقل کرده که «لات» برای حجاج آرد گندم و شیر فراهم می کرد.^۲

مجاهد در مورد این آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹)﴾ می گوید: لات، اسم شخصی بود که برای آنان آرد گندم و شیر تهیه می کرد و چون در میان قوم، بعنوان شخص خیر جا افتاده بود، پس از وفاتش در احترام و بزرگداشت او، راه افراط را در پیش گرفتند. در کنار قبر می ایستادند. و معتقد بودند که قبرش باعث خیر و برکت است و در رفع ضرر و جلب منفعت تأثیر دارد و ... تا اینکه قبرش به بتی تبدیل گشت.^۳

همچنین از ابن عباس روایت است که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ - صلی الله علیه وآله وسلم - زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ» (روایت سنن أربعه). «رسول الله - صلی الله

^۱ - غایة المرید، ص: ۴۶.

^۲ - غایة المرید، ص: ۴۶.

^۳ - غایة المرید، ص: ۴۶.

علیه وآله وسلم - زنانی را که قبرها را زیارت می کنند و همچنین کسانی را که روی قبرها مسجد می سازند و آنها را چراغانی می کنند، نفرین کرده است».

اما در مورد حدیث ابن عباس در مورد نفرین کسیکه قبرها را چراغانی می کند، باید گفت: چراغ گذاشتن و یا چراغانی کردن قبر، برای تعظیم و جلب توجه به آن است. و این هم بخاطر افراط در احترام و بزرگداشت صاحب قبر، انجام می گیرد. و کسانی که چنین می کنند به نص حدیث، مورد لعن و نفرین رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - قرار می گیرند.^۱

درس بزرگ!

مصائب زهره گداز و نظام جانگداز را شب و روز بر همه صحابه ناتوان و بی کس روا می داشتند، ولی افراد ذکرشده فوق بیش از هر کس دیگر به طور خصوصی هدف جبر و تشدد و ظلم و تعدی قرار گرفته بودند، لذا نخست داستان اندوهگین و دردناک کرب و بلای این مظلومان خصوصی را گوش کنید.

مؤذن رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم -، بلال - رضی الله عنه - غلام امیه بن خلف بود و در ردیف بلا کشان مقدم تر از همه است، هنگامی که مسلمان شد:

بنا به گفته ابن اسحاق، موقعی که نیمروز به صورت شعله جواله درمی آمد، امیه بن خلف او را بیرون شهر بر روی ریگستانی گرم و داغ برده و می خوابانید.

«ثُمَّ يَأْمُرُ بِالصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ فَيُضَعُّ عَلَى صَدْرِهِ» «سپس دستور می داد تا سنگ بزرگی بر بالای سینه اش نهاده می شد» و به وی گفت:

«لَا وَاللَّهِ لَا تَزَالُ هَكَذَا حَتَّى تَمُوتَ أَوْ تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَتَعْبُدَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، فَيَقُولُ وَهُوَ فِي ذَلِكَ الْبَلَاءِ أَحَدٌ أَحَدٌ». «به خدا قسم بر همین حال خواهی ماند یا بمیری و یا محمد (صلی الله علیه وسلم) را منکر شوی، و

^۱ - غایة المرید، ص: ۴۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

لات و عزی را پرستش کنی، بلال - رضی الله عنه - در همین حالت می گفت: احد، احد».

علامه ابن سعد بسند خود از مجاهد، و علامه بن کثیر، به سند خود از امام احمد، و ابن ماجه نقل می کند که چون کفار دیدند که پای صبر و ثبات سیدنا بلال - رضی الله عنه - به هیچ نحو متزلزل نمی شود، ریسمان به گلویش بسته تحویل بچه ها می دادند.

«فَجَعَلُوا يَطُوفُونَ بِهِ فِي شِعَابِ مَكَّةَ وَهُوَ يَقُولُ أَحَدٌ، أَحَدٌ».^۱ «آن ها وی را در کوچه های مکه می گردانیدند و او می گفت: احد، احد».

ولی ابن هشام نوشته است زمانی که ابوبکر - رضی الله عنه - وی را خرید و آزاد ساخت (بینائی اش) رفت، آنگاه کافران قریش گفتند که:

«ما أذهب بصرها إلا اللات والعزى فقالت: كذبوا وبیت الله ما تضر اللات والعزى ولا ينفعان فرد الله إليها بصرها».^۲ احدی جز لات و عزی، بینایی او را سلب نکرده است، زبیره گفت: سوگند به خدا آن ها دروغ می گویند، لات و عزی نمی توانند ضرر و فایده ای به کسی برسانند، بعداً خداوند روشنی چشم هایش را به وی برگرداند.

شیخ الاسلام امام ابن حجر - رحمه الله - تحریر می فرماید: «كان من السابقات إلى الإسلام، وممن يعذب في الله، وكان أبو جهل يعذبها وهي مذكورة في السبعة الذين اشتراهم أبو بكر، وأقذهم من التعذيب». از سابقین اسلام و از جمله کسانی بود که در راه خدا مبتلای عذاب و شکنجه شدند ابوجهل لعین وی را اذیت و شکنجه می رساند ایشان از جمله گروه هفت نفری

^۱ - طبقات، ص ۲۳۳، ج ۳. البداية والنهاية، ص ۵۸، ج ۳.

^۲ - سیرت ابن هشام، ص ۳۴۱، ج ۱.

است که ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - آن ها را خریده از زیر شکنجه آزاد ساخت.^۱

فاکهی و ابن منده در آثار خود روایت کرده اند که زنی - رضی الله عنها - رومی الاصل بود، چون مسلمان شد بینائی خویش را از دست داد، آنکه مشرکان گفتند: لات و عزی او را نابینا کرده اند - او در جواب گفت: «إني كفرت باللّات والعزی فرد الله إلیها بصرها».

من منکرم لات و عزی را، (آن ها را هیچ قبول ندارم -) آنگاه خداوند بینائی اش را به وی برگرداند.^۲

قصه بت پرستة در عرب!!

اعراب نیز بت‌هایی را برای عبادت خود انتخاب کردند؛ هشام بن محمد بن سائب کلبی میگوید: «قدیمی ترین بت آنها "منات" نام داشت که در کنار دریای سرخ از جانب مشلل در قُدید (نام جایی) میان مکه و مدینه نصب شده بود و همه‌ی اعراب آن را بزرگ و گرامی می‌داشتند. طائفه‌های اوس و خزرج و ساکنان مکه و مدینه و مناطق نزدیک به آنها آنرا مقدس می‌دانستند و برایش قربانی می‌کردند و به آن هدیه می‌دادند؛ البته با این همه، هیچ کس به اندازه‌ی اوس و خزرج آن را بزرگ نمی‌داشتند. احترام و ارزش نهادن اوس و همسایگان یثربی آنان به جایی رسیده بود که وقتی فریضه‌ی حج را به جا می‌آوردند، تمام مناسک و اعمال حج را با مردم انجام می‌دادند اما در تراشیدن سر از مردم جدا شده و نزد آن می‌رفتند و سر خود را می‌تراشیدند و معتقد بودند که بدون انجام این کار، حجتشان کامل نمی‌گردد.

گفتنی است که «منات» بت طوایف هذیل و خزاعه بود. رسول الله ﷺ سال فتح مکه به علی بن ابی طالب رضی الله عنه دستور داد تا آن را

^۱ - اصابه، ترجمه زنیره.

^۲ - اصابه، ترجمه زنیره.

تفسیر عون المنان (۲۹)

منهدم نماید و از بین ببرد. بعد از آن، آنها «لات» را در طائف به عنوان بت خود قرار دادند. لات سنگ مربع شکلی بود که طایفه‌ی ثقیف خدمت‌گذاری و سرپرستی آن را به عهده داشتند و روی آن بنایی ساخته بودند. قریش و تمام اعراب آن را تعظیم می‌نمودند. به همین جهت، افراد را زید اللات و تیم اللات می‌نامیدند. قابل یادآوری است که آن را در جای مناره‌ی سمت چپ مسجد طائف امروزی قرار داده بودند. این بت همانجا بود و مورد پرستش قرار می‌گرفت تا هنگامی که طایفه‌ی ثقیف مسلمان شدند؛ آنگاه رسول الله ﷺ مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد و آنها آنرا تخریب کردند و آتش زدند.

اما ابن جریر طبری در تفسیر آیه‌ی ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾^۱ این چنین از مجاهد روایت میکند که: لات برای حاجیان پست (سویق) درست می‌کرد. بعد از این که فوت کرد، مردم به قبرش هجوم آوردند و او را تعظیم می‌کردند. ابو الجوزاء نیز از ابن عباس روایت میکند که: لات برای حجاج سویق درست می‌کرد. (صحیح بخاری)

بعد از آن، «عزی» را به عنوان بت خود انتخاب کردند؛ «عزی» از «لات» تازه‌تر بود. گفتنی است که ظالم بن سعد در وادی نخله بالاتر از ذات عرق آنرا انتخاب کرد و مردم روی آن بنایی ساختند و از آن صدایی می‌شنیدند. کلبی از ابن عباس روایت میکند که: عزی در نخله یک شیطان مؤنثی داشت که آن شیطان، نزد سه درخت سمر در وادی نخله می‌آمد.

هنگامی که رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود، خالد بن ولید را فرستاد و خطاب به او فرمود: به وادی نخله برو؛ در آنجا سه درخت میبینی؛ اولی‌شان را قطع کن. خالد رفت و آن را قطع نمود. و هنگامی که نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت، آنحضرت ﷺ فرمود:

^۱- [نجم: ۱۹] یعنی آیا چنین می‌بینید و اینگونه معتقدید که لات وعزی....

تفسیر عون المنان (۲۹)

آیا چیزی دیدی؟ خالد گفت: خیر. فرمود: برو درخت دومی را نیز قطع کن. خالد درخت دومی را نیز قطع نمود. هنگام برگشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیزی دیدی؟ گفت: خیر. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برو سومی را هم قطع کن. خالد رفت و در آنجا یک زن حبشی را دید که موهایش را باز و پراکنده ساخته و دستانش را بالای شانهایش گذاشته و نیشهایش را به نمایش گذاشته بود.

خالد گفت: به تو کفر می‌ورزم؛ تو پاک و منزّه نیستی؛ من دیده‌ام که خداوند تو را خوار و ذلیل نموده است.

سپس ضربه‌ای به او زد و سرش را به دو نیم نمود؛ ناگهان آن زن مانند خاکستر گردید. آنگاه درخت را قطع و نگهبانش را به قتل رساند. بعد از آن، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن، عزیزی بوده است؛ دیگر عربها عزایی نخواهند داشت». قابل یادآوری است که عزیزی بت اهل مکه بود و در جایی نزدیک عرفات قرار داشت و آن، درختی بود که مردم کنار آن ذبح و دعا می‌کردند.

کلبی در کتاب «الأصنام» (بتها) می‌گوید: «قریش در درون کعبه و اطراف آن بتهایی داشتند که بزرگترین آنها «هبل» بود. و بر اساس خبری که به من رسیده آن را از عقیق قرمز رنگ به شکل یک انسان ساخته بودند. آنها هنگامی که دچار اختلاف می‌شدند یا می‌خواستند به مسافرت بروند، نزد هبل می‌رفتند و در کنار آن، با تیرهای معروفی که داشتند، با قرعه، فال می‌زدند.

و از بت‌های دیگرشان به إساف و نائله می‌توان اشاره نمود. برخی می‌گویند: زن و مردی در بیت الله زنا کردند. خداوند آنها را مسخ کرد و به دو سنگ تبدیل نمود. قریش برای عبرت مردم آنها را در کعبه گذاشتند؛ اما وقتی که بت پرستی رواج پیدا کرد و مردم بت پرستی را آغاز کردند، آنها نیز با بتها مورد پرستش قرار گرفتند.

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود، پیرامون کعبه

تفسیر عن المنان (۲۹)

سیصد و شصت بت وجود داشت؛ آنحضرت صلی الله علیه و آله با کمان خود به سر و صورت و چشمان آنان می‌زد و می‌فرمود: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [اسراء: ۸۱] (و بگو: حق آمد و باطل رفت و نابود گشت؛ اصولاً باطل رفتنی و نابود شدنی است).
 ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ۴۹] (بگو: حق آمد و باطل نه کار تازه‌ای می‌تواند انجام دهد و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد).

آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالی این آیات را تلاوت می‌نمود که بت‌ها یکی پس از دیگری بر اثر ضربات، در هم می‌شکست و به زمین می‌افتاد؛ آنگاه طبق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را از مسجد بیرون کردند و آتش زدند.

امام بخاری و مسلم این حدیث را در کتابهای صحیح خود از ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده‌اند؛ اما آنها جمله‌ی «آن بت‌ها در هم می‌شکست و به زمین می‌افتاد» را ذکر نکرده‌اند. همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بت‌ها را با چوبی که در دست داشت، می‌زد.»

آری، بت پرستی به اندازه‌ای گسترش یافته بود که در تمام خانه‌های مکه بتی وجود داشت که صاحبان خانه آن را پرستش می‌کردند. هر گاه یکی از آنان قصد سفری می‌کرد، نخستین کاری که انجام می‌داد، مسح نمودن آن بت بود و اگر از سفر برمی‌گشت، باز همین کار را می‌کرد.

ابن اسحق کلبی می‌گوید: «ذو الخلصه بت طائفه‌های دوس، خثعم، بجیله و سایر اعراب سرزمین آنان بود و آن، عبارت از سنگ سفیدی بود که شکل تاجی را روی آن حک کرده و بنایی بر آن ساخته بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه فرمود:

تفسیر عون المنان (۲۹)

«الا تكفيني ذا الخلصة»؟ (آیا با از بین بردن ذو الخلصه مرا راحت

نمیگردانی؟) آنگاه جریر رضی الله عنه به سوی احمس که ذو الخلصه در آنجا قرار داشت، رفت و با قبیله‌های خثعم و باهله جنگید تا آنها را شکست داد و خانه‌ی ذو الخلصه را ویران نمود و آنجا را آتش زد.

همچنین در صحیح بخاری و مسلم از جریر بن عبدالله رضی الله عنه بجلی رضی الله عنه

روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به وی فرمود: «أَلَا تُرِيحُنِي

مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ (آیا با ویران کردن ذو الخلصه مرا راحت نمی

کنی؟) گفتمی است که ذو الخلصه، خانهای در قبیله‌ی خثعم بود که آن را کعبه‌ی یمانی می‌نامیدند. پس من همراه یکصد و پنجاه اسب سوار جنگجو به سوی ذو الخلصه که در احمس قرار داشت، رهسپار شدیم. طایفه‌ی خثعم دارای اسبهای نشان دار و چابک بودند؛ لذا گفتم: ای پیامبر خدا! من نمی‌توانم خودم را روی اسب نگهدارم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان با دستش به سینه‌ام زد که اثر انگشتانش را

روی سینه‌ام مشاهده نمودم. سپس فرمود: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا

مَهْدِيًا» (پروردگارا! او را ثابت و استوار نگه دار و هدایت کننده و

هدایت یافته‌اش گردان).

اینگونه جریر به سوی ذو الخلصه رفت و آنرا شکست و از بین

برد.

در پایان، یادآوری می‌نمایم که بتهایی که در دوران جاهلیت در میان مردم پخش و منتشر بودند، خیلی بیشتر از مواردی است که ما ذکر نمودیم.

تاریک‌شدید هنگام بعثت

قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط نور اندک و کم سویی از

نورهای آسمانی که انبیا علیهم السلام آورده بودند، باقی مانده بود که به سبب ضایع شدن منهج حق و آمیختن آن با خرافات و اوهام باطل

تفسیر عون المنان (۲۹)

فراوان برای راهنمایی و باز گرداندن مردم به راه حق کفایت نمی کرد؛ در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ -

قبیل البعثة - إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَمَقَّتَهُمْ عَرَبُهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ». (اندکی قبل از بعثت، خداوند نگاهی به زمین انداخت؛ پس بجز تعداد اندکی از اهل کتاب، تمام عرب و عجم مورد خشم خداوند قرار گرفتند.)

در کتب تاریخی به ثبت رسیده است که در یکی از جشنهای قریش، کنار یکی از بتها، چهار نفر از خردمندان آنان به نامهای ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش، عثمان بن حویرث بن عبد العزی و زید بن عمرو بن نوفل از جمع جدا شدند و به گوشه‌ای رفتند و با یکدیگر گفتند: سوگند به خدا، شما می‌دانید که قوم شما بر دین درستی نیستند. آنها از دین پدرشان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به انحراف و خطا رفت‌اند. این سنگ چیست که ما آن را طواف می‌کنیم؟ او نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌تواند هیچ سود و زیانی برساند؛ ای دوستان! برای خودتان به دنبال دینی باشید؛ به خدا سوگند که شما بر هیچ دین و کیشی نیستید. بعد از آن، در شهرها پراکنده شدند و در جستجوی دین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برآمدند.

و اینگونه ورقه بن نوفل محکم و استوار به نصرانیت چنگ زد و بدنبال کتابهای نصرانی رفت و معلوماتی را در این زمینه بدست آورد.

اما عبیدالله بن جحش در همان شک و تردید خود باقی ماند تا اینکه سرانجام مسلمان شد؛ آنگاه همراه مسلمانان و همسرش؛ ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ که او نیز مسلمان شده بود، به حبشه هجرت نمود؛ اما وقتی که به حبشه رسید، از اسلام برگشت و به نصرانیت گروید و با همین اندیشه، مُرد.

عثمان بن حویرث هم نزد قیصر؛ پادشاه روم؛ رفت و در آنجا

نصرانی شد و نزد او موقعیت خوبی بدست آورد. اما زید بن عمرو بن نوفل به همان حال خودش باقی ماند؛ نه مسیحی شد و نه یهودی؛ بلکه از قومش جدا شد و از بتها فاصله گرفت. او گوشت مردار و حیوانی را که برای بتها ذبح شده بود، نمی‌خورد و با کشتن و زنده به گور کردن دختران به شدت مخالفت می‌نمود و می‌گفت: من پروردگار ابراهیم را می‌پرستم و دین قومش را مورد انتقاد قرار می‌داد.

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از نزول وحی، زید بن عمرو بن نفیل را در قسمت پایین دره‌ی بلدح (غرب مکه) ملاقات نمود. آنگاه برای رسول الله صلی الله علیه و آله سفرهای آوردند؛ زید که در آنجا حضور داشت، چیزی نخورد - البته ثابت نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم چیزی خورده باشد - و گفت: من از گوشت حیواناتی که شما برای بت‌هایتان ذبح می‌کنید و همچنین گوشت حیواناتی که بدون ذکر نام خدا ذبح می‌شوند، نمی‌خورم. همچنین زید بن عمرو همیشه از روش ذبح قریش انتقاد می‌کرد و با تعجب و شگفتی می‌گفت: خداوند گوسفند را آفریده و از آسمان برایش آب نازل نموده و در زمین برایش گیاه رویانده است؛ آنگاه شما آنرا به نام دیگران ذبح می‌کنید؟^۱

موسی بن عقبه می‌گوید: سالم بن عبدالله برایم روایت نمود - فکر نمی‌کنم جز از عبد الله بن عمر از کس دیگری نقل کرده باشد - که: زید بن عمرو بن نفیل در جستجوی دینی که از آن پیروی کند، به شام رفت. در آنجا با یک دانشمند یهودی ملاقات نمود و در مورد آیین آنها از وی سؤال نمود و گفت: شاید من دین شما را برگزینم و آن را به عنوان آیین خود قبول کنم؛ می‌توانید برایم توضیح دهید. او گفت: شما نمی‌توانید دین ما را قبول کنید مگر اینکه سهمی از خشم خدا را بگیرید. زید گفت: من از خشم خدا فرار می‌کنم؛ پس هرگز

^۱- صحیح بخاری (۱۴۲/۷) شماره (۳۸۲۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

چیزی از غضب خدا را برنمیگیرم و چگونه می‌توانم خشم خدا را تحمل کنم! آیا مرا به دینی دیگر راهنمایی می‌کنی؟ دانشمند یهودی گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت: آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی، و جز خدا کسی را عبادت نمی‌نمود.

بعد از آن، زید نزد یک عالم نصرانی رفت و همان سؤال اولش را از او نیز پرسید. او نیز در جواب گفت: تو نمی‌توانی وارد دین ما شوی مگر اینکه سهم خود را از لعنت او بگیری. زید گفت: من از لعنت و نفرین خدا فرار می‌کنم و از نفرین و خشم خدا چیزی را برنمیگیرم و چگونه می‌توانم چنین کاری بکنم! آیا مرا دین دیگری راهنمایی نمی‌کنی؟ او گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی.

زید وقتی که نظر آنها را در مورد ابراهیم شنید، برخاست و رفت و دستانش را بلند کرد و گفت: خدایا! من گواهی می‌دهم که دین ابراهیم حق است و من آن را پذیرفتم و بر دین ابراهیم خواهم بود.^۱

موسی بن عقبه میگوید: لیث گفت: هشام بن عروه به روایت از پدرش به نقل از اسماء دختر ابوبکر برایم نوشت که:

«رَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍوَ بْنَ نُفَيْلٍ، قَاتِمًا مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَقُولُ: يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، وَاللَّهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرِي، وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْتُودَةَ، يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ابْنَتَهُ: لَا تَقْتُلْهَا أَنَا أَكْفِيكَهَا مَوْتَهَا، فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا تَرَعَرَعَتْ قَالَ لِأَبِيهَا: إِنَّ شَيْئًا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ، وَإِنْ شِئْتَ كَفَيْتُكَ

^۱- صحیح بخاری (۱۴۲/۷) شماره (۳۸۲۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

مُؤَنَّتَهَا»^۱. (زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که در حالت ایستاده به کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: ای گروه قریش! به خدا سوگند، جز من کسی از شما بر دین ابراهیم نیست. راوی می‌گوید: زید دختران را از زنده به گور شدن نجات می‌داد؛ به مردی که می‌خواست دخترش را زنده بگور کند، می‌گفت: او را نکش؛ من هزینه‌ی زندگیش را تأمین می‌کنم و اینگونه او را از پدرش می‌گرفتم. و همینکه به عنفوان جوانی می‌رسید، به پدرش می‌گفت: اگر می‌خواهی او را به تو باز می‌گردانم؛ و اگر دوست نداری، باز هم من خودم نفقه‌اش را به عهده می‌گیرم».

و هنگامی که در مورد ایشان از رسول الله ﷺ پرسیدند، آنحضرت ﷺ فرمود: «یحشر ذاک امة وحده بینی و بین عیسی ابن مریم». (او به تنهایی بعنوان یک امت میان من و عیسی بن مریم حشر خواهد شد.) قابل یادآوری است که ابن کثیر سند این حدیث را جید و خوب دانسته است.

عایشه رضی الله عنها نیز روایت میکند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دخلت الجنة، فرأیت لزید بن عمرو بن نفیل دو حتین». (وارد بهشت شدم؛ در آنجا دو درخت بزرگ را دیدم که متعلق به زید بن عمرو بن نفیل بود). ابن کثیر سند این حدیث را نیز جید و خوب دانسته است.

پس از این تاریکی و ظلمتی که بشریت را فرا گرفته بود، خداوند عز و جل اجازه داد تا فجر اسلام طلوع کند و مردم را با نور خود روشنایی بخشد و هدایت خود را شامل آنان نماید؛ پس ستایش و منت تنها برای اوست.

^۱- صحیح بخاری (۱۴۳/۷) شماره (۳۸۲۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

**﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾:**

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾: یعنی آنچه نفس های امر کننده‌ی آنان به بدی می خواهد. نفس چون بر اساس محبتِ شهوات، سرشته شده است امور پست را می خواهد، اما عقل آنرا به عاقبت نیکو سوق می دهد.^۱

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾: هر کس هدایت را دربابد باید از آن پیروی کند حتی اگر از جانب دشمنش آمده باشد، چه رسد به این که ذاتی هدایت را آورده باشد که از همه برتر است و هرگز احسان او به بنده قطع نشده است.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمه الله می‌فرماید: «نوع دیگر افراطِ دینی، روایات دروغیست که بر رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بسته‌اند؛ که وقتی انسان ناآگاه به حدیث آن را می‌شنود، چون با سلیقه و خواسته‌ی وی هم‌خوانی دارد، آن را تصدیق می‌کند. بدترین نوع گمراهی، دنباله‌روی از گمان و هوای نفس است. چنان که الله متعال در مذمت آن فرمودند: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾ [النجم: ۲۳]. «اینان فقط از پندار و گمان و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند، در حالی که مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. الله متعال در حق رسول‌الله صلی الله علیه وسلم چنین می‌فرماید: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۴﴾ [النجم: ۱-۴] «سوگند به ستاره هنگامی که (برای غروب کردن در کرانه افق) افتد. که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده و به خطا نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌راند.

^۱ - روح المعانی: (۵۸/۱۴).

^۲ - نظم الدرر: (۶۱/۱۹).

آن چیزی جز وحیی که وحی می شود نیست». الله تعالى رسول الله صلى الله عليه وسلم را از گمراهی و انحراف، که همان جهل و ظلم است، مبرا می داند. گمراه آن است که حق را نمی داند و منحرف کسی است که از هوای خویش حرف شنوی دارد»^۱.

نیز، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: سرمنشأ باطل از دو چیز است: کمبود علم یا نیت بد، چنانکه الله تعالى می فرماید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [نجم: ۲۳] (جز از گمان و آنچه دلخواهشان است، پیروی نمی کنند).

و سرچشمه حق دو چیز است: شناخت حق و دوست داشتن حق.^۲

پیروی از آیات متشابه یاد نباله روی از شبهات، ویژگی نمایان

کج اندیشان بی تقوا و گمراه:

برای اینکه این گمراه کنندگان را بشناسید تا از آنان برحذر باشید، فقط کافی است به شبهاتی که می آورند، بنگرید؛ یعنی به همان احتمالاتی که در دایره آیات قطعی و واضح قرآن نمی گنجد و چیزی جز پندار و گمان بی اساس نیست؛ همان گونه که الله متعال می فرماید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [النجم: ۲۳]. «آنان تنها از گمان و پندار و خواسته ی نفس پیروی می کنند».

و نیز می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ [آل عمران: ۷]. «او، ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب-

^۱ - منهاج السنه: ج ۳ ص ۳۸۳.

^۲ - دره تعارض العقل والنقل.

تفسیر عون المنان (۲۹)

اند و بخش دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می‌آیند».

قرآن، خود بیان می‌دارد که آنان که در دل‌هایشان انحراف و میل به باطل وجود دارد، از شبهات پیروی می‌کنند؛ اما چرا؟ پاسخ قرآن، این است که قصدشان، فتنه‌انگیزی و تأویل آیات بر طبق امیال و خواسته‌های نفسانی آنهاست؛ بنابراین به جای رجوع به دلایل واضح و روشن، به سراغ کلمه‌ای در اینجا و آنجا می‌روند و با سوء استفاده از گستردگی زبان عربی که شامل «حقیقت» و «مجاز» می‌باشد و حاوی الفاظ مشترکی با معانی و مفاهیم گوناگون است، می‌کوشند تا بدون در نظر گرفتن قراین و شواهد هر متن، مفهوم یا برداشت مورد نظر خود را که هیچ وجهی از صحت ندارد، موجه و درست نشان دهند! در قرآن کریم، نکاتی کلی و مجمل آمده که شرح آن در آیه یا آیاتی دیگر، بیان شده است؛ همین‌طور نکته‌ای به صورت مطلق ذکر شده که در جایی دیگر، مقید آمده است و همین‌طور، موضوعی در یکجا به صورت عام ذکر گردیده و در جایی دیگر تخصیص یافته است. کج‌اندیشان بی‌تقوا و گمراه، نکات مجمل را جدا و بریده از تفصیل آن می‌آورند و همین‌طور عام را بدون خاص آن ذکر می‌کنند!

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي سَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّن بَعْدِ أَنْ

يَأْتِيَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرِضَى﴾: برای کسانی که پیامبر و یا اولیاء الله را صدا می‌کنند، اقامه حجت کنی و از توحید ربوبیت استدلال بنمائی می‌گویند: ما اینرا قبول داریم ولی اینها بزرگان دین و دوستان خدا می‌باشند و نزد خدا جایگاه خصوصی دارند، ما به دامان آنها چنگ می‌زنیم تا شفاعت ما را پیش الله بکنند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وقتی با آنان از شرک سخن بگویی، فوراً عمل خود را توجیه می کنند و می گویند: این از باب شفاعت است.

شفاعت در واقع نوعی دعا است. وقتی کسی می گوید: «استشفع برسول الله» یعنی از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می خواهم که برایم دعا و طلب بکند در نزد خدا. برای اینکه خداوند است که به پیامبر الهام می کند که برای چه کسانی شفاعت کند، پس ما فقط از خدا می خواهیم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که پیامبر برای ایشان شفاعت می کند.

و در بحثهای سابق و در روشنی آیات و روایات زیاد، متوجه شدیم که نباید در عبادت خداوند، کسی دیگر را با وی شریک کرد و صدا نمود، که یکی از این موارد طلب شفاعت از مردگان و از کسانی است که بیرون از دارتکلیف بسر می برند. بنابراین باید، دانست که طلب شفاعت از مردگان و خطاب قرار دادن آنها شرک اکبر می باشد. البته درخواست شفاعت از زندگان امری است مشروع و اشکالی ندارد.

چنانکه برخی از اصحاب نزد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می آمدند و از او دعا می خواستند. البته هر شفاعت و دعا صد در صد قابل قبول نیست، بلکه پاره ای قبول و پاره ای رد می شود.

شفاعت حق خدا و در محدوده اختیارات اوست. و مؤمنان و سایر انسانها در واقع بجز خدا، کار ساز و شفیع دیگری ندارند. از اینرو باید شفاعت، به اذن و اجازه و رضای خداوند انجام گیرد. چنانکه در این آیات تصریح شده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ و: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (۲۶) در آیه اول خاطر نشان شده است که هیچ کس نمی تواند بدون اجازه خدا برای کسی شفاعت و سفارشی بکند نه فرشته ای و نه ولی و پیغمبری. بلکه این خداوند است که مالک شفاعت

تفسیر عون المنان (۲۹)

است و او به هر کس بخواهد توفیق این کار را می دهد و تا او اجازه ندهد کسی لب به شفاعت نخواهد گشود.

و در آیه بعدی می فرماید: ﴿لَنْ يَشَاءَ﴾ یعنی برای کسیکه خدا بخواهد: ﴿وَيَرْضَى﴾ یعنی از شفاعت کننده و همچنین کسی که در حق وی شفاعت صورت می گیرد، راضی و خشنود باشد.

این شرایط بخاطر آنست که بشر قلباً وابسته به هیچ یک از مخلوقات نباشد، و گمان نکند که فلانی دارای مقام شفاعت مطلق است و سفارش او را خداوند، رد نخواهد کرد؛ مانند اعتقادی که مشرکین نسبت به معبودان باطل خود داشتند. از اینرو معلوم شد که شفاعت فقط بدست خدا است و فقط او به هر که بخواهد و برای هر کس که بخواهد اجازه شفاعت خواهد داد، پس نباید انسان متوجه بندگان بشود بلکه متوجه همان ذاتی بشود که شفاعت از آن او و در ملک اوست. یقیناً رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - روز قیامت شفاعت خواهد کرد اما با اجازه الله و برای کسیکه الله بخواهد. پس ما باید از خدا اینطور مسألت بکنیم: «اللهم شفّع فینا نبیک». بار الها! پیامبرت را در حق ما، شفیع بگردان.^۱



فوائد آیات (۱۹-۲۶):

۱. مشرکین قریش لات، عزی و منات را پرستش می کردند اینها در حقیقت اشخاصی نیکی بودند که بعد از مرگ آنها تعظیم مورد تعظیم قرار گرفتند.

۲. بتها از میان رفته اند؛ اما معبودان باطل دیگری هستند که پرستش می شوند و برخی از مردم به نام آنها سوگند یاد می کنند؛ می دانید که سوگند خوردن به نام غیرالله، شرک است؛ لذا اگر کسی، مرتکب چنین شرکی شد،

^۱ - غایة المرید، ص: ۷۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

جبرانش این است که آن را با توحید اخلاص، درمان کند؛ یعنی اگر کسی به نام غیرالله سوگند یاد کرد، برای جبران این عمل، بنا بر رهنمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگوید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر که به لات و عزی - و به نام غیرالله و معبودان باطل - سوگند یاد کند، باید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگوید؛ و هر که به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد».

۳. اگر کسی معتقد باشد که این چیزها بین او و بین خدا وسیله قرار می گیرند و مشککش حل خواهد شد، چنین اعتقادی، شرک اکبر است. زیرا بمعنی شریک گرفتن با خدا است. و مشرکین زمان جاهلیت همین اعتقاد را نسبت به بتها و درختان و سنگهایی که به آنان تبرک می جستند و آنها را صدا می کردند، داشتند. آنها گمان می کردند که ایشان خواسته های اینان را به خدا منتقل می کنند. قبرهایی که جاهلان به آنها تبرک می جویند، اعتقاد جاهلان بر این است که اگر نزد این قبر بنشینند و آن را مسح کنند یا خاک آن را بر خود بریزند، صاحب این قبر برای ایشان نزد خداوند شفاعت خواهد کرد.

۴. مکتب اسلام گمان و پندار را در اثبات عقاید مردود می شناسد، دیگر چه رسد به شک یا وهم.

۵. هرگاه در کلام منحرفان فکری، تامل می کنی درمی یابی که فکرشان ترکیب از دو چیز است:

۶. آوردن دلیلی از شرع که جای شبهه است.

۷. پیروی از هوای نفس که در وجودشان نهفته است.

۸. شفاعت از لحاظ نفع و زیان دو گونه است:

۱- شفاعت مثبت: برای شفاعت شونده مفید است و تمام شرائطش تحقق یافته اند، که دو شرط دارد:

اجازه پروردگار به شفاعت کننده برای شفاعت.
رضایت و خشنودی خداوند از شفاعت شونده.

۲- شفاعت منفی و بدون فائده: شفاعتی است که فائده ای به حال شفاعت شونده ندارد چون شرائط شفاعت در آن پدیدار نشده.

همان شفاعتی که اهل شرک و گمراهی و نمونه آنها که در عالم خواب و خیال و آرزو به سر می برند، بدان دل خوش کرده اند. به گونه ای که گمان می کنند بعضی از مخلوقات بدون اجازه خداوند می توانند شفاعت کنند.

۹. کافران الله عزوجل را محترم نمی دارند.

تفسیر وترجمه آیات (۲۷-۳۰) سوره ی نجم

«سرزنش مشرکان بخاطر اینکه فرشتگان را دختران الله نامیدند».

مقصد آیات (۲۷-۳۰): «توبیح المشرکین لتسمیتهم الملائکة بنات الله»، سرزنش مشرکان بخاطر اینکه فرشتگان را دختران الله نامیدند).

ربط و مناسبت: بعد این که خداوند مشرکان را بخاطر پرستش بتها سرزنش نمود، و مبرهن ساخت که این عبادت هیچ نفعی برای آنان نداشته و شفاعت کرده نیز نمی توانند، یک بار دیگر آنها را بخاطر این که فرشتگان را دختران خدا دانسته بودند مورد سرزنش و نکوهش قرار داده، و خاطر نشان ساخت ادعای آنان بر اساس دلیل نبوده، و از خردی اندک برخوردار می باشند، و تنها به دنیا و زیورات آن اهمیت قایل شده، و حق تعالی آنان را بخاطر مزاعم و عقاید نکوهیده ای که دارند سزا خواهد داد.

ترجمه آیات (۲۷-۳۰):

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى (۲۷)
وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا
(۲۸) فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹)
ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ اهْتَدَىٰ (۳۰)﴾.

ترجمه:

- بی گمان آنانکه به آخرت ایمان نمی آورند فرشتگان را با نام های زنان نام گذاری می کنند. (۲۷)
- و آنان به آن هیچ علمی ندارند. جز از گمان پیروی نمی کنند و به یقین گمان، آدمی را از (شناخت) حق بی نیاز نمی کند. (۲۸)
- بنابراین، از کسی روی بگردان که از یاد ما روی گردان شده و جز زندگی دنیوی نمی خواهد. (۲۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- این مُنتهای دانش آنان است، بی گمان پروردگارت به کسیکه از راه او گمراه شده داناتر است و او به کسیکه راهیاب شده داناتر می باشد. (۳۰)
تفسیر مختصر آیات (۲۷-۳۰):

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى﴾

[النجم: ۲۷]: کسانی که به رستاخیز در سرای آخرت ایمان ندارند به طور قطع فرشتگان را به اعتقاد اینکه آنها دختران الله هستند به نام های زنان نام گذاری میکنند، الله از این سخن شان بسیار برتر است.

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸]: و در نامگذاری فرشتگان به نامهای زنان، هیچ دانشی

ندارند که به آن استناد کنند، و در این امر جز از افترا بستن و گمان پیروی نمی کنند، و به راستی که گمان ذره ای از حق بی نیاز نمی سازد تا به جای آن بنشیند.

﴿فَاعْرُضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن دِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [النجم:

۲۹]: پس ای رسول از کسیکه به یاد الله پشت کرده و اهمیتی به آن نمی دهد، و جز زندگی دنیا نمی خواهد روی بگردان؛ زیرا او برای آخرت خویش عمل نمیکند؛ چون به آن ایمان ندارد.

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ

أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَى﴾ [النجم: ۳۰]: این سخن یعنی نامیدن فرشتگان به نام

زنان که مشرکان آن را میگویند اوج دانش آنها است؛ چون نادان هستند، و به یقین نرسیده اند، ای رسول همانا پروردگار تو به کسی که از راه حق

تفسیر عون المنان (۲۹)

منحرف شده، و به کسیکه به راه حق هدایت یافته، آگاه تر است، و ذره ای از این امر بر او پوشیده نمی ماند.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۷-۳۰):

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْاُنْثَى﴾: به

سبب اینکه به آخرت ایمان نداشتند بر ارتکاب اقوال و افعالی ناپسند و دشمنی با الله و رسولش گستاخ شدند؛ از جمله این که گفتند: فرشتگان دختران الله هستند.^۲

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

سَيِّئًا﴾:

پاسخ به یک شبهه!

شبهه ای^۳ که به نفع منکرین حجیت خبر آحاد عرضه شده است این است که خبر آحاد مفید ظن است (منظور ظن راجح است) زیرا یک نفر راوی ممکن است اشتباه یا خطا کند یا غفلت و نسیان بر او عارض شده باشد و عمل به ظن راجح در احکام به اتفاق علما واجب است اما نمی توان در مسائل اعتقادی به آن استناد کرد.

و در این راستا به آیاتی که از اتباع ظن نهی کرده اند استدلال می کنند از جمله: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ سَيِّئًا﴾ (النجم: ۲۸).

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۷۴.

^۲ - تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۲۰.

^۳ - مراجعه شود به رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة والرد علي شبه المخالفين» (ص ۶- ۷) ناصرالدین آلبانی چاپ دارالعلم، بها، مصر.

تفسیر عون المنان (۲۹)

«آنان جز از ظن پیروی نمی کنند و یقیناً ظن در هیچ چیز انسان را از حق بی نیاز نمی کند».

جواب شبهه: استدلال به این آیه و امثال آن مردود است زیرا این ظن ظن غالبی نیست که آنان در نظر دارند. بلکه منظور از آن شک و کذب و تخمین است.

در «النهاية» و «اللسان» و سایر کتب لغت چنین آمده است ظن یعنی شکی که در مورد چیزی بر تو عرضه می گردد و تو آن را محقق می دانی و به آن حکم می کنی.^۱

ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ﴾ [النجم: ۲۸] می گوید: یعنی آنان علم درستی که گفته آنان را تصدیق کند ندارند بلکه آنچه دارند کذب، افتراء، تقلب و کفر است.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].
یعنی ظن هیچ سودی ندارد و هرگز جای حق را نمی گیرد در حدیث صحیح آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث».^۲

«از ظن پرهیزید همانا ظن دروغترین سخن است».
پس شک و کذب هر دو ظنی هستند که خداوند آن را ذم کرده و به مشرکین نسبت داده است. و این آیه آن را تأیید می کند.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶]. «جز از ظن پیروی نمی کنند و آنان تنها تخمین می زنند».

^۱ - مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث و الاثر» (۱۶۲/۳ - ۱۶۳).

^۲ - «صحیح مسلم» کتاب البر والصلة والأداب، باب تحريم الظن والتجسس (۱۱۸/۱۶ - با شرح نووی).

^۳ - تفسیر ابن کثیر.

خداوند آنان را به گمان، تخمین و حدس توصیف می کند پس وقتی که خرس و تخمین همان ظن است جائز نیست در احکام به آن استناد کرد^۱ زیرا احکام بر شک و تخمین بنا نمی گردند.

و اما احتمال غفلت و فراموشی راوی مردود است زیرا یکی از شروط خبر واحد این است که هر یک از راویان مطمئن و دارای حافظه خوب باشند پس با صحت حدیث مجالی برای توهم خطای راوی باقی نمی ماند. و اینکه انسان مطمئن و با حافظه غافل نمی گردد و دروغ نمی گوید مجالی را برای رد اخبار او با احتمالات عقلی محض و منافی عادت نمی گذارد.

فایده‌ی ذهبی:

علما در تحت آیه‌ی فوق، می نویسند: عمل به حدیث ضعیف به طور مطلق در احکام و اعمال مستحبی، جایز نیست، زیرا مستحبات جزو احکام تکلیفی اند و حکم تکلیفی فقط با دلیل صحیح قابل اثبات است، همچنانکه علامه محقق جلال الدین دوانی می گوید: «اتفاق علما بر این قرار گرفته که احکام پنجگانه شرعی - واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح - با حدیث ضعیف غیر قابل اثباتند».

و با وجود این مسأله جای تعجب است که گروهی ادعا می کنند: جمهور اهل علم بر عمل به حدیث ضعیف در باب فضائل اعمال متفقند!!!

و روایت حدیث ضعیف را بدون ذکر دلایل ضعف آن جایز دانسته اند!!! علامه محقق احمد شاکر در کتاب الباعث الحیثیت می گوید: «آنچه که مشخص است، بیان ضعیف بودن حدیث در هنگام روایت حدیث ضعیف در هر حالی واجب است. زیرا ترک بیان آن، باعث می شود در ذهن شنونده این گمان

^۱ - مراجعه شود به «العقیده فی الله» (ص ۴۸ - ۴۹) عمر سلیمان الاشقر، چاپ دارالفنایس بیروت، نشر- مکتبه الفلاح الکویت چاپ دوم، ۱۹۷۹ م.

تفسیر عون المنان (۲۹)

ایجاد شود که ممکن است آن حدیث صحیح باشد، خصوصاً اگر نقل کننده آن حدیث از جمله علمای محدث - کسانی که سخنان در اینگونه موارد برای مردم حجت است - باشد».

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾: بعد از

اینکه مدارک باطل و گمراهی شان را بیان کرد، به پیامبرش دستور داد از آنان روی بگرداند؛ زیرا بر اثر رویگردانی از یاد الله گمراه شدند، پس سزاوار بود که جزایی مناسب با عمل خودشان دریافت کنند.^۱

﴿وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ

بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَى﴾: یعنی: این نهایت دانش آنان است، اما مؤمنان و تصدیق کنندگان آخرت، خردمندانی هستند که همت و اراده‌ی شان سرای آخرت است و برترین و بزرگترین علم یعنی علم برگرفته از قرآن و سنت را دارند.^۲

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ﴾: یعنی در امور دنیا و در امور دین نادان هستند.

فراء می گوید: آنان را خوار و تحقیر کرد؛ یعنی همین اندازه عقل و علم دارند که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.^۳



^۱ - التحرير والتنوير: (۱۱۶/۲۷).

^۲ - تيسير الكريم الرحمن، ص: ۸۳۰.

^۳ - قرطبي: (۴۱/۲۰).



فوائد آیات (۲۷-۳۰):

۱. سرچشمه این نابسامانی ها علم انسانی است که دارای نقص بوده و مبنی بر ظن است ولی مع الوصف انسان به آن اعتماد دارد و این خود نوعی ظلم و طغیان است.
۲. قرآن مجید علمی قطعی و غیر مشتبه است.



تفسیر و ترجمه آیات (۳۱-۳۲) سوره ی نجم

«جزای بدکاران و نیکوکاران ، و ویژگی های نیکوکاران».

مقصد آیات (۳۱-۳۲): «جزاء المسيئين والمحسنين وأوصاف المحسنين»،

جزای بدکاران و نیکوکاران، و ویژگی های نیکوکاران).

سبب نزول: واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث

انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می شد می گفتند: وی صدیق است، حرف های آنان به گوش رسول الله - صلی الله علیه وسلم - رسید و گفت: یهود دروغ می گوید، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه خدا این آیه ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ

إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...﴾ را نازل کرد.^۱

ربط و مناسبت: بعد از این که خداوند در آیات گذشته مبرهن ساخت به هر

آنچه در آسمانها و زمین می گذرد آگاهی کامل دارد، و بندگان را با دادگری پاداش خواهد داد، نیکوکار به بهشت وارد شده و زشت کردار به جهنم خواهد افتاد، در اینجا یک بار دیگر تصریح کرد او بر هر چیز توانمند است، او مالک جهان بالا و پائین بوده و هر طور بخواهد در آن دو تصرف می کند، و بر اساس دانش فراگیری که بر اشیاء دارد مخلوقات را پاداش و سزا می دهد، سپس ویژگیهای نیکوکاران را بر شمرد، و تصریح کرد پروردگار بخشنده‌ی بزرگوار دارای مغفرت گسترده می باشد که هر یک از بندگان را بخواهد مورد آمرزش قرار می دهد.

ترجمه آیات (۳۱-۳۲):

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا
وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ

^۱ - ضعیف است، واحدی ۷۷۰ و طبرانی ۸۱/۲ از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، سوره مکی و مجالات یهود در مدینه بود. «تفسیر شوکانی» ۲۵۲۶ تخریج محقق.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿۳۲﴾.

معنی کلمات:

- ﴿الْفَوَاحِشَ﴾: گناهان کبیره و نهایت زشت.
- ﴿اللَّمَمَ﴾: گناهان صغیره.
- ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾: با اعمال نیک خودستایی نکنید.

ترجمه:

- و آنچه در آسمان ها و زمین است از آن الله است تا سرانجام کسانی را که بد کرده اند به (کیفر) آنچه کرده اند جزا دهد و تا نیکوکاران را به نیکی جزا دهد. (۳۱)

- کسانی که از گناهان کبیره و زشتی ها - جز گناهان صغیره - دوری می گیرند (بدانند که) بی گمان پروردگارت دارای آمرزش گسترده است. او به (حال) شما وقتیکه شما را از زمین پدید آورد و هنگامی که شما در شکم مادرانتان جنین هایی بودید داناتر است. پس، از پاک بودن خود سخن مگویید. او به پرهیزگاران داناتر است. (۳۲)

تفسیر مختصر آیات (۳۱-۳۲):

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا

وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ [النجم: ۳۱]: و فرمانروایی و آفرینش و

تدبیر تمام آنچه در آسمانها و در زمین است فقط از آن الله است، تا کسانی را که اعمال بد در دنیا مرتکب شده اند به عذابی که سزاوارش هستند مجازات کند، و مؤمنان را که اعمال نیک انجام داده اند به بهشت پاداش دهد.

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ
الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲]: همان

کسانی که از گناهان بزرگ، و معصیتهای زشت جز گناهان صغیره دوری می
کنند. گناهان صغیره با ترک گناهان بزرگ، و افزودن بر طاعات بخشیده
میشوند. **ای رسول** به راستی که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده است، که
گناهان بندگان را آنگاه که توبه کنند می بخشد. او سبحانه به احوال و امور
شما آگاه تر است آنگاه که پدر تان آدم علیه السلام را از خاک آفرید، و آنگاه که
برای باری در شکم های مادران تان بودید و مرحله به مرحله آفریده می شدید،
ذره ای از آن بر او پوشیده نمی ماند. پس خودتان را با توصیف به پرهیزگاری
نستایید؛ زیرا او سبحانه نسبت به کسیکه با اجرای اوامر، و اجتناب از نواهی اش
تقوای او را پیشه کرده است داناتر است.^۱

تفسیر تفصیلی آیات (۳۱-۳۲):

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ
الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾: گناهان به بزرگ و صغیره
تقسیم می شود؛ همان طور که در قرآن و سنت این گونه تقسیم بندی شده
است.^۲

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۷۴.

^۲ - الكبائر و الصغائر، ص ۲۳.

تفسیر عن المنان (۲۹)

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾: در این آیه استثنا، استثنای منقطع است؛ چون «لمم» (لغزش ها) جزو گناهان صغیره و اعمال حقیر و پست است؛ پس لغزش ها، از عموم گناهان کبیره، مستثنا شده است.

«لمم»، لغزش های کوچکی هستند که در دنیا و آخرت بر آن حد جاری نمی شود؛ یعنی گناه صغیره، گناهی نیست که خداوند - عز وجل - در آخرت، آتش دوزخ را برای انجام دهنده‌ی آن، واجب کرده باشد و نیز گناه زشت و فاحشه‌ای نیست که در دنیا حدی بر آن اقامه شود.^۱ ناگفته نماند که گناه صغیره در صورت اصرار بر آن، برای صاحبش خطرناک است و چه بسا او را هلاک می گرداند. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَمُحَقَّرَاتِ الدُّنُوبِ، فَإِنَّمَا مَثَلُ مُحَقَّرَاتِ الدُّنُوبِ كَمَثَلِ قَوْمٍ نَزَلُوا بَطْنَ وَادٍ، فَجَاءَ ذَا بُعُودٍ وَجَاءَ ذَا بُعُودٍ حَتَّى حَمَلُوا مَا أَنْصَجُوا بِهِ خُبْرَهُمْ، وَإِنَّ مُحَقَّرَاتِ الدُّنُوبِ مَنْ يُؤْخَذُ بِهَا صَاحِبُهَا تَهْلِكُهُ».^۲ یعنی: «زنهار! از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا گناهان کوچک، هم چون افرادی هستند که در میان دره ای پیاده شده اند و این یکی، چوب کوچکی می آورد و آن یکی چوبی دیگر؛ تا این که چوب های فراوانی جمع می شود و با چوب های جمع آوری شده - آتشی روشن می کنند و - نان می پزند. بدانید که هرگاه فردی در برابر گناهان کوچکی که انجام می دهد، بازخواست شود، به هلاکت می رسد».

گناه، هرچند کوچک باشد، به گناه دیگری می انجامد؛ تا جایی که فرد را به گناهی دچار می کند که جزو بزرگ ترین گناه هاست؛ از همین روست که بدی، با نیکی و به بهترین روش دفع می شود؛ نه با بدی؛ الله - جل جلاله - می

^۱ - الكبائر والصغائر، ص ۲۳ أقوال التابعين في مسائل التوحيد والإيمان، (۳/ ۱۳۰۷).

^۲ - السلسلة الصحيحة، اثر آلبنانی، شماره ی: ۳۸۹.

تفسیر عون المنان (۲۹)

فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [المؤمنون: ۹۶] «بدی را به بهترین روش دفع کن».

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نیز فرموده است: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتَّبِعِ السَّبِيلَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ». ^۱ یعنی: «هرجا که بودی، تقوای الله پیشه ساز و پس از هر بدی، نیکی نما تا آن بدی را از میان ببرد و با مردم، با اخلاق نیکو برخورد و رفتار کن».

وقتی بنده دچار گناهی شود، باید کار نیکی انجام دهد تا گناهی را که مرتکب شده است، پاک کند و نیکی را جای گزین بدی؛ و طاعت را جای گزین معصیت بگرداند؛ زیرا هرگاه بنده توفیق کار نیک بیابد، با آن الفت پیدا می کند و نیکی ها را دوست می دارد و قلبش با آن آرام می گیرد و هرگز از آن جدا نمی گردد؛ حتی اگر مجبور به گناهی شود، قلبش بدان انس نمی گیرد و ایمانش او را از این گناه، نهی می کند؛ بدین سان بنده، همواره بر نیکی هایش می افزاید و از بدی ها فاصله می گیرد.^۲

- ابن مسعود - رضی الله عنه - می گوید: از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - پرسیدم: بزرگ ترین گناه نزد خداوند چیست؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ»؛ یعنی: «شریک قرار دادن برای الله؛ در حالی که الله، آفریننده ی توست». گفتم: این، گناه بزرگی است. بعد از آن، بزرگ ترین گناه چیست؟ فرمود: «وَأَنْ تُقْتَلَ وَلَدَاكَ تَخَافُ أَنْ يُطْعَمَ مَعَكَ»؛ یعنی: «این که فرزندت را از ترس فقر و گرسنگی بکشی». پرسیدم: پس از آن، بزرگ ترین گناه چیست؟ فرمود: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ».^۳ یعنی: «زنا با زن همسایه».

^۱ - الکبائر و الصغائر، ص ۲۳ أقوال التابعین فی مسایل التوحید و الإیمان، (۱۳۰۷/۳).

^۲ - الکبائر و الصغائر، ص ۳۵.

^۳ - مسلم، شماره ی: ۸۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- ابوبکره، نُفِيعَ بن حارث - رضی الله عنه - می گوید: قال رسولُ الله - صلى الله عليه وسلم -: «أَلَا أُنبئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟» ثلاثاً قلنا: بلى يا رسولَ الله، قال: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ»، وكان مُتَكِناً فَجَلَسَ فقال: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ وشهادةُ الزُّورِ»، فما زال يكررها حتى قلنا: لَيْتَهُ سَكَتَ^۱. یعنی: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگ ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شکرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر». پیامبر - صلى الله عليه وسلم - که پیش تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن قدر این جمله را تکرار کرد که با خود گفتیم: ای کاش سکوت می فرمود!

- ابوهریره - رضی الله عنه - می گوید: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمْضَانُ إِلَى رَمْضَانَ مُكْفَرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنِبْتَ الْكِبَائِرُ»^۲. یعنی: «نمازهای پنج گانه و نماز جمعه تا جمعه ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره ی گناهانی است که در میان آن ها انجام می شود؛ البته جز گناهان بزرگ که باید از آن ها پرهیز کرد».

این ادله و ادله ی فراوان دیگری، آشکارا بیان گر این هستند که برخی از گناهان، کبیره اند و برخی دیگر، صغیره؛ هم چنان که در احادیث قبلی آمده است.

﴿وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾: مکحول می گوید: به صورت جنین در شکم مادران مان بودیم، آنگاه برخی از ما سقط شدند و ما از آن دسته بودیم که

^۱ - صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۷.

^۲ - صحیح مسلم، ش: ۲۳۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

باقی ماندند، سپس به مرحله‌ی شیرخوارگی رسیدیم که در این مرحله نیز برخی از ما نابود شدند و ما در زمره‌ی باقی ماندگان قرار گرفتیم، سپس به سن بلوغ رسیدیم و در این سن برخی از ما نابود شدند و ما از باقی ماندگان بودیم، سپس جوان شدیم و در این سن برخی از ما نابود شدند و ما با بازماندگان باقی ماندیم، تا این که به پیری رسیدیم، پس از این مرحله، منتظر چه چیزی هستیم؟!^۱

و در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که: «إن أحدكم لیجمع خلقه فی بطن أمه أربعین یوماً نطفةً، ثم یکون علقةً مثل ذلك، ثم یکون مضغاً مثل ذلك، ثم یرسل إلیه الملك فینفخ فیه الروح، ویؤمر بأربع کلمات، یکتب رزقه، وأجله، وعمله، وشقی أو سعید، فوالذی لا إله غیره، إن أحدکم لیعمل بعمل أهل الجنة حتی ما یکون بینه و بینها إلا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل النار فیدخلها. وإن أحدکم لیعمل بعمل أهل النار حتی ما یکون بینه و بینها إلا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل الجنة فیدخلها».^۲ «همانا هر کدام از شما خلقتش ابتدا چهل روز بصورت نطفه سپس چهل روز بصورت علقه (خون بسته شده) سپس چهل روز به صورت مضغه (پاره گوشت) است. سپس ملائکه ای بر آن فرستاده می شود و روح در آن دمیده می گردد. ملائکه مأمور به انجام چهار امر است: نوشتن رزق، اجل (زمان مرگ)، عمل و خوشبخت یا بدبخت بودن او. قسم به آن کس که غیر او هیچ خدایی وجود ندارد، همانا بعضی از شما اعمالی انجام می دهد که از اعمال اهل بهشت است تا اینکه فاصله‌ی او تا بهشت به اندازه‌ی یک ذراع است (کمی تا بهشت رفتن فاصله‌ی دارد)، اما کتاب از او سبقت می گیرد و عملی از اعمال اهل دوزخ را انجام می دهد و وارد دوزخ می گردد. و نیز بعضی از شما

^۱ - معالم التنزیل: (۲۶۱/۴).

^۲ - بخاری ۲۱۰/۷ - مسلم ۴۴/۸ - ترمذی ۴۴۶/۴ - ابوداود ۲۸۸/۴ - رقم ۴۷۰۸.

اعمالی انجام می دهد که از اعمال اهل جهنم است تا اینکه فاصله‌ی او تا جهنم به اندازه‌ی یک ذراع است (فاصله‌ی کمی تا جهنم رفتن دارد)، اما کتاب از او سبقت می گیرد و عملی از اعمال اهل بهشت انجام را می دهد و وارد بهشت می شود».

روایات دیگری از جماعتی از اصحاب روایت شده است، اما معانی آن واحد است.

محو گناهان به سبب طاعات و عبادات:

البته جای شک نیست که در آیات و احادیث بسیاری آمده است که بعضی از طاعات و عبادات سبب بخشودگی همه گناهان می شود، و این امر ثابت و یقین است، ولی اینکه معنی این چنین آیات و احادیثی چیست، چیزی است که بسیاری از عوام در فهم آن اشتباه می کنند.

و روی این اساس است که بعضی از کسانی که واجبات را ترک می کنند، یعنی: نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند، حقوق والدین را مراعات نمی کنند، سبب اذیت همسایگان خود می شوند، و یا مرتکب کارهای حرام، مانند: خون ناحق، خوردن مال یتیم، خیانت به بیت المال، رشوت خواری، سودخواری و امثال این گناهان می شوند، اینطور فکر می کنند که چون بعضی از طاعات و عبادات سبب بخشودگی گناهان می شود، از این سبب از اینکه ما واجبات را ترک می کنیم، و یا مرتکب گناهان دیگری می شویم، می شود که به انجام دادن یکی از این عبادات سبب از بین بردن تمام گناهان خود شویم.

مثلاً: بعد از ارتکاب تمام این گناهان، روز عرفه را روزه می گیریم، و یا به حج و یا به عمره می رویم، و در نتیجه طوری که در احادیث ثابت نبوی آمده است، طوری از گناه پاک می شویم به مانند روزی که از مادر تولد شده ایم، و این فهم نادرست و اشتباه بزرگ آن‌ها از چنین احادیثی است، و از اینجا است که باید

معنی این چنین احادیثی را پیش از آنکه در فهم آن‌ها در وقت خواندن این کتاب به خطاء بروند، برای آن‌ها توضیح دهیم، و توضیح آن قرار ذیل است که:

بلی در آیات و احادیث بسیاری آمده است که بعضی از طاعات و عبادات سبب محو گناهان و از بین بردن آن‌ها می‌شود، از آن جمله اینکه:

۱- خواندن نمازهای پنجگانه، سبب محو گناهان می‌شود از عثمان بن عفان روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «کسی که برای نماز وضوء بسازد، و وضویش را کامل نماید، بعد از آن به نماز فرض برود، و نماز را با مردم، یا به جماعت، یا در مسجد اداء نماید، خداوند گناهانش را می‌بخشد»^(۱).

۲- خواندن نماز جمعه، گناهی را که بین این جمعه و جمعه دیگر واقع شده است، محو می‌سازد، از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «نمازهای پنج وقت، و از یک جمعه تا جمعه دیگر، کفاره گناهی است که در بین آن‌ها واقع می‌شود»^(۲).

۳- روزه گرفتن ماه رمضان کفاره گناهی است که بین یک ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر واقع می‌شود، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند که «نمازهای پنج وقت، و جمعه تا جمعه دیگر، و رمضان تا

۱- عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ فَأَسْبَغَ الوُضُوءَ، ثُمَّ مَشَى إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، فَصَلَّاهَا مَعَ النَّاسِ أَوْ مَعَ الْجَمَاعَةِ أَوْ فِي الْمَسْجِدِ عَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۴۶۹/۱)، برقم (۲۳۲).

۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۴۶۹/۱)، برقم [۱۵] (۲۳۳).

رمضان دیگر کفاره گناهانی است که در بین آنها واقع می‌شود، به شرط آنکه از گناهان کبیره خودداری نماید»^(۱).

۴- روزه گرفتن روز عرفه، کفاره گناهان سال گذشته و سال آینده، و روزه گرفتن روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم است، کفاره گناهان سال گذشته می‌شود، از ابوقتاده روایت است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «امید من به خدا آن است که روزه گرفتن روز عرفه گناهان سال پیش از آن و سال بعد از آن را محو سازد، و امید من به خدا آن است که روزه روز عاشوراء گناهان سال گذشته را محو سازد»^(۲).

۵- حج کردن هم سبب مغفرت گناهان می‌شود، تا جایی که تمام گناهان را محو می‌سازد، و حاجی طوری بی‌گناه از حج برمی‌گردد، به مانند روزی که از مادر تولد شده است.

از ابوهریره روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌گفتند: «کسی که برای خدا حج کند، و [در حج مرتکب] آمیزش با زنان و مرتکب معصیت نشود، از حج به مانند روزی که از مادر تولد شده است، بی‌گناه برمی‌گردد»^(۳).

۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مَكْفَرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنِبْتَ الْكَبَائِرُ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء (۲۳۳/۳)، برقم [۱۶] (۲۳۳).

۲- عن ابي قتادة... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «صِيَامُ يَوْمِ عَرَفَةَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ، وَالسَّنَةَ الَّتِي بَعْدَهُ، وَصِيَامُ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ»، أخرجه مسلم، كتاب الصيام، باب استحباب صيام ثلاثة أيام من كل شهر (۲۳۳/۳)، برقم [۱۹۶] (۱۱۶۲).

۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»، أخرجه البخاري، كتاب الحج، باب فضل الحج المبرور (۴۴۶۳)، برقم (۱۵۲۱)، ومسلم كتاب الحج، باب فضل الحج والعمرة (۴۷۸۳)، برقم [۴۲۸] (۱۳۵۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

و همچنین عبادات بسیار دیگری که سبب کفاره و محو گناهان می‌شود، و این امر ثابت و غیر قابل انکار است، و در صفحات این کتاب احادیث بسیاری را در این زمینه خواهید دید.

و باید گفت: آیات و احادیثی که در مورد محو گناهان به سبب انجام دادن بعضی از طاعات و عبادات آمده است، حق و صدق است، و جای هیچ‌شک و اشتباه نیست، و باید هر مسلمانی به آن ایمان و تصدیق کامل داشته باشد، ورنه مسلمان کامل نیست، ولی باید در اینجا یک مسئله بسیار مهم را نیز در نظر داشته باشیم، و آن اینکه:

در عین حالی که به این آیات و احادیث نظر می‌کنیم، باید در پهلوی آن، به آیات و احادیث دیگری که در همین زمینه آمده است نیز نظر کنیم، زیرا:

اول آنکه: همانطوری که آیات و احادیث مغفرت از طرف خدا و رسول او است، آیات و احادیث دیگری که این مغفرت را مقید به بعضی از قیودات می‌سازد، نیز از طرف خدا و رسول او است.

دوم آنکه: آیات و احادیث مغفرت به طور مطلق آمده است، و آیات احادیث دیگری در همین زمینه به طور مقید، و بنابراین قاعده شرعی که اگر در یک موضوع معین دو نص وجود داشته باشد، که یکی مطلق، و دیگری مقید باشد، باید مطلق را بر مقید حمل نمائیم، و این قاعده با شروط معین آن مورد اتفاق عامه علماء است.

آیات و احادیثی که مغفرت را مقید می‌سازد:

آیات و احادیثی که مغفرت را مقید می‌سازد، بسیار است، از آن جمله این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید،

تفسیر عون المنان (۲۹)

اجتناب کنید، سیأت (گناهان صغیره) شما را از شما می‌زداییم، و شما را به جایگاه خوبی وارد می‌کنیم»^(۱).

و خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که از گناهان کبیره و از کارهای زشت خودداری نموده، و مرتکب صغائر می‌گردند، یقیناً که آمرزش پروردگار تو واسع است»^(۲) [و همگان را شامل می‌شود].

و طوری که می‌بینیم گناهی مورد آمرزش قرار می‌گیرد، که از صغائر باشد، و آن هم به شرط اینکه از گناهان کبیره اجتناب به عمل آمده باشد، ورنه گناهان صغیره هم آمرزیده نمی‌شود، پس شرط آمرزش گناهان صغیره، طوری که در این آیه کریمه آمده است، اجتناب و خودداری از گناهان کبیره است. و علاوه بر این در سنت نبوی طوری که بسیاری از علماء از آن جمله امام قرطبی رحمه الله می‌گویند، یک چیز دیگر نیز شرط است، و آن انجام دادن فرائض است.

امام قرطبی رحمه الله در تفسیر این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید، اجتناب کنید، سیأت (گناهان صغیره) شما را از شما می‌زداییم، و شما را به جایگاه خوبی وارد می‌کنیم»^(۳)، چنین می‌گوید: (خداوند متعال گناهان صغیره را به سبب اجتناب کردن از گناهان کبیره می‌آمرزد، ولی با ضمیمه یک شرط دیگر، و آن اینکه: فرائض را بجا بیاورد، زیرا مسلم رحمه الله از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: نمازهای پنج وقت، و جمعه تا جمعه دیگر، و رمضان تا رمضان دیگر کفاره

^۱- قال تعالى: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ۳۱﴾ [النساء: ۳۱].

^۲- قال تعالى: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ [النجم: ۳۲].

^۳- قال تعالى: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ۳۱﴾ [النساء: ۳۱].

تفسیر عون المنان (۲۹)

گناہانی است که در بین آن‌ها واقع می‌شود، به شرط آنکه از گناہان کبیره خودداری شود»^(۱).

بنابراین برای محو و آمرزش گناہان صغیره دو چیز شرط است:
شرط اول: طوری که در قرآن کریم آمده است، اجتناب کردن از گناہان کبیره.

شرط دوم: طوری که در این حدیث نبوی شریف، و احادیث دیگری به همین معنی آمده است، بجأ آوردن فرائض.

پس اگر کسی باشد که تمام فرائض را اداء کند، ولی مرتکب گناه کبیره مانند: زنا، و شراب، و حرام‌خواری و امثال این چیزها گردیده باشد، گناہان صغیره‌اش برایش بخشیده نمی‌شود، چنان‌چه اگر کسی باشد که از تمام گناہان کبیره اجتناب نماید، ولی فرائض را مانند: نماز، و روزه، و زکات و حج و امثال هم انجام ندهد، باز هم گناہان صغیره‌اش بخشیده نمی‌شود.

پس در نتیجه چیزی که از این آیات و احادیث دانسته می‌شود این است که:
أ- به سبب طاعات مانند: ادای نمازهای پنجگانه، و روزه ماه مبارک رمضان، و روزه گرفتن روز عاشوراء، و یا روزه گرفتن روز عرفه، و حج بیت الله الحرام، و امثال این‌ها گناہانی بخشیده می‌شود که از صغائر باشد، مانند: نظر کردن به نامحرم، خودخواهی، سلام را علیک ندادن، دراز کردن پا به طرف قبله، ادای نماز در آخر وقت، قیل و قال با مردم بدون لزوم، همکاری نکردن با کسی که به همکاری ضرورت دارد، قرض ندادن به کسی که از وی طلب قرض می‌کند،

^۱- تفسیر الجامع لأحكام القرآن (۱۵۸/۵)، و متن حدیثی که در این باب آمده است این است که: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانَ إِلَى رَمَضَانَ، مُكْفَرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ»، أخرجه مسلم، كتاب الطهارة، باب فضل الوضوء، (۲۳۳/۳)، برقم [۱۶] (۲۳۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

گران فروختن مال، و امثال این چیزهای که سبب پایمال کردن حق کسی نمی‌شود.

ب- گناهان صغائر هم برای شخصی بخشیده می‌شود، که از ارتکاب گناهان کبیره خودداری نموده و فرائض را انجام داده باشد، بنابراین اگر کسی باشد که از گناهان کبیره اجتناب نرزد، ولو آنکه انواع طاعات و عبادات را انجام دهد، و یا فرائض را ترک کند، ولو آنکه مرتکب هیچ کبیره از منهیات نگردد، نه تنها آنکه گناهان کبیره‌اش بخشیده نمی‌شود، حتی گناهان صغیره‌اش نیز بخشیده نمی‌شود.

مثلاً: کسی که دستش به خود ناحق آلوده است، و یا کسی که سود می‌خورد، و یا به بیت المال خیانت کرده و می‌کند، و یا رشوت می‌خورد، و یا مال یتیم و یا بیوه‌زن را می‌خورد، و یا زنا می‌کند، و یا شراب می‌خورد، و یا هرگناه کبیره دیگری را انجام می‌دهد، چنین شخصی ولو آنکه انواع عبادات را انجام دهد، نه آنکه به سبب انجام دادن چنین طاعاتی گناهان کبیره‌اش بخشیده نمی‌شود، بلکه گناهان صغیره‌اش نیز بخشیده نمی‌شود.

سوم آنکه: به طور یقین صحابه رضی الله عنهم نمازهای پنج وقت را اداء می‌کردند، نمازهای جمعه را می‌خواندند، ماه رمضان را روزه می‌گرفتند، عمره می‌کردند، و به گمان اغلب اکثر آن‌ها روز عرفه و روز عاشوراء را روزه می‌گرفتند، و اعمال نیک بسیار دیگری را نیز انجام می‌دادند، و با این‌هم بشهادت نبی کریم، این اعمال نیک آن‌ها هیچگاه سبب سقوط حق بندگان از آن‌ها نشده بود.

کسی از آن‌ها نسبت به ضرورتی که داشت، از شخص دیگری برای خود قرض گرفته بود، ولی پیش از آنکه قرض خود را اداء کند، اجلش فرا رسید و مرد، و نسبت به آنکه حقی از حقوق الناس بر ذمه‌اش بود، پیامبر خدا ج از نماز خواندن بر وی خودداری نمودند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

از عبدالله بن ابی قتاده به نقل از پدرش روایت است که گفت: جنازه را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند تا بر آن نماز بخوانند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شما بر رفیق خود نماز بخوانید، زیرا او قرضدار است»، ابوقتاده گفت: قرضش بر من باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: یعنی: قرضش را اداء می‌کنی؟ گفت: ادا می‌کنم، و همان بود که بر وی نماز خواندند^(۱).

و طوری که مشاهده می‌کنید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از نماز خواندن بر کسی که قرضدار بود، خودداری نمودند، و این در حالی است، که این شخص قرضی را که گرفته بود، از راه مشروع و حلال بود، و قرض را به رضایت صاحبش از وی گرفته بود، و به نیتش بود که قرض او را اداء نماید، ولی پیش از توفیق یافتن به ادای آن، اجلس رسیده و مرده بود، و با این‌هم پیامبر صلی الله علیه وسلم از نماز خواندن بر وی خودداری نمودند.

و خواندن نمازهای پنجگانه، و نمازهای جمعه را، و یا روزه گرفتن روزه رمضان را، و حج و عمره کردن را، و یا انجام دادن هر کار نیک دیگری را سبب سقوط این حق از ذمه‌اش ندانستند.

پس کسی که تمام مالش از حرام، و از مال یتیم و بیوه‌زن، و از راه ظلم و ستم، و خیانت و رشوت باشد، حالش چگونه خواهد بود، و چگونه با انجام دادن حج و یا عمره که آن‌هم از مال حرام می‌باشد، حقوق مردم از ذمه‌اش ساقط می‌شود؟

چهارم آنکه: شهید در نزد خداوند متعال مرتبه بسیار بلندی دارد، تا جائی که نامش در ردیف انبیاء الله آمده است، خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که خدا و

^۱ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ يَحْدُثُ عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَتَى بِرَجُلٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ فَإِنَّ عَلَيَّ دِينًا»، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: هُوَ عَلِيٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، «بِالْوَفَاءِ؟»، قَالَ: بِالْوَفَاءِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. أخرجه الترمذی، كتاب الجنائز، باب ما جاء في الصلاة على المدیون (۳۸۱/۳)، برقم (۱۰۶۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

پیامبرش را اطاعت کنید، همنشین پیامبران، صدیقان، شهداء، و صالحین هستند، و این‌ها چه نیکو رفیقانی هستند»^(۱).

و از اینجا است که تمام گناهان کسی که در راه خدا به شهادت می‌رسد، برایش بخشیده می‌شود، یعنی: شهادت سبب آمرزش تمام گناهان می‌شود ولی با این‌همه اگر شهید قرضدار باشد، قرضش بخشیده نمی‌شود.

از ابوقتاده روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم برخاسته و فرمودند که: «جهاد فی سبیل الله، و ایمان به خدا از بهترین اعمال است».

شخصی برخاست و گفت: یا رسول الله! برایم بگوئید که اگر در راه خدا کشته شوم، آیا خطاهای من محو می‌شود؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم برایش گفتند: «بلی! اگر در راه خدا کشته شوی، و صبر کرده باشی، و مزد خود را از خدا خواسته باشی، و در حالت هجوم باشی نه در حالت گریز» [خطاهایت بخشیده می‌شود].

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چه گفتی؟»

گفت: [گفتم که]: اگر در راه خدا کشته شوم، آیا خطاهای من محو می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم برایش گفتند: «بلی! اگر در راه خدا کشته شوی، و صبر کرده باشی، و مزد خود را از خدا خواسته باشی، و در حالت هجوم باشی نه در حالت گریز، [خطاهایت بخشیده می‌شود]، مگر قرض، زیرا جبرئیل این چیز را برایم گفت»^(۲).

^۱- قال تعالی: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ۖ ۶۹» [سورة النساء: ۶۹].

^۲- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَامَ فِيهِمْ فَذَكَرَ لَهُمْ أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ، فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تَكْفَرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرٌ مُدْبِرٌ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ قُتِلْتُ؟» قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتُكْفَرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

تفسیر عن المنان (۲۹)

طوری که مشاهده می‌کنید، اگر کسی در راه خدا به همین شروطی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند، کشته شود، خطاها و اشتباهاتش محو گردیده و برایش بخشیده می‌شود، ولی قرض بخشیده نمی‌شود، که یا باید خودش در حیات خود، قرض خود را اداء کرده باشد، و یا آنکه بازماندگانش بعد از مرگش قرضش را اداء نمایند.

و در صورتی که برای شهید که بالاترین مرتبه را در نزد الله عزوجل دارد، قرضش که از راه مشروع، و به رضایت صاحبش آن مال را گرفته است، بخشیده نشود، پس کسی که تا لحظهٔ اخیر زندگی‌اش به جمع کردن مال حرام مشغول است، و گوشت و پوستش از حرام نشو و نما کرده است، و در حرام غوطه‌ور است، و تمام اموالش را از راه ظلم و ستم، و خیانت به بیت المال، و سودخواری، و خوردن مال یتیم، و رشوت، و غل و غش در معامله و امثال این‌ها به دست آورده است، چگونه گناهان این اعمال برایش بخشیده خواهد شد؟ هیهات هیهات، چه فکر خام و خیال باطل؟

پنجم و از همه مهمتر آنکه: در هر جا - چه در قرآن مجید و چه در سنت نبوی - که مسئلهٔ مغفرت و عفو و بخشایش آمده است، مغفرت، و عفو و بخشایش از گناهان آمده است، نه مغفرت و عفو و بخشایش از حقوق، و بین موضوع (گناهان)، و موضوع (حقوق) فرق فراوان است.

ولی بسیاری از مردم بین این دو مفهوم خلط نموده، و فرق بارز و در عین حال دقیقی را که بین این دو چیز، یعنی: (گناهان) و (حقوق) وجود دارد، نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند، و برای آنکه موضوع واضح و آشکار شود، در زمینه در مثال می‌آوریم، یکی در حقوق الله، و دیگری در حقوق الناس.

اول - حقوق الله:

«نَعَمْ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُّحْتَسِبٌ، مُّقْبِلٌ غَيْرٌ مُّدْبِرٍ، إِلَّا الدَّيْنَ، فَإِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي ذَلِكَ». أخرجه مسلم، كتاب الإمامة، باب من قتل في سبيل الله كفرت خطاياهُ إلا الدين (۲۷/۵)، برقم [۷۱۱] (۱۸۸۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

اکنون دو کس را به نام‌های (ألف) و (باء) در نظر بگیریم، (ألف) در ماه مبارک رمضان مریض شد، و نسبت به مریضی‌اش نتوانست روزه بگیرد، ولی (ب) با آنکه صحیح و سالم بود، و هیچ عذر شرعی نداشت، بی‌باکانه روزه را خورد.

حالا هردوی آن‌ها روزه را خورده‌اند، و بر هردوی آن‌ها از نگاه شرعی لازم است که روزه را که (حق خدا است)، قضاء بیاورند، و فرقی که بین آن‌ها وجود دارد این است که: بر (ألف) تنها قضاء آوردن روزه ماه رمضان لازم است، و از روزه خوردن گناهی بر وی نیست، ولی (ب) هم گنهکار است، و هم باید روزه را که حق خدا است، قضاء آورده و کفاره بدهد.

حالا این شخصی که روزه را قصداً و بدون هیچ عذر شرعی خورده است، اگر نمازهای پنج وقت را به جماعت اداء می‌کند، و یا روز عاشوراء و یا روز عرفه را روزه می‌گیرد، و یا حج و یا عمره می‌کند، در صورتی که (حق خدا) را که قضاء آوردن رمضان باشد، اداء کرده باشد، امید است که خداوند متعال گناه روزه خوردنش را برایش ببخشد، ولی اگر روزه را که (حق خدا) است، قضاء نیاورده باشد، اگر هر کار خیر دیگری و هر طاعت و عبادت دیگری را انجام می‌دهد، به اتفاق همه علماء جای روزه قرضش را نمی‌گیرد، و همینگونه است، مسئله نماز و یا حج و یا هر حق دیگری را که از (حقوق الله) ترک شده باشد.

دوم - حقوق الناس:

اکنون سه کس را به نام‌های (أ) و (ب) و (ج) در نظر بگیریم، (أ) از (ب) مبلغ ده هزار درهم قرض می‌گیرد، و (ج) مبلغ ده هزار درهم به زور، و یا به رشوت می‌گیرد.

حالا از نگاه شرعی هریک از (أ) و (ج) باید برای (ب) ده هزار درهم بدهد، (أ) نسبت به اینکه پولی را از وی به طور قرض گرفته است، و بر وی لازم است که

تفسیر عون المنان (۲۹)

قرضش را اداء نماید، و (ج) نسبت به اینکه پولی را از (ب) به ناحق گرفته است، و پولی که به ناحق از کسی گرفته می‌شود، باید برایش مسترد گردد.

و فرقی که بین (أ) و (ج) وجود دارد این است که (أ) تنها مسؤول ادای ده هزار درهم قرض است، و گناهی بر وی نسبت به گرفتن پول از (ب) نیست، زیرا پول را از وی به رضا و رغبت خود (ب) گرفته است، و به نیتش هم این است که در وقت معین آن، قرضش را اداء نماید، ولی (ج) بر علاوه از آنکه باید ده هزار درهم برای (ب) بدهد، از اینکه این پول را از وی به زور و یا به شورت گرفته است، گنهکار نیز هست.

حالا اگر (ج) مالی را که از (ب) به غیر حق گرفته بود، برایش مسترد می‌کند، و بعد از آن اطاعات و عباداتی که سبب محو گناهان می‌شود، انجام می‌دهد، باز هم امید است که خداوند متعال به فضل و رحمت خود گناه اینکه ده هزار درهم را از راه غیر مشروع بدست آورده بود، برایش ببخشد، ولی اگر حق (ب) را نمی‌دهد، و در عین حال انواع طاعات و عبادات را انجام می‌دهد، و حج و یا عمره می‌کند، باز هم به اتفاق همه علماء این طاعات و عبادات - از هر نوعی که باشد، و به هر مقداری که باشد - هیچ تاثیری بر ساقط شدن حق (ب) از ذمه (ج) ندارد.

پس خلاصه آنکه: اگر کسی بر ذمه‌اش حقی از حقوق الله و یا حقوق الناس باشد، ولو آنکه سال‌ها طاعت و عبادت کند، این طاعات و عباداتش سبب آن نمی‌شود که حق خدا و یا حق بندگانش از ذمه وی ساقط گردد.

بنابراین، اگر نمازی نخوانده است، باید نماز را قضاء بیاورد، و اگر روزه نگرفته است، باید روزه‌اش را قضاء بیاورد، و همچنین است هر حق دیگری از حقوق الله، و اگر مال کسی را از وی به زور، و یا از راه رشوت، گرفته است، باید برایش برگرداند، و همچنین است حکم خوردن مال یتیم، سودخواری، خیانت به بیت المال، غل و غش در معامله، و امثال هم.

و گناه کبیره که امید است به سبب بعضی از طاعات و عبادات مانند حج کردن، بخشیده شود، گناه کبیره‌ای است که در این دنیا امکان جبران ندارد، و در این زمینه ملا علی قاری حنفی در مناسک خود می‌گوید:

«طوری که برای اهل علم و معرفت واضح است بعضی از حقوق الله مانند: ترک نماز و روزه از جمله چیزهائی است که به اتفاق علماء باید قضاء آورده شود، ولو آنکه شخص توبه نماید، چنانچه بعضی از حقوق الناس نیز به سبب حج بخشیده نمی‌شود، مانند: خون ناحق، خوردن مال مردم به ظلم، و یگانه راه بخشیده شدن این گناهان آن است که شخص قاتل، خود را در اختیار اولیای مقتول قرار دهد، [تا اگر خواستند او را قصاص نمایند، و یا از وی دیت گرفته، و یا او را بدون مقابل عفو نمایند]، و مالی را که از مردم به ظلم گرفته است، برای آن‌ها برگرداند، و یا از آن‌ها بحل داستی بخواهد».

بلی گناهان کبیره متعلق به حقوق الله، که نه قابل قضاء آوردن است، و نه قابل جبره کردن، مانند شراب‌خواری و امثال آن، و همچنین گناهان کبیره متعلق به حقوق الناس که به سبب وجود نداشتن صاحبان آن‌ها، و یا به سبب آنکه قابل بحل داستی خواستن نیست، [مانند: زنا و امثال آن]، امید بخداوند است، که به سبب (حج مبرور) بخشیده شود»^(۱).

و حج مبرور حجتی است که:

- ۱- از مال حلال باشد.
- ۲- در وقت انجام دادن حج مرتکب معصیتی نشود.
- ۳- از گناهان گذشته‌اش توبه نماید، یعنی: حق هرکس را برایش برگرداند.
- ۴- بعد از حج توجه‌اش به امور عقبی، بیش از توجه‌اش به امور دنیا باشد.

^۱- إرشاد الساری إلى مناسک الملا علی القاری (ص/ ۵۲۷-۵۳۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

ولی کسی که از مال حرام حج می‌کند، در وقت نیت حج برایش گفته می‌شود که: حجت قبول نیست، و مردود است، و در حدیث نبوی شریف آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که از مال حرام حج می‌کند، و می‌گوید: لبیک اللهم لبیک، خداوند متعال در جوابش می‌گوید: لا لبیک ولا سعیدیک، حتی ترد ما فی یدیک، یعنی: تا وقتی که مال مردم را برای‌شان برنگردانی حجت مقبول نیست».

و در روایت دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کار و کسب تو از حرام است، و لباس تو از حرام است، و توشه راهت از حرام است، با گناهت پس بگرد، از این حج مزدی برایت نیست، و سرنوشت بدی در انتظار تو است».

و بالاخره این موضوع را به آنچه که امام قرطبی رحمه الله در تفسیر خود در مورد اثر توبه بر حقوق الله و حقوق الناس ذکر کرده است، ختم می‌کنیم.

امام قرطبی رحمه الله می‌گوید: (علماء گفته‌اند: گناهی که از آن توبه صورت می‌گیرد، یا حق خدا است، و یا حق بنده، اگر حق خدا، مثلاً: ترک نماز باشد، توبه از آن وقتی صحیح است که در پهلوی پشیمانی از ترک نماز، نمازهای را که فوت کرده است، باید قضاء بیاورد، و همچنین است حکم ترک روزه و زکات). (و اگر کسی را به غیر حق کشته بود، اگر ورثه مقتول می‌خواستند که او را قصاص نمایند، باید خود را جهت قصاص برای آن‌ها تسلیم نماید، و اگر کسی را قذف کرده بود، اگر جانب مقابل مطالبه حد را داشت، باید خود را آماده اجرای حد قذف نماید، و اگر او را عفو کردند، همین کفایت است که از گذشته‌اش پشیمان بوده و از روی اخلاص تصمیم بگیرد که دو مرتبه مرتکب چنین عمل زشتی نگردد، و همچنین اگر او را از خون ناحق در مقابل مال معینی عفو کردند، اگر قدرت به ادای آن مال را داشت، باید آن را برای آن‌ها اداء نماید.....).

و اگر گناهی را که مرتکب شده بود، حدی از حدود الله بود، اگر از صدق دل توبه کرده باشد، آن حد از وی ساقط می‌شود، و خداوند متعال در نص قرآن مجید، حد را از محاربینی که پیش از قدرت یافتن بر آن‌ها توبه می‌کنند، ساقط ساخته است، و این دلیل بر آن است که اگر بعد از قدرت یافتن بر آن‌ها توبه کردند، حد از آن‌ها ساقط نمی‌شود، و همچنین است حکم شرابخواران، دزدان، و زناکاران، که اگر توبه کردند، و اثر توبه در آن‌ها معلوم شد، و بعد از آن موضوع به امام رسید، مناسب نیست که حد را بر آن‌ها جاری سازد).

(ولی اگر گناه متعلق به حقوق بندگان بود، توبه تا آن وقت صحت ندارد - که در صورت قدرت داشتن - حق آن‌ها را به زودترین فرصت برای آن‌ها برساند، و اگر به مسلمانی ضرری رسانده بود، و آن شخص نمی‌دانست و خبر نداشت که این ضرر از کجا و از طرف چه کسی برایش رسیده است، باید آن ضرر را از وی دور سازد، بعد از آن از وی بخواهد تا او را عفو نماید و برایش طلب آمرزش نماید، و اگر از وی عفو کرد، گناهش ساقط می‌شود، و اگر شخصی دیگری را فرستاد که از نزد آن شخص برایش طلب عفو و آمرزش نماید، و شخص مظلوم از ظالم عفو نمود، خواه ظالم را بشناسد، و خواه نشناسد، این عفو صحیح است).

و اگر کسی را بناحق آزرده ساخته بود، و یا سبب غم و اندوه او شده بود، و یا او را سیلی و یا پس‌گردنی و یا شلاقی زده بود، سپس از این کارش پشیمان شده بود، و تصمیم جدی گرفته بود که دوباره به این کار اقدام ننماید، و از مظلوم طلب عفو نموده بود، و مظلوم به خوشی خود از وی عفو نمود، این گناهان از وی ساقط می‌گردد، و همچنین است حکم هر دشنام‌دیگری که در آن حدی نیست^(۱).

^۱- تفسیر الجامع لأحكام القرآن (۱۸/۱۹۹-۲۰۰).

پس خلاصه کلام در این موضوع آنکه:

۱- اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب ورزد، به سبب انجام دادن طاعات و عبادات، خداوند متعال از لطف و رحمت خود گناهان صغیره اش را برایش می‌آمرزد.

۲- اگر کسی مرتکب گناه کبیره شده باشد، اگر از آن گناه از صدق دل توبه کرده و شروط توبه را کاملاً مراعات نموده باشد، امید به لطف و مرحمت خداوند متعال آن است که توبه اش را قبول نموده و او را مشمول رحمت خود بگرداند.

۳- و اگر کسی مرتکب گناه کبیره گردیده، و از آن گناهان توبه نکرده باشد، در تحت مشیئت خدا است که اگر خواسته باشد از وی عفو می‌کند، و اگر خواسته باشد او را به اندازه گناهِش در آتش دوزخ عذاب کرده و سپس به رحمت خود، و به سبب شفاعت شافعیین او را نجات داده و به بهشت می‌برد.

۴- کسی که حق و یا حقوق از بندگان بر ذمه اش می‌باشد، از این حقوق در قیامت باید جواب بدهد، به طوری که اگر ثوابی داشته باشد، این ثوابش عوض حق آن شخص به صاحب حق داده می‌شود، و اگر ثوابی نداشته باشد، به اندازه حق آن شخص و یا اشخاصی که حق آن‌ها را خورده است، از گناهان آن‌ها بر ذمه وی نهاده می‌شود، و در نتیجه عوض گناهان خود، و گناهان آن اشخاصی که بر وی حق و یا حقوقی دارند، در آتش دوزخ می‌سوزد.

از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم [صحابه را مخاطب قرار داده و] پرسیدند: «آیا می‌دانید که مفلس کیست؟» گفتند: مفلس در بین میان کسی است که درهم و متاعی نداشته باشد، فرمودند: «مفلس از امت من کسی است که روز قیامت با نماز و روزه و زکات حاضر می‌شود، و این در حالی است که این شخص را دشنام داده است، و آن دیگری را متهم به زنا کرده است، از آن دیگری مالش را خورده است، و خون آن شخص دیگر را ریخته است، و انسان دیگری را لت و کوب کرده است، به این و آن از حسناش داده می‌شود، و

تفسیر عون المنان (۲۹)

اگر پیش از آنکه حق آن‌ها داده شود، حسناتش خلاص شد، از گناهان آن‌ها برداشته شده و بر این شخص نهاده شده، و بعد از آن در آتش انداخته می‌شود»^(۱).

و باید دانست که انداخته شدن در آتش دوزخ کار سهل و آسانی نیست، زیرا اگر تمام نعمت‌های دنیا ولو آنکه برای مدت هزاران سال ادامه داشته باشد، به آن نمی‌ارزد که انسان در مقابل آن یک لحظه در آتش دوزخ معذب گردد، و طوری که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (آتش دوزخ نود و نه چند از آتش دنیا سوزنده‌تر است).

از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این آتش شما یک جزء از هفتاد جزء از آتش جهنم است»، کسی گفت: یا رسول الله! همین آتش دنیا هم [برای عذاب] کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری داده شده است، [یعنی سوزنده‌تر ساخته شده است]، و هر جزء آن مانند آتش دنیا سوزنده است»^(۲).

و بالآخره باید گفت که: این عقیده اهل سنت و جماعت در مورد گناهان، عقیده‌ای است حق و وسط بین افراط و تفریط، یعنی: بین عقیده خوارج که مرتکب کبیره را خارج از دین می‌دانند، و بین عقیده مرجئه که می‌گویند با داشتن ایمان گناه اثری ندارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

^۱ - صحیح مسلم مع شرح النووی، کتاب البر والصلوة، باب تحریم الظلم (۱۰۵/۶)، رقم [۵۹] (۲۵۸۱).

^۲ - صحیح البخاری مع فتح الباری، کتاب بدأ الخلق، باب صفة النار وأنها مخلوقة (۳۸۱/۶)، رقم (۳۲۶۵).

﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾: کلبی ومقاتل می گویند: مردم

اعمالی صالحی انجام می دادند سپس نماز و روزه و حج و جهاد شان را بازگو می کردند؛ الله تعالی این آیه را نازل کرد. یعنی الله عزوجل بهتر می داند که چه کسی نیکوکار و فرمانبردار است و عمل را خالص برای الله انجام می دهد.^۱

وانگهی انسان صالح اعمال او بازگو کننده شخصیت اوست و مثل معروف می گوید که:

(مشک آنست که بیوید نه آنکه عطار بگوید).

علامه بیضاوی در تفسیر (فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ) میگوید: بر نفسهای تان مدح و صفت نکنید که عملش پاک، و خیر بیشتر دارد، و یا اینکه از گناهان پاک است، (هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى) زیرا الله جل جلاله متقی یا غیرمتقی را میداند.^۲

ناگفته نماند که تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است در سطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می گویند: (عد لته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم.

الله از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک و متقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صد د پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد نهی نکرده است.

و شیخ ابن عثیمین رحمه الله در تفسیر: ﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ ۳۲ می گوید: یعنی با افتخار از خوبی‌های خود سخن نگویند؛ البته

^۱ - معالم التنزیل: (۲۶۱/۴).

^۲ - (أنوار التنزیل وأسرار التأویل تألیف ناصر الدین أبو الخیر عبدالله بن عمر بن محمد البیضاوی ۵/ ۲۴۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

ایرادی ندارد که از نعمت‌های الله ﷻ بر بنده‌اش سخن بگوید؛ مثلاً اذعان کند که گنه‌کار و منحرف بوده، اما الله ﷻ هدایتش کرده و به او توفیق داده است که راه درست را در پیش بگیرد و استقامت نماید. یعنی اگر قصدش بیان لطف و نعمت الله متعال باشد، نه خودستایی، ایرادی ندارد؛ مثل کسی که اذعان می‌کند الله ﷻ هدایتش کرده و به او توفیق عمل داده است؛ هم‌چنین ایرادی ندارد که کسی لطف الله ﷻ درباره‌ی خود را یادآوری کند و بگوید: فقیر بودم و الله، به من ثروت بخشید. فرمود: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ ۚ﴾؛ یعنی: «الله ﷻ به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور کامل آگاهی دارد». چه‌بسا دو انسان، هر دو یک عمل را انجام می‌دهند یا هر دو از یک عمل بد دوری می‌کنند، اما از لحاظ تقوا به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان با هم تفاوت دارند؛ چه‌بسا دو انسان در کنار هم نماز می‌خوانند، اما تقوای هریک با تقوای آن یکی، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان متفاوت است. هم‌چنین دو نفر از فحشا و بدکاری دوری می‌کنند، اما تقوایشان یکسان نیست و تقوایشان به‌سان زمین و آسمان، با هم فاصله و تفاوت دارد.

نیز می‌گوید: الله متعال در این آیه، با عبارت ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾ از فخرفروشی و خودستایی نهی فرموده است؛ مانند این که کسی به دوستش بگوید: «من از تو داناترم»؛ یا «من از تو ثروتمندترم» یا با هر عبارت دیگری، بر دیگران فخرفروشی کند. در این آیه از فخرفروشی و خودستایی به «تزکیه‌ی نفس» تعبیر شده است؛ منظور از تزکیه‌ی نفس در این جا، این است که کسی خودستایی کند؛ لذا هیچ تعارضی میان این آیه با ششمین آیه‌ی سوره‌ی «شمس» وجود ندارد؛ زیرا منظور از تزکیه‌ی نفس در سوره‌ی شمس، خودسازی و پاک‌سازی خویشتن است؛ آن جا که الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۙ﴾ [الشمس: ۹] به‌راستی کسی که نفس خود را پاک بدارد، رستگار است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و هر کس خویشتن را با شرک و معصیت بیالاید، زیان کار است؛ همان گونه که الله متعال می فرماید: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا ۱۰﴾ [الشمس: ۱۰] و کسی که آن را (با شرک و معصیت) بیالاید، زیان کار است.

برخی از باطل گرایان برای فریفتن مردم، در پی آیات متشابه برمی آیند و چنین آیاتی را دستاویز قرار می دهند و می گویند: «در آیات قرآن، تعارض وجود دارد؛ قرآن در یک جا تزکیه ی نفس را می ستاید و در جایی دیگر می گوید: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾». به راستی کسانی که در قبال قرآن، چنین روی کردی دارند، به توصیف قرآن، در دل هایشان انحراف و میل به باطل وجود دارد؛ همان گونه که الله متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ﴾ [آل عمران: ۷] او، ذاتی ست که قرآن را بر تو فرو فرستاد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب اند و بخشی دیگر، آیات متشابه اند. کسانی که در دل هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می آیند.

آری؛ امکان ندارد که در قرآن کریم، تعارض یا تناقضی وجود داشته باشد؛ الله متعال می فرماید: ﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۘ﴾ [النساء: ۸۲] اگر قرآن از نزد غیر الله بود، به طور قطع در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

ولی هیچ اختلاف و تناقضی در قرآن کریم وجود ندارد. سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» آورده است: یکی از خوارج مشهور به نام نافع بن ازرق، در گفتگو با ابن عباس رضی الله عنه شماری از آیات متشابه قرآن را ذکر

کرد که به ظاهر، در آن‌ها تعارض بود؛ اما ابن عباس رضی الله عنه درباره‌ی یکایک این آیات، توضیح گفت و شبهات نافع بن ازرق را پاسخ گفت.^۱



فوائد آیات (۳۱-۳۲):

۱. مردم بر حسب اعمال شان محاسبه و مجازات می شوند.
۲. آیا عقل انسان روا نمی دارد - به خصوص عقلی که به عدالت خدای یگانه ایمان دارد - حتی نمی طلبد که سرای دیگری باشد و در آن سرای دیگر نیکوکاران پاداش کردارهای نیک شان را ببینند، و بدکاران به کیفر کارهای بدشان برسند؟ این سخنی که حکمت ساری و جاری در اندرون یکایک موجودات در آسمان ها و زمین گویای آن است.
۳. در مثل دو گونه گناه وجود دارد: یکی آن که گناه کار به سبب این که در برابر غریزه و شهوت یا خشم ناتوان است و نمی تواند خودش را از این صفات نگاه دارد ناچار به سبب ناتوانی بشری دچار گناه شده است؛ اما در درون احساس سرزنش و شرمندگی می کند که نایستی آن کار را می کرد؛ و از سر ناتوانی در برابر غرایز چنین کرده است. چون این لوم و شرمندگی کم و ناخشنودی از خود در درونش می جوشد، این کار در نظرش آراسته و نیکو نیست؛ برای همین پس از رهایی از چیرگی نفس کم کم آن لوم و شرمندگی بیش تر می شود، تا به قوت کامل برسد؛ و به توبه او بینجامد. این نوع گناه انسان را از دایره دین بیرون نمی اندازد، حتی اگر شرک و آدم کشی و زنا و مانند این ها هم باشد. قرآن این نوع گناه را «لَمَمٌ» نامیده است. لَمَم یعنی ارتکاب کاری بی بسیار ماندن و ژرف اندیشی در آن کار برای نمونه گفته اند: أَلَمَّ بِفُلَانٍ؛ یعنی آمد؛ سری زد؛ و رفت.

^۱ - شرح ریاض الصالحین، از ابن عثیمین رحمه الله.

۴. خداوند می داند که انسان ضعیف است و گاهی اوقات غرائز بر او غلبه می کند و گاهی وقت ها عادات و محیط و هواهای نفسانی و شهوات بر او تحکم و فرمانروایی می کند در این حال راه رهایی را برایش آسان می کند و او را از مغفرتش ناامید نمی گرداند هر چند گناهان بنده بسیار باشد بلکه درهای قبول دعا را بر او گشوده و او را به سوی توبه فرا می خواند تا از پلیدی ها و گناهان رهایی یابد و از چرک ها و زنگارها پاک گردد.

۵. خداوند به مغفرت وسیع خود کسانی را که از گناهان کبیره و فواحش دوری گرفته اند و فقط دچار گناهان کوچک شده اند وعده می دهد.

۶. هر گناهی که الله متعال، سرانجام آن را به دوزخ یا خشم خویش یا لعنت یا عذاب، ختم کرده باشد، گناه کبیره است.^۱ برخی از علما گفته اند: هر گناهی که خداوند - عز وجل - برای آن حدی واجب کرده یا درباره اش به دوزخ، تهدید نموده یا در مورد آن، لعنت و نفرین آمده، گناه کبیره است.^۲ عده ای از دانشمندان اسلامی بر این باورند که می توان گناهان کبیره را به جای تعریف، با برشمردن، شناسایی نمود؛ شماری از علما گفته اند: صحیح تر آنست که گناهان کبیره، هفتاد مورد است؛ نه هفت مورد.^۳ هیشمی از علائی نقل کرده که او کتابی تألیف نموده که در آن گناهانی را که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به کبیره بودن آن ها تصریح فرموده، گردآوری کرده است که عبارتند از: شرک، قتل، زنا و زشت ترین آن، زنا با زن همسایه؛ فرار از گرماگرم جنگ، رباخواری، خوردن مال یتیم به ناحق، تهمت زنا به زنان پاک دامن، سحر و جادو، شهادت دروغ، سوگند ناحق و دروغ، سخن چینی، دزدی، شراب خواری، حلال دانستن

^۱ - مسلم، کتاب «الطهارة»، (۲۰۹/۱)، شماره ی: ۲۳۳.

^۲ - الزواجر، اثر ابن حجر، (۹/۱).

^۳ - تفسیر الطبری، (۴۱/۱).

بیت الله الحرام، پیمان شکنی، ترک سنت، بازگشت به میان بادیه نشینان پس از هجرت، ناامیدی از رحمت الله، ترسیدن از عذاب الهی، ندادن آب به مسافر در راه مانده، رعایت نکردن نظافت به هنگام دفع ادرار، اذیت و آزار والدین و انجام دادن کاری که باعث شود دیگران به پدر و مادر فرد دشنام دهند؛ عمل نکردن به وصیت. این ها بیست و پنج گناه بودند که در احادیث به کبیره بودن آن ها تصریح شده است.^۱

این که علائی - رحمه الله - این ها را جزو گناهان کبیره برشمرده، درست است؛ زیرا در احادیث، به کبیره بودن این گناهان، تصریح شده است و ادله نیز آن را تأیید می کند؛ اما گناهان کبیره به همین موارد، منحصر نمی شود؛ بلکه غیر از این موارد، گناهان دیگری نیز در احادیث صحیح ذکر شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

دروغ، خودکشی، کسی که به ناحق زنش را ملاعنه کند؛ تشبیه مردان به زنان و بالعکس؛ بدی در حق همسایه، خیانت، رشوه، تغییر نشانه های زمین و خلاصه این که گناهان کبیره، فراوان هستند؛ بلکه هر گناهی که در متون دینی - در قالب نفرین یا خشم الهی یا تهدید به آتش دوزخ یا تهدید به حدی شرعی و امثال آن - بر حرام بودن آن تأکید شده یا بیان گردیده که مفسده و زیان آن در هستی، عظیم است یا قرینه ای دال بر بزرگ بودن ارتکاب آن وجود داشته باشد، گناه کبیره محسوب می شود.^۲

۷. گناه صغیره، گناهی است که در دنیا، حدّ یا مجازات ندارد و درباره اش به تهدیدی اخروی، تصریح نشده است.^۳

^۱ - الکبائر و الصغائر، ص ۲۸.

^۲ - الکبائر و الصغائر، ص ۲۸.

^۳ - أقوال التابعین في مسایل التوحید و الإیمان، (۱۳۰۷/۳).

۸. حکم کسی که مرتکب گناه کبیره شود: صحابه و تابعین رضی الله عنهم، دیدگاه میانه ای درباره ی چنین کسی دارند؛ یعنی ضمن این که او را تکفیر نکرده اند، بر این باور بودند که ایمان کاملی ندارد؛ بلکه معتقد بودند که چنین فردی، به خاطر ایمانش، مؤمن؛ و به خاطر ارتکاب گناه کبیره، فاسق است. به عبارت دیگر: مؤمن است، ولی ایمان ناقصی دارد؛ یعنی مؤمن گنهکاری ست. این، حکم چنین فردی در دنیا است؛ اما حکمش در آخرت به خواست و مشیت الله بستگی دارد؛ یعنی اگر بخواهد، او را عذاب می دهد و اگر هم بخواهد، او را می بخشاید. این بزرگواران، با این حکم، نصوصی را که درباره ی اهل ایمان است، با نصوصی که درباره ی فاسقان می باشد، جمع بندی کرده اند.^۱

فاسقان امت اسلامی، تا ابد در جهنم نمی مانند و در دین و ایمان و طاعت، کامل نیستند؛ بلکه هم کارهای نیک دارند و هم کارهای بد. به خاطر کارهای نیکشان مستحق پاداشند و به خاطر کارهای بدشان، سزاوار مجازات.^۲

صحابه و تابعین و سایر پیشوایان اسلامی، اتفاق نظر دارند که کسی که ذره ای ایمان در دل داشته باشد، تا ابد در جهنم نمی ماند؛ هم چنین اتفاق نظر دارند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به اذن الله برای افرادی از امتش که مرتکب گناه کبیره شده اند، شفاعت خواهد کرد.^۳

۹. نباید درباره خود با حالتی مفاخره آمیز صحبت کرد. و یا خود را بزرگ جلوه دادن، مانند گفتن: من، چنین می پنداریم، و ...

۱۰. فخر فروشی، این است که انسان به خاطر نعمتهایی چون مال و فرزند یا زور و قوت بازو که از آن برخوردار شده است، نزد دیگران خودستایی کند و خود را سر و گردنی از آنها برتر بداند؛ اما بازگو کردن نعمتهای الهی از آن

^۱ اقوال التابعین في مسائل التوحيد و الإيمان، عبدالعزيز عبدالله، (۳/۱۳۱۵).

^۲ همان، (۳/۱۳۱۵)؛ الفتاوی، (۷/۶۷۹).

^۳ الإيمان، اثر ابن تیمیه، ص ۲۰۹.

جهت که لطف و احسان پروردگار است، در صورتی که با تواضع و فروتنی باشد، ایرادی ندارد.



تفسیر و ترجمه آیات (۳۳-۵۴) سورهی نجم

«سرزنش برخی از سران ثروتمند مشرکین بخاطر رویگردانی از حق و حقیقت، و اندریشان به آنچه در صحف ابراهیم و موسی آمده».

مقصد آیات (۲۳-۵۴): «توییح بعض کبار المشرکین الأغنیاء لإعراضه عن اتباع الحق وتذکیره بما فی صحف ابراهیم وموسی»، (سرزنش برخی از سران ثروتمند مشرکین بخاطر رویگردانی از حق و حقیقت، و اندرز شان به آنچه در صحف ابراهیم و موسی آمده).

سبب نزول: ۳۳ - ۴۱: ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به قصد جنگ و پیکار با دشمنان دین از شهر بیرون می رفت. مردی آمد وسیله سواری خواست. اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین (۳۳ تا ۴۱) نازل شد.^۱

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال وسعت علم و قدرت بی کرانش بر سزا دادن بزهکاران و پاداش نیکوکاران را توضیح داد، و نادانی مشرکان در عبادت بتها را برملا ساخت بخاطر به تعجب انداختن دیگران و بخاطر سرزنش، داستان کردار زشت یکی از آنان را بیان نمود که از ایمان اعراض کرده و از داخل شدن به اسلام سر باز زد، با وجود آن که آیات الهی را شنیده بود گمان می کرد که دیگری گناهانش را بر می دارد، در حالی که تمام شرائع آسمانی و از جمله شریعت ابراهیم و موسی بر اصل «مسئولیت شخصی» تاکید ورزیده و آن را رعایت می کردند، هیچ نفس گنهکاری مسئولیت و گناه نفس دیگری را قبول نکرده، و صرف کارهای شایسته‌ی هر فردی برای خودش نوشته می شود.

^۱- مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است.

ترجمه آیات (۳۳-۵۴):

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳) وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ
الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى (۳۵) أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) وَإِبْرَاهِيمَ
الَّذِي وَفَّى (۳۷) أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا
سَعَى (۳۹) وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) وَأَنَّ
إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى (۴۳) وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا
(۴۴) وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶)
وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى (۴۷) وَأَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَأَقْنَى (۴۸) وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ
السَّمْعَى (۴۹) وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَى (۵۱) وَقَوْمَ
نُوحٍ مِّن قَبْلٍ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى (۵۲) وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳)
فَجَعَلَهَا مَا غَشَى (۵۴)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿أَكْدَى﴾: احسان خود را بخیلانه قطع کرد.
 - ﴿الَّذِي وَفَّى﴾: دستورات الهی را کامل انجام داد.
 - ﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ...﴾: هیچ مجرمی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد.
 - ﴿الْمُنْتَهَى﴾: بازگشت در آخرت برای دریافت پاداش.
 - ﴿تُمْنَى﴾: در رحم می‌ریزد.
 - ﴿الزَّوْجَيْنِ﴾: کلمه «زوج» در قرآن به (۶) معنی آمده است:
۱. به معنی «گونه» در سوره شعراء آیه ۷ آمده است.
 ۲. به معنی «هم یکی وهم دو» در سوره نجم آیه ۴۵ آمده است.
 ۳. به معنی «یار» در سوره صفات آیه ۲۲ آمده است.
 ۴. به معنی «همتا» در سوره اعراف آیه ۱۸۹ آمده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۵. به معنی «شوهر زن و زن مرد» در سوره بقره آیه ۵۳ آمده است.
۶. به معنی «گروه و جمعش ازواج باشد» در سوره طه آیه ۱۳۱ آمده است.
- ﴿النَّشَأَ الْأُخْرَى﴾: زنده کردن مرده‌ها چنانچه وعده کرده است.
- ﴿الشَّعْرَى﴾: ستاره معروف که در جاهلیت پرستش می‌شد.
- ﴿عَادًا الْأُولَى﴾: عاد نخستین، قوم هود علیه السلام.
- ﴿ثَمُودَ﴾: قوم صالح علیه السلام.
- ﴿وَالْمُؤْتَفِكَةَ﴾: شهرهای قوم لوط.
- ﴿أَهْوَى﴾: بلند کرد و بر زمین کوبید.
- ﴿فَعَسَّهَا﴾: آن را به انواع عذاب گرفتار کرد.

ترجمه:

- و اندکی داد و سنگ دل شد. (۳۴)
- آیا او علم غیب دارد پس او (همه چیز را) می‌بیند؟. (۳۵)
- یا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بوده خبر داده نشده است؟. (۳۶)
- (نیز در صحیفه) ابراهیمی که وفا نمود؟. (۳۷)
- (در صحف ایشان آمده است): که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. (۳۸)
- و انسان جز آنچه کرده است ندارد. (۳۹)
- و اینکه حاصل تالشش در آخرت دیده می‌شود (و نیک و بد آن مشخص می‌گردد). (۴۰)
- آنگاه جزای کافی به او داده خواهد شد. (۴۱)
- و اینکه بازگشت به سوی پروردگار تواست. (۴۲)
- و اینکه او می‌خنداند و می‌گریاند. (۴۳)
- و اینکه اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند. (۴۴)

- و اینکه اوست دو نوع نر و ماده را آفرید. (۴۵)
- از نطفه ای بدانگاه که (در رحم) ریخته می شوند. (۴۶)
- و اینکه بر (عهده) اوست پدید آوردن دوباره. (۴۷)
- و اینکه اوست که بی نیاز می کند و سرمایه می دهد. (۴۸)
- و اینکه اوست پروردگار ستاره شعری. (۴۹)
- و اینکه او عاد نخستین را نابود کرد. (۵۰)
- و قوم ثمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت. (۵۱)
- و (نیز) پیش از این قوم نوح را (نابود کرد) بی گمان آنان ستمکتر و سرکش تر بودند. (۵۲)

- و (دیوار) مؤتفکه را نگون سار کرد. (۵۳)
- و آن را فرو پوشاند آنچه می بایست آن را فرو پوشاند. (۵۴)

تفسیر مختصر آیات (۳۳-۵۴):

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى﴾ [النجم: ۳۳]: پس آیا زشتی حال کسی را که بعد

از اینکه اسلام به او نزدیک شد از آن روی گرداند دیدی؟

﴿وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴾ [النجم: ۳۴]: و اندکی از مال بخشید سپس

خودداری کرد؛ زیرا بخل، خلق و خوی او است، و با این وجود خودش را پاک می شمارد.

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَى﴾ [النجم: ۳۵]: آیا علم غیب نزد او است که

غیب را می بیند و به آن سخن میگوید؟!

﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى﴾ [النجم: ۳۶]: یا اینکه بر الله دروغ

می بندد؟! یا این افترا زنده بر الله به آنچه در صحیفه های نخستین که الله آنها را بر موسی علیه السلام نازل کرده خبر نیافته است؟

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾ [النجم: ۳۷]: وصحیفه های ابراهیم علیه السلام

که تمام آنچه را که پروردگارش او را به آن مکلف کرد برپا داشت و کامل کرد.

﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [النجم: ۳۸]: که هیچ انسانی گناه دیگری را

بر نمی دارد.

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹]: و اینکه برای انسان جز

پاداش عمل خودش که آن را انجام داده، نیست.

﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾ [النجم: ۴۰]: و اینکه عملش در روز قیامت

آشکارا دیده خواهد شد.

﴿ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾ [النجم: ۴۱]: آنگاه جزای عملش به صورت

کامل و بدون کاستی به او داده میشود.

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾ [النجم: ۴۲]: و اینکه ای رسول سرانجام و

بازگشت بندگان پس از مرگشان به سوی پروردگار توست.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾ [النجم: ۴۳]: و او ذاتی است که هرکس را

بخوهد شاد می گرداند و می خنداند، و هرکس را بخوهد غمگین میسازد و می

گریاند.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾ [النجم: ۴۴]: و او ذاتی است که زندگان را در دنیا

می میراند، و مردگان را با رستاخیز زنده می گرداند.

﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾ [النجم: ۴۵]: و اینکه او تعالی دو

گونه: نر و ماده را آفرید.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿مَنْ نُطْفَةِ إِذَا تَمَنَّى﴾ [النجم: ۴۶]: از نطفه ای آنگاه که در رحم قرار می

گیرد.

﴿وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَةَ الْأُخْرَى﴾ [النجم: ۴۷]: و اینکه باز گرداندن آفرینش این

دو پس از مرگ شان برای رستاخیز برعهده او است.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَأَقْنَى﴾ [النجم: ۴۸]: و او ذاتی است که هر یک از

بندگان را که خواست با تملیک مال بی نیاز ساخت، و از مال، آنچه را که مردم آن را پس انداز می کنند بخشید.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى﴾ [النجم: ۴۹]: اینکه او همان پروردگار ستاره

شعری است که برخی مشرکان آن را همراه الله عبادت می کنند.

﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى﴾ [النجم: ۵۰]: و او ذاتی است که عادیان

نخستین را نابود کرد؛ یعنی قوم هود آنگاه که بر کفرشان پافشاری کردند.

﴿وَتَمُودًا فَمَا أَبَى﴾ [النجم: ۵۱]: و ثمودیان قوم صالح را نابود کرد؛ به

گونه ای که حتی یکی از آنها را باقی نگذاشت.

﴿وَقَوْمِ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطَى﴾ [النجم: ۵۲]: و پیش

از عاد و ثمود، قوم نوح را نابود کرد. به راستی که قوم نوح از عاد و ثمود ستمکارتر و سرکش تر بودند؛ چون نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در حالی که آنها را به توحید الله فرامی خواند در میان شان ماند، اما دعوتش را نپذیرفتند.

﴿وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى﴾ [النجم: ۵۳]: و شهرهای قوم لوط را به آسمان بالا

برد، و زیر و رو کرد، سپس آنها را بر زمین فرو افکند.

﴿فَعَسَاهَا مَا غَشَى﴾ [النجم: ۵۴]: و پس از بالا بردن آنها به آسمان و فرو افکندن شان بر زمین، آنچه را می بایست آنها را از سنگ ها پوشاند و بر آن کوبید.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۳-۵۴):

﴿أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ بِنَا فِي صُحُفِ مُوسَى﴾: منظور صحیفه‌هایی است که خداوند متعال به ابراهیم و موسی علیهما السلام عنایت فرموده و اینک این صحیفه‌ها ناپدید هستند و هیچ اثری از آنها در دست نیست، جز اینکه در قرآن کریم و سنت مطهره از آنها یاد شده است.

کتاب‌های آسمانی قواعد و ضوابطی عمومی را، که باید بشریت در همه عصرها، آن‌ها را به خاطر بسپارد، برای شان برقرار کرده است؛ مانند: اصول پاداش و مجازات؛ بدین صورت، که انسان، در همه کردار و اعمالش، مورد محاسبه و بازخواست قرار می‌گیرد، به خاطر گناهان و اشتباهاتش، مجازات می‌شود و بار گناه دیگران را بر دوش نمی‌کشد، هم‌چنین، به خاطر کردار نیک و تلاش خویش، پاداش نیک دریافت می‌کند و پاداش سعی هرکس، به غیر او تعلق ندارد.

یکی دیگر از قواعد عمومی، این است که رستگاری واقعی، تنها برای کسانی دست یافتنی و محقق است، که نفس خود را با پیروی از برنامه و راه و روش الله متعال و عبادت خالصانه او، پالوده کرده و جهان آخرت را، بر این دنیا ترجیح دهند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۱۴ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ ۱۵ بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۱۶ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَى ۱۷ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۱۸ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ۱۹﴾ [الأعلى: ۱۴-۱۹]. «به‌راستی، هرکس که پاکی را جست، رستگار

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۷۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شد و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد. ولی شما زندگی دنیا را، ترجیح می‌دهید، حال آن‌که، آخرت، بهتر و پایدارتر است. این رهنمود، در صحیفه‌های نخستین نیز بود، صحیفه‌های ابراهیم و موسی.»

یکی دیگر از قواعد مشترک، این است که تنها انسان‌های شایسته، وارث زمین خواهند بود: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۱۰۵﴾ [الأنبياء: ۱۰۵]. «ما علاوه بر قرآن، در تمام کتاب‌های پیامبران پیشین - نوشته‌ایم که بی‌گمان - سراسر روی - زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد - و آن را به دست خواهند گرفت-».

ابوذر غفّاری، پیرامون محتوای صحیفه‌های ابراهیم و موسی، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد. ابن حیان و حاکم، از ابوذر روایت کرده‌اند که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم، در صحیفه‌ی ابراهیم علیه السلام، چه بود؟

فرمود: «همه امثال بود، مانند این: ای پادشاه با نفوذ آزماینده‌ی مغرور، من تو را کبعوث نکردم که قسمتی از دنیا را، روی قسمت دیگری انباشته کنی، بلکه، تو را برانگیختم، تا خواسته‌ی ستمدیده را، از من برگردانی، چون من آن را برنمی‌گردانم، اگرچه کافر باشد.

بر انسان عاقل لازم است، که اوقاتش را به چند قسمت تقسیم کند، زمانی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه‌ی نفس، ساعتی برای تفکر در مورد آفرینش الله متعال، ساعتی هم برای برآوردن نیازهای شخصی، مثل خوردن و آشامیدن.

بر انسان عاقل لازم است، که جز برای سه هدف سفر نکند: گردآوری توشه‌ی معاد، تأمین معاش زندگی، لذت غیر حرام.

تفسیر عون المنان (۲۹)

انسان عاقل، باید نسبت به زمان خود، آگاه و با بصیرت باشد، به کارهای خود روی آورد، زبانش را نگه دارد و هرکس کلامش را جزو عملش به حساب آورد، جز برای اهداف ضروری، کم حرف می‌زند.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم، صحیفه موسی علیه السلام، چه بود؟

فرمود: همه پند و موعظه بود:

تعجب می‌کنم از کسی که، مرگ را یقین می‌داند و خوشحال می‌شود، تعجب می‌کنم از آن که، به آتش دوزخ یقین دارد، سپس می‌خندد، تعجب می‌کنم از آن که، تقدیر الهی را باور دارد، سپس توطئه و دسیسه می‌کند، متعجب می‌شوم از کسی که، دنیا را دیده است و می‌بیند که چه بر سر اهلیش می‌آورد، سپس بدان اطمینان می‌کند، تعجب می‌کنم از کسی که، به حساب فردا یقین دارد، ولی برای آن کاری نمی‌کند».

﴿وَأَنْ تَيْسَرَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾: یعنی چنانکه گناه دیگری را به دوش

نمی‌کشد، همچنین جز به اجر و پاداشی که خود برای خود کسب نموده، دست نمی‌یابد.

امام ابن قیم می‌گوید: فرزندان در آخرت همانند دنیا پیرو پدران شان هستند. این پیروی به سبب کرامت و پاداش پدران است که با تلاش خویش به آن دست یافته‌اند، اما پسران بدون تلاشی که پدران انجام دادند به آنان ملحق شدند؛ یعنی الله عزوجل برای اکرام به پدران، فرزندان شان را نیز در بهشت به آنان ملحق می‌کند تا چشمان شان با دیدن آنان روشن شود.^۱

امام شافعی و کسانی که از ایشان پیروی نمودند، از این آیه چنین استنباط کرده‌اند که اهدای ثواب قرائت قرآن به مرده، به او نمی‌رسد؛ چون این قرائت

^۱- ابن قیم، التفسیر القیم: (۸۲/۳).

تفسیر عون المنان (۳۹)

از عمل مردگان و کسب آنها نیست؛ به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم امتش را به آن تشویق نکرده و در هیچ نص و اشاره ای بدان راهنمایی نکرده است؛ و این مساله از هیچ صحابه ای نقل نشده است. و از طرفی در زمینه ی مواردی که انسان را به الله متعال نزدیک می کند و در واقع از قربات هستند، باید به نصوص اکتفا نمود و نباید مجالی برای انواع قیاس و آراء و نظرات اجتهادی قائل بود.

اما در مورد رسیدن ثواب دعا و صدقه از جانب مرده به او و رسیدن اهدای ثواب آنها به او، اجماع وجود دارد؛ و این موارد از جانب شارع منصوص می باشند. و اینکه از ابوهریره به صورت مرفوع روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَكَلِدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»؛ «هنگامی که انسان می میرد، عملش قطع می شود؛ مگر در سه مورد: صدقه ی جاری؛ یا علمی که دیگران از آن نفع می برند؛ یا فرزند صالحی که برایش دعا می -کند». [به روایت مسلم]. اینها در حقیقت از سعی و تلاش و عمل مرده می باشد.^۱

سیوطی می گوید: امامان سه مذهب بر آنند که: ثواب قرائت قرآن به میت می رسد، ولی مذهب ما برخلاف آن است به دلیل فرموده ی خدای تعالی: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم: ۳۹) «و برای انسان نیست مگر آنچه کوشش کرده».^۲

^۱- از تفسیر ابن کثیر ذیل آیه ۳۹ سوره ی نجم.

^۲- الاتقان: ۴۵۶/۱.

اموری که برای مردگان مفیدند و اموری که نامفید:

امام ابن ابی العز در «شرح عقیده‌ی طحاویه» می نویسد: اهل سنت اتفاق نظر دارند بر اینکه مردگان در دو چیز از تلاش زنده ها بهره می برند.^۱ این دو چیز عبارتند از:

اول - آنچه که شخص مرده در زمان حیات خود، سبب آن شده است.
دوم - دعا و استغفار مؤمنان برای آنان، و صدقه و حج. البته راجع به رسیدن ثواب حج به مردگان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ از محمدبن حسن - رحمه الله - نقل است که او معتقد بود که ثواب نفقه و حج به شخص مرده می رسد و از نظر اکثر علماء ثواب حجی که به جای شخص مرده این حج انجام گرفته، به شخص مرده می رسد. و این رأی، صحیح است.

راجع به رسیدن ثواب عبادات بدنی همچون روزه، نماز، قرائت قرآن و ذکر به مردگان میان علماء اختلاف نظر وجود دارد؛ ابوحنیفه و احمد و جمهور سلف بر این باورند که ثواب این عبادات به مردگان می رسد، و براساس قول مشهور در مذهب شافعی و قول مالک ثواب عبادات بدنی به مردگان نمی رسد.

برخی از مبتدعان اهل کلام بر این باورند که ثواب هیچ یک از اعمال زنده ها اعم از دعا و غیر دعا به مردگان به طور قطع نمی رسد. این گفته شان به وسیله قرآن و سنت، مردود است. دلایل اینان عبارتند از: ﴿وَأَنْ كَيْسَ لِّلْإِنْسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى﴾ (نجم / ۳۹) «و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده، نیست».

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ... (یس / ۵۴)

«پس امروز بر شما ظلمی نمی شود و جز در برابر آنچه می کردید پاداش

نمی بینید».

^۱ «مجموع الفتاوی، ابن تیمیه»، ۳۰۶/۲۴ - ۳۱۳، ۳۲۴ و ۳۶۶؛ و «الروح» اثر ابن قیم، صفحات ۱۵۹ - ۱۹۳. ابن قیم در این موضوع به تفصیل سخن گفته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (بقره / ۲۸۶) «هر چه نیکی کرده به

سود او و هر چه بدی کرده وبال اوست».

از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - ثابت شده که فرمودند: «إذ مات ابن آدم، انقطع عمله إلا من ثلاث: صدقة جارية، وولد صالح يدعو له، أو علم ينتفع به من بعده».^۱ «وقتی بنی آدم می میرد، عملش [از این دنیا] بریده می شود مگر در سه چیز: (۱) صدقه جاریه، (۲) فرزند صالحی که برایش دعای خیر می کند، (۳) علمی که پس از او، از آن سود برده شود». پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در این حدیث خبر داده که شخص مرده از آنچه که در زمان حیات خویش سبب آن بوده، بهره می برد و عملی که شخص مرده در زمان حیات خویش، سبب آن نبوده، از او بریده می شود و از آن بهره ای نمی برد.

کسانی که معتقدند که عباداتی که نیابت پذیرند همچون صدقه و حج، ثوابشان به مرده می رسد و ثواب عباداتی که نیابت پذیر نیستند مانند نماز و روزه و قرائت قرآن به مرده نمی رسد، چنین استدلال کرده اند که عباداتی که در هیچ حالی نیابت و جانشینی را نمی پذیرند مانند اسلام آوردن و نماز و روزه و قرائت قرآن، ثواب و پاداش آن به فاعلشان اختصاص دارد و از او تجاوز نمی کند، همان طور که در زمان حیات کسی به جای کسی دیگر این عبادات را انجام نمی دهد و کسی نمی تواند به نیابت از دیگری این عبادات را انجام دهد. نسائی با سند خویش از ابن عباس از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «لا یصلی أحد عن أحد، ولا یصوم أحد عن أحد، ولکن

^۱ - مسلم به شماره: ۱۶۳۱؛ ترمذی به شماره: ۱۳۷۶؛ ابوداود به شماره ۲۸۸۰؛ نسائی، ۶ / ۲۵۱؛ احمد در «المسند»، ۲ / ۳۸۲؛ بخاری در «الأدب المفرد»، شماره ۳۸؛ و ابن جارود به شماره: ۳۷۰ از طریق روایت ابوهریره آن را روایت کرده اند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

یطعم عنه مکان کلّ یومٍ مدّاً من حنطة»^۱. کسی به جای کسی دیگر نماز نمی خواند و روزه نمی گیرد، ولی کسی می تواند به جای کسی دیگر به ازای هر روز یک مد گندم را به نیازمندان غذا دهد».

دلیل برای بهره بردن شخص مرده از غیر آنچه که خودش در زمان حیات سبب آن بوده، قرآن و سنت و اجماع و قیاس صحیح می باشد.

در قرآن، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر / ۱۰) «و کسانی که پس از آنان [و بعد از فتح مکه] آمدند، می گویند: پروردگارا! ما و آن برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز».

خداوند در این آیه، آیندگان را به سبب استغفار برای مؤمنان پیش از خود ستوده است. این نشان می دهد که مردگان از استغفار زنده ها بهره می برند. اجماع امت اسلام بر دعا کردن برای شخص مرده در نماز جنازه و دعاهای مشهوری که در سنت پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در نماز جنازه وارد شده اند و همچنین دعا برای شخص مرده پس از به خاک سپردنش، همگی نشان می دهند که دعا برای شخص مرده نفع و سود دارد. در سنن ابوداود از طریق روایت عثمان بن عفان - رضی الله عنه - آمده که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - موقعی که از دفن میت فارغ می شد، بر روی قبرش می ایستاد و می فرمود: «استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت، فإنه الآن یسأل»^۲.

^۱- نسائی در «الکبری»، ۴/ ۱۴۳؛ و طحاوی در «مشکل الآثار»، ۳/ ۱۴۱ به طور موقوف بر ابن عباس آن را روایت کرده اند. سند آن صحیح است و مرفوع بودن این حدیث معلوم نشده است. نگا: «الروح» اثر ابن قیم، ص ۲۳۹.

^۲- ابوداود به شماره: ۳۲۲۱؛ عبدالله بن احمد در «زوائد الزهد»، ص ۱۲۹؛ بیهقی در سنن خود، ۵۶/۴، و در «إثبات عذاب القبر»، به شماره های: ۲۱۱ و ۲۱۲؛ و بغوی به شماره: ۱۵۲۳ آن را روایت کرده اند، و سند آن قوی است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

«برای برادران آموزش بخوانید و استواری و تأیید را برایش بخوانید، چون هم اکنون از او سؤال می شود».

همچنین دعا برای مردگان هنگام زیارت قبرهایشان دلیلی برای بهره بردن شخص مرده از دعای زنده هاست؛ همچنان که در «صحیح مسلم» از طریق روایت بریده بن حصیب آمده که بریده بن حصیب گوید: رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - به صحابه یاد می داد که موقع رفتن به سوی قبرها بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنّا إن شاء الله بکم لاحقون، نسأل الله لنا ولكم العافیة».^۱ «سلام بر شما ای اهل این سرزمین از مؤمنان و مسلمانان! و ما به خواست خدا به شما می پیوندیم. از خداوند برای ما و شما بخشش را مسألت می نمایم».

همچنین در «صحیح مسلم» از عایشه - رضی الله عنها - روایت است که او از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - پرسید: موقعی که برای مرده ها طلب آموزش می نماید، چه بگوید؟ پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «قولی: السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، ویرحم الله المستقدمین منّا والمستأخرین، وإنّا إن شاء الله بکم لاحقون».^۲ «بگو: سلام بر اهل این سرزمین از مؤمنان و مسلمانان! خداوند به گذشتگان و آیندگان ما رحم کند! و ما به خواست خدا به شما می پیوندیم».

راجع به رسیدن ثواب صدقه به مردگان، در «صحیحین» از عایشه - رضی الله عنه - روایت است که او گفت: مردی پیش پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم -

نوی در «الأذکار» و حافظ ابن حجر عسقلانی در أمالی خود آن را حسن دانسته اند، و حاکم در «المستدرک»، ۱/ ۳۷۰ آن را صحیح دانسته و ذهبی هم آن را تأیید کرده است.

^۱- تخریج آن قبلاً آورده شد.
^۲- در «صحیح مسلم» آمده است: «گفتم: ای رسول خدا! چه بگویم؟». این حدیث به شماره: ۹۷۴ در صحیح مسلم آمده است.

^۳- تخریج آن قبلاً آورده شد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

وسلم - آمد و گفت: ای رسول خدا! مادرم خودش پیچ خورد و مرد و وصیت نکرد، به گمانم اگر حرف می زد، صدقه می داد. آیا اگر به جای مادرم صدقه بدهم، برایش اجری دارد؟ پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «بله».^۱

راجع به رسیدن ثواب روزه به مرده، در «صحيحين» از عایشه - رضی الله عنها - روایت است که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «من مات وعليه صيامٌ صام عنه وليّه». ^۲ «هر کس بمیرد در حالی که روزه ای بر گردنش باشد، نزدیکانش به جایش روزه بگیرند». در این خصوص احادیث دیگری در «الصحيح» وجود دارند.

امام ابوحنيفه قائل به غذا دادن به نیازمندان به جای شخص مرده است و قائل به روزه گرفتن به جای او نیست به خاطر روایت ابن عباس که ذکر شد. سخن در این باره در کتاب های فقهی معروف است.

راجع به رسیدن ثواب حج به مرده ها، در «صحيح بخاری» از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت است که زنی از طایفه جهینه پیش پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آمد و گفت: مادرم نذر کرد که حج را به جای آورد، اما حج نکرد تا اینکه وفات یافت، آیا به جایش حج را به جای آورم؟ پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «[نعم] حجی عنها، أ رأیت لوکان علی أمک دین، أ کنت

^۱ بخاري به شماره هاي: ۱۳۸۸ و ۲۷۶۰؛ مسلم به شماره: ۱۰۰۴، ج ۳، ص ۱۲۵۴؛ نسائي، ۶/ ۲۵۰؛ ابن ماجه به شماره: ۲۷/ ۷؛ مالک در «الموطأ»، ۲/ ۷۶۰؛ بغوي به شماره: ۱۶۹۰؛ و بيهقي، ۴/ ۶۲ آن را روایت کرده اند. ابوداود نیز به شماره: ۲۸۸۱ آن را روایت کرده و در این روایت آمده که: «زني پیش پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آمد و ...». این مردی که در حدیث فوق از آن نام برده نشده، سعدبن عباد است همان طور که در حدیث بعدی نام او ذکر شده است و نگا: «فتح الباری»، ۵/ ۳۸۹.

^۲ بخاري به شماره: ۱۹۵۲؛ مسلم به شماره: ۱۱۴۷؛ ابوداود به شماره: ۲۴۰۰؛ احمد در «المسند»، ۶/ ۶۹؛ نسائي در «الكبری»، آن گونه که در «التحفة»، ۱۲/ ۲۱ آمده؛ طحاوي در «مشکل الآثار»، ۳/ ۱۴۰ - ۱۴۱؛ بغوي به شماره: ۱۷۷۳؛ و بيهقي، ۴/ ۲۵۵ آن را روایت کرده اند.

قاضیته؟ اقبوالله، فالله أحق بالوفاء»^۱ [بله] به جایش حج را به جای آور. آیا اگر مادرت بدهکار می بود، بدهی اش را پرداخت می کردی؟ حق خدا را ادا کن، چون خدا نسبت به ادای حق، مستحق تر و سزاوارتر است». نمونه های این قضیه در سنت زیادند.

مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه دادن قرض شخص مرده، بدهی را از عهده او ساقط می کند هرچند از جانب فردی بیگانه و از غیر ترکه شخص مرده باشد. حدیث ابوقتاده بر آن دلالت دارد، آنجا که ضامن دو دینار به جای شخص مرده ای شد، وقتی آن دو دینار را پرداخت نمود، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «الآن بردت علیه جلدته»^۲. «اکنون پوست او را خنک کردی».

همه اینها براساس قواعد شرع منطبق هستند و این همان قیاس است، چون ثواب حق عامل و کننده کاری است، وقتی عامل این ثواب را به برادر مسلمانش بخشید، از این بخشش منع نمی شود، همان طور که در زمان حیات شخص

^۱ بخاری به شماره های: ۱۸۵۲، ۶۶۹۹، ۷۳۱۵؛ احمد در «المستند»، ۱/ ۲۷۹؛ نسائی، ۱۱۶/۵؛ طرابلسی-به شماره:

۲۶۲۱؛ طبرانی در «المعجم الكبير»، به شماره های: ۱۲۴۴۳ و ۱۲۴۴۴؛ و بیهقی، ۴/ ۲۵۵ آن را روایت کرده اند.

^۲ قسمتی از حدیثی است که احمد در «المستند»، ۳/ ۳۳۰؛ طرابلسی-به شماره: ۱۶۷۳؛ بیهقی، ۶/ ۷۵؛ و بزار به

شماره: ۱۳۳۴ از طریق روایت جابر بن عبدالله آن را روایت کرده اند که جابر بن عبدالله گوید: مردی از ما وفات

یافت و او را غسل دادیم و کفن را به او پوشانیدیم و بر آن حنوط پاشیدیم و آن را جلو رسول خدا - صلی الله

علیه وآله وسلم - گذاشتیم. رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - به ما اعلام کرد که بر او نماز جنازه بخوانیم و

چند گام همراه ما آمد، سپس فرمود: «لعل علی صاحبکم دیناً؟»: «شاید بدهی ای بر رفیقان باشد؟» گفتند: بله،

دو دینار بدهکار است. آن حضرت ایستاد و دیگر ما را همراهی نکرد. آنگاه مردی از ما که به او ابوقتاده می

گفتند، گفت: ای رسول خدا! آن دو دینار بر گردن من باشد و من ضامن آن هستم. پیامبر - صلی الله علیه وآله

وسلم - فرمود: «هما علیک، وفي مالک، والمیت منها بریء»: «آن دو دینار بر عهده تو و در مال تو باشد و مرده

از آن بری باشد». ابوقتاده گفت: بله. پس پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - بر او نماز جنازه خواند. آنگاه رسول

خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - هر وقت ابوقتاده را می دید، می فرمود: «ما فعل الدیناران؟»: «دو دینار چه شد؟»

تا اینکه در آخرین یادآوری ابوقتاده گفت: «ای رسول خدا! آنها را به صاحب حق پرداخت کردم». پیامبر - صلی

الله علیه وآله وسلم - فرمود: «الآن بردت علیه جلدته»: «اکنون پوست او را خنک کردی».. سند آن حسن است، و

حاکم در «المستدرک»، ۲/ ۵۸ آن را صحیح دانسته و ذهبی هم آن را تأیید کرده است. هیشمی در «المجمع»، ۳/

۳۹ آن را آورده و آن را به احمد و بزار نسبت داده و اسناد آن را حسن دانسته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مرده، از بخشیدن مال به او منع نمی شود و پس از وفاتش از بری نمودن او منع نمی شود.

شارع با رسیدن ثواب روزه به شخص مرده، این مطلب را گوشزد نموده که ثواب قرائت قرآن و دیگر عبادات بدنی به شخص مرده نیز می رسد. با این توضیح که روزه عبارت است از خودداری از باطل کننده های روزه با نیت. و شارع به رسیدن ثواب روزه به شخص مرده تصریح کرده، پس راجع به قرائت قرآن که عمل و نیت است، چگونه باید باشد؟

معنای آیه ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾: در پاسخ به استدلالی که به آیه:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم / ۳۹)

کرده اند، علما جواب هایی را به آن داده اند.^۱

در کتاب «مجموع التفاوی»، ۳۱۲ / ۲۴ آمده است: علما راجع به این آیه جواب های متعددی ارائه کرده اند: مثلاً عده ای می گویند: این آیه مربوط به شریعت پیش از ماست. بعضی معتقدند که این آیه مخصوص است. عده دیگری بر آنند که منسوخ می باشد. بعضی می گویند: این آیه شامل تلاش به طور مستقیم و به صورت سبب می شود، و ایمان جزو تلاش فرد است که سبب رسیدن نفع تلاش دیگران به او می شود. ر واقع به هیچ یک از این پاسخ ها نیازی نیست، چون ظاهر آیه حق است و بقیه نصوص مخالف آن نیست، چون خداوند فرموده است: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم / ۳۹) و این حق است، چون انسان تنها استحقاق تلاش خود را دارد و تنها تلاش خود است که انسان مالک آن است و استحقاق آن را دارد، همچنان که انسان تنها مالک کسب هایی است که به دست آورده است. و تلاش دیگری حق است و ملک آن

^۱ این جواب ها در کتاب «الروح»، ص ۱۶۹ آمده اند، و ابن قیم ضعف آنها را تبیین نموده و دو جوابی که شارح در اینجا ذکر نموده، ترجیح داده و گوید: شیخ ما این طریقه را اختیار می کرد و آن را ترجیح می داد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

دیگری است و ملک این فردی که آن تلاش را ننموده، نیست ولی این مانع آن نمی شود که انسان از تلاش دیگران بهره ببرد همان طور که فرد از کسب دیگری بهره می برد.

که صحیح ترینشان دو جواب زیر است:

اول: انسان به سبب سعی و تلاش خود و نیک رفتاری اش دوستانی را به دست می آورد و فرزندان را به دنیا می آورد و ازدواج می کند و کارهای خیری را انجام می دهد و به مردم محبت می ورزد، در نتیجه دیگران به او ترحم می نمایند و برایش دعای خیر می کنند و ثواب طاعات و عبادات را به او هدیه می نمایند. پس این اثر سعی و تلاش اوست. بلکه داخل شدن مسلمان همراه سایر مسلمانان در چارچوب اسلام از بزرگ ترین اسباب در رسیدن نفع هر یک از مسلمانان به رفیقش چه در زمان حیاتش و چه پس از مرگش می باشد، و دعای مسلمانان برای همدیگر سودمند است.

توضیح اینکه: خداوند متعال ایمان را سببی برای بهره بردن مؤمن از دعا و سعی و تلاش برادران مؤمنش قرار داده است. پس وقتی کسی ایمان آورد، در سببی که نفع دعا و تلاش دیگر ایمان داران را به او می رساند، تلاش نموده است.

دوم: که قوی تر از جواب اول است - این است که قرآن بهره بردن فرد از تلاش دیگری را نفی نکرده، بلکه تنها ملکیت غیرتلاش خود را از او نفی کرده است. میان این دو چیز، فرق و تفاوتی وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست. پس خداوند متعال در آیه مذکور خبر داده که انسان فقط مالک تلاش خود است و تلاش دیگری ملک تلاش کننده است، اگر خواست آن را به دیگری می بخشد و اگر خواست آن را برای خود باقی می گذارد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

فرموده خداوند سبحان: ﴿أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزِرَةً أُخْرَىٰ (۳۸) وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ (نجم / ۳۸ - ۳۹) «که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده، نیست».

دو آیه محکمی هستند که اقتضای عدل پروردگار را دارند: آیه اول، اقتضای آن را دارد که کسی به خاطر گناه دیگری مجازات نمی‌شود و به خاطر گناه دیگری بازخواست نمی‌شود آن گونه که پادشاهان دنیا این کار را می‌کنند.

و آیه دوم، اقتضای آن را دارد که انسان جز با عمل خود رستگار نمی‌شود تا اینکه امیدش از نجاتش به وسیله عمل پدران و گذشتگان و اساتیدش که اصحاب امید کاذب بر آن هستند، را قطع نماید. و خداوند سبحان این طور نفرموده که انسان بهره نمی‌برد مگر از آنچه که تلاش کرده است.

همچنین آیه: ﴿هَلَا مَا كَسَبَتْ﴾ (بقره / ۲۸۶)

و آیه: ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (یس / ۵۴)

چنین هستند.

باتوجه به اینکه سیاق این آیه بر این دلالت دارد که آنچه نفی شده، عقوبت و مجازات انسان به خاطر عمل غیر خود است؛ چون خداوند متعال فرموده است:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ... (یس / ۵۴)

«امروز بر هیچ کس ستمی نمی‌رود و جز در برابر آنچه می‌کردید پاداش نمی‌بینید».

راجع به استدلالشان به حدیث: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ ...» باید گفت که این استدلال ساقط است، چون پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نفرموده

که بهره بردن انسان قطع می شود، و تنها از قطع شدن عمل انسان خبر داده است.

عمل دیگری برای عاملش است؛ اگر آن را به او ببخشد، ثواب عمل عامل به او می رسد نه ثواب عمل خود او. این همانند قرضی است که انسان به جای دیگری پرداخت می کند، که در این صورت ذمه بدهکار بری می شود اما مالی که در عوض بدهی داده شده، از آن او نیست.

اما راجع به فرق قائل شدن میان عبادات بدنی و مالی باید گفت که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - روزه گرفتن به جای مرده را تشریح نموده همان طور که گفته شد با وجودی که روزه از عباداتی است که نیابت پذیر نیست. همچنین در روایت جابر - رضی الله عنه - آمده که او گوید: در عید قربان پشت سر رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - نماز خواندم. وقتی آن حضرت نمازش را به پایان برد، قوچی آورده شد و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آن را ذبح نمود و فرمود: «بسم الله، والله اکبر، اللهم عنی وعمّن لم یضحّ من امتی»: «به نام خدا، الله اکبر، خدایا! این قوچ از طرف من و از طرف کسانی از امت من که قربانی نکرده اند، قربانی می شود». احمد و ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده اند.^۱

^۱- احمد در «المسند»، ۳/ ۳۵۶ و ۳۶۲؛ ابوداود به شماره: ۲۸۱۰؛ و ترمذی به شماره: ۱۵۲۱ آن را روایت کرده اند. طحاوی در «شرح معانی الآثار»، ۴/ ۱۷۷ - ۱۷۸؛ دارقطنی، ۴/ ۲۸۵؛ و بیهقی، ۹/ ۲۶۴ و ۲۸۷ از طریق عمرو برده آزاد شده مطلب، از مطلب بن عبدالله، (طحاوی و بیهقی افزوده اند: و از مردی از طایفه بنی سلمه)، از جابر بن عبدالله آن را روایت کرده اند. راویان آن ثقة اند، و حاکم در «المستدرک»، ۴/ ۳۹۹ آن را صحیح دانسته و ذهبی هم آن را تأیید کرده است. این روایت آن گونه است که حاکم و ذهبی گفته اند، چون مطلب در روایت طحاوی و حاکم به نقل حدیث تصریح کرده، بنابراین شبهه تدلیس او منتفی می شود. این روایت طریق دیگری مانند آن را دارد که ابوداود به شماره: ۲۷۹۵؛ دارمی در سنن خود، ۲/ ۷۵ - ۷۶؛ طحاوی، ۴/ ۱۷۷؛ و بیهقی، ۹/ ۲۸۵ و ۲۸۷ آن را روایت کرده اند. سند آن، حسن است و ابن خزیمه به شماره: ۲۸۹۹ آن را صحیح دانسته است. این روایت طریق سومي هم دارد که ابویعلی به شماره: ۱۷۹۲؛ طحاوی و بیهقی آن را روایت کرده اند .. سند این روایت نیز حسن است آن گونه که هیشمی در «مجمع الزوائد»، ۴/ ۲۲ اظهار داشته است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

همچنین در حدیث دو قوچ آمده که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در یکی از این دو حدیث فرمود: «اللهم هذا عن أمتی جميعاً»: «خدایا! این قوچ، قربانی تمام امتم باشد» و در حدیث دیگر فرمود: «اللهم هذا عن محمد وآل محمد»: «خدا این قوچ، قربانی محمد و خاندان محمد باشد». احمد آن را روایت کرده است.^۱ قربت در قربانی، ریختن خون است و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آن را برای غیر خود قرار داد.

همچنین حج، عبادتی بدنی است و مال رکنی در حج نیست و تنها وسیله ای است. مگر نمی بینی که یک فرد اهل مکه در صورتی که توانایی رفتن به عرفات داشته باشد، حج بر او واجب است بدون آنکه مال شرط شده باشد. این رأی که حج ترکیب شده از بدن و مال نیست بلکه فقط عبادت بدنی است، قول اظهر می باشد، همان طور که جماعتی از اصحاب متأخر ابوحنیفه بدان تصریح نموده اند.

به فرض های کفایه بنگر، که چگونه برخی از مسلمانان به جای بقیه مسلمانان آن را ادا می کنند.

^۱ احمد در مسند خود، ۶/ ۳۹۱ - ۳۹۲: هزار به شماره ۱۲۰۸؛ و بیهقی، ۹/ ۲۵۹ - ۲۶۰ و ۲۶۸ از طریق ابوعامر عقدی، از زهیر بن محمد عنبري، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از علي بن حسین، از ابورافع برده آزاد شده رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - آن را روایت کرده اند که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - وقتی قربانی کرد، دو تا قوچ چاق و شاخدار و کبود را خرید. پس وقتی نماز عید خواند و برای مردم خطبه خواند، یکی از آن دو قوچ آورده شد و آن حضرت در مصلاي خود ایستاده بود، آنگاه خودش آن را ذبح کرد سپس می فرمود: «اللهم إن هذا عن أمتی جميعاً ممن شهد لک بالتوحيد، وشهد لي بالبلاغ»: «خدایا! این قوچ، قربانی تمامی امت من از کسانی که به توحید و یگانگی تو گواهی داده اند و به ابلاغ پیام دین از جانب من گواهی داده اند، می باشد». سپس قوچ دیگری آورده می شد و پیامبر خودش آن را ذبح می نمود و می فرمود: «هذا عن محمد وآل محمد»: «این قوچ، قربانی محمد و خاندان محمد باشد». آنگاه همه گوشت آن دو قوچ را به فقرا و مستمندان می داد و خودش و خانواده اش از آن گوشت می خوردند. سند آن حسن است، همان طور که همیشه در «المجمع»، ۴/ ۲۲ گفته است و طحاوی در «شرح معانی الآثار»، ۴/ ۱۷۷ از طریق علي بن معبد، از عبیدالله بن عمر، از عبدالله بن محمد بن عقیل آن را روایت کرده اند.

و چون رسیدن ثواب عبادات و اعمال زندگان به مرده ها، هدیه نمودن ثواب است و از باب نیابت و جانشینی نیست؛ همچنان که اجیر خاص، نمی توان کسی را جانشین او کرد اما او می تواند مزد خویش را به هر که بخواهد، بدهد.

دستمزد دادن به کسی جهت تلاوت قرآن و هدیه نمودن آن به

مرده:

دستمزد دادن به کسی تا قرآن بخواند و آن را به مرده هدیه نماید، این کاری است که هیچ یک از سلف صالح آن را نکرده اند و هیچ یک از ائمه و پیشوایان دین بدان امر ننموده اند و در آن رخصت قائل نبوده اند. دستمزد دادن به کسی جهت خود تلاوت قرآن بدون هیچ اختلافی میان علما، جایز نیست، علما تنها در جواز دستمزد دادن به کسی برای تعلیم و مانند آن که نفع و سودی به دیگران می رسد، اختلاف نظر دارند. ثواب هیچ عملی به مرده نمی رسد مگر آنکه آن عمل فقط برای خدا باشد، و دستمزد دادن به کسی جهت تلاوت قرآن، عبادتی خالص برای خدا نیست در نتیجه ثواب آن از جمله ثواب هایی نیست که به مردگان هدیه داده شود به همین خاطر کسی نگفته است که: او شخصی را به کرایه می گیرد تا روزه بگیرد و نماز بخواند و ثواب آن را به مرده هدیه می کند. اما هرگاه به کسی که قرآن می خواند و آن را یاد می دهد و قرآن را یاد می گیرد پولی برای این کار به عنوان کمک به اهل قرآن داده شود، این کار از جنس صدقه به جای مرده است و این عمل جایز می باشد.

در کتاب «الاختیار»^۱ آمده است: «اگر کسی وصیت کند به اینکه چیزی از مالش به کسی که بر سر قبرش قرآن می خوانده داده شود، این وصیت باطل

^۱ - اختیار، ۵/ ۸۴. این کتاب شرح کتاب «المختار» یکی از چهار کتاب معتمد در نزد علمای متأخر حنفی می باشد. هر دو کتاب (المختار والاختیار) اثر ابوالفضل مجدالدین عبدالله بن محمود بن مودود موصلی حنفی مذهب، متوفای سال ۶۸۳ هجری است. او کتاب «المختار» را در عنفوان جوانی نوشته که اقوال امام ابوحنیفه در

است، چون این کار جزو اجرت و مزد دادن به کسی جهت تلاوت قرآن بر سر قبر می باشد».

زاهدی^۱ در کتاب «القیة» می گوید: اگر کسی مالی را وقف کسی کند در کنار قبرش قرآن می خواند، این وقف باطل است.

قرائت قرآن و هدیه ثواب آن به مرده بدون مزد:

قرائت قرآن و هدیه آن به مرده به طور رایگان و بدون مزد، ثواب آن به مرده می رسد همان طور که ثواب روزه و حج به او می رسد.

اگر گفته شود: این کار در میان سلف صالح عرف و رسم نبود و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - هم آنان را بدین کار راهنمایی نکرده است.

در جواب گفته می شود: اگر سؤال کننده به رسیدن ثواب حج و روزه و دعا به مرده اعتراف و اقرار می کند، به او گفته می شود: میان این کار و میان رسیدن ثواب قرائت قرآن به مرده چه فرقی هست؟ اینکه سلف صالح این کار نکرده اند

آن آمده است. این کتاب به دست طلبه ها رسید و در فتوا به عنوان مرجع و منبعی برای آنان شد. بعداً أبو الفضل مجدالدین شرحی برای این کتاب تألیف کرد و آن را «الاختیار» نام نهاد که در این کتاب به علت های مسائل و معانی آن اشاره کرده و فروعی که مورد نیاز بود در آن آورده است و در نقل عبارات بر آن تکیه می شود. این کتاب در پنج جلد نازک در مصر به چاپ رسیده و شیخ محمود ابودقیقه بر آن حاشیه نوشته است؛ نگا: «الفوائد البهية»، ص ۱۰۶.

^۱ او مختار بن محمود بن محمد ابوالرجاء نجم الدین زاهدی غزینی - منسوب به غزین از شهرهای خوارزم است - حنفی مذهب، متوفای سال ۶۵۸ هجری می باشد. او از امان بزرگ و فقهای برجسته و دانشمندی کامل بود. وی در مسائل اختلافی و مذهب دستي توانا داشت و در کلام و مناظره خیلی ماهر بود. زاهدی در ابتدای کتاب «القیة» آورده که وی این کتاب را از کتاب «منیة الفقهاء» اثر استادش، فخرالدین بدیع بن ابی منصور حنفی برگرفته و آن را «قنیة المنیة لتتمیم البقیة» نام نهاده است. این کتاب هرگز به چاپ نرسیده است. ابن عابدین شامی در حاشیه خود به نام «رد المحتار علی الدرالمختار» بسیار از او نقل کرده است؛ نگا: «کشف الظنون»، صفحات ۱۳۵۷ و ۱۸۸۶، و «الفوائد البهية»، صفحات ۵۴ و ۲۱۲ - ۲۱۳..

تفسیر عون المنان (۲۹)

دلیلی بر نرسیدن ثواب آن به مرده نیست. این نفی عام از کجا برای ما آمده است؟

اگر گفته شود: رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - برای آنان اظهار داشته که ثواب روزه و حج و صدقه به مرده می رسد اما برای آنان اظهار نداشته که ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد، به او گفته می شود: پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - خودش ابتدا این امر را برایشان نگفته بلکه در جواب سؤالشان اینها را فرموده و اظهار داشته که ثواب این اعمال به مرده می رسد. این یکی راجع به حج کردن به جای مرده اش از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - سؤال کرد و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - هم اجازه این کار را به او داد. آن یکی درباره روزه گرفتن به جای مرده از آن حضرت سؤال کرد و پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - هم اجازه این عمل را به او داد و غیر از اینها را از صحابه منع نکرد. و میان رسیدن ثواب روزه - که فقط نیت و خودداری از باطل کننده های روزه است - به مرده و میان رسیدن ثواب قرائت قرآن به مرده چه فرقی وجود دارد؟

اگر گفته شود: راجع به هدیه ثواب قرآن به رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - چه می گوئید؟

در جواب گفته می شود: برخی از علمای متأخر این کار را مستحب دانسته و برخی آن را بدعت به شمار آورده اند؛ زیرا صحابه این کار را نمی کردند و زیرا پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - مثل اجر و پاداش هر یک از امتش که کار خیری می کند، دارد بدون آن که چیزی از اجر و پاداش کننده کار کاسته شود؛ چون این پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - بود که امتش را به هر خیری هدایت و راهنمایی نمود.

کسی که می گوید: مرده از قرائت قرآن در کنار قبرش بهره می برد با این اعتبار که کلام خدا را می شنود، باید گفت که این قول از هیچ یک از امامان

مشهور به صحت نرسیده است. در اینکه مرده کلام خدا را می شنود، هیچ شکی نیست^۱، اما بهره بردن مرده به اعتبار شنیدن کلام خدا، این درست نیست، چون ثواب گوش فرا دادن به قرآن مشروط به حیات است، چون این عملی اختیاری است و این عمل اختیاری با مرگ وی تمام می شود بلکه چه بسا زیان می بیند و دردمند می شود به خاطر اینکه اوامر و نواهی خدا را در زندگی پیاده نکرده یا بدین خاطر که عمل خیر را زیاد انجام نداده است.

اختلاف نظر علما راجع به حکم قرائت قرآن در کنار قبرها

علمای اسلامی راجع به قرائت قرآن در کنار قبرها سه نظر دارند که آیا مکروه است، یا پروای ندارد، و یا هنگام به خاک سپرن مرده اشکالی ندارد و پس از دفن مرده مکروه است؟.

کسانی که قائل به مکروه بودن آن هستند همچون ابوحنیفه و مالک و احمد در روایتی، در علت آن می گویند: چون این عملی تازه و نو در دین است و در سنت وارد نشده است، و قرائت شبیه نماز است و نماز خواندن هم در کنار قبرها مورد نهی قرار گرفته، پس قرائت نیز ممنوع است.

^۱- گفته: «در اینکه مرده کلام خدا را می شنود، شکی نیست»، به طور مطلق چنین نیست، چون خداوند سبحان شنیدن مرده ها را با این آیات نفی کرده است: [وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ] (فاطر / ۲۲): «تو کسانی را که در گورهایند شنوا نتوانی کرد». [إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى] (نمل / ۸۰): «تو نمی توانی مردگان را شنوا کنی ...» و آیات و احادیث دیگری در معنای آن آمده است. و تنها مواردی از این استثنا شده که در احادیث صحیح آمده است و آن موارد هم، شنیدن سؤال منکر و نکیر و شنیدن صدای پای تشیع کنندگان از جانب مرده و شنیدن کلام پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - از جانب کشته شدگان جنگ بدر و مانند آنها که در احادیث صحیح نبوی آمده، می باشد و غیر از اینها، اصل بر عدم شنیدن قرآن و غیر قرآن از جانب مردگان است.

کسانی که می گویند قرائت قرآن در کنار قبرها اشکالی ندارد، مانند محمدبن حسن و احمدبن حنبل در روایتی^۱،

به روایتی که از ابن عمر - رضی الله عنه - نقل شده استدلال کرده اند. روایت بدین قرار است که ابن عمر وصیت نمود که هنگام به خاک سپردن وی بر سر قبرش آیات آغازین سوره بقره و آیات آخر آن خوانده شود. همچنین قرائت سوره بقره بر سر قبرها از برخی از مهاجرین نقل شده است.

کسانی که می گویند: قرائت قرآن در کنار قبرها، فقط موقع دفن اشکالی ندارد - که این قول، روایتی از امام احمد می باشد - به روایتی که از ابن عمر و برخی از مهاجرین نقل شده استدلال کرده اند. اما پس از به خاک سپردن مرده،

^۱ یحیی بن معین در تاریخ خود، ۴۱۵/۲ گوید: مبشر بن اسماعیل برای ما نقل کرد و گفت: عبدالرحمن بن علاء بن لجلاج از پدرش برایم نقل کرد که او گفت: پدرم به من گفت: پسر! هرگاه مردم، مرا در قبر بگذار و بگو: به نام خدا و بر سنت رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - آنگاه خاک بر روی من بریز و در کنار سرم، آیات اول و آخر سوره بقره را بخوان، چون من از عبدالله بن عمر شنیدم که این را می گفت.

مبشر بن اسماعیل ثقه است، و احمد و ابن معین و ابن سعد او را ثقه دانسته اند. عبدالرحمن بن علاء هم بخاری در «التاریخ»، ۳۳۶/۵ شرح حال او را آورده و راجع به جرح و تعدیل وی چیزی نگفته است. ابن حبان او را در «الثقات»، ۶۰/۷ ذکر کرده، و ترمذی یک حدیث را از او روایت نموده است.

پدرش، علاء بن لجلاج، شرح حالش در «التاریخ الکبیر»، ۵۰۷/۶-۵۰۸؛ و «الجرح و التعدیل»، ۳۶۰/۶ آمده و ابن حبان، ۲۴۵/۵؛ و عجلی، ص ۳۴۳؛ و حافظ در «التقریب» او را ثقه دانسته اند.

خلال در «الجامع»، مبحث «القرأة عند القبور»، از طریق عباس دوری، از یحیی بن معین با این اسناد آن را روایت کرده است. عباس دوری گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم و گفتم: آیا راجع به قرائت بر سر قبر چیزی را حفظ داری؟ گفت: نه، و از یحیی بن معین این سؤال را پرسیدم، او این روایت را برایم نقل کرد. خلال گوید: حسن بن احمد وراق به من خبر داد و گفت: علی بن موسی حداد که انسانی صادق و راستگو بود، برایم نقل کرد و گفت: همراه احمد بن حنبل و محمد بن قدامه جوهری در تشیع جنازه ای بودم، وقتی مرده به خاک سپرده شد، مردی نابینا نشست و کنار قبر قرآن خواند. احمد به او گفت: ای فلانی! قرائت قرآن کنار قبر، بدعت است. وقتی از قبرستان خارج شدیم، محمد بن قدامه به احمد بن حنبل گفت: ای ابو عبدالله! راجع به مبشر-حلبی نظرت چیست؟ احمد بن حنبل گفت: انسانی ثقه است و گفت: مگر چیزی از او نوشته ای؟ محمد بن قدامه گفت: آری، مبشر، از عبدالرحمن بن علاء بن لجلاج، از پدرش به من خبر داد که او وصیت کرد موقع به خاک سپردنش، در کنار سرش آیات اول و آخر سوره بقره خوانده شود و گفت: از ابن عمر شنیدم که به این کار وصیت می کرد. آنگاه احمد به او گفت: پس برگرد و به آن مرد بگو که قرآن بخواند. نگا: «المغنی»، ۵۶۷/۲؛ و «الروح»، ص ۱۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

مثل کسانی که به نوبت در کنار قبر قرآن می خوانند، این عمل مکروه است چون در سنت نیامده و مانند آن اصلاً از هیچ یک از سلف صالح نقل نشده است. شاید این قول اخیر، قوی تر از اقوال دیگر باشد، چون در آن جمع و توفیق میان دو دلیل هست.^{۲۹۱}

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾: آن الله که اشک از چشمانت سرازیر می کند قادر است که تو را بخنداند! اگر غرق در مشکلات زندگی بودی یقین داشته باش روزی الله غمت را به شادی تبدیل خواهد کرد و بدان که پس از سختی، آسانست.

﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾: جنسیت یک جنین توسط ماهیت اسپرم، تعیین می شود و نه تخمک. جنسیت یک کودک خواه پسر باشد یا دختر، بسته به این است که آیا کروموزوم جفت بیست و سوم به ترتیب XY است یا XX. اساساً تعیین جنسیت، در هنگام لقاح رخ می دهد و بستگی به آنگونه از کروموزوم موجود در اسپرم دارد که یک تخمک را بارور می کند. اگر اسپرمی که تخمک را بارور می کند، کروموزوم X را به اشتراک بگذارد، جنین مونث و اگر Y را به اشتراک بگذارد، جنین مذکر خواهد بود.

واژه‌ی عربی «نطفه» به معنی کمیت بسیار کوچک مایع و واژه‌ی «تمنی» به معنی جهانده یا کاشته شده است. بنابراین نطفه در این جا به طور خاص، اشاره به اسپرم دارد، زیرا این اسپرم است که می جهد.

قرآن می فرماید: ﴿أَلَمْ يَكْ نُطْفَةً مِّن مَّنِيَّيْ يُمْنِي ۚ ۳۷ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ۳۸ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۚ ۳۹﴾ [القیامة: ۳۷-۳۹]. «یا او نطفه‌ی ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می گردد؟ سپس

۱- «المغنی»، ۵۶۶/۲ - ۵۶۷؛ «المجموع»، ۵/۳۱۱؛ و «ردالمحتار»، ۲/۲۴۲ - ۲۴۳.

۲- شرح عقیده طحاویه، ص: ۲۶۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف تر و ماده را ساخته و پرداخته است.»

در این جا دوباره ذکر شده است که مقدار کمی از اسپرم با توجه به واژه‌ی ﴿نُطْفَةٌ مِّن مَّيِّ يُمْنِي ۳۷﴾ که از مرد نشأت می‌گیرد مسئول جنس جنین است. در شبهه جزیره‌ی هند مادر شوهرها، روی هم رفته ترجیح می‌دهند که نوه‌های پسر داشته باشند و معمولاً هنگامی که بچه‌ی به دنیا آمده، جنس مورد نظر آن‌ها نباشد، عروس‌هایشان را سرزنش می‌کنند. کاش آن‌ها فقط می‌دانستند که عامل تعیین جنسیت، ماهیت اسپرم مرد است و نه تخمک زن و اگر قرار بود که کسی را سرزنش کنند، باید پسران خود را سرزنش می‌کردند نه عروس‌هایشان را، زیرا هر دوی قرآن و علم اتفاق نظر دارند که این مایع مرد است که مسئول تعیین جنس بچه است.

﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ * وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَى﴾: قوم عاد، همان «عاد ارم»

هستند که به «عاد اول» نامگذاری می‌شوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند. این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آن‌ها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا می‌نهادند در قلعه‌های محکم و استوار زندگی می‌کردند اطراف آن‌ها را باغ‌ها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوشگذرانی غرق شده بودند. خداوند متعال مظاهر اشراف و نعمت آن‌ها را این چنین تعریف می‌کند: ﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ۱۲۸ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۲۹ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۱۳۰ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۱۳۱ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۱۳۲ أَمَدَّكُمْ بِالنَّعْمِ وَبَيْنَ ۱۳۳ وَجَنَّتْ وَعُيُونٍ ۱۳۴﴾ [الشعراء: ۱۲۸ - ۱۳۴].

(۱) آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید. و دژها قلعه‌هایی می‌سازید تا شاید جاودانه بمانید و هنگامی که مجازات می‌کنید از حد

تفسیر عون المنان (۲۹)

دارای هیكل و بنیه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آن‌ها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب خدا گرفتار شدند و خداوند آن‌ها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى﴾: نوح علیه السلام

نهدد و پنجاه سال در میان قومش ماند اما آنان در این زمان طولانی، از دعوت پیامبری گرامی و مهربان اثر نپذیرفتند؛ پس قطعاً ستمکارترین و سرکش‌ترین مردم هستند.^۱



فوائد آیات (۲۳-۵۴):

۱. اسلام تأکید فرمود باینکه نجات انسان فردای قیامت منحصر باعمال صالح است.
۲. توسل به خداوند به وسیله جاه و مقام انبیاء و صالحان و نزد خداوند این حرام است بلکه آن از جمله بدعت‌های ایجاد شده است. زیرا توسلی است که خداوند آن را تشریح نکرده و به آن اجازه نداده است. امام ابوحنیفه - رحمه الله - می‌فرماید: «یکره أن يقول الداعی: أسألك بحق فلان أو بحق أولیائک ورسلك أو بحق البیت الحرام والمشعر الحرام» «ناپسند می‌دانم از اینکه دعا کننده بگوید: خداوند از تو به حق فلان یا بحق دوستان و پیامبران یا به حق بیت الله الحرام و مشعر الحرام از تو درخواست می‌کنم».

لازم) تجاوز می‌کنید و همچون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. از خدائی بهره‌زید که شما را با نعمت‌های که می‌دانید یاری داده است. شما را یاری داده است با (اعطاء) چهارپایان و پسران و با باغ‌ها و چشمه‌ها.

^۱- طبری: (۵۷۳/۲۲).

۳. در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است.

۴. فرزند حاصل تلاش پدر و مادر است.

۵. عذبن عبدالسلام در «فتاوی» می گوید: اگر کسی عبادتی انجام دهد برای اینکه ثواب آن به کسی دیگر از مردگان و زندگان برسد، نمی رسد. زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (النجم: ۳۹). مگر مواردی که در شریعت استثناء شده اند. مانند صدقه دادن، روزه گرفتن و حج گزاردن بجای میت.

۶. در تاریخ اسلام و مسلمانان مشکلی بنام (مسایل زن) چه در اوج قدرت و عزت شان، و چه در زمان ضعف و شکست آنان وجود نداشت، ولی هنگامیکه غرب و فرزندان غرب زده شان، امراض و رنجهایی گوناگون را با تبلیغات شان در جوامع بشری- که کشورهای اسلامی نیز شامل آن می باشد- انتقال دادند، مسایل و پیامدهای بنام (مسأله زن) مطرح گردید که گویی هیچ موضوع مهمتری جز مسأله زن قابل بحث و مناقشه نیست، غربی ها و دنباله روان آنان صدهای بنام آزادی زن را در جامعه مسلمانان بر اساس طرز فکری سیکولرستی غربی بلند نمودند.

۷. برگشت تمامی آنچه الله متعال آفریده است به سوی اوتعالی است، طوریکه می فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲] «و یقیناً بازگشت (همه) به سوی پروردگار توست» و می فرماید: ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُّجَعَىٰ﴾ [العلق: ۸] «یقیناً بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است».

۸. خداوند (جل جلاله) خنده را خلق نموده است.

۹. خنده یکی از صفات خداوند است: «یضحک الله إلى رجلین یقتل أحدهما الآخر یدخلان الجنة، یقاتل هذا فی سبیل الله فیقتل، ثم یتوب الله علی الآخر فیسلم فیقاتل فی سبیل الله فیستشهد»^۱. یعنی: خداوند از دو نفر خنده اش می گیرد که یکی از آنان دیگری را کشته ولی هر دوی آنها وارد بهشت می شوند، بدینصورت که این یکی در راه خدا می جنگد و کشته می شود، و سپس دیگری توبه می کند و مسلمان می شود و در راه خدا می جنگد و او نیز شهید می شود.

زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - که می فرماید: «والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحکتکم قليلاً ولبکیتم كثيراً»^۲. یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می کردید.

و یا می فرماید: «ولا تكثروا الضحک فإن كثرة الضحک تمیت القلب»^۳. یعنی: زیاد نخندید زیرا خندیدن زیاد قلب را می میراند.

علما خندیدن زیاد بدون سبب را از گناهان صغیره بحساب می آورند، بدلیل قول پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - که می فرماید: «إیاک وکثرة الضحک فإنه یمیت القلب»^۴.

در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - تنها تبسم بود.^۵

^۱- صحیح الجامع (۸۱۰۰).

^۲- السلسله الصحیحه (۳۱۹۴).

^۳- السلسله الصحیحه (۵۰۶).

^۴- صحیح الترغیب (۲۲۳۳).

^۵- صحیح الجامع (۴۸۶۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

برخی اوقات خندیدن کفر بحساب می آید، اگر خنده عبارت باشد از استهزاء به آنچه خداوند نازل فرموده، و یا استهزاء به سنت پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - باشد.

درست نیست بخاطر خندانند مردم، دروغ گفت، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم، ویل له، ویل له»^۱.

یعنی: وای بر کسیکه سخن می گوید و بخاطر خندانند مردم دروغ می گوید، وای بر او وای بر او.

از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - نقل شده است که بعضی اوقات در مجلس اصحاب می نشست و جکهای خنده آور تعریف می کردند و او لبخند می زد.^۲

و از سماک بن حرب - رضی الله عنه - روایت شده و گفته است: به جابر بن سمره گفتم: آیا شما با پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - می نشستی؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی شد و صبحها تا طلوع خورشید می نشست و وقتی که خورشید طلوع می کرد برمی خواست، و اصحاب صحبت می کردند و درباره دوران جاهلی سخن می گفتند و می خندیدند و او نیز تبسمی می کرد.

و در آن دوران افراد خوش ذوق و نکته دانی بودند که بسیار خوش طبع و شوخی باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می خندانند.^۳

^۱- ابوداود (۴۱۷۵) این روایت را نقل کرده است.

^۲- صحیح النسائی (۱۲۸۶).

^۳- صحیح البخاری (۶۲۸۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

از جمله اسباب خنده، خنده شادی است، و وقتی که آدم چیزی را ببیند که او را خوشحال کند، و یا به هنگام خشمگین شدن، و سبب آن تعجب شخص خشمگین است.

در شریعت آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است.

مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - هنگامیکه جابر با بیوه ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهلأ جاریة تلاعبها وتلاعبك وتضحكها وتضحكك»^۱. یعنی: چرا دختری نمی گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.

لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی آید. خنده ای که با صوت باشد، نماز را باطل می کند؛ ولی برخی از علما می گویند چون کلام نیست نماز را فاسد نمی گرداند و تبسم نیز نماز را باطل نمی کند.

۱۰. از جمله مطالبی که میان همه رسالت‌های آسمانی، مشترک می‌باشد، این است که همه آن‌ها، امور منکر و باطل را، بیان و معرفی کرده و برای مبارزه با آن، مردم را دعوت کرده‌اند، فرقی ندارد که آن منکر و باطل، پرستش بُت باشد یا خودخواهی و زورگویی، یا انحراف از فطرت و سرشت انسانی، مانند عمل پلید قوم لوط، یا تجاوز به حق مردم و احوال آن‌ها؛ مانند راهزنی، کم فروشی و گران فروشی.



^۱- بخاری و مسلم این روایت را نقل کرده اند و لفظ از بخاری است.

تفسیر و ترجمه آیات (۵۵-۶۲) سورهی نجم

« اندرز به قرآن و به رسالت پیامبر، و هشدار نسبت به هولناک بودن

قیامت».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۵۵-۶۲): «الاتعاظ بالقرآن وبرسالة الرسول والتحذير من أهوال القيامة»، (اندرز به قرآن و به رسالت پیامبر، و هشدار نسبت به هولناک بودن قیامت).

ربط و مناسبت: چون الله متعال داده هایش بر انسان از قبیل آفرینش و اغنای وی را برشمرد، سپس مثلها را از قدرتش مبنی بر هلاک گردانیدن آنان که نعمت ها را انکار کردند ذکر فرمود، و تصریح کرد که زنده گردانیدن و میراندن به دست الله است، انسان را بر انکار نعمات الهی مورد سرزنش و توبیخ قرار داده و خاطر نشان ساخت اگر به تردید و تشکیک خویش ادامه دهد عذابی همانند گرفت امتهای پیشین وی را در بر خواهد گرفت. سپس او را به پیامبر و به قرآن بیم داد. و آنگاه که از بیان یکتاپرستی و پیامبری فارغ شد، سوره مبارکه را با بیان نزدیک شدن رستاخیز به پایان رسانید.

ترجمه آیات (۵۵-۶۲):

﴿فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ (۵۵) هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذِرِ الْأُولَىٰ (۵۶) أَرِقتِ الْأَرْفَةَ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَقْمِنِ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجَّبُونَ (۵۹) وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَتَّبِعُونَ (۶۰) وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿آيَاتِ رَبِّكَ﴾: نعمت‌های پروردگارت از جمله دلایل قدرت او.
- ﴿تَتَمَارَىٰ﴾: شک می‌کنی.
- ﴿أَرِقتِ الْأَرْفَةَ﴾: قیامت نزدیک شد.
- ﴿كَاشِفَةٌ﴾: کسی که سختی و هول آن را دفع کند.
- ﴿أَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾: شما غافلید.

ترجمه:

- پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت شک و تردید می ورزی. (۵۵)
 - این بیم دهنده ای از بیم دهندگان پیشین است. (۵۶)
 - قیامت نزدیک گردیده است. (۵۷)
 - آن جز الله، آشکار کننده ای ندارد. (۵۸)
 - آیا از این سخن تعجب می کنید؟. (۵۹)
 - و می خندید و گریه نمی کنید. (۶۰)
 - و شما غفلت زده اید؟. (۶۱)
 - پس برای خداوند سجده کنید و (او را) بندگی نمایید. (۶۲)
- تفسیر مختصر آیات (۵۵-۶۲):**

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى﴾ [النجم: ۵۵]: پس ای انسان، به کدام یک از آیات پروردگارت که بر قدرت او دلالت دارند جدال میکنی و از آن پند نمی گیری؟! ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذُرِ الْأُولَى﴾ [النجم: ۵۶]: این رسول فرستاده شده به سوی شما از جنس رسولان نخستین است.

﴿أَزَقَّتِ الْأَرْزَقَةَ﴾ [النجم: ۵۷]: قیامت بسیار نزدیک شده است.

﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾ [النجم: ۵۸]: جز الله هیچ بازدارنده ای

ندارد که آن را بازگرداند، و جز الله هیچ کس نیست که بر آن اطلاع یابد.

﴿أَقْمِنِ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴾ [النجم: ۵۹]: پس آیا از این قرآن که بر

شما خوانده می شود تعجب می کنید که از جانب الله باشد؟!

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَتَضَحَّكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾ [النجم: ۶۰]: و از روی تمسخر بر آن می خندید،

و هنگام شنیدن اندرزهایش نمیگ ریید؟!۱

﴿وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾ [النجم: ۶۱]: درحالیکه از آن غافل هستید، و به آن

اهمیت نمی دهید؟!۱

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾ [النجم: ۶۲]: پس فقط برای الله سجده کنید، و

عبادت را برای او خالص گردانید.۱



تفسیر تفصیلی آیات (۵۵-۶۲):

﴿أَزَقَّتِ الْأَرْقَةَ﴾: روز رستاخیز را بدان جهت «آزفه» گویند، که نزدیک

است؛ زیرا هر چه آمدنی است، نزدیک است؛ هر چند که زمان رسیدنش دور باشد. آشکار شدن نشانه‌های رستاخیز، بیشتر بر نزدیک بودن آن دلالت می کند.

﴿أَقَمِنُ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَتَضَحَّكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾: این، در

نکوهش کسانی است که قرآن را مسخره می کنند یا از روی انکار و به قصد استهزاء، درباره‌ی قرآن، حالت تعجب به خود می گیرند و نمی گریند. قرآن، بزرگ‌ترین پنددهنده است و الله متعال، به وسیله‌ی قرآن بندگان را پند می دهد؛ ولی دل‌هایی که سنگ و سختند، با شنیدن قرآن نرم نمی شوند؛ بلکه سخت‌تر می گردند. پناه بر الله.۲

۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۵۷۴.

۲-شرح ریاض الصالحین: (۳۵۴/۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾: سمود به معنای غناء است... این معنا با غفلت و سهوی که برای معنای سمود در آیه گفته شده است تناقض ندارد... زیرا غناء غفلت و عیاشی را نیز شامل می شود و موجب آن است.^۱

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾: امر به سجده برای الله به صورت خاص، بر فضیلت سجده دلالت دارد و این که راز و مغز عبادت است؛ زیرا مغز عبادت، خشوع و خضوع در برابر الله است و بنده بیش از هر حالت دیگری، در سجده خاضع و فروتن می شود، قلب و بدنش را پایین می آورد و برترین اعضایش را بر روی زمین که محل گذاشتن قدم هایش است قرار می دهد.^۲

حدیث: «عَبَدَ اللَّهُ بَنُ مَسْعُودٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -، قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - النِّجْمَ بِمَكَّةَ فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ أَحَدًا كَفًّا مِنْ حَصَى أَوْ تُرَابٍ فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ، وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا؛ فَرَأَيْتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا».^۳ یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در مکه سوره النجم را (که دارای سجده است) خواند و به سجده رفت و تمام کسانی که در آنجا بودند سجده بردند، به جز پیرمردی که مشتت از شن یا خاک را برداشت، و آن را به سوی پیشانی بلند کرد و گفت برای من این کافی است (و نیازی به سجده ندارم) ابن مسعود گوید: بعداً این مرد را دیدم که در حالت کفر کشته شد».

وقتی که مشرکین این آیه را شنیدند، به سجده افتیدند، از این معلوم می شود که قاری باید راه های مؤثر را برای قراتش برگزیند:

^۱- ابن قیم، التفسیر القیم: (۸۵/۳).

^۲- تیسیرالکریم الرحمن، ص: ۹۲۳.

^۳- أخرجه البخاري في: ۱۷ کتاب سجود القرآن: ۱ باب ما جاء في سجود القرآن وستنها.

مواردی برای قرائت مؤثر

اول: قاری قبل از قرائتش درجات تدبیر در قرآن را برای خود یادآوری کند، که آیا نسبت به آیات تأمل و تفکر دارد؟ یا خشوع و تأثیر گرفتن؟ یا محاسبه‌ی پرونده‌ی حساب و کتاب نفس؟ یا اسنباط حکم‌ها و حکمت‌ها؟ اگر برای تدبیرش بعضی از این امور را به یکجا جمع کند، ضرری به او نمی‌رسد، و این امر مهم است که هوشیاری و یادآوری قلب را برای خود حاصل کند به همان شکل که از او قبول می‌شود و همچنین چگونگی قبول شدن آن.

دوم: قاری عظمت قرآن را در نظر بیاورد همچنین جلال قدرت، بلندای منزلت و زیادی نعمت‌هایی که الله به علت قرائتش به وی عطا می‌کند و در نتیجه کلام الله را وسیله‌ای برای خود گرداند تا ترس و خوف و امید را بیابد و به آن شادمان گردد؛ چه بسا که: به مقصود هدف از نزول آن برسد. پس باید به شکل ظاهری و باطنی خود را برای آن آماده کند.

سوم: وقتی از شر شیطان رانده شده به الله پناه می‌برد، از الله برای ایمن شدن در برابر حیل‌های شیطان، طلب کمک می‌کند؛ همان که آن [ملعون] تمامی سعیش این است که قاری قرآن را از کارش باز دارد و او را به حالتی برگرداند که از قرآن نفع نبرد و او قلب قاری را مشغول می‌کند تا از نگرستن به معانی قرآن بازماند و یا اینکه مفهوم آن را طور دیگری برداشت کند، پس باید از حیل و شر و مکر وی به الله پناه ببرد تا با حفاظتی از طرف الله، محافظت شود.

چهارم: وقتی قرآن تلاوت می‌کند آن را با درنگ انجام داده و بطوری شیوا آن را قرائت کند و کسی که به دنبال معنی قرآن باشد از قرائت سریع آن خودداری می‌کند و کوشش می‌کند تا معانی آن را به قلبش انتقال دهد، تا اینکه تأثیر پیدا کرده و خشوع یابد. و نباید کوشش او این باشد که چه وقت سوره را

ختم می‌کند؟ و راضی نشود تا در برابر راهنمایی‌های آن توفیق نکند و یا مقصود آن را نفهمد یا از تفسیر کلمات آن غافل بماند؟.

پنجم: از مسائلی که کمک می‌کند تا قاری راهنمایی‌های آیات را بداند: نگریستن به موارد سیاق آیه (آیه‌ی قبلی مربوط به آن) و در نظر داشتن موضوع سوره یا مقطع و محل گواهی‌ای که آیات را به تصویر می‌کشد، و جستجو در حکمت ترتیب و وجه‌ای که آیه را دنبال می‌کند و هدف مسائلی که حول آیه می‌گذرد، و نگریستن به تمامی این مسائل همراه با تصور اثر هدفی که قاری برای خود بیان می‌کند و خصوصیات شنوندگان؛ زمانی تسبیح گوید و زمانی درخواست نماید و زمانی پناه ببرد.

ششم: از بزرگترین مسائلی که به قاری کمک می‌کند تا هدف آیات را در نظر بیاورد، وجوه تأثیر آن‌ها بر نفس و قلب وی می‌باشد؛ شناخت عرصه‌ی نزول آیات و چگونگی تلقین آیات توسط رسول صلی الله علیه وسلم، و چگونگی قرار گرفتن آن در درون صحابه در زمانی که آن را می‌شنیدند.

هفتم: قاری خود را عادت دهد تا آنگونه که شایسته‌ی وی است به راهنمایی‌های آیات و اشارات آن بنگرد، مثلاً وقتی دید که آیه خطاب به انبیاء است بداند که مورد خطاب از لحاظ اولی وی نیز می‌باشد و وقتی تمجید الله بر انبیاء و صالحین را قرائت می‌کند بداند که منظور از آیه، خطاب به وی می‌باشد و باید از هدف آن تأثیر گرفته و به مطلوب آیه اقتدا کند، و وقتی نکوهش الله بر اعمال نافرمان‌برداران و ظالمین را قرائت می‌کند بداند که مخاطب آیه وی می‌باشد و از هدف آن تأثیر گرفته و از مطلوب آن برحذر باشد.

هشتم: وقتی از آیه‌ای تأثیر گرفت با قلب از آن سود ببرد و به آن شادمان گردد و آن آیه را تکرار کرده و نگریستن به آن را اعاده نماید؛ از آن عبور نکرده

تا وقتی که معانی آن را بر قلب خود حک کند و سینه‌اش را توسط آن فراخ گرداند.



فوائد آیات (۵۵-۶۲):

۱. نعمت های خداوند آشکار هستند و به هیچ صورت تردید و شکی در آن وجود ندارد. و هر نعمتی که بندگان دارند از جانب خداست و جز خدا هیچ احدی رنج ها را دور نمی کند.
۲. این پیامبر قریشی هاشمی، محمد بن عبدالله - صلی الله علیه وآله وسلم - نخستین پیامبر نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند و به آنچه او به آن دعوت می کند دعوت کرده اند.
۳. قرآن سخنی است که هرگاه بیان شود تصدیق می گردد و هرگاه چیزی بگوید گفته آن قطعی است و شوخی بردار نیست. این قرآن بزرگ اگر بر کوهی نازل شود کوه را از خشیت الهی تکه و پاره خواهد دید. این قرآن افرادی را که دارای شایستگی و صلاح هستند خرد و اندیشه می افزاید و به آن ها ایمان و درستکاری می بخشد.
۴. اینکه به سجده کردن برای خدا به طور ویژه امر شده دلیلی است بر فضیلت سجده و نشانگر آن است که سجده راز عبادت و مغز آن است، زیرا روح عبادت خشوع و فروتنی برای خداست و سجده بزرگ ترین و بالاترین حالتی است که بنده با آن کرنش و فروتنی می نماید چون دل و جسمش فروتنی می کند و شریف ترین عضو خود را بر زمین و جایی که پا گذاشته می شود می گذارد. سپس به عبادت و بندگی کردن به طور عام فرمان داد که شامل تمام آن کارها و گفته های ظاهری و باطنی می شود که خداوند آنها را دوست دارد و می پسندد.



خلاصه [درسها و ندرزها] از سورهی نجم

ازآیهی (۱) تاآیهی (۲۶)

- کمال ادب پیامبر صلی الله علیه وسلم چون با وجود اینکه در آسمان هفتم بود چشمش را منحرف نکرد.
- نادانی مشرکان چون چیزی را که زیان و منفعت نمی رساند عبادت کردند، و آنچه را نمی پسندیدند به الله نسبت دادند، و آنچه را می پسندیدند برای خودشان برگزیدند.
- شفاعت واقع نمیشود مگر به دو شرط: دادن اذن به شفاعت کننده، و رضایت از کسیکه برایش شفاعت میشود.

ازآیهی (۲۷) تاآیهی (۴۴)

- تقسیم بندی گناهان به گناهان کبیره و صغیره.
- خطر زیاد دروغ گفتن از جانب الله بدون هیچ دانشی.
- نهی از تزکیه نفس.



تفسیر و ترجمہ سورہی قمر

مقدمه

سورهٔ (قمر) - جز سه آیت آن - مکی است، و این سه آیت عبارت‌اند از:
 ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ﴾ تا ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ
 وَأَمَرٌ﴾.

این سوره دارای (۳) سه رکوع، و (۵۵) پنجاه و پنج آیت، و (۱۴۸) یک صد و چهل و هشت کلمه، و (۱۴۸۲) یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو حرف، و (۶۷۱) و شش صد و هفتاد و یک نقطه است.

این سوره در فضای افزایش اذیت و آزار قریش نسبت به مؤمنین، و تکذیب‌شان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، مسلمانان در مکه معدود و مستضعف بودند، اما با صبر و استقامت‌پذیری آزار و اذیت و شکنجه کفار گشتند.

از جمله اهداف سوره قمر: ثابت‌قدم نگه داشتن مؤمنین بر راه حق، و آگاه کردنشان به راه دعوت، و فرا خواندنشان به صبر، و دادن بشارت‌رهایی و گشایش به آنان، و پر کردن قلب و روحشان از امید وافر به پیروزی است. و (از دیگر اهداف سوره) تهدید کفار ستمگر به عذاب، از راه ارائه (سرانجام) برخی از الگوها و نمونه‌های کفار پیشین است، تا پند و عبرت گرفته و از کفر و طغیانی که در آن به سر می‌برند دست بکشند.^۱

تمام سوره به تصویر سازی تکذیب مشرکان و سرنوشت آنها می پردازد و تنها در یکی از آیه های پایانی سوره به سرنوشت مؤمنان راستین اشاره می کند.^۲

نام‌های سوره: برای این سوره چهار اسم ذکر گردیده است:

۱. سوره‌ی قمر.

^۱- د. صلاح عبدالفتاح خالدی در کتاب «وعود القرآن بالتکمین للإسلام»

^۲- اول مرة أُنذِر في القرآن، ص: ۲۲۱.

اینکه، چرا این سوره را «قمر» می نامند؟!

القمر: از آن جهت که این سوره پیرامون نشانه های الله عزوجل در هستی و تکذیب مشرکان است؛ الله عزوجل به یکی از بزرگترین نشانه ها در آن زمان یعنی دو نیم شدن ماه می پردازد. مشرکان این معجزه را از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواسته بودند.^۱

۲. سوره ی اقتربت.

۳. سوره ی اقتربت الساعة.

۴. سوره ی مبیضه.^۲

فضیلت سوره: وعن عبيد الله بن عبد الله أن عمر بن الخطاب -رضي الله عنه- سأل أبا واقد الليثي: ما كان يقرأ به رسول الله -صلى الله عليه وسلم- في الأضحى والفطر؟ فقال: كان يقرأ فيهما بـ «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» و «اقتربت الساعة وأنشأ القمر» [أخرجه مسلم]. یعنی: «عمر بن الخطاب از ابو واقد لیثی پرسید که قرائت رسول الله صلی الله علیه وسلم در عید فطر و قربان چی بود؟! گفت: تلاوت می کرد در (عید فطر و قربان) «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» و «اقتربت الساعة وأنشأ القمر» را.^۳

ربط و مناسبت این سوره، با سوره ی قبلی:

۱. در پایان سوره ی نجم از نزدیک شدن قیامت خبر داد، در این سوره در آغاز سخن از قرب قیامت و بیان برخی از علایم و موقف مشرکان در برابر آن است.

^۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۲- الدرر في مقاصد السور: (۲۶۰/۲).

^۳- رواه مسلم في صحيحه. الدرر في مقاصد السور: (۲۶۰/۲).

۲. در پایان سوره نجم اشاره‌ی مختصری به هلاکت برخی از ملت‌های پیشین بود که این سوره اندکی در مورد هلاکت آنها تفصیل می‌دهد.^۱

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: الله عزوجل در ابتدا به بیان نشانه‌های الله عزوجل در هستی و نیز هشدار دادن به مشرکان می‌پردازد: ﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ (۳) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)﴾ [القمر: ۳-۴] «و تکذیب کردند و از خواسته‌های (نفسانی) خود پیروی نمودند و هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند. * اخباری که بتواند موجب بیزاری (از گناهان) شود به اندازه کافی برای آنان آمده است».

در پایان سوره نیز سرنوشت تکذیب‌کنندگان را به تصویر می‌کشد: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۵۱)﴾ [القمر: ۵۱] «و به راستی امثال شما را نابود کردیم. پس آیا پند‌پذیری هست؟».

با این هدف که بندگان در ارتباط با الله مواظب باشند و فرمان‌ها و نشانه‌های او را کوچک‌شمارند.^۲

مقاصد سوره:

- بیان سنت الله عزوجل در باره‌ی کسانی که نشانه‌های قدرت الله را تکذیب می‌کنند.^۳
- یادآوری آیات و اندازها، و بیان مقصد تکذیب‌کنندگان آنها؛ به همین منظور آیه‌ی: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ﴾ «و یقیناً ما قرآن را برای

^۱- تفسیر تبیان: (۳۱۴/۹).

^۲- اول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.

^۳- اول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!» در سوره تکرار شده است.^۱

سوره با سخن از یک معجزه‌ی شگفتی‌آور شروع می‌شود، معجزه‌ی شکافته شدن ماه در برابر مشرکین و تکذیب این واقعه از سوی آنان، و (بیان) این پندار آنان که این کار را جادو و آن را فاقد حقیقت می‌دانستند، و تهدید نمودن آنان به عذاب.

سپس صحنه‌هایی گذرا از سرگذشت انبیای پیشین، به همراه قوم‌های تکذیب‌کننده‌ی آن‌ها را به نمایش می‌گذارد، این صحنه‌ها بر کفر و تکذیب و مسخره نمودن‌های این اقوام، سپس به هلاکت رسیدن و نابود شدن‌شان تمرکز می‌نماید. اقوامی که آیات سوره از آنان سخن می‌گویند عبارتند از: قوم نوح، و قوم عاد، و قوم ثمود، و قوم لوط، و قوم فرعون.^۲

بخش‌ها [و محتوایی] از سوره:

تمام آیه‌های این سوره پیرامون نمونه‌هایی از تکذیب‌کنندگان پیشین و سرنوشت آنها سخن می‌گویند. هدف از بیان این موضوع این است تا بندگانی که در گمراهی هستند عذاب دهد و نیز بیان نماید که الله عزوجل تمام اعمال بندگانش را ثبت می‌کند.^۳



^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۰.

^۲-د. صلاح عبدالفتاح خالدی در کتاب «وعود القرآن بالتمکین للإسلام»

^۳-أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.



تفسیر و ترجمه آیات (۱-۸) سوره قمر
«از هم شکافتن ماه و موقف مشرکان در این رابطه.»

مقصد آیات (۱-۸): «انشقاق القمر وموقف المشركين منه»، (از هم شکافتن ماه وموقف مشرکان در این رابطه).

ترجمه آیات (۱-۸):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴) حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ التَّنْذِرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُوا الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكْرٍ (۶) خُسْفًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ - (۸)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾: ماه آسمان به دو نیمه، شقّ شد، معجزه پیامبر است.
- ﴿سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾: سحر دائمی یا استوار یا ناپایدار است.
- ﴿مُستَقَرٌّ﴾: سرانجامی دارد که به آن استقرار می‌یابد.
- ﴿مُزْدَجَرٌ﴾: بازداشتن از کفر است.
- ﴿التَّنْذِرُ﴾: پیامبران یا امور هشدار دهنده دیگر.
- ﴿شَيْءٍ نُكْرٍ﴾: چیزی زشت و وحشت انگیز، هول قیامت.
- ﴿خُسْفًا أَبْصَارُهُمْ﴾: چشم‌هایشان از شدت ترس به زیر افتاده است.
- ﴿الْأَجْدَاثِ﴾: قبرها.
- ﴿مُهْطِعِينَ﴾: شتابان.
- ﴿يَوْمٌ عَسِرٌ﴾: روز سختی است.

ترجمه:

- قیامت نزدیک شد و ماه شکافت. (۱)
- و اگر نشانه ای را ببیند روی می گردانند و می گویند: جادویی مؤثر است. (۲)
- و تکذیب کردند و از خواسته های (نفسانی) خود پیروی نمودند و هرکاری هم ثابت و ماندگار می ماند. (۳)
- اخباری که بتواند موجب بیزاری (از گناهان) شود به اندازه کافی برای آنان آمده است. (۴)
- حکمتی رسا و بسنده است، پس هشدارها سودی نمی بخشد. (۵)
- بنابراین، از ایشان روی بگردان آن روزی که فرا خواننده به چیزی ناخوشایند فرا می خواند. (۶)
- درحالیکه دیدگانشان فروهشته است. از گورها چنان بیرون می آیند که گویی آن ها ملخ هایی پراکنده اند. (۷)
- حال آنکه شتابان به سوی فرا خواننده می روند. کافران می گویند: این روزی دشوار است. (۸)

تفسیر مختصر آیات (۱-۸):

- ﴿اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱]: آمدن قیامت نزدیک شد، و ماه در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم شکافت. شکافته شدن ماه از آیات حسی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.
- ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ [القمر: ۲]: و اگر مشرکان دلیل وبرهانی بر راستگویی پیامبر صلی الله علیه وسلم ببینند از پذیرش آن روی

تفسیر عون المنان (۲۹)

می گردانند، و می گویند: دلایل و براهینی که مشاهده کردیم سحری باطل است.

﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾ [القمر: ۳]: و حقیقتی را که

نزدشان آمد تکذیب کردند، و در این امر از هوس هایشان پیروی کردند، و هر امری خیر باشد یا شر در روز قیامت بر مستحق خویش واقع می شود.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾ [القمر: ۴]: و به تحقیق از اخبار

امت هایی که الله آنها را به سبب کفر و ستمشان نابود کرد آنچه برای بازداشتن آنها از کفر و ستمشان کافی است به آنها رسیده است.

﴿حِكْمَةٌ بِاللَّغَةِ فَمَا تُغْنِ التَّذْذِرُ﴾ [القمر: ۵]: و آنچه برای شان آمد حکمتی

کامل است تا حجت بر آنها اقامه شود، اما اندازها به مردمی که به الله و به روز قیامت ایمان ندارند، سود نمی رساند.

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُو الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكْرٍ﴾ [القمر: ۶]: پس ای

رسول حال که هدایت نشدند آنها را رها کن و از آنها روی گردان؛ در انتظار روزی که فرشتهٔ موظف به دمیدن در صور به سوی امری هولناک که مخلوقات از پیش مانند آن را نشناخته اند فرا می خواند.

﴿خُسْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴾

[القمر: ۷]: با چشمان خوار و ذلیل [و به زیر افتاده]، از قبرهایشان خارج می

شوند، در دویدن به سوی جایگاه حسابرسی، گویی ملخ هایی پراکنده هستند.

﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسْرٍ﴾ [القمر: ۸]: نزد

داعی به سوی آن جایگاه می شتابند، کافران می گویند: امروز به سبب سختی و ترس هایی که دارد روزی دشوار است.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱-۸):

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ

مُسْتَمِرٌّ﴾: معجزه‌ی مذکور وسیله‌ای برای یادآوری نزدیکی قیامت قرار داده شد؛ زیرا ماه یکی از مخلوقات آسمانی است که نظامی همراه و موافق نظام جو زمینی دارد؛ پس هرگاه تغییری غیر عادی در نظمش ایجاد شود، برای هشدار به مردم مناسب است تا امکان نابودی جهان را تصور کنند. فعل ماضی برای بیان قطعیت و حقیقت این امر بیان شد.^۲

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾: الله عزوجل بندگان را به نزدیکی قیامت و نابودی دنیا انداز می دهد و دستور می دهد که قبل از اینکه قیامت به صورت ناگهانی و در حالی که در غفلت به سر می برند بر آنان هجوم آورد و در برابر هول و هراس هایش آمادگی کسب کنند.^۳

مراد از «نشانه‌های قیامت» علائم نزدیک شدن قیامت و خاتمه‌ی این جهان است. وقت و زمان آن را فقط خداوند می‌داند، و قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم فقط نشانه‌های آن را بیان کرده‌اند. و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز از وقایع قبل از روز رستاخیز در آینده براساس اطلاعاتی که خداوند به او

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۰.

^۲-التحریر والتنویر: (۱۶۸/۲۷).

^۳-طبری: (۵۶۵/۲۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

رسانده، خبر داده است. و در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارند که حتی به حد تواتر معنوی نیز رسیده‌اند.

و براساس آیات قرآن و احادیث نبوی، علم به روز قیامت از غیبات است و جز خداوند کسی به آن اطلاع ندارد، خداوند این علم را به خود اختصاص داده و حتی فرشتگان مقرب و انبیای الهی را نیز از آن مطلع نساخته است و کسی جز او نمی‌داند روز قیامت کی بر پا می‌شود.

نشانه‌های قیامت دو نوع‌اند:

۱. نشانه‌های کوچک: نشانه‌هایی که با فاصله‌ی زمانی زیاد قبل از قیامت اتفاق می‌افتند و به نوعی از امور عادی به حساب می‌آیند، مانند: قبض علم، ظهور جهل، شراب خواری، ساختن ساختمان‌های بلند و امثال آن‌ها. البته ممکن است این نشانه‌ها همراه نشانه‌های بزرگ یا بعد از آن‌ها بیایند.

۲. نشانه‌های بزرگ: امور بزرگی هستند که نزدیک روز قیامت رخ می‌دهند و غیرعادی جلوه می‌نمایند، مانند: ظهور دجال، نزول عیسی علیه السلام، خروج یاجوج و ماجوج و طلوع خورشید از مغرب.

امام رازی در «تفسیر کبیر» خود بر آن است که «شق القمر» در آینده اتفاق خواهد افتاد و ذکر آن به صیغه ماضی، از فنون بلاغی قرآن کریم است که گاهی حوادث و رویدادهایی را که در آینده به وجود می‌آیند، با فعل ماضی (زمان گذشته) بیان می‌نماید که این به معنی تأکید بیشتر بر وقوع حتمی آن حوادث در آینده است. دلیل این مدعا آنکه تعبیر فوق در قرآن کریم نمونه‌های فراوان دیگری نیز دارد. مثلاً در آیه اول از سوره مبارکه نحل می‌فرماید: ﴿آتَىٰ أَمْرُ

اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ «قیامت آمد و شتابزده آن را جويا مشويد»

که فعل «آتی» با آنکه فعل ماضی (زمان گذشته) است، اما در اینجا مفید معنی استقبال (آینده) می‌باشد.

امام حسن بصری رحمه الله نیز به همین عقیده است، چنانکه ابوحیان اندلسی به نقل از وی می گوید: «معنی آیه مبارکه این است که چون قیامت فرا رسد، قمر نیز بعد از نفخهء دوم شق می شود».

اما تعداد بیشتری از علما به این عقیده اند که «قمر» در عهد رسالت شق گردیده و این معجزه در برابر اجتماع بزرگی از مسلمانان و مشرکان در منطقهء «منی» در مکه مکرّمه رونما شده است.

بعضی از مفسران در مقام توفیق میان دو رأی می گویند که معجزهء شق القمر در عهد رسالت با تصرف بصری واقع گردید. که امام ابوحامد غزالی و شاه ولیّ الله دهلوی از این شمارند. این مفسران انشقاق قمر را در عهد رسالت به معنی انشقاق ظاهری یا انقسام نوری دانسته و انشقاق آن در آینده را از نوع انشقاق نجومی که نشانهء برپایی قیامت می باشد، تفسیر نموده اند. الله اعلم

شکافتن ماه:

همچنین شکافتن ماه با اشارهء انگشت، یکی دیگر از معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. وقتی اهل مکه از ایشان خواستند تا به عنوان نشانهء راستگویی در ادعای پیامبری، ماه را دو نیم کند، ایشان نیز ماه کامل را شکافت، به طوری که در بین شکاف آن، منطقهء حراء را دیدند.

همهء علما اتفاق دارند که ماه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دو نیم شد و این رویداد یکی از معجزهء های بزرگ و باشکوه پیامبر صلی الله علیه وسلم است.^۱

امام نووی به نقل از قاضی عیاض می فرماید: دو نیم شدن ماه، یکی از معجزهء های مهم رسول الله صلی الله علیه وسلم است. تعداد زیادی از اصحاب رضی الله عنهم این رویداد را روایت کرده اند. علاوه بر آن روایات، آیه و سیاقش در این خصوص

^۱- تفسیر ابن کثیر (۴۶۹/۶).

تفسیر عون المنان (۲۹)

بسیار روشن و واضح است. زجاج می‌گوید: برخی از بدعت‌گذاران و دشمنان امت اسلامی، به خاطر کوردلی، منکر آن رویداد هستند. البته عقل در این باره حق سخن گفتن و اظهار نظر ندارد؛ زیرا ماه آفریده‌ی الله ﷻ است و او هر گونه که خواهد، با آن رفتار می‌کند. همان‌طور که در رستاخیز نیز این آفریده را خاموش و نابود می‌گرداند.^۱

علامه ابن کثیر احادیث مربوط به دونیم شدن ماه را در تفسیر سوره‌ی قمر نقل کرده و می‌گوید: احادیث این رویداد، بسیار و صحیح هستند. امام مسلم هم در صحیحش آن‌ها را ذکر کرده است. یکی از آن احادیث، حدیث انس رضی الله عنه است که می‌گوید: اهل مکه از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا معجزه‌ای را به آنان نشان دهد. رسول‌الله ص دو بار دونیم شدن ماه را به آن‌ها نشان داد.^۲

از جمله‌ی این احادیث، حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که می‌فرماید: ماه در زمان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم دو نیم شد. در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است: «بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِنَى، إِذْ أَنْفَلَقَ الْقَمَرَ فَلَقَّتَيْنِ فَكَانَتْ فِلَقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ وَفِلَقَةً دُونَهُ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَشْهَدُوا»^۳

«همراه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در منی بودیم. در این هنگام، ماه دو نیم شد. بخشی از آن در پشت کوه و بخش دیگر در جلوی کوه قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: شاهد باشید.»

مردم گوشه و کنار شبه جزیره، این معجزه را مشاهده کردند، زیرا اهل مکه بعد از دو نیم شدن ماه، پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق نکردند، بلکه گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم، ما را جادو کرده است. سپس گفتند: ببینیم

^۱- نووی شرح مسلم: (۱۴۳/۱۷)

^۲- صحیح مسلم، باب انشقاق القمر: (۲۱۵۹/۴) شماره: (۲۸۰۲).

^۳- قبلی، شماره (۲۸۰۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

کسانی از ما که در سفر هستند، در باره‌ی ماه چه می‌گویند، چون محمّد نمی‌تواند همه مردم را جادو کند. در روز دوم، کاروان مگّه برگشت، در بیرون مگّه، در مورد این واقعه، از آن‌ها سوّال کردند، آن‌ها هم گفتند: به راستی که ما دو نیم شدن ماه را دیدیم.

مردم بیرون از شبهه جزیره نیز، دو نیم‌شدن ماه را، مشاهده کردند. ابن کثیر می‌فرماید: «در بسیاری از سرزمین‌ها دو نیم شدن ماه را دیده‌اند، تا جایی که گفته می‌شود، در برخی از سرزمین‌های هند، برای این شب تاریخ تعیین کردند و در آن شب، ساختمانی به نام شب دو نیم شدن ماه، بناء نمودند»^۱.

هم‌چنین گفته می‌شود: «قطعاً دو نیم‌شدن ماه، چیز محالی نیست، چون علم دو نیم‌شدن ستاره‌ی دنباله دار «بروکسن» (۱۸۸۹م) و «بیلا» (۱۸۴۶م) را، مشاهده و ثبت کرده است، «سینسر جونز» ستاره‌شناس، نیز در کتاب «جهان بی‌پایان»، فصل «دنباله دارها و شهاب سنگ‌ها»، این حوادث را، خاطر نشان کرده است»^۲.

در جواب گفته می‌شود: «فرق بین دو نصف‌شدن ماه، با دو نصف‌شدن آن دو ستاره، در این است که آن دو ستاره‌ی دنباله‌دار، بعد از دو نصف‌شدن، به حالت قبلی برنگشتند، ولی ماه به حالت قبل برگشت و این است تفاوت بین پدیده‌های فلکی طبیعی و معجزه‌ی فلکی واقع شده بر دست رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ چرا که معجزه، امری موقتی است و با سپری شدن زمان و تحقق هدف، پایان می‌یابد و در صورتی که ادامه داشته باشد، دیگر معجزه نیست، بلکه یک پدیده‌ی طبیعی محسوب می‌شود»^۳.

۱- قبلی، (۱۲۰/۳)

۲- قبلی، همان صفحه

۳- قبلی، همان صفحه.

تفسیر عون المنان (۲۹)

(صحيح لغيره موقوف) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ: نَزَلْنَا مِنْ الْمَدَائِنِ عَلَى فَرَسَخٍ، فَلَمَّا جَاءَتِ الْجُمُعَةُ حَضَرَ [أَبِي، وَ] أَحْضَرْتُ [مَعَهُ]، فَخَطَبْنَا حَذِيفَةَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿أَقْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾، أَلَا وَإِنَّ السَّاعَةَ قَدْ أَقْتَرَبَتْ، أَلَا وَإِنَّ الْقَمَرَ قَدْ أَنْشَقَّ، أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتَ بِفِرَاقٍ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ، وَعَدَا السَّبَاقُ. فَقُلْتُ لِأَبِي: أَيْسَبِقُ النَّاسَ غَدًا؟ قَالَ: يَا بَنِي! إِنَّكَ لَجَاهِلٌ، إِنَّمَا يَعْنِي: الْعَمَلُ الْيَوْمَ، وَالْجَزَاءُ غَدًا. فَلَمَّا جَاءَتِ الْجُمُعَةُ الْأُخْرَى حَضَرْنَا، فَخَطَبْنَا حَذِيفَةَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿أَقْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾، أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتَ بِفِرَاقٍ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ، وَعَدَا السَّبَاقُ، أَلَا وَإِنَّ الْعَايَةَ النَّارُ، وَالسَّابِقُ مَنْ سَبَقَ إِلَى الْجَنَّةِ. رواه الحاكم وقال: «صحيح الإسناد». «از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است که یک فرسخ از مدائن اتراق کردیم، وقت نماز جمعه که رسید پدرم آمد و من هم همراه او آمدم و حذیفه برای ما خطبه خوانده و گفت: خداوند می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت» آگاه باشید که قیامت نزدیک است، آگاه باشید که ماه دو نصف شد، آگاه باشید که دنیا خبر از فراق و جدایی می دهد، آگاه باشید که امروز وقت و میدان عمل است و فردا (آخرت) زمان سبقت جستن [در مراتب بهشت]. به پدرم گفتم: آیا روز قیامت مردم سبقت می گیرند؟ گفت: ای فرزندم! منظور او را نفهمیدی؛ منظور این است که امروز وقت عمل است و فردا هنگام پاداش. جمعه‌ی بعدی که فرارسید، حاضر شدیم و حذیفه برای ما خطبه خوانده و گفت: خداوند می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت» آگاه باشید که دنیا

^(۱) سقطت من الأصل، واستدرکتها من "ذم الدنيا" (۱۵۷/۶۵)، و "الحلیة" و "تفسیر الطبري" (۵۱/۲۷)، وسندھ صحیح دون إسناد الحاکم، فقد رده الذهبي (۶۰۹/۴) بما لا ضرورة لبیانہ هنا. ومن تخالط الجهلة أنهم نقلوا (۱۴۳/۴) عن الذهبي أنه أعله بالانقطاع بين أبي قلابة وأبي ذر، وهذا حديث آخر اختلط عليهم بهذا!! وانظر تخريج هذا الأثر في تعليق الدكتور ضياء السلفي على "الزهد" لأبي داود (ص ۲۶۷). والحديث مخرج عندي في "الضعيفة" تحت الحديث (۴۸۷۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

خبر از فراق و جدایی می‌دهد، آگاه باشید که امروز وقت و میدان عمل است و فردا (آخرت) زمان سبقت جستن [در مراتب بهشت]. آگاه باشید که نتیجه‌ی کار آتش است و سبقت گیرنده کسی است که به سوی بهشت سبقت گیرد. ..

﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾: یعنی: عمل هرکسی که بر خودش قرار می‌گیرد؛ یعنی خیر به پیروانش در بهشت و شر به پیروانش در جهنم مستقر می‌شود.^۱

قشیری می‌گوید: یکی از عواقب شوم پیروی از هوای نفس، تکذیب است؛ زیرا الله عزوجل بر قلب چنین انسانی مهر می‌زند تا این که هدایت را نبیند. پیروی از خشنودی الله نیز تصدیق را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا الله تعالی به برکت پیروی از حق، بصیرتی به انسان می‌بخشد که او را به تصدیق می‌رساند.^۲

﴿حُضًّا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴾: خشوع در چشم به معنای خضوع و خواری است. خشوع به این دلیل به چشم اضافه شد که تأثیر عزت و خواری در چشم انسان آشکار می‌شود، چنانکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ﴾ (النازعات: ۹). یعنی: «دیدگانسان به خشوع افتاده است». ﴿خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيِّ﴾ [الشوری: ۴۵].^۳

این آیه، آشکارا به مطلبی اشاره دارد که آیه‌ی پیشین بدان اشاره نمود. یعنی بیرون آمدن از قبرها، با چشمانی خیره، حالتی خوارگونه و شنابان به سوی صدایی که آنان را به سوی خود فرا می‌خواند. هم‌چنین، این آیه صحنه‌ی آشکارتری از زنده شدن و حرکت کافران در روز رستاخیز ارائه می‌نماید؛ آن‌جا که کافران را به ملخ‌هایی پراکنده مانند می‌کند، که بر هر سو دوانند و بیان

^۱- قرطبی: (۷۵/۲۰).

^۲- نظم الدرر: (۹۷/۱۹).

^۳- قرطبی: (۷۵/۲۰).

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌فرماید که مشرکان در آن روز، عاجزانه به سختی و دشواری جایگاه خود اعتراف می‌کنند: ﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾:

مفهوم مخالف آیه چنین است که روز قیامت، بر مؤمنان سهل و آسان است.^۱



فوائد آیات (۱-۸):

۱. از معجزات پیامبر ما - صلی الله علیه وآله وسلم - قرآن عظیم است که آن بزرگترین معجزه پیامبران به صورت مطلق می‌باشد.
 ۲. معجزه ای از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - را بعنوان مثالی دیگر می‌توان ذکر کرد. هنگامی که قریش از ایشان معجزه ای درخواست کردند، رسول رحمت - صلی الله علیه وآله وسلم - بسوی ماه اشاره کرد و ماه به دو نیم تقسیم شد و مردم آنرا مشاهده کردند.
 ۳. الله ﷻ، از چهارده قرن پیش خبر داد که رستاخیز نزدیک است و لحظه‌های روی دادن آن فرا رسیده است.
 ۴. دو نیم شدن ماه، از نشانه‌های نزدیک شدن وقوع رستاخیز می‌باشد و چون آمدن رستاخیز خیلی نزدیک است، قرآن آن را چنان ترسیم می‌کند که گویی روی داده است: «به‌طور قطع فرمان الهی فرا می‌رسد؛ پس در آن شتاب نکنید.» [نحل: ۱]
- اگر انسان با قلبی آگاه و عقلی زیرک و بینا، به پیام الله ﷻ ایمان آورد، رویداد رستاخیز او را بسیار شگفت‌زده و هراسان می‌سازد و توان چیره شدن بر نفسش را پیدا می‌کند. و هم این‌جاست که می‌گویند انسان موجود عجیبی است؛ چون خطر بسیار بزرگی در نزدیکی اوست، اما در اوج غفلت و بی‌خبری به‌سر می‌برد: «زمان حسابرسی مردم نزدیک شده است؛ در حالی که آنان در غفلت و

^۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۲۵.

تفسیر عون المنان (۲۹)

رویگردانی به سر می‌برند. هیچ پند تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید، مگر این که با بازی و مسخره به آن گوش می‌دهند. در حالی که دل‌هایشان غافل است.» [انبیاء: ۱-۳]

قرآن در مورد رستاخیز، بندگان را بسیار هشدار می‌دهد و بر آمادگی برای فرا رسیدن آن بسیار تاکید و آن را به فردا تشبیه می‌کند؛ زیرا رستاخیز روزی است که پس از زندگی دنیا روی می‌دهد:

برخی ایراد می‌گیرند که چرا رویدادی را که هزار و چهارصد سال پیش از نزدیک بودنش خبر داده‌اید، هنوز رخ نداده است؟ چگونه چنین چیزی می‌تواند نزدیک باشد؟ پاسخ این است که رستاخیز در علم و محاسبات الله ﷻ نزدیک است؛ هر چند براساس محاسبات و مقیاس‌های بشری دور باشد. الله ﷻ می‌فرماید: «آنان آن روز را دور می‌پندارند و ما آن را نزدیک می‌دانیم.» [معارج: ۶-۷]

شایان ذکر است که عمر باقیمانده‌ی دنیا، نسبت به عمر گذشته‌ی آن، اندک است. برای نمونه، شما مدت پنجاه سال را برای بازپرداخت بدهکاری تعیین می‌کنید؛ اگر از این مدت چهل و پنج سال بگذرد، به طلب‌کار می‌گویید: مدت تعیین شده نزدیک است. هر چند پنج سال باقی مانده است، ولی نسبت به سال‌های سپری شده خیلی کم‌تر می‌باشد.

احادیث آمده از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نیز به همین حقیقت اشاره دارند. حدیثی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بخاری و مسلم به شرح زیر آمده است: «إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلٍ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَّمِ كَمَا مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغْرِبِ الشَّمْسِ»، «مدت زمان شما نسبت به زمان امت‌های گذشته، به اندازه‌ی نماز عصر تا غروب خورشید است.»

حدیث یادشده، زندگی بشر را به یک روز تشبیه می‌کند. امت اسلامی در عصر همان روز ظهور می‌کند و تا غروب خورشید ماندگار است و هنگام غروب،

تفسیر عون المنان (۲۹)

رستاخیز برپا می‌شود. واضح گشت که از طلوع فجر تا هنگام عصر، بهره‌ی امت‌های گذشته می‌باشد و عمر امت اسلامی در مقایسه با امت‌های گذشته، به اندازه‌ی زمان عصر تا غروب در برابر صبح تا عصر است.

پس عمر باقیمانده‌ی دنیا، از زمان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم تا روز رستاخیز، در مقایسه با عمر تمام دنیا، به اندازه‌ی زمان میان عصر تا غروب خورشید است. تشبیه امت اسلامی به این فاصله‌ی زمانی، به این دلیل است که نوشتارهای صریحی دال بر این هستند که امت اسلامی، آخرین امت است و تا برپا شدن رستاخیز باقی می‌ماند.

در حدیثی دیگر، که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند، چنین آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در حالی که به دو انگشت سبابه و میانه اشاره می‌کرد، فرمود: «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^۱. «بعثت من و رستاخیز، مانند این دو انگشت، به هم نزدیک‌اند.»

اگر بلندی انگشت میانه را عمر بشر فرض کنیم، فاصله‌ی برانگیخته شدن رسول‌الله صلی الله علیه وسلم تا وقوع رستاخیز، به اندازه‌ی بلندی انگشت میانه از انگشت سبابه است. و بلندی انگشت سبابه، مقدار عمر گذشته بر دنیا می‌باشد. زمان باقیمانده تا پایان دنیا، برای بشر طولانی می‌نماید؛ زیرا قدرت درک بشر کوتاه و محدود است. اما در نزد الله ﷻ، این فاصله خیلی نزدیک و کوتاه می‌باشد: «به‌طور قطع فرمان الهی فرا می‌رسد؛ پس در آن شتاب نکنید.» [نحل: ۱]

«برپا کردن رستاخیز - برای الله - تنها به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن یا کمتر از آن است.» [نحل: ۷۷]

در روایتی از صحیح مسلم آمده است که پیامبر ص در خطبه‌ای، پس از حمد

^۱ - بخاری در صحیحش، کتاب (رفاق) باب (بعثت انا و الساعة کهاتین) فتح الباری (۳۴۷/۱۱) و مسلم در کتاب (فتن) باب (قرب الساعة) (۲۴۶۸/۴) شماره (۲۹۵۰) از انس روایت کرده‌اند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و ستایش الله ﷻ فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتُ بَصْرِمُ وَوَلَّتْ حَذَاءً وَكَمْ يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُهُا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُتَتَلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بَحَضَرْتِكُمْ» «دنیا از نابودی خیر می‌دهد و شتابان روی می‌گرداند. باقی مانده‌ی عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده، مانند قطره‌ی آبی‌ست که در ظرف باقی بماند. شما از این دنیا به خانه‌ای همیشگی، می‌روید. پس با بهترین توشه به سوی آن حرکت کنید.»

۵. اِسْرَافیل که مأمور به دمیدن در شیپور است وقتی خدای تعالی بخواهد مردم را از قبرهایشان برانگیزد و جسدها از قبرها می‌رویند و کامل می‌شوند و چیزی بجز روح باقی نمی‌ماند، در این وقت اِسْرَافیل به فرمان خداوند در شیپور می‌دمد و ارواح به اجساد داخل می‌شود که از قبرها روئیده بود و بلند شده بودند، سپس به جایی که خداوند به آنان فرمان داده می‌روند. جبریل مأمور وحی است که با آن قلبها زنده میشود، و میکائیل مأمور باران است که زمین را بعد از مردن زنده می‌کند، و اِسْرَافیل مأمور دمیدن در صور (شیپور) است که اجساد را از قبرها زنده می‌کند. به همین خاطر رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - در نماز شب وقتی در شب برای خواندن نماز بلند می‌شد بعد از تکبیر تحریمه چنین می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [مسلم]. «خدایا، ای پروردگار جبریل و میکائیل، آفریننده آسمانها و زمین، تا آخر این دعاء». پس اینها عظیمترین فرشتگان هستند بخاطر بزرگی مأموریت آنها.

۶. در آخرت مردم همه دوستان خود را می‌بینند، ولی اصلاً در فکرشان نمی‌باشند. در آن روز کسی که برادر یا مادر یا پدر یا همسر و یا فرزندان خود را ببیند و از او فرار می‌کند و هیچگونه اعتنایی به او ندارد، بلکه اگر بتواند آن همه را قربانی خود می‌کند و راضی است که همه آن‌ها نابود و هلاک شوند و فقط خود را از دوزخ نجات دهد. چون در آن روز شدید و بسیار سخت و ناگوار

تفسیر عون المنان (۲۹)

هر کسی به فکر خود و تنها از برای نجات خود می اندیشد و به غیر از خویشتن در فکر هیچکس نمی باشد. در آن روز که نه پولی و اسکناسی وجود دارد و نه مال یا زمینی که بتواند آن ها را فدای جان خود سازد و تن خود را از آتش دوزخ نگهدارد. آن روز روزی است که سخت ترین و مهم ترین تمام روزها است و همه خلائق باید در آن روز در یک میدان جمع شوند و خودشان را برای محاکمه الهی که کوچک ترین حرکتی بر او غائب نمی گردد. حاضر نماین و همه با هم برای محشر گردهم می آیند. در آن روز عرب و عجم و غنی و فقیر و بزرگ و کوچک و مرد و زن و سفید و سیاه همه در یک میدان باید حاضر گردند. یعنی همه بشر از هر صنف و قبیله و گروه و لغت و کشور باید جمع شوند از زمان حضرت آدم - علیه السلام - تا آخرین واحد از ذریه او باید حاضر شوند دیگر فرقی ندارد، کسی که در فراش خود مرده و کسی که در دریا غرق شده و کسی که جانوران و درندگان او را خورده اند و کسی که از هواپیما افتاده و کسی که در آتش سوخته و خاکسترش در هوا منتشر گردیده و غیره همه با هم باید جمع شوند و در یکجا برای محاکمه حضور بهم رسانند از جن و انس و شیاطین و جانوران.

۷. ایمان به نزدیکی قیامت باعث می شود که انسان اعمال صالح انجام

دهد.

۸. پیروی از هوای نفس، انسان را به دروغ می کشاند.



تفسیر و ترجمه آیات (۹-۱۷) سوره قمر

« تکرار داستان های تکذیب کنندگان گذشته: ۱) داستان قوم نوح

علیه السلام.»

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۹-۱۷): «إعادة قصص الأمم الخالية المكذبة للرسول - ۱- قصة قوم نوح عليه السلام»، (تکرار داستان های تکذیب کنندگان گذشته: (۱) داستان قوم نوح علیه السلام).

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال اجمالاً اخبار امتهای پیشین را یاد آوری کرد، و آنها را بخاطر تکذیب پیامبران مورد نکوهش قرار داد، برخی از این داستانها را دوباره و به تفصیل ذکر نمود، و آن چهار داستان است: قصه ی قوم نوح، عادیان، ثمودیها و قوم لوط، بخاطر دو هدف ذیل:

توضیح این که پیامبر نیز در برابر تکذیب مشرکان حالتی همچون احوال پیامبران گذشته دارد، و وعید و تهدید مکیان مشرک و دیگر مشرکین بخاطر دروغ انگاشتن پیامبر.

ترجمه آیات (۹-۱۷):

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْذُونٌ وَازْدُجِرَ (۹)
فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱)
وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَاهُ عَلَى
ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُوسِرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَلَقَدْ
تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ (۱۶) وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿وَازْدُجِرَ﴾: با دشنام و حرکات دیگر از تبلیغ رسالت منع شد.
- ﴿مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ﴾: مغلوب شدم انتقام مرا از اینها بگیر.
- ﴿أَبْوَابَ السَّمَاءِ﴾: درهای ابر را.
- ﴿بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾: باران تند که به شدت می بارید.

- ﴿فَجَرْنَا الْأَرْضَ﴾: زمین را شکافتیم.
- ﴿أَمْرٌ قَدْ قُدِرَ﴾: هلاکت ایشان به اثر طوفان مقدر شده بود.
- ﴿دُسْرٌ﴾: میخ‌های که با آنها تخته‌ها را محکم می‌کنند.
- ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾: به محافظت ما یا زیر نظر ما یا به امر ما روان بود.
- ﴿تَرْكُنَهَا آيَةً﴾: داستان این کشتی را باقی گذاشتیم تا مایه پند و عبرت باشد.

- ﴿مَدَّكَرٌ﴾: پند و عبرت گیرنده.

- ﴿نَذِيرٌ﴾: هشدارهای من.

ترجمه:

- پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند و بنده ما را دروغگو انگاشتند و گفتند: دیوانه است. و (با او) به درستی رفتار شد. (۹)
- آنگاه پروردگارش را به فریاد خواند: به درستی که من مغلوب شده‌ام پس (از آنان) انتقام بگیر. (۱۰)
- سپس درهای آسمان را با آبی فروریزنده گشودیم. (۱۱)
- و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم سپس آب برای کاری که مقدر شده بود فراهم آمد. (۱۲)
- و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم. (۱۳)
- (کشتی) زیر نظر ما روان بود. (این) پاداش کسی بود که انکارش کرده بودند. (۱۴)
- و آن را نشانه‌ای برجای گذاشتیم، پس آیا پند پذیری هست؟! (۱۵)
- پس عذاب و هشدارهای من چگونه بود. (۱۶)
- و به راستی که قرآن را برای پند پذیری آسان گردانده‌ایم، پس آیا پند پذیری هست؟! (۱۷)

تفسیر مختصر آیات (۹-۱۷):

الله عزوجل پس از بیان رویگردانی کافران از دعوت رسولان، به خاطر تسکین رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش خبر داد که امتهای پیشین نیز رسولانشان را تکذیب کردند، و فرمود: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا

عَبَدَنَا وَقَالُوا مَجْذُونٌ وَازْدَجَرَ﴾ [القمر: ۹]: ای رسول پیش از اینهای که دعوت تو را تکذیب کردند، قوم نوح بنده ما نوح علیه السلام را آنگاه که او را به سوی آنها فرستادیم تکذیب کردند، و در مورد او گفتند: دیوانه ای است، و چون از دعوت آنها دست نکشید با انواع ناسزاگویی و دشنام و تهدید او را از خود راندند.

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِر﴾ [القمر: ۱۰]: پس نوح علیه السلام این گونه پروردگارش را خواند: به راستی که قوم بر من چیره شدند، و دعوت مرا نپذیرفتند، پس با عذابی که بر آنها فرو می فرستی مرا یاری کن.

﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾ [القمر: ۱۱]: آنگاه درهای آسمان را به آبی فراوان و پیایی گشودیم.

﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾ [القمر: ۱۲]: و زمین را جوشانیدیم تا به چشمه هایی جوشان از آب تبدیل شد، آنگاه به امری از جانب الله که آن را در ازل مقدر کرده بود آب نازل شده از آسمان به آب جوشیده از زمین پیوست، و همگی را غرق کرد جز کسانی که الله آنها را نجات داد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَّ دُسْرٍ﴾ [القمر: ۱۳]: و نوح علیه السلام را بر کشتی‌ای دارای تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم، و او و همراهانش را غرق شدن نجات دادیم.

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفْرًا﴾ [القمر: ۱۴]: برای یاری نوح علیه السلام که قومش او را تکذیب کردند، و به آنچه از جانب الله برای شان آورد کفر ورزیدند، این کشتی در امواج متلاطم آب زیر نظر و حفاظت ما حرکت می‌کرد. ﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِن مَّدَكِرٍ﴾ [القمر: ۱۵]: و در حقیقت این کیفر که آنها را با آن عذاب کردیم، به عنوان پند و اندرزی باقی گذاشتیم. پس آیا پند گیرنده‌ای هست که از آن پند گیرد؟!

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ﴾ [القمر: ۱۶]: پس عذاب من بر تکذیب کنندگان چگونه بود؟! و انذارم برای نابود کردن آنها توسط من چگونه بود؟! ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مَّدَكِرٍ﴾ [القمر: ۱۷]: و به تحقیق که قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان کرده ایم. پس آیا کسی هست که از پندها و اندرزه‌های موجود در آن پند بگیرد؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۹-۱۷):

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾: تمام داستانها درباره‌ی ملت‌های پیشین در این سوره به این آیه منتهی می‌شود؛ زیرا

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

قرآن از بزرگترین نشانه های الله به شمار می رود و نیز از تمام نشانه هایی که بر پیامبران گذشته نازل شده والاتر است.^۱

﴿قَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ﴾: یعنی: من در برابر اینان و مقاومت شان

ضعیف هستم، پس به دینت یاری رسان.^۲

﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾: و در قرائتی دیگر، «فَفَتَحْنَا» آمده

است؛ یعنی با تشدید حرف «تاء» که بیان گر شدت و فراوانی آبی ست که از آسمان فرو می ریخت و به مراتب شدیدتر و بیش تر از آبی بود که از دهانه ی مشک بیرون می ریزد. همه ی زمین به صورت چشمه هایی در آمده بود که از آن آب می جوشید؛ حتی از تنورهای پُر آتش نیز آب بیرون زد. وقتی از آسمان آبی سیل آسا فرو ریزد و از زمین چشمه های آب بجوشد، چه اتفاقی می افتد؟ پس طبیعی بود که سطح آب به بلندای کوه ها برسد.

یکی از زنان کافر که بچه ای با خود داشت، برای نجات خود و پسرش بالای کوه رفت؛ هر چه آب بالاتر می آمد، آن زن نیز بالاتر می رفت تا این که به قله ی کوه رسید. بچه اش را با دو دستش بالا گرفت؛ اما این همه تقلا کارساز نبود و مادر و بچه، هر دو غرق شدند. رسول الله ﷺ در این باره فرموده است: «اگر کسی به خواستِ الله نجات می یافت، مادرِ این بچه بود». اما الله متعال برای همه ی ساکنان زمین، جز کسانی که سوارِ کشتی شده بودند، چنین مقدر فرمود که هلاک شوند. از جمله پسرِ نوح که به پدرش ایمان نیاورد و سوارِ کشتی نشد؛ بلکه گفت: ﴿قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ [هود: ۴۳] به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

^۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۲- ابن کثیر: (۲۶۵/۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

الله ﷻ می فرماید: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۴۳﴾ [هود: ۴۳] (نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگهدارنده‌ای نیست، مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین ترتیب (فرزند نوح) از غرق شدگان گردید.

نوح عليه السلام که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت: ﴿رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ۴۵﴾ [هود: ۴۵] ای پروردگار من! پسر من، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکمرانی.

الله متعال می فرماید: ﴿قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۴۶﴾ [هود: ۴۶] (الله) فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی‌ست؛ پس، از من چیزی نخواه که به آن علم نداری. من به تو پند می‌دهم که مبدا از جاهلان باشی.

سبحان الله! بنگرید که الله به یکی از پیامبران و فرستادگان برگزیده‌اش چه فرمود!^۱

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ یعنی قرآن را برای حفظ

آسان نمودیم که این امر قابل مشاهده است؛ چنانکه بر خلاف سایر کتابها، بسیاری از خردسالان و دیگران حافظ قرآن هستند. روایت شده که از میان کتابهای الله فقط قرآن از حفظ خوانده شده است. بنابراین قولی، معنای آیه چنین است: با دلایل و حکمت‌های رسایی که در قرآن وجود دارد آنرا برای فهمیدن و پندگیری آسان کردیم.^۲

^۱- شرح ریاض الصالحین: (۴/۴۵).

^۲- التسهیل: (۳۸۹/۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

قشیری می گوید: قرائت قرآن بر زبان گروهی مردم، علم آن در قلوب گروهی، فهم آن در قلوب گروهی دیگر و حفظ آن در قلوب گروهی دیگر آسان شده است و همگی اینان اهل قرآن و اهل خواص الله عزوجل هستند.^۱

این آیه چهار بار بیان شده [آیات: ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰]. اظهار نظر با این آیه در پی چهار سرگذشت هدفدار است، هدف از آن بیان حقیقت آسان بودن قرآن برای پندپذیری است، و این از مهم‌ترین ویژگی‌های قرآن است، خداوند تلاوت و فهم و حفظ و تطبیق قرآن را آسان گردانیده است، همچنان که خاطرنشان ساختن و پندآموزی و عبرت گرفتن از آن را آسان نموده است، آن‌هم به سبب سرگذشت‌ها و مثال‌ها، و نمونه‌ها و حوادث، و سنت‌ها و حقایقی که در آن ارائه می‌شود. آیه به یاد آوردن و پندپذیری را تشویق می‌کند: «آیا پندپذیرنده‌ای هست؟» یعنی: آیا شخص هشیار و با بصیرتی یافت می‌شود که در برابر پندهای قرآنی درنگ کرده و در آن‌ها بیندیشد و پند گیرد؟!

﴿مَذَكَّرَ﴾: اسم فاعل بر وزن (مُفْتَعِل) است، فعل ماضی آن خماسی است (أَذَكَرَ) بر وزن (افْتَعَلَ). این فعل در این سخن خداوند بیان گردیده که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ﴾ [یوسف: ۴۵]. «کسی که از میان آن دو (نفر زندانی، از زندان) نجات یافته بود و بعد از مدت‌ها (سفارش یوسف را) به یاد آورد، گفت: من شما را از تعبیر چنین خوابی آگاه می‌گردانم».

(أَذَكَرَ) در اصل: اذتَكَرَ، بر وزن: افْتَعَلَ است.

ثلاثی آن: ذَكَرَ است. تاء باب افتعال جهت تأکید بیشتر بر آن وارد شده و تبدیل به اذتَكَرَ شده است، جهت تسهیل «تاء» به «دال» تبدیل شده، و به شکل

^۱- نظم الدرر: (۱۰۸/۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

اذکرَ در آمده، و به دلیل نزدیکی حروف، «ذال» در «دال» ادغام شده و به شکل: اذکرَ در آمده است، و اسم فاعل آن: مُذْکِر، بر وزن مُفْتَعِل است!^۱

اصحاب رسول خدا ﷺ که اکثر بلکه کلاً عوام بودند قرآن را فهمیدند ولی اساتید و علمای ما می گویند که قرآن را کسی نمی فهمد مگر آنکه امامی تفسیر کند در حالی که قرآن از هر تفسیری روشن تر و کلام خدا از کلام هر امامی واضح تر است، زیرا خدا از هر عالمی به واضح گوئی و به فصاحت و رساندن مطلب استادتر است. شما اگر تفسیرهایی که بنام امام و یا غیر امام رسیده نظر کنی می بینی آنها هم مشکل تر از قرآن و هم مخلوط به خرافات است. و بسیاری از حقائق قرآن را بنام تفسیر خراب کرده اند، و هر فرقه به میل خود چنان تفسیر کرده که موجب اختلاف امت شده اند، و مردم را به عداوت و کینه قومی و تفرقه دعوت کرده اند. قرآن دعوت به وحدت می کند و دین اسلام یکی است ولی تفسیرها دعوت به صد مذهب کرده اند.

ما مدعی هستیم که قرآن اصلاً تفسیر نمی خواهد ولی در هر زبانی برای فهم مردم آن زبان باید به آن زبان ترجمه صحیح گردد. و ترجمه غیر از تفسیر است. کار به جایی رسیده که یکی از مدعیان مقام رهبری در رادیو می گفت قرآن را کسی نمی فهمد و هر کس مدعی فهم قرآن باشد در جهل فرورفته و غوطه ور شده است. و بدین وسیله مردم را از هدایت قرآن دور کرده اند، و سخنان ایشان ضد کلام خدا و دشمنی با قرآن است که در سوره قمر مکرر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ﴾ [القمر: ۱۷]. «البته و محققاً ما قرآن را آسان نمودیم».

و حتی یهود و نصاری چنین عداوتی را با قرآن اظهار نکرده اند و نگفته اند که قرآن را کسی نمی فهمد.

۱- د. صلاح عبدالفتاح خالدی در کتاب «وعود القرآن بالتمکین للإسلام»

حال ما از این بحث صرف نظر کرده می‌گوئیم: لاقلاً، خدا اصول دین خود را باید برای بندگان خود در قرآن بیان کرده باشد و نگذارد پس از صدها سال هر کس بیاید به فکر خود اصولی برای دین او بسازد. و ممکن نیست خدا بیان نکرده باشد، پس باید تدبر و توجه کرد تا دید قرآن راجع به اصول دین چه فرموده؟ پس می‌گوئیم قرآن مکرر اصول دین را بیان کرده که در فصول ذیل خواهد آمد.



فوائد آیات (۹-۱۷):

۱. الله عزوجل در برابر نوح علیه السلام مهربان بود و به او یاری رساند.
۲. کیفر الله بر هر کس که نافرمانی کند و تکبر ورزد نازل می‌شود.
۳. یکی از سنت‌های الله عزوجل این است که پیامبران و پیروان شان را آزمایش می‌کند.
۴. از دلایل امکان عملی محفوظ ماندن قرآن کریم از هرگونه افزایش و نقصان و تحریف و تبدیلی، حفظ آن در سینه‌ها است، چرا که با حفظ آن در سینه‌ها هرگونه تلاشی جهت تحریف قرآن حتی با زیاد کردن یا کم کردن یک حرف به آسانی کشف می‌شود. و این خاصیت را خداوند خود به قرآن کریم داده است که برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی، حفظ کردن آن آسان شده است.



تفسیر وترجمہ آیات (۱۸-۲۲) سورہی قمر

«۲» داستان عادیان قوم ہود علیہ السلام».

مقصد آیات (۱۸-۲۲): «-۲- قصه عاد قوم هود علیه السلام»، (۲) داستان عادیان قوم هود علیه السلام).

ربط و مناسبت: بعد از این که الله بزرگ داستان قوم نوح و تکذیب این پیامبر اولوالعزم توسط آنان را توضیح داد، به تعقیب آن قصه‌ی عادیان قوم هود را آورد، بخاطر تأکید بر پند آموزی، و وضاحت برای مشرکان مکه که عاقبت تکذیب کنندگان هلاکت و بربادی است، و هیچ تفاوتی بین قومها و ملیتها وجود ندارد، و بخاطر این که نوح علیه السلام نزدیک به هزار سال قوم خویش را به یکتاپرستی فرا می خواند، و آنان سر باز زده و ایشان را سخت تکذیب کردند. داستان این قوم معاند را قبل از بقیه‌ی داستانها آورد، و چون تعریف به اسم علم از تعریف به اضافه برتر و والاتر است از «قوم هود» به عادیان تعبیر کرد، و قوم هود نگفت چنان که قوم نوح گفت.

ترجمه آیات (۱۸-۲۲):

﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۲۱) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّرٍ (۲۲)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿رِيحًا صَرْصَرًا﴾: باد سوزان یا سرد یا با آواز شدید.
- ﴿يَوْمٍ نَحْسٍ﴾: روزی که بر آنها شوم بود.
- ﴿مُسْتَمِرٍّ﴾: شومی آن دائمی یا شدید یا زشت است.
- ﴿تَنْزِعُ النَّاسَ﴾: مردم را می کند و پرتاب می کند.
- ﴿أُعْجَازُ نَخْلٍ﴾: تنه درخت خرما. مُنْقَعِرٍ: ریشه کن شده.

ترجمه:

- (قوم) عاد تکذیب کردند (پس بنگر) عذاب من و هشدارهایم چگونه بود؟. (۱۸)
- به درستی که ما در روزی شوم (و) به طور مداوم تند باد سختی را بر آنان فرستادیم. (۱۹)
- بادی که مردمان را از زمین برمی داشت گویی که آنان تنه های درختان خرمایی هستند که از جا برکنده شده اند. (۲۰)
- پس عذاب من و هشدارهایم چگونه بود. (۲۱)
- و به راستی قرآن را برای پند پذیری آسان گردانده ایم، پس آیا پند پذیری هست؟. (۲۲)

تفسیر مختصر آیات (۱۸-۲۲):

- ﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ [القمر: ۱۸]: عاد پیامبرش هود علیه السلام را تکذیب کرد. پس ای - اهالی مکه - بیندیشید که عذاب من بر آنها چگونه بود؟! و انذار من از عذاب آنها برای دیگران چگونه بود؟!

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ [القمر: ۱۹]: به راستی که ما بادی بسیار سرد در روزی سخت و منحوس که تا ورود آنها به جهنم همراهشان بود بر آنها فرستادیم.

﴿تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ﴾ [القمر: ۲۰]: که مردم را از زمین برمی کند، و آنها را بر سرهایشان می افکند، گویی تنه های درختان خرمایی هستند که از محل خود کنده شده بودند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ [القمر: ۲۱]: پس ای اهالی مکه بیندیشید

که عذاب من برای آنها چگونه بود؟! و انداز من از عذاب آنها برای دیگران چگونه بود؟!

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۲۲]: و به تحقیق که

قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان کرده ایم. پس آیا کسی هست که از پندها و اندرزهای موجود در آن پند بگیرد؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۸-۲۲):

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾: این عبارت و عبارت ﴿فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي﴾

تکرار می شود تا شنونده هنگام هر قصه‌ای متذکر شود و پند گیرد؛ اساساً هر قصه‌ی که به قصد پند و اندرز بیان گردد، با تهدیدی که سبب عبرت‌گیری شنونده است به پایان می رسد.^۲

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾: به حمد و لطف الهی، آسان

ترین چیز از نظر یادگیری و حفظ و فهم، کتاب الله که آنرا برای تذکر آسان نمود... و سخت‌ترین و دشوارترین چیز افکار و مغلطه‌های ناروا و فروع و اصولی است که الله تعالی هیچ دلیلی بر آنها نفرستاده است.^۳

ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «اگر الله متعال قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی کرد، هیچ‌یک از مردم نمی توانست با کلام الله سخن بگوید».

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۲.

^۲ - التسهیل: (۳۹۸/۲).

^۳ - ابن قیم، التفسیر القیم: (۷۸/۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

امام ابن القیم رحمه الله می فرماید: «بدیهی است اگر قرآن با الفاظی نازل می شد که مخاطب آنها را نمی فهمید، دیگر برای او آسان نبود، بلکه بر وی سخت و دشوار بود»^۱.

دین اسلام برای فهمیدن و یادگیری بسیار ساده و روان است. همچنین در اجرا و عمل هم بسیار آسان است. هرگز و هرگز در آن مشقت و سختی نمی یابی.

این آیه دلیل واضحی است بر این که قرآن که اساس اسلام است و تمام علوم اسلامی را در بر گرفته است، برای پند پذیری ساده و آسان است. ذکر، که نام قرآن است، شامل علم و عمل می گردد.

با نگاهی به شرق و غرب جهان، مشاهده خواهید کرد، که شمار کسانی که قرآن را در قلب خویش نگه داری می کنند، بی شمار است^۲؛ به طوری که اگر، انسان های بی دین، یهود یا نصارا، بخواهند، تنها یک حرف آن را تغییر دهند، بدون شک، یک کودک یا زن خانه دار و یا پیرزنی نابینا هم، پیدا می شود که در برابر آن تحریف به پا خیزد و اشتباه را از درست، تشخیص دهد، چه رسد به دانشمندی که آن را حفظ کرده و معانی دقیقش را می داند و از چشمه ی علوم آن سیراب شده اند.

با نگاه به تاریخ قرآن، پی خواهیم برد، که در طول مدّت نه چندان زیاد، چه بسیار مورد عنایت و توجه دانشمندان، در زمینه های تفسیر، تدوین کتاب، اعراب گذاری، پرداختن به داستان ها، اخبار و احکامش، قرار گرفته است.

^۱ - تفسیر ابن کثیر ومختصرالصواعق المرسله: ج ۱ ص ۹۵.

^۲ - یکی از اسباب حفظ قرآن این است که الله متعال حفظ و تلاوت آن را آسان کرده است، همان گونه که می فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۚ﴾ [القمر: ۲۲] «اما قرآن را ساده و آسان ساخته ایم، آیا پندپذیر و عبرت گیری هست؟»

با پشتیبانی و نگهداری الله متعال است که، قرآن این گونه باقی مانده است و تا زوال و نابودی این جهان، همچنان دست نخورده و جاودان، باقی خواهد ماند.



فوائد آیات (۱۸-۲۲):

۱. وقتی خداوند تبارک و تعالی حالات کسانی را بیان کرد که پیامبرش را تکذیب می کنند، و این که آیات هیچ نفع و سودی به حال آنان ندارد، آنان را بر حذر داشت که چگونه خداوند تکذیب کنندگان پیش از آنها را هلاک نمود و عذابش را بر آنان فرود آورد. پس قوم نوح را بیان کرد. نوح اولین پیامبری است که خداوند او را به سوی قومی بت پرستان فرستاد.

۲. هر کس از پیامبران سرپیچی کند و با آن ها مخالفت نماید خدا او را با عذابی سخت و فراگیر هلاک خواهد کرد. و یا این که ضمیر به کشتی جنس آن برمی گردد و اینکه خداوند به پیامبرش نوح - علیه السلام - آموخت سپس خداوند صنعت کشتی سازی را میان مردم باقی گذاشت، تا وجود کشتی آدمی را به این راهنمایی کند که خداوند نسبت به خلق خویش مهربان است و به آن ها توجه دارد. و تا دال بر کمال قدرت و آفرینش و صنعت شگفت انگیز خداوند باشد.

۳. قرآن بهترین سخن و راست ترین معنی را در بردارد و تفسیر و توضیح آن بسیار روشن و واضح است و هر کس به آن روی بیاورد خداوند مقصود او را در نهایت آسانی به او می دهد و برایش سهل می گرداند. و «ذکر» شامل همه حلال و حرام و احکام و امر و نهی و احکام جزا و موعظه ها و عبرت ها، و عقاید مفید و اخبار راستین می شود که عاملان از آن پند می پذیرند. بنابراین، دانش قرآن از لحاظ حفظ تفسیر آن از همه علوم آسان تر است و به طور مطلق از همه دانش ها مهم تر و بزرگ تر می باشد. علم مفیدی است که هر گاه بنده آن را بجوید در آن یاری می شود. برخی از سلف در رابطه با این آیه گفته اند:

تفسیر عون المنان (۲۹)

اگر طالب علمی وجود داشته باشد بر آموختن علم قرآن یاری می شود. بنابراین، خداوند از بندگانش می خواهد تا به قرآن روی آورند و از آن پند بگیرند.

این مقلدین متعصب بی خبر از آنند که خداوند قرآن را بر مردم حجت و (برهان) قرار داده و بدین منظور فهم قرآن را ساده و گفتن آن را آسان نموده و اگر جز این می بود قرآن برای مردم حجت و برهان نمی شد.

شما تصور کنید یک نفر برای فرزندش نامه ای بفرستد و محتوای نامه پر از جمله های نامفهوم و معماهای نامعلوم باشد و فرزندش را مکلف نماید تا سر و ته نامه را در آورده و به مقتضای آن عمل کند و محتوای آن را عملی کند و در صورت عمل نکردن به محتوای نامه فرزندش را بازخواست و محاکمه می کند، آیا به نظر شما این پدر منصف و حق به جانب است؟





تفسیر وترجمہ آیات (۲۳-۳۲) سورہی قمر

«(۳) داستان ثمودیان قوم صالح علیہ السلام.»

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۲۲-۲۳): « - ۳ - قصة ثمود قوم صالح عليه السلام»، (۳) داستان ثمودیان قوم صالح علیه السلام.

ربط و مناسبت: این داستان سوم، و یا نمونه ای از تکذیب پیامبران گذشته توسط امتهایشان است، عادت و روش آنان بر دروغ انگاشتن پیامبران استوار شده بود، نوح، هود، و صالح علیهم السلام را دروغ انگاشتند، و هر که یک پیامبر را تکذیب کند گویا همه ی پیامبران را دروغ انگاشته است؛ زیرا تمام انبیاء در دعوت به سوی اصول اعتقادی و دینی هماهنگی کاملی داشته اند.

ترجمه آیات (۲۲-۲۳):

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَّا تَفِي
صَلَالٍ وَسَعُرٍ (۲۴) أَءَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ (۲۵)
سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرِ (۲۶) إِنَّا مَرْسُلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ
وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَبَيَّنَّهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضِرٌ - (۲۸) فَنَادَوْا
صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ (۳۲)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿سَعُرٍ﴾: عذاب شدید و آتش یا جنون.
- ﴿كَذَّابٌ أَشْرٌ﴾: دروغگوی متکبر است.
- ﴿فِتْنَةً لَهُمْ﴾: برای امتحان و ابتلای آنها.
- ﴿اصْطَبِرْ﴾: به آزار و اذیت آنها صبور باش و عجله نکن.
- ﴿قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ﴾: بین آنها و شتر تقسیم شده است.
- ﴿كُلُّ شَرْبٍ﴾: هر سهم از آب.

- ﴿مُحْتَضِرٌ﴾: صاحب نوبت حاضر می شود.

- ﴿فَتَعَاطَى﴾: شتر را به شمشیر بست.

ترجمه:

- ثمود هشدار های (پیامبرشان) را تکذیب کردند. (۲۳)
- آنگاه گفتند: آیا زانسانی از خودمان پیروی کنیم؟ همانا ما آنگاه در گمراهی و دیوانگی خواهیم بود. (۲۴)
- آیا از میان همه ما وحی بر او فرو فرستاده شده است؟ (خیر) بلکه او دروغگویی خود پسند است. (۲۵)
- فردا خواهند دانست که بسیار دروغگوی خودپسند کیست؟. (۲۶)
- بی گمان ما ماده شتر را برای امتحان آنان خواهیم فرستاد، پس ای صالح) چشم به راهشان باش و شکیبایی ورز. (۲۷)
- و به آنان خبر ده که آب در میان آنان تقسیم شده است. نوبت هر کدام که باشد بر سر آب می ورد. (۲۸)
- پس یارشان را ندا دادند و او دست درازی کرد آنگاه شتر را پی نمود. (۲۹)
- پس عذاب من و هشدارهایم چگونه بود؟. (۳۰)
- همانا بر آنان بانگ مرگباری را فرستادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند. (۳۱)
- و به راستی قرآن را برای پند پذیری آسان گردانیدیم پس آیا پند پذیری هست؟. (۳۲)

تفسیر مختصر آیات (۲۳-۲۲):

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّدْرِ﴾ [القمر: ۲۳]: ثمود آنچه رسول شان صالح علیه

السلام آنها را با آن انذار داد تکذیب کردند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾ [القمر: ۲۴]: و از

روی انکار گفتند: آیا تنها یک انسان از جنس خودمان را پیروی کنیم؟! اگر در این حالت از او پیروی کنیم به طور قطع در دوری و انحراف از حق، و در رنج خواهیم بود.

﴿أَفَلَيْ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ﴾ [القمر: ۲۵]: آیا وحی

فقط بر او که یک نفر است نازل شده است، و از میان همگی ما فقط به او اختصاص داده شده است؟! نه، بلکه او دروغگویی مغرور است.

﴿سَيَعْلَمُونَ عَدَا مِّنَ الْكَذَابِ الْأَشْرِ﴾ [القمر: ۲۶]: در روز قیامت خواهند

دانست که دروغگوی مغرور کیست. آیا صالح علیه السلام است یا آنها؟

﴿إِنَّا مُرْسَلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ﴾ [القمر: ۲۷]: به راستی

که ما ماده شتر را برای آزمایش آنها از صخره درآوردیم و فرستادیم، پس ای صالح منتظر و مراقب باش که چه کاری با آن انجام می دهند، و چه کاری با آنها انجام می شود، و در برابر آزارهای شان شکیبایی کن.

﴿وَتَبْنُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلِّ شَرِبٌ مَّحْتَصِرٌ﴾ [القمر: ۲۸]: و به آنها

خبر بده که آب چاه شان میان آنها و این ماده شتر تقسیم شده است؛ روزی برای آن، و روزی برای آنها، در هر سهمی فقط صاحب آن در روزی که برایش اختصاص داده شده است حضور می یابد.

﴿فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾ [القمر: ۲۹]: پس رفیق شان را صدا

زدند تا ماده شتر را بکشد، و او برای اجرای فرمان قومش شمشیر را کشید و آن را کُشت.

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ [القمر: ۳۰]: پس ای اهالی مکه بیندیشید

که عذاب من بر آنها چگونه بود؟! و انذار من از عذاب آنها برای دیگران چگونه بود؟!

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ﴾ [القمر: ۳۱]:

در حقیقت ما یک فریاد بر آنها فرستادیم که آنها را نابود کرد، به ناگاه مانند درخت خشکی شدند که چوپان حصاری برای گوسفندان خویش از آن می سازد.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۳۲]: و به تحقیق که

قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان کرده ایم. پس آیا کسی هست که از پندها و اندرزهای موجود در آن پند بگیرد؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۲-۳۲):

قصه شتر صالح - علیه السلام - و فریاد جبرئیل - علیه السلام -:

۱ - فراینده معجزه :

گفتنی است، فرایند معجزه نه تنها گامی است در راستای تأیید رسالت رسولان و پیامبران که انسان ها و ملت ها را جمعاً به چالش و مبارزه فرا می خواند، و در این راه آن ها گوشزد می کند که می توانند به یکدیگر کمک نمایند. اما بی تردید انسان ها از رویارویی با آن همیشه و در همه حال عاجز و ناتوان مانده و خواهند ماند. علت مبارزه طلبی در فرایند معجزه این است که کافران و انسان های ملحد نگویند: پیامبری آمده و مدعی رسالت و نبوت است و حال معجزه ای ارائه می دهد: که ما در آن مهارت نداریم، اگرچه ما هم فن مربوط به آن را یاد گرفته بودیم، عملی بمانند این معجزه را انجام می دادیم. بنابراین،

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

اولین مقوله ای که بایستی حتماً در یک معجزه لحاظ شود این است که عمل کردی باشد که در میان انسان ها رایج و غالباً با آن آشنایی داشته باشند. سپس از آن، فراخوانی آن ها جهت انجام آن امری معقول به نظر می رسد، گرچه هرگز نمی توانند مانند پیامبران به انجام چنین معجزاتی مبادرت ورزند.

در یک تعبیر روشن از معنای «تحدی» یا «مبارزه طلبی» می توان گفت: «فرایندیست که روحیهی نیروهای معارض که همان کفار یا غیر مؤمنان هستند را جهت واردشدن به میدان مبارزه و رقابت تحریک می نماید».

این مبارزه طلبی به صورت علنی انجام می گیرد تا روحیهی معارضان در مقابل ملأ عام تحریک شده و از هیجان لازم برخوردار بوده و تا حد ممکن در صدد انجام دادن عملکردی به سان معجزه برآیند.

گاهی اوقات، علنی بودن مبارزه طلبی در مقولهی معجزه، بستری را برای نیروهای معارض فراهم می نماید که در آن، آن ها می تواند به گردآوری انرژی ها و توانمندی ها و بسیج شدن عمومی جهت رقابت با آن، بپردازند. با این حال علی رغم تمامی اقدامات فوق از انجام عملکرد به سان معجزه عاجز و ناتوان هستند.

و از آنجا که صالح - علیه السلام - جهت تقویت و تأیید رسالت آسمانی خود، نیازمند یک معجزه است، بر ما لازم می آید: که مفهوم معجزه را دریابیم و در یک کلام بدانیم که معجزه چیست؟

«مفهوم معجزه آن است که خداوند سبحان، قدرت انجام امری خارق العاده را به رسولان خود ببخشد تا به وسیلهی آن، صدق رسالت آن ها برای همگان ثابت شود. در این زمینه پیامبران - علیهم السلام - به اقوام خود می گویند: «ما به کاری که شما در آن مهارت یافته اید، آشنا و واقف نیستیم، با این حال کاری را انجام می دهیم که شما از انجام آن ناتوان می مانید، و ضمناً ما شما را فرا می خوانیم که همگی بسیج شوید و برای رقابت با ما از یکدیگر یاری بجوئید، اما

تفسیر عون المنان (۲۹)

هرگز قادر نخواهید بود که به سان ما چنین عملکرد خارق العاده ای را انجام دهید، بی گمان این خود دلیلی بر صحت تبلیغ و رسالت آسمانی ماست، اگر که شما دلیل، کم آورده اید و در اقوال ما تردید دارید»^۱.

حال به صالح - علیه السلام - بازمی گردیم که خداوند سبحان، وی را به سوی قوم ثمود مبعوث داشت.

قابل ذکر است، ثمود قبیله‌ی بزرگی بود که به پرستش بت‌ها روی آورده بودند، به همین خاطر خداوند سبحان، سرور ما صالح - علیه السلام - را به سوی آنان فرستاد، صالح - علیه السلام - به قوم خود گفت: ﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [هود: ۶۱]. «ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد». آری، صالح - علیه السلام - همان عبارتی را گفت: که هر پیامبری آن را به قومش می گوید، این عبارت، هرگز تبدیل و تغییر نمی پذیرد. ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [هود: ۶۱]. «خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد».

دعوت صالح - علیه السلام - نه تنها برای قومش یک امر ناگهانی بود که در اجتماع آنان تکان و لرزش شدیدی را پدید آورد، چرا که صالح - علیه السلام - خدایان قومش را بی ارزش خوانده و از پرستش آن‌ها منع شان کرده و به آن‌ها امر می کرد که خدای یگانه را عبادت نمایند.

صالح - علیه السلام - قبل از بعثت در میان قومش به انسانی حکیم و پاک و خیرخواه، معروف بود و عموم آن‌ها به وی احترام می گذاشتند، از همین روی افراد قومش به صالح - علیه السلام - گفتند: ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ (۶۲).

^۱ - معجزات الرسول، اثر شیخ محمد متولی شعراوی.

[هود: ۶۲]. «گفتند: ای صالح! پیش از این مایه‌ی امید ما بودی، آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می پرستیده اند نهی می کنی؟ ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می کنی به شک و تردید عجیبی گرفتار آمده ایم! (مگر می شود که خدا را به یگانگی پرستید و بدون میانجی گری بُتان و شفیعان به خدا تقرب جست؟! این غیرممکن است)».

در واقع آن ها خوش نداشتند که صالح - علیه السلام - مقولات فوق را به آن ها بگوید و گفتند: ما امید داشتیم که صالح - علیه السلام - از هر جهت انسان خوبی خواهد شد. چون انسانی فرزانه و عاقل و راستگو و اندیشمند است، اما حال می بینیم که چنین مقولاتی را می گوید، واقعاً که انسانی مانند او بعید است که چنین حرف هایی را بزند، در واقع ای صالح تو همه‌ی امیدهای ما را که به تو داشتیم نقش بر آب کردی!!

آیا تو ما را از پرستش آنچه پدرانمان پرستیده اند، نهی می نمایی؟ قوم صالح - علیه السلام - همواره از مسأله ای که حقانیت آن ثابت و پذیرش آن امری واجب و ضروری به نظر می رسید، ابا داشتند و از این که برادرشان «صالح - علیه السلام -» آن ها را به عبادت خدای یگانه دعوت می کرد، مدهوش و بهت زده می شدند!!

در واقع آن ها در جواب صالح - علیه السلام - جز اندیشه و مقولات تکراری، چیزی نداشتند که بگویند، لذا دعوت صالح - علیه السلام - آن ها را کاملاً عصبانی و مدهوش ساخته بود، چون خدایی که صالح - علیه السلام - می خواست آن ها را از پرستش آن دور نماید، همان خدایی بود که پدران و اجدادشان آن را می پرستیدند.

و بدین ترتیب، صالح - علیه السلام - آن دیوار جهالتی را که قومش در سایه‌ی آن می نشستند، درهم شکست و عادت های مخرب و آداب و رسوم

تفسیر عون المنان (۲۹)

کهنه را که بر عقلانیت آن ها تسلط یافته و وادارشان کرده بود: که بدون تفکر و اندیشه ورزی جدیدی، شب را به روز و روز را به شب برسانند، نابود کرد. قوم صالح - علیه السلام - عقلانیت و ذهنیت خود را از پدیده «تفکر و تعمق» بازداشته بودند و دست آخر، چون صالح - علیه السلام - عقلانیت آن ها را برانگیخت تا فکر نمایند و در مسأله ای که ماهیت آن کاملاً واضح است بیندیشد. بسیار ناراحت و خشمگین شدند.

آنان از یک طرف متحیر به نظر می رسیدند و از طرف دیگر خشمگین، و از یک سو به پرتگاه «نامیدی» افتاده بودند و از سوی دیگر به سیاه چال «بی ثباتی و بی فکری».

خلاصه آن ها نمی دانستند که دارند چه می گویند، چون بر سر دوراهی گیر کرده بودند، یا بایستی ذهنیت خود را بازمی کردند و به دعوت صالح - علیه السلام - ایمان می آوردند، یا این که ذهنیت خود را رها می کردند تا به پدیده و آفت «تجگرگرای» دچار شود و فقط افکار و خرافات قدیم و عادات وهمی و رسوم جا افتاده در مغزشان را بپذیرد و از محدوده ی آن ها پا فراتر نهد، تا جایی که جاهلیت مطلق را برای آن ها به ارمغان بیاورد.

دعوت صالح - علیه السلام - برای آن ها، به مانند خورشید واضح بود، چرا که آن دعوت در اصل دعوت برای توحید خداوندی بود و از سویی دیگر، پیام آور آزادی عقل و تفکر و اراده بود.

صالح - علیه السلام - به آنان گفت: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾

[هود: ۶۱]. «خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد».

سپس نعمت های خداوند را برای آن ها متذکر می شد: ﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ

خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُوبِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ

تفسیر عون المنان (۲۹)

الجِبَالُ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۷۴﴾ [الأعراف: ۷۴] «وزمانی را به یادآورید که (پروردگار)، شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و شما را در زمین مستقر نمود؛ چنانچه در دشت هایش کاخ‌هایی بنا می‌کنید و در کوه هایش خانه‌های (سنگی و بزرگی) می‌تراشید. پس نعمت‌های الهی را به یادآورید و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید»^۱.

به همین خاطر صالح - علیه السلام - با گفته‌ی خود آن‌ها را اینگونه ارشاد فرمود: ﴿اتَّرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷) وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸)﴾ [الشعراء: ۱۴۶ - ۱۴۸]. «آیا (چنین تصور می‌کنید که جهان سرای جاودانگی است) و شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه سارها، و در میان کشتزارها و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟»

و هنگامی که با صالح - علیه السلام - به مخالفت برخاستند و گفتند: ما تو را به عنوان مردی اندیشمند و خردمند می‌شناسیم، اما حال نمی‌دانیم چرا این سخنان را می‌گویی؟ صالح - علیه السلام - با مهربانی به آنان گفت: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳)﴾ [هود: ۶۳]. «(صالح) گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر من دلیل روشنی از سوی پروردگار داشته باشم و او از سوی خویش رحمتی (همچون نبوت) به من داده باشد و با این حال من از او نافرمانی کنم، چه کسی مرا در برابر پروردگار یاری می‌رساند؟ پس شما جز به زیان و ضرر من نمی‌افزایید».

^۱- قصص الأنبياء، ابن کثیر، ص ۱۰۰-۱۰۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

به آنان گفت: اگر حرف های من درست از آب درآمد، آن وقت چه فکر می کنید؟ و در پیشگاه خداوند چه عذر و بهانه ای می آورید؟ اصلاً چگونه از عذاب قهر وی خلاصی می یابید، در حالی که از من می خواهید از فراخوانی شما به سوی طاعت و عبادت وی، دست بردارم؟!

در واقع من هرگز نمی توانم چنین کاری بکنم و خوب می دانم که اگر از امر دعوت تبلیغ دین الهی دست بکشم، هیچ یک از شما نمی تواند مرا از عقاب الهی رهایی بخشد. لذا به طور پیوسته شما را به سوی خداوند یگانه و بی شریک فرا می خوانم، تا این که نهایتاً خداوند در بین من و شما قضاوت نماید.

اما پس از این سخنان قوم صالح - علیه السلام - وی را متهم کردند که دارای سحر است و یا طلسم شده و نمی داند چه می گوید.

و بدین ترتیب آنان چنین مقولاتی را به صالح - علیه السلام - می گفتند و از چپ و راست سد راهش می شدند، اما صالح - علیه السلام - خسته نمی شد و شب و روز آن ها را دعوت می کرد و از اینجا و آنجا برای آن ها دلیل و حجت می آورد، تا شاید از اعمال زشت و شرک آلود دست بردارند و به راه حق گرایش پیدا کنند.

صالح - علیه السلام - از آن ها خواست: که از خداوند سبحان طلب مغفرت و آمرزش نمایند و به درگاه وی توبه کنند و از اعمال شرک آمیز خود دست بردارند و به پرستش وی روی آورند، تا بلکه مشمول باران رحمت و مغفرت الهی قرار گرفته و به سرزمین خوشبختی واقعی سوق داده شوند و به آنان گفت: «قطعاً خدای من نزدیک و اجابت کننده ای دعا است».

اما تمامی این تلاش ها بی ثمر بود، در آن سوی صالح - علیه السلام - احساس کرد: که این کار جداً سخت و طاقت فرسا شده و روال آن رو به جهت بدتر است، زیرا هروقت که آنان را به سوی عبادت خدای سبحان فرا می خواند، آنان به سبک جاهلیت خود با صالح - علیه السلام - شروع به مجادله و مناظره

تفسیر عون المنان (۲۹)

ای طولانی کرده و از پذیرش حق خودداری می کردند. در واقع در چنین جدال هایی استدلال و حجت آوردن و روشن بودن مسأله کارآیی ندارد، چون طرف دیگری که در این گفتگو سهیم است، خداوند بر عقلا نیتش مَهر زده، به طوری که قادر به تجدید فکر و اندیشه‌ی نوین نیست. لذا تنها چیزی که در این گیر و دار می تواند آن ها را عاجز و بی پاسخ گرداند، فرایند «معجزه» است، معجزه ای که برخلاف قوانین و قواعد مدون در نزد آن ها باشد و در یک کلام، بتواند به جدال آن ها پایان دهد.

و این بود که دست آخر آن ها خود، به این موضوع اشاره کرد و گفتند: ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (۱۵۴) [الشعراء: ۱۵۴].
«اگر راست می گویی نشانه و آیتی بیاور!».

از صالح - علیه السلام - درخواست کردند تا جهت تأیید و تصدیق رسالت خود، برای آن ها عملکردی خارق العاده انجام دهد.

۲ - شتر معجزه آسا

مفسران خاطر نشان کرده اند: که روزی قوم ثمود در مکانی اجتماع کردند، صالح - علیه السلام - به نزد آنان آمده و آن ها را به دین خدای فرا خواند و نصیحت کرد و در آنجا به تبلیغ رسالت آسمانی خود پرداخت. آنگاه قوم ثمود به وی گفتند: (اگر راست می گویی و رسول خداوند هستی) از این صخره و به صخره ای که آنجا بود اشاره کردند، شتری را برایمان بیرون بیاور که دارای صفت چنین و چنان بوده و آبستن و دراز باشد.^۱

^۱- قصص الأنبياء، ابن کثیر، ص ۱۰۰-۱۰۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

صالح - علیه السلام - با توجه به این که خوب آن ها را می شناخت، گفت: آیا اگر من خواسته ی شما را چنان که می خواهید برآورده کنم، حاضرید که به رسالت من ایمان بیاورید؟

در واقع شرط صالح - علیه السلام - کاملاً واضح و غیرقابل مناقشه است. قوم ثمود شتری می خواهد: که از صخره ی روبه روی آنان بیرون بیاید و آبستن و دراز باشد و کلیه ی صفاتی که آن ها می خواهند در آن موجود باشد، و این امر به نظر اندیشه ی نارسای بشر محال است، می توان گفت: آن ها بدین خاطر چنین شتر خاصی را مطالبه نمودند که به نظر خود، بیرون آمدن آن امری غیرممکن و محال است و صالح - علیه السلام - از عهده ی آن برنخواهد آمد. (جای گلایه نیست) چرا که طاقت و توانایی فکری آدمیزاد همین اندازه است و از آن پا فراتر نمی تواند بنهد.

و از سوی دیگر صالح - علیه السلام - از آن ها عهد گرفت و قبول شرط فوق را اساس اجابت خواسته ی آنان قرار داد، در حالی که همواره می دانست و ایمان داشت به این که خدای سبحان وی را تحقیر و زبون نخواهد کرد، و به همین خاطر هرگز به این فکر نیفتاد: که آنچه قومش مطالبه می نمایند، تحقق آن امری امکان ناپذیر باشد، بلکه قطعاً به این باور رسیده بود که انجام چنین امری بر خدای سبحان بسیار آسان است، لذا از خدای خود آن معجزه را که برای خداوند بسیار آسان و در نظر قومش محال به نظر می رسید، مطالبه و درخواست کرد.

قوم ثمود هم منتظر شدند و خود را آماده کردند تا در صورتی که صالح - علیه السلام - نتواند خواسته ی آن ها را که در اندیشه ی محدود آنان غیرممکن جلوه می نمود جامه ی عمل بپوشاند، وی را به باد تمسخر و ریشخند بگیرند!!

صالح - علیه السلام - به پروردگار خود روی آورد و به مصلاهی خود رفت و تا توانست برای خدای خود نماز گذارد و با حالتی آکنده از خشوع و ایمان در

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقام دعا به بارگاه ملکوتی برآمد و از خداوند خواست که خواسته قومش را اجابت نماید.

و بالاخره خداوند متعال دعای صالح - علیه السلام - را مستجاب فرمود و شتری را با خصوصیات و شرایط پیش گفته از دل صخره بیرون آورد. در واقع آن شتر نشانه و معجزه ای از معجزات خداوند بود، چرا که نشانه همان معجزه است، و گفته می شود آن شتر بدین دلیل معجزه بوده است که صخره ای در کوه روزی از هم شکافته شد، و ماده شتری همراه با بچه اش از آن بیرون آمد.

بدیهی است که متولدشدن آن بچه شتر، برخلاف تولدهای معمولی و مرسوم بود. یکی از مواردی که آن شتر را اعجاب انگیز جلوه می دهد، این است که او در یک روز تمام آب های موجود در رود را می نوشید و بقیه ی حیوانات دیگر از ترس او به آن آب ها نزدیک نمی شدند.

آری، آن ماده شتر معجزه ی خداوند بود، چرا که خداوند به آن «ناقة الله» یعنی شتر خداوند گفته است.

به عبارتی دیگر: خداوند در جمله ی فوق کلمه ی «ناقة» را به اسم خود اضافه کرده است، (و این عبارت از لحاظ نحوی، اضافه ی معنوی است که هدف آن در اینجا تخصیص مضاف برای مضاف الیه است) تا انسان ها بر این مهم واقف شوند که آن ماده شتر نه تنها عادی و معمولی نیست، بلکه معجزه ای از طرف خداوند است.

به حاشیه نمی رویم و به صالح - علیه السلام - بازمی گردیم. عده ای از افراد قوم ثمود، با دیدن آن منظره ی اعجاب برانگیز به رسالت صالح - علیه السلام - ایمان آوردند، چه آن را امری عظیم و قدرتی خیره کننده، و دلیلی قاطع بر صحت مقولات صالح - علیه السلام - یافتند، اما غالب آن ها همچنان بر کفر و عناد خود استوار ماندند.

صالح - علیه السلام - به قوم ثمود گفت: ﴿وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أََرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴)﴾ [هود: ۶۴]. «(صالح گفت): ای قوم من! این شتر خداست و برای شما معجزه ای است (بر صدق نبوت من) پس آن را رها کنید تا در زمین (از مزارع و علفزار) بخورد و اذیت و آزاری بدان نرسانید (که اگر چنین کنید) هرچه زودتر به عذاب سختی گرفتار آید».

و بدین ترتیب، خداوند به صالح - علیه السلام - فرمان داد: به قومش بگویند، از آسیب رساندن و کشتن آن ماده شتر جداً خودداری نمایند، و در عین حال آن را به حال خود بگذارند تا در علفزارها و مراتع بچرد، در غیر این صورت به زودی دچار عذاب دردناکی خواهند شد.

قابل ذکر است که در آغاز آن ماده شتر قوم ثمود را دچار تعجب و وحشت کرد. در واقع آن ماده شتر، ماده شتری بس مبارک بود، شیر آن آنقدر زیاد بود که هزاران نفر اعم از مرد و زن و کودک می توانستند از آن استفاده نمایند. جالب آنکه در جایی که می خوابید، تمامی حیوانات دیگر از آنجا فرار می کردند، این واضح بود که آن شتر نه تنها یک شتر معمولی نبود، بلکه معجزه ای از معجزات خداوند سبحان بود.

و بدین سان آن ماده شتر در میان قوم ثمود به حیات خود ادامه داد: که در اثر آن بعضی از افراد قوم ایمان آورده و اغلب آن ها بر کفر و عناد خود باقی و پایدار ماندند.

رئیس کسانی که ایمان آورده بودند، نامش «جندع بن عمرو بن محلاه»^۱ بود که از جمله اشراف و شخصیت های با نفوذ قوم ثمود به شمار می رفت. بقیه ی اشراف هم خواستند که به دین صالح - علیه السلام - بگروند، اما مردی که به

^۱- قصص الأنبياء، ابن کثیر، ص ۱۰۰-۱۰۲.

تفسیر عون المنان (۲۹)

او «ذؤاب ابن عمرو» می گفتند و مردی دیگر که نامش «حباب» و صاحب بت های قوم ثمود بود، آن ها را از این اقدام بازداشتند. و هنگامی که صالح - علیه السلام - آن ها را برحذر داشت از این که مبدا آسیبی به آن ماده شتر برسانند، آتش کینه و حسادت در قلب شان به جوش آمد و دیگر چشم آن را نداشتند که ببینند آن شتر دارد در چراگاه ها و مراتع می چرید و یک روز در میان بر سر جوی آب می رود و از آن می آشامد.

در واقع آب یک روز به آن ماده شتر اختصاص داشت و روز بعد به قوم ثمود. گفتنی است که قوم ثمود، به اندازه‌ی نیاز از شیر آن ماده شتر استفاده می کردند، خداوند در این باره می فرماید: ﴿قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۱۵۵)﴾ [الشعراء: ۱۵۵]. «گفت: این ماده شتری است (که به خواست پروردگار به عنوان معجزه از دل کوه بیرون آمد)؛ سهمی از آب اینجا، از آن اوست و سهم روز معینی، از آن شما».

می توان گفت که: آن ماده شتر وسیله ای برای امتحان قوم ثمود بوده است، تا روشن شود که آیا آنان به رسالت صالح - علیه السلام - ایمان می آورند یا نه؟ (گرچه خداوند نسبت به عملکردهای آنان آگاه تر است). خدای تبارک و تعالی به صالح - علیه السلام - فرمود: ﴿فَارْتَبِعْهُمْ﴾ یعنی:

منتظر باش ﴿وَأَصْطِرِّ (۲۷)﴾ یعنی: در قبال تمسخر و اذیت آنان صبور باش.

چه به زودی از جریان امورات آگاه خواهی شد. همچنین خداوند به او فرمود: ﴿وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸)﴾ [القمر: ۲۸]. «به آنان بگو: که آب میان ایشان و شتر قسمت بندی شده و هر آشامیدنی آماده شده، یک روز بهره‌ی شتر و یک روز بهره‌ی ایشان باشد».

تفسیر عون المنان (۲۹)

به رغم آشکار بودن این مورد که آن ماده شتر، یک شتر معمولی نیست، بلکه نشانه ای از جانب خداوند است، قوم ثمود از ابراز تنفر نسبت به صالح - علیه السلام - دست کشیده و در عوض از آن ماده شتر متنفر شدند. لذا توطئه هایی علیه آن ماده شتر چیده شد. مورخان و مفسران ذکر کرده اند که: «در میان قوم ثمود زنی به نام «صدوقه» دختر محیا، پسر زهیر، پسر مختار که از لحاظ امکانات مالی و اصل و نسب قومی از وضعیت مطلوبی برخوردار بوده و در عین حال شوهرش به دین صالح - علیه السلام - گرویده و مؤمن شده بود که این امر بعدها موجب جدایی وی از شوهرش گردید، پسرعموی خود «مصرع» را فرا خوانده و به او قول داد که اگر بتواند، آن ماده شتر را به قتل برساند، خود را در اختیار وی خواهد گذاشت.

و همچنین پیرزن کافر دیگری به نام «عنیزه» دختر غنیم پسر مجلز، ملقب به «ام غنه» یا «ام عثمان» که از شوهرش «دؤاب بن عمرو» یکی از رؤسای قوم ثمود، دارای چهار دختر بود، آن ها را به شخصی به نام «قدار پسر سالف» نشان داده و گفت: اگر بتوانی کار آن ماده شتر را تمام کنی؟ هر کدام از این دخترها را که بخواهی، آن را به تو خواهم داد.^۱

لذا مصرع و قدار به سرعت در پی کشتن آن ماده شتر برآمدند و برای این کار سعی کردند، رضایت و همکاری قوم خود را جلب نمایند. این بود که پس از تلاش و کوشش های فراوان، هفت نفر به قاطبه ی آن ها پیوستند و بدین ترتیب یک جمعیت نه نفری را تشکیل دادند که در گفته ی خدای سبحان از آن یاد شده: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸)﴾ [النمل: ۴۸]. «در شهرستان (ثمود) نه گروه بودند که در زمین فساد می کردند و به دنبال نیکوکاری نبودند».

^۱- تاریخ طبری.

تفسیر عون المنان (۲۹)

این جمعیت با تلاش فراوان سعی کردند همکاری بقیه‌ی افراد قوم را به سوی خود جلب نمایند و (با چرب زبانی و ذکر دلایل پوچ و واهی) کشتن آن ماده شتر را در پیش چشمان آن‌ها زینت بخشیدند و به برپایی نشستی مهم و اضطراری همت گماردند.

هنگامی که شب فرا رسید و همه جای شهر ثمود را فرا گرفت، کافران یقین پیدا کردند که از هر گزندی مصون هستند، در داخل یکی از قصرها مشعل‌ها را روشن کردند و گرد هم آمدند و در حالی که دایره وار نشسته بودند مشغول باده گساری گردیدند.

تمام رؤسای قوم ثمود در این جلسه‌ی خطرناک حضور یافته بودند. آن جلسه در بین ایشان برپا شد و گفتگویی طولانی مدت میان آن‌ها درگرفت. یکی از کافران گفت: ﴿أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۲۴)﴾ [القمر: ۲۴]. «آیا انسانی از خودمان را پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود».

و دیگری گفت: ﴿أَأُنْفِي الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ (۲۵)﴾ [القمر: ۲۵]. «آیا از میان همه‌ی ما وحی به او داده شده است؟! (نه چنین نیست) بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است».

و آن‌ها همچنان مشغول شراب خوردن بودند، پس از گفتگو در باره‌ی صالح - علیه السلام - از او دست برداشته و به مسأله‌ی آن ماده شتر پرداختند، یکی از کافران گفت: اگر فصل تابستان فرا برسد، آن ماده شتر از ترس گرما به وادی مرطوب و خنک پناه می‌برد و با این کار حیوانات و مواسی ما را از آنجا به سوی فضای گرم فراری می‌دهد.

کافر دیگری گفت: اگر فصل زمستان فرا برسد، آن ماده شتر در جستجوی جای گرمی برمی‌آید و در نتیجه موجب ترس و فرار چهارپایان ما از آن مکان

تفسیر عون المنان (۲۹)

گرم می شود و ناگزیر آن ها در معرض امراض فصل سرمای زمستان قرار می گیرند.

کلیه‌ی کافران حاضر در آن جلسه‌ی شوم، غرق در باده نوشی و می خوارگی شده بودند و پیاله های شراب به دور آن ها می گردید و در دست های نوشندگان تکان می خوردند.

سپس یکی از حاضران مجلس دستور داد، کسی حرف نزند تا بتواند به خوبی برای این مسأله چاره اندیشی نماید، آنگاه همگی سکوت را اختیار کردند. سپس آن مرد مست، سکوت حاضران را شکست و گفت: تنها یک راه حل وجود دارد.

گفتند: چه راه حلی؟

گفت: این که آن ماده شتر را بکشیم، بعد از آن هم صالح را به قتل برسانیم. آنگاه حاضران شروع به بدگویی از صالح - علیه السلام - کردند، یکی از آن ها گفت: این صالح و شترش و کسانی که به وی ایمان آورده اند، چقدر مایه‌ی درد سر و ناراحتی اسباب زحمت ما بوده اند؟!

آری، تنها راه علاج همین است، آن ماده شتر را می کشیم و می گوییم: مردی ستمگر از ستمگران شهر ثمود که دائماً مست و در پی فساد در زمین است با کمک همدستانش آن ماده شتر را به قتل رسانیده است!

۳ - شب فاجعه

بالاخره شب ظلم و ستم فرا رسید، آن ماده شتر مبارک در حالی که بچه اش را در بغل گرفته بود تا او را گرم سازد، به خواب نازی فرو رفته بود. و در آن سوی آن نه نفر جنایتکار هم خود را برای انجام آن گناه بزرگ آماده ساخته بودند که در رأس آن ها قدار بن سالف ملعون قرار داشت.

تفسیر عون المنان (۲۹)

خلاصه آن ها در دل تاریکی شب خارج شدند، در حالی که نیت شومی را در دل پنهان ساخته بودند. رئیس آن ها قدار بن سالف آنقدر شراب نوشیده بود که حتی جلوی خود را نمی دید.

و بدین ترتیب آن نه نفر بر آن ماده شتر هجوم بردند، آن ماده شتر و بچه اش از ترس سرپا ایستادند، آنگاه دستان قاتل به سوی آن ماده شتر دراز شدند، تا کارش را تمام کند، اولین کسی که بر آن ماده شتر هجوم برد، همان قدار بن سالف بود که با شمشیر ضربه ای به زانویش زد و در نتیجه آن شتر به زمین افتاد، سپس بقیه ی همدستانش بلافاصله با شمشیرهایشان آن شتر را سر بریدند، و هنگامی که آن بچه شتر آن صحنه را دید، از ترس آن ها به کوه فرار کرد و سه بار کف کرد.

هنگامی که صالح - علیه السلام - از ماجرا آگاه شد با عصبانیت پیش قومش آمد و گفت: مگر من به شما نگفتم، به آن ماده شتر کاری نداشته باشید؟! گفتند: حال که ما آن را کشتیم، عذاب را بر سر ما بیاور و این کار را زود انجام بده مگر تو نمی گفتی: که از جمله ی رسولان هستی!؟

آنگاه صالح - علیه السلام - به آن ها گفت: ﴿مَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَّكْدُوبٍ﴾ (۶۵) [هود: ۶۵]. «در خانه و کاشانه ی خود سه روز زندگی کنید (و بدانید که مهلت زندگانی شما به پایان رسیده است، پس از این سه روزه ی حیات، عذاب خدا به سراغ شما متکبران و سرکشان می آید و طومار عمرتان را درهم می پیچد) این وعده ای راستینی است».

اما باز هم هشدار و وعده ی حتمی صالح - علیه السلام - را باور نکردند و هنگامی که در آستانه ی شب قرار گرفتند، تصمیم گرفتند: که صالح - علیه السلام - را هم به قتل برسانند و قسم خوردند که در خانه اش به او حمله کنند و او را به قتل برسانند، اما خداوند سبحان، پیامبر خود را از شر آنان مصون داشت

تفسیر عون المنان (۲۹)

و نجات داد. الله سبحانه در این زمینه می فرماید: ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ (۴۹) ﴿[النمل: ۴۹].

«این گروه ها که صالح عرصه را بر آن ها تنگ کرده بود به یکدیگر گفتند: برای همدیگر به خدا سوگند بخورید که بر صالح و خانواده اش شیخون می زنیم و آنان را به قتل می رسانیم، سپس به وارثش می گوئیم که در کشتن (وی) و خانواده اش شرکت نداشته ایم و از راستگویانیم.»

در سپیده دم صبح نخستین روز از ایام مهلت داده شده‌ی سه گانه، چهره‌ی قوم ثمود زرد و پریده شد و هنگامی که آن تمام شد و در آستانه‌ی شب قرار گرفتند، گفتند: یکی از آن سه روز مرگ آسا سپری شد.

سپس در صبح روز دوم چهره‌هایشان قرمز رنگ شد و در روز سوم به سیاهی گرایید و هنگامی که روز سوم را هم به پایان رسانیدند، شب هنگام گفتند: مگر آن مدت تعیین شده تمام نشده، پس کجاست آن غذایی که به ما وعده داده شده است؟!

و بالاخره در صبح روز چهارم، آسمان از (ترس) فریادی هولناک شکافته شد، رعد و برق آسمانی بر فراز کوه‌های ثمود ترکیب و هر جانداری را نابود کرد، زمین هم تکان هولناک و شدیدی خورد و در نتیجه هرچیزی که بالای آن بود، هلاک شد.

و بدین ترتیب، قوم ثمود همگی در اثر یک فریاد (رعد و برق) به هلاکت رسیدند، اما کسانی که به صالح - علیه السلام - ایمان آورده بودند، همراه با ایشان قبل از این حادثه آن مکان را ترک گفته و در پرتو عنایات الهی نجات یافتند.^۱

^۱- در تهیه و تدوین این قسمت به مراجع متعددی مراجعه شده که مهمترین آن‌ها عبارت اند از:

برگردیم، به توضیح آیات:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّدْرِ﴾: یعنی ثمود آنچه را که پیامبر شان صالح علیه السلام بر آنان انذار کرد تکذیب کردند و گفتند: ﴿أَبْسَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَا فِئِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾: از روی انکار گفتند: آیا انسانی را که در آدمیت مثل خودمان است پیروی کنیم ﴿مِّنَّا﴾ را به این علت گفتند که به گمان آنان چون از آنان بود، مماثلت بین او و آنان قوی تر است و این را به عنوان دلیل بر نپذیرفتن ادعای پیامبری وی قرار دادند. ﴿وَاحِدًا﴾ انکار است، زیرا پیروی امت از یک نفر است، یا منظور شان یکی از نفر عامه آنان بود نه شریف ترین و افضل ترین شان. ﴿إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾ یعنی اگر با این حال از او پیروی کنیم، مجنون خواهیم بود. ﴿أَأَلْقِي الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا﴾ منظور شان نبوت بود، یعنی آیا الله او را بر نبوت برگزید در حالی که - به گمان خودشان - در میان ما افرادی شایسته تر از او وجود دارند، ﴿بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ﴾ یعنی متکبری که تکبرش او را وامی دارد به اینکه دعوتش را بپذیریم. ﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرِ﴾ یعنی هنگام نزول عذاب بر آنان یا روز قیامت خواهند فهمید که دروغگوی گستاخ کیست؟ یعنی: متکبر و گستاخ در برابر حقیقت.^۱

۱ - معجزات الرسول: شیخ محمد متولی شعراوی. ۲ - تفسیر ابن کثیر. ۳ - تفسیر قرطبی. ۴ - تفسیر طبری. ۵ - انبیاء الله: احمد بهجت. ۶ - البدایه والنهایه: ابن کثیر. ۷ - تاریخ طبری. ۸ - المستقادم من قصص القرآن: د/ عبد الکریم زیدان.

^۱ - تفسیر قاسمی: (۲۶۹/۱۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

قریش در مورد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - می گفتند: ﴿أَعْلَقِي الذُّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنَنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ﴾: این قاعده هرچند فاسد است اما مورد استفاده کفار می باشد.

نوع دوم از قیاس، قیاس تشبیه است که در آن فرع بین دو اصل متردد است؛ به هر کدام بیشتر شباهت داشته باشد بدان ملحق می شود. خداوند متعال را با مخلوقات نمی توان قیاس کرد، نه قیاس علت و نه قیاس تشبیه. چون در آن افرادش در یک درجه هستند. بلکه تنها چیزی که در مورد خداوند سبحان می توان به کار برد قیاس اولی است و آن اینکه هر کمالی برای مخلوق ثابت است و مستلزم نقص نیست خالق به آن اولی تر و لایق تر است. چنانکه می فرماید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [النحل: ۶۰]. «مثال اعلی و برتر برای الله تعالی که مقتدر و حکیم است، می باشد».

و باز می فرماید: ﴿فَلَا تَصْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۷۴]. «برای الله تعالی مثال نیاورید که او می داند و شما نمی دانید».

مسئله دیگر این بود که آنها منکر قیاس صحیح بودند و فرستاده به سوی انسان و یا فرستاده از جنس ملائکه به سوی ملائکه را انکار می کردند در حالیکه صحیح این است که رسول انسان، انسان و رسول ملائکه، ملائکه باشد و مقتضای حکمت و فطرت سلیم نیز همین است. اما در واقع آنچه باعث چنان بینشی شد جهل در بین آنها بود. آنها به جامع و فارق در قیاس جاهل بودند. جامع چیزی است که قیاس بر آن مبتنی است و آن وصف مشترک در اصل و

تفسیر عون المنان (۲۹)

فرع است ولی فارق خلاف آن است و در آن اصل و فرع در وصفی که حکم در بر آن بنا شود اتفاق ندارند.^۱

﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ﴾: در اینجا، مفسرین

مسئله‌ی فقهی‌ای را بیان داشته اند که:

دیدن شتر در خواب، بر غم و غصه دلالت دارد. اگر کسی در خواب ببیند که شتری به او حمله‌ور شده است، به غم و غصه دچار می‌شود یا با فردی بی‌ارزش درگیر می‌گردد. اگر در خواب ببیند که افسار شتر را گرفته است و او را به راه مشخص و شناخته‌شده‌ای می‌برد، فردی را از گمراهی به سمت راه راست و خیر راهنمایی می‌کند، اما اگر شتر را به بیراهه ببرد، فردی را گمراه می‌کند و او را به سمت فساد و نابودی می‌کشاند. اگر کسی ببیند که شتری را ذبح می‌کند، از غم رها شده و به آرامش و راحتی می‌رسد؛ اگر از پشت شتری بیفتد، تنگدست و فقیر می‌شود و اگر شتر به او لگد بزند، به بیماری شدیدی مبتلا می‌شود. ممکن است شتر در خواب، به شیطان یا به فردی منافق و نادان تعبیر شود. اگر زنی در خواب ببیند که بر شتری سوار است، در حالی که ازدواج نکرده باشد، شوهر می‌کند و اگر ازدواج کرده و شوهرش گم شده باشد، شوهرش نزد او برمی‌گردد. اگر کسی ببیند که شتری را می‌دوشد، پول بسیار از طرف سلطان یا فرمانروا برای او می‌رسد و اگر به جای شیر از پستان شتر خون بیاید، پول حرامی به دست او می‌رسد. اگر کسی در خواب ببیند که شتر ماده‌ای وارد شهری می‌شود، آن شهر به فتنه و آشوب دچار می‌شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ﴾؛ یعنی، و ما شتر ماده را بر آنان فرستادیم تا فتنه و آزمایشی برای آنان باشد. اگر کسی در خواب ببیند که شتر ماده‌ای را سر می‌برد، عملی انجام

^۱- شرح مسائل الجاهلیة، ص: ۹۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌دهد که از آن پشیمان می‌شود یا به مصیبتی دچار می‌گردد. ممکن است شتر ماده به زن نیز، تعبیر شود.^۱

﴿وَتَبَيَّنَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُّحْتَضِرٌ﴾: حق استفاده از آب،

حق تمامی موجودات است. بدین ترتیب محافظت از سالم بودن محیط‌های آبی بر تمامی انسان‌ها واجب است. و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «مسلمانان در سه چیز شریک هم می‌باشند: در آب، و در خوراک، و در آتش».^۲ و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از ادا کردن در چشمه‌های آب نهی کرده است، چون باعث کیفی و پخش و شیوع بیماری می‌شود. و همچنین می‌فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در آب چشمه‌ها، مدفوع کردن در سر راه، و مدفوع کردن در سایه درختان».^۳

تمام اشغال‌های خشک و تری که در آب رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها انداخته می‌شود به حدیث بالا قیاس می‌شود. و فرقی نمی‌کند که این اشغال‌ها، چیزهای دور انداخته شده انسان‌ها باشد یا بازمانده‌های کارخانه‌ها باشد و یا اشغال‌ها و بازمانده‌های اتمی باشد که بسیار کشنده‌تر و ویرانگرتر هستند. چون عمر بیشتری می‌کند و ضرر بیشتری از سایر مواد دارند.

برای جلوگیری از آلودگی، اسلام تأکید زیادی بر پاکی هوا می‌کند و این به دلیل آن است که هوا فواید بسیاری دارد که بعضی از این فواید را مردم دریافته‌اند و بعضی دیگر را درک نکرده‌اند، و بزرگ‌ترین آن فواید نفس کشیدن است که ادامه حیات تمامی موجودات زنده یعنی انسان و حیوان و گیاهان به آن بستگی دارد. و این از حکمت‌های خداوند متعال است که عملیات و روند فتوسنتز را در گیاهان قرار داده است. این گیاهان از (دی اکسید کربن) تنفس

^۱- تعبیر الأحلام فی ضوء القرآن والسنة، ص: ۶۵.

^۲- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، چاپ ۱، شماره ۸۳۶/۲).

^۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۲۹/۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

کرده و در طول روز اکسیژن آزاد می کنند و در شب عکس این عمل را انجام می دهند و این کار جز برای پاک کردن هوا از (دی اکسید کربن) نمی باشد که قاتل موجودات زنده انسانی و حیوانی است. علاوه بر این درجه حرارت هوا بالا می رود و منجر به ذوب شدن یخ های اقیانوس های منجمد می شود و از اینجا میانگین مد آن ها بالا می آید و بسیاری از قسمت های دنیا که در کنار اقیانوس ها هستند به زیر آب می رود بنابراین پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به کاشت درخت تشویق کرده است، و این امر بیشتر از هزار و چهارصد سال پیش بوده که مردم آن زمان از اکسیژن و دی اکسید کربن چیزی نمی دانستند. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «اگر روز قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، آن را بکارد»^۱. و همچنین می فرماید: «هر مسلمانی که نهالی را بکارد اگر کسی از ثمره آن بخورد، برای او صدقه ای نوشته می شود، و اگر از آن دزدی بشود، برای او صدقه است و کسی که به آن صدمه بزند تا روز قیامت برای صاحب درخت، صدقه است»^۲.

علاوه بر پاکی هوا که گیاهان انجام می دهند، منظره زیبایی را به طبیعت می دهند که مصداق این آیه خداوند است که می فرماید: ﴿فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾ [النمل: ۶۰]. «برای شما از (آسمان آبی بارانده است که) با آن باغ های زیبا و فرح افزار رویانیده ایم».

﴿فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾: قاتل ماده شتر همنشین نمود معرفی شد تا اشاره کند بر این که آنان از عمل او خشنود بودند؛ چنانکه آنان دوست وهمنشین او بودند.^۳

^۱- (احمد، المسند، ۳/ ۱۸۴).

^۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۸۱۷).

^۳- التحرییر والتنوییر: (۲۷/ ۲۰۱).

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ﴾: فرشتگان به

اجازه خداوند قدرتمند هستند و دلیل بر توانائی و قدرتمندی آنان این است که اگر خداوند به یکی از آنان فرمان دهد در جهان فریاد می کشد و تمامی خلق هلاک می شوند، چنانکه بر قوم ثمود چنین آمد و بوسیلهء فریاد فرشته همه هلاک شدند. جبریل فریادی بر آنان زد، پس قلبهای شان از درونشان کنده شد و مردند و خاشاکی بیش از آنها باقی نماند.

عادت بادیهء نشینان عرب این بود که اگر به جائی کوچ می کردند در آنجا هیزم جمع کرده و از آن آغل (حصاری) برای گوسفندان و حیوانات خود درست می کردند تا از حیوانات دیگر محفوظ بمانند، و این هیزم خشک شده و تبدیل به خس و خاشاک می شد.

پس قوم ثمود با وجود قدرت و توانائی و نیروی زیادی که از آن برخوردار بودند بر اثر شنیدن آواز هولناک یکی از فرشتگان مانند این هیزم های خشک به خس و خاشاک تبدیل شدند.

و این جبریل - علیه السلام - بود که خداوند به او فرمان داد تا قریه های قوم لوط که هفت دهکده بود و در آن بشر و ساختمانها و توشه و حیوانات خیلی زیادی وجود داشت آنان را بر طرف بال خود حمل نماید و بالا برد تا اینکه فرشتگانی که در آسمان بودند صدای سگها و اذان خروس های آنان را شنیدند، سپس آنان را از آنجا وارونه کرده به زمین انداخت، و این نمونه ای از قدرت و قوت فرشتگان علیهم السلام می باشد.

إسرافیل مأمور به دمیدن در صور است و آنهم شاخ و شیپوری است که ارواح بنی آدم از اول تا آخر آنها در آن جمع شده است سپس إسرافیل - علیه السلام - یکبار در آن می دمد و تمامی ارواح بنی آدم از آن شیپور پرواز کرده به اجساد و بدن آنها داخل می شود و این دمیدن بعثت یعنی برخاستن می باشد و قبل از

تفسیر عون المنان (۲۹)

این دمیدن، دمیدن بی هوشی است، و با این دمیدن هر چه در دنیا بین زمین و آسمان است از بین می رود، و می میرد بجز آنچه خدا بخواهد. پس فرشتگان مخلوق بزرگی از مخلوقات خدایند، و آنان را برای عبادت خود و انجام دستورات خود آفریده است.



تفسیر وترجمہ آیات (۳۳-۴۰) سورہی قمر

«۴) داستان قوم لوط علیہ السلام».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۳۳-۴۰): «- ۴- قصه قوم لوط علیه السلام»، (۴) داستان قوم

لوط علیه السلام).

ربط و مناسبت: این قصه‌ی چهارم از مجموعه داستانهای وارده در این سوره

میباشد که سرگذشت قوم لوط را توضیح داده است، خداوند متعال این داستان را بخاطر بیان سبب آن که دروغ پنداشتن پیامبران و ارتکاب فواحش توسط اقوام سرکش بوده آورده است، و هم چنین به عذاب هولناک که ویرانی سرزمینها و نابودی انسانهای مجرم را در پی دارد نیز تصریح کرد، تا نسل های بعدی عبرت گرفته و بدانند که بزهکاران نخست بر زبان پیامبران هشدار داده شده اند، و بعد از تکذیب، عذاب الهی آنان را فراگرفته است.

ترجمه آیات (۳۳-۴۰):

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذِرِ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن صَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۹) وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ (۴۰)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿حَاصِبًا﴾: بادی که ریگ‌ها را بر آنها پرتاب می‌کرد.
- ﴿نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ﴾: وقت طلوع فجر آنها را نجات دادیم.
- ﴿أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا﴾: لوط آنها را از عذاب شدید ما ترساند.
- ﴿فَتَمَارَوْا بِالَّذِرِ﴾: ولی آنها در آن هشدارها شک و تکذیب کردند.
- ﴿رَاوَدُوهُ عَن صَيْفِهِ﴾: آنها از لوط علیه السلام خواستند مهمان‌های خود را

در اختیارشان بگذارد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- ﴿فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ﴾: ما آنها را کور ساختیم یا چشمانشان را محو کردیم.

- ﴿بِكْرَةً﴾: اول روز.

ترجمه:

- قوم لوط هشدارهای پیامبران را تکذیب کردند. (۳۳)
- بی گمان ما بر آنان سنگ بادی فرستادیم، جز خانواده لوط که آنان را به هنگام سحر نجات دادیم. (همه نابود شدند). (۳۴)
- این نعمتی بود از جانب ما، بدینسان کسی را که سپاس گزارد جزا می دهیم. (۳۵)
- و به راستی (لوط) آنان را از کیفر ما بیم داد اما آنان درباره هشدارها شک کردند. (۳۶)
- و همانا با (لوط) درباره مهمانانش سخن گفتند، پس ما چشمهایشان را کور کردیم (و گفتیم: طعم) عذاب من و هشدارهایم را بچشید. (۳۷)
- و بامدادن عذاب پیپی و پایداری به سراغ ایشان آمد. (۳۸)
- پس (طعم) عذاب من و هشدارهایم را بچشید. (۳۹)
- و به راستی قرآن را برای پند پذیری آسان گردانده ایم، پس آیا پند پذیری هست؟. (۴۰)

تفسیر مختصر آیات (۲۳-۴۰):

﴿كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالَّذُرِّ﴾ [القمر: ۳۳]: قوم لوط آنچه را رسول شان لوط

علیه السلام آنها را با آن انذار داد تکذیب کردند.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ﴾ [القمر: ۳۴]:

بهراستی ما بادی بر آنها فرستادیم که سنگها را بر آنها میافکند، جز خانواده لوط

تفسیر عون المنان (۲۹)

علیه السلام که عذاب بر آنها نرسید، و آنها را از آن نجات دادیم؛ چون قبل از وقوع عذاب در آخر شب آنها را حرکت دادیم.

﴿نَعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴾ [القمر: ۳۵]: به احسانی از جانب خویش آنها را از عذاب نجات دادیم، مانند این پاداش که به لوط علیه السلام دادیم به هرکس از الله در قبال نعمت هایش سپاسگزاری کند پاداش می دهیم.

﴿وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ﴾ [القمر: ۳۶]: و به تحقیق که لوط علیه السلام آنها را از عذاب ما ترساند اما در انذار او به جدال پرداختند، و او را تکذیب کردند.

﴿وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن صَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ﴾ [القمر: ۳۷]: و به تحقیق که قوم لوط به قصد انجام فاحشه از او خواستند که آنها را با مهمانانش تنها بگذارد، پس چشمانشان را پوشاندیم که آنها را ندیدند، و به آنها گفتیم: عذاب من، و نتیجه انذارم به شما را بچشید.

﴿وَلَقَدْ صَبَحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ﴾ [القمر: ۳۸]: و به تحقیق که صبحگاه، عذابی بی وقفه، قوط لوط را فرا گرفت تا اینکه وارد آخرت شدند و عذاب آخرت آنها را فرا گرفت.

﴿فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ﴾ [القمر: ۳۹]: و به آنها گفته شد: عذاب من را که آن را بر شما فرو فرستادم، و نتیجه انذار لوط علیه السلام به شما را بچشید.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۴۰]: و به تحقیق که

قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان کرده ایم. پس آیا کسی هست که از پندها و اندرزهای موجود در آن پند بگیرد؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۳۳-۴۰):

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ

نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نَعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ

أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذُرِّ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فطمسنا أعينهم

فَدَوْقُوا عَذَابِي وَنُذِرٍ﴾: گفته شده: فرشتگان به چشمان این قوم نابکار زدند و بدین سان قوم لوط کور شدند. و نیز گفته شده است: الله متعال همان دم چشمانشان را کور کرد. در هر حال، این که لوط علیه السلام از آن‌ها خواست که او را درباره‌ی مهمانانش رسوا نکنند، نشان می‌دهد لوط علیه السلام نیز مانند ابراهیم علیه السلام مهمانانش را گرامی می‌داشت و به آن‌ها اهمیت می‌داد.

نتیجه این که وقتی کسی مهمانتان می‌شود، بر شما واجب است که یک شبانه‌روز از او پذیرایی کنید؛ نه این که مانند برخی، در پذیرایی از او تکلف به خرج دهید و آن قدر غذا ببزید که بیش ترش دور ریخته شود! این جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این که برخی از افراد ناآگاه، به زن طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به میهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم!» این، اشتباه است. اگر واقعاً نیازی به

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۴.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سوگند می‌بینید، قسم زن طلاق نخورید؛ زیرا این، مسأله ساده‌ای نیست و بیش‌ترِ علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم‌الله، این را طلاق دانسته و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش، مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به اتفاق این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسم زن طلاق بخورد و به فرض مثال بگوید: «زن طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد. شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ * نُّعَمَّةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴾: قشیری می‌گوید: سپاس‌گزاری بر دفع عذاب، سزاوارتر است از سپاسگزاری بر منفعت، فقط انسان مؤفق و زیرک این مطلب را درک می‌کند.^۱

﴿وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ﴾: ﴿بَطْشَتَنَا﴾ یعنی: عذاب ما بر

آنان با عظمت بزرگی که داریم. این واژه به صورت مفرد آمد تا اشاره کند به این که هیچ یک از انواع عذاب الله سبک و کوچک نیستند، بلکه به سبب عظمتی که داریم یک بار گرفتن کافی است و نیازی به تشبیه وجود ندارد.^۲

﴿وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِي﴾: لوط

علیه السلام از نگرانی و اضطراب رهائی پیدا کرد و متوجه شد که نمی‌توانند به

^۱- نظم الدرر: (۱۲۵/۱۹).

^۲- نظم الدرر: (۱۲۵/۱۹).

تفسیر عون المنان (۲۹)

همانان او دسترسی پیدا کنند، قوم خود را درگیر و دار جدال و منازعه رها کرد و خود را مهیای خروج از ده نمود. قبل از اینکه صبح فرا برسد. زمانی که قوم سرکش به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند که مهمانان را به زور بگیرند، خداوند چشمان آن‌ها را کور کرد و نتوانستند آن‌ها را پیدا کنند. همزمان با طلوع خورشید خداوند به وسیله انواع عذاب آن‌ها را نابود و هلاک کرد:

- ۱) روستا بر آن‌ها سرنگون و زیرورو گردید.
 - ۲) خداوند باران سنگ‌ها را بر سر آن‌ها باراند.
 - ۳) صدایی از آسمان‌ها بر آن‌ها فرستاده شد.
- ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ﴾ [هود: ۸۲].^۱
- ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ۗ فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ۗ﴾ [الحجر: ۷۳-۷۴].^۲

﴿فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ﴾: یعنی: به سبب این که از عمل زشت و پلید شان لذت می بردند، این عبارت به صورت خاص برای آنان بیان شد.^۳

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّرٍ﴾: قرطبی در تفسیر این آیه گفته است: یعنی ما قرآن را برای حفظ کردن آسان ساخته ایم و کسی که بخواهد آن را حفظ کند یاری می کنیم. آیا کسی هست که خواستار حفظ کردن آن باشد تا او را یاری دهیم؟ سعید بن جبیر گفته است: هیچ کدام از کتاب‌های آسمانی بصورت حفظی خوانده نمی شوند مگر قرآن کریم. برخی هم گفته اند:

۱) هنگامی که فرمان ما فرا رسیده آن را زیر و رو نمودیم و آنجا با گل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم.
 ۲) پس به هنگام طلوع آفتاب، صدای ایشان را فرو گرفت آنگاه بالای آن را پایین گردانیدیم و با سنگ‌هایی از گل محجر شده ایشان را سنگباران نمودیم.

۳- نظم الدرر: (۱۲۵/۱۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

بنی اسرائیل نمی توانستند تورات را از حفظ بخوانند بجز موسی و هارون و یوشع بن نون و عزیز علیهم السلام.

ولی خداوند متعال حفظ قرآن کریم را بر امت اسلامی آسان کرده تا آنچه را که در آن است به یاد بیاورند. ﴿فهل من مدکر﴾ یعنی آیا تلاوت کننده ای هست که آن را تلاوت کند.^۱

ابن عطیه در تفسیر خود گفته است: ﴿یسرنا القرآن﴾ یعنی قرآن را آسان و نزدیک (به ذهن) کردیم. ﴿الذکر﴾ یعنی حفظ کردن و از بر کردن.

ابن جبیر گفته است: از میان کتاب های آسمانی بجز قرآن کریم هیچ کتابی حفظ نشده است. ابن عطیه در ادامه گفته است: قرآن کریم با نظم زیبا و مفاهیم عالیش به قلب های (سلیم) می چسبد و با خرده های سالم درمی آمیزد و در نتیجه حفظ کردن آن آسان است.^۲

مجاهد می گوید: «یعنی هوناً قراءته» «یعنی قرائت و خواندن آن را آسان نمودیم» و سدی می گوید: «یسرنا تلاوته علی الألسن» «یعنی تلاوت آن را بر زبان آسان نمودیم» و ابن عباس می گوید: «لولا أن الله يسره علی لسان الأدمیین ما استطاع أحد من الخلق أن يتكلم بكلام الله». «یعنی اگر الله تعالی آن را بر زبان بنی آدم آسان نمی کرد هیچیک از مخلوقات خداوند نمی توانستند با کلام خداوند تکلم نمایند». طبری و دیگران از ائمه تفسیر ذکر نموده اند که آسان نمودن قرآن شامل تلفظ آسان برای تلاوت و معانی آسان برای تفکر و تدبر و پند پذیرفتن است.^۴

^۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

^۲- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

^۳- تفسیر ابن کثیر ۸/ ۴۵۳.

^۴- تفسیر ابن جریر ۲۷/ ۹۶.

و شاطبی رحمه الله گفته است: «از آنجا که قرآن معجزه است، اشخاص با فصاحت و دارای بلاغت را در برابر آنکه مثل آن را بیاورند عاجز و درمانده کرده است؛ و این مسئله قرآن را از اینکه به زبان عربی است و بر مبنای ساختار کلام عرب می باشد خارج نمی سازد؛ و فهمیدن آنچه که از طرف الله آمده و به آن امر فرموده و یا از آن نهی کرده است، به شرط آنکه بر زبان عربی تسلط وجود داشته باشد، آسان است؛ و اگر به علت اعجاز آن، عقل معانی آن را نمی فهمید، خطاب او به کسانی می شود که [به علت عدم فهمیدن معانی آن] قادر به انجام تکالیف آن نمی شدند، و این امری است که از امت [اسلام] خواسته نشده است [و بر هر کسی به اندازه وسع او تکلیف شده است]. و این از وجوه اعجازی آن می باشد که چه از حیث زبان و چه از حیث معانی و اسلوب از جنس کلام بشر بوده، و برای عقل مفهوم است ولی کسی نمی تواند حتی یک سوره مثل آن بیابد... همانا الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۙ﴾ [القمر: ۱۷]. ترجمه: «و همانا قرآن را برای ذکر آسان کردیم پس آیا پند پذیری وجود دارد؟»... به تمامی وجوه اعجازش را نشان داده؛ و این خود نشانگر آن است که، معنی برای کسب مفاهیم قرآن و تعقل کردن در معانی آن وجود ندارد، همانگونه که می فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ۖ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۚ﴾ [ص: ۲۹]. ترجمه: «کتابی خجسته بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر شود و صاحبان خرد پند بگیرند»، و این خود دلیلی است برای درست بودن تدبر و تفهم در قرآن»^۱.

یکی از آثار و برکات حفظ آسان قرآن کریم این است که هم اکنون هزاران مسلمان اعم از کودک و بزرگسال آن را حفظ می کنند و بدین ترتیب هرگونه تلاش جهت تحریف قرآن و کم و زیاد کردن آن به حمد و سپاس خداوند

^۱-الموافقات ۳/۸۰۵.

بزودی کشف می شود. به یاد دارم که در دهه‌ی شصت میلادی یهودیان تلاش کردند که با زیاد کردن یا کم کردن الفاظی، قرآن را تحریف کنند و هزاران نسخه از قرآن تحریف شده را چاپ و در آفریقا توزیع کردند، ولی بزودی این دسیسه‌ی آنان کشف شد و علمای الأزهر فتوایی صادر کردند و ضمن مشخص کردن جاهای تحریف شده، دستور دادند که تمام نسخه‌های قرآن تحریف شده (جمع آوری و) سوزانده شوند. بدین ترتیب خداوند متعال این دسیسه‌ی شوم یهودیان را برطرف ساخت و نیرنگ نیرنگ بازان تنها به خودشان باز می گردد!



فوائد آیات (۳۳-۴۰):

۱. لوط - علیه السلام - وقتی قومش را به پرستش خداوند یگانه که شریکی ندارد فرا خواند و آنان را از شرک و کار زشتی که پیش از آنان هیچ یک از جهانیان مرتکب آن نشده بود نهی کرد، او را تکذیب کردند و دروغگوش انگاشتند و به شرک ورزیدن و زشتی‌های خود ادامه دادند، حتی فرشتگانی که به صورت مهمان پیش لوط آمدند وقتی قومش خبر شدند شتابان آمدند تا با آنها کار زشت انجام دهند. خداوند آنها را لعنت کند! و از لوط خواستند تا به آنها اجازه دهد تا با مهمانانش عمل زشت را انجام دهند. آنگاه خداوند به جبرئیل - علیه السلام - دستور داد که چشمانشان را کور گرداند و پیامبران آنها را از گرفتار شدن به عذاب خدا و کیفر الهی ترسانده بود.

۲. مسلمانان و اهل ایمان از عادت سری و همجنسگرایی پرهیز می نمایند، و خود را در معرض بیماریهای جسمی مانند: سل، تیفوئید و بیماریهای روانی مانند: اضطراب و پریشانی قرار نمیدهند. زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: "استمنای میان زنان برایشان زنا به شمار میرود".^۱ لازم به

^۱- اخرجہ ابو یعلی و الطبرانی.

یادوری است که عمل "استمنا" گناه و خلافکاری به شمار می‌آید و رأی اکثریت علما بر تعزیر و مجازات مرتکب آن است.

۳. عمل قوم لوط: عمل قوم لوط حتی با همسر یا همجنس بازی جنایت و معصیتی خطرناک است که یکی از پیامدهای آن شیوع بیماریهای "ایدز" یا از بین رفتن مقاومت بدن در مقابل بیماری است

۴. در مورد مجازات اهل لواط امام ابوحنیفه قائل به تعزیرات اما بقیه فقها بر این باورند که بایستی مانند اهل زنا با آنها برخورد شود و حد زنا برایشان جاری گردد.

۵. در مباحث گذشته پیرامون رابطه‌ی فرشتگان با مؤمنان بحث شد، و تا حدودی موضع آنان در مقابل کفار روشن گردید. بنابراین قطعاً فرشتگان کافران ستمکار و مجرم را دوست ندارند، بلکه نسبت به آنان عداوت و دشمنی داشته و با آنها می‌جنگند، و دل‌هایشان را به لرزه در می‌آورند، همانطور که در جنگ بدر و احزاب این حادثه اتفاق افتاد. اکنون به زوایای دیگری خواهیم پرداخت که تاکنون بیان نشده، و توضیحات بیشتری درباره‌ی موضع فرشتگان در قبال کفار بیان خواهد شد.

۱- آوردن عذاب بر کفار

وقتی که پیامبران الهی از جانب مردم تکذیب می‌شدند، و قومشان بر تکذیب اصرار می‌ورزیدند، اغلب اوقات خداوند بر آنها عذاب نازل می‌کرد، و بیشتر اوقات این عذاب را فرشتگان می‌آوردند.

۲- نابود کردن قوم لوط

فرشتگانی که مأموریت نابود کردن قوم لوط را بر عهده داشتند به شکل نوجوانانی زیبا آمدند و لوط علیه السلام میزبان آنان بود. قوم لوط ابتدا از آمدن آنها خبر نداشتند، تا اینکه همسر لوط آنها را از آمدن فرشتگان مهمان با خبر کرد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بنابراین بلافاصله بعد از این خبر به قصد عمل زشت، راهی خانه‌ی حضرت لوط علیه السلام شدند، و لوط در صدد دفع آنها بر آمد، و با آنها به بحث و مجادله پرداخت، ولی نپذیرفتند. آنگاه جبرئیل با بالهایش آنها را زد و بینایی چشمانشان را از بین برد، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

سَيَأْتِيهِمْ وَصَاقٌ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقُورُ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ ﴿٧٧-٨١﴾ [هود: ۷۷-۸۱]

یعنی: هنگامی که فرستادگان ما (به صورت جوانانی) پیش لوط درآمدند، لوط از آمدن آنان بسیار ناراحت گردید و دانست که قدرت دفاع از ایشان (در برابر قوم تباهکار خود) را ندارد، و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است. قوم لوط (از ورود این جوانان زیبا روی آگاه شدند و) شتابان به سوی لوط آمدند. قومی که (آلوده به گناه بودند و) پیش از آن (هم) اعمال زشت (لواط) انجام می‌دادند. لوط بدیشان گفت: ای قوم من! (شرمتان باد! بر مهمانان من ببخشایید و) اینها دختران من هستند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما درآورم) پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا نکنید (و بدیشان تعدی و تجاوز ننمائید). آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی، یافته نمی‌شود؟ گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست، و می‌دانی که چه چیز می‌خواهیم. فرشتگان بعد از اطلاع از پریشانی لوط و اصرار بزهاکاران، به لوط) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم، (این زشتکاران) دستشان به تو نمی‌رسد (و نمی‌توانند کوچکترین بلا و کمترین زبانی

تفسیر عون المنان (۲۹)

به تو برسانند). اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان، و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد (تا هول و هراس عذاب را نبیند و دچار شر و مصیبتی نشود) مگر همسر تو که او می ماند و به همان بلایی که آنان بدان گرفتار می گردند گرفتار می شود. موعد (هلاک) ایشان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟

ابن کثیر می گوید: آورده اند که جبرئیل علیه السلام نزد آنان (قوم لوط) رفت و با پرهای خود بر چهره و صورت آنان سیلی زد. چشم های آنان فرو رفتند بطوری که اثری از چشم ها باقی نماند....^۱
خداوند متعال هم می فرماید:

﴿ وَلَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ صَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿۳۷﴾ [قمر: ۳۷]

یعنی: و با لوط درباره مهمانانش سخن گفتند (و از او خواستند آنان را در اختیار ایشان برای انجام کار منافی عفت بگذارد). ما چشمانشان را کور کردیم، (و بدیشان گفتیم): بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و بر حذر داشتنهای مرا.

و در ابتدای صبح خداوند آنها را نابود کرد، همانگونه که می فرماید:

﴿ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَاقِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ

سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ ﴿۸۲﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿۸۳﴾

[هود: ۸۲-۸۳]

یعنی: هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم لوط) فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گِلهای متحجر و پیایی سنگباران کردیم.

^۱-البداية و النهاية (۱/۱۹۷)

سنگهایی که از سوی پروردگار تو نشاندار (به نشان عذاب و بدون بازدارنده قرار داده شده) بودند. این چنین سنگهایی از ستمکاران (دیگر هم) به دور نیست. ابن کثیر در تفسیر این آیه به نقل از مجاهد می گوید: «جبرئیل قوم لوط را با زمین و خانه و گله ی حیوانات و هر چه داشتند بر روی بال سمت راستش حمل کرد، و آنقدر آنها را بالا برد که ساکنان آسمان صدای سگهایشان را می شنیدند، سپس همه شان را واژگون کرد». همچنین اقوالی نزدیک به همین معنی را ذکر کرده اند ولی در این زمینه حدیث صحیحی وجود ندارد.

۳- نفرین کردن کفار

خداوند می فرماید:

﴿ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (۸۶) ﴿ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴾ (۸۷) [آل عمران: ۸۶-۸۷]

یعنی: چگونه خداوند گروهی را رهنمون می کند که بعد از ایمانشان و پس از آن که گواهی دادند به این که پیغمبر بر حق است و معجزات و دلایل روشنی برای آنان (بر حقانیت محمد) بیامد، کافر شدند؟ و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. این چنین کسانی، کیفرشان این است که نفرین خدا و فرشتگان و مردمان همه، بر آنان باشد.

همچنین فرموده: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴾ [بقره: ۱۶۱] یعنی: کسانی که کفر ورزیدند و در حالی که کافر بودند مردند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی، از دنیا رفتند) نفرین خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنان خواهد بود.

فرشتگان تنها کفار را نفرین نمی‌کنند، بلکه کسانی را که مرتکب گناهان ویژه ای می‌شوند، نیز نفرین می‌کنند.

جز کافران افرادی که مورد نفرین فرشتگان هستند:

۱- زنی که از شوهرش اطاعت نکند

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه شوهر از زنش درخواست همبستری نمود و زن نافرمانی کند، فرشتگان تا صبح آن زن را نفرین می‌کنند». در روایتی دیگر آمده است: تا وقتی که به رختخوابش بر می‌گردد.^۱

۲- کسی که در قبال برادرش چاقو بکشد

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: ابو القاسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس با ابزار تیز و برنده (مانند کارد و چاقو به منظور تهدید) به برادرش اشاره کند فرشتگان او را نفرین می‌کنند، حتی اگر برادر پدري و مادري یکدیگر باشند.^۲

نفرین نمودن فرشته بیانگر حرام بودن این کار است؛ زیرا موجب رُعب و وحشت برادرش می‌گردد، و گاهی شیطان او را به طغیان واداشته که او را به قتل می‌رساند، بویژه اگر از اسلحه های مدرن جدید باشد که ممکن است با کمترین اشتباه و خطا خطرهای جبران ناپذیری به بار آورد، و موارد زیادی از این حوادث رخ داده اند.

۳- کسانی که به یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ناسزا می‌گویند

در معجم طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه با سند حسن روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس به اصحاب و یاران من ناسزا بگوید، نفرین خدا و فرشتگان و تمام انسانها بر او باد». جای بسی شگفتی است که امروزه قوم هایی هستند که ناسزاگویی

^۱- صحیح بخاری (۲۹۳/۹) شماره (۵۱۹۳)

^۲- صحیح مسلم (۲۰۲/۴) شماره (۲۶۱۶)

اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ را دین و عبادت می‌دانند، و چنین می‌پندارند که این عمل (زشت) موجب نزدیک شدن به خداست، اما پاداش آنان همان گفتار پیامبر ﷺ است که پاداش و حشتناکی است.

۴- کسانی که مانع اجرای شریعت خداوند می‌شوند

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مرتکب قتل عمد شد، بعنوان قصاص کشته می‌شود، و هر کس مانع اجرای قصاص شود، نفرین خدا، فرشتگان و تمام انسانها بر وی باد.»^۱

بنابر این هر کس مانع اجرای حکم خداوند در مورد قصاص بوسیله ی مال، و توسل به مقام و قدرت باشد این نفرین او را شامل می‌شود. از این رو حال کسانی چطور خواهد بود که نه تنها مانع قصاص، بلکه مانع تمام احکام شریعت می‌شوند؟!^۲

۵- هر کس اهل بدعتی را پناه دهد

از جمله کسانی که مورد نفرین خدا هستند، بدعتگزارانی هستند که در دین خدا نوآوری بوجود می‌آورند. یعنی از احکام و شریعت خدا تجاوز می‌کنند، یا بدعتگزاران را پناه داده، و از آنان حمایت و پشتیبانی می‌کنند. در حدیث صحیح آمده است: «فَمَنْ أَحَدَثَ حَدَثًا أَوْ

أَوْى مُحَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲.

یعنی هر کس در دین بدعت و نوآوری بوجود آورد، یا بدعت-گذاری را پناه دهد، نفرین خدا، فرشتگان و همه ی مردم بر او باد. بدعت و نوآوری در مدینه عبارت است از ارتکاب جرم و جنایت. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مدینه از فاصله ی عیر تا ثور (عیر و ثور دو کوه هستند که

^۱- صحیح سنن نسایی (۴۹۲/۳) شماره (۴۴۵۶)

^۲- ابو داود و نسائی و حاکم روایت کرده اند. صحیح الجامع (۸/۶)

تفسیر عون المنان (۲۹)

مدینه در فاصله ی میان آنها قرار دارد) حرم است. هر کس در آن مرتکب جرم شود، یا اهل بدعتی را حمایت کند، نفرین خدا، فرشتگان و همه ی مردم بر او باد، و خداوند در روز قیامت طاعت و فدیة ی او را نمی پذیرد.^۱

ع الله متعال عقیده و باور توحیدی را بر مبنای قرآنی که ﴿هُذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ﴾ «این (قرآن) روشنگری برای مردمان است» و مردمان اقشار مختلف جامعه از کارگر، مهندس، معلم، کشاورز، بی سواد، کم سواد، باسواد و... را شامل می شود که هر کدام از مقداری از فهم و درایت برخوردارند، و از طرف دیگر فهم و اندرزگیری از قرآن و سنت بس آسان است؛ چرا که خداوند متعال در سوره قمر چند بار تکرار فرموده است که: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷ - ۲۲ - ۳۲ - ۴۰] «ما قرآن را برای یاد دادن و یادگرفتن و پند دادن و پندگرفتن آسان ساخته ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده ای هست؟»^۲



^۱- بخاری (۸۱/۴) شماره (۱۸۷۰). مسلم (۹۹۴/۲) شماره (۱۳۷۰)

^۲- ارشاد الفحول: ج ۲ ص ۲۳۷

تفسیر وترجمہ آیات (۴۱-۴۲) سورہ قمر
«۵» داستان آل فرعون».

مقصد آیات (۴۱-۴۲): «-۵- قصة آل فرعون»، (۵) داستان آل فرعون).

ربط و مناسبت: بعد از توضیح نابودی امتهای پیشین اعم از قوم نوح و هود و قوم صالح و قوم لوط به سبب دروغ انگاشتن پیامبران، الله متعال با استهفام انکاری اهل مکه را سرزنش نموده و مورد خطاب قرار داد تا به آنان واضح سازد عذاب و ذلتی که دیگران را فرا گرفت به آنها نیز خواهد رسید؛ زیرا اگر بر کفر اصرار ورزند و بر گمراهی پافشاری کنند سرگذشت پیشینیان بر سر این ها نیز تطبیق خواهد شد، در دنیا شکست خورده، و در آخرت نیز به عذاب سخت و تلخ مبتلا می گردند.

سپس رب العزت نوع عذاب بزهکاران یعنی مشرکان را در آخرت توضیح داد، و مبرهن ساخت تمام اشیاء مخلوق الله متعال بوده، و فرمانش در یک چشم بر هم زدن و به واژه‌ی «کن» نافذ می شود، و این سوره‌ی مبارکه را با یادی از پاداش پرهیزگاران نیکوکار به پایان رساند.

ترجمه آیات (۴۱-۴۲):

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ

عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲)﴾.

ترجمه:

- و به راستی هشدارها به نزد فرعونیان آمد. (۴۱)
- آنان (همه) آیات ما را تکذیب کردند آنگاه آنان را چون فرو گرفتن پیروزمندی توانا فرو گرفتیم. (۴۲)

تفسیر مختصر آیات (۴۱-۴۲):

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ﴾ [قمر: ۴۱]: و به تحقیق که انذار ما بر زبان

موسی و هارون علیهما السلام به فرعون و فرعونیان رسید.

﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ﴾ [قمر: ۴۲]: حجتها و

دلایلی را که از جانب ما برایشان آمد تکذیب کردند، پس آنها را به کیفر ذات شکست ناپذیر که هیچکس بر او چیره نمیشود، و ذات بسیار توانایی که از هیچ چیزی ناتوان نیست، آنها را در قبال اینکه این حجتها و دلایل را تکذیب کردند کیفر دادیم.^۱



فوائد آیات (۴۱-۴۲):

«المقتدر» اسمی از اسماء الله الحسنی است که در حدیث پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - که ترمذی آن را روایت کرده و شامل اسماء الله الحسنی است بیان گردیده است. اسم مقتدر در بعضی آیات قرآن کریم نیز بیان گردیده است.



۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۸۵.



تفسیر و ترجمه آیات (۴۳-۵۵) سوره قمر

«سرزنش مشرکان قریش و بیان سزای بزهکاران و پاداش پرهیزگاران».

مقصد آیات (۴۳-۵۵): «تویب المشرکین من کفار قریش و بیان جزاء المجرمین و المتقین»، (سرزنش مشرکان قریش و بیان سزای بزهکاران و پاداش پرهیزگاران).

سبب نزول آیه ۴۵: ابن جریر از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده است: در روز بدر مشرکان گفتند: ما جماعتی نیرومند و پیروز هستیم. پس خدا ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ را نازل کرد.

سبب نزول آیه ۴۸-۴۹: أبوهریره رضی الله عنه می فرماید: «مشرکان قریش نزد رسول الله آمده و به مخالفت با تقدیر الهی برخاستند. پس این آیه نازل شد. ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ دُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ * إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿[القم: ۴۸-۴۹] «روزی که بر چهره هایشان در آتش (جهنم) کشیده می شوند (و به آن ها گفته می شود) «(طعم) آتش دوزخ را بچشید. بی گمان ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.»».

ترجمه آیات (۴۳-۵۵):

﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَانِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ (۴۴) سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ دُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بَّالْبَصْرِ - (۵۰) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَّدْكِرٍ (۵۱) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَكُلُّ صَغِيرٍ

۱- صحیح مسلم: ۲۶۵۶، سنن الترمذی: ۲۱۵۷، سنن ابن ماجه: ۸۳ و مسند أحمد: ۹۷۳۶

تفسیر عون المنان (۲۹)

وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٍّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵).

معنی کلمات:

- ﴿فِي الزُّبُرِ﴾: در کتابهای آسمانی.
- ﴿نَحْنُ جَمِيعٌ﴾: ما یک گروه هستیم و متحدانه عمل می‌کنیم.
- ﴿مُنْتَصِرٍ﴾: توانایم و مغلوب نمی‌شویم.
- ﴿وَالسَّاعَةَ أَدهَى﴾: و قیامت دشوارتر است.
- ﴿أَمْرٌ﴾: تلختر از عذاب دنیا.
- ﴿سُعْرٌ﴾: آتش شعله‌ور یا جنون.
- ﴿خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾: به تقدیر ازلی یا محکم و به اندازه مقرر.
- ﴿إِلَّا وَحِدَةً﴾: مگر یک کلمه، لفظ «کن» است.
- ﴿أَشْيَاءَكُمْ﴾: همتایان شما در کفر را.
- ﴿الزُّبُرِ﴾: نامه‌های اعمال.
- ﴿مُسْتَطَرٍّ﴾: در لوح محفوظ نوشته شده است.
- ﴿نَهْرٍ﴾: چشمه‌ها.
- ﴿مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾: جایگاه شایسته.

ترجمه:

- (ای قریش!) آیا کافراتان از اینان (که ذکر شد) بهترند یا اینکه در کتاب‌های (پیشین) براتنی دارید. (۴۳)
- یا اینکه می‌گویند: ما گروهی شکست‌ناپذیر هستیم و یک‌دیگر را یاری می‌دهیم؟! (۴۴)
- این گروه شکست خواهند خورد و پشت می‌کنند. (۴۵)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- بلکه موعدشان قیامت است و قیامت سخت تر و تلخ تر است. (۴۶)
 - بی گمان گناهکاران در نادانی و گمراهی اند. (۴۷)
 - روزی که بر چهره هایشان در دوزخ کشیده می شوند (و می گوئیم):
طعم و در آتش دوزخ را بچشید. و حکم ما جز مانند چشم به هم زدنی نیست. (۵۰)
 - و به راستی امثال شما را نابود کردیم. پس آیا پند پذیری هست؟. (۵۱)
 - و هر چیزی را که انجام داده اند در کار نامه ها هست. (۵۲)
 - و هر کوچک و بزرگی نوشته شده است. (۵۳)
 - بی گمان پرهیزگاران در باغ ها و (در جوار) جویباران خواهند بود. (۵۴)
 - در مقام و منزلتی راستین در نزد فرمانروایی توانا. (۵۵)
- تفسیر مختصر آیات (۴۳-۵۵):**

﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُولَئِكَ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ﴾ [القمر: ۴۳]: ای

اهالی مکه آیا کافران شما از آن کافران مذکور برتر هستند: قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و فرعون و قومش؟! یا امان نامه ای از عذاب الله دارید که کتابهای آسمانی آن را آورده اند؟!

﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ﴾ [القمر: ۴۴]: بلکه آیا این کافران ساکن

مکه می گویند: ما جمعیتی هستیم که در برابر هر کس بخواهد آسیبی به ما برساند، و اتحاد ما را بر هم زَند به یکدیگر یاری می رسانیم؟!

﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ [القمر: ۴۵]: به زودی جمع این کافران

در هم خواهد شکست و در برابر مؤمنان پشت خواهند کرد. این امر در روز بدر رخ داد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ﴾ [القمر: ۴۶]: بلکه قیامت که

آن را تکذیب می کنند همان موعدهشان است که در آن عذاب می شوند، و قیامت بزرگتر و سخت تر است از عذابی که روز بدر در دنیا با آن روبرو شدند.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾ [القمر: ۴۷]: به راستی که مجرمان به

سبب کفر و گناهان در گمراهی از حق، و عذاب و رنج هستند.

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ [القمر: ۴۸]:

روزی که بر صورت هایشان در آتش کشیده می شوند، و از روی توبیخ به آنها گفته می شود: عذاب جهنم را بچشید.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]: به راستی که ما هر چیزی را

در هستی به تقدیر ازلی، و براساس علم و اراده خویشتن، و طبق آنچه در لوح محفوظ نوشته ایم آفریده ایم.

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ﴾ [القمر: ۵۰]: و فرمان ما وقتی چیزی

را اراده کنیم نیست جز اینکه یک کلمه می گوئیم و آن: کُن (باش) است، به ناگاه آنچه که می خواستیم در چشم به هم زدنی، به سرعت موجود می شود.

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَكِرٍ﴾ [القمر: ۵۱]: و به تحقیق که از

امت های گذشته امثال شما در کفر را نابود کرده ایم. پس آیا پندگیرنده ای هست که از این امر پند بگیرد و از کفرش دست بکشد؟!

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾ [القمر: ۵۲]: و هر عملی را که بندگان

انجام دادند در نامه های اعمالشان توسط فرشتگان نگهبان نوشته شده و هیچ چیز از آن را از قلم نمی اندازند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ﴾ [القمر: ۵۳]: و تمام اعمال و اقوال کوچک و بزرگ؛ در نامه های اعمال، و در لوح محفوظ مکتوب است، و در قبال آن جزا داده خواهند شد.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ﴾ [القمر: ۵۴]: به راستی آنها که به خاطر پروردگارشان با اجرای اوامر و اجتناب از نواهی اش پرهیزکاری نموده اند، در بهشت هایی که در آن از نعمتها و رفاه برخوردار میشوند، و در رودهایی جاری قرار دارند.

﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [القمر: ۵۵]: در مجلس راستینی که هیچ لغو و گناهی در آن نیست، نزد پادشاهی که مالک همه چیز است، و ذات توانایی که هیچ کاری او را ناتوان نمی سازد. پس، از نعمت های جاویدانی که از جانب او به آنها می رسد مپرس.



تفسیر تفصیلی آیات (۴۳-۵۵):

تهدید کفار به شکست:

بعد از آنکه سخن آیات سوره درباره هلاک شوندگان به پایان رسید، به کفار قریش رو کرده و آنان را تهدید به عذاب، و شکست در برابر مسلمین می نماید، و به مسلمانان وعده ی پیروزی بر آنان را می دهد.

خطاب در این سخن خداوند: ﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ﴾ متوجه کفار قریش است، و همزه در ﴿أَكْفَارُكُمْ﴾ همزه ی استفهام انکاری است، آیه کفار قریش را به خاطر بی توجهی به آنچه بر کفار پیشین گذشته، مورد نکوهش و سرزنش قرار می دهد.

۱- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۵۴۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و ﴿أُولَئِكَ﴾: اسم اشاره دور، و منظور از آن کفار پیشین بیان شده در آیات بیشتر سوره است که عبارتند از: قوم نوح، عاد، ثمود، لوط و آل فرعون. آیه از کفار قریش می‌پرسد: بی‌تردید در مورد نابودی کفار پیشین شنیده‌اید، پس چرا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ آیا کفار شما بهتر از کفار پیشین هستند؟ و آیا شما از آنان قوی‌ترید؟ شما بهتر از آنان نیستید، و شما از آنان قوی‌تر نبوده و اموال و فرزندان بیشتری ندارید! آیات بسیاری این حقیقت را بیان می‌دارند از جمله این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ ...﴾ [الأنعام: ۶]. «آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم...».

با توجه به اینکه کفار پیشین قوی‌تر از کفار قریش بودند، و قدرت‌شان نتوانست عذاب را از آنان دور کند پس کفار قریش ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از آنند که عذاب را دفع کنند، پس چرا عبرت نگرفته و از کفرشان دست نمی‌کشند؟ آیه سؤال دومی از ایشان می‌پرسد: «یا اینکه برای شما امان‌نامه‌ای در کتاب‌ها (از سوی خدا) نازل شده است». [قمر: ۴۳]، منظور از «زُبُرِ»، در اینجا یعنی کتاب‌های ربانی که خداوند بر پیامبرانش فرو فرستاده است. مفرد آن (زبور) به معنی کتاب است.

معنی این بخش از آیه این است که: چرا شما خود را از عذاب در امان می‌دانید در حالی که کفر ورزیده و (آیات الهی را) تکذیب می‌کنید؟ آیا خداوند در کتاب‌هایش امان‌نامه‌ای یا حکم برائتی به شما داده است؟ پاسخ منفی است، آنان دارای این حکم برائت نیستند، زیرا خداوند در کتاب‌هایش کافر را به خاطر کفرش به رسمیت نمی‌شناسد، و اگر (بر اثر مداومت بر کفر) به عذاب الهی دچار گردد به او امنیت نمی‌دهد که خلاص گردد؛ آیات سؤال سومی را متوجه آنان

می‌کند: «یا اینکه می‌گویند: ما جمعیت متحد و نیرومند شکست‌ناپذیری هستیم و همدیگر را یاری می‌دهیم و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم». [قمر: ۴۴].
 یعنی: آیا کفار قریش چنین می‌پندارند که یار و یاور همدیگرند، و این اجتماع و یاری و اتفاق‌شان پیروزی را از آن‌ان می‌گرداند و عذاب را از آنان دور می‌گرداند؟ آیات ترس را به دل آنان افکنده، و آنان را تهدید به شکست می‌کند: «جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند». [قمر: ۴۵].

یعنی: هنگامی که در آینده نبرد میان کفار و مسلمانان شعله‌ور می‌شود جمع متحد کفار درهم ریخته و شکست خورده، و پشت کرده و می‌گریزند.
 بعد از آنکه آیه با قاطعیت بیان می‌دارد که کفار در دنیا شکست می‌خورند، آیه‌ی بعدی آنان را به عذاب سخت در آخرت تهدید می‌کند: «بلکه موعدشان قیامت است، و قیامت بلای آن عظیم‌تر و تلخ‌تر است». [قمر: ۴۶].
 آیات بعدی صحنه‌هایی از خواری و خفت و عذاب دیدن‌شان در آخرت را برای آنان به نمایش می‌گذارد: «قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود): بچشید لمس و پسوده‌ی دوزخ را». [قمر: ۴۷-۴۸].

پیروزی مؤمنین و شکست کفار، تقدیری از سوی الله:

در همین ارتباط و در خصوص وعده‌هایی که برای مؤمنین و تهدیداتی که برای کفار وجود دارد، آیه‌ای محکم حقیقت‌قَدَر را بیان می‌دارد: خداوند می‌فرماید: «ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم». [قمر: ۴۹]. هر چیزی در این هستی مخلوق و آفریده است، خداوند آن را براساس حساب و نظام خاص خود آفریده است، و او را در زمانی مشخص، و در مکانی

تفسیر عون المنان (۲۹)

مشخص و براساس حکمتش آفریده است، خداست که (پدید آمدن) اشیاء را رقم زده و آنان را پدید آورده است.

از جمله‌ی این‌ها عملی شدن وعده‌ی شکست کفار، و پیروز شدن مسلمانان بر آن‌ها در دنیا است، این خداوند است که براساس حکمت و تقدیرش، زمان و مکان و کیفیت (رخدادها) را معین و مشخص می‌کند. هنگامی که زمان مشخص فرا رسید، خداوند تقدیرش را تحقق بخشیده و اراده‌اش را عملی می‌نماید. این کار برای او سهل و ساده است: «نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت است. چرا که) فرمانی بیش نیست، (و چنان با سرعت انجام می‌گیرد که انگار همسان با یک چشم بر هم زدن (و) همانند یک نگاه سریع و با عجله است». [قمر: ۵۰].

یعنی: دستورمان را با یک کلمه عملی می‌سازیم، آن کلمه: (بشو) است، در یک چشم برهم زدن آنچه اراده نموده‌ایم پدید می‌آید. این سخن خداوند بر همین اساس است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۸۲﴾ [یس: ۸۲]. «هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن‌هم می‌شود».

آیات دوباره تهدید کفار قریش را از سر می‌گیرند: «ما اشخاص هم‌چون شما را (در روزگار پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم. آیا نپندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟!». [قمر: ۵۱].

یعنی: ما افرادی شبیه و نظیر شما را، از کفار گذشته مانند عاد و ثمود و مدین را از میان برده‌ایم، آیا کسی از شما پند و اندرز و عبرت می‌گیرد؟ آیات به تهدید کفار قریش ادامه می‌دهند و به آنان خبر می‌دهد که هر شر و بدی و کفر و تکذیبی را که مرتکب شده و از آنان صادر گشته است بی‌شک خداوند آن‌ها را ثبت و ضبط کرده است و در کتاب‌های (اعمال) نگاهشته شده، کتاب‌هایی که همه‌ی کارهای کوچک و بزرگ آدمیان در آن ثبت می‌گردد: «هرکاری را که

کرده‌اند، در کتاب‌ها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است». [قمر: ۵۲-۵۳].

وعده به مؤمنین در خصوص پیروزی بر کافرین:

تهدید صریح کفار در این سخن خداوند که می‌فرماید: «جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند». [قمر: ۴۵]، (وجود دارد) این سخن تهدیدی علیه آنان، و به هدف از میان بردن همت‌های‌شان، و تضعیف اراده، و درهم شکستن روحیه‌ی آنان است، این کار در ضمن (جنگ روانی) که قرآن با شدت و شایستگی بر دشمنان اعمال می‌کند صورت می‌پذیرد، در این جنگ روانی قرآن روح و روان‌شان را به لرزه درآورده و اراده‌ی آنان را از میان می‌برد.

این آیه وعده‌ای قرآنی به مؤمنین می‌دهد و آن این است که به زودی و در آینده‌ای نزدیک مؤمنین جمع قریش را درهم می‌شکنند تا آنجا که کفار پشت کرده و می‌گریزند، هدف این وعده افزایش روحیه‌ی مؤمنین بوده و درون‌شان را پر از امید به آینده می‌کند، و بشارت‌هایی درخشان و بزرگ به آنان می‌دهد بدین ترتیب ثبات مؤمنین بر راه حق، و عزم‌شان در نبرد با باطل، و اطمینان‌شان به اینکه آینده از آن آنان است، و آمادگی‌شان برای مرحله‌ی بعدی نبرد با کفار که همان مرحله‌ی جنگ با آنان و شکست دادن‌شان است، افزایش یابد.

فراموش نمی‌کنیم که صحابه در حالی پذیرای این وعده‌ی قرآن: «جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند» شدند که در مکه مستضعف بوده، و در آنجا تحت شکنجه و آزار بودند.

به هنگام نزول این آیه که این تهدید را برای کفار می‌فرستد، آنان قدرت و چیرگی داشته و رهبران و پیشوایان مکه بودند، و کار و ثروت و جاه و حکم به

تفسیر عون المنان (۲۹)

دست آنان بود و مردمان پیروان آنان بودند. هم‌زمان مسلمانان در مکه گروهی اقلیت و ضعیف بودند، و فقط اندکی مال و قدرت و کالا در اختیار داشتند که آن‌هم چیز قابل‌ذکری نبود. در این ظروف و شرایط خاص، که دو قدرت هم‌تا و برابر نبودند - قدرت کفار و قدرت مسلمانان - تا آنجا که قدرت کفار چیره و برتر بود و قدرت مسلمانان خام و اولیه بود و راهش را به سختی باز می‌کرد، و پیش می‌رفت آن‌هم در میان سدها و موانعی که کفار در برابر آن قرار می‌دادند.

در این ظروف و شرایط خداوند آیه‌ای را فرو می‌فرستد که به این قدرت فزاینده‌ی اسلامی وعده می‌دهد که به زودی توانمند و قدرتمند گشته و در برابر کفار می‌ایستد و آن را درهم شکسته و از بین می‌برد! بی‌شک چنین قاطعیتی در این وعده‌ی قرآنی نشان دهنده‌ی آن است که قرآن سخن خداوند است، زیرا آدمی نمی‌تواند این چنین قاطعانه وعده دهد، چون شاخصی مادی بنی بر درهم شکسته شدن جمع کفار وجود ندارد آن‌هم در این دوران زمانی اولیه‌ی شروع عمر دعوت اسلامی در مکه!؛ هنگامی که کفار این تهدید آیه را شنیدند، و اینکه با قاطعیت بیان می‌دارد که کفار در برابر مسلمانان شکست خورده و پشت کرده و می‌گریزند، شروع به تمسخر و استهزاء و لطیفه‌گویی نمودند و چنین چیزی را محال پنداشتند!؛ اما مؤمنین وعده‌ی آیه را فرا گرفته، آن را به فال نیک گرفتند، و یقین نمودند که به‌طور قطع و به زودی این وعده عملی می‌شود و هرچند ندانند که چگونه، و چه وقت، و کجا این وعده عملی می‌شود؟

نسبت به تحقق وعده اطمینان نمودند، و چگونگی عملی شدن و به وقوع پیوستنش را به خداوند حکیم آگاه سپردند.

چه وقت خداوند وعده‌اش را برای آنان عملی می‌نماید؟

سال‌های دوران مکه از عمر دعوت اسلامی در پی هم سپری شدند، و دوران مکی پایان یافت و قدرت غالب مادی از آن کفار قریش بود. مسلمانان به مدینه هجرت کردند و هستی خود را در آنجا برپا داشتند. بعد از دو سال از هجرت،

زمان عملی شدن وعده‌ی قرآنی که آیه‌ی سوره قمر بیش از نه سال پیش بیان داشته بود فرا رسید. این زمان در جنگ بدر بود، در ماه رمضان از سال دوم هجری، این اولین باری بود که دو گروه باهم روبرو می‌شدند، گروه مؤمنین به رهبری پیامبر اسلام ج، و گروه مشرکین به رهبری ابوجهل.

همه‌ی ما نتیجه‌ی جنگ بدر را می‌دانیم، جنگی که خداوند در آن مسلمانان را پیروز گردانید و گروه کفار قریش را درهم شکست، کسانی که هفتاد نفرشان کشته شد و در پیشاپیش کشته‌شدگان رهبرشان ابوجهل بود و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند، و بقیه به میدان جنگ پشت کرده و گریختند. باید در برابر موضع‌گیری مثبت صحابه نسبت به این وعده‌ی قرآنی، و آگاهیشان از به واقعیت پیوستن آن در بدر اندکی درنگ کنیم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم از پروردگارش طلب عملی نمودن وعده‌اش را می‌نماید

امام بخاری^۱ از ابن عباس روایت نموده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز بدر در حالی که درون خیمه‌ی خود بود فرمود: «پروردگارا من وفای به عهد و تحقق وعده‌ی تو را، از تو می‌طلبم! خداوندا، اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز پرستیده نشوی»، در این هنگام ابوبکر صدیق دست ایشان را گرفت و گفت: کافی است یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان که باید به درگاه پروردگارت التماس کردید! و در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم زره بر تن داشتند از خیمه خارج شده و می‌فرمودند: «جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند. بلکه موعدهشان قیامت است، و بلای

تفسیر عون المنان (۲۹)

قیامت عظیم‌تر و تلخ‌تر (از کشتن و اسارت این جهانی برای ایشان) است». [قمر: ۴۵-۴۶].

ابن عباس در این حدیث بیان می‌دارد که: پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش از وارد شدن به نبرد به درگاه خداوند تضرع و زاری نموده و از ایشان طلب یاری نمودند و از خداوند خواستند که وعده‌اش را تحقق بخشیده، و بندگان مؤمن مجاهد را پیروز گرداند تا پرستش و بندگی خداوند در زمین ادامه یابد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم مکرراً به تضرع و زاری و التماس پرداختند تا اینکه ابوبکر صدیق با ایشان همدردی کرده و به ایشان گفتند: کافی است ای پیامبر صلی الله علیه وسلم، بی‌شک خداوند آنچه را که به تو وعده داده، عملی خواهد کرد.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به عملی شدن وعده پروردگارش امیدوار شد، آیه‌ی سوره‌ی قمر را که چند سال پیش نازل شده بود را یادآوری کرد، زیرا ایشان بعد از تضرع‌شان از خیمه‌ی کوچک خود خارج شده و در حالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند همان آیه را تلاوت می‌کردند: ﴿سَيَهَيِّمُ الْأَجْمَعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۝ ٤٥﴾ [القمر: ۴۵]. و نسبت به تحقق وعده الهی خوش‌بین و شادمان بودند!

عمر بن خطاب دعا و التماس پیامبر صلی الله علیه وسلم به درگاه خداوند در روز بدر را با کلمات دیگری به تفصیل شرح داده است.

امام مسلم^۱ از ابن عباس نقل می‌کند که: عمر بن خطاب برای من نقل کرد: در روز بدر، پیامبر صلی الله علیه وسلم به مشرکین نگریست در حالی که آنان هزار نفر بودند و اصحاب ایشان صلی الله علیه وسلم سیصد و نوزده مرد بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم رو به قبله نمودند، سپس دست‌هایشان را (به نشانه‌ی

۱- حدیث شماره ۱۷۶۳.

تفسیر عون المنان (۲۹)

دعا) بلند کردند و با صدای بلند پروردگارش را فراخواند: «خداوندا وعده‌ای را که به من داده‌ای، انجام ده و عملی فرما، پروردگارا اگر این گروه کوچک از اهل اسلام نابود گردند دیگر کسی در زمین تو را عبادت نمی‌کند». پیوسته با صدای بلند پروردگارش را فرا می‌خواند، در حالی که دستانش را دراز کرده بود، و روی به قبله نموده بود تا اینکه ردایش از شانه‌هایش افتاد. ابوبکر به نزد ایشان آمد، ردایش را برداشته و بر شانه‌هایش انداخت و از پشت سر مراقبش بود، و گفت: ای رسول صلی الله علیه وسلم درخواست و طلبت از خداوند کافی است حتماً آنچه را به تو وعده داده است عملی خواهد کرد.

سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفَلَاحِ مِنَ الْمَلِكَةِ مُرْدِفِينَ ۹﴾ [الأنفال: ۹]. «(به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدد دیگری را پشت سر دارند».

خداوند با فرشته‌ها او را یاری داد.

براساس این روایت پیامبر صلی الله علیه وسلم با صدای بلند پروردگارش را فرا می‌خواند و از او طلب یاری نموده و به درگاهش التماس می‌نماید و خوشبین است که وعده‌اش را برای او عملی و اجرا نماید، و این همان وعده‌ای است که آیه‌ی سوره قمر و آیاتی مشابه آن بیان داشته‌اند وعده‌ای که بیانگر پیروزی مؤمنین و شکست کفار است. ابوبکر صدیق با او همدردی کرده و به او اطمینان می‌دهد که خداوند وعده‌ای را که به او داده عملی می‌نماید.

بی‌شک پیامبر صلی الله علیه وسلم یقین داشت که به زودی خداوند وعده‌ای را که به او داده عملی خواهد نمود، و لحظه‌ای در این خصوص شک نکرد اما دعا و تضرعش از مقوله‌ی اخذ اسباب، و التماس به درگاه الهی جهت طلب وعده

داده شده توسط خداوند بود، (همچنین) ابوبکر صدیق یقین داشت که خداوند به زودی وعده‌اش را عملی می‌کند، زیرا او خلاف وعده نمی‌کند، و به رغم نابرابری و ناهمسازی (نفرات و ادوات) دو گروه، به پیروزی در جنگ یقین داشت.

عمر بن خطاب از اجرایی و عملی شدن وعده در بدر خبر می‌دهد!

نکته‌ی ظریف آنکه عمر بن خطاب با صراحت نسبت به آنچه که به هنگام نزول آیه‌ی مذکور - که دربردارنده‌ی آن وعده‌ی ربانی بود - به خود قبولاند با عبدالله بن عباس سخن گفت.

سیوطی^۱ می‌گوید: «ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ابوهریره نقل می‌کنند که گفت: خداوند در مکه و پیش از روز بدر این آیه را بر پیامبرش فرو فرستاد: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ ۵۰﴾ [القمر: ۴۵].

«جمعیت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند.»
عمر بن خطاب گفت: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! کدام گروه و جمعیت به زودی شکست می‌خورند؟ وقتی که روز بدر شد و قریش شکست خوردند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم نگریستم که با شمشیری بی‌نیام به دنبال قریشیان بود و می‌گفت: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ ۵۰﴾ این آیه از آن روز بدر بود.

ابن جریر از ابن عباس، از عمر بن خطاب نقل می‌کند که گفت: هنگامی که این سخن خداوند نازل شد: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ ۵۰﴾ شروع به گفتن این سخن نمودم: کدام گروه به زودی شکست می‌خورد؟ تا اینکه روز بدر فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم به سوی زره رفته آن را به تن کرد و می‌فرمود: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ ۵۰﴾، آن روز به تأویل آن پی بردم.

۱- الدر المنثور: ۶۸۱/۷

تفسیر عون المنان (۲۹)

عمر بن خطاب بیان می‌دارد که هنگامی که این آیه در مکه نازل شد معنایش را دریافت، و نسبت به وعده ربانی آمده در آن یقین داشت و اینکه ناگزیر عملی خواهد شد. اما نمی‌دانست که چگونه و کی و کجا عملی می‌شود! به وعده ایمان آورد و زمان عملی شدن آن را به حکمت خداوند واگذارد.

بعد از سال‌ها، و به هنگام جنگ بدر، شنید پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالی که در تعقیب کفار شکست خورده است این آیه را تلاوت می‌کند، دریافت که عملی شدن این وعده در بدر است.

نکته‌ی ظریف در سخن عمر فاروق این است که او تحقق وعده‌ی نظری در قالب عملی و اجرایی را: (تأویلی) برای آیه تلقی کرد، زیرا تأویل همان بیان انتها و نتیجه و عاقبت است: «آن روز به تأویل آن پی بردم!»^۱

۱- د. صلاح عبدالفتاح خالدی در کتاب «وعود القرآن بالتمکین للإسلام»

برگردیم به توضیح آیات:

﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾: از بزرگانی که تاریخ، نامشان را ثبت

نموده، شگفت زده‌ام. آنها، از مصیبت‌ها چون قطره‌های باران یا نسیم ملایم باد، استقبال می‌کردند. در رأس همه، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است؛ او در غار به همراهش فرمود: ﴿لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] «غم مخور که خدا با ماست».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه هجرت در حالی که از وطن بیرون رانده شده و آواره بود، به سراقه مزده داد که دستبندهای کسری را به دست خواهد کرد!

«مزده وحی در غار رسید و اسراری در دنیا منتشر کرد»

رسول خدا صلی الله علیه وسلم، در جنگ بدر زره پوشید و این آیه را تلاوت نمود: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۴۵﴾ [القمر: ۴۵] «گروه دشمن، به زودی شکست خواهد خورد و پا به فرار خواهد گذاشت».

«تو ای پیامبر! آن شجاع و دلیری هستی که هرگاه با دسته‌ای روبرو می‌شدی، قهرمانان شرور آن را در وحشت جنگ، ادب می‌نمودی».

در جنگ احد بعد از آنکه تعدادی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم کشته و یا زخمی شدند، ایشان به اصحاب رضی الله عنهم فرمود: «پشت سرم صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم»

براستی که این‌ها، همت‌های پیامبرانه‌ای هستند که کوه‌ها را تکان می‌دهند و سر به فلک برافراشته‌اند.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَهُوَ فِي قُبَّةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِن شئتَ لَم تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ يَدَيْهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَيَّ

تفسیر عون المنان (۲۹)

رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدَّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾^۱ ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (روز بدر) نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - که زیر سایبانی قرار داشت، فرمود: «خدایا! از تو می خواهم که به عهد و پیمانت، وفا کنی. خدایا! اگر می خواهی که از امروز به بعد، عبادت نشوی...» در اینجا، ابوبکر دستش را گرفت و گفت: ای رسول خدا! نزد پرودگارت بسیار اصرار نمودی، بس است. آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - که زره بر تن داشت، بیرون آمد درحالی که می گفت: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾ یعنی جمعیت ایشان بزودی شکست می خورد و پشت می کنند و می گریزند. بلکه موعدهشان، قیامت است و قیامت، مصیبتی عظیم تر و تلخ تر است.

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾: امام ابوحنیفه؛ یکبار در نماز

تهجد آیه زیر را تا صبح مکرراً تلاوت می کرد:

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ ۶﴾ [القمر: ۴۶]. «میعادشان

روز قیامت است و قیامت بسیار سخت و ناگوار است».

این سلسله اثرپذیری و ارتباط عمیق با قرآن، نسل اندر نسل در میان امت جاری بوده است.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾: یعنی کسانی که بسیار مرتکب شرک

و سایر گناهان کبیره می شوند، در دنیا از علم و عمل که به سبب نجات شان از عذاب است گمراه هستند و در روز قیامت در عذاب دردناک قرار می گیرند.^۲

^۱- (بخاری: ۲۹۱۵).

^۲- تیسیرالکریم الرحمن، ص: ۸۲۸.

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾: با صورت که

بهترین و حساس ترین عضو انسان در برابر درد است در جهنم کشانده می شوند و این گونه خوار و ذلیل می گردند.^۱

ابو زرارة رضی الله عنه می فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کرده: ﴿ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۸-۴۹] و فرمودند: این آیه در مورد مردمانی از امتم نازل شده است که در آخر الزمان خواهند بود و تقدیر الهی را تکذیب می کنند».^۲

﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾: ترمذی در سنن خود، به شماره: ۲۱۵۷؛ ابن

ماجه به شماره: ۸۳؛ احمد در مسند خود، ج ۲ صفحات ۴۴۴ و ۴۷۶؛ ابن جریر، ج ۲۷ ص ۱۱۰؛ و بخاری در کتاب «خلق أفعال العباد»، ص ۱۹ آن را روایت کرده اند. این حدیث، شاهی از روایت عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش دارد که بخاری در «أفعال العباد» آن را آورده است. حافظ ابن کثیر در تفسیر خود، ج ۷ ص ۴۵۷ گوید: ائمه سنت جهت اثبات قدر خدا به این آیه استدلال می کنند. یعنی خدا همه چیزها را قبل از به وجود آمدنشان، دانسته و قبل از پدید آمدنشان آنها را نوشته و تقدیر نموده است. اینان به وسیله این آیه و دیگر آیات مشابه و احادیثی که در این زمینه وارد شده اند، باور قدریه که در اواخر عصر صحابه پیدا شدند، را رد کرده اند.^۳

^۱- تیسیرالکریم الرحمن، ص: ۸۲۸.

^۲- السلسلة الصحيحة: ۱۵۳۹ و مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۱۲۰ و تخریج کتاب السنة: ۳۴۱

^۳- نگا: «فتح الباری» ۱/ ۱۱ - ۴۷۷ - ۴۷۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾: یعنی فقط یک مرتبه. ﴿كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾ یعنی: حکم من در مورد مخلوقاتم از یک نگاه سریع هم سریع تر است.^۱

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَكِرٍ﴾: یعنی امثال شما در امت های گذشته.^۲

کسی که از امت های پیشین را که شبیه شما بودند و همانند شما عمل و تکذیب می کردند نابود کردیم؛ پس آیا کسی هست که پند گیرد و بداند سنت الله تعالی در مورد همه یکسان است و اگر حکمتش تقاضا کند اینان را نیز همانند امت های پیشین نابود می گرداند و هیچ تفاوتی میان دو گروه نیست.^۳

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾: در بیستم ذی قعدة سال ۷۲۸ هـ ق در قلعه‌ای در دمشق اسیری در حالی که آخرین لحظه‌های زندگی را می‌گذرانند، این آیه: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ۝۵۴ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ۝۵۵﴾ [القمر: ۵۴-۵۵]. «یقیناً پرهیزگاران در باغ‌ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!»
ورد زبانش بود.

باز هم از همین شخصیت شنیده شد که می‌فرمود:
«زندانی خلوت‌کده من است، کشته شدنم شهادتم و تبعید شدنم سیر و سیاحت من می‌باشد. اسیر به همان شخصی می‌گویند که گرفتار خواهشاتش باشد و زندانی

^۱- معالم التنزیل: (۱۰۷/۲۰).

^۲- جامع البیان فی تأویل آی القرآن ابن جریر ۱۱۲/۲۷.

^۳- تیسر الک‌ریم الرحمن، ص: ۸۲۸.

تفسیر عون المنان (۲۹)

همان شخصی را می‌گویند که دلش از طرف خداوند محبوس باشد. «ما یفعل بی أعدائی».

«دشمنانم با من چه می‌توانند بکنند».

آن اسیر، شیخ الاسلام علامه ابن تیمیه (رحمه الله) بود، که با ظلم و ستم بدخواهان مواجه گشته راهی زندان گردید، در زندان متوجه می‌گردد که زندانیان از یاد خدا غافل و نسبت به آخرت هیچگونه احساسی ندارند. این عارف بالله با موعظه‌های خالصانه‌اش همگی را به توبه و انابت بسوی الله فرا می‌خواند. مؤرخین بیان می‌کنند: همان افرادی که تا دیروز دزد و راهزن بودند، چهره‌هایشان بر اثر سجده، تابان و زبان‌هایشان سرشار از یاد خدا و قلب‌هایشان مملو و منور از نور الهی شده بود.

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾: مقتدر: قدرتش به حدی رسیده

که هیچ کس جز الله تعالی نمی‌تواند به آن دست یابد؛ پس آنان را به تمام خیرها می‌رساند و تمام آسیب‌ها را از آنان دفع می‌کند... این نام شریف، بر گرفتن انتقام از ستمکاران دلالت دارد.^۱

صادق می‌گوید: الله عزوجل مجلس صدق را ستود و فقط راستگویان در آن می‌نشینند.^۲

«مقتدر» بر وزن مفاعل از ریشه ی «اقتدر» و از باب «قدير» بلیغ تراست.

از امام احمد درباره‌ی قدر پرسیدند، پاسخ گفت: قدر یعنی قدرت خداوند.^۳

ابن قیم می‌گوید: امام احمد فرمود: قدر یعنی قدرت خداوند. نظریه‌ی ابن عقیل در مورد دیدگاه امام احمد بسیار جالب است، ایشان می‌گوید: سخن امام

^۱- نظم الدرر: (۱۳۷/۱۹).

^۲- قرطبی: (۱۰۹/۲۰).

^۳- مجموع فتاوی ابن تیمیه (۳۰۸/۸)

تفسیر عون المنان (۲۹)

احمد در نهایت ظرافت و زیبایی است که بیانگر بر علم، دقت و معرفت امام در اصول دین می باشد؛ چون همان گونه که ابوالوفا می گوید: انکار قدر به معنی انکار قدرت خداوند بر آفریدن و ثبت و تقدیر کردار بندگان است.

ابن قیم رحمه الله مطالب گذشته را در قالب اشعاری این گونه بیان می کند:

فحقیقة القدر الذي حار الوري ... في شأنه هو قدرة الرحمان

و استحسّن ابن عقيل ذا من أحمد ... لما حكاه عن الرضا الربان

له قال الامام شفي القلوب بلفظة ... ذات اختصار و هي ذات بيان

افرادی که منکر قدر هستند در حقیقت قدرت خداوند را قبول ندارند و در راستای اثباتش برای خداوند تلاش نمی کنند.

مسلمان کسی است که مسلمانان از دست آن در امنیت و سلامتی قرار داشته باشند. «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند». «مؤمن کسی است که مردم دربارهٔ خون‌ها و اموالشان او را امین خود بدانند». «خداوند، به من دستور داده که پیوند خویشاوندی خود را با کسی که آن را بریده، برقرار دارم و از کسی که بر من ستم روا داشته، گذشت کنم و به کسی که به من چیزی نداده، چیزی بدهم». (احادیث)



فوائد آیات (۴۳-۵۵):

۱) گروهی که در عذاب سخت گرفتارند، از ذکر الله - سبحانه و تعالی - روگردان بودند. دنیا را در عیش و عشرت بسر بردند و از آخرت غافل شدند، و در حالی از دنیا رفتند که اطاعت پروردگار خود را نمی کردند زیرا که از خدای خود نمی ترسیدند و متکبر و سرکش بودند، پس جزای آنها این هست که در آن روز به روی خود افتاده و کشان کشان آنها را به سوی آتش ببرند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- (۲) یکی از انواع عذاب درد آمیز این است که کافرین را بر برویشان می کشانند.
- (۳) خداوند هر چیزی را اراده کند، بلافاصله و بدون کمترین تأخیری پدید می آید.
- (۴) ارکان عقیده اسلامی عبارتند از: ایمان به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز قیامت و قضا و قدر.
- (۵) نامهای (القوی) و (المتین) بر مفهوم عزت دلالت می نمایند و این، صفت بزرگ اوست که قدرت مخلوقات هر چند بزرگ باشد، به آن نمی رسد.



خلاصه [درسها و ندرزها] از سوره قمر

از آیهی (۱) تا آیهی (۶)

- عدم تأثیرپذیری از قرآن، یک هشدار فاجعه آمیز است.
- خطر پیروی از هوس بر نفس در دنیا و آخرت.
- عدم پندپذیری از نابودی امتها، یکی از صفات کافران است.

از آیهی (۷) تا آیهی (۲۷)

- مشروعیت دعا علیه کافرِ اصرار کننده بر کفر.
- نابود کردن تکذیب کنندگان و نجات دادن مؤمنان، سنتی الهی است.
- آسان سازی قرآن برای حفظ و یادآوری و پندگیری.

از آیهی (۲۸) تا آیهی (۴۹)

- عذاب، هم شخص انجام دهنده جرم را دربرمیگیرد و هم کسانی را که در این جرم به او یاری می رسانند.
- شکر الله بر نعمتهایش، سبب نجات از عذاب است.
- خیر دادن قرآن از شکست مشرکان در روز بدر قبل از وقوع آن، از جمله اخبار غیبی است که بر راستگویی قرآن دلالت دارند.
- وجوب ایمان به قدر.



تفسیر و ترجمه سوره رحمن

مقدمه

سوره (الرحمن) مکی است، و این اولین سوره‌ای است که قریش آن را به صدای بلند شنیدند، و کسی که آن را به صدای بلند خواند، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بود، و وقتی که وی این سوره را در (حجر) کعبه خواند، قریش او را زدند تا رویش خون آلود شد.

و این سوره دارای (۳) سه رکوع، و (۷۸) هفتاد و هشت آیت، و (۳۶۱) وسه صد و پنجاه و یک کلمه، و (۶۸۳) و شش صد و هشتاد و سه حرف، و (۵۷۶) پنج صد و هفتاد و شش نقطه است.

سوره‌ی رحمن تنها سوره‌ای است که در قرآن که با یکی از نام‌های الله عزوجل (رحمن) آغاز شده است.

در سوره‌ی (رحمن) از نعمت‌های بسیاری سخن به میان آمده است اما اولین و مهم‌ترین نعمت مذکور در سوره «نعمت قرآن» است.

واژگان اختصاصی سوره که جز در این سوره در سوره‌ی دیگر به کار نرفته است عبارت است از: «الثقلان، نحاس، الدهان، أفنان، مدهامتان، نضاحتان، الخيام، عبقری»^۱.

نام‌های سوره: برای این سوره، دو نام ذکر کرده اند:

۱. سوره‌ی رحمن.

اینکه، چرا این سوره را «رحمن» می نامند!؟

الرحمن: زیرا الله عزوجل این سوره را با یکی از نام‌های خود شروع می

کند.^۲

۲. سوره‌ی عروس قرآن.^۱

^۱- تدبرهای قرآنی، ص: ۱۳۲.

^۲- اول مرة تدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.

فضیلت سوره: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سورهی رحمن را از اول تا آخر بر یارانش خواند، آنها سکوت اختیار کردند، فرمود: «لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن فکانوا أحسن مردودا منکم کنت کلما أتیت علی قوله: ﴿فبأي آلاء ربکما تکذبان﴾ (۱۳) ﴿(رحمن: ۱۳) قالوا: لا بشیء من نعمک ربنا نکذب، ربنا و لک الحمد﴾: «این سوره را شب بر جنیان خواندم، آنها عکس العملشان بهتر از شما بود، من هر بار که به این فرموده‌ی الهی «پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می کنید» می رسیدم، آنها می گفتند: پروردگارا هیچ یک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم، پروردگارا تو را سپاس می گوئیم!»^۲.

ربط و مناسبت:

۱. در پایان سورهی قمر سخن از وحشت عذاب جهنم به گونه‌ی اجمال بود که در این سوره تفصیل احوال جهنمیان و عذابه‌ای دردناک جهنم است.
۲. همچنان، در دو آیات پایانی سورهی قمر به صورت اجمال به پاداش متقیان در آخرت اشاره فرمود، و در این سوره تفصیل و توضیح بهشت و بهشتیان است.^۳

ارتباط معنایی ابتدا و انتهای سوره: این سوره با یکی از نام های الله عزوجل

شروع می شود: ﴿الرَّحْمَنُ﴾ [رحمن: ۱] «(الله) رحمن».

^۱- الدرر فی مقاصد السور: (۲۶۶/۲).

^۲- درجه ی حدیث نیک است. ترمذی (۳۲۹۱) بخش تفسیر القرآن، باب و من سورة الرحمن، روایت کرده و گفته است: حدیث غریب است. البانی در صحیح الجامع (۵۱۳۸) آن را نیک دانسته است.

^۳- تفسیر تبیان: (۳۴۷/۹).

در پایان نیز به توصیف و تعریف الله عزوجل می پردازد: ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۷۸) ﴿الرحمن: ۷۸﴾ «خجسته است نام پروردگار شکوهمند و گرامی دارنده».

زیرا اسم رحمان اثر بهتری در دلها می گذارد. از سوی دیگر برخلاف اسم رحیم، اسم رحمان تنها به الله عزوجل اختصاص دارد؛ به ویژه اینکه بندگان در هنگام شنیدن اسم رحمان احساس لطف، مهربانی، رحمت، برکت، فضل و گذشت می کنند و از سوی دیگر الرحمن از والاترین و زیباترین اسم های الله تعالی است.^۱

بخش ها [و محتوایی] از سوره:

۱. بیان نعمت های الله عزوجل در دنیا که به بندگان ارزانی داشته است. (۲-۲۲، ۱۱، ۲۴)
۲. بیان متفاوت بودن درجه و جایگاه بهشتیان. (۴۶-۶۲)
۳. جن و انسان با هم مخاطب پذیرش ایمان و توحید هستند و در پاداش و مجازات هم مشترک می باشند.^۲

مقاصد سوره:

- دعوت بندگان برای ایمان به الله عزوجل و یادآوری نعمت هایی که در دنیا و آخرت برای آنها آماده نموده است.^۳
- اظهار نعمتهای آشکار و آثار رحمت نمایان او تعالی در دنیا و آخرت، برای تشویق به ایمان و برحذر داشتن از ناسپاسی.^۴

^۱- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۲- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۳- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۴- المختصر في تفسیر، ص: ۱۴۹۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

سلف و سوره رحمن: یکی از یاران محمد بن واسع نقل می کند: «چون بیماری محمد بن واسع شدت یافت و رفت و آمد مردم جهت عیادت بیشتر شد، به منزلش رفتم و دیدم جمعی به علت کمی جا ایستاده اند و جمعی نیز نشسته اند. ابن واسع روی به من کرد و گفت: «به من بگو: این جمع که اطراف من را گرفته اند، اگر فردا دست و پا بسته به دوزخ انداخته شوم، چه کمکی می توانند به من بکنند؟» و این آیه را تلاوت کرد: ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بَسِيئَهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ (الرحمن: ۴۱). «در آن رزو بدان و گناهکاران را از سیمای شان می شناسند و آنها را با موهای سر و پا گیرند».



تفسیر و ترجمه آیات (۱-۱۳) سوره‌ی رحمن

«بزرگترین نعمت‌های دنیوی و اخروی الله عزوجل: ۱) نعمت قرآن

کریم و اشیاء هستی و زمینی».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۱-۱۳): «أعظم النعم الإلهية الدنيوية والأخروية - ۱ - نعمة القرآن والأشياء الكونية والأرضية»، (بزرگترین نعمت های دنیوی و اخروی الله عزوجل: ۱) نعمت قرآن کریم و اشیاء هستی و زمینی).

ترجمه آیات (۱-۱۳):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) السَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكذَّبَانِ (۱۳)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾: قرآن را به انسان آموخت.
- ﴿بِحُسْبَانٍ﴾: به حساب منظم در برج خود در گردش هستند.
- ﴿النَّجْمُ﴾: گیاه بی ساقه.
- ﴿يَسْجُدَانِ﴾: مطیع فرمان خدا هستند در اموری که برای آن آفریده شده اند.
- ﴿وَضَعَ الْمِيزَانَ﴾: نظام عدل را روشن کرد و مردم را به پیروی از آن دستور داد.
- ﴿أَلَّا تَطْغَوْا﴾: تا این که از حق و عدالت تجاوز نکنید.
- ﴿بِالْقِسْطِ﴾: به عدالت.

- ﴿لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾: در وزن کردن، کم و کاست نکنید.
- ﴿ذَاتِ الْأَكْمَامِ﴾: خوشه‌های نورس و غلاف دار خرما.
- ﴿ذُو الْأَعْتَفِ﴾: پوسته‌دار یا کاه یا دارای برگ خشک.
- ﴿الرَّيْحَانُ﴾: گیاه خوش بو.
- ﴿إِنَّ الْآيَةَ رَبِّكُمَا﴾: نعمت‌های خدای خود.
- ﴿تُكذِّبَانِ﴾: ای انسان و ای جن ناسپاسی می‌کنید.

ترجمه:

- (الله) رحمان. (۱)
- قرآن را آموزش داده است. (۲)
- انسان را آفریده است. (۳)
- به او سخن گفتن یاد داده است. (۴)
- خورشید و ماه طبق حساب مقرر روانند. (۵)
- و ستاره و درخت سجده می‌برند. (۶)
- و آسمان را بر افراشت و ترازو را مقرر کرد. (۷)
- (با این هدف) که در سنجش از حد مگذرید. (۸)
- و سنجش را به داد استوار دارید و در ترازو کاستی درمیان نیاورید. (۹)
- و زمین را برای خلق گستراند. (۱۰)
- در آن میوه (های فراوانی) هست و درخت‌های خرمای پوشش دار.
- (۱۱)
- (و در آن) دانه برگ دار و ریحان است. (۱۲)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌انگارید؟. (۱۳)

تفسیر مختصر آیات (۱-۱۳):

﴿الرَّحْمَنُ﴾ [الرحمن: ۱]: الله رحمان (دارای رحمت گسترده).

﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ [الرحمن: ۲]: قرآن را با سادگی کردن حفظ آن، و آسان

سازی فهم معانی اش به انسان آموخت.

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ [الرحمن: ۳]: و انسان را درست اندام، و با تصویری نیکو

آفرید.

﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ [الرحمن: ۴]: به او آموخت که چگونه آنچه را در ضمیر

خویش دارد با گفتن و نوشتن بیان کند.

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ۵]: خورشید و ماه را اندازه کرد؛ که

به حساب پایداری حرکت می کنند؛ تا مردم شمار سالها و حساب را بدانند.

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ [الرحمن: ۶]: و گیاهان بدون ساقه و

درخت، برای الله سبحانه درحالی که فرمانبر و تسلیم او هستند سجده می کنند.

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: ۷]: و آسمان را سقفی برای

زمین بر فراز آن بالا برد، و عدالت را در زمین استوار کرد، و بندگان را به آن

فرمان داد.

﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ [الرحمن: ۸]: عدالت را استوار کرد تا ای

مردم ستم روا ندرید و در وزن و پیمانۀ خیانت نکنید.

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: ۹]: و وزن را

میان یکدیگر به انصاف برپا دارید، و هرگاه برای دیگران پیمانۀ یا وزن می کنید

از وزن و پیمانۀ نگاهید.

﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ [الرحمن: ۱۰]: و زمین را برای آرام گرفتن

مخلوقات بر روی آن آماده ساخت.

﴿فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾ [الرحمن: ۱۱]: در آن درختانی است

که میوه های گوناگونی ثمر می دهند، و نخل های دارای غلاف های شکوفه که خرما در آن است.

﴿وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ﴾ [الرحمن: ۱۲]: و در آن دانه هایی

دارای کاه مانند گندم و جو، و گیاهانی که از بوی آن خود را خوشبو می کنید، وجود دارد.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۳]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱-۱۳):

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾: الله عزوجل

نعمت تعلیم قرآن را قبل از آفرینش انسان بیان کرد؛ زیرا اساسی ترین و بزرگترین نعمتی است که به انسان رسیده است.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: «الله تعالی نمود هدایت عمومی را در شناخت و اسلوب های علمی نهاده است که در آنها به طور فطری قرار داده است.^۳

^۱ - روح المعانی: (۹۹/۱۴).

^۲ - فتح القدير: (۱۳۱/۵).

^۳ - قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی: ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾: از آنجا که این سوره نعمت‌هایی را که الله تعالی برای

بندگان ارزانی داشته بیان می‌کند، بزرگترین و مفیدترین و سودمندترین نعمت یعنی تعلیم قرآن قبل از همه بیان شد. قرآن، اساس و معیار سعادت و خیر دنیا و آخرت است.^۱

قرآن کلام الله عزوجل است و مخلوق نیست، زیرا قرآن در این آیه از آفرینش قرآن سخن نگفته است.^۲

﴿حَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾

تصحیح عقیده: خداوند خودش را به عنوان تعلیم‌دهنده‌ی انسانها معرفی

می‌نماید و می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ ۙ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۚ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۙ﴾^(۱) [رحمن: ۱-۴] (خداوند مهربان، قرآن را تعلیم داد؛ انسان را آفرید؛ و به او بیان آموخت).

﴿أَقْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۙ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۙ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۙ﴾ [علق: ۳-۵]
 [۵] بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است؛ همان پروردگاری که به وسیله‌ی قلم تعلیم داد؛ و به انسان چیزهایی آموخت که آنها را نمی‌دانست.

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۙ﴾ [نساء: ۱۱۳] (و چیزهایی را به تو آموخت که تو نمی‌توانستی آنها را بیاموزی و بدانی).

بعضی از مخلوقش را نیز به صفت تعلیم، توصیف می‌نماید و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ۙ﴾ [جمعه: ۲] (خداوند آن ذاتی است که در میان انسانهای

^۱ - فتح القدیر: (۱۳۱/۵).

^۲ - اول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

درس نخوانده، پیغمبری را از میان خودشان برانگیخت و به سویشان گسیل داشت تا آیات خدا را برایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند و به آنها کتاب - قرآن - و حکمت بیاموزد.

و در آیه زیر این وصف را برای خالق و مخلوق با هم آورده است: ﴿تَعْمُوهُمْ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ [مائده: ۴] (و شما بدانها تعلیم می‌دهید از آنچه که خدا به شما آموخته است).

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾: قرآن کریم در عصری نازل گردید که دانش نجومی هنوز موفق به کشف حقایق علمی زیادی نگردیده بود و چندین قرن بعد از نزول قرآن بود که تکاپوهای دانشمندان توانست بخش کوچکی را از آنچه قرآن در این میدان مطرح نموده است، درنوردد. با پیشرفت های علمی، رفته رفته اعماق و ابعاد آیات قرآنی در این زمینه روشن و روشنتر گردید، از جمله آیه ۵ سوره الرحمن که می‌گوید: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ «خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبهء دقیق حرکت می‌کنند».

و برای اولین بار بود که بشر دانست؛ اندازه و چگونگی وصول گرما و نور آفتاب به زمین، یک روند اتفاقی نبوده بلکه با حساب و کتاب دقیق و منظمی انجام می‌گیرند. پدیده‌هایی که خود نمودار روشن عظمت آفریدگار و قدرت بی پایان وی می‌باشند.

اکنون بیاییم تا گوشه‌یی از این نظام دقیق را به روایت علم که همیشه بهترین مفسر آیات علمی قرآن کریم می‌باشد، با هم مرور نماییم. دانشمند بزرگ علم نجوم «جیمس جینز» در این باره می‌گوید: «همه چیز در خورشید، با شدت تمام در حال حرکت و جوشش است. سطح خورشید آتشفشان همیشه جوشانی است که غلیان آن هرگز آرامش نمی‌شناسد. عمق

تفسیر عون المنان (۲۹)

داخلی آن، نیروگاه عظیم تولید انرژی است که هرگز از شتاب نمی افتد و در نتیجه جریان عظیم حرارت در آن، به طور انفجار آمیزی از عمق به سطح در حال فوران است؛ پدیده یی که نه تنها جریان تابش اشعهء خورشید را ایجاد می نماید بلکه زبانه های عظیم انفجاری و شعله های آتش مذاب آن را تا فاصلهء صدها هزار مایل از سطح آن به فضای بیرونی پرتاب می کند که تصویربرداری از این حالات تا اکنون چندین بار ممکن گردیده است؛ از جمله تصاویری که در ماه عقرب سال (۱۳۸۵) از انفجارات پیاپی توفانهای خورشید گرفته شد. در تصویربرداری یکی دیگر از این حالات (آفتاب گرفتگی سال ۱۹۱۹) مشخص گردید که عرض این زبانه های انفجاری (۳۵۰۰۰۰ مایل و ارتفاع آن (۴۷۵۰۰۰) مایل می باشد. همچنین آشکار شد که قطر خورشید (۱۰۹) برابر قطر زمین است و این می رساند که در مقابل هر مایل مکعبی از قطر زمین، نزدیک به یک و نیم میلیون مایل از قطر خورشید قرار دارد. در جهء حرارت در قلب خورشید بیست و نه میلیون درجه فارنهایت و فشار آن به (۲۶۴) میلیون تن در هر اینچ مربع می رسد. با این حساب، اگر حرارت خورشید بدون مانع به زمین برسد، قیامت کبری بر پا خواهد گشت. از این جهت خداوند بزرگ بر گرداگرد خورشید طبقات و لایه های حائلی را قرار داده است که این طبقات حائل اجازه نمی دهند تا حرارت خورشید بیشتر از مقیاس دو جزء از یک میلیون جزء از نیروی کلی آن، به زمین برسد.

با این حساب، آیا به تعبیر قرآن کریم، بر خورشید و ماه یک نظام محاسباتی دقیق حکمفرما نیست؟ و آیا این آیه خود نمایانگر اجاز این کتاب مبین نمی باشد؟

تقویم هجری قمری: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾

از مهمترین حساب های دقیق و نظامهای پیچیده یی که پروردگار بزرگ در ماه و خورشید گنجانیده است، پدیده «زمان» است. بدون شک سنجش زمان طبیعی از مهمترین لوازم و ضروریاتی است که سامانه زندگی بر پایه آن تنظیم می شود. اهمیت زمان را وقتی بهتر می شناسیم که زندگی را بدون زمان تصور کنیم! بنابراین، علاوه بر اینکه زمان مقیاسی، در تنظیم و ساماندهی زندگی بشر تأثیر حیاتی دارد، به همان پیمان، زمان و سیله یی در خدمت علم نیز هست.

مثلاً قدیمی ترین صخره در منطقه کیستون ایالات متحده آمریکا که جدیداً کشف گردیده است، دارای یک بلیون و ۴۶۰ میلیون سال عمر می باشد و انتظار می رود که این کشف به شناخت تاریخ زمین کمک کند.

بلی؛ اصولاً چرخ حرکت حیات و بهره گیری از نعمات زندگی با پدیده زمان ارتباطی گسست ناپذیر دارد و استقرار حیات و تنظیم آن بدون زمان ناممکن است.

شاید این پرسش به وجود آید که زمان طبیعی چیست؟ زمان طبیعی عبارت از حرکت خورشید است. به این ترتیب که طلوعگاه، درخشش صبحگاهی خورشید است، چاشت گاه، زمانی است که خورشید در بلندترین نقطه آسمان قرار می گیرد و غروب گاه هم لحظه یی که خورشید در پشت سر افق ناپدید می شود. و در میان دو درخشش آفتاب، یا در میان دو چاشتگاه، یا در میان دو غروبگاه، یک روز کامل قرار دارد که عبارت از ۲۴ ساعت است. این از حساب روز، و اما حساب ماه را هم از حرکت مهتاب دریافت می کنیم. به این ترتیب که فاصله زمانی میان ظهور مهتاب در یک دوره با ظهور مجددش در دوره دیگر، بیست و نه و نیم روز است، که این خود تعیین کننده زمان ماه می باشد.

آری؛ هر انسانی می تواند با نگاه کردن به خورشید در هر لحظه یی از روز، حدس بزند که در کدام ساعت تقریبی از روز قرار دارد، اما نگاه کردن به خورشید نمی تواند مشکل تقویمی روزها را حل کند و این موضوع کار مهتاب

تفسیر عون المنان (۲۹)

است. به طوری که یک نگاه گذرا به مهتاب ما را در حدود تقریبی روزها قرار می دهد. و این چنین است که خورشید مأموریت تعیین زمانی ساعات، و ماه مأموریت تعیین زمانی روزها را بر عهده دارند.

اما آنچه که در این بحث از منظر ما مهم است، توجّه به این حقیقت می باشد که بر اساس نگرش های دقیق علمی، تنها تقویم طبیعی زمان، تقویم هجری قمری یعنی «تقویم اسلامی» است. اگر باور ندارید، اینک لحظه یی به تقویم مصنوعی تاریخ که به وسیله انسان ساخته شده است تأمل کنید:

انسان متمدن در عصر حاضر تلاش کرد تا برای خویش تقویم زمانی خاصی را وضع کند، از این رو دانشمندان غربی با محاسبه اینکه زمین در ظرف مدت ۳۶۰ روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه یک بار بر محور خورشید می چرخد، سال خورشیدی را بر ماه قمری تقسیم نمودند. اما از این عملیه نتیجه مساوی عدد ۱۲ که عدد ماه های سال است و اساس حساب زمانی می باشد بدست نیامد. پس آنها ناچار شدند تا بعضی از ماه ها را ۳۰ روز و بعضی دیگر را ۳۱ روز قراردادند و از روی اجبار ماه فبروری را گاهی ۲۸ روز و گاهی ۲۹ روز به شمار آورند. اما علی رغم همه این تلاش های قانون شکنانه باز هم آنها با دردسرهای دیگری و از جمله با اختلال در میعاد زمانی حلول سال و اختلال در ایام هفته روبه رو گردیدند.

مثلاً اگر شخصی درست در نیمه شب ۳۱ دسامبر در منزلش در نیویورک، رو به روی تلویزیون بنشیند، شاهد خواهد بود که نیویورک لحظه حلول سال نو را جشن گرفته و تلویزیون پخش مراسم تحویل سال را آغاز کرده است، اما وقتی این شخص کانال تلویزیونی شیکاگو را مشاهده کند، می بیند که در همین ساعت معین در شیکاگو از حلول سال جدید هیچ خبری نیست و شیکاگو یک ساعت بعد از آن حلول سال نو را اعلام می کند. و باز همین طور از شیکاگو که به «انفرس» برود، می بیند که تلویزیون «انفرس» درست در ساعت ۲ صبحگاه

تفسیر عون المنان (۲۹)

اول جنوری، حلول سال جدید را اعلام می کند و اما سانفرانسیسکو، باز یک ساعت دیرتر و درست در ساعت ۳ صبح گاه اول جنوری. و از سانفرانسیسکو که به هاوایی برود، می بیند که حلول سال جدید در آن درست در ساعت پنج و نیم بامداد اعلان شده است.

در نتیجه این وضعیت، مسافر دریا باید هر از چند گاه یک بار، عقربه ساعت خود را جلو و یا عقب ببرد. و گاهی حتی اتفاق می افتد که این مسافر بیچاره، نان شیش را در شامگاه روز چهارشنبه صرف می کند، اما وقتی صبح از خواب برمی خیزد، باز مشاهده می کند که یک بار دیگر روز چهارشنبه از نو آغاز شده است. گویی او در یک هفته دو روز چهارشنبه را از سر گذرانیده است. از ناحیه دیگر، گاهی اتفاق می افتد که این مسافر می رود تا شب روز چهارشنبه را در غرفه خود در همان کشتی بخوابد، اما هنگامی که بیدار می شود، خود را در روز جمعه می یابد و به این ترتیب در هفته او گویا روز پنجشنبه گم شده است!! که این امر به خطوط عرض البلد و اختلاف عنصر زمانی برمی گردد که انسان کوشیده است با دست بردن به آن، برای خود تقویم وضع نماید و در نتیجه، این دخالت بی جا او را بدینسان دچار گمراهی و سرگردانی ساخته است. و در اینجا است که به صحت و دقت عجیب تقویم هجری قمری پی می بریم.

بلی؛ در ماه قمری حساب و کتاب دقیق و بی ماندی حکمفرماست و هم از این رو است که بشر می باید حساب و کتاب دقیق سال و ماه، هفته و روز خود را از این نظام زمانی دریافت نماید، در غیر آنچنان می شود که خواندیم؛ روزهای مکرر در هفته و هفته های بدون روز! ابتدالی که انسان متمدن غرب درگیر آن گردیده است. انسانی که گویی می پندارد حتی می تواند در سیستم زمان هم دخالت کند. و اینجا است که یک بار دیگر، در برابر اعجاز علمی قرآن کریم سر تواضع و تسلیم فرود می آوریم و مشخصاً در پیشگاه آیه مبارکه ۵ سوره

یونس که می گوید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ «اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سیر و سفر ماه را در منازلی معین کرد تا بدین وسیله شمارهء سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می فرماید».

انشقاق نجومی قمر:

در سال ۱۶۱۰ میلادی، گالیله کشف کرد که سیارهء «زحل» با سه طبقهء دایروی محاط گردیده است که این طبقات دایروی، نوعی کمر بند را پیرامون آن تشکیل داده اند.

یافته های بعدی نشان داد که وجود طبقات دایروی به سیارهء زحل منحصر نبوده، بلکه سیارات دیگری نیز وجود دارند که دارای همچو طبقات دایروی شکل می باشند. در سال ۱۷۵۰م یک تن از علمای دانش نجومی به نام «رایت» گفت که این حلقات دایروی پیرامون زحل، در واقع عبارت از تعدادی سیارات بی نهایت کوچک اند که بر محور آن می چرخند. تا آنکه با اختراع آلات و ابزار پیشرفته تر نجومی، علم جدید در این رابطه به یک نظریه قاطع تر دست یافت و حجت دانش نجوم «سیر جیمس جینز» در کتاب خود: «ستارگان در سیر و سفرهایشان» با استناد به نظریات علمی «ماکسویل» گفت: «این حلقات دایروی از نقطه نظر علمی شگفت ترین اجرام آسمانی می باشند. یافته های جدید دانش نجومی نشان می دهد که این حلقات، قطعاتی کوچک از یک جسم بزرگتری هستند که روزگاری یک قمر عادی کامل الوجود از اقمار زحل بوده است و این قمر رفته رفته به منطقهء خطر زحل داخل گردیده و در نتیجه پارچه پارچه و

تفسیر عون المنان (۲۹)

قطعه قطعه شده است؛ زیرا این منطقه خطر، محدوده بی است که هیچ جسم کوچکتري از زحل وارد آن نمی شود مگر اینکه خرد و پارچه گردیده و قطعه قطعه می شود. سرگذشت این قمر زحلی نیز درست همانند سرگذشت سیاره بزرگتر دیگری است که در زمانهای بسیار دور گذشته به جوار خورشید به پناه آمده بود، اما خورشید آن را پارچه پارچه ساخته و از آن خانواده فعلی خویش (مجموعه شمسی) را تشکیل داد. همچنین زحل نیز نزدیک ترین قمر به خود را به میلیونها قطعه کوچک پارچه پارچه نموده و از این قطعات، حلقات دایروی پیرامون خویش را تشکیل داده است.»

جیمس جینز ادامه می دهد: «بنابراین، هیچ گریزگاهی از تکرار این وضعیت در قمر ما نیز در آینده های دور وجود ندارد، چه شکی نیست که قمر ما اندک اندک به زمین نزدیک و نزدیکتر می گردد و این نزدیکی در نهایت به سرحدی خواهد رسید که برای سلامتی قمر بسیار خطرناک است و در این هنگام است که قضای الهی کار خود را می کند و آنگاه قمر شق گردیده، پارچه پارچه می شود و به این ترتیب، زمین ما از داشتن قمر خود بی نصیب می گردد. البته زمین در این هنگام همانند زحل از قمر پارچه پارچه شده خود، حلقات دایروی کمر بندمانندی را به دور خویش تشکیل می دهد و این حلقات نه فقط نوری همانند نور قمر فعلی را به زمین خواهند فرستاد، بلکه در طول تمام شب های سال، زمین ما همانند شب های مهتابی ۱۴ و ۱۵ منور خواهد بود.»

بحث ها و بررسیهای نجومی باز هم در باره این نظریه استمرار یافت و در نهایت این نتیجه به دست آمد که بلی؛ به راستی هم قمر ما اکنون در همان مسیر و مداری قرار ندارد که در هنگام تشکیل مجموعه شمسی در آن قرار داشته است، بلکه از آن هنگام تا اکنون، قمر به زمین بسیار نزدیکتر گردیده است و هر چند این نزدیکی بسیار به کندی پیش می رود، اما با توالی زمان، سرانجام قمر به منطقه بی وارد خواهد شد که بر نیروی جاذبه بی که آن را در فاصله بی

تفسیر عون المنان (۲۹)

خطر از زمین قرار داده است، غلبه خواهد کرد. البته نخستین نشانه ورود قمر به منطقه خطر، عبارت خواهد بود از زلزله های ویرانگر در داخل قمر که این زلزله ها روز به روز با نزدیک شدن بیشتر آن به زمین، شدید و شدیدتر گردیده و شکل هولناکی را به خود خواهد گرفت و در نهایت به شق شدن آن خواهد انجامید.

شایان ذکر است که از نقطه نظر علمی هیچ استبعادی ندارد که پارچه پارچه شدن قمر، بر قوه جاذبه کواکب و اجرام دیگر آسمانی که جاذبه قمر در نگهداشت آنها مؤثر است، نیز تأثیر منفی به جای گذاشته و نهایتاً موجب اختلال در حالات و حرکات آنها گردد و باز این اختلال در نیروهای جاذبه میان سیارات و کواکب دیگر، می تواند به نوبه خود منجر به سقوط آنها به سوی زمین، یا سقوط زمین در خورشید و یا حتی هر احتمال خطرناک و نابودکننده دیگری بشود که هرگز در تصور ما نمی گنجد.

پس آیا شق شدن قمر با این کیفیت، خود دلیل نزدیکی قیامت نمی باشد؟ و سرانجام آیا این خود گواه حَقانیت قرآن کریم و تفسیر آیه اول سوره قمر نیست که پروردگار متعال در آن می فرماید: ﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ «قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید»

به راستی کدام کتاب، کدام نظریه علمی و کدام دانشمند توانسته است یک هزار و چهارصد سال قبل، از حقیقت «شق القمر» سخنی به میان آورد؟ آیا قرآن در عین حالی که بی نیاز از گواهی و پشتیبانی علم است با این معجزات علمی خویش، بر یاهوهای مخالفان و معاندان این دین مبین مهر ابطال نمی کوبد؟^۱

۱- اعجاز قرآن، ص: ۸۵.

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿۷﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿۸﴾ وَأَقِيمُوا

الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾: در این آیات اشاره است به اینکه: اساس جهان برضوابط و قوانین حساب شده بسیار دقیقی که همان عدالت است، استوار بوده، جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد. عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد، بنابراین هرگونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدالت است.

یک انسان سالم کسی است که دستگاه های بدن او هر یک، کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد،

اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می گوید: «إن الله يقيم الدولة العادلة وإن كانت كافرة، ولا يقيم الظالمة وإن كانت مسلمة». یعنی حکومت کافر عادل ادامه پیدای می کند، ولی حکومت مسلمان ظالم بقا ندارد.

﴿وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾: قتاده در مورد این آیه می

گوید: «ای انسان همانگونه که دوست داری دیگران در مورد تو عدالت را برقرار

تفسیر عون المنان (۲۹)

کنند تو نیز عادل باشد و همانگونه که دوست داری حقت را کامل بپردازند تو نیز حق دیگران را کامل ادا کن؛ زیرا مردم با عدالت اصلاح می شوند»^۱.

نقل است که فضیل بن عیاض (رحمه الله) فرزندش را دید در حالی که با گوشه‌ی لباسش کفهی ترازو را مسح می نمود. از او پرسید: «برای چه این کار را انجام می دهی؟»

فرزندش عرض کرد: «برای اینکه گرد و غبار راه را برای مسلمانان وزن نکنم!»

آنگاه فضیل (رحمه الله) به گریه افتاد و فرمود: «ای پسر عزیزم، این عمل تو نزد من از دو حج و بیست عمره افضل و بهتر است».

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾: «نعمت عام است اما «آلاء» دارای دو

ویژگی معنایی است:

۱. نعمتی که در پی نعمت دیگری بیاید.

۲. نعمت بزرگ.

از این رو کلمه «آلاء» که بطور مکرر در سوره‌ی رحمن ذکر شده است قرین نعمت های بزرگی از قبیل قرآن، علم، آفرینش، بهشت و احسان به کار رفته است^۲

گروهی از جن که قرآن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد گرفتند: ماجرای یاد شده، آغاز آشنایی جن با رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. آنان بدون آگاهی از پیامبر صلی الله علیه وسلم به قرائت قرآن گوش فرا دادند. گروهی از آنها با شنیدن قرآن ایمان آوردند و به عنوان دعوت‌گر و راهنما، به سوی قوم خویش برگشتند.

^۱ - قرطبی: (۱۱۸/۲۰).

^۲ - تدریهای قرآنی، ص: ۴۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پس از این، گروه‌های بسیاری از جن، برای فراگرفتن علم، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم، زمانی را برای آموزش آن‌ها در نظر گرفت و از آن چه که الله متعال به رسول الله صلی الله علیه وسلم، یاد داده بود، به جن آموخت. قرآن را برای آنان تلاوت فرمود و اخبار آسمان‌ها را به آنان رسانید. این جریان در مکه و قبل از هجرت رخ داد.

مسلم، در صحیح خود، نقل می‌کند که عامر می‌گوید: از علقمه پرسیدم: آیا شبی که ماجرای جن پیش آمده بود، ابن مسعود همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود پرسیدم: آیا شبی که ماجرای جن پیش آمد، کسی از شما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود؟ ابن مسعود در پاسخ گفت: خیر، البته شبی همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. ایشان از میان ما رفتند و بعد از انتظاری طولانی به دنبال وی، رودخانه و دره‌ها را جستجو کردیم و با خود گفتیم: جن ایشان را برده است یا او را غافل‌گیر کرده و به شهادت رسانده است.

ابن مسعود گفت: آن شب، برای ما بدترین شب بود. به هنگام صبح دیدیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از طرف حراء تشریف می‌آورند. خدمت ایشان عرض کردیم: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! در جستجوی شما بیرون آمدیم، این سو و آن سو را گشتیم، ولی شما را نیافتیم. شب گذشته بدترین شبی بود که پشت سر گذاشتیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دعوت‌گر جن نزد من آمد؛ همراه او رفتم و قرآن را برای آنان تلاوت کردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: با من بیا. همراه ایشان رفتم. آثار جن و آثار آتش (پخت و پز) جن را به ما نشان داد. جن از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست غذا کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از کنار هیچ استخوان و سرگینی نگذرند، مگر این که غذای خود را از آن دریابند).

تفسیر عون المنان (۲۹)

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: پس با این دو چیز (استخوان و سرگین) استنجاء نکنید، آن‌ها طعام برادران جن شما هستند.^۱

و از جمله سوره‌هایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای جن قرائت نمود، سوره‌ی «الرحمن» می‌باشد سیوطی می‌گوید: ترمذی، ابن منذر، ابوالشیخ در «العظمة»، حاکم با سندی صحیح، ابن مردویه و بیهقی، در «الدلائل» از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد اصحاب آمدند و سوره‌ی «الرحمن» را از آغاز تا پایان برای آن‌ها قرائت نمودند اصحاب همه ساکت ماندند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا لِي لَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى الْجِنِّ لَيْلَةَ الْجَنِّ فَكَانُوا أَحْسَنَ مَرْدُودًا مِنْكُمْ كُنْتُ كُلَّمَا أَتَيْتُ عَلَى قَوْلِهِ «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»، قَالُوا لَا بَشِيءٍ مِنْ نِعْمِكَ رَبَّنَا نَكْذِبُ فَلَكَ الْحَمْدُ». (چه می‌بینم، چرا ساکت مانده‌اید. در دیدار شبانه با جن، همین سوره را برای آن‌ها قرائت کردم، دیدم که بسیار نیکو به سؤالات آیه‌ها پاسخ می‌دهند، زیرا هرگاه آیه‌ی: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۳﴾ [الرحمن: ۱۳]. را قرائت می‌نمودم، در پاسخ می‌گفتند: (پروردگارا هیچ یک از نعمت‌های تو را دروغ نمی‌پنداریم و در برابر آن‌ها تو را سپاس می‌گوییم).

این تنها شبی نبود که پیامبر صلی الله علیه وسلم با جن دیدار نمودند. ابن کثیر، در تفسیر سوره‌ی احقاف، تمام احادیثی که درباره‌ی دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم با جن آمده‌اند، را آورده است و در برخی از آن‌ها، درباره‌ی ابن مسعود آمده است که او در ماجرای دیدار جن با رسول الله صلی الله علیه وسلم، بسیار به آن‌ها نزدیک بود.

در پاره‌ای از روایات بخاری، آمده است: برخی از جن‌ها، که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، ساکن محلی به نام نصیبین در یمن بودند.

^۱- صحیح مسلم: (۳۳۲/۱) شماره (۴۵۰)

بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَتَانِي وَقَدْ جِنُّ نَصِيبِينَ وَنِعْمَ الْجِنُّ فَسَأَلُونِي الزَّادَ فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلَا بِرِوْثَةٍ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا». (گروهی از جن‌های شهر نصیبین نزد من آمدند و چه جن‌های خوبی بودند. آنان از من درخواست غذا کردند. من نیز از الله خواستم که آن‌ها بر هر استخوان و یا سرگینی که بگذرند، بر آن غذایی بیابند).^۱



فوائد آیات (۱-۱۳):

۱. یادگیری قرآن کریم، راهی برای بیان فصیح و نیکوست.
۲. انسان از جن آگاه تر است؛ زیرا الله عزوجل فقط به آموختن انسان اشاره می‌کند.^۲
۳. یکی از نام‌های الله عزوجل، «الحسیب» است. الحسیب: بسیار حسابگر، همه چیز را از روی حساب قرار داد، ماه و خورشید را از روی حساب در گردش نهاد.
۴. عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی برمحور آن می‌گردد، آسمان‌ها و زمین وهمه موجودات برعدالت برپا هستند.
۵. انسان مسلمان ترازو و پیمانانه را به عدالت تمام سنجیده و با رعایت عدل و انصاف و زن نموده و حق و حقوق دیگران را کم حساب نمی‌کند. او جزو کسانی نمی‌شود که در خرید بیش از حقشان برداشته و در فروش ترازو و پیمانانه را کم تر می‌سنجند.

^۱- صحیح بخاری (۱۷۱/۷) شماره (۳۸۶۰)

^۲- أول مرة أتدبر فی القرآن، ص: ۲۲۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

۶. آسمانها و زمین به عدالت برپا شده اند و میزبان، یکی از وسایل این عدالت است.

۷. شکر نعمت های گوناگون الله تعالی را به جای باید آورد.



فصل:

میزان [ومشتقات آن] در قرآن و سنت و [نیز] عقیده‌ی اهل سنت در این

خصوص

گفتار اول: شناخت میزان

در پایان روز محشر، ترازویی برای سنجش اعمال انسان‌ها گذاشته می‌شود. قرطبی رحمه الله می‌گوید: پس از پایان حساب، سنجش اعمال آغاز می‌شود تا بر اساس میزان اعمال، پاداش و مجازات تعیین گردد. شکل جمع کلمه‌ی «میزان» در آیات پیشین (موازین)، شاید دلیلی باشد بر این که چند ترازو وجود دارد و شاید به اعتبار چیزهایی که وزن می‌شوند، یعنی اعمال، جمع آمده است «و الله اعلم». نوشتارهای قرآن و حدیث بر این مطلب دلالت دارند که منظور از میزان (ترازو)، یک ترازوی حقیقی است که بزرگی و گستردگی آن را غیر از الله کسی نمی‌داند. حاکم از سلمان روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «يُوضَعُ الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَوْ وَزَنَ فِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ لَوَسَّعَتْ. فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ لِمَنْ يَزَنُ هَذَا؟ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: لِمَنْ شِئْتُ مِنْ خَلْقِي. فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»^۱. «در روز رستاخیز ترازو گذاشته می‌شود. اگر زمین و آسمان‌ها در آن وزن شوند، وسعت آن را دارد. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! این ترازو اعمال چه کسانی را وزن می‌کند؟ پروردگار می‌فرماید: برای کسانی از بندگانت که من می‌خواهم. آن‌گاه فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! تو پاک هستی، ما حق عبادت تو را بجا نیاورده‌ایم».

در روز رستاخیز ترازوی اعمال بسیار دقیق و سنجیده است، حتی اندکی کاستی و افزونی در آن روی نمی‌دهد: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا

^۱- سلسلة الاحاديث الصحيحة (۶۱۲/۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ آتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حُسَيْنٍ ۚ﴾ [الأنبياء: ۴۷]. «و ترازوی عدل را در روز رستاخیز خواهیم نهاد و به هیچ کس، کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را نمایان می‌سازیم و حسابرسی ما کافی است».

دانشمندان اسلامی، درباره‌ی تعداد ترازوها اختلاف نظر دارند. برخی بر این باورند که هر شخص ترازوی ویژه‌ی خود را دارد، یا این‌که برای هر عمل، ترازوی مستقلی وجود دارد. زیرا الله می‌فرماید: ﴿وَوَضَعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ برخی دیگر معتقدند که یک ترازو است و واژه‌ی جمع «موازين» به اعتبار اعمال و اشخاص بسیار است.

علامه ابن حجر، پس از نقل دیدگاه‌های گوناگون، یکی بودن ترازو را ترجیح می‌دهد و می‌فرماید: کثرت کسانی که اعمال‌شان وزن می‌شود، موجب اشکال در سنجش اعمال نمی‌گردد. یعنی چنین تصور نشود که، سنجش این همه اعمال با یک ترازو مشکل ایجاد می‌کند. زیرا احوال رستاخیز را نمی‌توان با احوال دنیا مقایسه نمود.

سفارینی به نقل از حسن بصری می‌گوید: برای هر کدام از انسانهای مکلف «عادل و بالغ» ترازوی مستقلی وجود دارد. برخی معتقد هستند که بیش از یک ترازو در روز رستاخیز خواهد بود، چرا که در قرآن به صیغه جمع «موازين» آمده است:

﴿وَوَضَعَ الْمَوَازِينَ﴾ «و ما ترازوی عدل و داد را در روز رستاخیز خواهیم نهاد».

﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ [الأعراف: ۸]. «پس هر که ترازوی او سنگین شود». با توجه به این‌که در قرآن واژه‌ی موازين «ترازوها» آمده است، ممکن است چنین باشد که برای سنجش اعمال قلب یک ترازو، برای اعمال اعضا و جوارح، ترازویی دیگر و برای سنجش سخنان ترازوی دیگر وجود داشته باشد. این

دیدگاه، مورد پذیرش ابن عطیه است.^۱

گفتار دوم: ترازو از دیدگاه اهل سنت

منظور از ترازو در نزد اهل سنت، ترازویی حقیقی است که اعمال انسان‌ها با آن سنجیده می‌شود و تعداد اندکی از اهل سنت، مخالف این دیدگاه هستند. ابن حجر به نقل از ابواسحاق زجاج می‌گوید: همه‌ی اهل سنت به ترازو اعتقاد دارند و ایمان دارند که در روز رستاخیز اعمال انسان‌ها وزن می‌شود و این ترازو یک زبانه و دو کفه دارد و با افزایش یا کاهش اعمال، بالا و پایین می‌شود. معتزله منکر ترازو هستند و می‌گویند: منظور از ترازو «عدل و قسط» است. این عقیده‌ی معتزله، مخالف قرآن و حدیث می‌باشد زیرا الله فرموده است که در روز رستاخیز برای سنجش اعمال انسان‌ها، ترازو را می‌نهند تا انسان‌ها اعمال خود را ببینند و گواه خود باشند.

ابن فورک می‌گوید: معتزله بدان جهت منکر وزن اعمال شدند که اعمال، صفات هستند و وجود خارجی ندارند و آن‌چه که وجود خارجی و مستقل نداشته باشد، وزن کردن آن غیر ممکن است. ابن فورک می‌گوید: برخی از دانشمندان علم کلام از ابن عباس نقل می‌کنند که الله صفت‌ها را به صورت جسم می‌آفریند و می‌سنجد.

برخی از سلف بر این عقیده اند که میزان «ترازو» به معنای عدالت و داوری است. طبری این سخن را به مجاهد نسبت داده است. قول راجح همان قول جمهور اهل سنت است، مساله‌ی (میزان) ترازوی اعمال در نزد حسن مطرح شد. وی فرمود: ترازو یک دسته و دو کفه دارد.

^۱- لوامع انوارالبهیة (۱۸۶/۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

قرطبی از مجاهد، ضحاک، اعمش نقل کرده است که آن‌ها میزان را به عدالت و داوری تفسیر کرده‌اند.^۱

باید گفت: شاید اینان، این سخن را در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۗ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۗ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۙ﴾ [الرحمن: ۷-۹]. «آسمان را برافراشت و قوانینی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین در عالم هستی) این است که شما از قوانین تجاوز نکنید. در وزن کردن با انصاف رفتار کنید و از ترازو مکاهید».

میزان در آیه‌ی یادشده به معنای عدل است. الله متعال به انسان‌ها دستور فرمود تا در میان خود با عدالت رفتار کنند؛ اما در احادیث متواتر منظور از ترازوی روز رستاخیز، ترازوی حقیقی است و از ظاهر الفاظ قرآن نیز چنین برداشت می‌شود.^۲

امام احمد رحمه الله منکران میزان را به شدت رد کرده و می‌فرماید: الله در قرآن به صراحت از میزان سخن به میان آورده است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [الأنبياء: ۴۷].

و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز میزان را برای روز رستاخیز بیان نموده است، هرکس سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم را رد کند گویی که سخن الله را رد کرده است.^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله استدلال کرده است که «میزان» چیزی غیر از «عدالت» است و چنان که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است، منظور از میزان، حقیقتی است که اعمال انسان‌ها بدان سنجیده می‌شود:

^۱- التذکره قرطبی (۳۱۳)

^۲- النهایه ابن کثیر (۳۴/۲)

^۳- فتح الباری (۵۳۸/۱۳)

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ [الأعراف: ۸]. «پس هر که ترازوی او سنگین شود».
﴿وَمَنْ حَقَّ مَوَازِينُهُ﴾ [المؤمنون: ۱۰۳]. «و هر که ترازوی او سبک شود».

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ «و ترازوی عدل را در روز رستاخیز خواهیم نهاد».

در بخاری و مسلم آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». «دو کلمه هستند که گفتن آن‌ها بر زبان بسیار آسان و در ترازوی اعمال وزن آن‌ها سنگین و نزد پروردگار بسیار پسندیده‌اند، آن دو کلمه، سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم، هستند».

در ترمذی، مستدرک حاکم و... حدیثی در مورد «بطاقه» آمده است و آن عبارت است از این که در روز رستاخیز شخصی در میدان محشر حاضر می‌شود، ۹۹ پرونده برایش باز می‌شود. هر پرونده به وسعت دید انسان می‌باشد. این ۹۹ پرونده در یک کفه ترازو گذاشته می‌شوند و یک پرونده دیگر، که کلمه شهادت در آن نوشته شده است، در کفه‌ی دیگر ترازو گذاشته می‌شود و سنگین‌تر می‌گردد.

این حدیث و امثال آن، بیان‌گر آن است که اعمال با ترازوهای حقیقی وزن می‌شوند و اندازه‌ی نیکی و بدی آشکار می‌گردد. پس میزان ابزاری است که با به کار بردن آن «عدل و قسط» ظاهر می‌گردد، نه این که منظور از ترازو خود «عدل و قسط» باشد، بلکه مانند ترازوهای دنیا ابزاری برای عدل و قسط است. اما نحوه‌ی سنجش اعمال، از جمله امور غیبی است که الله متعال به ما خبر داده است.

قرطبی در مقام رد منکران «میزان» و کسانی که میزان را با «عدل و قسط» تفسیر کرده‌اند، می‌فرماید:

علماء گفته‌اند: اگر آن چه که معتزله در مورد میزان می‌گویند درست باشد، پس تفسیر «صراط» به دین حق و بهشت و دوزخ به آرامش و ناراحتی ارواح نه اجساد، نیز درست می‌باشد. هم چنین می‌توان گفت شیاطین، اخلاق زشت و فرشتگان اخلاق پسندیده هستند. حال آن که همه این معانی، نادرست می‌باشند؛ زیرا این گونه اندیشیدن، رد صریح مطالبی است که رسول بر حق و صادق و مصدوق، آن‌ها را بیان نموده است.

در صحیحین آمده است که پرونده‌ی اعمال نیک به انسان داده می‌شود و دفتر و کارتی برایش می‌آورند. این کلمات بر ترازوی حقیقی دلالت دارند و حکایت از آن دارند که آن چه سنجیده می‌شود، همان نامه‌ی اعمال است.

گفتار سوم: چه چیزهایی در ترازو سنجیده می‌شوند؟

علماء درباره‌ی چیزهایی که در روز رستاخیز وزن می‌شوند، اختلاف نظر دارند و دیدگاه‌های مختلفی را به شرح زیر مطرح نموده‌اند:

۱- آن چه که در آن روز سنجیده می‌شود، خود اعمال هستند. بدین صورت که اعمال مجسم شده و در ترازوها گذاشته می‌شوند. حدیث ابو هریره که در کتاب صحاح ذکر شده است، دال بر این مطلب می‌باشد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَلِمَاتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ.» «دو کلمه هستند که گفتن آن‌ها بر زبان بسیار آسان و در ترازوی اعمال وزن آن‌ها سنگین و نزد پروردگار بسیار پسندیده‌اند، آن دو کلمه، سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم، هستند.»

روایات زیادی وارد شده است که حکایت از آن دارند که در روز رستاخیز، اعمال به شکلی که حقیقت آن را الله بهتر می‌داند، خواهند آمد؛ برای نمونه قرآن به صورت شفاعت کننده برای اهل قرآن خواهد آمد، سوره بقره و آل عمران به

صورت دو ابر یا دو دسته پرند که بال‌هایشان را گشوده‌اند، خواهند آمد و از خوانندگان و عمل‌کنندگان خود دفاع می‌کنند.

در صحیح مسلم از ابو امامه روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ اقْرَأُوا الزُّهْرَاوَيْنِ الْبَقْرَةَ وَسُورَةَ آلِ عِمْرَانَ فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا عَمَامَتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا عِيَّاتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافِّ تُحَاجَّجَانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا»^۱.

«قرآن بخوانید، همانا روز رستاخیز قرآن برای خواننده خود شفاعت می‌کند. دو گل «بقره و آل عمران» را تلاوت کنید، زیرا آن دو در روز رستاخیز به صورت دو ابر یا دو دسته پرند، در می‌آیند و برای صاحبان خود شفاعت می‌کنند».

در صحیح مسلم از نواس بن سمان روایت شده است که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «يُؤْتَى بِالْقُرْآنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَهْلُهُ الَّذِينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ بِهِ تَقْدُمُهُ سُورَةُ الْبَقْرَةِ وَآلِ عِمْرَانَ كَأَنَّهُمَا عَمَامَتَانِ أَوْ ظَلَّتَانِ سَوْدَاوَانِ بَيْنَهُمَا شَرْقٌ أَوْ كَأَنَّهُمَا حِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافِّ تُحَاجَّجَانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا»^۲.

«در روز رستاخیز قرآن همراه با اهلش، یعنی کسانی که به آن عمل کرده‌اند، آورده می‌شود و در جلوی آن، سوره‌ی بقره و سوره‌ی آل عمران خواهند آمد. این دو سوره مانند دو ابر یا دو سایه، که در وسط آن‌ها نوری قرار دارد، یا مانند دو دسته پرند با بال‌های گشوده، خواهند آمد و این دو از عاملان به قرآن دفاع می‌کنند».

ابن حجر عسقلانی، این سخن را تأیید و ترجیح داده و فرموده است که سخن درست همین است که اعمال وزن می‌شوند. ابوداود و ترمذی حدیث ذیل را، که ابن حبان آن را صحیح می‌داند و از ابوالدرداء آن را نقل می‌کند، بیان کرده‌اند. رسول الله

^۱- مشکاة المصابیح (۶۵۶/۱) و شماره آن (۲۱۲۰)

^۲- قبلی (۶۵۶/۶) و شماره آن (۲۱۲۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ». «سنگین ترین چیزی که در میزان گذاشته می شود، اخلاق نیکوست».

۲- خود عامل «انجام دهنده ی اعمال» نیز وزن می شود. نوشتارهایی دال بر این نکته ذکر شده اند، که در روز رستخیز خود انسان ها نیز وزن می شوند و بنا بر ایمانی که دارند، در ترازو سبک یا سنگین می شوند، نه از نظر جسم و گوشت و پوست بدنشان.

در صحیح بخاری از ابی هریره روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ أَقْرَأُوا: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]». «در رستخیز مرد بزرگ چاقی را می آورند که نزد الله حتی به اندازه ی پر پشه ای نیز وزن ندارد. این آیه را بخوانید: «و در روز رستخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی شویم».

ممکن است انسان ناتوان و لاغر، در بارگاه الهی طوری حاضر شود، که به اندازه ی یک کوه وزن داشته باشد.

امام احمد از عبدالله بن مسعود، که ساق های باریکی داشت، روایت می کند که روزی مشغول کندن چوب اراک برای مسواک بود که باد لباسش را بالا زد و ساقش نمایان گشت. همراهان به او خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چرا می خندید؟ گفتند: از باریکی ساق هایش! فرمودند:

«وَأَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أُحْدٍ». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (پایه های او) در میزان از کوه احد سنگین تر است».

ابن کثیر می گوید: این حدیث را تنها احمد روایت کرده است و سند آن، قوی و درست است.

۳- پرونده های اعمال نیز وزن می شود. ترمذی در سنن خود از عبدالله بن

عمرو بن عاص روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ سَيَخْلَصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ سَجَلًا كُلُّ سَجَلٍ مَدُّ الْبَصْرِ، فَيَقُولُ لَهُ: أَتَنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمَكَ كِتَابِي الْحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ. فَيَقُولُ: بَلَى، إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، وَإِنَّهُ لَا ظَلَمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَيُخْرِجُ لَهُ بِلِطَاقَةٍ، فِيهَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَيَقُولُ: احْضُرْ- وَزَنْكُ، فَيَقُولُ: مَا هَذِهِ الْبِلِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ؟ فَتَقُولُ الْبِلِطَاقَةُ، وَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْئًا^۱». «در روز رستاخیز الله فردی از امت مرا در برابر دیدگان آفریدگان از آتش دوزخ رها می‌سازد. ۹۹ پرونده برای محاسبه‌ی اعمالش باز می‌کند، بزرگی هر پرونده به وسعت دید انسان است. سپس از وی سؤال می‌کند: آیا این پرونده‌ها و آنچه را که در آنها نوشته شده است، قبول داری؟ آیا نویسندگان محافظ بر تو ستم کردند؟ می‌گوید: خیر پروردگارا! آن‌گاه الله به او می‌گوید: تو در نزد ما نیکی‌هایی نیز داری و امروز بر تو ستم نخواهد شد. آن‌گاه برگی که کلمه‌ی توحید «لا اله الا الله» در آن نوشته شده است، بیرون آورده می‌شود، پروردگار می‌فرماید: بیا و برای سنجش اعمال خود حاضر شو، می‌گوید: پروردگارا! این برگه در برابر این همه پرونده‌ی مملو از گناه چه وزن و ارزشی دارد؟ پروردگار می‌فرماید: بر تو ستم نمی‌شود. تمام پرونده‌ها در یک کفه‌ی ترازو و برگه‌ی کلمه‌ی توحید در کفه‌ی دیگر آن گذاشته می‌شود، در پایان، پرونده‌ها سبک و کلمه توحید سنگین‌تر می‌شود. آری، در برابر نام «الله» هیچ چیزی سنگین‌تر نخواهد شد.»

امام قرطبی همین دیدگاه سوم را تأیید نموده است. ایشان می‌فرماید: همانا ترازوها با پرونده‌هایی که اعمال در آنها نوشته شده‌اند، سبک و سنگین می‌شوند. ابن عمر می‌گوید: پرونده‌های اعمال وزن خواهند شد. اگر این مطلب

^۱- جامع الاصول (۴۵۹/۱۰) و شماره آن (۷۹۸۱) محقق جامع سند آن را صحیح قرار داده است.

درست باشد، پرونده‌ها جسم هستند و سنگین تر شدن یک کفه‌ی ترازو، دلیل بر کثرت اعمال و موجب داخل شدن در بهشت یا دوزخ می‌گردد^۱.

سفارینی می‌گوید: درست این است که آنچه وزن می‌شود، پرونده اعمال است. ابن عبدالبر، قرطبی و برخی دیگر، صحت این دیدگاه را تایید کرده‌اند. شیخ مرعی در «البهجة» و جمهور مفسران نیز بر همین عقیده‌اند. ابن عطیه از ابوالعالی نیز همین را نقل کرده است^۲.

شاید سخن درست این باشد که عامل، عمل و پرونده‌ی اعمال، همگی وزن می‌شوند. از آیات و روایاتی که در گفتار گذشته بیان گردید، چنین برداشت می‌شود که هر یک از این سه (عمل، عامل و نامه‌ی اعمال) سنجیده می‌شوند. نوشتارهایی که سنجش یکی از این سه تا را ثابت می‌کند، سنجش دیگری را رد نمی‌کند. بنابراین با تطبیق میان نوشتارها می‌توان به اثبات وزن برای هر سه، استدلال کرد.

شیخ حافظ حکمی این دیدگاه را تایید نموده و می‌گوید: آنچه که از نوشتارها آشکار می‌گردد، این است که عامل، عمل و نامه‌ی اعمال، هر سه وزن می‌شوند؛ زیرا روایاتی که در تفسیر قرآن آمده‌اند، بر هر سه نوع وزن کردن دلالت دارند و میان آن‌ها هیچ‌گونه تضاد و منافاتی دیده نمی‌شود. احمد در تایید این مطلب، روایتی را از عبدالله بن عمرو آورده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَوْضَعُ الْمَوَازِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوتَى بِالرَّجُلِ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةٍ فَيُوضَعُ مَا أُخْصِيَ عَلَيْهِ فَتَمَازِيلُ بِهِ الْمِيزَانُ قَالَ فَيَبْعَثُ بِهِ إِلَى النَّارِ قَالَ فَإِذَا أُدْبِرَ بِهِ إِذَا صَاحَّ يُصِيحُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمَنِ يَقُولُ لَا تَعْجَلُوا لَا تَعْجَلُوا فَإِنَّهُ قَدْ بَقِيَ لَهُ فَيُوتَى بِبِطَاقَةٍ فِيهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيُوضَعُ مَعَ الرَّجُلِ فِي كِفَّةٍ حَتَّى يَمِيلَ بِهِ

^۱- التذكرة قرطبی (۳۱۳)

^۲- لواع الأنوار البهية (۱۸۷/۳)

المِيزَانُ». «در روز رستاخیز، ترازوها نصب می‌گردد. مردی را آورده و در یک کفه‌ی آن قرار می‌دهند و گناهانش را در کفه‌ی دیگر قرار می‌دهند. گناهانش سنگین‌تر شده و او را به جهنم می‌فرستند. وقتی پشت می‌کند، صدایی از طرف الله ندا می‌دهد که: عجله نکنید هنوز او چیزی دارد. برگه‌ای که بر آن نوشته شده «لا اله الا الله» را می‌آورند و آن را همراه مرد در کفه‌ی ترازو می‌گذارند و میزانش سنگین‌تر می‌شود».

این حدیث، بیانگر آن است که انسان همراه با نامه‌ی اعمال نیکش در یک کفه‌ی ترازو و اعمال بدش در کفه‌ی دیگر گذاشته می‌شود و بدین ترتیب می‌توان به تمام آیات و روایات وارده (در مورد وزن اعمال) تطبیق داد و بدان‌ها عمل نمود^۱.

گفتار چهارم: اعمالی که در ترازو، وزن دارند

سنگین‌ترین عمل انسان در ترازوی اعمال، اخلاق نیکوی اوست. از ابو الدرداء روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَثْقَلُ شَيْءٍ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُلُقٌ حَسَنٌ إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبُذِيءَ»^۲. «سنگین‌ترین عمل که روز رستاخیز در ترازوی انسان گذاشته می‌شود، اخلاق نیکو است، بی‌گمان الله از انسان ناسزا گو و تندخو خشمگین می‌شود».

در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»^۳. «دو کلمه هستند که

^۱- معارج القبول (۲/۲۷۲)

^۲- مشکاة المصابیح (۲/۶۳۰) و شماره آن (۵۰۸۱)

^۳- جامع الاصول (۴/۳۹۷) و شماره آن (۲۴۶۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

گفتن آن‌ها بر زبان بسیار آسان و در ترازوی اعمال وزن آن‌ها سنگین و نزد پروردگار بسیار پسندیده‌اند، آن دو کلمه سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم، می باشند».

در صحیح مسلم از ابو مالک اشعری روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ. وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَانِ - أَوْ تَمْلَأُ - مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱. «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمد الله ترازو را پُر می کند و سبحان الله و الحمدالله بین آسمان‌ها و زمین را پُر می کند».

بخاری، نسائی و أحمد از ابو هریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَتَصَدِيقًا بِوَعْدِهِ كَانَ شَبْعَهُ وَرِيَّهُ وَبَوْلُهُ وَرَوْثُهُ حَسَنَاتٍ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «هرکس در راه الله، اسبی را پرورش دهد، در حالی که به الله و وعده‌هایش ایمان دارد آب و علف، پیشاب و مدفوع آن اسب، در روز رستاخیز در ترازوی اعمال نیک او قرار می‌گیرد».



^۱- مسلم (۲۰۳/۱) و شماره آن (۲۲۳)

تفسیر و ترجمه آیات (۱۴-۲۵) سوره‌ی رحمن.
«۲» توضیح برخی از نعمت‌ها.

مقصد آیات (۱۴-۲۵): «- ۲- توضیح احوال بعض النعم»، (۲) توضیح برخی از نعمت ها).

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال اصول نعمتهای خویش بر انسانها را بر شمرده و از آفرینش آسمان و زمین یادآوری کرد، خواست احوال برخی از این نعمت ها از جمله اصل آفرینش انسان و جنیات که همان عالم کوچک است، و طلوع و غروب خورشید، قدرت پروردگار بر مشرق و مغرب و بر دریاها و مرواریدها و مرجانهای که در آن قرار دارد، و کشتیههای بزرگی همانند کوه ها که به سطح دریاها در حرکت اند و همه بر یکتایی و وحدانیت الله متعال دلالت دارند را نیز واضح گرداند.

ترجمه آیات (۱۴-۲۵):

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿صَلْصُلٌ﴾: گِل خشک صدا دهنده.
- ﴿كَالْفَخَّارِ﴾: مانند گلی که به اثر سوزاندن مثل سنگ گردد.
- ﴿مَّارِجٌ﴾: شعله بی دود.
- ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾: دو دریای شیرین و شور را در محل جریاشان روان

ساخت.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- ﴿يَلْتَقِيَانِ﴾: در جوار هم هستند یا کناره آن دو بهم پیوست است.

- ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾: میان آن دو پرده است از زمین یا از قدرت الهی.

کلمه «برزخ» در قرآن به (دو) معنی آمده است:

۱. به معنی «روزگار پس از مرگ تا قیامت» در سوره مؤمنون آیه ۱۶ آمده است.

۲. به معنی «حجابی میان دو چیز» در سوره رحمن آیه ۲۰ آمده است.

- ﴿لَا يَبْغِيَانِ﴾: یکی بر حد دیگری تجاوز نمی کند.

- ﴿لَهُ الْجَوَارِ﴾: کشتی های روان از آن اوست.

- ﴿الْمُنَشَّاتُ﴾: بادبان بلند.

- ﴿كَالْأَعْلَمِ﴾: مانند کوه های سرافراشته یا کاخ ها.

ترجمه:

- انسان را از گل خشکِ سفال مانند آفرید. (۱۴)
 - و جن را از زبانه ای از آتش آفرید. (۱۵)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۱۶)
 - پروردگار دو مشرق و دو مغرب. (۱۷)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۱۸)
 - دو دربار را (در کنار هم) روان کرد تا (به هم) بپیوندند. (۱۹)
 - بین آن دو حجابی است که (به محدوده هم دیگر) تجاوز نمی کنند.
- (۲۰)
- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۲۱)
 - از آن دو مروارید و مرجان بیرون می آید. (۲۲)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۲۳)
 - و او (= الله) در دریا کشتی های (بادبان) برافراشته کوه وار دراد. (۲۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

– پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید. (۲۵)
تفسیر مختصر آیات (۱۴-۲۵):

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ [الرحمن: ۱۴]: آدم علیه السلام را از گلی خشک که صدایی طنین دار مانند گل پخته شده از آن شنیده می شود آفرید.

﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ﴾ [الرحمن: ۱۵]: و پدر جنیان را از زبانه خالصی از دود آفرید.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۶]: پس ای گروه جن و انس کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!
﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ [الرحمن: ۱۷]: پروردگار دو مشرق و دو مغرب خورشید در زمستان و تابستان.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۸]: پس ای گروه جن و انس کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!
﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ [الرحمن: ۱۹]: الله دو دریای شور و شیرین را

به گونه ای در هم آمیخت که چشم آن را می بیند که به هم برخورد می کنند.
﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ [الرحمن: ۲۰]: میان آن دو دریا مانعی است که هر یک از آن دو را بازمی دارد از اینکه بر دیگری طغیان کند تا دریای شیرین، شیرین و دریای شور، شور بماند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۲۱]: پس ای گروه جن و انس کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!
﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۲۲]: پس ای گروه جن و انس کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید?!

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۲۲]: از هر دو دریا

مرواریدهای بزرگ و کوچک استخراج میشود.

﴿قَبَائِي آلاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۲۳]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾ [الرحمن: ۲۴]: و تصرف در

کشتی های همچون کوه ها که در دریاها روان هستند، فقط برای او تعالی است.

﴿قَبَائِي آلاءِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۲۵]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۱۴-۲۵):

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ

نَارٍ﴾: این آیات بر برتری مادهی تشکیل دهندهی انسان یعنی کل و خاک که

نماد استوری و وقار و منافع است دلالت دارد، بر خلاف مادهی تشکیل دهندهی

جن یعنی آتش که نماد سبکی و شر و فساد است.^۲

مراحل جنین [وشگفتی های آن]:

مرحله جنین را در روشنایی علم جدید دنبال می کنیم تا به اعجاز علمی

آیات فوق بهتر و بیشتر آشنا گردیم:

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۹۱.

^۲-تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۲۹.

۱. در اولین بند از این آیات کریمه، ملاحظه می کنیم که قرآن اصل خمیرمایه انسان را از گل معرفی می کند. چنانکه در آیه ۱۴ سوره رحمن نیز می گوید: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ «انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید».

این آیات کریمه دقیقاً «گل» را به عنوان ماده اصلی خلقت انسان معرفی می کنند و این گلی که در همه جای زمین موجود است، دانشمندان علم جدید این گل را به آزمایشگاه بردند تا با تجزیه دقیق آزمایشگاهی بدانند که متشکل از چه عناصری است. آنها در نتیجه گیریهای آزمایشگاهی دریافتند که گل متشکل از هزده عنصر است. آنگاه جسم انسان را مورد تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی قرار داده و با شگفتی مشاهده کردند که جسم انسان نیز متشکل از همین عناصر هزده گانه می باشد.

علّامه شیخ محمد متولی الشعراوی مفسّر معاصر قرآن کریم، در کتاب «الادلة المادية على وجود الله» می گوید: «اینک اعجاز علمی قرآن کریم در پشت میز آزمایشگاه و در برابر چشمان مسلح علم به تجلی نشسته است. روشن است که مشاهده آزمایشگاهی غیر از جدال فلسفی است. اینجا فلسفه نیست و منطق هم نیست که داوری می نماید. اینجا اطاق آزمایشگاه است!».

شهید سیدقطب صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در ذیل آیه ۱۴ سوره مبارکه رحمن می گوید: «تعبیری که قرآن کریم در این آیه از ماده خلقت انسان به کار گرفته، تعبیر «صلصال» است. صلصال گل خشک شده به نحوه یی است که اگر چیزی را به آن بزنی از آن صدا و جرسی برمی خیزد. امروزه با تحلیل های آزمایشگاهی اثبات گردیده است که جسم انسان محتوی همان عناصر تکوینی است که در خاک و گل زمین موجود است، چه در این تحلیل ها جسم انسان متشکل است از کربن، اکسیژن، هایدروژن، فسفر،

تفسیر عون المنان (۲۹)

کبریت، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلور منیزیم، آهن، منگنز، سرب، ید، فلورین، کوپالت، زنک، سلکون و آلومینیوم؛ که این عناصر عین همان عناصر سازنده خاک می باشند. هرچند میزان موجودیت این عناصر از انسان تا انسانی دیگر و همچنان از انسان تا خاک متفاوت است، اما حقیقت این است که عناصر تشکیل دهنده خاک و انسان همینهاست».

۲. قرآن کریم در بند دوم آیه مبارکه ۱۲ از سوره مؤمنون به بیان مرحله دیگری از مراحل تطوّر جنین می پردازد: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ «سپس او را به صورت نطفه‌یی در جایگاهی استوار قرار دادیم».

صاحب تفسیر «فی طلال القرآن» در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می گوید: «همان طوری که از آیه نخست استنباط می شود، پیدایش جنس انسان اساساً از سلاله خاک است و او در مسیر تطوّر طولانی مرحله به مرحله خویش، فاصله دراز میان دو نقطه (خاک - انسان) را طی می نماید. خاک در حقیقت طور اولیّه نشأت آدمی است و انسان طور اخیر و طراز تمام شده خلقت وی. البته قرآن، چگونگی طیّ مسیر انسان را در فرایند تطوّر از خاک تا به انسان، به تفصیل مطرح نمی کند، بلکه آنچه را که دقیقاً مطرح می کند، سرفصل هر مرحله از مراحل تطوّر دوران جنینی اوست که اولین فصل آن قرار گرفتن نطفه در رحم مادر می باشد. اما اینکه تطوّر از خاک تا به انسان چگونه انجام می گیرد، در اینجا علم است که نظریات متعددی را ارائه کرده و نردبان معینی از نشو و ارتقا را برای وصل حلقات سلسله میان خاک تا انسان، به کار گرفته است. روشن است که علم در این کوشش خود می تواند درست عمل نموده باشد و هم می شود که به خطا رفته باشد. پس شایسته نیست که میان حقایق ثابت و قطعی که قرآن در این زمینه مطرح کرده است و میان کوشش های علمی که در

تفسیر عون المنان (۲۹)

راستای یافتن حلقاتی معین و سیستماتیک از این تسلسل انجام می گیرد، به هر قیمت ممکن ارتباط برقرار نموده، یا این دو را به هم مخلوط گردانیم چرا که حقیقت قرآنی قطعی و ثابت است در حالی که تلاش های علمی تا به قطعیت نهایی خویش می رسند، از گزند خطاها در امان نمی ماند؛ یک نظریه علمی امروز اثبات می شود و فردا در اثر دست یابی بشر به وسایل و روش های جدیدتر، نقض می گردد.

اما همینجا بر سر این مرحله از مراحل تطوّر جنینی انسان، با یک معجزه علمی دیگر قرآنی رو به رو می شویم.

قرآن در آیات (۴-۶) سوره «طارق» می گوید: ﴿... يَجْرُجُ مِنَ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ «انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! از یک آب جهنده آفریده شده است، آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود»

آری؛ انسان از آب جهنده یی خلق شده است که از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می آید. نکته بسیار مهم این است که قرآن دقیقاً آشیانه آب منی مرد و آب زن را معرفی کرده و می گوید که جایگاه آب منی مرد «صلب» وی؛ و جایگاه آب نطفه زن، میان «ترائب» وی است: ﴿يَجْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾: «صلب» همان استخوانهای فقاری پشت مرد است و «ترائب» استخوانهای علوی سینه زن و این رازی است که در گنجینه های علم الهی بود و بشر تا نیمه قرن بیستم هیچ چیز از آن نمی دانست. چنین است که علم جدیداً به این حقیقت قرآنی پی برده است که آب منی مرد در استخوانهای فقاری پشت وی و آب زن در استخوانهای علوی سینه اش قرار دارد.

۳. قرآن کریم در توصیف مرحله‌ی دیگر از مراحل تطوّر جنین می گوید: همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطوّر خود به خون بسته یا (علقه) تبدیل می شود.

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ «آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم»

در اینجا زمام سخن را به پروفیسر کانادایی «کیث. ل. مور» می سپاریم. او از مشهورترین دانشمندان جهان در علم «جنین شناسی»، رئیس بخش تشریح جنین در دانشگاه «تورنتوی کانادا» و رئیس اتحادیهء دانشمندان جنین شناس امریکا و کانادا است و کتاب وی در زمینهء «جنین شناسی» جایزهء اول جهانی را به دست آورده است.

او می گوید: وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است؛ زیرا هنگامی که با اشعه از مرحلهء آغازین پیدایش جنین تصویربرداری کردند و این تصویر را در کنار تصویر «علقه» قرار دادند، مشخص شد که هر دو تصویر آشکارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفیسر کانادایی موصوف گفته شد که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، پروفیسر موصوف مدهوش گردیده و در اوج حیرت گفت: آنچه در قرآن ذکر شده است تنها توصیف دقیق شکل خارجی جنین نمی باشد، حیرت من آنگاه بیشتر می شود که می بینم توصیف قرآن شکل خارجی و تکوین داخلی جنین، هر دو را در بر گرفته است؛ به دلیل اینکه ابزارهای ما نشان داده است که خون در مرحلهء «علقه» در عروق بسیار باریک جنین محبوس گردیده و در نهایت به شکل خون بسته تبدیل می شود. پس قرآن نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطوّر آن بیان نموده است، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است.

او می گوید: وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است؛ زیرا هنگامی که با اشعه از مرحله آغازین پیدایش جنین تصویربرداری کردند و این تصویر را در کنار تصویر «علقه» قرار دادند، مشخص شد که هر دو تصویر آشکارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفیسر کانادایی موصوف گفته شد که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، پروفیسر موصوف مدهوش گردیده و در اوج حیرت گفت: آنچه در قرآن ذکر شده است تنها توصیف دقیق شکل خارجی جنین نمی باشد، حیرت من آنگاه بیشتر می شود که می بینم توصیف قرآن شکل خارجی و تکوین داخلی جنین، هر دو را در بر گرفته است؛ به دلیل اینکه ابزارهای ما نشان داده است که خون در مرحله «علقه» در عروق بسیار باریک جنین محبوس گردیده و در نهایت به شکل خون بسته تبدیل می شود. پس قرآن نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطوّر آن بیان نموده است، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است.

۴. قرآن کریم در توصیف چهارمین مرحله از تطوّر جنین می گوید: ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ «پس از آن، خون بسته را به مضغه (پاره گوشت) مبدل ساختیم»

شیخ محمد متولی الشعراوی در تعلیقی بر این آیه کریمه در کتاب «الادلة المادية على وجود الله» می گوید: دانشمندان تصویر اشعه‌یی را که از جنین در مرحله (مضغه) گرفته شده، با تصویر قطعه‌یی از خشت خام، یا خاک عجین شده مقابله نمودند، ملاحظه شد که تصویر هر دو شکل تماماً یکی است. بلکه حتی خدای سبحان گذشته از توصیف شکل خارجی جنین به تکوین و ساختار داخلی آن نیز پرداخته است. جایی که در آیه ۵ سوره حج می گوید:

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لَّئِبِينَ لَّكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشْدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَّهِيحٍ﴾ «ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته و بعداً از پارهء گوشت تمام و ناتمام...»

و آنگاه که دانشمندان پارهء گوشت جنین آدمی را که طول آن یک سانتی متر بود، از شکم مادر بیرون آورده و در زیر میکروسکوب الکترونی تشریح نمودند، مشخص شد که بعضی از دستگاه های داخلی وجود جنین در حال ساخته شدن و بعضی دیگر آن هنوز در ساختار ابتدایی خویش قرار دارد و هنوز ساختمان داخلی آن تمام نشده است.

دقت کنید که اگر قرآن کریم می گفت: «از پارهء گوشت تمام خلق شده»؛ این توصیف بر حقیقت ساختار جنین در مرحلهء تبدیل آن به پارهء گوشت، منطبق نمی گردید؛ زیرا چشمهای مسلح میکروسکوب های الکترونیکی بعداً کشف می کرد که ترتیب ساختمان داخلی «پارهء گوشت» جنینی، هنوز در تمام بخش هایش به اتمام نرسیده است. برعکس اگر قرآن در توصیف تطوّر جنین از خون «بسته» به «پارهء گوشت» می گفت: «پارهء گوشت تمام خلق نشده»، باز هم این توصیف نمی توانست بر حقیقت تکوین آن تماماً انطباق کامل داشته باشد؛ زیرا بعداً مشاهده می شد که بخش هایی از این ساختار تماماً خلق شده اند. بنابراین، تنها توصیفی که می توانست در این مرحله از رشد جنین، توصیف دقیق و کاملی باشد همین توصیف قرآنی «پارهء گوشت تمام خلق شده و تمام

تفسیر عون المنان (۲۹)

خلق نشده» است و بس. و در اینجاست که می بینیم باز در مرحله چهارم از تطوّر جنین، یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم در زیر دوربینهای الکترونیک به تجلی می نشیند.

شیخ شعراوی می افزاید: دکتور «کیث. ل. مور» پروفیسر کانادایی که قبلاً نیز در این بحث از او نام بردیم، تمام تطوّرات جنین در شکم مادرش را با پیشرفته کاملاً با آنچه که قرآن کریم در این باره گفته است انطباق دارد؛ از اولین مرحله حیات جنینی گرفته تا آخرین مرحله آن، به شمول مرحله استخوان بندی و ...

وقتی به دکتور «کیث. ل. مور» گفته شد: آیا ممکن است پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - هزار و چهار صد سال قبل، این همه تفصیل را در مورد تطورات جنین دانسته باشند و بناءً معلومات شخصی شان را در این مورد ارائه کرده باشند؟ او در پاسخ گفت: محال است! زیرا در آن عصر دنیا ابدأً به این حقایق آشنا نبود و حتی این قدر هم نمی دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطوّر را پشت سر می گذارد، چه رسد به اینکه بتوان تصور کرد که دنیا در عصر رسالت حتی مراحل این تطوّر را نیز به دقت می شناخته است؛ کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت هایی که انجام گرفته، به سادگی نمی تواند آن را کاملاً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا کنون نتوانسته اطوار و مراحل رشد جنین را نامگذاری کند لذا از روی ناچاری این اطوار و مراحل را شماره گذاری کرده است، به گونه ای که پیچیدگی و ابهام در آن کاملاً مشهود و آشکار است. در حالی که قرآن کریم، علاوه بر توصیف دقیق مراحل جنین، نامها و عناوین ساده، معین و نهایت دقیقی را برای این مراحل نیز معرفی کرده است.

دکتور «کیث. ل. مور» می افزاید: هم اکنون این حقیقت همچون آفتاب برابم مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوند - جل جلاله - به

تفسیر عون المنان (۲۹)

سوی محمد - صلی الله علیه وسلم - نازل شده است و همین امر خود برایم این حقیقت روشن و قاطع را اثبات می کند که محمد - صلی الله علیه وسلم - پیامبر خدا است. وقتی به وی گفته شد: در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی شوید؟ او گفت: من آماده هستم تا در چاپ بعدی کتابهای خویش به این حقیقت اعتراف کرده و بر حقانیت این دین مبین گواهی دهم!

همچنان در سیمینار بزرگی علمی که مشهورترین دانشمندان علم جنین شناسی در سطح دنیا را گرد آورده بود، آیات قرآنی که در باره تطوّر جنین آمده است بر آنان قرائت گردید. با آنکه اکثریت این دانشمندان مسلمان نبودند اما کسی از آنان به خود جرأت نداد تا بگوید که: میان آیات قرآن کریم و یافته های جدید علمی، تضاد وجود دارد. فقط یک تن از آنها به طور غیر مستقیم به مسأله وراثت اشاره کرد و گفت: برنامه وراثتی انسان در نطفه مرد وجود دارد و تفصیل انسانی که متولد می شود و اینکه آیا او مرد است یا زن، رنگ چشم، رنگ پوست، رنگ مو و سایر مشخصات ژنتیک وی در ژنهای وراثتی موجود است. اما او هرگز نمی دانست که قرآن از موضوع وراثت هم غفلت نکرده و این افتخار نیز به قرآن مربوط می شود. بناءً وقتی آیات مبارکه ۱۷ - ۱۸ و ۱۹ سوره «عبس» بر وی تلاوت شد، فریادی از قلب وی برخاست و در تالار سیمینار پیچید. آری؛ او با ندای بلند چنین گفت:

هرگز ممکن نیست که قرآن از بارگاه غیر خداوند بزرگ بوده باشد و من به این حقیقت اعتراف می کنم!

آیات سوره «عبس» این است: ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ «ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می وردز، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه یی، خدا این نطفه را آفرید

و به دقت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه (کمال) را بر او سهل و آسان ساخت» [عبس/۱۷-۲۰]

۵. با نیرومندی نهفته در این نطفهء اعجوبه، جنین این خلقت دست آموز تدبیر و تقدیر پروردگار، در یک خط ثابت و با یک آهنگ منظم، بی هیچ انحراف و انحنایی راه تطوّر و تکامل خویش را می پیماید تا آنکه وارد پنجمین مرحلهء تکاملی خویش یعنی مرحلهء استخوان بندی می شود: ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا﴾ «پس پارهء گوشت را به استخوان مبدل ساختیم».

۶. سپس به ششمین مرحله که ایجاد پوشش گوشتی بالای استخوان است، قدم می گذارد.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ «سپس استخوان را با گوشت پوشانیدیم».

و در اینجاست که انسان در برابر حقایق عظیم علمی دیگری از اعجاز قرآن کریم قرار می گیرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» از جملهء آنانی است که دهشت و حیرت خود را در برابر این عظمت پنهان نموده نتوانسته و در حالی که با جملات و عباراتی خاشعانه که فقط می تواند از قلب و روان یک عبد عارف و یک بندهء خاشع پروردگار متعال برخیزد، آن ذات یگانه را می ستاید و در ادامه می گوید:

در اینجا انسان در برابر آنچه که قرآن از حقیقت ساختمان جنین مکشوف ساخته است، بی اختیار مدهوش می شود، چرا که این حقایق فقط در این اواخر با پیشرفت هایی که در علم «جنین شناسی تشریحی» به دست آمده، وارد حوزهء شناخت های بشری گردیده است. قرآن در اینجا صراحتاً می گوید که ساختار استخوانی جنین قبل از ساختار گوشتی آن شکل می گیرد. و علم با تمام

تفسیر عون المنان (۲۹)

تواضع در برابر قرآن زانو می زند تا بگوید که: بلی؛ تمام ابزارها گواهی می دهند که سلول های استخوانی جنین قبل از سلول های گوشتی وی شکل می گیرند، از آن رو که سلول های استخوانی غیر از سلول های گوشتی است. در آغاز هیكل استخوانی جنین ساخته می شود و بعد از آن است که سلولهای گوشتی به فعالیت ساختمانی خود آغاز می نمایند و حتی پیدایش یک سلول از سلول های گوشتی هم قبل از پیدایش سلول های استخوانی به مشاهده نرسیده است. بناءً شایسته است تا یک بار دیگر با همه وجود، در برابر این آیه مبارکه بایستیم و بخوانیم که:

«سپس گوشت پاره را به استخوان مبدل ساختیم، و پس از آن استخوان را با گوشت پوشش دادیم»
پاک است پروردگار علیم و بزرگ است این قرآن عظیم!.

۷. همراه با شهید سیّد قطب رحمه الله با سیاق قرآن می پیوندیم تا ببینیم که باز، این جنین بشری در شاهراه تکامل خود به کدام مرحله دیگر از مراحل تطوّر خویش قدم می گذارد.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ «سپس (تا دمیدن روح) خلقتی دیگر انشا نمودیم؛ آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده».

و این همان مرحله‌ی است که انسان در آن دارای ویژگیهای برتر انسانی خود یعنی همان ویژگیهایی می شود که او را از قطار سایر حیوانات جدا می سازد از آن رو که جنین انسان در اطوار و مراحل خلقت خود با جنین حیوان کاملاً شباهت دارد. پس وجه تمایز اساسی با حیوان فقط در این نکته از آیه مبارکه مضمّن است که می گوید: جنین انسان خلقتی دیگر نیز دارد و در این خلقت خویش طوری دیگر از تحول را می پیماید که در این طور، او از حیوانات دیگر

تفسیر عون المنان (۲۹)

متمایز گردیده، استعداد ارتقا و عروج را پیدا می نماید در حالی که جنین حیوان به همان مرتبه حیوانی خویش باقی مانده و از ویژگیهای تکامل و ارتقا بهره مند نمی شود.

آری؛ خدای عزوجل انسان را در آخرین مرحله تطوّر جنینی آن، خلعت دیگری می پوشاند که این خلعت «آدمیت» اوست. در حالی که جنین حیوانی در همان آخرین مرحله تطوّر حیوانی خود متوقف می شود و به همین دلیل است که حیوان - بر خلاف آنچه پاره یی از نظریات مادی می گویند - نمی تواند به طور میکانیکی از مرتبه حیوانی خویش به مرتبه انسانی تطوّر نماید؛ زیرا این دو با هم اختلاف نوعی دارند. اختلاف نوعی از آنجا پدیدار می شود که انسان با یک «نفخه الهی» از سلاله خاکی به سلاله انسانی عروج نموده و سپس بر اثر این «نفخه مقدّس»، جنین انسانی به «خلقتی جدید» و به ویژگیهای جدیدی آراسته می شود. و البته در این خلقت جدید، این تدبیر الهی و توانمندی های مطلق اوست که عمل می کند؛ چه این آرایش نوین هرگز از راه تطوّر میکانیکی انجام پذیر نیست.

علم جدید در این میدان نیز نه با مادیون، که با قرآن همراه است؛ مادیون «انسان» شدن آدمی را طوری از اطوار ترقی حیوانی او دانسته و فرضیه خویش را بر این پایه بنا می کنند که حیوان ویژگیهای تطوّر را تا بدانجا با خود حمل می کند که به مرتبه انسانی می رسد در حالی که واقعیت های مشاهده شده علمی، اینگونه تفسیر میان پیوند انسان و حیوان را ابطال می نمایند.

مشاهدات علمی می گویند که: حیوان هرگز ویژگیهای انسانی را با خود حمل کرده نمی تواند، بلکه در همان حدود جنسیت حیوانی خویش متوقف می شود و این انسان است که ویژگیهای معینی را دارا می گردد؛ ویژگیهایی که به هیچ وجه نتیجه تطوّر میکانیکی وی نبوده بلکه موهبت خاصی از یک نیروی خارجی می باشند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شهید سیدقطب در این باره می گوید: وقتی پای علم بشری به میان می آید و صحبت از آن چیزی می شود که امروز آن را «معجزات علم» می نامند، مردم از خود بی خود گردیده و دست و پایشان را گم می کنند. مثلاً وقتی بشر موفق به ساختن دستگاهی می شود که می تواند بدون دخالت مستقیم انسان به یک راه خاصی برود، همه انگشت حیرت به دندان می گزند. در حالی که اگر یک لحظه به مراحل خلقت و تطوّر خویش در حیات جنینی بیندیشیم، باید برای همیشه مبهوت و مدهوش باقی بمانیم. اما بشر عادت کرده است که پنجره های چشم و قلب خود را به روی مشاهده این معجزات الهی ببندد؛ زیرا «عادت» و «الفت» حقیقت عظمت این معجزات را از قلبها و عقلهای ما ربوده است. اگر ما فقط به این نکته فکر کنیم که موجود پیچیده یی همچون «انسان» با تمام ویژگیها، اوصاف و ممیزات خویش، در یک نقطهء نهایت کوچکی به نام «نطفه» گنجانیده شده است که آن را چشم غیر مسلح دیده نمی تواند، و باز اگر در نظر بگیریم که همهء این خصوصیات و ممیزات، آرام آرام خودشان را در مراحل تطوّر جنینی نشان می دهند، به خصوص آنگاه که جنین از تطوّر حیوانی به معراج گاه تطوّر انسانی خویش قدم می گذارد. و باز اگر بیاییم و این جنین را در قامت طفلی بینیم که نطق می کند و علاوه بر وراثت های عام بشری، دارای موهبت های ویژه و استعدادهای منحصر به فرد خودش هم هست. و باز اگر یک بار دیگر به عقب برگردیم و همان «نطفه» یا نقطهء کوچک ذره بینی را در نظر بگیریم که این «طفل» و این «انسان» با تمام او صاف و خصوصیاتش در همان نقطهء کوچک جا به جا شده است. آری؛ مجرد تفکر ما در همین یک نقطهء ذره بینی، کافی است که قفل دلهای ما را بگشاید و ما را به عظمت خالق و عظمت آفرینش وی رهنمون گردد.^۱

۱- اعجاز قرآن، ص: ۱۶۲.

«وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ»: «جن»: گروهی از آفریدگان عاقل و باشعور خداوند هستند که دیده نمی‌شوند و از آتش آفریده شده‌اند. جن‌ها دارای نر و ماده بوده و زاد و ولد دارند و برخی کافر و برخی دیگر مسلمان‌اند. و جن‌ها می‌توانند خود را به هر شیوه‌ای که بخواهند درآورند.

و خود واژه‌ی «جن» اسم جنس است که در مفهوم «پوشیده و نادیدنی» به کار می‌رود و رابطه‌ی مستقیمی با «جنین» نطفه‌ی منعقد شده در رحم، و «جِنَان» در معنی «بهشت» که آن هم بیرون از مدار حس و غیردیدنی است، و «جَنَان» در معنی «قلب، دل، درون، تاریکی و شب» استعمال می‌شود که دیدنی نیستند.

برای جنیان، مشخصات و ویژگی‌های زیادی در قرآن ذکر شده است که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

- ۱- جن موجودی است که از شعله‌ی آتش آفریده شده است، برخلاف انسانکه از خاک، و برخلاف فرشتگان که از نور آفریده شده‌اند. [رحمن / ۱۵]
- ۲- جن دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل، و قدرت منطق و استدلال است [سوره‌ی جن]
- ۳- جن گروهی نامرئی و ماورائی‌اند که به عبادت و تکلیف، مکلف و مجبورند و در جهان خود و قیامت همانند انسان در برابر اعمالشان مسئولیت تام دارند [ذاریات / ۵۶، و سوره‌های جن و رحمن]
- ۴- گروهی از آن‌ها مؤمن صالح، و گروهی کافر و بزهکارند [جن / ۱۱]
- ۵- آن‌ها نیز دارای حشر و نشر و معاندند [جن / ۱۵]
- ۶- جهان جن، بسیار وسیع و شگفت‌انگیز است، و جنیان مانند انسان‌ها از فرهنگ و تمدن ویژه‌ای برخوردارند و دوران‌هایی بس طولانی بر آن‌ها گذشته است، و اگر چه سیستم وجودشان چنان است که در حالات طبیعی برایمان قابل

رؤیت نیستند، اما به گفته‌ی قرآن، آثار فرهنگ و اندیشه‌های ضد توحیدی و نادرست گروهی از آنان بر جوامع بشری سایه انداخته است و این حرکت منفی در خط حیات بشری همچنان ادامه و استمرار دارد.

۷- آن‌ها قدرت نفوذ در آسمان‌ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، ولی بعدها (پس از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم) ممنوع شدند. [جن / ۹]

۸- آن‌ها با بعضی انسان‌ها، ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند، به اغوای انسان‌ها می‌پرداختند. [جن / ۶]

۹- خلقت و آفرینش آن‌ها در روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است [حجر / ۲۷]

۱۰- طبقات جن نیز از دو جنس زن و مرد و زوجین مختلفین ساخته شده‌اند و دارای مرد و زن، عشیره، قبائل، طوائف، امم و ملل می‌باشند، و در این میان برخی بر برخی دیگر ریاست دارند و در میان آنان اختلافات فراوان در جهات گوناگون یافت می‌شود [سوره‌ی جن / ۶-۷]

۱۱- جهان جن، دنیای احساس و شعور و ادراک و آگاهی است، زیرا داشتن مسئولیت و بازخواست، بدون قوه‌ی انتخاب و ادراک و احساس معنایی نخواهد داشت، و جنیان درباره‌ی اعمال و رفتارشان مورد سؤال قرار می‌گیرند، و بدیهی است مسئول بودن، بدون آزادی عمل و علم، امکان ندارد.

۱۲- دانش جنیان محدود است، و اگر چه جنیان از نظر انسان‌ها، ماورائی و غیبی‌اند ولی آن‌ها نیز از بسیاری از پدیده‌ها و معلومات جهان بی‌پایان خلقت، بی‌اطلاع‌اند و در کارها اشتباه و خیانت می‌کنند و از چگونگی عالم آخرت جز از راه وحی آگاهی ندارند [سبأ / ۱۴]

به هر حال مردم عوام و ناآگاه، خرافات زیادی درباره‌ی این موجود، ساخته‌اند که با عقل و منطق جور در نمی‌آید، و به همین جهت یک چهره‌ی خرافی و غیر منطقی به این موجود داده که وقتی کلمه‌ی «جن» گفته می‌شود، مشتی خرافات

نیز با آن تداعی می‌شود، از جمله اینکه آن‌ها با اشکال غریب و عجیب و وحشتناک و موجوداتی دم دار و سم‌دار، موذی و پرآزار، کینه‌توز و بدرفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه‌ی خالی، خانه‌هایی را به آتش کشند، و موهومات دیگری از این قبیل.

ولی باید دانست که وجود جنّ حتمی و قطعی است، ولی ما چیزی از نحوه‌ی زندگی و ماهیت ایشان - جز آنچه قرآن و حدیث فرموده‌اند - نمی‌دانیم، لیکن باید انسان مؤمن به دنبال خرافات و موهومات راه نرود و ناآگاهانه افسانه‌هایی را درباره‌ی ایشان از خود نیاورد.^۱

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾: سیوطی گفته است:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ یعنی: شور و شیرین، و حال آنکه دریا مخصوص شور است، از جهت بزرگی غلبه داده شده است.^۲

در زبان عربی واژه‌ی برزخ به معنی حاجز یا حد فاصل بین دو چیز است. این حاجز لزوماً یک مانع فیزیکی نیست. واژه‌ی عربی مَرَجَ به صورت تحت اللفظی به معنی «به هم رسیدن و در آمیختن دو چیز» است. مفسرین پیشین قرآن در توضیح این دو معنی متضاد دو گونه‌ی آب، یعنی در هم آمیختن و در عین حال وجود حاجزی جداکننده در بین آن‌ها، ناتوان بودند. علم نوین کشف کرده است که در جاهایی که دو دریای مختلف، باهم برخورد می‌کنند مرزی جداکننده بین آن‌ها وجود دارد، این مرز دو دریا را از همدیگر جدا می‌کند، به گونه‌ای که هر دریا، دما، درجه‌ی شوری و چگالی خاص به خود را دارد. اقیانوس‌شناسان هم‌اکنون برای توضیح این آیه در موقعیت بهتری قرار دارند. مرزی نامرئی در بین دو دریا وجود دارد که از طریق آن آب از یک دریا به دریای دیگری عبور

^۱- التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم.

^۲- الاتقان: (۱/۱۳۸).

تفسیر عون المنان (۲۹)

می‌کند. اما هنگامی که آب از یک دریا به دریای دیگری وارد می‌شود، مشخصه‌های بارز خود را از دست می‌دهد و با دریای دیگر همگن می‌شود. این پدیده‌ی علمی ذکر شده در قرآن همچنین توسط دکتر ویلیام های^۱، دانشمند نامی علوم دریایی و استاد علوم زمین دانشگاه کولورادوی آمریکا تایید شده است. قرآن این پدیده را در این آیه نیز بیان می‌کند: ﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلْفَهَا أَنْهْرًا وَجَعَلَ لَهَا رُؤْسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَمْ مَعَ اللَّهُ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۖ﴾ [النمل: ۶۱]. «(بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسان‌ها) ساخته است و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است و برای زمین کوه‌های پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه‌ی یکدیگر نگردند. حال با توجه به این‌ها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و ناداندند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند)».

این پدیده در جاهای مختلفی رخ می‌دهد، به عنوان جدا کننده بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس در تنگه‌ی جبل الطارق، اما هنگامی که قرآن در مورد جدا کننده‌ی بین آب شور و شیرین سخن می‌گوید، از وجود حایل جدا کننده همراه با حاجز^۲ خبر می‌دهد.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ۗ﴾ [الفرقان: ۵۳]. «خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد (و بر اثر وزن مخصوص، یعنی تفاوت درجه‌ی غلظت آب

^۱ Dr. William Hay

^۲ فیروزآبادی در فرهنگ خود چنین می‌گوید: حجر: منع و در این جا به معنی مانع است و برزخاً به معنی حاجز، مراد تفاوت درجه‌ی غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح وزن مخصوص است. یعنی حد فاصل حجر محجور گفته شده است که هر یک از محدوده آب‌های مورد نظر (یعنی آب شیرین و آب شور و آب ترکیبی آن‌ها) شرایط زیستی خاص خود را دارد، در صورتی که موجود زنده از آن بیرون برود و یا وارد آن بشود می‌میرد. البته حیوانات که در آن جا هستند بنا بر فطرت خود از آن جا بیرون نمی‌روند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

شور و شیرین، آمیزه‌ی همدیگر نمی‌شوند و) این یکی شیرین شیرین است و آن دیگر شور شور! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آن‌ها را کاملاً از هم جدا ساخته است».

علم نوین پی برده است که در مصب(محل ریختن آب) رودها، جایی که آب شیرین و شور به همدیگر می‌رسند، تا حدی وضعیت متفاوت‌تر، از جاهایی است که دو دریا به همدیگر می‌رسند. در واقع آنچه در مصب رودها آب شیرین را از آب شور جدا می‌کند، «منطقه‌ی پیکنوکلاین^۱ با چگالی مشخص ناپیوسته که دو لایه را از همدیگر جدا می‌کند» این حدفاصل (منطقه‌ی جداسازی)^۲ درجه‌ی شوری متفاوتی نسبت به هر دو نوع آب شور و شیرین دارد. این پدیده در جاهای بسیاری از جمله در مصر هنگامی که رود نیل به دریای مدیترانه سرازیر می‌شود، به وقوع می‌پیوندد.

همچنان، مفسرین گفته اند: این آیات کریمه از دو دریایی سخن می‌گویند که در محل تلاقی آن‌ها، حایلی قرار دارد؛ ظاهراً آیات فوق از دو دریای حقیقی سخن می‌گویند و از یک دریا و یک رودخانه سخن نمی‌گویند؛ زیرا می‌فرماید: ﴿يَجْرُجُ مِنْهَا الْوَلُّوُ وَالْمَرْجَانُ﴾. مرجان، دانه یا مهره‌ی قرمزی‌ست که تنها در آب‌های شور یافت می‌شود. بنابراین، آیه‌ی فوق از یک حایل حقیقی میان دو دریای شور در محل تلاقی آن‌ها سخن می‌گوید. دو دریا در یک تنگه با هم برخورد می‌کنند؛ و گرنه، درست نبود که به عنوان دو دریا در نظر گرفته شوند؛ بلکه یک دریا محسوب می‌شدند. آن چه این آیه‌ی کریمه اثبات نموده است، در عرف مردم خیلی غریب بود؛ چون باور مردم، این بود که در میان آب‌هایی که به هم می‌رسند، حایلی وجود ندارد و کسی از این حقیقت آگاهی نداشت؛ حتی

^۱ Pycnocline Zone

^۲ Zone of Separation

به ذهن کسی هم خطور نمی کرد تا این که با کشف سال ۱۹۶۲ میلادی آن چه را که قرآن کریم گفته بود، به عنوان یک حقیقت شگفت انگیز به ثبت رسید.^۱

یک تفسیر اشتباه!!

رافضیان فرموده‌ی خدای تعالی: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ (الرحمن / ۱۹)

«دو دریای شور و گوارا را به هم درآمیخت».

را تأویل کرده اند که این دو دریا علی و فاطمه می باشند.

قرآن کریم در سوره های «فرقان» و «رحمان» قانونی را که مخصوص آب است، ذکر می کند. در آیه ۵۳ سوره فرقان می گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾ «و اوست ذاتی که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد تا همیشه از هم جدا باشند»

و در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمان می گوید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا

بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ «اوست ذاتی که دو دریای شور و شیرین را به هم در آمیخت،

به نحوی که در میان آنها پرده حایلی قرار داد که به هم در نمی آمیزند»

بیگمان پدیده طبیعی که قرآن در این آیات از آن یاد می کند، از قدیم ترین عصرها تا کنون نزد انسان شناخته شده بوده است؛ این پدیده طبیعی می گوید: هر گاه دو رودخانه در یک گذرگاه آبی با همدیگر یک جا شوند، آب یک رودخانه با آب دیگری در هم نمی آمیزد.

^۱ - البراهین العلمیة، ص ۱۱۱.

به طور مثال در شهر چانگام واقع پاکستان شرقی، دو رودخانه با هم یکجا شده و سپس مسیر خود را به سوی شهر اراکان در کشور برمه طی می کنند، وقتی هر بیننده‌یی به سوی این رودخانه بنگرد، خط فاصلی را به عنوان مرز میان دو رودخانه در میان آنها مشاهده می کند و بدین گونه ملاحظه می نماید که هر یک از این رودخانه ها، استقلال خویش را به گونه‌یی محسوس حفظ کرده اند. جالب توجه است که در یک پهلوئ این رودخانه آب شیرین و در پهلوئ دیگر آن آب، نمکین می باشد. نگارنده نیز در کشور پاکستان جریان مستقل دو رودخانهء مختلف را که با هم یکجا می شوند، ولی هر کدام آنها استقلال خود را به وسیلهء یک خط فاصل نشان می دهند، بالای پل اتک که مرز فاصل میان ولایت سرحد و ولایت پنجاب پاکستان است مشاهده نموده است. رودخانهء اتک از کوه های کشور ما افغانستان سرچشمه می گیرد و رودخانهء دیگر از کوه های سرزمین پاکستان. این دو رودخانه دقیقاً در نزدیک پل اتک که در میان راه پیشاور و اسلام آباد قرار گرفته با هم یکجا می شوند و شما از فراز پل درحال عبور این خط فاصل را آشکارا مشاهده می کنید. البته تمام رودخانه هایی که به سواحل دریاها نزدیک اند، نیز عین وضعیت را دارا می باشند.

انسان که گفتیم، این پدیده در نزد انسانهای قدیم نیز شناخته شده بود، اما بشر قانون مربوط به آن را فقط از چند دهه به این سو کشف کرد؛ زیرا مشاهدات و تجارب علمی نشان دادند که در اینجا قانونی هست که اشیاء سیال را در تحت ضابطهء خاصی نگه می دارد که آن را به نام «کشش سطحی» می نامند؛ این قانون حکم می کند که دو مایع سیال به دلیل اختلاف و تفاوتی که در کیفیت جذب و ذوبان آنها وجود دارد، در همدیگر آمیخته و یا به تعبیر دقیق تر ذوب نشوند. علم جدید از این قانون که قرآن از آن به عنوان «برزخ» تعبیر نموده، فراوان بهره برده است. هرچند ما با همهء اطمینان گفته نمی توانیم که مراد از «برزخ» در قرآن کریم، همان قانون «کشش سطحی‌ایی» است که در میان دو

تفسیر عون المنان (۲۹)

آب وجود داشته و مانع در هم آمیختن یک آب با آب دیگر می شود، اما کشف این قانون مسلماً در راستای تفسیر آیات قرآنی فوق الذکر قرار دارد.

قانون برزخ یا به تعبیر جدید «کشش سطحی» را می توانیم با مثال ساده‌یی بیشتر روشن سازیم: شما مثلاً وقتی پیاله‌یی را پر از آب می کنید، این پیاله لبریز نمی شود مگر آنگاه که آب از سطح پیاله به یک اندازه معینی بالاتر برود، چرا؟ به دلیل اینکه همانگاه که اجزای مایع سیال، بالاتر از سطح پیاله چیزی را نمی یابند که به آن اتصال یابند، واپس به ما تحت خود بر می گردند و در این زمان است که پردهء ظاهراً نرم و ظریفی بر سطح آب ایجاد می شود و همین پرده است که آب را تا حد یک فاصلهء معین، از بیرون ریختن از پیاله مانع می گردد. این پرده برخلاف آنچه ظاهراً دیده می شود، چندان هم نرم نیست و به درجه‌یی قوی می باشد که اگر شما سوزنی از آهن را بالای آن بگذارید، به آب داخل پیاله غوطه ور نمی شود. چنانچه همین پرده است که مانع اختلاط آب و روغن، و آب شیرین و آب شور با یکدیگر نیز می شود.^۱

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾: الله عزوجل با این عبارت

نعمت ایجاد اسباب نجات از نابودی و اسباب تلاش برای تحصیل معاش را بیان کرد؛ زیرا کشتی‌ها سفرها را برای مردم آسان می کنند و آنان را در برابر طغیان آب دریا نجات می دهند. تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها نیز برای بیان بزرگی این نعمت است. الله عزوجل پس از بیان این مطالب، به مردم اندرز داد که این اسباب نمی تواند میان آنان و قدرت الله تعالی بر نابودی شان فاصله بیندازد. روش قرآن این است که در فرصت مناسب به موعظه و تذکر می پردازد.^۲



^۱- اعجاز قرآن، ص: ۵۴.

^۲- التحریر والتنوير: (۱۳۴/۲۰).

فوائد آیات (۱۴-۲۵):

۱. در واقع ما به صورت دقیق زمان خلقت ملائکه، جنیان و انسانها را نمی دانیم لیکن از آیات قرآنی چنین برداشت می کنیم که آفرینش انسان بعد از آفرینش جنیان و آفرینش جنیان نیز بعد از ملائکه می باشد.

۲. ابتدا پدر انسان ها - آدم - از گل خلق شد. سپس انسان کاملی شد و فرزندان او از نسل او زیاد شدند. جنها از آتش خلق شدند. سپس موجوداتی زنده گشتند. برخی مذکر و برخی مؤنث هستند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی هر یک از جن و انسان فرستاده شد برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند. گاهی انسان، جن را دانسته یا نادانسته اذیت می کند. گاهی جن، انسان را اذیت می کند، دیوانه می کند و به قتل می رساند. همانگونه که انسان، انسان دیگر یا جن، جن دیگر را اذیت می کند و به او ضرر می رساند. هر کس بدون آگاهی از احوال جن، این مسئله را انکار کند به تحقیق چیزی را انکار کرده که به آن علم نداشته است و با آنچه قرآن در مورد جن گفته، مخالفت کرده است.

۳. یکی از نشانه های دال بر عظمت خداوند، شور بودن آب دریاهاست. به طوری که دانشمندان می گویند: هر لیتر آب دریا ۲۷ گرم نمک دارد و سالیانه در دنیا ۵۰ میلیون تن نمک از دریا استخراج و تولید می شود. نسبت نمک در آب دریا معادل ۳/۵ درصد مجموع آب دریاهاست. بلکه در هر کیلومتر مکعب از آب دریا ۳۴ میلیون تن نمک وجود دارد.

اگر نمک دریاها استخراج و خشک شود و بر روی خشکی ها - پنج قاره جهان - آن را بگسترانیم و همه مکان ها را به وسیله نمک به طور مساوی بپوشانیم ارتفاع نمک بر روی همه خشکی ها به ۱۵۳ متر می رسد.

سوالی که در اینجا جلب توجه می کند این است که: این همه نمک از کجا آمده است. یکی از دانشمندان می گوید در دریاها ۴/۵ میلیون مایل مکعب نمک

تفسیر عون المنان (۲۹)

وجود دارد. همه این ارقام دقیق از کتاب های علمی استخراج شده است. پس این نمک از کجا آمده است؟ و چگونه در دریا ریخته شده است؟ در این باره نظریه های مختلفی وجود دارد. براساس یکی از آنها در کف اقیانوس ها و دریاها صخره های نمکی وجود دارد که متلاشی و در آب ذوب می شود. نظریه دیگر معتقد است که علت این امر آب جویبارها و رودخانه هاست. همه این نظریه ها که تلاش می کنند مسأله شوری آب دریا را تفسیر کنند به دلیل ساده ای به بن بست برخورد می کنند و آن اینکه در روی زمین تعداد فراوانی دریاچه آب شیرین وجود دارد. اگر آب رودخانه ها و جویبارها برای شور کردن آب دریا کافی می بود، چرا آب این دریاچه های بزرگ و فراوان - که بیشتر به دریا های کوچک شبیه هستند - میلیون ها سال است، شیرین مانده است؟ تفسیر این امر چیست؟ علت شوری آب دریاها همچنان به صورت معمای بزرگی باقی مانده است و جز با آیات زیر قابل تحلیل نیست.



تفسیر و ترجمه آیات (۲۶-۳۰) سوره‌ی رحمن

« نابودی نعمت‌ها و تمام جهان هستی، و بقای الله تعالی.»

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۲۶-۳۰): «فناء النعم والكون كله وبقاء الله تعالى»، (نابودی نعمت ها و تمام جهان هستی، و بقای الله تعالى).

ربط و مناسبت: بعد از شمارش نعمتهای دینی، دنیوی و اخروی، و استدلال بر قدرت الله بزرگ و یگانگی اش در انفس و آفاق، پروردگار از نابودی و فناى همه‌ی جهان هستی خبر داد، و خاطر نشان ساخت تمام نعمتهای دنیوی و همه‌ی کائنات از بین رفته و جز ذات الهی چیزی باقی نمی ماند.

ترجمه آیات (۲۶-۳۰):

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ (۲۶) وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷)
 ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ
 هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۳۰).

معنی کلمات:

- ﴿فَانٍ﴾: هلاک شونده است.
- ﴿ذُو الْجَلَالِ﴾: دارای جاه و جلال و استغناى مطلق.
- ﴿الْإِكْرَامِ﴾: احسان کامل.
- ﴿فِي شَأْنٍ﴾: در کاری است، به مقتضای حکمت حالت‌های را ایجاد می کند و حالت‌های را از میان می برد.

ترجمه:

- هر کس بر آن (زمین) است، فناپذیر است. (۲۶)
- و (تنها) ذات پروردگار شکوهمند گرامی باقی می ماند. (۲۷)
- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۲۸)
- هر کس که در آسمان ها و زمین است از او (کمک) می خواهد و هر روزی او در کاری است. (۲۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۳۰)

تفسیر مختصر آیات (۲۶-۳۰):

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶]: تمام مخلوقات که بر روی زمین

هستند بدون تردید نابود می شوند.

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷]: و ای رسول

وجه پروردگار صاحب عظمت تو، و نیکوکار و بخشنده بر بندگانش، باقی می ماند و هرگز فنا می شود.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۲۸]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمت های فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹]

: تمام فرشتگانی که در آسمانها، و تمام جنها و انسانهایی که در زمین هستند؛ نیازهایشان را از او میخواهند، او تعالی هر روز به یکی از کارهای بندگانش؛ از زنده کردن و می راندن و روزی و سایر امور می پردازد.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۳۰]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۲۶-۳۰):

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾: هر کس در مرگ بیندیشد، متوجه می گردد که این

جامی بسیار بزرگ است که بر هر کس که ایستاده یا در حرکت است، دور می زند و بندگان را از زندگی دنیا به بهشت یا دوزخ می برد!

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۱۹۱.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و ای کاش که مرگ فقط محروم گردانیدن و جدایی اجسام و فراموش کردن زیباترین شبها و روزها می بود، که در این صورت مرگ مشکل بزرگی بشمار نمی آمد، اما مرگ دروازه ای است که هر فرد در آن وارد می شود و مصیبت بزرگ آن است که پس از مرگ روی می دهد: ﴿فِي جَنَّةٍ وَنَهْرٍ﴾ [القمر: ۵۴]. «در باغها و نهرها.»

﴿فِي ضَلٰلٍ وَسُعُرٍ﴾ [القمر: ۲۴] «در گمراهی و عذاب.»

مقتضای عدالت خداوند این است که اغلب، خاتمه ی بنده بر چیزی خواهد بود که بر آن زیسته و زندگی کرده است، پس هر کس در زندگی اش به ذکر و نماز و صدقه و روزه اشتغال داشته است، خاتمه اش با نیکی ها خواهد بود، و هر کس از اعمال خیر، روی برتافته و اعراض نموده است، بیم آن می رود که خاتمه بدی داشته باشد!

مرگ چیست؟

مرگ یگانه چیزی است که موجودات، اعم از جن، انس و حیوان آن را می فهمند و نیازی به تعریف طولانی و شرح و تفصیل ندارد.

بنابراین، تعریف مرگ به طور خلاصه، جدا شدن روح از جسد است.

همچنین روح با مرگ از بین نمی رود، بلکه با جدا شدن از جسم، یا در نعمت بسر می برد یا مورد عذاب و شکنجه قرار می گیرد و گاهی این نعمت و عذاب مخصوص روح می شود و گاهی روح و جسد هر دو مورد انعام و اکرام یا عذاب و شکنجه قرار می گیرند.

ایمان داشتن به مرگ، متضمن ایمان داشتن به این است که نابودی همه ی مخلوقات، امری قطعی و یقینی است و هر نفسی باید طعم مرگ را به چشد.

الله متعال می فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸] «همه

چیز جز دات او فانی و نابود می شود.»

تفسیر عون المنان (۲۹)

و نیز فرموده است: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷] «همه‌ی چیزها و همه‌ی کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند. و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس».

و نیز فرموده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵] «هرکسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد».

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خدایا! به عزتت پناه می‌برم که معبودی غیر از تو نیست، تو ذاتی هستی که نمی‌میری و جن و انس می‌میرند». [رواه بخاری]

برخی از علما گفته‌اند: شایسته است که انسان در پایان آیه‌ی بیست و ششم، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ وقف نکند؛ یعنی پشت سر هم و بدون وقف بخواند: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۲۶ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ۲۷﴾.

این آیه، بیان‌گر ناقص بودن آفریده‌ها و کمال آفریننده است؛ یعنی: الله ﷻ در حیات خویش کامل می‌باشد و به هیچ وجه، دچار هیچ نقصی نمی‌گردد و حیات مخلوقات، ناقص است؛ به خود بنگر که شنوایی‌ات، ناقص است و همه چیز را نمی‌شنوی؛ و همین‌طور بینایی و سلامتی‌ات؛ بیماری‌های که انسان به آن‌ها مبتلا می‌شود، بی‌شمارند. خلاصه این که همه‌ی اسباب و عوامل زندگی بشر، ناقص است.

اما پروردگار متعال، ذاتیست که حیاتش کامل می‌باشد.^۱

^۱ - شرح ریاض الصالحین: (۲/۴۵).

عُمر و مرگ جن:

بی گمان، جن می میرد؛ زیرا همه‌ی موجودات مشمول آیه‌ی زیر می‌باشند:

﴿كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَأَن ۡ ۲۶ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ۲۷ فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۸﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۸].

در صحیح بخاری از ابن عباس، روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بارالها، به عزت تو پناه می‌برم که معبودی جز تو وجود ندارد، تو معبودی هستی که نمی‌میرد و جن و انس می‌میرند).^۱

البته مقدار عُمر جن، برای ما معلوم نیست؛ اما درباره‌ی ابلیس لعین آمده است که تا روز رستاخیز زنده می‌ماند: ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۱۴ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۱۵﴾ [الأعراف: ۱۴-۱۵]. «شیطان گفت: مرا تا روزی که همگی دوباره زنده می‌شوند، مهلت ده. الله متعال گفت: تو از زمره‌ی مهلت یافتگانی.»

پس تنها عمر شیطان بر ما معلوم است. البته جن از انسان بیش‌تر عمر می‌کند.

از جمله دلایل مرگ جن، این است که خالد بن ولید «شیطانة العزی»^۲ را به قتل رساند. همچنین یکی از صحابه رضی الله عنهم، جنی که خود را به شکل اژدها در آورده بود، به هلاک رساند. (این جریان در سوره‌ی خواهد آمد).

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾: صفت وجه برای الله عزوجل.

^۱ - صحیح مسلم: (۱۹۰۶/۴) شماره: (۲۴۵۱)

^۲ - درختی که مردم عرب آن را می‌پرستیدند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و این جزو صفات ذاتی خبری است که برای خداوند به وسیله کتاب و سنت ثابت است. الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ [البقره: ۲۷۲]. «جز به خاطر وجه پروردگار انفاق نمی کنند» و می فرماید: ﴿وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲۷) [الرحمن: ۲۷]. «و وجه پروردگار که صاحب جلال و اکرام است باقی می ماند». و دلیل از سنت حدیث جابر بن عبدالله است که می گوید: (لما نزلت: هذه الآية ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ قال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «أعوذ بوجهك». فقال: ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ فقال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «أعوذ بوجهك». قال ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا﴾^۱ فقال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - : «هذا أيسر». ^۲ «هنگامی که این آیه نازل شد «بگو او قادر است بر اینکه بر شما عذابی از بالای شما بفرستد» پیامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمود: به وجه تو پناه می برم. در ادامه آیه فرمود: «یا از زیر پاهایتان بفرستم» پیامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمود: به وجه تو پناه می برم» و در ادامه آیه فرمود: «یا شما را گروه گروه به هم اندازد». پس پیامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمود این آسانتر است.

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ "همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از ملائکه و انسان و جن و غیره نیازهای خود را از او می خواهند و هیچ کس نمی تواند از او بی نیاز باشد"^۳.

^۱ - انعام ۶۵.

^۲ - رواه البخاري برقم (۷۴۰۶).

^۳ - جامع البيان للطبري: (۲۲/۲۱۲).

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾: ابودرداء از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «من شأنه أن يغفر ذنباً ويفرج كرباً، ويرفع أقواماً ويضع آخرين». «از جمله کارهای الله این است که گناهان را می آمرزد، اندوه را برطرف می کند، گروهی را بالا می برد و گروهی دیگر را پایین می آورد».^۱

ابن جریر از منیب بن عبدالله روایت می کند که وقتی رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - آیهی فوق را تلاوت نمود، عرض کردیم: ای رسول خدا! کار خداوند چیست؟

فرمود: بخشش گناه، گشایش مشکلات، به قدرت رساندن گروهی و نابود کردن گروهی دیگر است.

خلاصه‌ی نظریه‌های مفسران در مورد آیه: زنده کردن و میراندن، آفریدن و روزی رساندن، عزیز و ذلیل کردن اقوام، شفا بخشیدن به بیمار، نجات دادن درمانده، گشایش سختیها، پاسخ فریادها، نیازها و خواسته‌ها، بخشش گناهان و امور بی شمار دیگری از جمله کارهای روزانه‌ی خداوند است.^۳

اقسام تقدیر:

ا- تقدیر عمومی: برای همه کائنات، این همان تقدیری است که خداوند متعال پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین آنرا نوشته است.
 ب- تقدیر عمری: و آن تقدیر همه‌ی آن مراحل است که از لحظه‌ی دمیدن روح تا پایان عمر برای او نوشته شده است.

^۱- ابن ماجه: (۲۰۲) اسناد این حدیث است.

^۲- قرطبی: (۱۳۴/۲۰).

^۳- نویسنده کتاب معارج القبول از بغوي مفسر نقل کردن است. (۳۴۶/۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

ج- تقدیر سالانه: و آن تقدیر همه آن چیزی است که در طول یکسال انجام می گیرد و این هر سال در شب قدر مشخص می شود لذا خداوند متعال می فرماید:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ دخان: ۴ «هر کار استواری در آن شب فیصله می یابد».

د- تقدیر روزانه: و این تقدیر همان اعمالی است که در هر روز اعم از عزت و ذلت و بخشش و بازداشتن و میراندن و زنده کردن و غیره انجام می گیرد. لذا می فرماید: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ رحمن: ۲۹ «هر کس که در آسمانها و زمین است، از او (استعانت) می خواهد. هر روزی او در کاری است».

عقیده سلف درباره تقدیر:

آفریدگار و پروردگار و اختیار دار همه چیز فقط خداوند متعال است، او پیش از آنکه آنان را بیافریند اجلشان و روزی شان و اعمالشان و اینکه رستگار خواهند بود و یا زیانکار، همه چیز را نوشته و در لوح محفوظ ثبت گردانیده است. آنچه خدا بخواهد همان می شود، و آنچه او نخواهد انجام نخواهد شد، او هر آنچه تاکنون انجام گرفته و هر آنچه در آینده انجام خواهد گرفت و آنچه که انجام نگرفته و اگر انجام می گرفت چگونه می بود همه را می داند، او بر هر چیزی تواناست و هر کسی را بخواهد گمراه می کند و هر کسی را که بخواهد راهنمایی می نماید.

با این وجود بندگان از خود اراده و قدرت دارند، که هر آنچه خداوند به آنان توانایی بخشیده می توانند عمل کنند، کما اینکه سلف معتقدند که بندگان نمی توانند چیزی بخواهند مگر اینکه خدا بخواهد لذا می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ عنكبوت: ۶۹ «و کسانی که در راه ما

کوشش کنند آنان را به راههای خویش رهنمون شویم، و بی گمان خداوند با نیکوکاران است».

یکه خاطره!

در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد:

شیخ علی طنطاوی، در خاطراتش از این می گوید که برای زیارت کعبه به همراه کاروانی از سوریه عازم مکه شده بود؛ وقتی به بیابان تبوک رسیدند، راه را گم کردند و سه روز همچنان باقی ماندند و آب و غذایشان تمام شد و در آستانه مرگ قرار گرفتند؛

آنگاه او برخاست و در میان جمع سخنرانی وداع با زندگی را ایراد کرد، سخنرانی توحیدی و گرم و زیبایی که هم خودش گریست و هم مردم را به گریه انداخت. در آن حال احساس کرد ایمانش بالا رفته است و یاور و نجات دهنده‌ای، جز خدا نیست؛ ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۚ﴾ [الرحمن: ۲۹] «تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، او را می خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

﴿وَكَايِنَ مِّنْ نَّبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی همراه آنها جهاد نموده و از آنچه در راه خدا به آنها رسیده، سست و ضعیف نشده‌اند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد».



فوائد آیات (۲۶-۳۰):

۱. روزی فرامی رسد، که الله همیشه زنده‌ی پابرجا، زندگی و زندگان راه، بر روی زمین به پایان می رساند. سپس، زمانی فرامی رسد که الله متعال بندگان را برای محاسبه‌ی کارهای دنیا، در دیوان عدالت، دوباره زنده نموده و آنان را احضار می کند. بندگان در آن روز با شرایط بسیار سختی روبرو خواهند شد، مگر

کسانی که با انجام کارهای نیکو، خود را برای آن روز آماده کرده باشند. در پایان آن روز، مردم به سوی دارالقرار یا بهشت یا دوزخ، روانه می‌شوند. آن روز، همان روز رستاخیز است.

۲. آیاتی که در مورد صفات باریتعالی است. اگر چه از نظر لغوی فهم آنها برای بنی آدم میسر است لکن تصور حقیقت آنها ممکن نیست و هر آنچه در ذهن تصور شود مخلوق است که باریتعالی از آن منزّه مییاشد، و از این آیات در قرآن فراوان است.

۳. «الجلیل» اسمی از اسماء الله الحسنی است که در حدیث پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - وارد گشته است هم چنین این اسم در قرآن کریم بیان شده، البته به صورتی دیگر. الجلیل کسی است که عظمت و بزرگی و عزت و بی نیازی و صداقت دارد. هم چنین دارای کمال ذاتی و صفاتی است. هر کس خداوند جلیل را بشناسد از او می‌ترسد، و بر درگاهش اعتکاف می‌کند. خداوند دارای عظمت و بزرگی می‌باشد که هر برتری طلب و بلندپروازی را در هم می‌کوبد و دارای عزتی است که شأن و منزلت هر انسان مطیع و یاری کننده‌ی دین خدا را بالا می‌برد. ای برادر! بدان که صفات حق دارای چند قسم است: صفات جلال؛ و آن عبارت است از: عظمت، عزت، کبریائی، و تقدس. که همگی آن‌ها به معنی اسم جلیل باز می‌گردد. صفات جمال، که عبارت است از: صفات لطف، کرم، دلسوزی، شفقت، عفو و احسان. که همگی به معنی اسم جمیل باز می‌گردد. و صفات کمال، که عبارت از صفاتی ذاتی است که فقط مختص خداوند بوده و بقیه‌ی عقل‌ها و ارواح پایین‌تر از آن مرتبه‌اند؛ مانند اسمش قدوس. و صفاتی که ظاهرش جمال است و باطنش جلال: مانند اسم المعطی و المنعم. و صفاتی که ظاهرش جلال است و باطنش جمال: مانند اسم النافع و انصار. گاهی خداوند به بنده چیزی عطا می‌کند که نیتش از آن عطا بزرگی نمایاندن و قرار دادن حجاب و مانع میان بنده و پروردگار است و گاه بنده را از به دست آوردن

زخارف دنیا باز داشته و مقصودش از این عمل نزدیکی و قرب بنده بدوست. عارف به خداوند متعال کسی است که میان این مراتب را جمع نماید.

فرزندم! بدان که جمال دو گونه است: جمالی در صورت حسی و جمالی در صفات معنوی. خداوند است که زیبا می گرداند و به مخلوقات زیبایی عطا می کند، هر گاه صورت زیبایی دیدی بدان که یکی از اسرار صفات خداوندی که اسم جلیل است تجلی نموده است اما زیبایی نفوس به معنایی است که این بخش برتر از زیبایی جسمی است. خداوند جلیل کسی است که در ذات و صفات متعالی و بلندمرتبه است و تمامی بندگان در مقابل سلطه ی هیبتش خاضع اند و اهل عرفان در مقابلش شرم نموده قلب هایشان با یاد خداوند خشوع می نمایند.^۱

۴. «الباقی» اسمی از اسماء الله الحسنی است که هم در قرآن کریم و هم در حدیث رسول الله بیان گردیده است.

۵. الباقی موجودی همیشگی و سرمدی است که فنا و نابودی نمی پذیرد و دیگران از او طلب بقا می نمایند. او کسی است که وجودش را ابتدایی نیست و همیشگی است، همچنان که در ازل نیز بوده است. او کسی است که وجودش مستمر و دائمی بوده و نیستی و عدم نمی پذیرد. خداوند تعالی زنده ای است که نمی میرد، ذاتاً موجود بوده و موصوف به بقای ازلی است. الباقی کسی است که تنها وجود او دائمی است. واجب الوجودی است که فناپذیر نیست و انتهایی ندارد. هر گاه وجودش نسبت به گذشته مقایسه شود، او را ازلی و قدیم گویند و هر گاه به آینده نسبت داده شود، باقی و ابدی نامیده شود و هر گاه به صورت مطلق به زمان پیوند داده شود سرمدی نامیده می شود.

۶. صفت وجه را برای الله - عز وجل - آن گونه که شایسته ی اوست، بدون تحریف و تعطیل و تمثیل یا بیان کیفیت، ثابت می دانیم.

^۱ - اسماء الحسنی، نابلسی، ص: ۴۵.

۷. یکی از رنج‌های زندگی، پست و مقام است. ابن وردی می‌گوید: «رنج مقام، نیرویم را سست کرده است و از مدارا با فرومایگان، چقدر خسته‌ام!». یعنی تاوان پست و مقام، سنگین است؛ مقام، آبروی انسان و تندرستی و آرامش او را می‌گیرد. خیلی اندکند کسانی که از دادن همیشگی عرق، خون، آوازه، آرامش و عزت و شرافت خویش به عنوان تاوان پست و مقام نجات یابند. در حدیث آمده است:

«خواهان امارت و فرماندهی مباش»

که «چه شیردهنده خوب‌بست (لذات زیادی دارد) و چه بد، شیر خود را از انسان می‌گیرید و (پایان و مردن بدی دارد)» ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ ۲۹﴾ [الحاقه: ۲۹] «پادشاهیم از دستم رفت».

گیریم که دنیا، به کامت باشد، اما آیا سرانجام آن، زوال و نابودی نیست؟! فرض کن تمام آنچه در دنیاست، به تو برسد، اما به کدامین سوی می‌رود؟ قطعاً به سوی نابودی.

﴿وَبَيِّنَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ۲۷﴾ [الرحمن: ۲۷] «و تنها پروردگار صاحب شکوه و بزرگت می‌ماند و بس».

یکی از صالحان به فرزندش گفت: پسر من! از ریاست بپرهیز؛ چون دردِ سرهای زیادی دارد. یعنی ریاست را دوست نداشته باش؛ زیرا انتقادهای، ناسزاها و تاوان‌ها، نثار کسانی می‌شود که در رأس امور قرار دارند.

«نیمی از مردم، دشمن کسی هستند که قدرت و ریاست را در دست دارد؛ گرچه او، عادل باشد».

۸. خشیت و ترس از الله عزوجل اهمیت زیادی دارد.



فصل:

عقیده‌ی اهل سنت در خصوص دمیدن در صور

گفتار اول: دمیدن در صور

این جهان شگفت آور، سرشار از زندگی و زندگان است، چه آن‌هایی که می‌بینیم و چه آن‌هایی که نمی‌بینیم، همواره در حال حرکت و تکاپو هستند و تا روزی که الله متعال، تمام زندگان را بمیراند، بر همین حال خواهند ماند. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶]. «همه‌ی چیزها و کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند».

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحَكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۸۸﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز جز ذات او نابود می‌شود. حکم از آن اوست و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید».

وقتی که آن روز فرا می‌رسد، در صور دمیده می‌شود؛ با دمیدن در صور، زندگانی بر روی زمین پایان می‌یابد و جهانیان به نابودی محکوم می‌شوند: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ [الزمر: ۶۸]. «در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد)».

این دمیدن، بسیار ویران‌گر است، هر انسانی که آن را می‌شنود و مهلت سفر را از دست می‌دهد و توان برگشتن به سوی خانواده و دوستانش را هم ندارد: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۴۹ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۵۰﴾ [یس: ۴۹-۵۰]. «انتظار نمی‌کشند مگر صدایی را که ایشان را در بر می‌گیرد (و نابود می‌گرداند) در حالی که با هم درگیرند. حتی توانائی سفارش کردن را هم نخواهند داشت و به سوی خانواده‌ی خویش هم باز نمی‌گردند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ قَالَ فَيَصْعَقُ وَيَصْنُقُ النَّاسُ»^۱. «سپس در صور دمیده می شود؛ هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می برد، سپس فرمود: نخستین کسی که آواز صور را می شنود، انسانی است که در حال تعمیر حوض شترش است، او بیهوش می شود و سایر مردم نیز بیهوش می شوند».

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره ی سرعت از بین رفتن انسان ها، هنگام فرا رسیدن رستاخیز، می فرماید: «وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلَانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلَا يَتْبَاعَانَهُ وَلَا يَطُوبِيَانَهُ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلِسَانٍ لِقَحْتِهِ فَلَا يَطْعَمُهُ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يَلِيطُ حَوْضَهُ فَلَا يَسْقِي فِيهِ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أَحَدُكُمْ أَكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلَا يَطْعَمُهَا». «فروشنده و خریدار، پارچه را پهن کرده اند و هنوز آن را نفروخته و جمع نکرده اند که رستاخیز فرا می رسد. یا این که، صاحب شتر با شیرهایش به خانه برمی گردد و هنوز شیرها را ننوشیده است، که رستاخیز برپا می شود و رستاخیز چنان ناگهانی برپا می شود، که انسان لقمه اش را برداشته و آن را در دهان می گذارد، ولی نمی تواند لقمه را فرو برد»^۲.

گفتار دوم: صوری که در آن دمیده می شود

صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می شود. صحابه ش در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر فرمود، از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و

^۱ - مسلم، کتاب الفتن (۲۲۵۹/۴) شماره (۲۹۴۰)

^۲ - صحیح البخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۸۲/۱۳)

پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده می‌شود^۱.

از حسن بصری روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صورۀ است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صورۀ است. همان طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسورۀ، صوف جمع صوفۀ و بسر جمع بسرۀ است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آن‌ها باز گردند.

البته این تفسیر و تاویل، به دلایل زیر اشتباه است:

- ۱- قرائتی که به حسن بصری نسبت داده شده است، از امامانی که قرائت‌شان دلیل به شمار می‌رود، نقل نشده است، بلکه شاذ یا ضعیف هستند.
- ۲- براساس دیدگاه ابو عبیده و کلبی، جمع صورۀ، صور، با فتحه واو است نه با سکون واو. در قرآن آمده است: ﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾ [غافر: ۶۴]. «و شما را شکل بخشید و شکل‌هایتان را زیبا آفرید».
- از کسی به اثبات نرسیده است که صور را با واو ساکن قرائت کرده باشد.
- ۳- کلماتی که بیان کردند، جمع نیستند؛ بلکه اسم جمع هستند که میان آن‌ها و مفردشان، با «ة» فرق گذاشته می‌شود.
- ۴- تفسیر صور به (اجساد)، خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، چون در این عقیده، صور به شیپور و بوق تفسیر شده است.
- ۵- تفسیر این گروه با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم در تضاد است.

^۱ - سلسلة الاحادیث الصحیحه (۶۸/۳) شماره (۱۰۸۰)

۶- الله می فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ۖ﴾ [الزمر: ۶۸] «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، می میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، به ناگاه همگی بپا می خیزند و می نگرند».

بر اساس این آیه، دو بار در صور دمیده می شود، ولی زنده کردن یک بار صورت می گیرد؛ بنابراین نمی توان دمیدن در صور را به زنده کردن اجساد تفسیر نمود^۱.

اما این که برخی از دانشمندان گفته اند: صور از جنس یاقوت یا نور است، حدیث صحیحی را در این باره سراغ نداریم و حقیقت موضوع را به الله می سپاریم؛ چون الله بهتر از هر کسی به حقایق آگاه است.

گفتار سوم: مأمور دمیدن در صور

ابن حجر عسقلانی می گوید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است^۲.

رسول الله صلی الله علیه وسلم، بیان می دارد که اسرافیل علیه السلام از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله منان است. در مستدرک حاکم، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْدٌ وَكُلَّ

^۱- ن.ک: التذکره قرطبی (۱۸۲، ۱۸۵) و فتح الباری ابن حجر (۳۶۷/۱۱) و لسان العرب (۴۹۳/۲)

^۲- فتح الباری (۳۶۸/۱۱)

به مُسْتَعِدُّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَحَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دَرِيَّانٍ»^۱. «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تاخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره‌ی نورانی هستند».

در این دوران، که رستاخیز نزدیک‌تر شده است، اسرافیل علیه السلام بیش از پیش خود را برای دمیدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذی در سنن، ابونعیم در حلیه، ابویعلی در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعید خدری نقل کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمَ وَقَدْ التَّمَمَ صَاحِبُ الْقَرْنِ الْقَرْنَ وَحَنَى جَبْهَتَهُ وَأَصْنَى سَمْعَهُ يَتَنَظَّرُ أَنْ يُؤْمَرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَبِعَمِّ الْوَكِيلِ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبَّنَا»^۲. «چگونه خوشحال شوم، حال آن که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پایین آورده و گوش‌هایش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دمیدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، چه بگوییم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: این دعاء را بخوانید: الله ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست می‌باشد و بر پروردگار خویش توکل کرده‌ایم»^۳.

گفتار چهارم: زمان دمیدن در صور

رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم، از ابوهریره روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ

^۱ - سلسلة الاحاديث الصحيحة (۶۶/۳) شماره (۱۰۷۹)

^۲ - حاکم و ذهبی. سلسلة الاحاديث الصحيحة (۶۵/۳) شماره (۱۰۷۸)

^۳ - ترمذی این حدیث را حسن گفته و شیخ آلبنانی صحت آن را تایید کرده است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ»^۱. «بهترین روزی که خورشید در آن طلوع می کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا می شود».

در حدیثی دیگر، رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بیان داشتند که رستاخیز در روز جمعه برپا می شود و انسان ها نیز برای بار دوم در روز جمعه زنده می گردند.

از اوس بن اوس روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ، وَفِيهِ قُبُضَ، وَفِيهِ النَّفْحَةُ، فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ تَعْرِضُ عَلَيْكَ صَلَاتُنَا وَقَدْ أَرَمْتَ؟ يَقُولُونَ قَدْ بَلَيْتَ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ»^۲. «همانا بهترین روزهای شما، روز جمعه است، آدم در همین روز آفریده شد و در همین روز وفات کرد و صور اول و دوم در همین روز دمیده می شوند، در روز جمعه برای من (پیامبر صلی الله علیه وسلم) بسیار درود بفرستید، زیرا درود شما بر من عرضه می شود. گفتند: چگونه بر شما عرضه می شود، درحالی که بدنتان پوسیده است؟ فرمود: اله متعال جسم پیامبران را بر زمین حرام کرده است».

ابو نعیم در کتاب «حلیه»، از انس روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ، فَعُرِضَ عَلَيَّ فِيهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَإِذَا هِيَ كِمِرَّةٍ بِيضَاءٍ، وَإِذَا فِي وَسْطِهَا نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ؟ قِيلَ: السَّاعَةُ»^۳.

^۱- مشكاة المصابيح (۴۲۷/۱) شماره (۱۳۵۶)

^۲- نسائی، ابن ماجه، دارمی، بیهقی.

^۳- شیخ آلبنی آن را صحیح گفته است. و سلسله الاحادیث (۵۶۸/۴) شماره (۱۹۳۰) صحیح الجامع الصغیر

(۳۱/۴) شماره (۳۸۹۵)

«روزهای هفته بر من عرضه شدند. وقتی روز جمعه بر من عرضه شد، آن را مانند آینه‌ای درخشان که در وسطش نقطه‌ای سیاه باشد، دیدم از وی پرسیدم: این نقطه‌ی سیاه چیست؟ در جوابم گفته شد: این رستاخیز است.»

چون رستاخیز در روز جمعه برپا می‌شود، تمام آفریدگان به جز جن و انسان، در آن روز از روی دادن رستاخیز هراسان هستند. در مؤطا امام مالک، سنن ابو داود، ترمذی، نسائی و مسند احمد، از ابوهریره روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرَ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُهْبِطَ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِيهِ تَيَّبَ عَلَيْهِ وَفِيهِ مَاتَ وَفِيهِ تَقُومُ السَّاعَةُ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَهِيَ مُصِيخَةٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ حِينَ تُصْبِحُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ شَفَقًا مِنْ السَّاعَةِ إِلَّا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ»^۱. «بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده باشد، جمعه است؛ آدم در روز جمعه آفریده شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و توبه‌اش در روز جمعه پذیرفته شد و در روز جمعه وفات کرد و رستاخیز نیز در روز جمعه برپا می‌شود. تمام موجودات زنده، به جز جن و انسان، از طلوع خورشید تا غروب آن، روز جمعه در حال انتظار رستاخیز به سر می‌برند و از احتمال وقوعش هراس دارند.»

گفتار پنجم: چند بار در صور دمیده می‌شود؟

بنابر نوشتارهای وارد شده در مورد رستاخیز، اسرافیل علیه السلام دو بار در شیپور می‌دمد؛ پس از دمیدن نخست، تمام موجودات زنده بیهوش می‌شوند و پس از دمیدن دوم، همه‌ی موجودات زنده می‌گردند. الله می‌فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ٦٨﴾ [الزمر: ٦٨]. «در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی

^۱-مشكاة المصابيح (٤٢٨/١) شماره (١٣٥٩)

تفسیر عون المنان (۲۹)

که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و می‌نگرند».

قرآن، دمیدن نخست را «راجفه» و دمیدن دوم را «رادفه» می‌نامد؛ الله منان می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ ۖ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ۗ﴾ [النازعات: ۶-۷]. «در آن روزی که (برای بار نخست در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای در می‌گیرد (و همگان می‌میرند) سپس (بار دوم در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت».

و در جایی دیگر، صور نخست را «صیحه» نامیده و به وقوع صور دوم، نیز تصریح فرموده است. می‌فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۚ فَلَا يَسْتَتِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۚ ۵۰ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ۚ ۵۱﴾ [یس: ۴۹-۵۱]. «این‌ها تنها منتظر فریادی مرگ‌بارند که آنان را به یکباره و در حالی که در غفلت و کشمکش به سر می‌برند، در برمی‌گیرد. پس آن‌گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده‌ی خویش بازمی‌گردند. و در صور دمیده می‌شود و آن‌گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند».

در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به دو نفخه اشاره شده است. در صحیح بخاری و مسلم، از ابوهریره روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَيُّتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أَيُّتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَيُّتُ»^۱. میان دو نفخه «چهل» فاصله وجود دارد.

از ابوهریره سوال شد: چهل روز، چهل ماه یا چهل سال فاصله دارد؟

^۱- بخاری، کتاب تفسیر و مسلم.

ابوهریره می گوید: من از تعیین کردنش خوداری می کنم.

در صحیح مسلم، از عمرو بن عاص روایت شده که می گوید: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: «ثُمَّ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْعَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ قَالَ فَيَصْعَقُ وَيَصْعَقُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ أَوْ قَالَ يُنَزِّلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ أَوْ الظِّلُّ نَعْمَانُ الشَّاكُّ فَتَنَبَّتْ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يَنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». «سپس در صور دمیده می شود. هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می برد. نخستین کسی که آن را می شنود، مردی است که مشغول تعمیر حوض شترش می باشد، او بیهوش می شود و سپس مردم بیهوش می شوند. سپس الله بارانی، مانند رطوبت یا سایه، را می فرستد. اجساد انسان ها در اثر آن رشد می کنند و بار دوم در صور دمیده می شود. آن ها با شنیدن صدای آن، از قبر بلند شده و نگاه می کنند».

در بیهقی، از ابن مسعود چنین آمده است: سپس فرشته ای صور میان زمین و آسمان می ایستد و در آن می دمد. هیچ موجود زنده ای در زمین و آسمان ها باقی نمی ماند؛ همه می میرند، مگر آن هایی که الله بخواهد. سپس میان دو بار دمیدن، آن چه را که الله بخواهد، انجام خواهد گرفت.^۱

البته گروهی از دانشمندان، بر این عقیده اند که دمیدن در صور، سه بار صورت می گیرد. دمیدن نخست را، دمیدن فزع می گویند؛ چون با دمیدن و شنیدن صدای آن، مردم می هراسند و دمیدن دوم را صعق می گویند؛ چون با دمیدن و شنیدن صدای آن، مردم بیهوش می شوند و دمیدن سوم را بعث می گویند؛ چون با دمیدن و شنیدن صدای آن، مردم زنده از قبر برمی خیزند. ابن العربی، ابن تیمیه، ابن کثیر و سفارینی، بنا به آیهی ذیل، این دیدگاه را

^۱- فتح الباری (۳۷۰/۱۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

پذیرفته‌اند. الله منان در این مورد می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمُوتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دُخْرِينَ ۸۷﴾ [النمل: ۸۷]. «و (به یاد آور) روزی که در صور دمیده شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، وحشت‌زده شوند، مگر کسانی که الله بخواهد. و همگان با فروتنی، در پیشگاه او حاضر و آماده می‌گردند».

علاوه بر آیه‌ی یادشده، طرفداران این دیدگاه به برخی از روایات، که سه بار دمیدن را می‌رسانند، استناد می‌کنند؛ مانند حدیث صور، که حدیثی است طولانی و طبری آن را تخریج کرده و در آن چنین آمده است: «يُنْفَخُ فِيهِ ثَلَاثُ نَفَخَاتٍ: الْأُولَى نَفْحَةُ الْفَزَعِ، وَالثَّانِيَةَ نَفْحَةُ الصَّعِقِ، وَالثَّلَاثَةَ نَفْحَةُ الْقِيَامِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «پس از آن، سه بار در صور دمیده می‌شود. نخست نفخه‌ی فزع (هراس)، دوم نفخه‌ی صعق (بیهوشی) و سوم نفخه‌ی بعث (زنده شدن) است، که مردم برای حضور در بارگاه الله، از قبرها برمی‌خیزند».

آیه‌ی یاد شده (نمل: ۸۷) تصریح نمی‌فرماید که «فزع» دمیدن سوم است. همچنین، از بیان ترس و هراسی که دامن‌گیر مردم می‌شود، مستقل بودن دمیدن فزع، برداشت نمی‌شود. دمیدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت می‌کند و دمیدن دوم، پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان‌ها می‌گردد.

ابن حجر می‌فرماید: تفاوت میان صعق و فزع، بدین معنا نیست که آن دو از دمیدن نخست، به طور همزمان، به وجود نیامده باشند.^۱ در تذکره‌ی قرطبی آمده است: دمیدن فزع، همان دمیدن صعق است؛ چرا که این دو همیشه همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صدای رستاخیز می‌شوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند.^۲

^۱- قبلی (۳۶۹/۱۱)

^۲- التذكرة قرطبي (۱۸۴)

اما استدلال به حدیث یاد شده، نیز محل اشکال است؛ چون سند حدیث ضعیف و مضطرب است. ابن حجر عسقلانی آن را ضعیف می‌داند و ضعیف بودنش را از بیهقی نقل می‌کند^۱. ابن حزم می‌گوید: نفخه‌های روز رستاخیز چهار بار هستند: ۱- نفخه‌ی مردن ۲- نفخه‌ی زنده شدن. با نفخه‌ی دوم همه مردگان زنده می‌شوند و از قبرها بیرون شده و برای حساب گرد هم می‌آیند^۳-۳- نفخه‌ی فزع و صعق، که با شنیدنش، مردم بیهوش می‌شوند، ولی کسی نمی‌میرد ۴- نفخه‌ی به هوش آمدن و بیرون آمدن از این بیهوشی است^۲.

«ابن حجر، پس از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: این که دو نفخه را چهار تا تلقی کرده است، روشن و واضح نیست؛ بلکه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن میان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنیدن نفخه‌ی نخست، همه‌ی زندگان می‌میرند، مگر آنان که به خواست الله استثناء شوند. آن‌ها با شنیدن نفخه، سرگردان می‌شوند و با دمیدن نفخه‌ی دوم، همه‌ی مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند. «حقیقت را الله بهتر می‌داند»^۳.

گفتار ششم: کسانی که هنگام دمیدن در صور، بیهوش

نمی‌شوند

الله متعال، در کلام پاک خود، خبر داده است که برخی از موجودات زنده در آسمانها و زمینها، هنگام دمیده شدن، در صور بیهوش نمی‌شوند.

﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ [الزمر: ۶۸]. «در صور دمیده می‌شود

^۱- فتح الباری (۳۶۹/۱۱)

^۲- قبلی (۴۴۶/۶)

^۳- قبلی (۴۴۶/۶)

و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و می‌نگرند».

البته دانشمندان درباره‌ی تعیین کسانی که مورد عنایت الله قرار گرفته و بیهوش نشده‌اند، اختلاف نظر دارند.

۱- ابن حزم می‌گوید: آنان که بیهوش نمی‌شوند، فرشتگان هستند. زیرا بنا بر عقیده‌ی او، فرشتگان، ارواح هستند و روحی در وجود ندارند تا آن‌را از دست بدهند؛ پس آن‌ها نمی‌میرند^۱.

این دیدگاه، پذیرفتنی نیست؛ زیرا فرشتگان از جمله آفریدگان الله هستند، بنده‌ی و مقهور قدرت حق می‌باشند، الله آن‌ها را آفریده و بر کشتن و زنده کردن آن‌ها توانا است. در حدیثی صحیح، از راه‌های بسیار و از راویان بسیار، ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ أَخَذَ الْمَلَائِكَةَ مِثْلَ الْغَشِيِّ وَفِي رِوَايَةٍ إِذَا سَمِعَتْ الْمَلَائِكَةَ كَلَامَهُ صَعِقُوا». «وقتی الله با وحی صحبت می‌کند، نوعی بیهوشی بر فرشتگان چیره می‌شود».

در حدیثی دیگر چنین آمده است: هرگاه فرشتگان سخنان الله را بشنوند، بیهوش می‌گردند.

این احادیث، حکایت از آن دارند که فرشتگان دچار صعق و بیهوشی می‌شوند و اگر دچار صعق و بیهوشی شوند، دچار مرگ هم می‌شوند^۲.

۲- مقاتل و برخی دیگر، بر این عقیده‌اند که آنان که نمی‌میرند، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل هستند^۳. برخی از دانشمندان، فرشتگان حامل عرش را نیز در ردیف چهار فرشته‌ی یادشده قرار داده‌اند^۱.

^۱- قبلی (۳۷۱/۶)

^۲- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام (۲۶۰/۴)

^۳- الروح، ابن قیم: ص (۵۰)

۳- امام احمد، بر این عقیده است که آنان که نمی‌میرند، زیبارویان و غلامانی می‌باشند که برای همیشه در بهشت بوده و هستند. ابواسحق بن شاقلا از حنابله و ضحاک بن مزاحم، نگهبانان دوزخ و بهشت و حیوانات مأمور عذاب، مانند مار و عقرب، را جزو زندگان می‌دانند.^۱

ابن تیمیه می‌گوید: زندگان پس از دمیدن صور نخست، تمام بهشتیان، که حوریان و غلامان را شامل می‌شود، می‌باشند؛ زیرا در بهشت، مرگی وجود ندارد و اهل بهشت نمی‌میرند.^۲

۴- ابوالعباس قرطبی، بر این باور است که منظور از کسانی که بیهوش نمی‌شوند، تمام مردگان هستند؛ چون آن‌ها مرده و فاقد هرگونه احساسی هستند، پس با دمیدن در صور، بیهوش نمی‌شوند.^۳

اگر صعق به مرگ تفسیر شود، دیدگاه ابوالعباس صحیح است؛ چون انسان‌ها فقط یک بار می‌میرند. الله می‌فرماید: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّهٖمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝۵۶﴾ [الدخان: ۵۶]. «آنان هرگز در آن جا مرگی جز همان مرگ نخستین نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است».

ابن قیم، در کتاب «الروح»، بخشی را به بیان اختلاف اهل علم و بزرگان دین، در مورد مرگ ارواح در هنگام دمیدن در صور، اختصاص داده است. یکی از ترجیحات ابن قیم، در مورد نمردن ارواح، این است که: منظور از مردن ارواح، جدا شدن آن‌ها از اجساد است و دیدگاه کسانی را که معتقد به از

^۱- فتح الباری (۳۷۱/۶)

^۲- الروح، ابن قیم: ص (۵۰) فتح الباری (۳۷۱/۶)

^۳- مجموع الفتاوی (۲۶۱/۴)

^۴- فتح الباری (۳۷۰/۶)

بین رفتن ارواح هستند، رد می‌کند؛ چون نوشتارهای صریح، حکایت از آن دارند که ارواح در بزرخ یا در حال عذاب و یا در حال رفاه به سر می‌برند.^۱

اما اگر صعق به بیهوشی تفسیر شود، آن‌گاه روح در ردیف استثنا شدگان، قرار نخواهد گرفت؛ چون انسان با شنیدن یا دیدن حوادث وحشت‌ناک، دچار ترس و در نهایت بی‌هوشی می‌شود. همان‌گونه که با دیدن لرزش کوه، برای موسی علیه السلام این حالت رخ داد: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ [الأعراف: ۱۴۳]. «اما هنگامی که پروردگارش، خویشان را به کوه نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید».

در نوشتارها، به صراحت بیان شده است که صعق به معنی مرگ می‌باشد؛ برای نمونه، در صحیح بخاری، از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَىٰ مُوسَىٰ فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ فَإِذَا مُوسَىٰ بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ فَلَا أُدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي أَوْ كَانَ مِمَّنْ اسْتَنَىٰ اللَّهُ»^۲. «مرا بر موسی ترجیح ندهید؛ زیرا که مردم بیهوش می‌شوند و نخستین کسی که به هوش می‌آید، من خواهم بود. ناگاه می‌بینم که موسی علیه السلام گوشه‌ی عرش را گرفته است و نمی‌دانم که جزو بیهوش شدگان بوده و پیش از من به هوش آمده است یا این که از کسانی می‌باشد که الله آنان را استثنا کرده است»^۳.

بخاری از ابوهریره، با این لفظ روایت می‌کند: «إِنِّي أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ پَسِ النَّفْحَةِ الْآخِرَةِ فَإِذَا أَنَا بِمُوسَىٰ مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ فَلَا أُدْرِي أَكَدَلِكُ كَانَ أَمْ پَسِ النَّفْحَةِ» «پس از دمیدن دوم، من نخستین کسی هستم که سر را بلند می‌کنم و

^۱- الروح، ابن قیم ص (۴۹)

^۲- بخاری کتاب انبیاء باب مرگ موسی.

^۳- بخاری، کتاب احادیث الانبیاء وفات موسی. فتح الباری (۴۴۱/۶)

تفسیر عون المنان (۲۹)

ناگاه موسی علیه السلام را می بینم که در کنار عرش است. نمی دانم آیا موسی بر همین حالت بوده یا پس از دمیدن چنین شده است.»

این احادیث، به صراحت حکایت از آن دارند که مردگان بیهوش می شوند. اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم، که سرور فرستادگان الله است، بیهوش شود، بی تردید دیگران نیز بیهوش خواهند شود.

برخی از اهل علم بر این باورند که کسانی که به صعق بی هوشی دچار نمی شوند، تنها شهیدان هستند. هر چند برخی دیگر پیامبران را هم افزوده اند.

امام قرطبی می فرماید: حکمت جدا کردن شهیدان و پیامبران، این است که شهیدان پس از مردن و کشته شدن، زنده و شادمان هستند و نزد پروردگارشان روزی دارند. این ویژگی ها در دنیا، تنها از آن زندگان است. وقتی شهیدان دارای چنین حالتی باشند، پیامبران برای چنین حالتی شایستگی بیشتری دارند. علاوه بر این، از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که زمین اجساد پیامبران را نمی پوشاند و مسلم است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، در شب معراج با پیامبران، به ویژه با موسی علیه السلام، در بیت المقدس و در آسمان ها، گرد آمده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان فرموده است که الله متعال، روح ایشان را بر می گرداند تا به سلام تمام کسانی که بر وی درود می فرستند، پاسخ دهد. این ها و شواهدی دیگر نیز هستند که حکایت از آن دارند که مرگ پیامبران بدین معناست که آن ها از ما غایبند، بگونه ای که توان رسیدن به آنان را نداریم، هر چند که آن ها موجود و زنده هستند. در صورت ثبوت حیات آن ها، اگر در صورت دیده شود (صور صعق)، تمام موجودات زنده روی زمین بیهوش می شوند، مگر پیامبران و شهیدان^۱.

^۱- التذكرة قرطبی (۱۶۹)

امام بیهقی نیز به بی‌هوش شدن پیامبران اعتقاد دارد و دلیلش را چنین می‌گوید: آنان مانند شهیدان زنده هستند و وقتی برای بار نخست در صور دمیده شود، بیهوش می‌گردند؛ اما این بیهوشی، مرگ به تمام معنا نیست؛ بلکه به معنای بیهوشی یا نداشتن احساس است. رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان داشتند که موسی علیه السلام از جمله کسانی است که مستثنی شده است. اگر موسی علیه السلام جزو آنان باشد، همان‌گونه که در صعق کوه طور احساسش را از دست نداد، این بار هم احساسش را از دست نداده و بیهوش نخواهد شد.^۱

بنابر این دیدگاه، پیامبران و شهیدان از جمله بیهوش‌شدگان هستند و استثنا آن‌ها را شامل نمی‌شود. از ابن عباس، ابو هریره و سعید بن جبیر رضی الله عنهم، روایت شده است که پیامبران جزو استثنا شدگان هستند.^۲

ابن حجر، در فتح الباری^۳، این دیدگاه را به امام بیهقی نسبت داده است. حال اگر منظور، استثنا از مرگ آنان باشد، دیدگاه درستی است؛ ولی اگر منظور همان صعقی باشد که مردگان دچار آن می‌شوند، مانند حدیث موسی علیه السلام، دیدگاه نادرست و اشتباهی است.

برخی از دانشمندان بر این عقیده‌اند، که برای مسلمانان بهتر آن است که درباره‌ی تعیین استثنا شدگان، سکوت کنند؛ چون نوشتار روشن و درستی در این مورد وجود ندارد.

قرطبی می‌گوید: شیخ ما، ابوالعباس، گفته است: درست آن است که در تعیین استثنا شدگان، خبر و حدیث صحیحی نیامده است و همه‌ی این دیدگاه‌ها، احتمالی است.^۴

^۱- فتح الباری (۳۷۱/۱۱)

^۲- الروح، ابن قیم (۵۰)

^۳- فتح الباری (۳۷۱/۱۱)

^۴- التذكرة ص (۱۶۷)

تفسیر عون المنان (۲۹)

ابن تیمیه می‌گوید: استثنا، موارد بهشتی را در برمی‌گیرد، مانند حوریان که در بهشت هستند؛ چون در بهشت، مرگی وجود ندارد. به طور قطعی، نمی‌توان گروه ویژه‌ای را مشمول استثنا قرار داد؛ زیرا گفتار قرآن در این باره مطلق است و رسول الله صلی الله علیه وسلم، در مورد موسی علیه السلام، که داخل استثنا قرار می‌گیرد یا نه، سکوت فرمودند.

اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم، از همه‌ی استثنا شدگان آگاه نباشد، برای ما نیز ممکن نیست که کسی یا گروهی را به طور قطعی، جزو استثنا شدگان قرار دهیم. آگاهی در این مورد، مانند دانستن زمان رویداد رستاخیز، بزرگان پیامبران و چیزهای دیگری که الله کسی را از آن‌ها آگاه نساخته است، می‌باشد^۱.

قرطبی می‌گوید: حلیمی، منکر این است که مستثنی شدگان، حاملان عرش، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، بچه‌ها، حوریان و غلامان بهشتی و یا موسی علیه السلام باشند. وی در بیان دلیل انکار حلیمی می‌گوید:

چون عرش بالای تمام آسمان‌ها قرار دارد، بنابراین حاملان آن، ساکنان زمین و آسمان نیستند تا مشمول حکم اهل زمین یا آسمان قرار گیرند. اما جبرئیل، میکائیل و عزرائیل علیهم السلام، پیرامون عرش صف بسته و تسبیح الله را می‌گویند. وقتی عرش بالاتر از آسمان‌ها باشد، صف بستن در پیرامون آن نیز، در بالای تمام آسمان‌ها است نه در خود آن‌ها؛ پس حکم مورد قبلی را می‌گیرد.

هم چنین غلامان و حوران بهشتی، از این لیست خارج می‌شوند؛ زیرا آن‌ها نیز در بهشت قرار دارند. طبقات بهشت گرچه برخی بر بالای برخی دیگر قرار دارد، ولی بهشت میان عرش و آسمان‌ها می‌باشد و عالم مستقلی است که برای

^۱ - مجموع الفتاوی (۲۶۱/۴)

تفسیر عون المنان (۲۹)

دوام و جاودانگی آفریده شده است و جدا از آفریدگانی است که الله آن‌ها را برای مرگ آفریده است.

اما برای استثنا کردن موسی علیه السلام، هیچ دلیلی در منابع دینی یافت نمی‌شود؛ چون موسی علیه السلام حقیقتاً مرده است و هنگام دمیدن در صور، برای بار دوم نمی‌میرد.

دیدگاه کسانی که مردگان را از جمله استثنا شدگان قرار می‌دهند، پذیرفتنی نیست؛ چون شرط استثنا این است که مستثنی داخل در مستثنی منه باشد، ولی در مثال ما، مردگان داخل در آفریدگان این دنیا نیستند؛ چون پیش از دمیدن در صور از این دنیا رفته‌اند و برای آن‌ها صعقی صورت نمی‌گیرد^۱.

آن‌چه را که قرطبی به نقل از حلیمی انتخاب نمود، این است که بیهوشی موسی علیه السلام، آن صعقی نیست که موجب مرگ مردم می‌گردد؛ بلکه بیهوشی و صعقی است، که پس از زنده شدن، در میدان محشر، مردم با آن روبرو می‌شوند. قرطبی به نقل از شیخ خود، احمد بن عمر، همین دیدگاه را تایید کرده و می‌گوید: شیخ ما گفته است که این بیهوشی پس از دمیدن دوم، یعنی دمیدن برای زنده شدن، صورت می‌گیرد و گفتار قرآن نیز بدین معناست که این استثنا، پس از دمیدن صعق باشد؛ ظاهر حدیث نیز همین را تایید می‌کند. با توجه به این مطلب، دیدگاه برخی از دانشمندان در مورد زنده ماندن موسی علیه السلام از میان پیامبران، نادرست می‌باشد.

ابن قیم اذعان نموده است که آن بیهوشی که رسول الله صلی الله علیه وسلم، درباره‌ی آن خبر داده است، همان بیهوشی است که پس از زنده شدن پیش خواهد آمد و آیه‌ی قرآن نیز بدان اشاره دارد^۲:

^۱- التذکره ص (۱۶۸)

^۲- الروح ص (۵۳)

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿قَدَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ ٤٥﴾ [الطور: ٤٥]. «پس

ایشان را به حال خود واگذار، تا برسند به روزی که در آن هلاک می‌گردند»^۱.



^۱- تحقیق: دکتر سلیمان اشقر.



تفسیر وترجمه آیات (۳۱-۳۶) سوره‌ی رحمن
«سزا و پاداش اعمال در ستاخیز».

مقصد آیات (۳۱-۳۶): «الجزاء والثواب على الأعمال فى الآخرة»، (سزا و پاداش اعمال در رستاخیز).

ربط و مناسبت: بعد از توضیح نعمت های خداوندی بر انسان از قبیل آموزش علم، خلقت و آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آن دو گذاشته شده و تصریح به فنا و نابودی آنها در قیامت، الله متعال از مجازات و حساب مردم در رستاخیز خبر داد، و این که هر شخصی به قدر عملش سزا داده می شود، و نیکوکار پاداش کارهای شایسته اش را می بیند، راهی برای فرار از عذاب وجود نداشته و کسی یاری مقابله با آن را ندارد.

ترجمه آیات (۳۱-۳۶):

﴿سَفَرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَنَفَّدُوا مِنْ أَفْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنَحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿سَفَرُغُ لَكُمْ﴾: بعد از مهلت دادن به محاسبه شما می پردازیم.
- ﴿أَيُّهُ الثَّقَلَانِ﴾: ای انسان و جن.
- ﴿تَنْفُذُوا﴾: از ساحه فرمان من بیرون روید.
- ﴿فَانْفُذُوا﴾: پس بروید، امر اعجازی است.
- ﴿بِسُلْطَانٍ﴾: به نیرو، قهر و غلبه خیلی بعید است...!
- ﴿شَوْاظٌ﴾: شعله های بی دود.
- ﴿نَحَاسٌ﴾: مس گداخته یا دود بدون شعله.

ترجمه:

- ای انس و جن به زودی به حساب شما می پردازیم. (۳۱)
- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۳۲)
- ای گروه جن و انس! اگر می توانید از کناره های آسمان و زمین بگذرید، پس بگذرید، جز به توانی (شگرف از آنها) نمی توانید بگذرید. (۳۳)
- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۳۴)
- شعله ای از آتش بر شما فرستاده می شود و (نیز) دودی. آن گاه نمی توانید انتقام بگیرید. (۳۵)
- پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۳۶)

تفسیر مختصر (۳۱-۳۶):

﴿سَفَرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ﴾ [الرحمن: ۳۱]: ای گروه انس و جن به

زودی به حساب شما خواهیم پرداخت آنگاه هرکس را به پاداش یا کیفری که استحقاقش را دارد جزا می دهیم.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۳۲]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید!؟

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾ [الرحمن: ۳۳]: و در روز قیامت

آنگاه که جنیان و انسانها گرد آورده شوند الله میفرماید: **ای گروه جن و انس**، اگر میتوانید گریزگاهی در یکی از نواحی آسمانها و زمین برای خودتان بیابید پس این کار را بکنید، در صورتیکه این کار را جز به زور و بیبینه ای، هرگز نخواهید توانست انجام دهید، و کجا این امکان برایتان وجود دارد؟

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۳۴]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ [الرحمن: ۳۵]:

ای گروه انس و جن زبانه‌های از آتش بدون دود، و دودی بدون زبانه بر شما فرستاده میشود، و نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۳۶]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟^۱



تفسیر تفصیلی (۳۱-۳۶):

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ﴾: فارغ شدن از کار منظور نیست؛ زیرا هیچ

کاری الله تعالی از کاری دیگر باز نمی‌دارد؛ بلکه مخلوقات مورد این تهدید قرار گرفته‌اند که محاسبه خواهند داشت.^۲

جن و انس به سبب برتری بر سایر حیوانات زمین، ثقلین نامیده شدند. بنابراین قولی: به این دلیل ثقلین نامیده شدند که در حال زندگی و مرگ، بار سنگینی بر زمین هستند؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ [زلزله: ۲]. جعفر صادق می‌گوید: به این سبب ثقلین نامیده شدند که بار سنگینی از گناهان به دوش دارند.^۳

^۱-المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۹۲.

^۲-معالم التنزیل: (۴/۴۹۲).

^۳-فتح القدر: (۵/۱۳۷).

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾: از ابن عباس نقل شده است که در

تفسیر ﴿لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾ گفته: یعنی از قلمرو و قدرت من خارج نمی شوید. و از قتاده نقل شده که در تفسیر ﴿لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾ گفته: یعنی مگر با موهبت و توانایی ویژه‌ای از سوی الله تعالی.^۱

جن از انسان نیرومندتر است؛ زیرا الله عزوجل در هنگام سخن گفتن از قدرت، بیش از انسان به جن‌ها اشاره می‌کند.^۲

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾: یعنی: شعله‌ای

بدون دود از آتش و دود بر شما می‌فرستند. یعنی: ای گروه جن و انس، این دو امر ترسناک را بر شما می‌فرستند و با آنها شما را احاطه می‌کنند، آنگاه نه خودتان می‌توانید از خود دفاع کنید و نه کسی غیر از الله می‌تواند به شما یاری رساند. چون تهدید الله بر بندگان، نعمت به شمار می‌رود و شلاقی است که آنان را به بالاترین مراحل و بهترین موهبت‌ها سوق می‌دهد؛ بر آنان منت نهاد و فرمود: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.^۳



فوائد (۳۱-۳۶):

از چیزهای غیبی که ایمان داشتن به آن واجب است ایمان داشتن به وجود جن می‌باشد، ادله بسیاری در قرآن کریم و سنت مطهره درباره وجود آنها ذکر شده است.

^۱- در منثور: (۷۰۲/۷).

^۲- أول مرة أتدبر في القرآن، ص: ۲۲۱.

^۳- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۳۱.



تفسیر و ترجمه آیات (۳۷-۴۵) سوره‌ی رحمن
«شکافته شدن آسمان، واحوال بزھکاران درستاخین».

مقصد آیات (۲۷-۴۵): «تصدع السماء وأحوال المجرمین يوم القيامة»،
(شکافته شدن آسمان، و احوال بزهکاران در رستاخیز).

ربط و مناسبت: این آیات مبارکه حلقه‌ی دیگری است که به احوال آخرت و سزای آن ارتباط دارد، بعد از این که الله متعال شدت حساب، حتمی بودن آن و محال بودن نجات یا فرار از آن را خاطر نشان ساخت، در این جا به دگرگونی و تغییری که در جهان به وجود می آید و اختلالی که در نظام هستی پدیدار می گردد تصریح نمود، تا جایی که آسمان شکاف برداشته و هم چون روغن ذوب می شود، و مجرمان با نشانه های مخصوص از دیگر مردم متمایز اند، آن گاه نیازی نیست از آنان چیزی پرسیده شود، سپس در جهنم افکنده می شوند، از پیشانی ها و پاهایشان گرفته شده، و بین آتش سوزان و آب جوشان گردانده می شده، و با سرزنش و توبیخ به آنان گفته می شود: این همان جهنمی است که آن را دروغ می پنداشتید.

ترجمه آیات (۲۷-۴۵):

﴿فَإِذَا انشَمَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنِ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)﴾.

معنی کلمات:

- ﴿فَكَانَتْ وَرْدَةً﴾: مانند گل سرخ گردد.
- ﴿كَالدِّهَانِ﴾: مانند روغن زیتون در زوبان.

تفسیر عون المنان (۲۹)

- ﴿بِسْمِهِمْ﴾: از سیاهی روی و کبودی چشم آنها.

- ﴿فِيؤْخَذُ بِالنَّوْصِي﴾: موی پیشانی آنها را می گیرند.

- ﴿وَالْأَقْدَامِ﴾: کلمه «قدم» در قرآن به (دو) معنی آمده است:

۱. به معنی «پیش پای و جمعش اقدام» در سوره انفال آیه (۱۱) آمده است.

۲. به معنی «کردار نیکو» در سوره یونس آیه ۲ آمده است.

ترجمه:

- پس چون آسمان بشکافد آن گاه (مانند) گل سرخی همچون روغن گداخته شود. (۳۷)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۳۸)

- پس آن روز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نمی شود. (۳۹)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۴۰)

- گناه کاران از قیافه هایشان شناخته می شوند آن گاه از ناحیه پیشانی و پاها گرفته می شوند. (۴۱)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۴۲)

- این است دوزخی که آن را گناهکاران دروغ می انگشاندند. (۴۳)

- بین آن و آب گرمی جوشان می گردند. (۴۴)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۴۵)

تفسیر مختصر آیات (۳۷-۴۵):

﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ [الرحمن: ۳۷]: پس آنگاه

که آسمان برای نزول فرشتگان از آن بشکافد و رنگش در درخشندگی مانند روغن قرمز شود.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿قَبَائِيَّ آلَاءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ﴾ [الرحمن: ۳۸]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ [الرحمن: ۳۹]: در آن روز

بزرگ هیچ انسان و جنی از گناهانشان مورد سوال قرار نمیگیرد؛ چون الله به اعمالشان آگاهی دارد.

﴿قَبَائِيَّ آلَاءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ﴾ [الرحمن: ۴۰]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ﴾ [الرحمن:

۴۱]: مجرمان در روز قیامت با نشانه هایشان یعنی سیاهی چهره ها و کبودی چشمان شان شناخته میشوند، و موی جلوی سرشان به پاهایشان بسته میشود و به جهنم افکنده می شوند.

﴿قَبَائِيَّ آلَاءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ﴾ [الرحمن: ۴۲]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ [الرحمن: ۴۳]: و از روی

تو بیخ به آنها گفته میشود: این همان جهنمی است که مجرمان در دنیا آن را تکذیب می کردند، اما اکنون در برابر چشمانشان است و نمیتوانند آن را انکار کنند.

﴿يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ﴾ [الرحمن: ۴۴]: میان آن و آب بسیار

داغ سرگردان هستند.

﴿قَبَائِيَّ آلَاءِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ﴾ [الرحمن: ۴۵]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۳۷-۴۵):

﴿فَإِذَا انشَبَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾: دِهان جمع دُهْن به معنای

روغن و شبیه آن است؛ شباهت آسمان در روز قیامت به روغن آن است که بر اثر هول و هراس زیاد ذوب می شود. بنابراین قولی: به سبب درخشندگی اش به روغن تشبیه شد. بنابراین قولی: منظور از دِهان، پوست قرمز است.^۲

از ابن عباس نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» می شود. بغوی می گوید: «الفرس الورد، در بهار زردرنگ، در زمستان سرخ رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می گردد.» حسن بصری در تفسیر آیه ی: وَرْدَةٌ كَالدِّهَانِ می فرماید: به شکل ها و رنگ های گوناگون در می آید.^۳

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾: میان آیه و آیه ی ﴿فَوَرَبِّكَ

لَنَسْتَلِنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر: ۹۲] می توان چنین جمع کرد که این دو امر در توقفگاه متفاوت انجام می شود. بنابراین قولی: برای رسیدن از گناهان شان از آنان سوال نمی شود؛ زیرا الله تعالی اعمال بندگان را برشمرده و محافظت کرده است، بلکه از روی توبیخ و سرزنش مورد سوال قرار می گیرند.^۴

^۱- المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۹۴.

^۲- التسهیل: (۳۹۵/۲).

^۳- تفسیر ابن کثیر (۴۹۴/۶)

^۴- فتح القدير: (۱۳۸/۵).

توجیه نوشتارهایی که در مورد عدم بازخواست کافران وارد شده‌اند

کافران مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند؛ اگر چنین است، نوشتارهای مخالف آن‌ها را چگونه توجیه می‌کنید؟ از آن جمله: الله می‌فرماید:

﴿وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [القصص: ۷۸]. «گناهکاران از گناهان‌شان سؤال نمی‌شود».

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۚ﴾ [الرحمن: ۳۹]. «در آن روز از گناه هیچ جن، و انسان، و یریش، نم‌گردد».

﴿هُذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ۚ ۳۵ وَلَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ۚ﴾ [المرسلات: ۳۵-۳۶]. «امروز، روزی است که (منکران آیات الهی) سخن نمی‌گویند (چرا که الله

بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد.) و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا عذر بخواهند». باید بگوییم که میان این نوشتارها و نوشتارهای پیشین، تضاد و تناقضی وجود ندارد. دانشمندان برای ایجاد هماهنگی میان این دو گونه نوشتارها، راه‌های بسیاری را ارائه داده‌اند:

نخست: کافران برای آرام شدن و آسایش بازخواست نمی‌شوند، بلکه بخاطر تهدید و تنبیه مورد بازخواست قرار می‌گیرند برای نمونه: چرا شما چنین و چنان کردید؟ هم‌چنین الله با محبت و آرام با آنان سخن نمی‌گوید، بلکه با لحنی قهرآمیز و تهدیدگونه سخن می‌گوید.^۱

دوم: الله متعال برای دانستن چیزی از آنان سؤال نمی‌کند، زیرا الله نسبت به اعمال آنان آگاه است و نیازی به پرسش ندارد، بلکه سؤال می‌کند تا خود به گناه‌شان اقرار کنند، برای مثال از آنان سؤال می‌شود: چرا چنین کرده‌اید؟^۲ حسن

^۱- التذکره قرطبی (۲۸۶)

^۲- قبلی (۲۸۷)

تفسیر عون المنان (۲۹)

و قتاده می‌گویند: از کافران درباره‌ی گناهان‌شان سؤال نخواهد شد، چرا که الله گناه آنان را می‌داند و فرشتگان نیز آن را نوشته‌اند.^۱

سوم: کافران در برخی از مراحل رستاخیز مورد بازخواست قرار می‌گیرند. قرطبی می‌گوید: رستاخیز مراحل بسیاری دارد، در برخی مراحل از کافران سؤال می‌شود و در برخی دیگر سؤال نمی‌شود.

سفارینی می‌گوید: عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند: در روز رستاخیز مردم با اوضاع و احوال گوناگونی روبرو می‌شوند. بر همین اساس، امام احمد در برخی جواب‌های قرآنی می‌گوید: در آغاز که انسان‌ها زنده می‌شوند، به مدت شصت سال نه سخن می‌گویند و نه اجازه عذر خواهی به آنان داده می‌شود. سپس به آنان اجازه داده می‌شود که سخن بگویند. پس می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۱۲]. «پروردگارا! دیدیم (آن‌چه که خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آن‌چه که خود را از آن به کوری زده بودیم. اینک پشیمانیم) پس ما را بازگردان تا عمل شایسته انجام دهیم. ما (به رستاخیز و پیغمبرانت) یقین کامل داریم».

و پس از آن، با یکدیگر به دشمنی و جدال می‌پردازند: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ۳۱]. «سپس شما در روز رستاخیز نزد پروردگارتان به کشمکش می‌پردازید».

یعنی هنگام محاسبه اعمال و نمایاندن ستم‌هایی که روا داشته‌اند، با هم دشمنی می‌کنند. سپس به آنان گفته می‌شود: ﴿قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ﴾ [ق: ۲۸]. «می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیشتر به شما هشدار دادم».

^۱- لوامع الانوار البهية (۱۷۴/۲)

تفسیر عون المنان (۲۹)

چهارم: قرطبی راجع به آیهی: ﴿وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [القصص: ۷۸]. «گناهکاران، در مورد گناهان شان بازخواست نمی‌شوند».

بیان می‌دارد که این گونه بازخواست کردن، برای جدا کردن مؤمنان از کافران است. یعنی در روز رستاخیز، فرشتگان نیازی به این ندارند که از کافر سؤال کنند: دین تو چیست؟ و تو در دنیا چه کرده‌ای؟ زیرا مؤمنان چهره‌هایی تازه و دل‌هایی شاد دارند و کافران دارای چهره‌هایی سیاه و غمگین هستند و فرشتگان از آثار چهره، آنان را شناسایی می‌کنند. پس وقتی که فرشتگان ماموریت می‌یابند که کافران را به سوی دوزخ برانند، نشانه‌های ظاهری کافران برای شناسایی آن‌ها کفایت می‌کند و به شناخت بیشتری نیاز ندارند^۱.

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾: یکی از یاران

ابن واسع نقل می‌کند: «چون بیماری محمد بن واسع شدت یافت و رفت و آمد مردم جهت عیادت بیشتر شد، به منزلش رفتم و دیدم جمعی به علت کمی جا ایستاده‌اند و جمعی نیز نشسته‌اند. ابن واسع روی به من کرد و گفت: «به من بگو: این جمع که اطراف من را گرفته‌اند، اگر فردا دست و پا بسته به دوزخ انداخته شوم، چه کمکی می‌توانند به من بکنند؟» و این آیه را تلاوت کرد: ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ (الرحمن: ۴۱). «در آن روزو بدن و گناهکاران را از سیمای شان می‌شناسند و آنها را با موهای سر و پا گیرند».

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ* يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ

أَنِ* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾: چون عذاب افراد گناهکار و نافرمان و احسان به پرهیزگاران، بر اساس فضل و رحمت و عدالت و لطف الله به

^۱- التذكرة قرطبی (۲۸۷)

مخلوقاتش است و انداز از عذاب و خشمش، آنان را از شرک و سایر گناہانی که مرتکب می شوند باز می دارد؛ برای بیان این نعمت بر آنان فرمود: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^۱.



فوائد آیات (۳۷-۴۵):

۱. روز قیامت، روزی طولانی خواهد بود و مواقف و حالت‌های گوناگونی از اوضاع مردم را در بر خواهد داشت و با انواع و توده‌های مردم متفاوت خواهد بود و گاهی یک فرد مواقف و مواضع گوناگونی را پشت سر می‌گذارد.

در پاره‌ای از مواقف از هیچ کسی از عملش پرسیده نخواهد شد، بلکه با اعمالش مواجه می‌گردد بدون این که مورد مناقشه قرار گیرد. در موقفی دیگر از عملکردشان پرسیده می‌شوند، اما نه از روی استفهام، بلکه از روی توبیخ، نکوهش، تحقیر، دلیل گردانیدن و اعتراف گرفتن. و در برخی مواقف خلائق مورد بازخواست قرار می‌گیرند و آنان به اعمال و کردارشان در دنیا اعتراف می‌کنند و از خداوند چیزی را کتمان نمی‌کنند. و در پاره‌ای از مواقف کفار مورد سوال قرار می‌گیرند و آنان دروغ می‌گویند و منکر این مطلب می‌شوند که در دنیا کفر ورزیده‌اند؛ اما کجا این کارشان سودی برایشان خواهد داشت، در حالی که آنان در برابر خداوند ایستاده‌اند که از اسرار و خفایای آنان خبر دارد و نجویشان را می‌شنود و پوشیدگی‌هایشان را برملا می‌سازد. در برخی از صحنه‌های قیامت خبرها از یاد تکذیب گران تبه‌کار می‌رود و سخنانشان را فراموش می‌کنند و دچار اضطراب و استرس قرار می‌گیرند و مسایلشان را خلط می‌کنند. لذا دلیل و حجت را از یاد می‌برند و نمی‌دانند به پروردگارشان چه می‌گویند و چه دلیلی را

^۱- ابن کثیر: (۲۷۸/۴).

تفسیر عون المنان (۲۹)

عرضه می کنند و حرفی برای گفتن ندارند و هیچ راه فرار و گریزی ندارند. اما قیامت، با وجود طولانی و سختی اش، بر مؤمنان آسان خواهد شد.

۲. در آن روز آسمان چه رنگی خواهد داشت؟ رنگ آبی و نیلگونی و زیبای آسمان در آن روز متغیر شده و به رنگ های مختلف در می آید، گاهی زرد شده و گاهی سرخ و گاهی تیره می گردد.

۳. دسته ای هستند که خداوند آنها محاسبه نمی کند و اعمال نیک و بدشان را وزن نمی کند. اعمالشان قابل شمارش و بر ایشان آشکار می گردد. سپس داخل در آتش می شوند و ایشان کافران هستند.

۴. همواره از مناظر هولناک قیامت یادآوری نموده، تا بدان آمادگی گرفت.

۵. از عذاب جهنم به الله تعالی پناه باید برد.





تفسیر و ترجمه آیات (۴۶-۶۲) سوره‌ی رحمن

«انواع نعمت‌های الهی بر پرهیزگاران در ستاخیز».

تفسیر عون المنان (۲۹)

مقصد آیات (۶۲-۴۶): «أنواع نعم الله على المتقين فى الآخرة - ۱ - وصف

الجنات»، (انواع نعمت های الهی بر پرهیزگاران در رستاخیز).

سبب نزول: ابن ابوحاتم و ابوشیخ در کتاب «عظمه» از عطا روایت کرده اند:

روزی ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - قیامت، میزان، بهشت و آتش و دوزخ را یاد کرد و گفت: دوست داشتم بوتهٔ سبزی از این گیاهان و سبزه ها می بودم چهارپایی می آمد و مرا می خورد تا هرگز دوباره زنده نمی شدم. پس این کلام عزیز ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ نازل گشت.^۱

ربط و مناسبت: بعد از این که الله متعال انواع عذاب اخروی که بزهکاران:

مشرکین و امثال آنان اعم از کافران و گنهکاران سرکش می چشند را روشن ساخت، در این جا نعمتهای رب العزت برای مؤمنان پرهیزگار که در خفا و آشکارا از پروردگار خویش می ترسند را بر شمرد؛ نعمتهای روحی و مادی در جنت، قصرها، باغ های پر آب، بوستانهای شاداب و سرسبز، جویبارها، انواع میوهها، فرشهای حریر و زنان خوب صورت همانند یاقوت و لؤلؤ یا مرواریدهای سپید، به سبب اعمال پسندیده ای که انجام داده بودند. خلاصه این که: چون سختی ها و عذاب دوزخیان را خاطر نشان ساخت نعمتهای آماده برای بهشتیان را نیز بر شمرد.

ترجمه آیات (۶۲-۴۶):

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷)

ذَوَاتَا أَفْتَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ

^۱ - مرسل و ضعیف است، با این وصف عطای خراسانی که این حدیث را به صورت مرسل آورده مناکیر زیادی را روایت کرده که این هم یکی از آن هاست. ابن کثیر ۷۰/۱ تخریج محقق عموم آیه را صحیح می داند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسُ قُبُلُهُمْ وَلَا جَانٌ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱) وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّتَانِ (۶۲).

معنی کلمات:

- ﴿حَمِيمٍ ءَانَ﴾: آب جوشان.
- ﴿جَنَّتَانِ﴾: دو بوستان یکی داخل و دیگری بیرون قصر.
- ﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾: دارای شاخه‌ها یا انواع میوه‌ها.
- ﴿عَيْنَانِ﴾: دو چشمه، تسنیم و سلسبیل.
- ﴿زَوْجًا﴾: دو گونه یکی مشهور و دیگری ناشناخته.
- ﴿إِسْتَبْرَقٍ﴾: دیبای ضخیم.
- ﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ﴾: میوه‌های رسیده این دو باغ.
- ﴿دَانٍ﴾: به دسترس تناول کننده است.
- ﴿قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾: غیر از شوهر خود به دیگری نگاه نمی‌کنند.
- ﴿لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ﴾: پیش از شوهر هیچ کس با آنها مقاربت نکرده است.
- ﴿وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّتَانِ﴾: غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر بالاتر یا پایین‌تر

نیز است.

ترجمه:

- و کسیکه از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد دو باغ دارد.

(۴۶)

تفسیر عون المنان (۲۹)

- پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۴۷)
 - (دو باغ که درختانش) شاخه های بسیار دارند. (۴۸)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۴۹)
 - در آن دو (باغ) دو چشمه روانند. (۵۰)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۵۱)
 - در آن دو (باغ) از هر میوه ای از دو نوع است. (۵۲)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۵۳)
 - بر فرش هایی تکیه زده اند که آسترهایش از ابریشم ستبر است، و میوه آن دو باغ در دسترس است. (۵۴)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۵۵)
 - در آن (کاخ ها حوریانی) دیده فروهشته هستند که پیش از آنان دست هیچ انس و جنی به آنها نرسیده است. (۵۶)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۵۷)
 - گویی آن ها یاقوت و مرجاند. (۵۸)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟. (۵۹)
 - آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری است. (۶۰)
 - پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟. (۶۱)
 - و جز (این) دو (باغ) دو باغ دیگر است. (۶۲)
- تفسیر مختصر آیات (۴۶-۶۲):**

﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ [الرحمن: ۴۶]: و برای کسیکه از

ایستادن در برابر پروردگارش در آخرت بترسد و ایمان آورَد و عمل صالح انجام دهد، دو باغ است.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۴۷]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ [الرحمن: ۴۸]: و این دو باغ، شاخه هایی بزرگ و تر و تازه

و ثمر دهنده دارند.

﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۴۹]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴾ [الرحمن: ۵۰]: در این دو باغ دو چشمه است

که آب آنها در این دو باغ جاری است.

﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۵۱]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾ [الرحمن: ۵۲]: در این دو باغ از هر میوه

لذیذی دو گونه است.

﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۵۳]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾

[الرحمن: ۵۴]: بر فرشهایی که آستری آنها از ابریشم کلفت است تکیه زده

اند، و ثمرها و میوه هایی که از آن دو باغ به دست می آید چنان نزدیک است

که ایستاده و نشسته و تکیه زده به آن دسترسی دارند.

﴿فَبَآئِيَ آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۵۵]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنَّهُنَّ لَمَّ جَانٌّ﴾ [الرحمن]:

۵۶]: در آن باغها زنانی هستند که فقط به شوهرانشان چشم دوخته اند، و قبل از شوهرانشان هیچ انسان و جنی دوشیزگی آنها را از بین نبرده است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۵۷]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۵۸]: گویی در زیبایی و

درخشندگی یاقوت و مرجان هستند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۵۹]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ [الرحمن: ۶۰]: جزای کسیکه به

نیکی از پروردگارش فرمانبرداری کند چیست جز اینکه الله پاداش نیکی به او دهد؟!

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۶۱]: پس ای گروه جن و انس

کدامیک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب میکنید؟!

﴿وَمَنْ دُونَهُمَا جَنَّتَانِ﴾ [الرحمن: ۶۲]: و غیر از دو باغ مذکور دو باغ

دیگر است.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۶۲-۶۱):

﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴾: راغب می گوید: ترس از الله عزوجل به

معنای وحشتی مانند احساس ترس از شیر که به ذهن خطور می کند نیست،

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۹۷.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بلکه ترک گناهان و انجام طاعات منظور است؛ بنابراین این در مورد کسی که مرتکب گناه می شود می گویند از الله نمی ترسد.^۱

ابن قدامه می گوید: «فضیلت هر چیزی به میزان استفاده و کاربرد آن چیز در راستای خوشبختی است، یعنی دیدار خانه و نزدیکی به او. هر چه به این کمک می رساند فضیلت است. خداوند خود فرموده است: ﴿وَلَمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ (رحمن: ۴۶) «هر کس از جایگاه پروردگارش بترسد، دو باغ نصیبش خواهد شد».

شیخ ابن عثیمین در تفسیر ﴿وَلَمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ - جَنَّاتٍ﴾ می نویسد: کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش می ترسد، در عبادت و بندگی او کوتاهی نمی کند و از عذاب او هراس دارد؛ در نتیجه از دو باغ بهشتی برخوردار می شود. الله متعال، در ادامه می این سوره فرموده است: ﴿وَمَن دُونَهُمَا جَنَّاتٍ﴾ [الرحمن: ۶۲] و جز این دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست.

لذا چهار باغ بهشتی، پاداش کسی خواهد بود که از ایستادن در حضور پروردگارش می ترسد؛ البته درجات و رتبه‌های مردم در بهشت، متفاوت خواهد بود. الله متعال به لطف و بزرگواری خویش، ما و سایر مسلمانان را جزو ساکنان بهشت بگرداند.^۲

مکلفیت جن:

جن نیز باید برخی کارها را انجام دهد و از برخی کارها دوری کند و هر کدام از آنها، که از دستورات الله متعال پیروی کنند، الله متعال از او خشنود می شود و او را وارد بهشت می کند؛ اما هر کدام که سرکشی کند، به دوزخ می رود. آیات بسیاری وجود دارد که بر این نکته دلالت می کند:

^۱ - روح المعانی: (۱۱۵/۱۴).

^۲ - شرح ریاض الصالحین: (۴۳/۵).

تفسیر عون المنان (۲۹)

در روز رستاخیز، الله متعال به جن و انس کافر، به منظور توبیخ و ساکت کردنشان چنین می‌فرماید: «الله متعال می‌گوید: ای جن و انسان! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را در مورد رسیدن بدین روز هشدار ندادند؟ می‌گویند: ما به زیان خود گواهی می‌دهیم. زندگی دنیا آنان را فریب داد و امروز به زیان خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند.» [الأنعام: ۱۳۰].

آیه‌ی یاد شده، دال بر این مطلب است که شریعت و احکام الله متعال، به جن نیز ابلاغ شده است و نزد آنان پیامبرانی آمدند، که دین الله را بدانان رساندند و آنان را در مورد بهشت بشارت و در مورد جهنم هشدار دادند.

آیه‌ی زیر نیز بر این مطلب دلالت دارد که جن در روز رستاخیز، شکنجه می‌شود: «(در روز قیامت الله متعال به کافران) می‌گوید: به همراه گروه‌هایی از کافران انس و جن، که پیش از شما رفته‌اند، وارد آتش دوزخ شوید!» [الأعراف: ۳۸].

و می‌فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریده‌ایم.» [الأعراف: ۱۷۹].

«بی‌گمان من دوزخ را از جملگی جن و انس گنهکار آکنده می‌کنم.» [السجدة: ۱۳].

آیه‌ی زیر، دلالت بر این دارد که جن مؤمن، به بهشت می‌رود: «هرکسی که از مقام پروردگار خود بترسد، باغ‌هایی دارد. پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می‌کنید؟!». [الرحمن: ۴۶-۴۷].

مخاطب این آیه، جن و انسان هستند؛ زیرا در آغاز سوره، روی سخن این دو گروه هستند و در آیه‌ی پیشین، از سوی الله متعال در حق جن اظهار منت و احسان شده است که به بهشت خواهد رفت. اگر جن به بهشت نایل نمی‌شد، الله متعال این منت را به رخ آن نمی‌کشید.

ابن مفلح، در کتاب «الفروع»، می‌نویسد: در مجموع، جن مکلف است. به اجماع علما و مذاهب، جن کافر به دوزخ می‌رود و جن مؤمن، بنا بر عقیده‌ی امام مالک و شافعی، به بهشت می‌رود. مانند چهارپایان خاک نمی‌شود و از بین نمی‌رود. پاداش جن مؤمن نزد امام مالک و شافعی، رهایی از دوزخ است؛ بر خلاف امام ابوحنیفه، لیث بن سعد و پیروان‌شان.

ابن مفلح می‌گوید: از ظاهر سخن نخست چنین برمی‌آید که: جن به اندازه‌ی ثواب و پاداش خود به بهشت خواهد رفت. بر خلاف عقیده‌ی کسانی (امثال: مجاهد) که معتقدند، جن نمی‌خورد و نمی‌آشامد. یا این که جن در پیرامون بهشت خواهد بود (امثال: عمر بن عبدالعزیز). ابن حامد، می‌گوید: «جن در وظیفه و پرستش، مانند انسان است.»^۱

علامه شبلی، بابی را با عنوان «بَابُ فِي أَنَّ الْجِنَّ مُكَلَّفُونَ بِاجْمَاعِ أَهْلِ النَّظَرِ» مطرح کرده و در آن، از عمر بن عبدالعزیز چنین نقل می‌کند: جن در نزد برخی، به دلیل آیه زیر مکلف و مخاطب است: ﴿فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۳﴾ [الرحمن: ۱۳]. (پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می‌کنید!؟).

امام رازی، در تفسیر خود می‌گوید: «همه اتفاق دارند که تمام جن‌ها، مکلف هستند.»

شبلی، از قاضی عبدالجبار، چنین نقل می‌کند: در این مساله، که جن به اعتقاد اهل نظر مکلف است، اختلافی را نمی‌بینم و برخی از نویسندگان، از فرقه‌ی حشویه، چنین نقل کرده‌اند: «جن در کارهای خود مجبور است و مکلف نیست.» شبلی، دلایل زیر را در مورد مکلف بودن جن ارائه می‌دهد:

در قرآن، شیاطین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. الله متعال از شرارت و سرکشی آن‌ها، ما را بر حذر داشته است. عذابی را که برای آن‌ها آماده نموده،

^۱- لوائح انوار البهیته: (۲۲۲/۲ - ۲۲۳)

تفسیر عون المنان (۲۹)

بیان کرده است. الله متعال، این خصلت‌ها را درباره‌ی کسانی بیان می‌کند، که با دستورات او مخالفت کنند و مرتکب گناهان کبیره و هتک حرمت شوند و در عین حال، می‌توانستند آن کارها را انجام ندهند و توان انجام کارهای خوب را نیز داشته باشند.

دلیل دیگر، برای مکلف بودن جن، این است که لعن و نفرین شیاطین و بیان حال آن‌ها از مسایل مهم دین اسلام بوده است. قرآن فرموده است که آن‌ها به سوی گناه و سرکشی الله متعال، فرامی‌خوانند و گناه را در دل‌ها ایجاد می‌کنند. همه‌ی این گفته‌ها، بر مکلف بودن جن دلالت دارد.

دو آیه‌ی زیر نیز دال بر تکلیف جن می‌باشد: ﴿قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ مَحْضُونَ نُشْرَكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۚ﴾ [الجن: ۱-۲].

جن به فراخور حالش مکلف است

ابن تیمیه^۱ می‌فرماید: «جن بر حسب توان خود در اصول و فروع، مامور و مکلف است. جن در تعریف و حقیقت خود، مانند انسان نیست. پس لازم نیست که دستوراتی که به آن داده می‌شود، مانند دستوراتی باشد که به انسان داده شده است. البته، جن در جنس تکلیف به امر و نهی و در حلال و حرام، با انسان برابر است. در این موارد، بین مسلمانان اختلافی نمی‌بینم».

﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾: در صحیح بخاری از انس بن مالک

روایت شده است که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - در تفسیر: ﴿وَظِلٌّ مَّذُودٌ﴾ (۳۰) [الواقعة: ۳۰]. فرمودند: «در بهشت درختی وجود دارد که فرد سواره یک صد سال در سایه اش می‌رود، ولی سایه اش تمام نمی‌شود».

^۱- الشبلی: غرایب و عجایب الجن، ص (۴۹)

تفسیر عون المنان (۲۹)

امام احمد از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «در بهشت درختی وجود دارد که سواره یک صد سال در سایه اش حرکت می کند و آن مصداق آیه ﴿وَزَلَّ مَمْدُودٌ﴾ (۳۰) است و فرمود: منزلت و ترکمان شما در بهشت از تمام چیزهایی که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند، بهتر است.

﴿مُتَكِينٍ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾: صفت و زیبایی این فرش ها را فقط الله تعالی می داند؛ آسترهای شان که بر روی زمین قرار می گیرد از ﴿إِسْتَبْرَقٍ﴾ یعنی بهترین و فاخرترین ابریشم است، پس ظاهر آنان که با پوست بدن شان در تماس است چگونه خواهد بود؟!^۱

﴿وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾: جنی، میوه‌ی تازه چیده شده و دان به معنای نزدیک است. روایت شده که انسان در بهشت در هر حالتی، ایستاده، نشسته، و دراز کشیده، میوه می چیند؛ زیرا هرگاه میوه بخواد به او نزدیک می شود.^۲

(حسن موقوف) وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ ؛ قَالَ: أَخْبَرْتُمْ بِالْبَطَائِنِ، فَكَيْفَ بِالظَّهَائِرِ؟ رواه البيهقي موقوفاً بإسناد حسن.

ابن مسعود درباره‌ی آیه‌ی ﴿بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ [الرحمن: ۵۴] «آسترشان از دیبای ضخیم است» می‌گفت: در مورد آستر این فرش‌ها به شما خبر داده شده، پس ظاهر این فرش‌ها چگونه خواهد بود؟

^۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۳۱.

^۲- التسهیل: (۳۹۶/۲).

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنَسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾: آشکار است

که جن ازدواج می‌کند. برخی از علما، از آیه‌ی زیر بر ازدواج جن استدلال کرده‌اند.

«طمث»، در زبان عربی، به معنای جماع است. برخی گفته‌اند: «طمث»، جماعی است که با خون‌ریزی همراه باشد.

سفارینی، حدیثی را که به لحاظ سند جای بحث دارد، به شرح زیر بیان می‌کند:

«إِنَّ الْجِنَّ يَتَوَالَدُونَ، كَمَا يَتَوَالَدُ بَنَوَادِمٌ، وَهُمْ أَكْثَرُ عَدْدًا»^۱. (جن مانند انسان زاد و ولد می‌کند و تعداد جن از فرزندان آدم بیشتر است).

قطع نظر از درستی یا نادرستی حدیث، آیه‌ی یاد شده به صراحت دلالت دارد بر این که، جن جماع می‌کند و با بودن این آیه، نیاز به دلیل دیگری نیست.

الله متعال به ما خبر داده است که شیطان فرزند و خانواده دارد. الله متعال در نکوهش از کسانی که با شیطان و اولادش دوستی دارند، می‌فرماید: ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ [الکهف: ۵۰]. «آیا او و فرزندان او را، با وجود این که دشمنان شما هستند، به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید؟!»

قتاده می‌گوید: فرزندان شیطان مانند فرزندان آدم، زاد و ولد می‌کنند و جمعیت آنان از فرزندان آدم بیشتر است.^۲

قرآن درباره‌ی زیبایی همسران بهشتی می‌فرماید: ﴿وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَلِ

اللُّؤْلُؤِ الْمَكُونِ ﴿۲۳﴾ [واقعہ: ۲۲-۲۳] «و زنان زیباچشم همانند مروارید نهفته در صدف».

^۱- ابن ابی حاتم و ابو شیخ فی: العظمة عن قتادة

^۲- لفظ المرجان: ص (۵۱)

تفسیر عون المنان (۲۹)

منظور از مکنون، پنهان و محفوظ است. یعنی نور خورشید، رنگ‌های آن‌ها را دگرگون نکرده است. در جایی دیگر، الله متعال حوریان بهشتی را به یاقوت و مرجان تشبیه کرده و می‌فرماید:

﴿ ۵۶ ﴾ فَيَأْتِيءُ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿ ۵۷ ﴾ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿ ۵۸ ﴾

[رحمن: ۵۶-۵۸] «در آن‌ها زنانی هستند که دیده فرو انداخته‌اند و پیش از بهشتیان، دست هیچ انسان و جنی به آنان نرسیده است. پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ گویا آن‌ها یاقوت و مرجان هستند».

یاقوت و مرجان دو سنگ بسیار صاف و زیبا هستند. علاوه بر این، در آیه‌ی بالا حوریان به «قاصرات الطرف» وصف شده‌اند. این ویژگی کسانی است که فقط به همسرانشان نگاه می‌کنند و چشم طمع به غیر از همسران خود نمی‌دوزند. الله متعال به زیبایی حوریان گواهی داده است و گواهی الله متعال برای هر مؤمنی کافی و قانع‌کننده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿ ۷۰ ﴾ فَيَأْتِيءُ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿ ۷۱ ﴾ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿ ۷۲ ﴾

[رحمن: ۷۰-۷۲] «در آن‌ها، زنان برگزیده و زیبایی هستند. پس کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ زنان زیباچشمی که در سراپرده‌ها - دور از چشم بیگانگان - مانده‌اند».

زنان بهشتی مانند زنان دنیا نیستند. آنان از حیض، نفاس، مدفوع، پیشاب، آب دهن و آب بینی پاکند. الله متعال چنین می‌فرماید:

﴿ ۲۵ ﴾ وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ ﴿ ۲۶ ﴾ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

درباره‌ی زیبایی زنان بهشتی برای ما سخن گفته‌اند. در روایتی که بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَوَّلُ

تفسیر عون المنان (۲۹)

زُمرَةٌ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَتَغَوَّطُونَ فِيهَا آيَتُهُمْ وَأَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَجَمَامُهُمْ مِنَ الْأَلْوَةِ وَرَشْحُهُمْ الْمِسْكُ وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رَوْجَتَانِ يُرَى مَخُّ سَاقِيهَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا^۱

«چهره‌ی نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، مانند ماه تمام است. آنان در بهشت نه آب دهن می‌اندازند و نه آب بینی و نه نیازی به قضای حاجت دارند. ظرف‌ها و شانه‌هایشان از طلا و نقره است. عرق بدن‌شان مانند عنبر خوشبو است و هر کدام‌شان دو همسر دارند که از زیبایی و لطافت بدن، درون پایشان از بیرون دیده می‌شود. میان بهشتیان هیچ‌گونه اختلاف و کدورتی وجود ندارد. دل‌هایشان یک دل است «یعنی همه همدل و خیرخواه همدیگر هستند» صبح و شام به تقدیس و تسبیح الله متعال مشغول‌اند».

به این جمال و زیبایی بنگر که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن سخن می‌گوید. آیا در دنیا نظیری برای آن می‌یابی؟

﴿كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾: وجه شباهت زنان بهشتی به یاقوت

و مرجان در رنگ قرمز زیبای شان یعنی سرخی رخساره است، مثل این که رخساره به گل تشبیه شود. قرمز گاهی بر رنگ سفید اطلاق می‌شود؛ مانند این حدیث که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعثت إلى الأحمر والأسود: به سوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام».^۲

^۱- بخاری. کتاب: بدء الخلق، باب: ما جاء في صفة الجنة. فتح الباری (۳۱۸/۶)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند.

^۲- أحمد: ۱۴۲۴۶.

تفسیر عون المنان (۲۹)

یاقوت و مرجان دو تا سنگ بسیار صاف و زیبا هستند، علاوه بر این، در آیه فوق حوران به «قاصرات الطرف» وصف شده اند. قاصرات الطرف به کسانی گفته می شود که نگاهشان را فقط به همسرانشان محدود می سازند، چشم طمع به غیر از همسران خود نمی دوزند. خداوند متعال به جمال و زیبایی حوران گواهی داده است و این گواهی خداوند متعال برای تو قانع کننده باشد.

تنها به شوهرانشان می نگرند، نه چشم چراندند و نه خیره شونده، هریک با شوهرش می نشینند، با یکدیگر می خندند، و او را با جام نقره از نهر عسل سیراب می کند سپس به سویش آمده، می گوید: ای ولی خدا، بعزت پروردگرم سوگند چیزی نیکوتر از تو در بهشت نمی بینم ... عقل و دلش را پر می کنی و او به جز تو به کسی نمی نگرد و نه طمع دارد.

و نیز، گفته شده است که از لحاظ صفا و پاکی هم چون یاقوتند، و بسا هست که از آیه معنی دیگری دستگیر ما شود. پس به همان گونه که یاقوت هم چون هر سنگ دیگر نیست که به آسانی در دسترس هر کس قرار گیرد، برای دست یافتن به آن تلاش و کوشش فراوان لازم است، و نیز، بدان سبب که دست هر کس به مرجان نمی رسد و برای یافتن آن باید تحمل مشقت کند و در ژرفای دریا غوطه ور شود که در اختیار همه کس قرار ندارد و آن بهاء، عمل صالح و توشه تقواست.

رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - می فرمایند: «وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَضَاءَتِ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلَاتَهُ رِيحًا، وَكَنْصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا».^۲ «اگر زنی از زنان بهشت به زمین سر می کشید، ما بین آن ها (مشرق و مغرب) را از بوی خوشش پر می کرد، و میان آن

^۱- التحریر والتنویر: (۲/۲۷۰).

^۲- صحیح بخاری (۳/۱۰۲۹)، حدیث: (۲۶۴۳).

تفسیر عون المنان (۲۹)

دو را منور و نورانی می نمود و ارزش روسریی که بر سرش می باشد، از دنیا و آن چه در آن است، بیشتر است».

زنانی که در خوبی و جمال ... خدا آفرید به حد کمال

بهترین صحبت، صحبت صادق المصدق - صلی الله علیه وسلم - در مورد خلق حورالعین و اخلاق زیبای آن ها است.

قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - : «خلق الله الحور العین من ثلاث أشياء، أسفلهن من المسک وأوسطهن من العنبر وأعلاهن من الکافور وحواجهن سواد خط نور»^۱. «خداوند حور عین را از سه چیز خلق کرد که قسمت پایین آن مشک، وسط آن از عنبر و بالای آن کافور و ابروهای آن ها بسیار سیاه است».

عبدالله بن مسعود از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - روایت می کند که آن حضرت فرمودند: هرآینه زن اهل بهشت را سفیدی و مغز پایش از زیر هفت لباس ابریشمی دیده می شود. به این دلیل است که خداوند می فرماید: ﴿كَأَنَّ الْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانَ (۵۸)﴾ [الرحمن: ۵۸]. «(و به قدری زیبا و خوش قیافه هستند) که انگار یاقوت و مرجانند».

هر آینه یاقوت سنگی است که اگر نخعی داخل آن کنی از پشتش آن نخ داخل را می بینی.

آری، ای مسلمان! که شیفته شهوات و آرزوهای دنیایی شده ای، خداوند به خاطر حفظ از گناه و معصیت، نعمت هایی آماده کرده که هرگز نمی توانی تصور آن را بکنی. بنگر به یک نعمت از هزاران نعمت خداوند که زنان بهشتی هستند، زنانی که عاشق و دلباخته شوهران خودند، زنانی که به تمام معنا، شوهر خود را دوست دارند. این است عطای خداوندی که شمارش نمی شود.

^۱- أخرجه الترمذي.

تفسیر عون المنان (۲۹)

چه بسا انسان هایی که در دنیا در جستجوی یک زن حرکت می کنند و به آن نمی رسند، اما خداوند حورانی را برایت آماده کرده که قابل وصف نیست. دیوانه است کسی که دنبال خواهشات رود و میلیاردها و بیلیاردها و ... سال را در مقابل ۷۰ یا ۸۰ سال زندگی بفروشد.

بله، علاقه بین مرد مؤمن و همسرش از حورالعین، علاقه شهوانی نیست، بلکه علاقه ای به تمام معنی و مفهوم کامل، علاقه ای که آخرین مرتبه عشق و محبت است که خداوند تنها آن ها را برای عشق و محبت نسبت به مؤمن خلق کرده است. خداوند طوری آن ها را خلق کرده، که تنها به همسر خود می اندیشند، او هرگز چشم از همسر خود بر نمی دارد و برای او همسرش از تمام بهشتیان زیباتر است.

قاصرات الطرف یعنی آن زنان ... نزدشان کوتاه چشم از دیگران

عشق نمی ورزند جز با شوهران ... جاویدان باشند اندر بهشت با همسران و در آن ها حسد و کینه نیست، اگر تمام اهل جنت جمع شوند او جز به شوهرش به کس دیگری نگاه نمی کند.

در روایتی آمده که حوران با صدای زیبا که خلائق مثل آن نشنیده اند، می گویند: ما همیشه هستیم، ما همیشه خوشنودیم و خشمگین نمی شویم، خوشا به حال کسی که برای ماست و ما برای او هستیم.

علی - رضی الله عنه - از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روایت می کند، که آن حضرت فرمودند: در بهشت مجلسی برای حوران بهشتی برپاست که با صدای دلکش و طنین انداز خود آواز می خوانند که خلائق تا آن روز به خوبی آن نشنیده اند، به آن ها می گویند: ما برای همیشه زنده می مانیم و هرگز

تفسیر عون المنان (۲۹)

ناراحت نمی شویم ما همیشه راضی و خوشنودیم و هرگز ناراضی نمی شویم، خوش به حال کسی که او برای ما و ما برای او باشیم.^۱

أوما سمعت سماعهم فيها غناء ... الحور بالأصوات والألحان
واهاً لذياك السمع فكم به ... للقلب من طرب ومن أشجان
واهاً لذياك السماع و طيبه ... من مثل أقمار على الأعضاء.^۲

ترجمه: آیا موسیقی آنان را به صورت و لحن و آواز و ترنم حوران بهشتی نشنیده ای؟

افسوس بر آن ترنم و موسیقی که چقدر قلب ها را به وجد آورده و جریحه دار نموده است!

بله، برادر و خواهر مسلمان!

وحتام لا تصحوا وقد قرب المدى ... ودانت كؤس السير والناس نوم.

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾: یعنی هر کس طاعت الله را به نیکویی

انجام دهد، الله تعالی با بخشیدن بهشت به او نیکی می کند. احتمال دارد که منظور از احسان در اینجا همان موردی باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام در مورد آن پرسید و جبرائیل این گونه پاسخ داد: «أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك».^۳ نیکی آن است که خداوند متعال را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی، پس اگر نمی توانی او را ببینی، این را بدان که او تو را قطعاً می بیند و شاهد رفتار و حالات و نیت تو می باشد.

این احسان همان مقام مراقبه و مشاهده است و پاداش آن را این دویاغ قرار داد. قول اخیر با این مطلب تقویت می شود که دو باغ مذکور در اینجا را برای

^۱- رواه الترمذي / ۲۵۶۴.

^۲- نقل از وصف الجنة.

^۳- متفق عليه، البخاري حديث: (۵۰، ۱۱۴/۱ فتح الباري، مسلم حديث ۱/۸، ۳۷/۱).

تفسیر عون المنان (۲۹)

اهل مقام برتر قرار داد و دوباغ دیگر را برای کسانی که پایین تر از این مقام قرار می گیرند.^۱

الله عزوجل در مورد دوباغ اولی فرمود: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾. عبارت مذکور دلالت دارد بر اینکه دوباغ اول پاداش نیکوکاران است... با این وجه، مشخص می شود دوباغ اول از دوباغ اخیر بهتر هستند و برای بندگان مقرب شامل پیامبران و صدیقین و بندگان خاص و صالح الله و دوباغ اخیر برای عموم مؤمنان آماده شده است.^۲

ناگفته نماند که معنی اصطلاحی کلمه احسان بر حسب بافت و ساختار کلام تفاوت می کند، لذا هرگاه در کنار واژه ایمان و اسلام ذکر شد به معنی نظارت و خوب فرمانبرداری کردن می آید.

علامه مناوی - رحمه الله - در توضیح واژه احسان می گوید: احسان، فرمانبرداری ظاهری است که ایمان درونی موجب برپایی آن و احسان شهودی زمینه کامل گشتنش را فراهم می سازد.^۳

بنابر این احسان مورد نظر عبارت از: مراقبت و خوب فرمانبرداری کردن است، زیرا هر که خدا را مراقب و ناظر اعمال بداند کردارها را به نحو احسن انجام می دهد. احسان بدین معنی در بر گیرنده تمامی راههای خیر و هسته و مغزای ایمان خواهد بود.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله می گوید: احسان اول، عمل [بنده] است و احسان دوم پاداش [الهی] است. یعنی: جزای عمل نیک چیست جز پاداش نیک؟.



^۱- التسهیل: (۳۹۶/۲).

^۲- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ۸۳۲.

^۳- التوقیف علی مهمات التعاریف (۴۱).

فوائد آیات (۶۶-۶۲):

۱. دعوت قرآنی به خوف از خدا زیاد است، تا موجب بیداری قلب ها باشد که در بیداری دل، نجات انسان و سعادت دنیا و آخرت است. نتیجتاً خوف خدا و خشیت الهی، انسان را به راه و روش خیر دعوت می نماید. و به این خاطر خداوند در دفتر ثبت اعمال مغفرت را برای خائفین ثبت کرده و اجر و پاداش زیادی را برایشان گذاشته است.

۲. دلیل امکان وقوع ازدواج جن با انسان، آیهی زیر است: ﴿لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانَّ ۵۶﴾ [الرحمن: ۵۶]. «و پیش از آنان انسان و جنی، با ایشان نزدیکی نکرده است.»

آیه دال بر صلاحیت حوران بهشتی برای جن و انس می باشد.

۳. محاسبه‌ی نفس شیوه‌ی ایمانداران، خصلت یکتاپرستان و عنوان فروتنان است. ایماندار پروای پروردگار خود را دارد، خویشتن را محاسبه می کند، و برای گناهش پوزش می طلبد، او می داند که نفس پرخطر است، درد بدفرجام، فریب بزرگی و شر زیادی دارد. بسیار به کار ناباب امر می کند، به هوا و هوس گرایش دارد، راهنمای جاهل است، صاحبش را به سوی تباهی رهنمون می سازد. بسیار مشتاق لهو است، مگر خدا به مرحمت خود انسان را از شر آن رها کند، نباید افسارش را به هوا و هوسش بسپارد، زیرا طغیان می کند، هر کس دنبال خواهشهای نفس بیفتد، هر گونه زشتی و بی اخلاقی دامنگیرش می شود، سر از اخلاق پست در می آورد، در کارهای ناشایست فرو می رود، چشمداشتهای نفس شگفت، بدکاریهایش عجیب، گرایشهایش پرخطر و آفتها و زیانهایش بسیار است. هر کس اجازه

بدهد سلطه ی نفس فراگیر شود و از حد بگذرد، روز رستاخیز در جحیم جای می گیرد.

۴. بلندی وسعت بهشت: در صحیحین از ابوموسی اشعری روایت شده که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «دو بهشت طلایی وجود دارد که ظروف آن و تمام امکاناتش از طلاست و دو بهشت از نقره وجود دارد که تمام ظروف و امکاناتش از نقره است و هیچ چیز مانع دیدن روی خداوند نمی شود مگر همان ردای کبریا و ابهت و جلال و شکوهی که باری تعالی در بهشت برین بر چهره دارد».

بیهقی از ابوبکر بن ابوموسی اشعری از پدرش روایت می کند که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: «دو بهشت از طلا وجود دارد که مختص سابقین است، و دو بهشت از نقره که متعلق به اصحاب یمین است».

بخاری از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت می کند: وقتی حارثه در جنگ بدر به شهادت رسید، مادرش به خدمت رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - آمد و گفت: یا رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم -! از جایگاه حارثه در قلب من اطلاع داری، اگر او در بهشت است هرگز بر او نخواهم گریست و گرنه می بینی چه خواهم کرد. رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - گفت: مگر عقلت را از دست داده ای؟ مگر آنجا فقط یک بهشت است؟ آنجا بهشت های فراوانی وجود دارد و او در فردوس اعلی منزل می کند.

۵. ساختمانهای بهشت و منازل مسکونی آن در میان باغ و بستانها با فرشهایی که دارای رنگهای مختلف هستند، ساخته شده اند. فرش و بالشها با بهترین نوع خود برای اهل بهشت تدارک دیده شده است. تختهای زیاد و بلند مرتبه و فرشهای بزرگ با آسترهای ابریشمی هستند. آری آستر که از ابریشم می باشد، درباره ظاهر آنها قضاوت را به خودتان واگذار می کنم! پستی و بالشها به

تفسیر عون المنان (۲۹)

گونه ای که با دیدن آنها دلها سرور می شوند، چیده شده اند و فرش با نظم و ترتیب خاصی گذاشته شده است.

۶. سینه هایی از طلا و جامه هایی در برابر آنان می گردانند و در آنجا آنچه دل آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد وجود دارد و شما در آن جاویدانید. و آن بهشتی است که برای آنچه انجام دادید به ارث برده اید. برای شما در آنجا میوه های فراوانی خواهد بود که از آن می خورید. مجرمان در عذاب جهنم جاویدانند.»

۷. هر آیه ای در سوره ی رحمان نشان دهنده ی قدرت الله و عظمت فضل اوست و در آن از علوم هستی مطالبی بیان گردیده است. مطالبی درباره ی خشکی ها، دریاها، فضا و اشاراتی در مورد ابتدای آفرینش و سرانجام جهان، ابتدای آن علم و آفرینش و قدرت و نعمت هایی که در شمارش نمی آید و وسط آن مردن مخلوقات پس از طی عمر، سپس زندگی مجدد و نشر و بقاء؛ زیرا بعد از فنا چیزی جز بقاء نیست و آخرش هم شکر بر نعمت ها همراه با سعادت اخروی و عطیه ی عظیمی که همیشگی و پیاپی است.

۸. نیکوکاران (محسنین) پاداش بس بزرگی را نزد خداوند دارند.

۹. از دیگر پادشاهای احسان این است که خداوند او را باهر خیری می نوازد و هر شر و گزندی را از او دور می کند.

۱۰. دیدن یاقوت در خواب، بر پول و ثروت و خوش گذرانی دلالت دارد. اگر کسی که هنوز ازدواج نکرده است در خواب ببیند که انگشتری یاقوت در دست دارد، با زنی زیباروی و دیندار ازدواج می کند؛ زیرا خداوند حوریان بهشت را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است.



تفسیر و ترجمه آیات (۶۲-۷۸) سوره‌ی رحمن
«۲» توصیف دیگر از بهشت‌ها.

مقصد آیات (۶۲-۷۸): «- ۲- وصف آخر للجنات»، (۲) توصیف دیگر از

بهشت ها).

ربط و مناسبت: الله متعال در آیات گذشته برخی از اوصاف بهشت که پاداشی برای پرهیزگاران است را بیان فرمود، سپس ویژگیهای دیگری برای جنت بر شمرد؛ نخست روشن ساخت برای آنانی که از پروردگار خویش می ترسند دو بهشت است، و پاداش دیگری همانند آن نیز دارند که دو بهشت دیگر می باشد.

ترجمه آیات (۶۲-۷۸):

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَامَتَانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاحَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)﴾

معنی کلمات:

- ﴿مُدْهَامَتَانِ﴾: هر دو بسیار سرسبزند.
- ﴿نَضَّاحَتَانِ﴾: دایم در فورانند.
- ﴿حَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾: خوش خلق و خوش صورت.
- ﴿حُورٌ﴾: زنان سفید چهره و زیبا.
- ﴿مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾: پرده نشینان در خانه‌های از مروارید.
- ﴿رَفْرَفٍ﴾: ناز بالشت‌ها یا فرش‌های عالی.

- ﴿عَبْرِي﴾: فرش‌های نفیس.

- ﴿تَبْرُكٌ﴾: برتر یا خیر و احسانش بسیار است.

- ﴿ذِي اَلْجَلَلِ﴾: با شکوه و استغناى مطلق.

- ﴿اَلْاِكْرَامِ﴾: فضل و احسان کامل.

ترجمه:

- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۳)
- هر دو کاملاً سبز و خرم هستند. (۶۴)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۵)
- در آن دو (باغ) دو چشمهٔ جوشان است. (۶۶)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۷)
- در آن دو (باغ) میوه و درختان خرما و انار هست. (۶۸)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۹)
- در آن باغ‌ها زنان برگزیدهٔ زیبا هستند. (۷۰)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۱)
- حوریانِ نگه‌داشته شده در خیمه‌ها. (۷۲)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۳)
- دست هیچ انس و جنی پیش از آنان (=مؤمنان) به آنان نرسیده است. (۷۴)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۵)
- درحالیکه بر بالش‌های سبز و بسترهای نیک تکیه زده‌اند. (۷۶)
- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۷)
- خجسته است نام پروردگار شکوهمند و گرامی دارنده. (۷۸)



تفسیر مختصر آیات (۶۲-۷۸):

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۶۳]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿مُذْهَبَاتَانِ﴾ [الرحمن: ۶۴]: که رنگ سبزشان تشدید یافته است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۶۵]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴾ [الرحمن: ۶۶]: در این دو باغ دو چشمه هستند

که آب زیادی فوران می کنند، و فوران آبشان قطع نمیشود.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۶۷]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾ [الرحمن: ۶۸]: در این دو باغ میوه فراوان و

نخل بزرگ و انار است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۶۹]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ [الرحمن: ۷۰]: در این دو باغ زنانی خوش

اخلاق و زیبارو هستند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۷۱]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾ [الرحمن: ۷۲]: حورانی پرده نشین در

خیمه ها برای حفاظت از آنها.

تفسیر عون المنان (۲۹)

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۷۳]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾ [الرحمن: ۷۴]: قبل از شوهرانشان

هیچ انسان و جنی به آنها نزدیک نشده است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۷۵]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿مُتَكَبِّرِينَ عَلَى زُرْفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ [الرحمن: ۷۶]: بر بالش

هایی پوشیده شده با روپوش سبز، و فرشهایی زیبا تکیه زده اند..

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۷۷]: پس ای گروه جن و انس

کدام یک از نعمتهای فراوان الله بر خودتان را تکذیب می کنید؟!

﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۷۸]: بزرگ و زیاد

است خیر نام پروردگارت که دارای شکوه و احسان و بخشش بر بندگانش است.^۱



تفسیر تفصیلی آیات (۶۲-۷۸):

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَصَاحَتَانِ﴾: این دو چشمه قلقل کنان از زمین مانند دو

چشمه‌ی جاری نیستند، زیرا که «قلقل کنان» با «جاری» تفاوت دارد.

^۱ - المختصر فی تفسیر، ص: ۱۴۹۸.

﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾: درباره دو تا باغ اولی می فرماید: «فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانُ» الرحمن: ۵۲ (در آن دو، از هر میوه ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر).

معروف و غیر معروف، خشک و تر، به صورت عام نه به صورت خاص میوه ها را ذکر کرد و درباره دو باغ دیگر می فرماید: «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ» الرحمن: ۶۸ (در آن باغها انواع میوه ها و از جمله خرما و انار است).

﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْاٰخِيَامِ﴾: حور جمع حوراء و مقصورات به معنای زنان محجبه است؛ زیرا زنان به سبب ماندن در خانه مدح و به سبب خروج زیاد سرزنش می شوند.^۱

امام احمد از مقدم بن معدی کرب روایت می کند که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند:

خداوند - عز وجل - شهید را با شش خصلت از دیگران جدا ساخته است:
 ۱ - با اولین خونی که از او ریخته می شود گناهانش بخشیده و جایگاه خود را در بهشت مشاهده می کند.

۲ - زیور و زینت ایمان به تن می کند.

۳ - از عذاب قبر معاف شده و از فزع اکبر درامان می ماند.

۴ - بر سرش تاج وقار گذارده می شود که هر یاقوت آن از تمام دنیا و آنچه در آن است، با ارزش تر است.

۵ - با ۷۲ تن از حورالعین ازدواج می کند.

۶ - برای هفتاد نفر از نزدیکانش شفاعت می کند.

در حدیثی که مسلم در صحیحش از محمدبن سیرین روایت کرده آمده است:

^۱ - التسهیل: (۳۹۷/۲).

افتخار بکنید یا نکنید به یاد داشته باشید که در بهشت مردان از زنان بیشترند. ابوهریره در جواب گفت: مگر نه اینکه ابوالقاسم فرموده است: «اولین گروهی که وارد بهشت می شوند، همچون ماه شب چهارده می درخشند و گروه بعدی همچون درخشان ترین ستاره نورانی در آسمان خواهند بود. هر فرد از آنها دو همسر دارند که مغز استخوان ساقشان را از زیر گوشت می بینند و در بهشت انسان مجرد وجود ندارد».

در صحیحین نیز از ابوهریره حدیثی در این معنا روایت شده است. منظور این است که این دو همسر، از زنان دنیا هستند و همراه آنها تعداد کثیری از حورالعین خواهند بود.^۱

امام احمد از محمد بن سیرین از ابوهریره - رضی الله عنه - از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت می کند که فرمودند: «هر مرد بهشتی دو همسر از حوریان بهشتی دارد که هر کدامشان هفتاد لباس پوشیده است و استخوان ساقش از زیر لباسش نمایان است».

این احادیث هیچ گونه تعارضی با حدیثی که در صحیحین از عمران بن حصین - رضی الله عنه - از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت شده است ندارد که فرمودند: «به بهشت نگاه کردم دیدم که بیشتر اهلش فقرایند، و به جهنم نگاه کردم دیدم که بیشتر اهلش زنانند».

چون امکان این وجود ندارد که آنها هم بیشتر اهل بهشت و هم بیشتر اهل جهنم باشند؛ یعنی وقتی با شفاعت های مختلف تعداد کثیری از آنها از جهنم خارج شده و به بهشت داخل گردند، به اکثریت اهل بهشت تبدیل می شوند.^۲

^۱ - و به عبارتی زنان در بهشت از مردان بیشتر هستند.

^۲ - ابن کثیر - رحمه الله - ترجیح داده که بیشتر اهل بهشت از زنان هستند و به حدیث ابن سیرین و قول ابوهریره استناد نموده است. در صورتی که باید گفت: در حدیث سخن از این است که آیا جنس مرد در بهشت بیشتر است یا جنس زن و زنان شامل دنیا و حوریان بهشتی می شوند. در این صورت بدون شک زنان بیشتر

امام احمد از انس بن مالك روايت مي كند كه رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - فرمودند: «يك حرکت شبانه يا روزانه در راه خدا از دنيا و آنچه در آن است با ارزش تر است و مسافت كمان هر كدام از شما يا جاي قدمش در بهشت از دنيا و آنچه در آن است بهتر است و اگر زني از زنان بهشتي به زمين افكند بين زمين و آسمان را پر از عطر خواهند نمود، و همه جا را فراخواهند گرفت و روسريش از دنيا و آنچه در آن است بهتر است»^۱.

اولين و بيشتري اوصاف زنان بهشته در قرآن كريم:

در قرآن كريم صفتهاي متعددي براي زنان بهشتي ذكر شده است اما اولين ﴿ازواج مطهرة﴾ و بيشتري صفتي كه براي اين زنان در قرآن به كار رفته است مربوط به سيرت آنان است نه صورت شان تا برساند كه سيرت پاك و خوب زنان مهم تر از صورت زيباي آنان است و در اين راستا در قرآن بيشتري صفاتي كه براي زنان بهشتي به كار رفته است مربوط به سيرت آنان است نه صورت شان مانند:

ازواج مطهرة: ﴿حور مقصورات في الخيام﴾.

عربا: ﴿لم يطمئنن ان من قبل ولا جان﴾.

خيرات: ﴿قاصرات الطرف﴾، ﴿كأنهن بيض مكنون﴾.

خواهند بود و به دو دليل حمل حديث به زنان دنيا به تنهائي درست نيست. اولاً: وصف اين زنان به صفات مخصوص حوريان، ثانياً: روايت امام احمد كه بر حورالعين بودنشان تصريح نموده است. پس بين اين حديث و احاديثي كه دال بر اكثريت زنان در جهنم مي باشد، تعارضي وجود ندارد و امام مسلم نيز حديثي از عمران بن حصين روايت کرده است كه رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - فرمودند: كمترين ساكنان بهشت زنان هستند، مقصود زنان دنيا هستند. با اين توضيح اشكال رفع مي گردد (والله اعلم).

^۱ - چيزي كه براي زيباتر شدن بر سر گذارد نه اينكه پوشيدن روسري و غيره اجباري باشد.

تفسیر عون المنان (۲۹)

پس مهمترین معیار انتخاب همسر می بایست پاکی و جمال سیرت باشد تا جمال صورت.^۱

﴿مُتَكَيِّنَ عَلَى رَفْرِفِ خُضْرِ- وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾: عبقری: گستردنیهای رنگارنگ؛ بدون تردید دیباج از گستردنیهای رنگارنگ بهتر است. رفرف: خیمه؛ بدون تردید فرش که برای تکیه زدن بر روی آنها تدارک دیده شده اند از خیمه ها بهتراند.

نیز؛ در تفسیر رفرف گفته شده: منظور از آن باغ بهشت است و بعضی گفته اند. نوعی لباس است. عبقر: به بهترین و زیباترین و قشنگ ترین فرش ها گفته می شود. هر چند در بهشت بالاتر و بهتر از نعمت های مذکور نیز وجود دارد و این فقط نمونه ای از انواعی است که در تصور می گنجد؛ زیرا در بهشت چیزهایی است که در تصور نمی گنجد و بالله المستعان.

اعجاز علمه:

در آیات متعددی در قرآن کریم از رنگ سبز سخن به میان آمده است. از جمله در سوره رحمن می فرماید: ﴿مُتَكَيِّنَ عَلَى رَفْرِفِ خُضْرِ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ ... (رحمن: ۷۶) «بهشتیان بر بالشهای نگارین گرانبهای سبز رنگ تکیه می کنند، و بر فرشهای منقش بی نظیر بسیار زیبا می لمند».

و در آیه دیگری هم می فرماید: ﴿عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ- وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا...﴾ (انسان: ۲۱) «بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده اند، و پروردگارشان به ایشان شراب و نوشیدنی پاک می نوشاند».

^۱- تدبرهای قرآنی، ص: ۱۱۰.

تفسیر عون المنان (۲۹)

و در آیه ۳۱ سوره کهف در وصف رنگ سبز لباس بهشتیان می فرماید:

﴿اولئك لهم جنّات تجري من تحتهم الأنهار يُحَلَّونَ فيها من أساورٍ من ذهبٍ و يَلْبَسُونَ ثياباً خضراً من سُندسٍ و استَبْرَقٍ مُتَكَثِرٍ فيها علي الأرائك نِعَم الثوابِ و حَسَنَتٍ مُّرْتَفَعاً﴾ (کهف: ۳۱) « آنان کسانی که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر آن جویبارها روان است، با دستبندهای طلا آراسته می شوند، و جامه های سبز حریر نازک و ضخیم می پوشند، در حالیکه بر تختها و مبلمانها تکیه زده اند، چه پاداش خوبی است! و چه منزل و مقرّ زیبایی است!...»

روانشناسان در ارتباط با رابطه انسان و رنگها چه می گویند: گفته اند: تأثیر رنگ بر انسان بسیار عمیق و ژرف می باشد، بلکه چه بسا رنگ در اقدام و یا خودداری کردن ما مؤثر باشد، و چه بسا احساس سردی و یا گرمی و یا شادی و افسردگی نموده ایم و رنگ در آن تأثیر به سزائی داشته است، و چه بسیار رنگ در شخصیت انسان و نگاه وی به زندگی اثربخش باشد.

دانشمندان می گویند: رنگ زرد با طول موج آن نشاط را در دستگاه عصبی برمی انگیزاند، پس هر گاه خواستید که در راه های عمومی اعلامیه پر همهمه ای را اعلان نمائید رنگ زرد از لحاظ موج طولانی ترین موج را در میان رنگ ها داراست و دستگاه عصبی را تحریک و شاد نموده و بیشترین تأثیر را بر روی آن ببینید، می گذارد. رنگ ارغوانی به آرامش فرا می خواند، و رنگ آبی به گشایش، قرمز و مشتقات آن به سکون فرا می خواند، ولیکن رنگی که در درون بشری شادی و سرور برانگیزاند رنگ و انگیزه های فرح در آن شور بزند رنگ سبز می باشد، به همین علت خداوند گیاه را سبزرنگ نموده است، این ساخت های سبزرنگ در زمین در درون (انسان) شادی می آفرینند.

تفسیر عون المنان (۲۹)

بدین علت لباس جراحان از رنگ سبز انتخاب شده است - زیرا مریض که بر بستر بیماری است و عمل جراحی وی اجرا می گردد - با دیدن رنگ سبز لباس احساس شادی و آرامش می نماید.

و آنچه [در اینجا] قابل توجه است اینکه خداوند اهل بهشت و نعمت های بهشت را ذکر نموده و در این آیات رنگ سبز را نیز ذکر نموده است.

﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾: دارنده شکوه و بزرگواری و دارنده عظمت و کبریایی. جلیل القدر عظیم الشأن مهاب السلطان نافذ الأمر ذو الفضل العظیم که جلال و عظمت و کبریا و هیبت و نفوذ فرمان و فضل عظیم همه برای او است. برکت ها همه در نام او است.

اسم ذوالجلال و الاکرام دو بار در سوره «الرحمن» آمده است و آیه هایی که جلال و عظمت خدا و بسیاری نعمت های او را یادآور می شوند بسیار است و در اول و وسط و آخر سوره الرحمن به ترتیب از علم و خلقت و نعمت بیان و از فنا و بعد از فنا از حیات و شکر نعمت و عطای بی پایان خدا، یاد فرموده است و در روایت «ترمذی» از «انس - رضی الله عنه -» و در روایت «احمد» و «نسائی» و «حاکم» از «ربیع بن عامر - رضی الله عنه -» آمده است، که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «الْفِطْرُؤُا بِيَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» «در دعای خود همیشه ملازم این کلمه باشید و در دعای خود یا ذالجلال والاکرام را ترک نکنید»، در کتاب «الله الاسماء الحسنی» نوشته «احمد عبدالجواد» و صاحب العظمه و صاحب العزّة گفتن روا نیست و بهتر است به نام ملک و یا رئیس و یا امیر یاد شوند و راست گفته است.



فوائد آیات (۶۲-۷۸):

۱. آن باغ ها [و نعمات] برای بندگان مقرب از قبیل پیامبران و صدیقان و بندگان برگزیده خداوند آماده گشته اند. و دو تا باغ اخیر برای عموم مومنان آماده شده اند.

و در هریک از باغ ها چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی (اخبارش را) نشنیده و به تصوّر هیچ دلی نیامده است. و هرآنچه که انسان دلش بخواهد و چشم ها از دیدن آن لذّت ببرند در آن باغ ها فراهم است. و کسانی که در این باغ ها قرار می گیرند در نهایت آسایش و خشنودی و آرامش به سر می برند تا جایی که هیچ یک از آنها دیگری را بهتر از خودش نمی بیند. و فکر نمی کند هیچ کس بهتر از او در ناز و نعمت قرار داشته باشد.

۲. «الجلیل» اسمی از اسماء الله الحسنی است که در حدیث پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - وارد گشته است هم چنین این اسم در قرآن کریم بیان شده.

الجلیل کسی است که عظمت و بزرگی و عزت و بی نیازی و صداقت دارد. هم چنین دارای کمال ذاتی و صفاتی است. هر کس خداوند جلیل را بشناسد از او می ترسد، و بر درگاهش اعتکاف می کند. خداوند دارای عظمت و بزرگی می باشد که هر برتری طلب و بلندپروازی را در هم می کوبد و دارای عزتی است که شأن و منزلت هر انسان مطیع و یاری کننده ی دین خدا را بالا می برد. ای برادر! بدان که صفات حق دارای چند قسم است: صفات جلال؛ و آن عبارت است از: عظمت، عزت، کبریائی، و تقدس. که همگی آن ها به معنی اسم جلیل باز می گردد. صفات جمال، که عبارت است از: صفات لطف، کرم، دلسوزی، شفقت، عفو و احسان. که همگی به معنی اسم جمیل باز می گردد. و صفات کمال، که عبارت از صفاتی ذاتی است که فقط مختص خداوند بوده و بقیه ی

تفسیر عون المنان (۲۹)

عقل ها و ارواح پایین تر از آن مرتبه اند؛ مانند اسمش قدوس. و صفاتی که ظاهرش جمال است و باطنش جلال: مانند اسم المعطی و المنعم. و صفاتی که ظاهرش جلال است و باطنش جمال: مانند اسم النافع و انصار. گاهی خداوند به بنده چیزی عطا می کند که نیتش از آن عطا بزرگی نمایاندن و قرار دادن حجاب و مانع میان بنده و پروردگار است و گاه بنده را از به دست آوردن زخارف دنیا باز داشته و مقصودش از این عمل نزدیکی و قرب بنده بدوست. عارف به خداوند متعال کسی است که میان این مراتب را جمع نماید.



خلاصه [درسه‌ها و اندرزها] از سوره‌ی رحمن

ازآیه‌ی (۱) تاآیه‌ی (۱۸)

- ثبت اعمال کوچک و بزرگ در نامه‌های اعمال.
- آغاز کردن ذات رحمان به بیان نعمتهایش با (یادکردن از) قرآن، بر شرف قرآن و انعام بزرگ او تعالی بر مردم از طریق نزول قرآن، دلالت دارد.
- جایگاه عدالت در اسلام.
- نعمتهای الله شناخت و سپاسگزاری آنها را از ما می‌طلبد؛ نه تکذیب و ناسپاسی آنها را.

ازآیه‌ی (۱۹) تاآیه‌ی (۴۱)

- یکجاگردانیدن دریای شور و شیرین بدون اینکه با هم مخلوط شوند از مظاهر قدرت الله تعالی است.
- ثبوت فنا برای تمام مخلوقات، و بیان اینکه جاودانگی فقط برای الله است، تشویقی برای بندگان بر دلبستگی به باقی - سبحانه - به تنهایی است.
- اثبات صفت وجه برای الله به گونه‌ای که سزاوار او سبحانه بدون تشبیه یا تمثیل است.
- گوناگون ساختن عذاب کافر.

ازآیه‌ی (۴۲) تاآیه‌ی (۶۹)

- اهمیت ترس از الله و به یادآوردن بیم ایستادن در برابر او تعالی.
- مدح زنان بهشتی به پاکدامنی، بر فضیلت این صفت در زن دلالت دارد.
- جزا از جنس عمل است.



